جلد هفتم

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی

تفسیر گلشاهی

از دیدگاه اهل سنت



نشر احسان

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

« اهل سنت »



دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی



نشر احسان

گلشاهی، آنه طواق، ۱۳۳۱ -
تفسیر گلشاهی: تفسیرکاملی از قرآن مجید / آنه طواق آخوند گلشاهی.
تهران: آنه طواق آخوند گلشاهی، ۱۳۸۷
۸ج
شابک دوره: ISBN: 978-964-04-0149-1
شابک ج ۷: ISBN: 978-964-04-0147-7
تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴.
BP ۹۸ / ۷ت۸گ ۱۳۸۷
۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران
۱۱۳۰۳۱۵

تفسیر گلشاهی (جلد هفتم)

✦ مؤلف:	دکتر آنه‌طواق آخوندگلشاهی
✦ ناشر:	مؤلف
✦ ناظر چاپ:	نشر احسان
✦ صفحه‌آرا:	مریم مقدم‌سلیمی
✦ نوبت چاپ:	اول ـ ۱۳۸۷
✦ چاپ:	چاپخانه مهارت
✦ تیراژ:	۳۰۰۰ دوره
✦ قیمت:	۴۰۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب - خیابان صفی علیشاه - کوچه تهرانی - پلاک ۳۶ طبقه اول. تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵
فروشگاه: تهران ـ خیابان انقلاب ـ روبروی دانشگاه ـ مجتمع فروزنده ـ شمارهٔ ۴۰۶ ـ تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ ـ ۱۱۴۹۵



شابک دوره: ۱-۰۱۴۹-۰۴-۹۶۴-۹۷۸
شابک ج ۷: ۷-۰۱۴۷-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

فهرست

نام سوره | صفحه



سوره الدخان

این سوره مکی است و دارای پنجاه و نه آیت است. علت نامگذاری این سوره به «دخان» آن است که مشرکان به قحطی و گرسنگی تهدید می‌شوند که به اصطلاح امروزی دود از سرشان بالا می‌رود. محورهای موضوعی آن سرنوشت کیفرهای الم انگیز کفار و بیان وحدانیت خدای تعالی، رسالت و قیامت است. در فضیلت تلاوت این سوره. در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلامﷺ آمده است: «کسی که سوره‌ی دخان را شب و روز جمعه بخواند خداوند خانه‌ای در بهشت برای او بنا می‌کند».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

حمٓ ﴿١﴾

از حروف مقطعه است و در سوره‌های قبل بویژه در سوره بقره در باره راز این حروف سخن رفت.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

قسم به این کتاب روشن.(۲)

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ

(و)قسم- وَالْكِتَابِ: مجرور به حرف جر-الْمُبِينِ : نعت

سوگند به کتاب آشکار و روشن یعنی سوگند به قرآنی که دارای فصاحت و بلاغت و فخامت لفظ و معناست که درمان تمام دردها در آن است و کتابی است که احکام الهی و مسائل شرعی در آن به وضوح آمده است.

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ ۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿٣﴾

که ما آن را در شبی مبارک نازل کرده‌ایم که هر آینه ما ترساننده بودیم.(۳)

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ ۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ

جواب قسم- (نا) اسم انّ- أَنزَلْنَاهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل - ه: مفعول به، جمله خبر انّ

براستی ما آن را (قرآن) در شبی مبارک نازل کرده‌ایم که آن شب قدر است و نزول قرآن در شب قدر شروع شده است. همچنانکه خداوند فرمود: «**انا انزلنه فی لیله القدر**» ***«هر آینه ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر»***.

در کشف الاسرار آمده است، که «**انا انزلنه فی لیله مبارکه**» این شب مبارک به قول بیشتر مفسران، شب نیمه شعبان است، آن را مبارک خواند از بهر آنکه پر خیر و برکت است. همه شب داعیان را اجابت است، سائلان را عطیت[۱] است، مجتهدان را معونت است، مطیعان را مثوبت[۲] است، عاصیان را اقالت[۳] است، محبان[۴] را کرامت است. همه شب درهای آسمان گشاده، جنات عدن و فرادیس[۵] اعلی درها باز نهاده، ساکنان جنه الخلد بر کنکره‌ها نشسته، ارواح انبیاء و شهداء در علیین فراطرب آمده، همه شب نسیم روح ازلی، از جانب قربت بدل دوستان می‌دمد و باد گرم از هواء فردا نیت بر جان عاشقان می‌وزد و از دوست خطاب می‌آید:

«**هل من سائل فاعطیه؟**» «**هل من مستغفر فاغفرله؟**» ای درویش بیدار باش در این شب که همه بساط نزول بیفکنده و گل وصال جانان در باغ رازداری شکفته، نسیم سحر مبارک، بهاروار می‌دمد، و پیغام ملک برمزی باریک و به رازی عجیب می‌گوید: «**الـم یـأن للـذین آمنـوا ان تخـشع قلـوبهم لذکرالله**[۶]».

ای عجب کسی که ما را شناخت با غیر ما آرام چون گیرد. کسی که ما را یافت به دیگری چون پردازد. کسی که رنگ و بوی وصال و یاد ما دارد، دل در رنگ و بوی دنیا چون بندد؟

از تعجب هر زمان گوید بنفشه‌ای عجب هر که زلف یار دارد چنگ چون درما زند هر آینه ما با نزول قرآن بیم دهنده و ترساننده بودیم. یعنی با فرو فرستادن قرآن بشر را از ارتکاب شرک و معاصی بترساند و از عواقب کار آخرت بیم رساند که خدای تبارک و تعالی این قرآن را به مدت بیست و سه سال. شب و روز در فرصت‌های مناسب و بر حسب ضرورت در زمان و مکان مناسب نازل فرموده است.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ 

در آن شب هر کار محکمی را فیصل دهد و استوار دارد.(۴)

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ

---

[۱] - بخشش، دهش
[۲] - پاداش، جزا
[۳] - فسخ کردن بیع- بر هم زدن، در اینجا پس خواندن گناه
[۴] - دوست داران
[۵] - بستان‌ها، باغ‌ها، بهشت‌ها
[۶] - سوره حدید، آیه ۱۶

يُفْرَقُ: فعل مضارع- كُلُّ: نايب فاعل

در شب قدر و یا شب نیمه شعبان که آن را برأت نیز گویند هر کار محکمی فیصله می‌یابد. و صاحب **کشاف** آورده در خبر است که هر که در این شب صد رکعت نماز بگزارد حق سبحانه می‌فرماید صد فرشته تا با وی باشند سی ملک وی را بشارت دهند به بهشت و سی فرشته‌ی دیگر او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی فرشته دیگر او راباز دارند از آفات دنیا و ده فرشته دیگر حیله‌ها و مکرهای شیطان دفع می‌کنند از وی و درین شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت می‌نمایند. **عایشه صدیقه گفت:** رسول خدا در نیمه شعبان در حجره و نوبت من بود، در میانه‌ی شب او را نیافتم، به خاطر من گذشت، شاید به حجره‌های دیگر از زنان خود رفته باشد، نتوانستم بر خود مسلط شوم. برخاستم و به طلب وی بیرون رفتم، او را در سجده یافتم، سر بر سجود نهاده و می‌فرماید: **اعوذ بعفوک من عقابک، اعوذ برضاک من سخطک، اعوذ بک منک، لا احصی ثناء علیک. انت کما اثنیت علی نفسک.**

أَمْرًا مِّنْ عِندِنَآ إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

فرمانی از جانب ماست که ما فرستندگان بوده‌ایم.(۵)

أَمْرًا مِّنْ عِندِنَآ

أَمْرًا: مفعول مطلق

این قرآن امری است از جانب خدای تعالی، که امر در اینجا وحی است.

إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

(نا) اسم انّ- (نا) اسم كان- مُرْسِلِينَ: خبر كان- كنا مُرْسِلِينَ: خبر انّ

براستی که ما فرستندگان بودیم. یعنی ترا که محمدﷺ هستی به عنوان پیغمبر فرستاده‌ایم همچنانکه پیغمبران پیشین را نیز به عنوان پیغمبر فرستاده بودیم. البته فرستاده شدن رسولان از جانب ما رحمتی است از سوی خود به سوی قومشان تا به راه راست و درست در آیند.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦﴾

و این فرستادن رحمتی از جانب پروردگار توست، هر آینه او شنوا و داناست.(۶)

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ

رَحْمَةً: مفعول لاجله

بخشایش از جانب پروردگار تو بر خلق چنانچه در جای دیگر فرمود: «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین». **نظم:**

در دو عالم بخشش و بخشایش است	**خلق را از بخشش آسایش است**
خواجه چون دُر در مدیح خویش سفت	**انما انا رحمه مهداه گفت**

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ

ـه: اسم انَّ- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلسَّمِيعُ: خبر انَّ- ٱلْعَلِيمُ: خبر دوم انَّ

بدرستی که او شنوا و داناست. همه‌ی سخنان بندگان را آشکارا و نهان می‌داند و به احوال ایشان آگاه است.

رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٧﴾

او پرورگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است اگر یقین دارندگانید؟(۷)

رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ

رَبِّ: بدل- بَيْنَهُمَآ: مفعول فیه- تم: اسم کان- مُّوقِنِينَ: خبر کان

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه که میان آن دوست اوست اگر یقین دارید و از باور دارندگان باشید پس اعتراف کنید که او خدای جهان و جهانیان است. همچنانکه مشرکان مکه اعتراف کردند که او پروردگار جهان و جهانیان است.

لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

خدائی جز او نیست، زنده کند و بمیراند، او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست.(۸)

لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ

إِلَٰهَ: اسم لای نفی جنس- هُوَ: بدل- يُحْيِۦ: فعل مضارع- فاعل(هو)- يُمِيتُ: فعل مضارع- فاعل(هو)

جز او هیچ معبودی مستحق پرستش و عبادت نیست او زنده می‌کند و روزی می‌دهد و می‌میراند.

اول دفتر به نام ایزد دانا — صانع و پروردگار حی توانا

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم — صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

پس از زنده کردن دوباره می‌میراند.

رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ

مبتدا محذوف- وَرَبُّ: خبر

اوست پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما یعنی پدران و نیاکان شما را نیز خلق کرده و به آنان از خزانه‌ی غیب روزی رسانده است.

بَلْ هُمْ فِى شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾

بلکه کافران با شک و تردید و استهزاء به بازی دنیا مشغولند.(۹)

بَلْ هُمْ فِى شَكٍّ يَلْعَبُونَ

هُمْ: مبتدا- فِي شَكٍّ : جار و مجرور خبر- يَلْعَبُونَ: فعل و فاعل خبر ثانی

بلکه کافران به این سخن که «پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست» یقین ندارند و به دیده شک و تردید نگرند و در گمان و خیال خویش بازی می‌کنند. یعنی ایمانشان بر وحدانیت خدای یگانه که آفریننده‌ی همه مخلوقات است اعترافشان توأم با شک و تردید و غفلت و بازی است.

تو پنداری که بر بازی است این میدان چون مینو　　تو پنداری که بر هرزه است این الوان چون مینا

به طاعت جامه‌ای نو کن از بهر آن جهان ور نه　　چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ 

پس منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار می‌آورد.(۱۰)

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ

فَارْتَقِبْ: فعل امر- فاعل(انت)- يَوْمَ: مفعول فيه

پس منتظر باش برای ایشان روزی را که آسمان به دودی آشکار بیاید مراد عذابی است که به گمان برندگان و شک کنندگان نازل می‌شود که آه از آن عذاب هم چون دود (دخان) فضا را پر می‌کند.

در **عين المعانی** آورده که مراد غباری است که روز فتح مکه بالا رفته آنطوریکه فضا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع و گرسنگی کافران بود که به دعای پیغمبرﷺ شدت گرسنگی بر ایشان چیره شده بود تا به جایی رسید که سگان مرده را با استخوان می‌خوردند، آنطوریکه چشمان آنها از فرط گرسنگی چنان تیره و تار شده بود که میان آسمان و زمین را سیاه و دود آلود می‌دیدند. روایت **بخاری** و **مسلم** و دیگران در بیان **سبب نزول** آیه کریمه از ابن مسعود ﷺ نیز مؤید این معنی است و در روایت آمده است:

چون قریش رسول خدا ﷺ را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه‌ی آنان بر رسول خداﷺ سخت دشوار آمد، آن حضرتﷺ چنین دعا کردند: «اللهم اعنی علیهم بسبع کسبع یوسف.»

بارخدایا! یاری کن مرا بر آنان به هفت سال قحطی- مانند سالهای یوسف».

پس بر اثر دعای آن حضرت ﷺ، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجاکه از فرط گرسنگی استخوان‌ها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: **(فارتقب یوم تاتی السماءُ بدخان مبین ...)**

پس در بحبوحه‌ی این بلا بود که آنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! از خداوند برای قبیله‌ی مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آنگاه رسول خدا ﷺ بر ایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

يَغْشَى ٱلنَّاسَ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

که مردم را فرا گیرد و این عذابی الم انگیز است.(۱۱)

يَغْشَى ٱلنَّاسَ

يَغْشَى: فعل مضارع- فاعل(هو)-ٱلنَّاسَ: مفعول به

دودی که تمام مردم را فرا گیرد و از هر طرف ایشان را احاطه کند منظور اهل مکه را،

هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ

هَٰذَا: مبتدا- عَذَابٌ: خبر

این همان عذابی دردناک است. این عذاب الیم همان گرسنگی است.

رَّبَّنَا ٱكْشِفْ عَنَّا ٱلْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

گویند پروردگارا این عذاب از ما بردار که ما مؤمنیم.(۱۲)

رَّبَّنَا ٱكْشِفْ عَنَّا ٱلْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ

رَّبَّنَا: منادا- ٱكْشِفْ: فعل امر- فاعل(انت)- (نا) اسم انَّ- مُؤْمِنُونَ: خبر انَّ

می‌گویند پروردگارا از ما این عذاب را دور کن براستی ما پس از رفع عذاب مسلمان می‌شویم و به تو می‌گرویم. قومی گفتند این صفت روز بدر است که کافران در وقت قتل و قتال از صعوبت و شدت آن حال تاریکی به سر و چشم ایشان در آمد که بر هوا همه دود می‌دیدند. و قومی گفتند این دخان نبود بلکه نشانی است از نشانهٔ های بزرگ قیامت. **ابن عمر و الحسن** گفتند: دودی پدید آید میان آسمان و زمین، چنانکه در خانه‌ای آتش افروزند و پر دود شود، همه روی زمین پر دود شود و در خلق پیچد.

اما مؤمن را مانند زکامی در گیرد و بیش از آن او را رنج نبود و بر کافر و منافق صعب باشد، که دود در باطن وی شود و از بینی و گوش و زیر وی بیرون می‌آید و ظاهر و باطن وی می‌سوزد.

*در **حدیث شریف صحیح البخاری** آمده است که:*

فیه حدیث لابن مسعود المتقدم فی سوره الروم. اینجا حدیثی است که از ابن مسعود رضی الله عنه قبلاً درسوره روم روایت گردید.

«و زاد فی هذه الروایه قالوا: (ربنا اکشف عنا العذاب إنا مؤمنون). فقیل لـه: إن کشفنا عنهم العذاب عادوا، فدعا ربه فکشف عنهم العذاب فعادوا، فانتقم الله منهم یوم بدر»

و در این روایت این هم آمده است که گفتند: (پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن، ما حتماً ایمان می‌آوریم) گفته شد: اگر عذاب را از ایشان دور سازیم باز به کفر خود بر می‌گردند، (و پیغمبر خدا ﷺ بدرگاه پروردگار خود دعا کرده پس آنها دوباره به کفر خود برگشتند، و همان بود که خداوند متعال از آنها در روز جنگ بدر انتقام گرفت.)

أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

ایشان چگونه پند می گیرند و در حالیکه به یقین پیغمبری روشن بر آنان آمده است؟(۱۳)

أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ

أَنَّىٰ: مفعول فیه- خبر مقدم محذوف- الذِّكْرَىٰ: مبتدا مؤخر

مفهوم استفهام در این آیه کریمه به معنی **استبعاد** (دور بودن) آمده است. می‌گوید:

و در حالیکه به ایشان پیغمبری که دارای معجزات روشن و آشکار باشد آمد و ایشان بدان متذکر نشدند و پند و عبرت نگرفتند. و بزرگترین معجزه‌ی او همان قرآن بود که در آن احکام شرعیه به وضوح و آشکار آمده است و احکام را به روشنی بیان می‌کند اما اهل مکه نپذیرفتند و استهزاء کردند و در گمان خود بازیچه تصور کردند.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿١٤﴾

پس روی از او بگردانیدند و گفتند این شخص (محمد) تعلیم یافته دیوانه است.(۱۴)

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ

تَوَلَّوْا: فعل ماضی- (و)فاعل- مبتدا محذوف- مُعَلَّمٌ: خبر- مَّجْنُونٌ: خبر ثانی

پس روی گردانیدند و اعراض نمودند و از ایمان آوردن خودداری کردند و گفتند او (محمد) توسط دیگران آموخته شده است یعنی قرآن به وی می‌آموزند و او مجنون و دیوانه است. و حال آنکه قرآن خود معجزه است که از جانب خدای تعالی به وسیله جبرئیل بر رسول اکرم ﷺ فرود آمده است.

سنائی غزنوی در حق جلال وعظمت قرآن می‌گوید:

هم جلیل است با حجاب جلال	هم دلیل است بانقاب دلال
سخن اوست واضح و واثق	حجت اوست لایح و لایق
در جان را حروف او درج است	چرخ دین را هدایتش برج است
روضه‌ی انس عارفان است او	جنه الاعلی روان است او
از درون شمع منهج اسلام	و از برون حارس عقیده عام
عاقلان را حلاوتی در جان	غافلان را تلاوتی به زبان
دیده روح و حروف قرآن را	چشم جسم این و چشم جان آن را
نقش و حرف و قرائتش به یقین	از زمین هست تا سر پروین
دل مجروح را شفا ز وی است	جان محرم را دوا ز وی است
صورت سورتش[1] همی خوانی	صفت سیرتش نمی‌دانی
کم ز مهمانسرای عدن مدان	خوان قرآن به پیش قرآن خوان

[1] - بین صورت و سورت: جناس لفظی وجود دارد. و جناس بر نزدیکی هر چه بیشتر واک‌های کلمات است.

إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾

براستی ما این عذاب را اندکی دور می‌کنیم و بر می‌داریم، اما شما هر آینه [بر کفر خویش] باز می‌گردید.(۱۵)

إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ

(نا) اسم انّ- كَاشِفُوا: خبر انّ- قَلِيلًا: مفعول فيه- كم: اسم انّ- عَائِدُونَ: خبر انّ

به درستی که ما به وسیله ی دعای پیغمبرﷺ به مدت اندکی عذاب را از سر ایشان دور می‌کنیم اما هیچ فایده‌ای ندهد بدرستی که شما دوباره به کفر بازگردندگانید و اینچنین هم شد که آن عذاب به مدت اندک مرتفع شد ولی ایشان دوباره به کفر و عناد و سرکشی خود بازگشتند پس ما از آنان در روز بدر انتقام گرفتیم به جهت برگشتن بر کفرشان. در **مثنوی مولانا** آمده است که:

آن ندامت از نتیجه‌ی رنج بود — نی ز عقل روشن چون گنج بود
چونکه شد رنج آن ندامت شد عدم — می‌نیرزد خاک آن توبه ندم
می‌کند او توبه و پیر خرد — بانک لورد و العادوا می‌زند

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾

روزی که سختی بزرگ را پیش آریم براستی ما انتقام گیرانیم.(۱۶)

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ

يَوْمَ: مفعول فيه- نَبْطِشُ: فعل مضارع- فاعل(نحن)- الْبَطْشَةَ: مفعول مطلق- الْكُبْرَىٰ: نعت

و به یاد آور روزی را که به عذاب سختی بگیریم چه گرفتن سختی در روز بزرگ یعنی قیامت. در **حدیث شریف** آمده است که: در قیامت مردم دو گروه شوند. گروهی متنعم و مترفه و خورنده و پوشنده وگروه دیگر ایشان را فرشتگان بر زمین بر رویهایشان می‌کشند یعنی فرشتگان ایشان را جمع می‌کنند و به سوی آتش دوزخ می‌کشانند و میرانند و این عذاب دوزخ از ایشان شب و روز جدا نشود و دائماً در آتش گرم و سوزان دوزخ بسوزند.

إِنَّا مُنتَقِمُونَ

(نا) اسم انّ- مُنتَقِمُونَ: خبر انّ

بدرستیکه ما در آن روز انتقام گیرنده‌ایم و گفته می‌شود این عذاب و انتقام همگی در روز قیامت است. زمانیکه از قبرهایشان خارج می‌شوند.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾

و به تحقیق پیش از آنها نیز فرعون را به محنت انداختیم و پیغمبری ارجمند سویشان آمد.(۱۷)

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ

فَتَنَّا: فعل ماضی- (نا) فاعل- قَوْمَ: مفعول به- فِرْعَوْنَ: مضاف اليه

و براستی پیش از کفار مکه ما قوم فرعون یعنی قبطیان را به محنت و زحمت انداختیم و به ایشان عذاب رسانیدیم و پیغمبری بزرگوار دارای اصل و نسب یعنی موسی بن عمران عليه السلام را به سوی ایشان فرستادیم تا ایشان را به راه راست و احکام الهی راهنمایی کند اما قوم فرعون عناد کردند و از اطاعت و فرمانبرداری سرباز زدند و از پذیرفتن احکام تورات سرپیچی کردند تا اینکه عذاب ما به ایشان آمد.
کسائی می‌گوید، آنگاه موسی عليه السلام تورات را بر بنی اسرائیل ارائه داد و گفت این کتاب خداست که در آن حلال و حرام و احکام و سنت‌ها و فرایض بیان شده است، زن و مرد زناکاری که زن و شوهر داشته باشند باید سنگسار کرد و دست دزد را باید برید و هر گناهی که از شما سر زند قصاص خواهد داشت.
آنان فریاد بر آوردند و گفتند به این احکام نیازی نداریم و حالتی که قبلاً داشتیم برای ما آسان‌تر و بهتر از این بود، چون بنی اسرائیل از پذیرفتن احکام خداوند خودداری کردند موسی گفت پروردگارا می‌دانی که کتاب ترا رد کردند و آیات ترا تکذیب نمودند، خداوند متعال به جبرئیل فرمان داد تا کوه طور سیناء را در هوا بر افراشت و بر فراز سر ایشان نگه داشت و خداوند متعال در این باره چنین می‌فرماید: «و چون برداشتیم کوه طور را بالای ایشان گویا آن سایبانی بود و گمان کردند که آن فرود آینده بود بر ایشان گفتیم: بگیرید آنچه دادیم شما را به توانایی، سوره اعراف آیه ۱۷۱. و نیز می‌فرماید: «بشنوید، گفتند شنیدیم و فرمان نبردیم.» کوه شروع به نزدیک شدن به آنان کرد چنانکه پنداشتند بر ایشان سقوط خواهد کرد ناچار ایمان آوردند و نیمی از چهره‌های خود را خاک نهادند و با نیمه دیگر به کوه می‌نگریستند تا آنکه کوه را خداوند به جای خود برگرداند، و به این سبب سجده یهویان چنین است که نیمی از چهره خود را بر خاک می‌نهند.

أَنْ أَدُّوٓا۟ إِلَىَّ عِبَادَ ٱللَّهِ ۖ إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۸﴾

و گفت (ای فرعونیان) کار بندگان خدا را به من واگذارید براستی که من برای شما پیغمبری امین هستم.(۱۸)

أَنْ أَدُّوٓا۟ إِلَىَّ عِبَادَ ٱللَّهِ

أَدُّوٓا۟: فعل امر- (و)فاعل

آمده است که فرعون قبطی بود و قوم وی قبط بودند و قوم بنی اسرائیل در سرزمین ایشان غریب بودند بنی اسرائیلیان از نژاد یعقوب عليه السلام بودند با پدر خویش یعقوب به مصر پیش یوسف رفتند. آن روز هشتاد و دو کس بودند و ایشان را در مصر توالد و تناسل بود و فرعون ایشان را در مصر زبون گرفته بود و عذاب می‌داد و کارهای صعب و دشوار می‌فرمود تا رب العزه موسی را به پیغمبری به دو کار به ایشان فرستاد یکی ایمان آوردن به وحدانیت حق تعالی و عبادت وی و دیگر اینکه بنی اسرائیلیان را از چنگ ایشان بیرون آورد و از عذاب سخت برهاند.

اینست که رب العالمین فرمود: «ان ادوا الی عباد الله» موسی عليه السلام فرمود: ای فرعونیان! کار بندگان خدا را به من واگذارید.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

به راستی که من برای شما پیغمبری امین هستم به تحقیق من از جانب خدای تعالی آمده‌ام تا شما را به راه راست هدایت کنم.

وَأَن لَّا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۹)

بر خدا تفوق مجوئید براستی که من دلیلی روشن برایتان آورنده هستم.(۱۹)

وَأَن لَّا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ

تَعْلُوا: فعل مضارع- (و)فاعل

و بر خدا برتری مجوئید. و به او تکبر و سرکشی مکنید و خود را از پیغمبر وی بزرگ و برتر مدانید و اهانت وحی ننمائید.

إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

(ی) اسم انّ- آتِيكُم: خبر انّ

بدرستی که من برای شما نسبت به ادعای خود حجتی روشن و دلیلی آشکار می‌آورم. این حجت روشن و آشکار معجزه‌هایی چون عصا، ید بیضا و سایر معجزات نه گانه موسی عليه السلام بوده است.

وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ (۲۰)

و من از اینکه سنگسارم کنید به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه آوردم.(۲۰)

وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ

(ی) اسم انّ- عُذْتُ: فعل ماضی- (ت)فاعل، جمله خبر

و بدرستی که من از اینکه سنگسارم کنید یا بکشید یا دشنامم دهید به خدای خود و خدای شما پناه آوردم زیرا که او پناهگاه و نگهدار من است. چونکه فرعون و فرعونیان موسی را تهدید به سنگسار کرده بودند آن هنگام که موسی زبان به اعتراض گشود و فرمود پسران بنی اسرائیل را می‌کشی و زنان ایشان را زنده می‌داری و من به پیشگاه پروردگار جهانیان شکایت کردم.

وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ (۲۱)

اگر مرا باور ندارید پس از من کناره کنید.(۲۱)

وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ

لَّمْ تُؤْمِنُوا: فعل مضارع مجزوم- (و)فاعل

و اگر به من ایمان نمی‌آورید و مرا باور نمی‌دارید پس از من کناره گیری کنید، یعنی اگر نبوت و رسالت را تصدیق نمی‌کنید پس مرا رها کنید و آزار و اذیتم نکنید تا آن گاه که خدای تعالی میان من و شما قضاوت و داوری کند. ایشان سخن آن حضرت را قبول نکرده جفا و ستم را با دست و زبان خود آغاز کردند.

فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾

پس پروردگار خویش را بخواند که اینان قوم گناهکاران‌اند.(۲۲)

فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ

دَعَا: فعل ماضی- فاعل(هو)- رَبَّهُۥٓ: مفعول به- هَٰٓؤُلَآءِ: اسم انَّ- قَوْمٌ: خبر انَّ- مُّجْرِمُونَ: نعت

پس موسی عليه السلام به درگاه پروردگارش ندا سر داد و گفت: که اینان قوم گناهکار و تبهکاران‌اند یعنی گروهی هستند که در کفر و عناد پا فشاری می‌کنند خدایا ایشان را هلاک و نابود بگردان. حق تعالی دعای ایشان اجابت کرد و فرمود:

فَأَسْرِ بِعِبَادِى لَيْلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٢٣﴾

پس گفتیم بندگان مرا شبانه ببر زیرا که شما تعقیب شدگانید.(۲۳)

فَأَسْرِ بِعِبَادِى لَيْلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ

فَأَسْرِ: فعل امر- فاعل(انت)- لَيْلًا: مفعول فیه- کم: اسم انَّ- مُّتَّبَعُونَ: خبر انَّ

پس ای موسی! بندگان مسلمان مرا به شب از مصر بیرون ببر بدرستی که پس از دریافت خبر از رفتن شما فرعون و فرعونیان شما را تعقیب خواهند کرد و اما چگونگی تعقیب موسی و یاران او توسط فرعونیان و کشته شدن فرعون در سوره‌های قبل بیان گردید.

وَٱتْرُكِ ٱلْبَحْرَ رَهْوًا ۖ إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٤﴾

و دریا را پشت سر خود گشوده (آرام) واگذار براستی که آنان لشکریانی غرق شدنی‌اند.(۲۴)

وَٱتْرُكِ ٱلْبَحْرَ رَهْوًا

ٱتْرُكِ: فعل امر- فاعل(انت)- ٱلْبَحْرَ: مفعول به- رَهْوًا: حال

و دریا را در حالت ساکن و آرام بر همان حال که راه‌ها در او ظاهر شده رها کن و دیگر عصایی به آن مزن که به حال اول خود باز نگردد و اجازه بده که قبطیان در آن داخل شوند و از این بابت مترس.

إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ

هم: اسم انَّ- جُندٌ: خبر انَّ- مُّغْرَقُونَ: نعت

بدرستیکه ایشان گروهی غرق شدگان‌اند یعنی همه در دریا غرق خواهند شد همچنانکه در داستان‌های پیش گفتیم فرعون و همه فرعونیان در دریا غرق شدند.

كَمْ تَرَكُوا۟ مِن جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿۲۵﴾
چه باغ‌ها و چشمه‌سارهایی بعد از خود بر جای گذاشتند.(۲۵)

كَمْ تَرَكُوا۟ مِن جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ

كَمْ: مفعول به مقدم- تَرَكُوا۟: فعل ماضی- (و)فاعل

ال فرعون، چه بسیار باغها و چشمه‌سارهایی بعد از غرق شدنشان از خود بر جای گذاشتند.

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿۲۶﴾
و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو (از خود بر جای گذاشتند).(۲۶)

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ

و چه بسیار کشتزارهای رسیده و جایگاه‌ها و منازل نیکو و اسباب تنعم و برخورداری از وسایل زندگی از خود بر جای گذاشتند.

وَنَعْمَةٍ كَانُوا۟ فِيهَا فَٰكِهِينَ ﴿۲۷﴾
و نعمتی که در آن متنعم بودند باز گذاشتند.(۲۷)

وَنَعْمَةٍ كَانُوا۟ فِيهَا فَٰكِهِينَ

(و) اسم کان- فَٰكِهِينَ: خبر کان

و آن همه ناز و نعمتی را که از آن برخوردار می‌شدند و اسباب رفاه زندگیشان بود و به وسیله‌ی آن در آرامش بسر می‌بردند باز گذاشتند.

كَذَٰلِكَ ۖ وَأَوْرَثْنَٰهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿۲۸﴾
چنین، و ما آن را به گروهی دیگر دادیم (به میراث دادیم).(۲۸)

كَذَٰلِكَ ۖ وَأَوْرَثْنَٰهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ

كَذَٰلِكَ: جار و مجرور- أَوْرَثْنَٰهَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ها: مفعول به- قَوْمًا: مفعول به ثانی- ءَاخَرِينَ: نعت

و اینچنین ما ایشان را به هلاکت رساندیم، این همه وسایل رفاه زندگی از منزلهای نیکو و ناز و نعمت‌های مختلف و فراوان آنان را به مردمی دیگر یعنی بنی اسرائیلیان باقی گذاشتیم تا از آن همه نعمت بهره‌مند گردند.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ وَمَا كَانُوا۟ مُنظَرِينَ ﴿۲۹﴾
پس آسمان و زمین بر ایشان گریه نکرد و مهلت یافته نبودند.(۲۹)

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ وَمَا كَانُوا۟ مُنظَرِينَ

بَكَتْ: فعل ماضی- ٱلسَّمَآءُ: فاعل

پس آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند یعنی از هلاکت ایشان کسی نیندیشید. در **معالم** آورده که چون مؤمنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین برو بگریند و از انس رضی الله عنه نقل شده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در بود دریکه روزی او از آن فرود آید و دریکه عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و برو بگریند. جمله آسمان و زمین برو بگریند. و ایشان از وقتی به وقتی دیگر از مهلت داده شدگان نبودند.

مجاهد می‌گوید: «هیچ مؤمنی نمی‌میرد، جز این که آسمان و زمین چهل بامداد بر او می‌گریند. راوی می‌گوید: از مجاهد پرسیدم آیا زمین می‌گرید؟ گفت: آیا تعجب می‌کنی؟ چرا زمین بر بنده‌ای که آن را با رکوع و سجده خویش آباد می‌کرد نگرید؟ و چرا آسمان بر بنده‌ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان زمزمه‌ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگرید،!

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ مِنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ ﴿٣٠﴾

و پسران اسرائیل را از آن عذاب خفت انگیز رهانیدیم.(۳۰)

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ مِنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ

نَجَّيْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- إِسْرَٰٓءِيلَ: مفعول به

و براستی بنی اسرائیل را از عذاب خفت آور نجات دادیم که آن ذلت و خواری عبارت بود از: بندگی از برای فرعون و فرعونیان و قتل فرزندان توسط ایشان و محنت و رنج‌های زیاد دیگری که از جانب فرعونیان بر بنی اسرائیلیان اعمال می‌شد.

مِن فِرْعَوْنَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَالِيًا مِّنَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

از جانب فرعون بود، براستی که او متکبری از افراط کاران بود.(۳۱)

مِن فِرْعَوْنَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَالِيًا مِّنَ ٱلْمُسْرِفِينَ

ـه: اسم انّ- (هو) اسم كَانَ - عَالِيًا: خبر كَانَ

عذابی واقع شده از جانب فرعون برای بنی اسرائیلیان بود. براستی او یعنی فرعون متکبر و افراط کار بزرگی بود و از جمله‌ی کافرانی که از حدود ایمان تجاوز کرده و سرکش و طاغی شده بود و بسیار خودخواه و مغرور و مدعی خدایی بود.

وَلَقَدِ ٱخْتَرْنَٰهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٢﴾

و از روی علم بر اهل زمانه‌شان برگزیدیم.(۳۲)

وَلَقَدِ ٱخْتَرْنَٰهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ

ٱخْتَرْنَٰهُمْ: فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به

و بدرستیکه موسی عليه السلام و مؤمنان بنی‌اسرائیل را از روی علم و دانش بر جهانیان زمانشان برگزیدیم. و با علم و آگاهی و دانش دقیق او را بر امر رسالت انتخاب کردیم بر دانشی و به دانش تمام دانستیم از همه‌ی آفریدگان او را شایسته گزیدیم و به فضل و کرم و بی سبب او را به رسالت بر عالمیان زمانش بر گزیدیم.

وَءَاتَيْنَٰهُم مِّنَ ٱلْءَايَٰتِ مَا فِيهِ بَلَٰٓؤٌا۟ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾

و آیه‌ها به ایشان دادیم که در آن امتحانی آشکار بود.(۳۳)

وَءَاتَيْنَٰهُم مِّنَ ٱلْءَايَٰتِ مَا فِيهِ بَلَٰٓؤٌا۟ مُّبِينٌ

ءَاتَيْنَٰهُم : فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به- مَا : مفعول به ثانی- فِيهِ : جار و مجرور خبر مقدم- بَلَٰٓؤٌا۟ : مبتدا موخر- مُّبِينٌ: نعت

و از آیات و نشانه‌های موسی یعنی از معجزات او آن بود که آنچه را که در آن از امتحان آشکار بود به آنان دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنند و جمعاً معجزات نه گانه به موسی عطا کردیم.

**گه اندر نعمتی مغرور و غافل	گه اندر تنگ دستی خسته و ریش**

**چو در سرا و ضرا حالت اینست	ندانم کی به حق پردازی از خویش**

در کشف الاسرار آمده است:آدمی گهی خسته به تیر بلاست گهی غرقه‌ی لطف و عطا و حق تعالی تقاضای شکر می‌کند به وقت راحت و نعمت و تقاضای صبر می‌کند در حال بلا و شدت مصطفی ﷺ قومی از انصار را دید گفت شما مؤمنان‌اید گفتند آری گفت نشان ایمان چیست؟ گفتند بر نعمت شکر کنیم و در محنت صبر کنیم و به قضای الله راضی باشیم گفت انتم مؤمنون و رب الکعبه.

در گلستان سعدی آمده است که:

ارادت بیچون یکی را از تخت شاهی فرو آرد و دیگری را در شکم ماهی نکو دارد.

وقتی است خوش آنرا که بود ذکر تو مونس

ور خود بود اندر شکم حوت چو یونس

گر تیغ قهر بر کشد نبی و ولی سر در کشد و گر غمزه‌ی لطف جنباند، بدان بنیکان در رساند.

**گر بمحشر خطاب قهر کند	انبیا را چه جای معذرتست**

**پرده از روی لطف گو بردار	کاشقیا را امید مغفرتست**

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾

اما اینان گویند.(۳۴)

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَيَقُولُونَ

هَٰٓؤُلَآءِ : اسم انَّ- لَيَقُولُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

بدرستی که مشرکان دنیا می‌گویند

إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا ٱلْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ ﴿٣٥﴾
جز مردن نخستین‌مان هیچ نیست و ما زنده بشو نیستیم.(۳۵)

إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا ٱلْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ

هِيَ: مبتدا- مَوْتَتُنَا: خبر

مشرکان گفتند: عاقبت کار و حال دنیا نیست جز مردن نخستین و بعد از مرگ از این دنیا دنیای دیگری وجود ندارد و حساب و کتابی نخواهد بود و دوباره بعد از مرگ زنده بشو نیستیم و از بر انگیختگان نخواهیم بود.

فَأْتُوا۟ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٣٦﴾
اگر راست گوئید پدران ما را بیارید.(۳۶)

فَأْتُوا۟ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ

تم: اسم کان- صَٰدِقِينَ : خبر کان

مشرکان به مؤمنان می‌گویند اگر شما راست می‌گوئید که زندگی دوباره‌ای بعد از مرگ است یعنی بعد از مردن زنده شدنی در کار است پس پدران ما راکه در گذشته مرده‌اند بیاورید و ایشان را به دنیا برگردانید زهی شک و گمانی پوچ و توخالی و باطل چونکه معاد و رستاخیز در روز قیامت است نه در دنیا.

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ أَهْلَكْنَٰهُمْ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾
آیا این جماعت بهترند یا قوم تبع (که ملوک و شاهان یمن بودند) و کسانی که پیش از آنها بودند که چون گناهکار بودند هلاکشان کردیم.(۳۷)

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ

هُم: مبتدا- خَيْرٌ : خبر

آیا آنان بهترند یا قوم تُبَّعٍ. یعنی آیا قوم قریش که دارای قدرت و حکومت و دارایی مال و مکنت هستند، یا قوم تُبَّعٍ حمیری که شاهان و ملوک یمن بودند و بر مردم حکومت کردند؟

وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

وَٱلَّذِينَ: مبتدا- مِن قَبْلِهِمْ: جار و مجرور

و یا آنانکه پیش از قوم تُبَّعٍ بودند مثل قوم عاد و ثمود و جز آن.

أَهْلَكْنَٰهُمْ

أَهْلَكْنَاهُمْ : فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به- جمله خبر الذین
و ما ایشان را به عذاب هلاک نابود کردیم.

إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

هم: اسم انَّ- (و)اسم کان- مُجْرِمِينَ: خبر کان، جمله خبر انَّ
بدرستی که ایشان گروهی تبهکار و گناهکار بودند و از منکَران بعث و حشر بودند. بزرگان گفته‌اند که حق تعالی را نسبت به اولیای خود قهری ظاهر است و لطفی در آن مخفی لطف مخفی آنست که می‌خواهد که به آن قهر ظاهر حقیقت انسان را از قیود لوازم بشری پاک و مطهر گرداند و باز حق تعالی را نسبت به دشمنان خود لطفی ظاهر است و قهری در آن مخفی، قهر مخفی آنست که می‌خواهد که به آن لطف ظاهر علاقه‌ی باطن ایشان را به عالم اجسام استحکام دهد تا واسطه‌ی گرفتاری به قیود این عالم از شهود عالم اطلاق و لذات روحانی و معنوی محروم بمانند و جون قهر و مکر در زیر لطف ظاهری پوشیده است عاقل بباید که بر حذر باشد و به مال و جاه مغرور نباشد تا که از هلاک صوری و معنوی خلاص یابد.

قصه تُبَّع بطور مختصر آنست که تبع اول به مکه رسید و اهل مکه تُبَّع را اطاعت نداشتند و خدمت نکردند تُبَّع وزیر خویش را گفت، که این چه شهر است و چه قومند که در خدمت و طاعت ما تقصیر کردند، بعد از آنکه جهانیان همه سر بر خط طاعت ما نهادند. وزیر گفت ایشان را خانه‌ای است که آن را کعبه گویند مگر به آن خانه معجب و مغرور شده‌اند، تُبَّع در دل خویش نیت کرد که این خانه را خراب کنم و مردان این شهر را بکشم و زنان را اسیر گیرم، هنوز این اندیشه تمام نشده بود که رب العزه او را به دردسر مبتلا کرد، چنانکه او را طاقت نماند و آب گندیده از چشم و بینی و گوش وی جاری شد، چنانکه هیچ‌کس را به نزدیک وی قرار نبود و اطباء همه از معالجه‌ی وی عاجز گشته گفتند این بیماری از چهار طبع بیرون افتاده، کار آسمانی است، و ما به معالجه‌ی آن راه نبریم. پس دانشمندی فراپیش آمد، گفت: ایهاالملک اگر سرّ خود با من بگویی من این درد را درمان سازم، ملک گفت من در کار این شهر و این خانه‌ی کعبه چنین اندیشه کرده‌ام، دانشمند گفت، زینهار ای ملک، این اندیشه مکن و از این نیت باز گرد که این خانه را خداوندیست قادر که آن را به حفظ خویش می‌دارد و هر که قصد این خانه کند دمار از وی برآرد. تُبَّع از آن اندیشه توبه کرد و تعظیم خانه و اهل آن در دل خود جای داد و در حال شفا یافت، عنایت الهی و سابقه‌ی ازلی در رسید و از آن دین و ملت کفر که داشت برگشت و به خداوند کعبه ایمان آورد و در دین ابراهیم خلیل ﷺ شد. پس کعبه را جامه پوشانید و قوم خود را فرمود تا آن را بزرگ دارند و با اهل آن نیکویی کنند. از مکه به زمین یثرب شد آنجا که مدینه مصطفی ﷺ است و در آن وقت رقم شهر و بنا نبود، چشمه‌ی آب بود و تبع با حشم و

لشکر بسر آن چشمه فرو آمد. دانشمندان که با وی بودند در کتاب خوانده بودند که آن زمین یثرب مهاجر رسول آخرالزمان است و مهبط وحی قرآن است، چهارصد مرد ازایشان که عالمتر و فاضلتر بودند با یکدیگر بیعت کردند که از آن بقعت مفارقت نکنند و بر امید دیدار او آنجا مقام کنند، اگر او را خود دریابند و الا فرزندان و نسل ایشان ناچار او را دریابند و برکات دیدار او با عقاب و ارواح ایشان برسد، این قصه با تُبَّع بگفتند و تُبَّع را همین رغبت افتاد. یک سال آنجا مقام کردند و بفرمود تا چهارصد قصر بنا کردند آن جایگه، هر عالمی را قصری و هر یکی را کنیزی بخرید و آزاد کرد و به زنی بوی داد با جهاز تمام و ایشان را وصیت کرد که شما اینجا همی باشید تا پیغامبر آخرالزمان را دریابید و خود نامه‌ای نوشت و مهر زرین بر آن نهاد وبه آن عالم سپرد که او را نصیحت کرده بود و گفت اگر محمد را دریابی این نامه بدو رسان و اگر نیابی به فرزندان وصیت کن تا بدو رسانند و مضمون نامه این بود:

ای پیغامبر آخرالزمان، ای گزیده‌ی خداوند جهان، ای بروز شمار شفیع بندگان، من که تُبَّع ام، بتو ایمان آوردم و گرویدم، گواهی دهم که نبوت تو حق است و دین تو پاک و قول تو صدق. تو خاتم پیغمبرانی، فرستاده حق جل و جلاله به عالمیانی، ایمان آوردم به آن خداوند که تو بنده و پیغمبر اوئی، فرستاده و پیغام رسان اوئی، گواه باش که من، بر ملت تو ام و بر ملت پدر تو ابراهیم خلیل عليه السلام، اگر تو را بینم و اگر نبینم، تا مرا فراموش نکنی و روز رستاخیز مرا فرو نگذاری و شفاعت از من دریغ نداری. آنگه نامه را مهر بر نهاد و بر آن مهر نبشته بود:
«لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله» و عنوان نامه نبشته بود: الی محمد بن عبدالله خاتم النبیین و رسول رب العالمین ﷺ من تُبَّع ، امانه الله فی ید من وقع الی ان یوصل الی صاحبه.
گفته‌اند مردمان مدینه ایشان که انصار رسول خدااند از نژاد آن چهارصد مرد علماء بودند و ابوایوب انصاری که رسول خدا به خانه او فرو آمد از فرزندان آن عالم بود که تبع را نصیحت کرده بود تا از آن علت شفا یافت. و خانه‌ی بو ایوب که رسول آنجا فرو آمد از جمله‌ی آن بناها بود که تُبَّع فرموده بود و چون رسول خدا هجرت کرد به مدینه، نامه تُبَّع به وی رسانیدند رسول نامه به علی داد تا برخواند، رسول سخنان تُبَّع بشنید و او را دعا کرد و آن کس که نامه رسانید نام وی **بولیلی** او را بنواخت و گرامی کرد.

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَٰعِبِينَ 

و ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دوست به بازی نیافریده‌ایم.(۳۸)

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَٰعِبِينَ

خَلَقۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلسَّمَٰوَٰتِ: مفعول به- بین: مفعول فیه- لَٰعِبِينَ: حال

و ما آسمانها و زمین و آنچه میان ایشان است به بازی نیافریدیم یعنی آنها را از روی حکمت آفریده‌ایم و مخلوقات و کائنات را با حکمت کامل خود به ظهور در آوردیم و اگر آدمیان را بدون سوال و جواب و ثواب و عقاب رها کنیم از حمکت نخواهد بود. پس به اعمال آنان رسیدگی خواهد شد و متناسب اعمالشان پاداش و عقاب داده خواهد شد.

سنائی غزنوی گفت:

تو پنداری که بر بازی است این میدان چون مینو — تو پنداری که بر هرزه است این الوان چون مینا
چو تن جان را مزین کن به علم دین که زشت آید — درون سو شاه عریان و برون سوکوشک در دیبا

مَا خَلَقۡنَٰهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ (۳۹)

آنها را جز به حق نیآفریده‌ایم ولی بیشترشان نمی‌دانند.(۳۹)

مَا خَلَقۡنَٰهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ

خَلَقۡنَٰهُمَآ: فعل ماضی- (نا)فاعل- هما: مفعول به- أَكۡثَرَهُمۡ: اسم لَٰكِنَّ: لَا يَعۡلَمُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر لَٰكِنَّ

و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است بیهوده و به بازی نیافریده‌ایم بلکه آنها را به حق آفریده‌ایم بلکه هر عملی در آخرت نتیجه‌ای مثل خود خواهد داشت که آن پاداش و ثواب بر طاعت و عقوبت بر معصیت است. و اما بیشتر مردمان یعنی مشرکان به جهت غفلت نمی‌دانند و راه را بیراهه رفته‌اند.

چون بعض ظهورات حق آمد باطل — پس منکر باطل نشود جز جاهل
در کل بوجود هر که جز حق بینند — باشد ز حقیقه الحقایق غافل

إِنَّ يَوۡمَ ٱلۡفَصۡلِ مِيقَٰتُهُمۡ أَجۡمَعِينَ (۴۰)

وعده گاه همیشگی شان روز فیصله (قیامت) است.(۴۰)

إِنَّ يَوۡمَ ٱلۡفَصۡلِ مِيقَٰتُهُمۡ أَجۡمَعِينَ

يَوۡمَ: اسم انَّ- مِيقَٰتُهُمۡ: خبر انَّ- هم: مضاف الیه- أَجۡمَعِينَ: توکید

به درستی که روز فیصله حق از باطل یا جدایی میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی هنگام جمع شدن همه آدمیان است یعنی روز قیامت، روزی که صالح و طالح از هم جدا شوند.

صالح و طالح[1] متاع خویش نمودند — تا که قبول افتد و که در نظر آید

[1] - نیکوکار و بدکردار

يَوۡمَ لَا يُغۡنِي مَوۡلًى عَن مَّوۡلًى شَيۡـًٔا وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

روزی که دوستی برای دوست خود کاری نسازد و آنها یاری کرده نشوند.(۴۱)

يَوۡمَ لَا يُغۡنِي مَوۡلًى عَن مَّوۡلًى شَيۡـًٔا وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ

يَوۡمَ: بدل- يُغۡنِي: فعل مضارع- مَوۡلًى: فاعل- شَيۡـًٔا: مفعول مطلق- هُمۡ: مبتدا- يُنصَرُونَ: فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل

آن روز که دوستی برای دوست دیگر چیزی را کارساز نباشد و آنها یاری کرده نمی‌شوند و کسی دیگری را سود نرساند و آن روز سخت‌تر از این است که به کمک یکدیگر بشتابند. آری! آن روز، روز فصل و جدایی است روزی است که انسان از همه چیز جز عملش جدا می‌شود، و کسی توانایی حل مشکلات و یا تخفیف عذاب دیگری را ندارد.

إِلَّا مَن رَّحِمَ ٱللَّهُۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾

مگر آنکه خدایش رحم کند که وی نیرومند و رحیم است.(۴۲)

إِلَّا مَن رَّحِمَ ٱللَّهُۚ

مَن: بدل- رَّحِمَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

یاری کرده نمی‌شود مگر کسی را که خدای تعالی بر او رحم کرده است.

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ

ـه: اسم انّ- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلۡعَزِيزُ: خبر انّ

براستی این رحمت الهی بی حساب نیست و تنها شامل مؤمنانی می‌شود که دارای عمل صالح‌اند. خداوند بر آنان رحیم و مهربان است. حضرت رسول ﷺ به ابوهریره رضی الله عنه فرمود که بر طریق آنها باش که چون مردم بترسند ایشان را هیچ ترسی نباشد و چون مردم از آتش امان خواهند ایشان خود آمن باشند ابوهریره گفت یا رسول الله ﷺ آنها کدام‌اند صفت و حلیت ایشان با من بیان فرمای تا ایشان را بشناسم فرمود که قومی از امت من در آخرالزمان ایشان را روز قیامت در محشر انبیا حشر کنند چون مردم بدیشان نظر کنند ایشان را پیغمبران پندارند از غایت علو مرتبت و منزلت ایشان ناگاه من ایشان را بشناسم و گویم امت من امت من و خلایق بدانند که ایشان پیغمبران نیستند پس مانند برق و باد بگذرند و چشم‌های مردم از انوار ایشان خیره شود ابوهریره گفت یا رسول الله مرا به عمل ایشان فرمای باشد که بدیشان ملحق شوم.

حضرت رسول ﷺ فرمود ای اباهریره این قوم طریق دشوار اختیار کردند تا به درجه‌ی انبیاء رسیدند حق تعالی ایشان را به طعام و شراب سیر گردانید و ایشان گرسنگی و تشنگی اختیار کردند و لباس برای

پوشیدن داد ایشان برهنگی[۱] گزیدند همه به امید رحمت ترک حلال کردند از خوف حساب و لکن به آن مشغول نگشتند، ملائکه از اطاعت ایشان تعجب نمودند.

فطوبی لهم فطوبی لهم دوست میدارم که حق تعالی میان من و ایشان جمع کند از آن رسول اللهﷺ گریه کرد در شوق ایشان و فرمود که چون حق تعالی خواهد که به اهل زمین عقوبتی فرستد بدیشان نظر کند عذاب را از اهل زمین باز گرداند ای اباهریره بر تو باد که طریقه‌ی ایشان را رعایت کنی هر که طریقه‌ی ایشان را مخالفت کند در شدت حساب زحمت بیند.

**روشن دلی که لذت تجرید با فنست	بیرون رود ز خویش چو بیدار شود کسی**
**می‌بایدش بخون جگر خورد غولها	تا از غبار چشم مصفا شود کسی**

إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ﴿٤٣﴾

حقا که درخت زقوم.(۴۳)

إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ

شَجَرَتَ: اسم انَّ- ٱلزَّقُّومِ: مضاف الیه

براستی که درخت زقوم خوراک گناهکاران و تبهکاران است. خوراک کسانی همچون ابوجهل و یارانش از کافران است.

می‌گوید زقوم درختی است در ولایت تهامه می‌روید دارای برگ‌های خرد و میوه‌ی آن بسیار تلخ است حق سبحانه تعالی درختی را که میوه‌ی آن مخصوص دوزخیان باشد و با اجبار به ایشان بخورانند به این اسم نامگذاری کرده‌اند.

طَعَامُ ٱلْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾

غذای گنه‌کاران است.(۴۴)

طَعَامُ ٱلْأَثِيمِ

طَعَامُ: خبر انَّ

همانطوریکه گفتیم این درخت زقوم غذای مشرکان است همچون ابوجهل‌ها این مشرکان از این گیاه تلخ و بد بو و بد طعم و کشنده می‌خورند.

كَٱلْمُهْلِ يَغْلِي فِي ٱلْبُطُونِ ﴿٤٥﴾

چون مس گداخته در شکمها می‌جوشد.(۴۵)

كَٱلْمُهْلِ يَغْلِي فِي ٱلْبُطُونِ

كَٱلْمُهْلِ: جار و مجرور- يَغْلِي: فعل مضارع- فاعل(هو)

---

[۱] - در اینجا؛ یعنی ترک تجملات

آن زقوم را چون بخورند همچون مس و روئین گداخته در شکم‌ها بجوشد جوشیدنی.

كَغَلْيِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾

چون جوشیدن آب گرم.(۴۶)

كَغَلْيِ ٱلْحَمِيمِ

جوشیدن آن درخت که همچون جوشیدن آب گرم است- الله تعالی به قدرت خود در دوزخ درختی رویانیده است که آن را در اینجا به نام شجره‌الزقوم یادکرده- آن درخت در روز رستاخیز برای ظالمان یک بلای بزرگ است- زیرا چون دوزخیان از شدت گرسنگی مضطرب شوند از این درخت به ایشان خورانیده می‌شود که نخست فرو بردن آن بسیار سخت است و پس از فرو بردن در معده اثر ناگوار تولید می‌کند و عذاب بسیار دردناک و شدیدی ایجاد می‌کند بعد از خوردن زقوم تشنگی پیدا می‌شود آنگاه آب نهایت جوشان به آنان نوشانیده می‌شود در اثر آن روده‌هایشان قطع شده بیرون می‌افتد خداوند ما را و شما را از شر آن درخت در پناه خود حفظ کند.

خُذُوهُ فَٱعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾

ای فرشتگان این گناهکار را بگیرید و به سختی او را به سوی جهنم بکشید.(۴۷)

خُذُوهُ فَٱعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ

خُذُوهُ: فعل امر- (و)فاعل- ه: مفعول به- **فَٱعْتِلُوهُ**: فعل امر- (و)فاعل- ه: مفعول به

ای فرشتگان این گناهکار را بگیرید و به سوی جهنم با قهر و غضب تمام وی را بکشید تا در میانه دوزخ قرار گیرد و آماده عذاب آتش دوزخ و چشیدن درخت تلخ زقوم شود. در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده که: از انس بن مالک ﷺ روایت است که: شخصی از پیغمبرخداﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد؟

ثُمَّ صُبُّوا۟ فَوْقَ رَأْسِهِۦ مِنْ عَذَابِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾

سپس از عذاب آب جوشان روی سرش بریزید.(۴۸)

ثُمَّ صُبُّوا۟ فَوْقَ رَأْسِهِۦ مِنْ عَذَابِ ٱلْحَمِيمِ

صُبُّوا۟: فعل امر- (و)فاعل

سپس بریزید از بالا سر او از عذاب آب گرم و جوشان تا تمام بدن او با ریختن آب گرم جوشان مخلوط شده با زقوم معذب شود همچنانکه درون او از زقوم معذب است.

ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾

بچش که تو بگمانت همان نیرومند ارجمندی.(۴۹)

ذُقۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡكَرِيمُ

ذُقۡ: فعل امر- أَنتَ (فاعل)- ک: اسم اِنَّ- أَنتَ: ضمیر فصل- ٱلۡعَزِيزُ: خبر اِنَّ- ٱلۡكَرِيمُ: خبر اِنَّ ثانی

فعل امر در این آیه به معنای **تهدید** و **تهکم** را در بر دارد، می‌گوید:

ای فرشتگان به این دوزخی از روی سرزنش و توبیخ بگویید که این عذاب را بچش تو به خیال خود همان نیرومند و گرانقدر هستی همچنانکه این بزرگی را در دنیا داشتی اینک خوار و زبون شده‌ای و مستحق عذاب دوزخ آن هم آمیخته با درخت تلخ زقوم.

إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِۦ تَمۡتَرُونَ ﴿۵۰﴾

براستی این همان عذابی است که شما در باره‌ی آن شک و تردید داشتید.(۵۰)

إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِۦ تَمۡتَرُونَ

هَٰذَا: اسم اِنَّ- ما: خبر اِنَّ

می‌گوید براستی این همان عذابی است که به شما مشرکان و تبهکاران وعده داده بودیم ولی شما در باره‌ی آن شک داشتید اکنون آن را به معاینه دیدید.

إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٖ ﴿۵۱﴾

براستی که پرهیزکاران در جایگاه امن هستند.(۵۱)

إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٖ

ٱلۡمُتَّقِينَ: اسم اِنَّ- فِي مَقَامٍ: جار و مجرور خبر اِنَّ

براستی پرهیزکاران در جایگاه امن در آن دنیا قرار می‌گیرند یعنی مقامی که در او آفات و مخافات نباشد و از همه‌ی غم‌های دنیا آسوده خاطر باشند و بیاورند پیش مؤمنان از میوه‌های بهشت آن میوه‌هایی که پیش وی آرند همه به یکدیگر ماند به نیکویی و پاکی و بی عیبی به مانند میوه‌های دنیا- هر رنگی که خواهی در آن میوه بینی و هر طعمی و بویی که خواهی در آن یابی. رنگ‌ها همه نیکو و بوی‌ها همه خوش و طعم‌ها همه شیرین.

فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ﴿۵۲﴾

در بهشت‌ها و چشمه‌سارها.(۵۲)

فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ

بهشتیان در تفرج‌گاه‌های با صفا و هر چه از خوردنی و نوشیدنی بخواهند در حال، حاضر گردد و در قصرهای با شکوه و نیکو که در زیر آن چشمه‌هایی جاری است. در حدیث شریف آمده است که در بهشت نهری است که آب وی از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر است.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت   شیوه‌ی جنات تجری تحتها الانهار داشت

یَلۡبَسُونَ مِن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَقَٰبِلِينَ 

از حریر نازک و دیبا بستر می‌پوشند در حالی که روبروی یکدیگر نشسته‌اند.(۵۳)

یَلۡبَسُونَ مِن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَقَٰبِلِينَ

سُندُسٖ: پارچه‌های ابریشمی نازک و لطیف- وَإِسۡتَبۡرَقٖ: پارچه‌های ابریشمی ضخیم و درخشان.

از حریر نازک و دیبای ضخیم می پوشند و روبروی یکدیگر می‌نشینند و به شادی می‌پردازند در **تفسیر سور آبادی** آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دارالجلال که حق تعالی همه مؤمنان را برسر یک خوان بنشاند و همه رویهای یکدیگر ببینند.

انس گفت: رسول الله ﷺ فرمود: بدرستی که در بهشت بازاری است یعنی مجمعی که بهشتیان هر روز به آن می‌آیند پس باد شمال بر آن می‌وزد، بادی که از جانب دست راست آید که آن باد مشک و انواع طیب را در روی ایشان و لباسهای ایشان می‌ریزند و بهشتیان را خوشبو می‌کنند.

كَذَٰلِكَ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٖ 

آری چنین است، و ایشان را با حوریان گشاده چشم همسر می گردانیم.(۵۴)

كَذَٰلِكَ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٖ

وَزَوَّجۡنَٰهُم: فعل ماضی- (نا) فاعل- هم: مفعول به

آری چنین است،آنان را با حوران گشاده چشم همسر می‌گردانیم. در بعضی آثار است که بهشتی را سفره‌ای فرستند از یاقوت سرخ، چون سر آن باز کند سیب‌های گوناگون بیند، بهشتی سیب در دهان گیرد طعمی یابد شیرین‌تر و لذیذتر از هر چه در بهشت خورد آنگاه قوتی عظیم در وی پدید آید به آن لعبت (معشوقه)، دوشیزه بیاید لذتی یابد که از دیگر جفتان چنان لذت نیافت، و هر بار که پیش وی باز رود او را دوشیزه یابد از اول بار نیکوتر و به کمال‌تر. پس آن لعبت‌ها هر ساعتی برنگی باشند و جمالی دیگر نمایند، همچنین سیب‌ها دیگر گون شوند. بهشتی با خود گوید این لعبت نه آن است و این سیب نه آن که در دنیا دیدیم.

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف   از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

و اگر زنی از زنان بهشتیان ظاهر شود و فرود آید به سوی زمین آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین باشد هر آینه روشن می‌گرداند. قوله تعالی: «ولهم فیها ازواج مطهره» و ایشان را در آن بهشت زنانی است پاک و پاکیزه، در حدیث شریف آمده است که: هر مردی را دو زن و حورا بر آن عدد که الله داند. مصطفی ﷺ گفت: در بهشت عزب نیست (مرد بی زن) بلکه زنانی پاک کرده شده از عیب‌ها و آفت‌ها که در زنان دنیا موجود است از حیض و نفاس و قضاء حاجت و فضولهای تن و بیماری و پیری و بدخویی و مرگ، گویند، زنان بهشتی (حورا) آنچنان صفا و لطافت و غایت حسن دارند که مغز استخوان ساق‌های

ایشان از پس استخوان و گوشت او دیده می‌شود. در حدیث شریف آمده است که: ابوهریره گفت: از **مصطفی** ﷺ پرسیدم که در بهشت با زنان صحبت باشد؟ مصطفیﷺ فرمود: نعم، بلی. **انس** از **حضرت رسول**ﷺ روایت کند. حضرت فرمود: «**یعطی المومن فی الجنه قوه کذا و کذامن الجماع**»

«مسلمان را در بهشت قوت چندین و چندین زن داده می‌شود از جهت جماع»

معاذبن جبل گفت **حضرت رسول**ﷺ فرمود: بهشتیان در بهشت سی و سه ساله می‌شوند چنانکه در دنیا در این سن و سال باشند، کمال جوانی و قدرت مرد در این وقت است و در جای دیگر سی سال ذکر کرده است. زیاده نمی‌شوند در سی سال همیشه و همیشه بر یک حال و سن و سال می‌باشند (سی سال)- همچنین دوزخیان سی ساله می‌باشند- و در آن جاودان می‌مانند که نعمت آنگه گوارا گردد که تمام و کمال باشد و قطع نشود و با آن بمانند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک ﷺ از پیغمبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زن‌های بهشت به دنیا بیاید، مابین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می‌باشد از دنیا و مافیها بهتر است.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَٰكِهَةٍ ءَامِنِينَ 

در آنجا هر میوه‌ای را که بخواهند با آسایش خاطر می‌طلبند.(۵۵)

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَٰكِهَةٍ ءَامِنِينَ

يَدْعُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- ءَامِنِينَ : حال

در بهشت هر میوه‌ای را که آرزو کنند در حالی که ایمن از ضرر و زیان‌اند حاضر شود و قطع نشود و مدام در اختیار بهشتیان باشد. هر گاه بهشتیان از آن درخت بهشتی روزی داده شوند گویند: این آن میوه است که ما را یک بار دادند. از بهر آنکه به رنگ و صورت یکسان باشند. به طعم مختلف، بهشتی یک سیب از درخت بچیند به رنگ سیب بود، چون در دهان نهد طعم همه‌ی میوه‌ها دارد و این نهایت لطف است و غایب حکمت. هر رنگی که خواهی در آن میوه بینی و هر طعمی و بویی که خواهی در آن یابی آنگه هر میوه‌ای صورت نیکو دارد و آوازی خوش و نغمه‌ای لطیف از وی روان.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلْمَوْتَ إِلَّا ٱلْمَوْتَةَ ٱلْأُولَىٰ ۖ وَوَقَىٰهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ 

و مرگی جز در مردن اولشان نچشند و خدا از عذاب جهنم محفوظشان داشته است.(۵۶)

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلْمَوْتَ إِلَّا ٱلْمَوْتَةَ ٱلْأُولَىٰ ۖ

يَذُوقُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- ٱلْمَوْتَ: مفعول به

در آنجا جز مرگ اولشان طعم مرگ را نچشند. یعنی در بهشت هرگز نمی‌میرند و آن مرگی را که در دنیا چشیده‌اند «کل نفس ذائقه الموت» دیگر نمی‌چشند.

در آنجا خدا را صبح و شام به پاکی یاد می‌کنند، اهل بهشت بول و براز[۱] نمی‌کنند و آب از دهن نمی‌افکنند و آب از بینی نمی‌اندازند و عرق ایشان مانند مشک خوشبوست.

جابر گفت: **رسول الله** ﷺ فرمود: «ان اهل الجنه یاکلون فیها و یشربون»- گفت آن حضرت بهشتیان در بهشت می‌خورند و می‌نوشند. **صحابه** پرسیدند. فضله‌ی طعام چه می‌شود و چگونه به در می‌رود فرمود آروغ[۲] است و **عرق** است مثل عرق مشک یعنی آروغ می‌زنند و به ماده رطوبتی بیرون می‌آید با این کار فضله‌ی طعام بیرون می‌رود.

مصطفی ﷺ گفت: «**من یدخل الجنه ینعم ولا یباس و لا یبلی ثبابه و لا یفنی شبابه**» کسی که به بهشت داخل شود برای او محنت و مشقت نیست و لباسهایش کهنه نمی‌شود و جوانی او نابود نمی‌گردد.

ابوسعید گفت: **حضرت رسول الله** ﷺ فرمودند: به درستی که در بهشت صد درجه است چنانچه اگر عالمیان تمام جمع شوند در یکی از آن درجات همه را گنجایش می‌دهد.

وَوَقَىٰهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ

وَوَقَىٰهُمْ: فعل ماضی- هم: مفعول به- فاعل(هو)

و آنان را (بهشتیان) از عذاب دوزخ محفوظشان ساخت حق تعالی ایشان را از عذاب دوزخ نگهشان داشت و در بهشت جاودان باشند و دوزخیان در دوزخ می‌مانند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:«هنگامی که بهشتی‌ها به بهشت و دوزخی‌ها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می‌نمایند، و منادی ندا می دهد که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود، و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجاست که خوشی بر خوشی‌های اهل جنت، و غمی بر غم‌های اهل دوزخ افزوده می‌گردد».

فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾

این فضل و کرمی است از جانب پروردگارت، رستگاری بزرگ این است.(۵۷)

فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ

فَضْلًا: مفعول لاجله

این همه از نعمت‌های جاودان بهشتی از جمله آن نعمت‌ها- میوه‌های مختلف- حوران بهشتی، قصرهای بلند و نیکو، جوی آبی روان و خوش و گوارا به خاطر فضل و کرم پروردگار توست که به شما بخشیده شده است.

ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ

---

[۱] - براز: غایط- سرگین، مدفوع آدمی
[۲] - صدا در گلو افکندن

ذَٰلِكَ: مبتدا- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلۡفَوۡزُ: خبر- ٱلۡعَظِيمُ: نعت

آن نعمت بهشتی و حیات ابدی در بهشت رستگاری بزرگی است و چه نعمتی و مقامی بالاتر از این که بهشتیان در آن می‌رسند.

فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

پس براستی ما قرآن را به زبان تو جاری گردانیدیم که شاید ایشان پند پذیر شوند.(۵۸)

فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ

يَسَّرۡنَٰهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ـه: مفعول به- هم: اسم لعل- يَتَذَكَّرُونَ: فعل مضارع- فاعل(و)، جمله خبر لعل

ای محمدﷺ ما این قرآن را به زبان عربی بر زبان تو روان ساختیم تا فهم و درک آن برای قومت آسان و سهل باشد و از اعجاز قرآن پند و عبرت گیرند و به احکام شرعیه آن عمل کنند تا رستگار شوند.

فَٱرۡتَقِبۡ إِنَّهُم مُّرۡتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾

پس منتظر باش زیرا آنان نیز منتظرند.(۵۹)

فَٱرۡتَقِبۡ إِنَّهُم مُّرۡتَقِبُونَ

فَٱرۡتَقِبۡ: فعل امر- فاعل(انت)- هم: اسم انَّ- مُّرۡتَقِبُونَ: خبر انَّ

پس منتظرباش آن چیزی که به ایشان نازل شود و در حالی که ایشان نیز منتظرند که چه چیزی بر تو نازل می شود اما بدانید آنچه که بر تو نازل می‌شود نصرت و نعمت الهی است و آنچه که بر ایشان نازل می‌شود عذاب نامتنهاهی. دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه.

بیت:

**تابعان را وعده‌ی حسن الماب		منکران را وعده‌ی ذوقوا العذاب**

سوره الجاثیه

سوره «**جاثیه**» مکی است و دارای سی و هفت آیه است مگر یک آیت « قل للذین آمنوا یغفروا ... » که این آیت در مدینه در شأن عمر خطاب فرود آمده است. و وجه تسمیه این سوره به جاثیه این است که جاثیه بر سر زانوها نشستن برای خشوع و خضوع در برابر داور دادرسی قیامت است به این نام نامگذاری شده است که در جای خود صحبت خواهیم داشت. و در فضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** ﷺ «من قرأ سوره حم الجاثیه،سرالله عورته و سکن روعته عند الحساب» یعنی: کسی که سوره «حم الجاثیه» را بخواند و در آن بیندیشد و به آن عمل کند خداوند عیب‌هایش را روز قیامت می‌پوشاند و ترسش را به آرامش مبدل می‌گرداند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

حمٓ ﴿١﴾

(حآ - میم)

که در سوره های قبل شرح آن رفت.

تَنزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

فرود آمدن این کتاب (قرآن) از جانب خدای غالب و با حکمت است.(۲)

تَنزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

تَنزِيلُ : مبتدا- مِنَ اللَّهِ: جار و مجرور خبر

فرود آمدن قرآن از جانب خدای غالب و با حکمت است خداوندی که ملکش نیرومند و در حکمت فرزانه و حکیم است.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

براستی در آسمانها و زمین هر آینه نشانه‌هایی برای مؤمنین است.(۳)

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ

فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ: جار و مجرور خبر انّ مقدم- ایت: اسم انّ مؤخر

براستی در آسمانها و زمین، برای مؤمنین نشانه‌هایی است. که همه این آفرینش بر وحدانیت خدای یگانه و قدرت صانع اوست که خداوند آسمان را بی ستون بر افراشته و در هوا معلق بداشته و زمین را بساطی گسترده قرار داده است.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

و در خلقت خودتان و در آنچه که از انواع جنبندگان که پراکنده‌اند برای گروهی که یقین دارند عبرتهاست.(۴)

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ

فی خلق: جار و مجرور خبر مقدم- ءَايَٰتٌ: مبتدا مؤخر

و اگر در آفرینش خودتان یعنی از ابتدای خلقت وجودی خودتان بنگرید هر آینه در آن عبرتهاست برای کسانیکه از باوردارندگان‌اند چونکه انسان از نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و بعد به صورت انسان کامل در می‌آید و نیز به آفرینش انواع جنبندگان که در جهان پراکنده‌اند از پرندگان و مور و مورچه و ملخ و ساختمان وجودی زنبور و یا حیوانات آبی و سبعی و وحشی توجه کنید هر آینه به نشانه‌های خدای نیرومند پی خواهید برد. باید دانست که در آفرینش آن حکمت‌هاست که آدمی از درک آن عاجز است.

وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾

و در اختلاف شب و روز و در آنچه آن روزی که خدا از آسمان فرود آورده و زمین را پس از مردنش با آن (باران) زنده گردانید و تغییر بادها برای گروهی که خردوری می کنند عبرتهاست.(۵)

وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

حرف جر محذوف- ٱخْتِلَٰفِ مجرور به حرف جر، خبر مقدم- ءَايَٰتٌ: مبتدا مؤخر

و به دنبال هم آمدن شب و روز همه و همه از نشانه‌های کردگار یکتائی خدای عزوجل است. اینست زیبائی صنعت و کمال قدرت او، آسمان به باران گریان، هزاران چراغ (ستاره) در وی رخشان، همه به دنبال یکدیگر پویان، و بی زبان خالق را تسبیح گویان. که از آسمان روزی می‌فرستد و آن بارش باران است که از آسمان به زمین فرود می‌آید تا زمین مرده را بدان زنده سازد و نبات بر آرد چنانکه خدای تعالی گفت: آنچه خداوند از آسمان یا از ابر آب باران فرو فرستاد پس زمین مرده را با آن آب زنده گردانید و از آن انواع نبات و اصناف درختان برآید، نبات رنگارنگ و درختان گوناگون، رنگهای

نیکو، که لختی برای غذای آدمی و لختی برای غذای چهارپایان، لختی برای غذای مرغان. و نیز در وزش بادها و دگرگونی هوا نشانه‌های بزرگی است.
که هر یکی از این نعمت‌ها بر هستی خالق گواه و به یگانگی وی نشان برای کسانی که بخواهند خردوری کنند.

و فی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

هر آینه از صنایع و حکمت که بر شمردیم نشانه‌هایی است بر کردگار و یکتایی خداوند و توانایی و دانایی او گواه است. برای کسانی که عقل دارند و دریابند تا به خدا بگرایند. و دل با وی راست دارند و او را قادر و توانا بدانند.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍۭ بَعْدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾
این آیه‌های خداست که ما به حق بر تو می‌خوانیم، پس بعد از خدا و آیات او به کدام سخن ایمان دارند؟(۶)

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ

تِلْكَ: مبتدا- ءَايَٰتُ: بدل- نَتْلُوهَا: فعل مضارع- ها: مفعول به، فاعل(نحن)، جمله خبر
این نشانه‌ها دلایل روشن قدرت خدای خالق و یکتاست و یا این آیه‌های قرآن است که ما آن را بر تو می‌خوانیم و هر چه بر تو می‌خوانیم حق و درست است.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍۭ بَعْدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤْمِنُونَ
این همه که بر شمردیم از آیات و نشانه‌های خدای یگانه و یکتاست با وجود این همه دلایل موجود در پهنه‌ی گیتی باز هم به قرآن ایمان نیاورند، پس به کدام سخن پس از سخن خدای تعالی که قرآن است و دلایل قدرت اوست ایمان می‌آورند یعنی اگر به این سخن نمی‌گروند پس به کدام سخن می‌گروند؟

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾
وای بر دروغساز گنهکار.(۷)

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ

وَيْلٌ: مبتدا- لِّكُلِّ: جار و مجرور خبر
وای بر هر دروغزن گناه پیشه‌ای!که با مشاهده این همه نشانه‌ها و دلایل راه تبهکاری پیش می‌گیرند.

يَسْمَعُ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾
که آیه‌های خدا را بر او می‌خوانند بشنود آنگاه به تکبر کردن مصر شود گوئی آن را نشنیده است. پس، به عذابی الم انگیزش بشارت بده.(۸)

يَسْمَعُ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا

يَسْمَعُ: فعل مضارع- فاعل(هو)- ءَايَٰتِ: مفعول به- يُصِرُّ: فعل مضارع- فاعل(هو)- مُسْتَكْبِرًا: حال

می‌شنود آیت‌های خدا را که بر او خوانده می‌شود، سپس بر کفر اصرار می‌ورزد و از شنیدن آیات خداوند پند و عبرت نمی‌گیرد و مستکبرانه آنچنان از شنیدن آن سرپیچی می‌کند که گویا آن را نشنیده است و هر چه از وعده و وعید. و بشارت و بیم دادن در آن آمده باشد نشنیده از آن می‌گذرد و در گوش هوش او جای نمی‌گیرد.

فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

فَبَشِّرْهُ: فعل امر- فاعل(انت)- ه: مفعول به

پس او را به عذابی دردناک و الم انگیز بشارت بده و به ایشان بگو که به جهت اصرار در کفرشان و به جهت نشنیدن آیات و نشانه‌های خدای قهار عذابی بسیار دردآلود بر ایشان خواهد بود.

وَإِذَا عَلِمَ مِنْ ءَايَٰتِنَا شَيْـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًا ۚ أُولَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩﴾

و اگر از آیه‌ها ما چیزی بداند آن را به تمسخر و استهزاء می گیرد آنها عذابی خفت انگیز خواهند داشت.(۹)

وَإِذَا عَلِمَ مِنْ ءَايَٰتِنَا شَيْـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًا ۚ

وَإِذَا: مفعول فیه- عَلِمَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- شَيْـًٔا: مفعول به- ٱتَّخَذَهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل(هو)- هُزُوًا: مفعول به ثانی

و آن هنگام که چیزی از آیت‌های ما را فرا می‌گیرد و بداند که آن از آیه‌های قرآن است به تمسخر و استهزاء می‌گیرند و این نشانه‌ی نهایت جهل و نادانی انسان است چیزی را که هنوز ندانسته و یا در باره‌ی آن فکر نکرده آن را به تمسخر بگیرد.

أُولَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

أُولَٰٓئِكَ: مبتدا- لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر- جمله لَهُمْ عَذَابٌ خبر أُولَٰٓئِكَ

بر آن گروه استهزاء کنندگان عذاب خفت انگیز و خوار کننده‌ای است چونکه ایشان بهترین کتاب حق که راه هدایت را به خوبی نشان می دهد مورد تمسخر قرار دادند. عذاب دردناک به جهت این کار احمقانه و ناشیانه آنان است.

مِّن وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ ۖ وَلَا يُغْنِى عَنْهُم مَّا كَسَبُوا۟ شَيْـًٔا وَلَا مَا ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾

جهنم پشت سر آنهاست و اموالی که بدست آورده‌اند و دوستانی که غیر خدا گرفته‌اند چیزی را از آنان دفع نمی کند و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت.(۱۰)

مِّن وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ

مِّن وَرَآئِهِمْ : جار و مجرور خبر مقدم- جَهَنَّمُ: مبتدا مؤخر

دوزخ پشت سر آنها[1] است که بدان روی آورند و از پس ایشان یعنی بعد از مرگ آرزویشان به سوی دوزخ خواهد بود.

وَلَا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ

يُغْنِي: فعل مضارع- مَّا: فاعل- كَسَبُوا : فعل ماضی- (و)فاعل- شَيْئًا: مفعول مطلق

و اموالی که بدست آوردند و دوستانی که غیر خدا گرفته‌اند چیزی از عذاب الهی را از آنان در دوزخ دفع نمی‌کند چون بتانی راکه معبود خویش ساخته‌اند قادر نیستند نه سودی و نه زیانی هم به خود برسانند و هم به پرستش کنندگان برسانند.

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ : مبتدا مؤخر- عَظِيمٌ: نعت

و بر آنان است در قیامت آتش دوزخ که سختی شدت آن از حد گذشته و قابل ذکر نیست.

هَٰذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿۱۱﴾

این قرآن راهنمائی است و کسانی که آیه‌های پروردگارشان را منکر شده‌اند عذابی از اضطراب درد دهنده بر آنان است.(۱۱)

هَٰذَا هُدًى

هَٰذَا : مبتدا- هُدًى: خبر

این قرآن راه نماینده و هدایت است برای کسانی که آن را می‌خوانند و بدان عمل می‌کنند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ

الَّذِينَ: مبتدا- لَهُمْ: جارو مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ : مبتدا مؤخر- جمله لَهُمْ عَذَابٌ خبر الَّذِينَ

و کسانیکه به آیات پروردگارشان یعنی به قرآن کافر شدند، بر ایشان عذابی از اضطراب دردناک است که آن سخت‌ترین عذاب است.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲﴾

خدا همان است که دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتی به فرمان وی در آن روان شود و از فضل و کرم او طلب روزی کنید و شاید که سپاس دارید.(۱۲)

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

---

[1] - یعنی: در پشت سر احساس افتخار و شرف و عزّت آن‌ها به دنیا و تکبّر از حق، جهنم قرار دارد. و به قولی: دوزخ رویا روی آنهاست زیرا رویکرد آن‌ها به سوی دوزخ است و به سوی آن پیش می‌روند.

لفظ اَللَّهُ: مبتدا- اَلَّذِي: خبر- سَخَّرَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- اَلْبَحْرَ: مفعول به

او خدایی است که دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتی‌ها برابر فرمان او و اجازه‌ی او در دریا روان شوند تا شما انسانها بتوانید از فضل و کرم خدا بهره گیرید و در مقابل این نعمت‌ها شکرگزار و سپاسدار باشید، و پروردگار شما اوست که با قدرت تمام و کامل خود برای شما کشتی را در دریا می‌راند و جاری می‌گرداند تا داد و ستد کنید و به رزق و روزی خود برسید و وسیله زندگی خود را فراهم سازید.

از در بخشندگی و بنده‌نوازی مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا

وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾

و هر چه را در آسمانها و زمین است از جانب خویش یکسره رام شما کرد که در این برای گروهی که خردوری کنند عبرتهاست.(۱۳)

وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۚ

وَسَخَّرَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- مَّا: مفعول به- جَمِيعًا: حال

و برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را یکجا از جانب خود پدید آورده آنچه در آسمان است از خورشید و ماه و نجوم و باران و آنچه در زمین است از کوه و دریا و درختان و میوه‌ها همه‌ی اینها ازاوست نه از غیر او.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

فِي ذَٰلِكَ: جار و مجرور خبرإِنَّ مقدم- ل: ابتداء- ايت: اسم إِنَّ

هر آینه در آفرینش این چیزها نشانه‌هایی است برای گروهی که در عجائب خلق و غرایب صنع او تفکر می‌کنند که این‌ها همه از برای منفعت انسانهاست تا شکرگزار آن باشند.

قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يَغْفِرُوا۟ لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًۢا بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

به کسانیکه ایمان دارند بگو کسانی را که از روزهای خدا بیم ندارند ببخشند تا خدا گروهی را در قبال اعمالی که می کرده‌اند سزا دهد.(۱۴)

قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يَغْفِرُوا۟ لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًۢا بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ

(و) در كَانُوا۟ : اسم کان- يَكْسِبُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر کان

به کسانیکه ایمان آورده‌اند بگو کسانی راکه از روزهای خدای تعالی امید ندارند و نمی‌ترسند در گذرند و ببخشند تا خداوند گروهی را در قبال اعمالی که می‌کرده‌اند سزا دهد. یعنی در آخرت مؤمنان را در مقابل اعمال نیک‌شان پاداش و کافران را در مقابل اعمال بدشان کیفر دهد.

ابن عباس گفت این آیت در **شأن عمر خطاب** فرو آمد. در عزای **بنی المصطلق** بودند و لشکر اسلام، به سر چاهی فرود آمد که آن را **مریسیع** می‌گفتند. **عبدالله ابی** که سر منافقان بود، غلام خود به طلب آن فرستاد، دیر باز آمد، **عبدالله** گفت چه سبب بود که بر سر چاه دراز بماندی و دیر آمدی، غلام گفت

بدانجهت دیر آمدم که **غلام عمر خطاب** بر سر چاه نشسته بود و آب می‌کشید تا مشک‌های پیغامبر پر کرد و مشک‌های بوبکر و مشک های مولای خویش، **عبدالله** منافق گفت مثل ما با این قوم چنانست که گفته‌اند:

سمن کلبک یأکلک[1]. این سخن به عمر رسید، عمر در خشم شد، شمشیر برداشت تا قصد وی کند، **جبرئیل** آمد و این آیت بر پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد، عمر به حکم آیت برفت و آن عزم خویش فسخ کرد.

گفته‌اند این آیت مدنی است.

سدی و جماعتی از مفسران گفته‌اند که این آیت در شأن جمعی صحابه فرو آمد که از اهل مکه در رنج عظیم بودند، از گفتار و کردار ایشان و از رنج و ایذای مشرکان به رسول خداﷺ نالیدند و از وی دستور قتال خواستند که هنوز آیت قتال نیآمده بود، رب العزه این آیت فرستاد و ایشان را به حکم وقت، عفو و صفح[2] فرمود.

چنانکه در جای دیگر فرمود: «فاعفوا و اصفحوا حتی یأتی الله بامره[3]» پس آیت قتال فرو آمد و این آیت «لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون» منسوخ گشت[4].

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ۖ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾

هر که عمل شایسته‌ای کند برای خویش می کند و هر که بدی کند بر ضرر اوست آنگاه سوی پروردگارتان بازگشت می‌یابید.(۱۵)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِۦ

مَنْ: مبتدای جازم- عَمِلَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- صَالِحًا: مفعول به

و هرکه کاری شایسته انجام دهد سود آن به خود او باز می‌گردد.

وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا

مَنْ: مبتدای جازم- أَسَآءَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- فَعَلَيْهَا: جار و مجرور خبر- مبدا محذوف، جمله خبر مَن

و هر که کار بدی انجام دهد زیانش به خود او بر می‌گردد.

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

---

[1] - یعنی؛ سگت را فربه کن تا تو را بخورد.
[2] - یعنی؛ از او روی برگرداند.
[3] - سوره البقره، آیه ۱۰۹
[4] - گفته‌اند این آیه منسوخ نیست چونکه در مدینه یا درغزوه‌ی بنی مصطلق فرود آمده است. ابن کثیر می‌گوید، «این حکم که مسلمانان برای تالیف قلب‌های مشرکان و اهل کتاب، به عفو و گذشت از آنان مامور بودند، مربوط به ابتدای اسلام بود امّا بعد از آنکه بر کفر و عناد خویش اصرار ورزیدند، خداوندﷻ مؤمنان را به جهاد مامور کرد».

سپس در روز قیامت همگی یکسره به سوی او برگردانیده می‌شوید و او شما را در مقابل اعمالتان جزا خواهد داد و به کسی نقصان نخواهد رسید و هر چه حکم رود از روی عدل و داد رود نه از ثواب کسی کاسته می‌شود و نه بر گناه کسی افزوده خواهد شد.

شیخ سعدی گفت:

پی نیک مردان بباید شتافت　　که هر کس گرفت این سعادت بیافت
و لکن تو دنبال دیو خسی　　ندانم پی صالحان کی رسی
پیمبر کسی را شفاعت گرست　　که بر جاده‌ی شرع پیغمبرست

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلْنَٰهُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦﴾

پسران اسرائیل را کتاب و حکمت و پیغمبری دادیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم و بر اهل زمانه برتری‌شان دادیم.(۱۶)

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلْنَٰهُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- بَنِيٓ: مفعول به

و به درستی که ما به بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) کتاب تورات و حکمت در دین و پیغمبری دادیم یعنی برخی از ایشان را با معجزه‌های آشکار پیغمبری دادیم و از زمان یوسف عليه السلام تا زمان عیسی به آنان پیغمبری عطا کردیم و به ایشان از چیزهای پاکیزه و حلال روزی دادیم، -گفته‌اند مراد من و سلوی است- ایشان را بر مردم روزگارشان برتری بخشیدیم.

وَءَاتَيْنَٰهُم بَيِّنَٰتٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ ۖ فَمَا ٱخْتَلَفُوٓا۟ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾

و در امر دین، نشانه‌های روشنی به آنان دادیم پس اختلاف نکردند مگر پس از آنکه علم بسویشان آمده بود آنهم از روی حسد و تعدی که در میان خود داشتند که پروردگارت روز رستاخیز در مورد مطالبی که در آن اختلاف می‌کرده‌اند میان ایشان قضاوت می‌کند.(۱۷)

وَءَاتَيْنَٰهُم بَيِّنَٰتٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ

وَءَاتَيْنَٰهُم : فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به- بَيِّنَٰتٍ : مفعول به ثانی

و در کار دین آیات و نشانه‌های آشکاری به ایشان عطا کردیم در مورد احکام شرع، حلال و حرام و یا در حق نبوت و معجزات روشن و نیز به ایشان علم و آگاهی دادیم تا آنچه را از شواهد نبوت و یا در باره بعث و نشر گفته شده بیندیشند و پند گیرند.

فَمَا ٱخْتَلَفُوٓا۟ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ

ٱخْتَلَفُوٓا۟: فعل ماضی- (و)فاعل

پس در کار دین اختلاف نکردند مگر پس از آنکه به ایشان علم و آگاهی آمد و از علم به جای اینکه درجای مثبتش استفاده کنند در جای منفی استفاده کردند و به جای اینکه با استدلال و منطق نبوت پیغمبران ما را بپذیرند و احکام شرع را پیاده کنند در آن اختلاف کردندو علم را وسیله اختلاف در امر دین قرار دادند.

بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ

بَغۡيَۢا: مفعول لاجله- بَيۡنَهُمۡ: مفعول فیه

آن اختلافی راکه بوجود آوردند از روی حسد و تعدی و رقابتی بودکه در میان ایشان است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ

رَبَّكَ: اسم انَّ- يَقۡضِي: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر انَّ- بین: مفعول فیه- يَوۡمَ: مفعول فیه

به درستی که پروردگارتو میان ایشان در روز رستاخیز در آنچه که در آن از امور دین که از احکام شرعیه و حلال و حرامی که در تورات بود و با آیات روشن بسویشان آمده بود و یا با توجه به شواهد نبوت در آن اختلاف کرده بودند قضاوت و داوری خواهد کرد و حق و باطل در آن روز مشخص خواهد شد و به سزای اعمالشان خواهند رسید.

ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ (۱۸)

سپس ترا ای محمدﷺ! بر راهی از شریعت امر دین قرار دادیم و از هوسها و خواهش‌های کسانی که نمی‌دانند پیروی مکن.(۱۸)

ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ

جَعَلۡنَٰكَ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ک: مفعول به- عَلَىٰ شَرِيعَةٖ: جار و مجرور

سپس ای محمدﷺ ترا به شریعتی از امور دین قرار دادیم پس از این آئین و روش پیروی کن و به این راه روشن برو و در میان امتت به احکام شریعت عمل کن و آن راه را بکار ببند و از هوا و هوسها و خواهش‌های نفسانی کسانی که نمی‌دانند و خدای عزوجل را به یگانگی نمی‌شناسند و رسالت ترا دروغ می‌پندارند و از قوانین و احکام الهی بی خبرند یعنی کافران، پیروی مکن که راه آنان جز گمراهی نیست.

إِنَّهُمۡ لَن يُغۡنُواْ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗاۚ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۖ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُتَّقِينَ (۱۹)

براستی آنها در برابر خدا کاری برای تو نمی‌سازند ستمگران دوستان همدیگرند و خدا دوست پرهیزکاران است.(۱۹)

إِنَّهُمۡ لَن يُغۡنُواْ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗاۚ

هم: اسم انَّ- لَن يُغۡنُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر انَّ

این آیه برای نهی از تسلیم شدن در برابر پیشنهاد مشرکان می‌گوید: آنها هرگز نمی‌توانند ترا در برابر خداوند بی نیاز کنند و کاری برای تو در مقابل خدا نمی‌توانند بکنند و چیزی را در برابر خداوند نمی‌توانند از تو دفع کنند و برداشتن عذاب الهی کار آنها و در دست آنها نیست.

وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۖ

ٱلظَّٰلِمِينَ: اسم انَّ- بَعۡضُهُمۡ: مبتدا- أَوۡلِيَآءُ: خبر- بَعۡضٍ: مضاف الیه- جمله بعض اولیاء خبر انَّ

و براستی ستمگران بعضی‌شان دوستان بعضی دیگرند و این به حسب مجانست است و چون تو با ایشان جنسیتی نداری پس به دنبال آرزوهای ایشان مرو. بلکه مصاحب از جنس خود طلب کن. گفته‌اند الجنس مع الجنس، کبوتر با کبوتر باز با باز.

وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُتَّقِينَ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- وَلِيُّ: خبر

و خدای تعالی دوست پرهیزکاران است پس تو نیز پرهیزکاران را دوست داشته باش

**از بدان نیکویی نیاموزی		نکند گرگ پوستین دوزی**

هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾

این قرآن برای مردم بصیرتهاست و برای گروهی که به یقین پیوسته‌اند، هدایت و رحمت است.(۲۰)

هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ

هَٰذَا: مبتدا- بَصَٰٓئِرُ: خبر

و این دنباله‌روی از شریعت برای مردمان بصیرتهاست یعنی چیزهایی روشن که بدان راه حق را ببینند و از گمراهی نجات یابند و نیز این قرآن و شریعت و احکام الهی هدایت و بخششی است از جانب خدای تعالی برای گروهی که از گردنه‌ی گمان و وهم گذشته و به یقین رسیده‌اند و نیز این قرآن دعوت و کرامت برای مردمان و دلیل روشن برای آنان است. در **معالم** آورده که یکی از مشرکان مکه به مؤمنان گفت آنچه که شما از قرآن در باب بعث و حشر می‌گوئید اگر راست باشد و نیز می‌گوئید ما را به جهانی دیگر می‌برند پس بدان که در آنجا نیز ما از جهت مال و جاه و مقام از شما افزون خواهیم بود آنطوریکه در این دنیا از شما افزون هستیم آیت آمد که:

أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ﴿٢١﴾

آیا کسانیکه کارهای بد کرده‌اند می‌پندارند که آنها را مانند کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند خواهیم کرد و زنده بودن و مردنشان یکسان است، چه بد حکم می کنند؟(۲۱)

أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ

حَسِبَ: فعل ماضی- ٱلَّذِينَ: فاعل- ٱجْتَرَحُوا۟: فعل ماضی- (و)فاعل- ٱلسَّيِّـَٔاتِ: مفعول به

آیا کسانیکه کارهای بد کرده‌اند چون کفر و معصیت، می‌پندارند که ایشان را در آخرت مانند کسانیکه ایمان آورده و کارهای نیکو کرده‌اند بشمار خواهیم آورد؟ گفتند: که سبب نزول این آیت در **شأن یکی** از مشرکان فرو آمد که می‌گفتند: اگر آنچه محمد می‌گوید حق و راست است پس ما در آن جهان بر مسلمانان افزونی خواهیم داشت همچنانکه در این دنیا برتر از ایشان از جهت جاه و مال و منال هستیم. این کافران و مشرکان یعنی **عتبه** و **شیبه** و **ولید** را همچون مؤمنان و گرویدگان گردانیم یعنی مثل علی و حمزه و عبیده بن الحرث. آنگه گفت:

سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ

سَوَآءً: حال- مَّحْيَاهُمْ: فاعل سَوَآءً

و میپندارند که زندگانی ایشان همچون زندگانی نیکان است و مرگ ایشان همچون مرگ نیکان یکسان باشد. هرگز نه، زیرا که برای مؤمنان نصرت و رحمت است و کافران را خواری و ذلت و عقوبت در دنیا و آخرت. هر که بر کفر بمیرد بر کفر بر انگیخته خواهد شد. از کوزه همان تراود که در اوست.

سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ

سَآءَ: فعل ماضی ذم- مَا: فاعل

بد حکمی است که ایشان می‌کنند و نتیجه‌ی شرک و توحید را برابر می‌پندارند.

سنائی غزنوی گفت:

اهل دنیا اهل دین نبوند ازیرا راست نیست — هم سکندر بودن و هم آب حیوان داشتن

وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده، تا هرکس در قبال اعمالی که کرده سزا بیند و آنها ستم کرده نمی‌شوند.(۲۲)

وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

وَخَلَقَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- ٱلسَّمَـٰوَٰتِ: مفعول به- هم: مبتدا- لَا يُظْلَمُونَ: فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل، جمله خبر

و خداوند آسمانها و زمین را به عدل و راستی بیافرید و مقتضای آن، آن است که میان نیکوکار و گنهکار و یکتاپرست و مشرک تفاوت باشد و نیز پاداش داده شود هر نفسی به تناسب آنچه که از خیر و شر کسب کرده‌اند و عمل کنندگان ستم دیده نشوند یعنی به عدل و راستی ما بین آنان حکم و قضاوت خواهد شد و از ثواب کسی کاسته نمی‌شود و بر کیفر کسی افزوده نخواهد شد بلکه برای هرکسی فراخور عمل او جزا داده خواهد شد.

أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنۢ بَعْدِ ٱللَّهِ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٣﴾

آیا کسی را که خواهش نفس خود را معبود خود گرفته و خدا او را با وجود علم و آگاهی به گمراهی کشیده و بر گوش و قلب وی مهر نهاده و بر دیده‌اش پرده افکنده ندیدی؟ به جز خدا چه کسی او را هدایت می کند؟ چرا پند نمی گیرید؟(۲۳)

أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةً

أَفَرَءَيْتَ: فعل ماضی- (ت) فاعل- مَنِ: مفعول به- ٱتَّخَذَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- إِلَٰهَهُۥ: مفعول به - هَوَىٰهُ: مفعول به دوم

و سعیدبن جبیر در **سبب نزول** این آیه آورده است که این آیه در حق مشرکان قوم قریش نازل شد که سنگ و طلا و نقره را پرستش و عبادت می‌کردند و سپس چیز دیگری را بهتر از اول پیدا می‌کردند و آن معبود اول را رها می‌کردند و آنچه به نظرشان بهتر است عبادت می‌کردند. می‌گوید:

آیا می‌بینی آن کس را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است و از آن فرمانبرداری و اطاعت می‌کند یعنی بتی را می‌پرستد آن هنگام که بتی نیکوتر از او می‌بیند بت اول را رها می‌کند و نیکوتر را معبود خویش قرار می‌دهد؟ آیا خداوند او را با وجود علم و آگاهی به گمراهی کشیده و بر گوش و قلب او مهر نهاده و بر جلو چشمانش حجاب افکنده است؟ که خوی بد او این بلا را بر سرش آورده است.

شیخ سعدی گفت:

بد خوی در دست دشمنی گرفتارست که هر کجا رود از چنگ عقوبت او خلاص نیابد.

اگر ز دست بلا بر فلک رود بد خوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

فَمَن يَهْدِيهِ مِنۢ بَعْدِ ٱللَّهِ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

مَن:مبتدا- يَهْدِيهِ: فعل مضارع- ـه: مفعول به- فاعل(هو)

پس چه کسی غیر از خدا او را راه می‌نماید و هدایت می‌کند و خود نیز از او روی گردان است بنابراین کسی در هنگام عذاب او را یاری نخواهد کرد و به او سودی نخواهد رساند.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا پند و اندرز نمی‌گیرید؟ باید که پند گیرید و راه خود را صحیح و درست انتخاب کنید و گرفتار چنین عذاب و بلایی جاودان نشوید.

در **حدیث شریف** به روایت ابوامامه ﷺ آمده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «ماعبد تحت السماء اله ابغض الی الله من الهوی» در زیر آسمان، معبودی که نزد خداوند منفورتر از هوای نفس باشد مورد پرستش قرار نگرفته است.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ ۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾

گفتند جز زندگی این دنیا زندگانی دیگری نیست.(قیامت نیست) که ما بمیریم و زنده شویم و جز زمانه ما را هلاک نکند، در این باب علمی ندارند و جز گمان نکنند.(۲۴)

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ ۚ

هِيَ: مبتدا- حَيَاتُنَا: خبر

و منکران بعث و نشر گفتند هیچ زندگانی به غیر از زندگانی این دنیا که ما در آن هستیم نیست می‌میریم و زنده می‌شویم. یعنی زندگی و مرگ فقط برای این جهان خاص است که از مادر متولد می‌شویم و در این زمان می‌میریم و چیزی جز روزگار ما را هلاک نمی‌کند فقط گذشته شب و روز است که ما را به هلاکت می‌اندازد و بس. نه عزرائیلی است که جان انسان‌ها را بگیرد و نه قبض روحی.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: آدمیزاد مرا اذیت می نماید (و اذیتش) به این طریق است که: طبیعت را دشنام می‌دهد و من همان طبیعت هستم، همه چیز بدست من است، شب و روز را یکی پس از دیگری می‌آورم.»

وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ

لَهُم: جار و مجرور خبر مقدم- مِنْ: حرف جر زائد- عِلْمٍ: مبتدا مؤخر

منکران بعث و نشر به آنچه می‌گویند علم و آگاهی ندارند و سخنی بی اساس و نسنجیده و بدون تفکر می‌گویند.

إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

هُمْ: مبتدا- يَظُنُّونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

اینان نیستند مگر که گمان می‌کنند از روی شک و تردید و به مجرد تقلید و بدون اینکه به یک دلیل منطقی تکیه کنند سخن می‌گویند و اظهار عقیده می‌کنند.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾

و چون آیه‌های روشن ما را برای ایشان بخوانند دلیلشان جز این نیست که گویند اگر راست گوئید پدران ما را بیارید.(۲۵)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

اذا: مفعول فيه- تُتْلَىٰ : فعل مضارع مجهول- ايه: نايب فاعل

و چون آیت‌های کتاب ما بر ایشان خوانده شود در حالیکه در حق بعث و نشر روشن و واضح است جز این نیست که ایشان گویند اگر راست می‌گوئید پدران ما را دوباره بیاورید که مرده‌اند و پس از مرگشان دوباره زنده کنید و بدین ترتیب به بعث و نشر انکار می‌کردند.

قُلِ ٱللَّهُ يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يَجۡمَعُكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٢٦﴾

بگو: خداست که شما را زنده می کند و باز می‌میراند آنگاه شما را به سوی رستاخیز که شکی در آن نیست محشور می کند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.(۲۶)

قُلِ ٱللَّهُ يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يَجۡمَعُكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- يُحۡيِيكُمۡ: فعل مضارع-کم: مفعول به- فاعل(هو)، جمله خبر

بگو خداست که شما را در دنیا زنده می‌کند یعنی شما را از رحم مادر متولد می‌کند و دوباره هر گاه که اجل‌هایتان فرا رسد می‌میراند.

آنگا شما را به سوی رستاخیز جمع می‌کند که هیچ شکی در آن نیست اما اکثر مردمان حقیقت آن را در نمی‌یابند و روز رستاخیز را منکر می‌شوند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:«مردم (در روز قیامت) به سه قسم محشور می‌شوند. یک قسم شان در خوف و رجاء یک قسم دیگر طوری است که: دو نفر دو نفر بر یک شتر، سه نفر سه نفر بر یک شتر، چهار نفر چهار نفر بریک شتر و ده نفر ده نفر بر یک شتر آمده و جمع می‌گردند، و قسم سوم را آتشی جمع آوری نموده و حشر می‌نماید، و این آتش آنها را ترک نکرده و در هرگوشه وکنار، و در هر صبح و شام وگاه و بیگاه با آنها خواهد بود.»

وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوۡمَئِذٖ يَخۡسَرُ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ﴿٢٧﴾

پادشاهی آسمانها و زمین خاص خداست و روزیکه رستاخیز بپا شود آن روز باطل اندیشان زیان می کنند.(۲۷)

وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ

وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم- مُلۡكُ : مبتدا مؤخر

و پادشاهی آسمانها و زمین از آن خداست. در کلیله و دمنه آمده است:

و در فطرت کائنات به وزیر و مشیر و معونت و پشتیبان محتاج نگشت و بدایع ابداع در عالم کون و فساد پدید آورد. و آدمیان را به فضیلت نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات ممیز گردانید و از برای هدایت رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت جهل و ضلالت برهانیدند و صحن گیتی را به نور علم و معرفت آذین بستند.

وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوۡمَئِذٖ يَخۡسَرُ ٱلۡمُبۡطِلُونَ

وَيَوْمَ: مفعول فيه- تَقُومُ: فعل مضارع- ٱلسَّاعَةُ: فاعل- يَوْمَئِذٍ: توكيد- يَخْسَرُ: فعل مضارع- ٱلْمُبْطِلُونَ: فاعل

و روزیکه قیامت بر پا شود در آن روز تبهکاران و گنهکاران زیان کنند و به سوی دوزخ باز گردند و در آتش جهنم بسوزند ابوهریره رضی الله عنه گفت: براستی که حضرت رسول ﷺ فرمود: گرمی آتش دنیا یک پاره از هفتاد پاره‌ی آتش دوزخ است یعنی آتش دوزخ هفتاد مرتبه گرم‌تر از این آتش دنیاست و این عدد هفتاد به جهت کثرت مبالغه است نه به تعیین عدد.

وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ۚ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

هر گروهی را به زانو در آمده بینی و هر گروهی را سوی نامه‌هایش دعوت کنند آن روز در قبال اعمالی که می کرده‌اید سزایتان دهند.(۲۸)

وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ۚ

تَرَىٰ: فعل مضارع- فاعل(انت)- كُلَّ: مفعول به- جَاثِيَةً: حال

و تو در آن روز هر گروهی را به زانو در آمده بینی و گفته‌اند زانو زدن خاصه کفار است. جثو: نوعی نشستن که در آن نوک انگشت و دو زانو بر زمین زده می‌شود و گفته‌اند که جثو نشستن برای عموم مردم است که از ترسناکی و هراسناکی آن روز جثو می‌زنند.

در آن روز کز فعل پرسند و قول	**اولوالعزم را تن بلرزد زهول**
بجایی که دهشت خورد انبیا	**تو عذر گنه را چه داری بیا**

كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا

كُلُّ: مبتدا- تُدْعَىٰٓ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر

هر گروهی به کتابهای ایشان فراخوانده شوند یعنی هر گروهی به سوی کارنامه‌ی اعمال خود فرا خوانده شوند تا پاسخ اعمال خود را ببینند.

ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ٱلْيَوْمَ: مفعول فيه- تُجْزَوْنَ: فعل مضارع مجهول- (و) نايب فاعل- مَا: مفعول به

امروز به آنچه می‌کردید جزا داده خواهید شد. خداوند در آخرت به اقتضای اعمال انسان از خیر و شر پاداش و جزا خواهد داد. و هیچ شکی در آن نیست.

هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِٱلْحَقِّ ۚ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾

این نامه ماست که به حق بر ضرر شما سخن می کند که ما آنچه را عمل می کرده‌اید، نسخه برداشته‌ایم.(۲۹)

هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِٱلْحَقِّ ۚ

هَٰذَا: مبتدا- كِتَٰبُنَا: خبر

این است کتاب ما یعنی آن کتاب و کارنامه اعمالی که کرام الکاتبین را به نوشتن آن امر کرده بودیم که این نامه از آنچه که عمل کرده‌اند سخن می‌گوید و اعمال خیر و شر ایشان را بازگو می‌کند که در آن راستی است نه زیاده نوشته شده و نه نقصان.

إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

(نا) اسم انَّ- (نا) اسم کان- نَسْتَنسِخُ: فعل مضارع- فاعل(نحن)، جمله خبرکان، كُنَّا نَسْتَنسِخُ: خبر انَّ

براستی ما آنچه راکه شما انجام می‌دادید نسخه برمی‌داشتیم. و ما فرشتگان را مأمور ثبت اعمال خوب و بد شما کردیم تا آنچه راکه می‌کردید ثبت و ضبط نمایند. در معالم آورده که چون دو فرشته دفتر اعمال ایشان به آسمان برند حق سبحانه تعالی هر چه ثوابی یا عقابی در آن نوشته شده باشد ثبت نماید و لغو و بیهوده را محو کند و گفته‌اند نسخه برداری از لوح محفوظ است که سال به سال نامه‌ی اعمال بنی آدم به ملائکه می‌سپارند.

**دریغ است فرموده‌ی دیو زشت		که دست ملک بر تو خواهد نوشت**

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِۦۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ (۳۰)

اما کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان برحمت خویش داخلشان کند که این رستگاری آشکار است.(۳۰)

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِۦۚ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- فَيُدْخِلُهُمْ: فعل مضارع- ه: مفعول به- رَبُّهُمْ: فاعل

و اما کسانی که ایمان می‌آورند وکارهای شایسته می‌کنند، پروردگارشان ایشان را به بهشت می‌برد و غرق نعمت و رحمت خویش می‌گرداند.

ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلْفَوْزُ: خبر- ٱلْمُبِينُ : نعت

آن رحمت و آن نعمت یعنی داخل شدن به بهشت و برخورداری از آن رستگاری بزرگی است و جاودان در آن بماند.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَٰتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَٱسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱)

اما کسانی که کافر شده‌اند (به ایشان گفته می‌شود) مگر آیات من برای شما خوانده نمی‌شد؟ ولی تکبر کردید و قومی گناهکار بودید.(۳۱)

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَٰتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَٱسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- ءَايَٰتِي: اسم كان- تُتْلَىٰ: فعل مضارع مجهول- هى(نايب فاعل)، جمله خبر كان، ءَايَٰتِي تُتْلَىٰ خبر ٱلَّذِينَ

و اما كسانى كه كافر شده‌اند از روى توبيخ به ايشان گفته مى‌شود آيا آيات من بر شما خوانده نمى‌شد؟ و آيا پيغمبران براى شما نفرستاديم تا آيت‌هاى ما را و كتاب ما را بر شما بخوانند.

قطعاً و يقيناً آيات من بر شما خوانده مى‌شد ولى شما استكبار مى‌كرديد و شما قومى گناهكار و تبهكار هستيد و از پذيرفتن آيات ما روى برگردانيديد و سركشى كرديد و از راه حق باز مانديد و گمراه شديد.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَٱلسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِي مَا ٱلسَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ (۳۲)

و چون گفتند وعده‌ى خدا راست است و در قيامت هيچ شبهه‌اى نيست، گفتند: ما نمى‌دانيم رستاخيز چيست، جز گمانى نمى‌ورزيم و ما (به وقوع آن) يقين نداريم.(۳۲)

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَٱلسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِي مَا ٱلسَّاعَةُ

إِذَا: مفعول فيه- وَعْدَ: اسم انَّ- حق: خبر انَّ- ٱلسَّاعَةُ: مبتدا- رَيْبَ: اسم لاى نفى جنس- فِيهَا: جار و مجرور خبر لاى نفى جنس، لَا رَيْبَ فِيهَا: خبر ٱلسَّاعَةُ

و چون به شما اى قوم گفته مى‌شد كه بدرستى وعده خداى در حشر و نشر و حساب و كتاب و ثواب و عقاب راست و درست است و هيچ شكى در وقوع آن قيامت نيست مى‌گفتيد ما نمى‌دانيم كه قيامت چه چيزى است كه شما در باره‌ى آن صحبت مى‌كنيد.

إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ

نَّظُنُّ: فعل مضارع- فاعل(نحن)- ظَنًّا: مفعول مطلق- نَحْنُ: اسم مَا- بِمُسْتَيْقِنِينَ: خبر مَا

ما در حق قيامت جز گمان نمى‌ورزيم يعنى ما فقط گمان در باره‌ى قيامت داريم و به هيچ وجه يقين نداريم و در وقوع آن پيوسته در شك و ترديديم.

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ (۳۳)

و اعمال بدى كه كرده‌اند در نظرشان آشكار شود و عذابى كه به استهزاى آن مى‌پرداخته‌اند به ايشان رسد.(۳۳)

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ

بَدَا: فعل ماضى- سَيِّـَٔاتُ: فاعل- حَاقَ: فعل ماضى- مَّا: فاعل

سزا و جزاى كارهاى بد كه كرده‌اند در آن روز هويدا و آشكار مى‌گردد و از اعمال دست خود در بلا باشند و آنچه را استهزاء مى‌كردند از وقوع قيامت در آن روز بر ايشان آشكار مى‌گردد و آتش دوزخ از تمام جوانب ايشان را در بر خواهد گرفت و در **حديث شريف** به روايت ابوهريره آمده است آتش

دوزخ ملازم و مصاحب گاه و بیگاه با ایشان است. آتش با ایشان است هر کجا که قیلوله می‌کنند[۱] و آتش با ایشان است هر جا که شب می‌کنند و هر جا که صبح می‌کنند و شام می‌کنند یعنی آتش روز و شب و صبح و شام با ایشان است و ایشان را می‌راند و گرد می‌آورد و به محشر جمع می‌گرداند و به اعمال و کردار آنان رسیدگی می‌شود و به اعمالشان جزا داده خواهد شد.

وَقِيلَ ٱلْيَوْمَ نَنسَىٰكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٣٤﴾

و گویند همانطوریکه ملاقات این روزتان را فراموش کردید ما نیز امروز شما را فراموش می کنیم و جایگاهتان آتش دوزخ است و بر شما هیچ یاری کننده و نصرت دهنده‌ای نیست.(۳۴)

وَقِيلَ ٱلْيَوْمَ نَنسَىٰكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ

قِيلَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف- ٱلْيَوْمَ: مفعول فیه

و گویند ایشان را که امروز شما را در آتش فرو می‌افکنیم آنطوری که چیزی را بیندازند و آن را بدست فراموشی سپارند همچنانکه شما نیز دستورات و فرمان ما را و هدایت رسول ما و احکام شرع ما را فرو گذاشتید و بدست فراموشی سپردید و دیدار امروز را به استهزاء گرفتید و حال بدانید که جایگاهتان آتش دوزخ است و برای شما هیچ کمک دهنده‌ای و نصرت دهنده‌ای نیست که شما را از عذاب آتش دوزخ برهاند و نجات دهد. و این جزای بدی که در دنیا کردید و رسولان و کتابها و احکام الهی را تکذیب کردید است و در آن جاودان مانید و بیرون آمدن نتوانید.

اگـر بـد کنـی چـشم نیکـی مـدار — کـه هرگـز نیـارد کـز انگـور بـار
درخـت زقـوم ار بجـان پـروری — مپنـدار هرگـز کـز و بـر خـوری
رطـب نـاورد چـوب هرزهـره بـار — چه تخم افکنی بر همان چشم دار

ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ ٱتَّخَذْتُمْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ فَٱلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٣٥﴾

چنین، زیرا آیه‌های خدا را مسخره گرفتید و زندگی دنیا غره‌تان کرد، آن روز از جهنم بیرون نشوند و به مقام جلب رضای خدا از آنان درخواست نمی‌شود.(۳۵)

ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ ٱتَّخَذْتُمْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ

ذَٰلِكُمْ: مبتدا- کم: اسم اِنَّ- ٱتَّخَذْتُمْ: فعل ماضی- تم: فاعل، جمله خبر اِنَّ، جمله انکم اتّخذتم خبر ذلک- ءَايَٰتِ: مفعول به- هُزُوًا: مفعول به ثانی

این فرود آمدن عذاب به شما به سبب آنست که شما آیت‌های کتاب خدای تعالی یا دلایل قدرت او را و رسولانی را که برای هدایت شما فرستادیم به استهزاء می‌گرفتید و در باره‌ی آن خردوری نکردید و زندگانی دنیا شما را فریفته کرد و به آن زندگی فانی و زودگذر مغرور شدید و از زندگی جاوید و باقی باز ماندید.

---
[۱] - خواب نیمروز

سنائی غزنوی گفت:

اگـر دینـت همـی بایـد ز دنیـادار دل بگسـل | **که حرصش با تو هر ساعت بود بی حرف و بی آوا**
همـی گویـد کـه دنیـا را بـه دیـن از دیـو بخریـدم | **اگـر دنیـا همـی خـواهی بـده دیـن و ببـر دنیـا**
ببین بـاری کـه هـر سـاعت ازیـن پیـروزه گـون خیمـه | **چه بازیها برون آرد همی ایـن پیـر خـوش سیما**
گـر از آتـش همـی ترسـی بـه مـال کـس مـشو غـره | **که اینجا صورتش مار است و آنجا شکلش اژدرها**
تو چون موری و این راه است همچون موی بُت رویـان | **مـرو زنهـار بـر تقلیـد و بـر تخمـین و بـر عمیـا**
گرازرحمـت همـی ترسـی ز نـا اهـلان ببرصـحبت | **که از دام زبون گیران به عزلت رسته شد عنقـا**

فَٱلۡيَوۡمَ لَا يُخۡرَجُونَ مِنۡهَا وَلَا هُمۡ يُسۡتَعۡتَبُونَ

فَٱلۡيَوۡمَ: مفعول فیه- لَا يُخۡرَجُونَ: فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل- هُمۡ: مبتدا- يُسۡتَعۡتَبُونَ: فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل، جمله خبر

پس امروز از آن آتش دوزخ ایشان بیرون آورده نشوند و نیز ایشان نتوانند طلب خشنودی کنند زیرا کـه خشنودی از ایشان فاصله دارد و چـه دور اسـت بـه جهـت اعمـالی کـه در دنیـا انجام دادنـد و انکـار ورزیدند.

و در **حدیث شریف** آمده است. از انس ﷺ گفت که رسول خدا ﷺ فرمود:

متنعم‌ترین اهل دنیا در روز قیامت که از دوزخیان است آورده می‌شود فیضع فی النار صبغه، پس غوطـه داده می‌شود و فرو برده می‌شود در آتش یک غوطـه دادن چنانکـه لبـاس را در داخـل خـم بـرای رنـگ کردن اندازند سپس به او گفته می‌شود ای فرزند آدم آیـا هرگـز روی نیکـی دیـدی آیـا در دنیـا بـرای تـو نعمت و راحتی بود؟ پس آن روز دوزخی می‌گویـد:«والله یـارب- بـه خـدا سـوگند ای پروردگـار هرگـز روی نیکی در دنیا ندیدم و هرگز در دنیا برایم نـاز و نعمـت و آسـایش نگذشـت یعنـی بعـد از آنکـه در دوزخ در آید همه ناز و نعمت و آسایش دنیا را نداشته است پس از اینجا معلوم مـی‌شـود کـه راحتـی و آسایش این دنیا موقتی و زودگذر و فانی است.

فَلِلَّهِ ٱلۡحَمۡدُ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٣٦﴾

ستایش خاص خداست که پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار جهانیان است.(۳۶)

فَلِلَّهِ ٱلۡحَمۡدُ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ

لِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلۡحَمۡدُ: مبتدا موخر

پس سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار جهانیان است. و کسی غیر از او شایسته‌ی پرستش و ستایش نیست و فقـط اوسـت کـه نظـام ایـن جهـان را بـر حکمتـی استوار ساخته است و آسمان بی ستون را در بالا سرمان قرار داده است و تربیت کننده‌ی عالمیان است.

سنائی غزنوی گفت:

ای درون پـــرور بـــرون آرای   وی خرد بخش بی خرد بخشای
خـــالق و رازق زمـــین و زمـــان   حـافظ و ناصر مکین و مکـان
همـه از صـنع تـو مکـان و مکـین   همـه از امـر تـو زمـان و زمـین
کفـر و دیـن هـر دو در رهـت پویـان   وحـده لاشـریک لـه گویـان

وَلَهُ ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

بزرگی در آسمان‌ها و زمین خاص اوست و اوست که عزیز و حکیم (نیرومند و فرزانه) است.(۳۷)

وَلَهُ ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلۡكِبۡرِيَآءُ: مبتدا مؤخر

بزرگی و جلال قدرت و عظمت در آسمان‌ها و زمین از آن اوست و غیر از او سلطان و فرمانروایی مطلق نیست.

شیخ سعدی گفت:

مـر او را رسـد کبریـا و منـی،   که ملکش قدیمست و ذاتش غنی

نظامی گنجوی گفت:

ای همـه هـستی ز تـو پیـدا شـده   خـاک ضـعیف از تـو توانـا شـده
زیرنـــشین علمـــت کاینـــات   ما به تو قایم چون تو قایم به ذات
مـا همـه فـانی و بقـا بـس تـو را   ملـک تعـالی و تقـدس تـو را
جز تو فلک را خم دوران که داد   دیگ جسد را نمک جان کـه داد
چون قدمت بانـگ بـر ابلق زنـد   جز تو که یـارد کـه انـا الحق زنـد

وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا- ٱلۡعَزِيزُ: خبر- ٱلۡحَكِيمُ: خبر ثانی

و اوست که عزیز و غالب در سلطه و فرمانروایی عالمیان است و بر اقوال و افعال حکیم و داناست.

صانع و مکرم و توانـا اوسـت   واحد و کامران نه چون مـا اوسـت

سوره الاحقاف

سوره «**الاحقاف**» مکی است و دارای سی و پنج آیه است و جمله در مکه نازل شده است و در این سوره یک آیت به آیت سیف منسوخ است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. بدانجهت احقاف نامیده شده که منازل قوم عاد در یمن بود از آن سخن رفته است. و موضوع آن در باب پرستش معبودان باطل است و بیان ناروا بودن آن. و در فضیلت این سوره، **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** ﷺ که گفت: کسی که سوره احقاف را بخواند ده برابر نیکی به اندازه هر ریگی از ریگهای دنیا به او بخشیده می‌شود و ده برابر به درجه و مقام او افزوده می‌شود و ده برابر از بدیهایش کاسته می‌شود.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

حمٓ ﴿۱﴾

از حروف مقطعه است و در سوره‌های قبل در باره‌ی آن سخن رفت.

تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿۲﴾

فرو آمدن این کتاب از جانب خدای نیرومند و فرزانه است.(۲)

تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ

تَنزِيلُ: مبتدا- مِنَ ٱللَّهِ: جار و مجرور خبر

فرو آمدن این کتاب از سوی پروردگار عزیز و حکیم است. و این قرآن به حق و به راستی از جانب خداوند نیرومند و فرزانه فرستاده شد و هیچ شکی و کذبی در فرو فرستادن آن از جانب خدای عزیز و رحمان نیست. و او بر همه چیز غالب و قاهر و توانا و برتر است.

حی و قیوم و عالم و قادر رازق خلق و قاهر و غافر

مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ عَمَّآ أُنذِرُوا۟ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾

ما آسمانها و زمین را و آنچه که در میان آن است جز به حق برای مدتی معین نیافریده‌ایم و کسانی که کافرند از آنچه بیمشان داده‌اند روی گردان‌اند.(۳)

مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى

خَلَقْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلسَّمَٰوَٰتِ: مفعول به- بَيْنَهُمَآ: مفعول فيه

ما آسمانها و زمین و آنچه که در میان آن دو است جز به حق و راستی نیافریدیم و این آفرینش بدون قصد و هدفی هم نیست و بیهوده و به باطل آفریده نشده است و جز برای مدتی معین خلق نکردیم که همانا روز قیامت و بعث و حشر است یعنی قصد از آفرینش اینها آن است که شما از نعمت‌های آن در این دنیا بهره‌مند شوید و سپاسگزار و شکرگزار صانع آن باشید و در روز موعود پاداش آن را دریابید.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَمَّآ أُنذِرُواْ مُعْرِضُونَ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- أُنذِرُواْ: فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل- مُعْرِضُونَ: خبر ٱلَّذِينَ

و آنانکه به آخرت نگرویده‌اند و ایمان نیاورده‌اند و به رسالت پیغمبران و کتاب و احکام او منکر شدند و از آن روی گرداندند و از آنچه که ایشان را بیم دادند نترسیدند مانند زنده شدن بعد از مرگ و ... زود باشد که خواهند فهمید.

قُلْ أَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱئْتُونِي بِكِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَآ أَوْ أَثَٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ 

بگو به من خبر دهید آنچه غیر خدا می‌خوانید به من نشان دهید چه چیز از زمین را آفریده‌اند آیا در خلقت آسمانها شرکتی داشته‌اند؟ اگر راست می‌گویند کتابی پیش از قرآن یا یک اثر علمی نزد من بیاورید.(۴)

قُلْ أَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ

أَرُونِي: فعل امر- (و)فاعل- (ن) وقايه- (ى): مفعول به- مَا: مبتدا- ذَا: خبر

ای محمدﷺ به این مشرکان روی گردان از حق و راستی یعنی منکران بعث و نشر بگو که: از آنچه که می‌پرستید به جز خدای تعالی مانند ملائکه و بتها و جن و جز آن به من نشان بدهید که ایشان چه چیزی از زمین آفریده‌اند و یا اینکه آیا من در آفریدن آسمانها و زمین شریکی دارم که مرا کمک و یاری کرده باشند که چون معبودان شما از آفریدن آسمانها و زمین عاجزند پس چرا ایشان را در پرستش با من شریک می‌سازید.

ٱئْتُونِي بِكِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَآ أَوْ أَثَٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ

ٱئْتُونِي: فعل امر- (و)فاعل- (ن)وقايه- (ى)مفعول به- تم: اسم كان- صَٰدِقِينَ: خبر كان

به من نشان بدهید کتابی که به شما آمده باشد پیش از آمدن قرآن که شما را درآن به شرک فرموده باشند اگر راست گویان باشید؟ و هر چه که غیر از الله به پرستش آن شما را سفارش کرده باشند به من بگوئید آیا کسی در این دنیا که ازلی و ابدی است می‌تواند به جز الله ادعای مالکیت کند؟ و چون ظاهر

است که معبودان شما عاجزند و ایشان را در زمین و آسمان نصرتی نیست پس چرا در پرستش با من شریک می‌سازید اوست که ازلی و ابدی و خالق کائنات است.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ وَهُمْ عَن دُعَآئِهِمْ غَٰفِلُونَ ﴿۵﴾

و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدای یگانه کسی را به دعا می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد؟ و آنها از دعایشان بی خبرند.(۵)

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ وَهُمْ عَن دُعَآئِهِمْ غَٰفِلُونَ

مَن: مبتدا- أَضَلُّ: خبر- (و) حالیه- هُمْ: مبتدا- غَٰفِلُونَ: خبر

و چه کسی گمراه‌تر از آن کسی است که به جای خدای قادر و خالق و متعال معبود دیگری را به دعا می‌خواند که در روز قیامت پاسخ نمی‌دهند چونکه قادر به پاسخگویی نیستند سنگ‌اند و جمادانند کرند و کوراند و لال‌اند نه به خود سودی و یا زیانی می‌رسانند نه به دیگران.

بی بهره کسی است که چشمه‌ی آب حیات بگذارد و رو نهد به سوی ظلمات

وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمْ أَعْدَآءً وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمْ كَٰفِرِينَ ﴿۶﴾

و چون محشور شوند آن بتان باطل دشمنانشان باشند و عبادتشان را انکار کنند.(۶)

وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمْ أَعْدَآءً وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمْ كَٰفِرِينَ

إِذَا: مفعول فیه- حُشِرَ: فعل ماضی مجهول- ٱلنَّاسُ: نایب فاعل- (و)اسم کان- كَٰفِرِينَ: خبر کان

و آن هنگام که در محشر جمع شوند بتانی که در این دنیا پرستش می‌کردند دشمنانشان خواهند بود بر خلاف آنچه که ایشان را نصرت دهند و یا شفاعت کنند بر علیه آنان گواهی خواهند داد یعنی می‌گویند ایشان ما را نپرستیده‌اند و عبادت ایشان را نفی می‌کنند و قبول نمی‌کنند بلکه می‌گویند ما هیچوقت شما را به پرستش خویش دعوت نکرده‌ایم.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۷﴾

و آن هنگام که آیه‌های روشن ما را بر ایشان بخوانند، کسانی که کافرند آن موقع که سخن حق بدیشان آمد گویند: این جادوئی آشکار است.(۷)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ

إِذَا: مفعول فیه- تُتْلَىٰ: فعل مضارع- ءَايَٰتُنَا: نایب فاعل- بَيِّنَٰتٍ: حال

و آن هنگام بر آنان یعنی: بر اهل مکه آیات روشن ما آشکار و هویدا گردید و بر آنان خوانده شد کسانی که حق به سویشان آمد به آن کافر شدند و از روی انکار گفتند:

هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ

هَٰذَا: مبتدا- سِحْرٌ: خبر

بی شک این جادوئی آشکار است. بدین ترتیب کافران و مشرکان قریش از روی تکبر و عناد آیات رسول خداﷺ را انکار کردند و سحر و جادو خواندند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۸﴾

آیا می گویند محمد این را بر بافته است بگو: اگر آن را تزویر کرده باشم، در قبال خدا کاری برای من نتوانید کرد که خدا به چیزی که در آن غور می کنید داناتر است گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزگار و مهربان.(۸)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ

افْتَرَاهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- (هو)فاعل

آیا می‌گویند این قرآن را محمدﷺ بر بافته است و از پیش خود اختراع کرده و آن را بر خداوند دروغ بسته است؟

قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

تَمْلِكُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- شَيْئًا : مفعول به

بگو: اگر آن را تزویر کرده و بر بافته باشم و آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم در قبال خدا کاری برای من نمی‌توانید بکنید یعنی قطعاً خداوند مرا به مجازات می‌رساند در این صورت شما هم نمی‌توانید مانع آن مجازات شوید و مرا از عقاب و عذاب او برهانید. پس چگونه من می‌توانم چنین کاری بکنم و با این کارم خود را در معرض عذاب الهی قرار بدهم. نه هرگز دست به چنین کاری نخواهم زد.

هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ

هُوَ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبر

خداوند به چیزی که در آن به افترا می کنید و غور و بررسی می‌کنید داناتر است. و او آنچه راکه شما در حق قرآن طعن می‌زنید و آن را سحر و بربافته رسول خداﷺ می‌دانید بسنده است.

كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

كَفَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو) شَهِيدًا: تمیز- بَيْنِي: مفعول فیه

و خداوند به آنچه که در میان من و شماست گواه و بسنده است یعنی بر صحت و صدق راستی گفتار و برکذب و عناد و انکار و فساد شما گواهی دهد.

وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

هُوَ: مبتدا- ٱلْغَفُورُ: خبر- ٱلرَّحِيمُ: خبر دوم

و اوست آمرزگار و مهربان. آمرزنده است برای کسی که از شرک و فساد توبه کند و به آغوش اسلام باز گردد و مهربان و رحیم است برای کسی که در ایمان خود محکم و استوار باشد از **ابویزید بسطامی** پرسیدند که قومی گویند که کلید بهشت کلمه لا اله الا الله است گفت بلی و لیکن کلید بی دندان در باز نگشاید و دندان او چهار چیز است زبان از دروغ و بهتان و غیبت دور و دل از مکر و خیانت صافی و شکم از حرام و شبهت خالی و عمل از هوا و بدعت پاک.

قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ وَمَآ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٩﴾

بگو ای محمد! من نوبر پیغمبران و نخستین ایشان نیستم و نمی‌دانم با من و با شما چه خواهند کرد، جز آنچه را به من وحی کنند پیروی نمی کنم که من جز بیم رسانی آشکار نیستم.(۹)

قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ

(ت) اسم کان- بِدْعًا: خبر کان

بگو، ای پیغمبر! من نوبر و نوظهور پیغمبران و نخستین ایشان نیستم و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله خواهد شد و چگونه رفتار خواهد شد گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است چونکه از قبل نیز پیغمبران پیشین دعوت به سوی توحید و احکام الهی می‌کردند و ایشان را انکار و تکذیب می‌کردند و این یک پدیده ی نوظهور و تازه‌ای نیست که برای شما آوردم و شما را به سوی خدای یگانه دعوت می‌کنم معامله خود را با شما پیش بینی نمی‌کنم و آزار شما چه وقت ادامه خواهد داشت و آیا من در مکه می‌مانم و یا به جای دیگر هجرت می‌کنم؟ در **معالم** آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند و گفتند کار ما و محمد در نزد خدا یکسان است او نیز عاقبت خود نمی‌داند چنانچه ما نمی‌دانیم و اگر مبعوث در نزد خداست بایستی که خدا او را خبر می‌کرد که با او چه خواهد کرد پس فرمان هجرت به سوی مدینه داده شد.

ابن عباس گفت: رسول خدا در مکه بود و در خواب به او نمودند زمینی فراخ، نخلستانی که هم در آنجا درختان بود و هم آب روان و رسول به آن زمین هجرت می‌کرد، این خواب با یاران خود بگفت و یاران آن وقت در بلا و شدت بودند و در اذی و رنج، مشرکان، گفتند: یا رسول الله، متی نهاجر الی الارض التی أرءیت؟ این هجرت ما به آن سرزمین که به تو در خواب نمودند چه وقت خواهد بود؟ رسول ایشان را جواب نداد تا این آیت فرو آمد، گفت: **«ما ادری ما یفعل بی ولابکم» اترک فی مکانی، ام اخرج و ایاکم الی الارض التی رفعت لی.** من نمی‌دانم که با من چه خواهد کرد و نه با شما، هم درین مکه ما را بخواهند گذاشت یا به آن زمین که مرا نمودند به آن‌جا هجرت خواهیم نمود.

و گفته‌اند- معنی آنستکه: من ندانم که در این دنیا با من چه خواهند کرد و آخر کار من به چه باز آید.

مرا از وطن خویش بیرون کنند چنانکه با انبیاء پیشین کردند، یا کشتن مرا بخواهند چنانکه قومی از پیغمبران گذشته را کشتند. و شما که یاران و مؤمنان‌اید، ندانم که با من بیرون خواهند کرد یا به وطن خود خواهند گذاشت و شما که ناگرویدگان‌اید و تکذیب می‌کنید، ندانم که شما را خسف و مسخ و غرق و هلاک خواهد بود چنانکه پیشینیان را بود. آنگه گفت:

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

أَتَّبِعُ: فعل مضارع- (انا) فاعل- يُوحَىٰ: فعل مضارع مجهول- (هو) نایب فاعل- أَنَاْ: مبتدا- نَذِيرٌ: خبر

و من جز آنچه که به من وحی کرده می‌شود پیروی نمی‌کنم و من فقط از وحی و قرآن که از جانب خدای تعالی به من آورده می‌شود پیروی می‌کنم و من از نزد خود چیز نوی و جدیدی نمی‌آورم و من جز بیم دهنده و ترساننده‌ی آشکار نیستم و شما را از عذاب خدای تعالی می‌ترسانم اینکه شما بپذیرید یا نپذیرید و به ایمان بگروید یا نگروید با خداست و من تبلیغ خود را به انجام می‌رسانم و در مقابل تبلیغ خود از خدای تعالی مزدی و پاداشی نمی‌گیرم پس رب العالمین به وحی پاک او را خبر داد که وی بر دشمنان غالب باشد و دین وی بر همه‌ی دنیا چیره و گسترده گردد و در گفتار خدای تعالی است «هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لوکره المشرکون[1]».

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَاءِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

بگو آیا دیدید؟ اگر (این قرآن) از نزد خدای تعالی باشد و شما بدان کافر شده باشید و کسانی از بنی‌اسرائیل به مانند آن شهادت دهند و آنگاه ایمان بیاورند و شما تکبر کنید البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی کند.(۱۰)

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَاءِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ

أَرَءَيْتُمْ: فعل ماضی- تم: فاعل- (هو)اسم كَانَ - مِنْ عِندِ: جار و مجرور خبر كَانَ - شَهِدَ: فعل ماضی- شَاهِدٌ: فاعل

بگو آیا دیدید؟ اگر (این قرآن) از نزد خدای جهانیان باشد و شما بدان کافر شده باشید و آن را انکار کرده باشید و کسانی از بنی اسرائیلیان بر آن گواهی دهند و سپس بر آن ایمان بیاورند و شما استکبار کنید و از ایمان آوردن به قرآن روی برگردانید بدرستی که شما از ظالمین و ستمگران خواهید بود.

[1] - سوره توبه، آیه ۳۳

این شاهد بنی اسرائیلی دانشمند معروف یهود «عبدالله بن سلام» بود که در مدینه ایمان آورد و به مسلمین پیوست و این سوره، سوره‌ی مکی است و اسلام آوردن ابن سلام در مدینه بود. شعبی گفت این سوره به مکه نازل شد و اما این آیه به مدینه نازل شده است.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - لَا يَهْدِي: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر إِنَّ - ٱلْقَوْمَ: مفعول به- ٱلظَّٰلِمِينَ: نعت

براستی که خدای تعالی گروه ستمکاران و کافران را راه نمی‌نماید و هدایت نمی‌کند و در خواری و خفت فرو می‌گذارد چونکه به آنان راه حق نشان داده شده ولی آن راه را انتخاب نمی‌کنند و راه کج و مخالف آن را برای خود بر می‌گزینند که آن به عبارت دیگر راه سرکشی و طغیان و نافرمانی است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيْهِ ۚ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُواْ بِهِۦ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَآ إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿١١﴾

کسانیکه کافرند در باره کسانی که مؤمن‌اند گویند: اگر این دین بهتر بود، آنان بر ما به سوی آن پیشی نمی‌گرفتند و چون بدان هدایت نیافته به زودی خواهند گفت: این دروغی قدیمی است.(۱۱)

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيْهِ ۚ

(هو): اسم كَانَ - خَيْرًا: خبر كَانَ

آنانکه کافر شدند بر کسانیکه ایمان آورده‌اند و خدا و رسول و کتاب او را باور کردند می‌گویند اگر این دین بهتر بود آنان بر ما به سوی آن سبقت نمی‌گرفتند. یعنی می‌خواهند بگویند دینی را که محمدﷺ آورد، اگر بهتر بود قطعاً ما نسبت به مسلمانان پیشی می‌گرفتیم پس گمان کافران در باره‌ی خودشان چنین بود که مستحق پیشتازی و سبقت به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند آن‌ها می‌گفتند: ما از جهت رتبه و درجه نسبت به مسلمانان بزرگتر و بزرگی و شهرت ما از آنها بیشتر است.

وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُواْ بِهِۦ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَآ إِفْكٌ قَدِيمٌ

هَٰذَآ: مبتدا- إِفْكٌ: خبر

و چون کافران بدان قرآن هدایت نیافته‌اند بزودی خواهند گفت این بهتان و دروغی قدیمی و کهنه است چنانکه پیش از این نیز پیشینیان مثل این گفته‌اند و بدین ترتیب سرکشی و طغیان و عناد می‌کردند.

وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ وَهَٰذَا كِتَٰبٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾

و پیش از قرآن کتاب موسی (تورات) راهنما و مایه‌ی رحمت بود و این کتابی است که مصدق (آن) است و به زبان عربی است تا کسانی را که ستم کرده‌اند بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد.(۱۲)

وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً

مِن قَبْلِهِۦ: جار و مجرور خبر مقدم- كِتَٰبُ: مبتدا مؤخر- إِمَامًا: حال

و پیش از قرآن کتاب موسی یعنی تورات، راهنما و مایه‌ی رحمت بود و این قرآن نیز تصدیق کننده احکام و اصول شرایع و قوانین آن است که به شما فرستادیم.

وَهَٰذَا كِتَٰبٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟

هَٰذَا: مبتدا- كِتَٰبٌ: خبر- لِّسَانًا: حال

و این قرآن نیز تصدیق کننده کتاب تورات و همه کتابهای نازل شده از جانب خدای تعالی است که به زبان عربی که یهودیان مدینه آن را می‌دانند فرستاده شده تا ستمکاران و گمراهان را از عذاب آخرت و آتش جهنم بترساند و بیم دهد تا عذری برای آنان باقی نماند.

وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ

و نیکوکاران را به سعادت دنیا و آخرت و نهایتاً به بهشت مژده دهد یعنی کسانی را که قرآن بخوانند و از آن عبرت گیرند و آن را کار بندند رضوان الهی از برای آنان است نه کسانیکه آن را افسانه قدیم و یا صحبت پیشینیان می‌خوانند.

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین دیو آدم را نبیند جز که طین

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾

کسانی که گویند پروردگار ما خدای یکتاست و آنگاه (به ایمان) پایداری کنند نه بیمی دارند و نه غمگین شوند.(۱۳)

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - رَبُّنَا: مبتدا- لفظ ٱللَّهُ: خبر- خَوْفٌ: مبتدا- عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر، جمله فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ خبر إِنَّ - هُمْ: مبتدا- يَحْزَنُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

کسانیکه گویند پروردگار ما خدای یگانه و یکتاست و سپس استقامت نموده و پایداری به خرج دادند و راه توحید را پیش گرفتند و بر اجرای احکام شریعت پافشاری کردند برای آنان نه بیمی است و نه اندوهگین شوند و کسانی که این اخلاق خوب و پسندیده را در دنیا رعایت کنند و در نهایت در بهشت رضوان جای گرفتند، چه سعادت بزرگی است برای آنانکه خدای یکتا را به یگانگی پرستیدند و رسول را پذیرفتند و کتاب او را سرلوحه زندگی خود قرار دادند.

أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

ایشان اهل بهشت‌اند که به پاداش آنچه انجام می‌دادند جاودانه در آن می‌مانند.(۱۴)

أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- أَصۡحَٰبُ: خبر- خَٰلِدِينَ: حال

آن گروه یعنی اهل ایمان یاران بهشت‌اند و در آن جاودان ماندگان‌اند.

جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ

جَزَآءَۢ: مفعول لاجله- (و) اسم کان- يَعۡمَلُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

و به آنان به آنچه که از توحید و یکتاپرستی انجام دادند و سپس در راه دین حق استقامت و پایداری کردند و بر اجرای احکام شریعت مُصرّ بودند از نعمت‌های آخرت پاداشی داده خواهد شد چه پاداشی! و جاودان در آن می‌مانند و از نعمت‌های آن بهره‌مند می‌شوند. پیر ابوعلی سیاده قدس سره گفت: اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، نگر تا بهشت اختیار نکنی دو رکعت نماز اختیار کن زیرا که بهشت نصیب تو است و نماز حق او ﷻ موسی‌ؑ چون به نزدیک خضرؑ آمد دو بار بر وی اعتراض کرد یکی در حق آن غلام، دیگر از جهت شکستن کشتی چون نصیب خود در میان نبود خضرؑ صبر کرد اما در سوم حالت چون نصیب خود پیدا آمد که «لوشئت لاتخذت علیه اجرا[1]» خضر گفت ما را با تو روی صحبت نماند. «هذا فراق بینی و بینک[2]» پس حذر کن که چیزی از اغراض نفسانی و زینت دنیا با عبادت آمیخته کنی. و بدانکه این سری بغایت عجیب است و معنی دقیق و حق تعالی ترا به این حکایت پند داد اگر فهم کنی.

وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ إِحۡسَٰنًاۖ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهًا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهًاۖ وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًاۚ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴿۱۵﴾

و انسان را به نیکی کردن با پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم، مادرش به سختی او را در شکم برداشته و به دشواری او را به دنیا آورده است. دوران بارداری و شیر گرفتن او سی ماه بود. چون آن هنگام به کمال رشد خود در آمد و به سن چهل سالگی رسید گفت: پروردگارا مرا ترغیب کن تا نعمت ترا که به من و به پدر و مادرم انعام کرده‌ای سپاس دارم و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی و فرزندان مرا به صلاح آور که من به سوی تو توبه می‌آورم و من از مسلمانانم.(۱۵)

---

[1] - بخشی از آیه ۷۷، سوره کهف

[2] - سوره کهف، آیه ۷۸

وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا

وَصَّيْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- الْإِنسَانَ: مفعول به- إِحْسَانًا: مفعول مطلق

و انسان را به نیکی و احسان با پدر و مادرش وصیت کردیم. که نباید پدر و مادر را آزرد زیرا که سبب آفرینش تو ایشان‌اند. **شیخ سعدی** گفت: حکایت: وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی.

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش　　چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن
گر از عهد خردیت یاد آمدی　　که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا　　که تو شیرمردی و من پیر زن
تو آنی که از یک مگس رنجه‌ای　　که امروز سالار و سرپنچه‌ای

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «از بزرگترین گناهان این است که شخص پدر و مادرش را لعنت نماید» کسی گفت: یا رسول الله! چگونه ممکن است کسی پدر و مادرش را لعنت کند؟ فرمودند: «انسان پدر شخص دیگری را دشنام داده و او پدرش را دشنام می‌دهد، و مادر دیگری را دشنام داده و او مادرش را دشنام می‌دهد.» و از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبر ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله! از همه کس مستحق‌تر به نیکویی کیست؟ فرمودند: «مادر تو»، گفت: بعد از آن کیست؟ فرمودند: « بعد از آن هم مادر تو»، گفت: بعد از آن کیست؟ فرمودند: «بعد از آن هم مادر تو» گفت: بعد از آن کیست؟ فرمودند: « بعد از آن پدر تو».

حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا

حَمَلَتْهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- أُمُّ: فاعل- كُرْهًا: مفعول مطلق

مادرش او را به سختی در شکم خود در هنگام بارداری حمل کرده و به دشواری او را به دنیا آورده است. و در این نه ماه چه سختی‌ها را تحمل نکرده است.

حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا

حَمْلُهُ: مبتدا- ثَلَاثُونَ: خبر- شَهْرًا: تمیز

دوران بارداری و شیرگرفتن او سی ماه است. یعنی از روزی که بچه در شکم مادر نطفه می‌زند و بعد از نه ماه متولد می‌شود و تا زمانیکه او را از شیر باز گیرند به مدت سی ماه طول می‌کشد که در این مدت مادرش چه زحمت‌هایی متحمل نمی‌شود یعنی طفل باید تقریباً دو سال تمام از مادرش شیر بخورد و او از شیره‌ی جان خود به او غذا می‌دهد.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً

بَلَغَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- أَشُدَّهُ: مفعول به- وَبَلَغَ: فعل و فاعل- أَرْبَعِينَ: مفعول به- سَنَةً: تمیز

چون آن وقت که کودک به کمال رشد خود در آمد و به سن چهل سالگی رسید. یعنی به کمال قوت و رشد خود می‌رسد از این جهت گفته شده که بیشتر انبیاء علیهم السلام بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند. چون عقل انسان در این سن و سال کامل و پخته می‌گردد. آورده‌ند که: این آیت به قول **سدی و ضحاک** در **شأن سعد بن ابی وقاص** فرو آمد و به قول **ابن عباس** و جماعتی مفسران، در **شأن ابوبکر صدیق** فرو آمد و پدر وی **ابوقحافه** و اسمش **عثمان بن عامر بن عمرو** و مادر وی **ام الخیر بنت صخربن عمرو** بود.

علی بن ابیطالب رضی الله عنه گفت: از مهاجران هیچکس با پدر و مادر در اسلام جمع نشد مگر ابوبکر صدیق و رب العزه او را در این آیه به نیکویی رفتار کردن نصیحت کرد. و در خبر است، رضاء الرب فی رضاء الوالدین. رضای پروردگار در رضای پدر و مادر است. از ابوبکر صدیق روایت کنند- گفت: من به تجارت شام می‌رفتم و رسول خدا در آن کاروان بود و زیر درخت سدره فرو آمد، برابر صومعه‌ی بحیراء راهب. ابوبکر گفت من به در صومعه‌ی بحیراء شدم تا از کار دین چیزی از وی بپرسم، بحیراء گفت: والله که او نیست مگر پیغامبر خدای، که من در کتاب خوانده‌ام که بعد از عیسی بن مریم علیه السلام هیچکس در سایه‌ی این درخت فرو نیامد مگر پیغامبری که نام وی محمد است. تصدیق یقین آنروز در دل ابوبکر افتاد و بعد از این در جاهلیت و در اسلام از رسول خدا مفارقت نکرد.

قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِيٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَٰلِحًا تَرْضَىٰهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓ

رَبِّ: منادا- أَوْزِعْنِيٓ: فعل امر- (ن)وقایه- (ی)مفعول به- فاعل(انت)

گفت پروردگارا! مرا ترغیب کن و در دل من القاء کن تا نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای شکر گزار باشم چونکه پدر و مادرم حق زیادی درگردن من از زمان بارداری و زمان تولد و بعد از تولد دارند خدایا مرا توفیق ده تا شکر نعمت‌های ترا و شکر نعمت‌های پدر و مادرم را که شما به ما عطا کرده‌ای بجای آورم و به من توفیق ده تا کار نیکی انجام دهم که آن کار مورد پسند شما قرار گیرد و رضایت شما را جلب نماید، پروردگارا فرزندم را برایم به صلاح آر. در جای دیگر خداوند فرمود: «**ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریتنا قره اعین و جعلنا للمتقین اماماً**[1]».

إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ

پروردگارا براستی من به سوی تو توبه می‌آورم و من از تسلیم شدگانم و من مطیع و منقاد شمایم و شما را به پاکی و یگانگی می‌ستایم و آنچه از قصور خدمت و احسان به پدر و مادر از من سرزده باشد از

---

[1] - سوره فرقان، آیه ۷۴

تو طلب مغفرت می‌کنم. امّا این خمیرمایه‌ی اصلی را که سبب آفرینش انسانهاست کمتر ارج می‌نهند و کمتر به ایشان توجه می‌کنند.

حافظ گفت:

هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد　　هیچ شوقی نه پدر را به پسر می‌بینم
دختران را همه جنگ است و جدال با مادر　　پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم

در **قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر** آمده است که: بدان ای پسر که سپاس خداوند نعمت واجب است بر همه کس براندازه‌ی فرمان نه براندازه‌ی استحقاق که اگر (کسی) همگی خویش شکر سازد هنوز حق شکر یک جزو از هزار جزو نگزارده باشد جز که بر اندازه‌ی فرمان. اگر خداوند نعمت اندک شکر خواهد بسیار بود چنانکه اندازه‌ی طاعت در دین اسلام پنج است: دو از او خاص منعمان است، و سه از او عموم خلایق را، یکی از او اقرار به زبان و تصدیق به دل و دیگر نماز پنجگانه و سوم روزه‌ی سی روز.

اما شهادت دلیل نفی است بر حقیقت هر چه جز از حق است و نماز صدق قول (و) اقرار بندگی است و روزه تصدیق قول (و) اقرار دادن به خدایی خداست.

چون گفتی که من بنده‌ام در بندگی باید بود و چون گفتی که او خداوندست در زیر حکم خداوند باید بود و اگر خواهی که بنده‌ی تو تو را طاعت دارد تو از طاعت خداوند خویش مگریز و اگر بگریزی از بنده خویش طاعت چشم مدار که نیکی تو بر کهتر تو نه بیش از آن است که نیکی خداوند تو بر تو. و بنده‌ی بی طاعت مباش که بنده‌ی بی طاعت خداوند خوی بود و بنده‌ی خداوند خو زود هلاک شود چنان که شاعر گوید:

سزد گر بُری بنده را تو گلو　　چو آید خداوندیش آرزو

و بدان ای پسر که آفریدگار چون خواست که جهان آباد ماند اسباب نسل پدید کرد در شهوت جانور، و پدر و مادر را سبب کون فرزند کرد. پس اینطور از موجب خرد بر فرزند واجب بود پدر و مادر خود را حرمت داشتن، و اصل او پدر و مادرست، و تا نگویی که پدر و مادر را بر من چه حق است؟ که ایشان را غرض شهوت بود (مقصود نه من بودم، هر چند مقصود شهوت بود) مضاعف شهوت شفقتی وجود داشته که از بهر تو خود را به کشتن سپارند. و کمتر حرمت پدر و مادر آن است که هر دو واسطه‌اند میان تو و آفریدگار تو، پس چندانکه آفریدگار خود را و خود را حرمت داری واسطه را نیز در خور او بباید داشت. و آن فرزند که مادام خرد رهنمون او بود از حق و مهر مادر و پدر خالی نباشد، وَ خدای تعالی همی گوید در محکم تنزیل خود «**اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**»[۱]. سلطان محمود غزنوی به دیدین ابوالحسن خرقانی آمد و به سفیر خود گفت برو به خرقانی بگو که پادشاه می آید آیا بر می خیزد یا نه اگر بر نخاست به او بگو «**اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و**

---

[۱] - سوره‌ی نساء، آیه ۵۹

اولی الامر منکم». چون آیت را بر او خواند گفت: چنان در اطیعوا الله غرق گشتم که از اطیعو الرسول شرمنده ام چه برسد به اولی الامرمنکم.»

این آیت را تفسیر کرده‌اند از چند روی و یک روایت چنین خوانده‌ام که «اولوا الامر» پدر و مادرند که به حقیقت امر به عربی دواست: یا کار است یا فرمان و اولوالامر آن بود که او را هم فرمان بود و هم توان.

و پدر و مادر را توان است به پروردن تو و فرمان است به خوبی آموختن تو.

و زینهار ای پسر که رنج مادر و پدر خوار نداری[1] که آفریدگار به حق پدر و مادر بسیار گیرد و خدای تعالی همی گوید:

(فلا تقل لهما اف و لا تنهر هما و قل لهما قولاً کریماً[2])

و در خبر است که امیرالمؤمنین ﷺ را پرسیدند که حق پدر و مادر بر فرزند چیست و چند است؟ گفت ادب خدای تعالی در مرگ پدر و مادر، پیغامبر را علیه السلام بنمود که اگر ایشان روزگار پیغامبر دریافتندی بر پیغامبر واجب بودی ایشان را برتر از خویشتن داشتن، و حق ایشان بشناختن، و در ایشان تواضع کهتری و فرزندی نمودن، آنگه این سخن ضعیف می‌آمد که گفت: «انا سید ولد آدم و لافخر[3]»

پس حق پدر و مادر اگر از روی دین ننگری از روی مردمی و خرد بنگر که پدر و مادر منبت نیکی واصل پرورش نفس تواند و چون در حق ایشان مقصر باشی چنان نماید که تو سزای هیچ نیکی نباشی که آن کس که حق شناس نیکی اصل نباشد نیکی فرع را هم نداند، و با ناسپاسان نیکی کردن از خیرگی بود و تو نیز خیرگی خویش مجوی و با پدر و مادر خویش چنان باش که از فرزندان خویش طمع داری که با تو باشند، زیرا آن که از تو زاید همان طبع دارد که تو از او زادی. چه مثل آدمی چون میوه است و پدر و مادر چون درخت، هر چند درخت را تعهد بیش کنی میوهٔ او نیکوتر و بهتر باشد، چون پدر و مادر را حرمت و آزرم[4] بیش داری دعا و آفرین ایشان اندر تو مستجاب‌تر باشد وبه خشنودی خدای تعالی نزدیکتر باشی.

و نگر که از بهر میراث مرگ پدر و مادر نخواهی که بی مرگ پدر و مادر آنچه روزی تو باشد به تو رسد که روزی مقسوم است، به هر کس آن رسد که در ازل قسمت کرده شده است و تو از بهر روزی رنج بسیار بر خویشتن منه که به کوشش روزی افزون نشود چه گفته‌اند مثل: (بالجد لا بلکد)[5]. و اگر خواهی که از بهر روزی خدای تعالی خشنود باشی بامداد به کسی منگر که حال او از حال تو بهتر باشد تا دایم از خدای تعالی خشنود باشی. **رودکی سمرقندی گفت:**

---

[1] - کوچک نشماری

[2] - سوره اسری، آیه ۲۳

[3] - قسمتی از حدیث نبوی، یعنی من سرور فرزندان آدمم ولی مفاخره نمی‌کنم.

[4] - شرم، حیا

[5] - به بخت است نه به کوشش

**زمانــــه پنـــدی آزادوار داد مـــرا		زمانه را چو نکو بنگری همه پندست**
**به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری		بسا کسا که بـه روز تـو آرزومند است**
**زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه		کرا زبان نه ببندست پای در بندست**

و در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر به کسی که از تو در مال و خلقت بالاتر است نظر می‌کنی، به کسی‌که از تو پائین تر است هم نظر کن».

و در ادامه قابوسنامه می‌فرماید: و اگربـه مـال درویـش گـردی جهد کـن تـا بـه خـرد تـوانگر باشـی کـه توانگری خرد از توانگری مال بهتر باشد و جاهل از مال زود مفلس شود و مال خرد را دزد نتواند بردن، و آب و آتش هلاک نتواند کردن. پس اگر خرد داری با خرد هنر آموز که خرد بی هنر چون تنی باشد بی جامه، و شخصی بود بی صورت، چه گفته‌اند (**«الادب صوره العقل»**[1]). **در حدیث شریف** به روایت أبی اسید ﷺ آمده است که فرمود: «ما در محضر رسول اکرم ﷺ بودیم که مردی از بنی سلمه نـزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آن‌ها بـر ذمـه ام بـاقی مانـده است؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: بلی! [اینها بر ذمه‌ات باقی مانده است:] دعا نمودن بـرای آن‌هـا، آمـرزش خواستن برای آن‌ها، به اجرا گذاشتن عهد آن‌ها، صله‌ی رحمی که جز به سبب آن‌ها پیوسته نمی‌شـود و گرامی داشتن دوست آن‌ها».

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمۡ فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَنَّةِۖ وَعۡدَ ٱلصِّدۡقِ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

این گروه کسانی هستند که از آنان به نیکوترین آنچه را که انجام داده‌اند می‌پذیریم و از گناهانـشان در گـذریم و ایـشان از جملـه اهـل بهـشت‌انـد (و ایـن) همـان وعـده راسـتین اسـت کـه بـدان وعـده داده می‌شوند.(۱۶)

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمۡ فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَنَّةِۖ وَعۡدَ ٱلصِّدۡقِ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- ٱلَّذِينَ: خبر- نَتَقَبَّلُ: فعل مضارع- فاعل(نحن)- أَحۡسَنَ: مفعول به

آن گروه از کسانی که با پدر و مادر نیکویی کرده شکر نعمت بـه جـای آورنـد ایـن‌هـا بایـد بداننـد کـه بهترین کاری که در دنیا انجام داده‌اند همان نیکویی به پدر و مادرشان است ما این اعمال نیک ایشان را می‌پذیریم و از گناهانشان در می‌گذریم و بر آنان می‌آمرزیم و آنان را در مقابل اعمـال بدشـان مجـازات نمی‌کنیم اینان از جمله اهل بهشت‌اند و بدانند که این پاداش بهشت همان وعـده راسـت و درسـتی اسـت که ما به ایشان در دنیا وعده داده بودیم و بر زبان پیغامبران جاری کردیم و کتابها به ایشان فرستادیم.

---

[1] - یعنی فرهنگ و ادب نشان و نمودار خردست.

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۷﴾

و آنکس که به پدر و مادر خود گفت: اُف بر شما آیا به من وعده می‌دهید که از گور زنده بیرون آورده شوم؟ و حال آنکه پیش از من نسل‌های بسیاری گذشته‌اند و آن دو به درگاه خدا استغاثه می‌کنند، و ای بر تو، ایمان بیاور براستی وعده خداوند راست است، پس پاسخ می‌دهد اینها جز افسانه‌های گذشتگان نیست.(۱۷)

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِي

أُفٍّ: اسم فعل- تَعِدَانِنِي: فعل مضارع- (ا)فاعل- (ن)وقایه- ی: مفعول به

اما در مقابل آن نیکوکاران که در آیه‌ی قبل ذکر آن رفت گروه ظالمین دیگری هستند که خدای سبحانه و تعالی در حق ایشان می‌گوید: و آنکس که به پدر و مادر خود گفت: اف بر شما (وای بر شما) کلمه‌ی اف نوعی نفرت و دلتنگی از کسی است. پس می‌گوید آیا به من وعده می‌دهید که زنده از قبرها بیرون آورده شوم یعنی آیا بعد از مرگ هم زندگی دوباره‌ای هست یعنی بعث و حشری وجود دارد؟ و حال آنکه پیش از من نسلهای بسیاری گذشته‌اند و مرده‌اند امّا کسی از میان ایشان بر انگیخته نشده است.

وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ

هُمَا: مبتدا- يَسْتَغِيثَانِ: فعل مضارع- (ا) فاعل، جمله خبر- لفظ اللَّهَ: مفعول به- وَيْلَكَ: مفعول مطلق

و آن دو (پدر و مادر) با تضرع و زاری خداوند را به فریاد می‌خوانند و از خداوند توفیق فرزندان خود را می‌خواهند و به فرزندانشان می‌گویند به خدا ایمان بیاورید و زندگی بعد از مرگ را باور دارید که بعث و حشری هست و سئوال و جوابی خواهد بود.

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ

وَعْدَ: اسم انَّ- حَقٌّ: خبر

براستی که وعده خدای تعالی حق و راست است و هیچ خلافی در آن نیست هر چه گفته است درست و حق گفته است پس به او ایمان بیاورید و انکار نکنید.

فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

هَذَا: مبتدا- أَسَاطِيرُ: خبر

پس در پاسخ آن دو می‌گویند آنچه که شما در باره بعث و حشر می‌گوئید جز افسانه‌ها و دروغبافی‌هایی که پیشینیان در کتاب‌های خود بر تافته وبافته‌اند نیست و این بعث و حشر یک سخن باطل و بی محتوائی است و دلیلشان هم این است که می‌گویند این همه از گذشتگان مرده و رفته‌اند و یکی از اینها

از قبرها سر بر نمی‌دارد غافل از اینکه وعده خدا برای روز معین مقرر شده است باید بدانند که این روز رستاخیز آمدنی و شدنی است و به حساب و کتاب اعمال قطعاً رسیدگی خواهد شد و به مقتضای اعمالشان پاداش وکیفر داده خواهد شد.

ابن عباس و سدی و مجاهد گفته‌اند که: این آیت در **شأن عبدالرحمن بن ابی بکر** فرو آمد پیش از اسلام وی، پدر و مادر، او را بر اسلام می‌خواندند و وی از اسلام سر باز می‌زد و می‌گفت: **عبدالله بن جد عان** و **عامر بن کعب** و **مشایخ قریش** را زنده گردانید و از خاک بر آرید زنده، تا از ایشان پرسم درستی اینکه شما می‌گوئید و پدر و مادر وی در **الله** می‌زاریدند و اسلام وی از الله بدعا می‌خواستند و او را تهدید می‌کردند که: «ویلک امن[1]» تا رب العزه دعای ایشان در وی مستجاب کرد و او را ایمان و اسلام کرامت کرد، اما **عائشه** و جماعتی مفسران این قول را منکرند و می‌گویند.

نزول این آیت در حق کافرست که بر پدر و مادر خود منکر بود.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ خَٰسِرِينَ ﴿۱۸﴾

این گروه همان کسان‌اند که قول بر آنان ثابت شد در جمله‌ی امت‌هایی که پیش از آنان از جن و انس گذشته‌اند براستی هر آینه ایشان زیان‌کاران بودند.(۱۸)

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- ٱلَّذِينَ: خبر

این گروه، آنانکه سخنان ناپسند و زشت در حق پدر و مادر می‌گویند و یا بوجود آمدن خود را به جهت شهوت پدر خود می‌دانند کسانی‌اند که قول بر آنان ثابت شده یعنی عذاب بر آنان واجب شده و با گروهی از کفار که پیش از ایشان از انسانها و دیوان گذشته‌اند داخل شده و به امت‌های پیشین که کافر بوده‌اند می‌پیوندند.

إِنَّهُمۡ كَانُواْ خَٰسِرِينَ

هم: اسم انّ- (و) اسم کان- خَٰسِرِينَ : خبر کان، جمله خبر انّ

هر آینه آنان زیانکاران بودند و در آخرت از باب این مسئله بازخواست خواهند شد که **قرطبی** می‌گوید: این آیه‌ی کریمه در باره کسانی که شخص کافری که منکر و عاق[2] پدر و مادرش بود نازل شد.

وَلِكُلّٖ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْۖ وَلِيُوَفِّيَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴿۱۹﴾

---

[1] - وای بر تو ایمان بیاور

[2] - عاق: آزار دهنده‌ی پدر یا مادر، کسی که با پدر و مادر خود نافرمانی و بدرفتاری کند و آنان را برنجاند. «عاق والدین» کسی که پدر و مادر هر دو از او ناراضی باشند.

و هر یکی را به حسب آنچه که عمل کرده‌اند مرتبه‌هاست و پاداش اعمالشان را تمام دهد و آنها ستم نمی‌بینند.(۱۹)

وَلِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوا

لِكُلٍّ: جار و مجرور خبر مقدم- دَرَجَٰتٌ: مبتدا مؤخر

و برای هر کسی بر حسب آنچه که انجام داده‌اند درجاتی است. یعنی در مقابل اعمال انسانها در آخرت درجه‌های مختلف است یکی از انسانهای مؤمن را در درجات برتر بهشت جای دهد و کافران و کافرپیشگان را در درجات دوزخ.

وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَٰلَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

وَلِيُوَفِّيَهُمْ: فعل مضارع- هُم: مفعول به- فاعل(هو)- أَعْمَٰلَهُمْ: مفعول به ثانی- (و)حالیه- هم: مبتدا- لَا يُظْلَمُونَ: فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل، جمله خبر

و جزای کارهایی که انجام داده‌اند به تمام و کمال دهد و آنان ستمکرده نمی‌شوند. نه از پاداش کسی از مؤمنان کم کرده می‌شود و نه بر کیفر کافران افزوده می‌شود بلکه هر یک را از روی عدل و انصاف و به تناسب اعمالشان پاداش و کیفر دهد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَٰتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُم بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿۲۰﴾

روزی که کافران را نزدیک جهنم برند و (گویند) نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان ضایع کردید و از آن برخوردار شدید اکنون در مقابل آن استکبار که به ناحق در روی زمین می کردید و برای آن عصیان که می‌ورزیدید به عذاب خفت‌انگیز سزایتان می‌دهیم.(۲۰)

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ

يَوْمَ: مفعول فیه- يُعْرَضُ: فعل مضارع مجهول- الَّذِينَ: نایب فاعل

و ای محمدﷺ یاد کن روزی را که کافران بر آتش دوزخ عرض کرده شوند در این وقت تنگاتنگ و گیرودار که کسی به حال کسی نظر نمی‌افکند بدیشان گفته می‌شود شما لذائذ و خوشی‌های خود را در زندگی دنیای خویش برده‌اید و کام برگرفته‌اید و برای روز قیامت خود چیزی باقی نگذاشته‌اید.

أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَٰتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُم بِهَا

أَذْهَبْتُمْ: فعل ماضی- تم: فاعل- طَيِّبَٰتِكُمْ: مفعول به

به ایشان گفته می‌شود شما نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگانی دنیا ضایع کردید و از آنها برخوردار شدید و از نافرمانی از فرمان خدای سبحانه و تعالی از شهوات و لذات دنیا پیروی کردید و آنچه را که پیغامبران از آیات بشیر و نذیر شما را آگاه کردند دروغ پنداشتید و بعث و حشر را منکر شدید و از

انجام گناهان باکی نداشتید و بدین ترتیب هم زندگانی آن دنیا را تباه کردید و هم زندگانی آخرت را چونکه کسی برای لذات دنیا اقدام کند هم دنیا را از دست می‌دهد و هم آخرت را اما اگر کسی برای بدست آوردن آخرت اقدام نماید هم می‌تواند از این دنیا بهره‌مند شود و هم از آخرت.
چنانکه هدف کشاورز از پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست ولی کاه که علف ستوران است به تبع آن حاصل آید. یعنی آخرت که بدست آید این دنیا نیز هم چون کاه خود بخود بدست خواهد آمد.

فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ

تُجْزَوْنَ: فعل مضارع مجهول- نایب فاعل(و)- عَذَابَ: مفعول به

پس امروز جزا داده می‌شوید عذاب خواری و رسوایی در مقابل آنچه که بودید و در روی زمین بناحق استکبار می‌کردید و به جهت آنکه فسق می‌کردید و از ایمان آوردن به خدای تعالی و به یگانگی شناختن او و نیز روی برگرداندن از نبوت و کتاب الهی همه و همه شما را بر آن داشت که از پذیرش حق تعالی و احکام او روی برگردانید و نتیجه‌ی کارتان همان است که گفتیم یعنی عذاب خواری و رسوائی.

وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۲۱﴾

و یاد کن (ای محمدﷺ) برادر قوم عاد را، وقتی در سرزمین احقاف قوم خویش را بیم داد و بیم رسان از پیش رو و پشت سر وی گذشته بودند که جز خدای یگانه را عبادت مکنید که من هر آینه از عذاب روز بزرگ بر شما بیمناکم.(۲۱)

وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ

اُذْكُرْ: فعل امر- فاعل(انت)- أَخَا: مفعول به- عَادٍ: مضاف الیه

و ای محمدﷺ بیاد آور برای قومت تا پند گیرند و بیمناک شوند و یا مراد این است که یاد کن برادر قوم عاد را، پیغمبر قوم عاد (هود) و سرگذشت و سرنوشت حال و وضع و عاقبت کار ایشان را به قوم قریش بگو:

إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ

أَنذَرَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- قَوْمَهُ: مفعول به

آن هنگام که پیغمبر هود قوم خود را (عاد) بترسانید و از عذاب خدای تعالی بیم داد در جایگاهي به نام احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت به ولایت یمن و گویند در میان عمان و مهره واقع است و در حالیکه پیغمبران بیم کننده و ترساننده از عذاب دوزخ پیش از پیغمبر هودعليه‌السلام گذشته بودند و پس از او نیز آمدند آن زمان که به پیغمبری قوم عاد رسید ایشان را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد خدایی که مستحق پرستش و عبادت است. قوم عاد در گناه‌ها و بت پرستی‌ها زیاده روی می‌کردند. مردی از بزرگان ایشان که خلودبن معید بن عام نام داشت و مردی تنومند و پر نیرو و زیبا و

سخن آور بود چون به او می‌گفتند چرا ازدواج نکرده‌ای و حال آنکه سن تو به سن پدرت رسیده است؟ می‌گفت من در خواب دیدم که سلسله زنجیری سپید و نورانی از پشت من بیرون آمد که پرتوی همچون آفتاب داشت و به من گفته شد هر گاه بار دیگر این نور را دیدی با کسی که فرمان می‌دهد ازدواج کن ولی هنوز برای بار دوم آن پرتو را ندیده‌ام و تصمیم به ازدواج گرفته‌ام، و برخاست تا به بتکده برود و برای توفیق خود در ازدواج دعا کند و چون خواست وارد بتکده شود نتوانست و آواز سروشی شنید که به او گفت ای خلود ترا با آنچه که در پشت داری به بتخانه چه کار؟ و او به بتکده نرفت و سپس بار دیگر همان سلسله را در خواب دید که از پشت او بیرون آمد و سروشی به او گفت برخیز و با دختر عموی خود ازدواج کن و چون بیدار شد از او خواستگاری و با او ازدواج کرد و چون با او همبستر شد و او حامله شد مردم از هر سوی می‌شنیدند که سروشی بانگ برداشته و می‌گفت این هود است که مادرش به او حامله شده است وای بر شما که اگر او را اطاعت نکنید هلاک خواهید شد.
مادر هود او را در شب جمعه به دنیا آورد و آن شب قبایل عاد گرفتار لرزه شدند و نمی‌دانستند ایشان را چه حالی پیش آمده است ولی همین قدر می‌دانستند که برای خلود پسری متولد شده است. هود از همه مردم زیباتر و خردمندتر بود هود همواره در سرزمین قوم خود با ایشان در باره بت‌های ایشان مجادله می‌کرد تا آنکه به چهل سالگی رسید و خداوند متعال او را به پیامبری مبعوث فرمود و به او وحی شد و او به سوی ایشان که در ریگزارها و بیابانها پراکنده بودند رفت مساکن ایشان در فاصله عمان تا حضرموت و احقاف تا عالجه بود.
هود روز عیدی پیش ایشان رسید که بزرگان و سران ایشان بر تخت‌ها و کرسیها نشسته بودند و پادشاه آنان خلجان بر تختی زرین نشسته و تاج بر سر نهاده بود و قبایل عاد او را احاطه کرده و به شادی و بازی سرگرم بودند و متوجه نبودند که ناگاه هود در آمد و گفت: «ای قوم من خدا را عبادت کنید و برای شما خدایی جز او نیست، و شما دروغگویانی بیش نیستید[1]». و افزود این بت‌هایی که شما آنها را عبادت می‌کنید همان است که قوم نوح را غرق کردند و شما در پیشگاه خداوند گرامی‌تر از ایشان نیستید از پرستش این بت‌ها دست بردارید و از خداوند طلب آمرزش کنید، در این هنگام همه بتان به لرزه در آمدند، پادشاه به هود گفت وای بر تو پیش بیا و هود نزدیک او رفت و چون برابر او ایستاد فریاد کشید که همه جانوران وحشی و درندگان در پاسخ او گفتند رسالت خود را تبلیغ کن و مترس، دلهای مردم از بیم آکنده شد، مردی از ایشان به نام عمرو بن حلی برخاست و گفت: «هیچ چیز همچون او نیست» و چون هود از سخن خود فارغ شد پادشاه به او گفت ای هود آیا تصور می‌کنی با این همه لشکر و شدت نیروی ما، خدای تو می‌تواند با ما مقابله کند؟ خداوند در این مورد می‌فرماید:
آیا ندید که خدایی که ایشان را آفریده است از ایشان تواناتر است.

إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ

---

[1] - سوره هود، آیه ۵۰

ی: اسم انَّ- أَخَافُ: فعل مضارع- فاعل(انا)، جمله خبر انَّ- عَذَابَ: مفعول به-يَوْمٍ : مضاف اليه
پیغمبر هود به قوم خود (عاد) گفت براستی من هر آینه اَزعذاب روز بزرگ یعنی قیامت که روز سخت و هولناکی است بر شما می‌ترسم. قوم هود در گردشگاهی که از ایشان و پادشاهان بود جمع شدند و بت‌های خود را برپا کردند و هودعليه‌السلام نزد آنان آمد و فرمود ای قوم من خدا را بپرستید که این بتان نه زیانی به شما می‌رسانند و نه سودی و نه می‌بینند و نه می‌شنوند ولی سران قوم در پاسخ گفتند: «همانا که ترا در بی خردی می‌بینیم و ترا از دروغ گویان می‌پنداریم، گفت ای قوم در من بی خردی نیست بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم، پیامهای پروردگار خود را به شما تبلیغ می‌کنم و من برای شما نصیحت کننده امینم، آیا شگفت می‌کنید از اینکه برای شما پند و اندرزی از سوی خدا به وسیله‌ی مردی از خودتان به شما برسد که شما را بیم دهد، و بیاد آرید هنگامی را که خداوند شما را جانشینان پس از قوم نوح قرار داد و برای شما در خلق فراخی و گشایش افزود[1]».

قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَأۡفِكَنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٢٢﴾
قوم گفتند آیا به سوی ما آمده‌ای که از خدایانمان منصرفمان کنی اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می کنی بیار.(۲۲)

أَجِئۡتَنَا : فعل ماضی- (ت): فاعل- نا: مفعول به

قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَأۡفِكَنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا
آن قوم گفتند (عادیان) ای هود آیا آمده‌ای که ما را از پرستش بتانمان برگردانی و ما را از عذاب آخرت تهدید می‌کنی و وعید می‌دهی؟ آیا آمده‌ای که ما خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما عبادت می‌کردنده‌اند رها کنیم؟

فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ

فَأۡتِنَا: فعل امر- فاعل(انت)- نا: مفعول به- ت: اسم کان- مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ: جار و مجرور خبر کان
پس بیاور برای ما آنچه که از عذاب آخرت وعده می‌دهی اگر از راستگویان هستی. قوم همچنان هود را می‌زدند و دشنام می‌دادند و او را لگدمال می‌کردند آنچنانکه تصور می‌کردند مرده است و در حالیکه می‌خندیدند رهایش می‌کردند و می‌رفتند، هود بر می‌خاست و بدون اینکه به این رفتار ایشان اعتنایی داشته باشد همچنان دعوت می‌فرمود و چون در این کار اصرار و پافشاری کرد، گفتند «ای هود برای ما معجزه‌ای نیاوردی و ما به گفتار تو خدایان خود را رها کننده نیستیم و ما به تو مؤمن نیستیم، نمی‌گوئیم مگر اینکه یکی از خدایان ما به تو زیان و بدی رساند، هود گفت خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که از آنچه شرک می‌آورید بیزارم و همگی نسبت به من فکر کنید و مهلتم ندهید من بر خدایی که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کرده‌ام، هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خداوند

[1] - سوره اعراف، آیه ۶۶ - ۶۹

موی پیشانی او را بر دست می‌گیرد بدرستی که پروردگار من به راه راست است و اگر برگردید به تحقیق که من آنچه را که برای آن فرستاده شدم تبلیغ کردم و خدای من قومی غیر از شما را جانشین خواهد فرمود و شما به خداوند زیانی نمی‌رسانید که پروردگار من بر هر چیز نگهبان است[1]».

قَالَ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَأُبَلِّغُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦ وَلَٰكِنِّىٓ أَرَىٰكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٣﴾

گفت: علم (وقت نزول عذاب) پیش خداست و من آنچه را به ابلاغ آن فرستاده شده‌ام به شما می‌رسانم ولی شما را گروهی جهالت پیشه می‌بینم.(۲۳)

قَالَ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ

ٱلْعِلْمُ : مبتدا- عِندَ: مفعول فیه- لفظ ٱللَّهِ : مضاف الیه، عِندَ ٱللَّهِ خبر

هود پیغمبر علیه السلام گفت: جز این نیست که علم وقت فرو آمدن عذاب در نزد خداست جل جلاله یعنی نزد من نیست و من نمی‌دانم که خداوند عذاب را چه وقت فرود می‌آورد.

وَأُبَلِّغُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦ وَلَٰكِنِّىٓ أَرَىٰكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

پس من مأمور تبلیغ دین هستم و وظیفه دیگری ندارم ولی از وقت عذاب بی خبرم و من شما را قومی می‌بینم که در جهل خود پافشاری می‌کنید بلکه از من چیزی را درخواست می‌کنید که از عهده‌ی من خارج است.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا۟ هَٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا ۚ بَلْ هُوَ مَا ٱسْتَعْجَلْتُم بِهِۦ ۖ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾

و چون عذاب را به صورت ابری که سوی وادیهایشان همی شد، بدیدند گفتند: بما بارد (نه) بلکه این چیزی است که به شتاب می‌خواستید، بادی است که عذابی الم انگیز در آن هست.(۲۴)

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ

رَأَوْهُ: فعل ماضی- (و)فاعل- ه: مفعول به- عَارِضًا : حال

پس آن هنگام که عذاب موعود را دیدند که به صورت ابری که به سوی وادی‌هایشان می‌رفت یعنی خدای تعالی ابر سیاهی به سوی آنان فرستاد و چون آن ابر را دیدند خوشحال و شادمان شدند.

قَالُوا۟ هَٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا

هَٰذَا: مبتدا- عَارِضٌ: خبر

[1] - سوره‌ی هود، آیه ۵۳- ۷۵

گفتند: این ابری است که به ما باران بباراند، از آن ابر جرقه‌هایی چون کوه بر می‌جهید و ابر از صحرایی که آن را صحرای باران می‌نامیدند بیرون آمد و چون به آن نگریستند یکی به دیگری می‌گفت: این ابری است که بر ما باران فرو خواهد ریخت.
و خداوند متعال می‌فرماید:

بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِۦ

هُوَ: مبتدا- مَا: خبر

بلکه آن چیزی است که شتاب کردید یعنی این همان عذابی است که شما بر نزول آن عجله داشتید تا جائی که گفته بودند بما بنما آنچه را که از عذاب وعده داده بودی.

رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ

رِيحٌ: بدل- فِيهَا: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

بلکه آن بادی است که در آن شکنجه دردناکی است، قوم عاد بتان خود را بیرون آوردند و بر تخت‌ها و پایه‌ها نهادند و خداوند متعال به خازن آن باد نابود کننده دستور فرمود که یکی از طبقات خود را بگشاید. قبایل عاد چون به عذاب یقین پیدا کردند زنان و کودکان را در حصارها قرار دادند و خود بیرون آمدند پرچم‌ها و رایات خود را گشودند و کمانهای خود را بزه کردند و تیرها را پیش دست خود قرار دادند و توفان و باد همچنان آرام و بی حرکت و منتظر فرمان خدا بودند. هود عليه السلام ایستاده بود و آنان را از عذاب می‌ترساند و آنان می‌گفتند ای هود به زودی خواهی دانست که کدامیک از ما نیرومندتریم و چون بامداد روز چهارشنبه فرا رسید توفان در آن روز نحس مستمر بر ایشان دمیدن گرفت، روز نخست آن باد سپید و بسیار سرد بود و هیچ چیز بر روی زمین نبود مگر آنکه آن را با خاک یکسان کرد روز دوم رنگ آن زرد بود و همه درختان را از بن برآورد و روز سوم سرخ رنگ بود و بر هر چیز که وزید آن را نیست و نابود کرد و آن باد هر روز می‌وزید و زنان نگاه می‌کردند که توفان با قوم ایشان چه می‌کند و شروع به سرودن شعر کردند و چنین می‌گفتند: « همانا روزگار عمرو را که دارای مراتب بلند بود از میان برد، حارث و قمقام را هم که از فراز گردنه‌ها گردن می‌کشیدند نابود ساخت و کسی که به هنگام بلیه وزشگاه توفان را مسدود می‌کرد.

توفان هفت شب و هشت روز پیاپی بر ایشان می‌وزید، به روز هشتم قوم عاد صف برکشیدند و هر کس کنار برادر خود ایستاد و آنان ده صف بودند و پادشاه ایشان خلجان آنان را تشجیع می‌کرد و می‌گفت: «چرا امروز قوم عاد بیمناک باشد آیا از وزش باد باید بیمناک و بی تاب بود، در عین حال می‌ترسم که مغلوب شوند و همانا پسران ما را تعقیب می‌کنند».

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍۭ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰٓ إِلَّا مَسَٰكِنُهُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿۲۵﴾

که به فرمان پروردگارش همه چیز را هلاک کند و چنان شدند که بر مسکنهایشان دیده نمی‌شد، و ما گروه تبهکاران را چنین سزا می‌دهیم.(۲۵)

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَٰكِنُهُمْ

تُدَمِّرُ: فعل مضارع- فاعل(هی)-كُلَّ: مفعول به

این باد همه چیز را که بر آن بگذرد و در مسیر آن قرار گیرد از جانها و مال‌های قوم عاد را نابود و ویران می‌کند پس چنان شدند که چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد یعنی آن باد آمد و قوم عاد را نابود کرد و همه چیز نابود شدند و جز اثری از خرابه‌های منازلشان باقی نمانده بود. در همین حال توفان آنان را نیست و نابود می‌کرد، در جامعه کسی می‌افتاد و او را به آسمان بلند می‌کرد و با سر به زمین می‌کوبید و مرده در می‌افتاد و خداوند می‌فرماید: گویی ایشان تنه‌های پوسیده و متلاشی شده درختان را از بن بر آورده‌اند. و از ایشان کسی جز پادشاه باقی نماند و خداوند متعال مرگ او را به تاخیر انداخت تا هلاک شدن قوم خود را ببیند و سرانجام مرد.

آنگاه توفان در پی آن نمایندگان درآمد و تمام ایشان را کشت و آنان را از زمین به آسمان می‌برد و با چهره بر زمین می‌کوفت. در حدیث شریف به روایت عایشه‌ﷺ آمده است که فرمود: «چون باد تندی می‌وزید، رسول اکرمﷺ می‌گفتند: خداوندا، من از تو خیر آن را می‌خواهم، و از شر آن به تو پناه می‌برم».

كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ

نَجْزِي: فعل مضارع- فاعل(نحن)- ٱلْقَوْمَ: مفعول به

همچنین گروه ستمکاران و تبهکاران را چنین سزا می‌دهیم یعنی این است آنچه را که وعده داده بودیم برای گروه ظالمین که پیغمبران ما را تکذیب و با رسالت او مخالفت می‌کنند.

هود همراه مؤمنان در زیر سایبانی بود و از آن توفان فقط نسیمی ملایم به ایشان می‌وزید و خداوند متعال می‌فرماید: «و چون فرمان ما در رسید هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و از عذاب سخت رهانیدیم».

هود و همراهانش از سرزمین عاد به منطقه شحر که از سرزمین‌های یمن بود رفتند و آنجا منزل کردند و هود پس از دو سال در گذشت. و گفته شده است که او در سرزمین حضر موت دفن شده و خدا داناتر است.

وَلَقَدْ مَكَّنَّٰهُمْ فِيمَآ إِن مَّكَّنَّٰكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَٰرًا وَأَفْـِٔدَةً فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَآ أَبْصَٰرُهُمْ وَلَآ أَفْـِٔدَتُهُم مِّن شَيْءٍ إِذْ كَانُوا۟ يَجْحَدُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۲۶﴾

و براستی عادیان را امکانات داده بودیم در چیزهایی به آنان که به شما در آن چنان امکاناتی نداده‌ایم و برای آنها گوش و دیدگان و دلها نهاده بودیم اما گوش و دیدگان و دلهایشان کاری بر ایشان

نساخت زیرا آیه‌های خدا را انکار می کردند و عذابی که به استهزای آن می‌پرداختند به ایشان رسید.(۲۶)

وَلَقَدْ مَكَّنَّٰهُمْ فِيمَآ إِن مَّكَّنَّٰكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَٰرًا وَأَفْـِٔدَةً

مَكَّنَّٰهُمْ: فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به- وَجَعَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- سَمْعًا: مفعول به

و بدرستی قوم عاد را امکانات بخشیدیم در آنچه که برای شما ای کافران قریش امکانات را فراهم نکردیم از جمله قوت و نیرو و شوکت و بسیاری مال و نفوذ تصرف و ... و قرار دادیم برای ایشان گوش‌ها را تا بشنوند و چشمها را تا ببینند و دلهایی را تا دریابند و بفهمند.

فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَآ أَبْصَٰرُهُمْ وَلَآ أَفْـِٔدَتُهُم مِّن شَىْءٍ إِذْ كَانُوا۟ يَجْحَدُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ

اما آنان با گوش هوش سخن حق و راست نشنیدند و از آثار قدرت الهی اعتبار نگرفتند و در وحدانیت خدای یگانه خردوری نکردند و نه چشمان ایشان و نه دلهای ایشان چیزی را از عذاب خدای تعالی دفع کرد چونکه ایشان از روی تقلید و تعصّب آیت‌های خدا را یا معجزات پیغمبر(هود) را انکار می‌کردند این خود دلیل عدم سوددهی و دریافت‌های ادراکی آنان بود و آنچه که بدان استهزاء می‌کردند ایشان را فرا گرفت. یعنی عذابی را که از روی استهزاء و تمسخر در نزول آن عجله می‌کردند بدیشان رسید و ایشان را نیست و نابود ساخت. **مولانا در مثنوی گفت:**

پس سپاس او را که ما را در جهان　　کرد پیدا از پس پیشینیان
تا شنیدیم از سیاستهای حق　　بر قرون ماضیه اندر سبق
استخوان و پشم آن گرگان عیان　　بنگرید و پند گیرید ای مهان
عاقل از سر بنهد این هستی و باد　　چون شنید انجام فرعونان و عاد
ورنه بنهند دیگران از حال او　　عبرتی گیرند از اضلال او

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا ٱلْـَٔايَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۷﴾

و دهکده‌هائی را که اطراف شما بودند هلاک کردیم و آیه‌ها را گوناگون کردیم تا شاید از ضلالت باز گردند.(۲۷)

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا ٱلْـَٔايَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

أَهْلَكْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- مَا: مفعول به- حَوْلَكُمْ: مفعول فیه

و به درستی دهکده‌ها و آنچه را که در گرداگرد شما بود نیست و هلاک کردیم چون دهکده‌های قوم ثمود و قوم لوط و مانند آنها که از شهرهای مجاور سرزمین حجاز بود و اخبار و نشانه آثار آن به سمع مردمان مکه می‌رسید و خودشان نیز در سفرهای خویش از مکه به سوی شام و یا به سوی یمن از آن آثار گذر کردند و ما نشانه‌های خود را گونه گون بیان کردیم تا شاید که به سوی او باز گردند و دیگر

هیچ حجتی و برهانی برای شما باقی نگذاشتیم هر چه گفتنی بود گفتیم و مثال آوردنی بود مثال آوردیم اما شما اعراض کردید و از راه خود که همان بت پرستی است باز نگشتید.

فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةًۢ بَلْ ضَلُّوا۟ عَنْهُمْ ۚ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾

پس چرا آن کسانی را که سوای خدا برای تقرب، به خدایی گرفته بودند آنان را یاری نکردند، بلکه نزد آنها گم شدند، این دروغ سازی‌شان بود با آنچه که می‌بافتند.(۲۸)

فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةً

نَصَرَهُمُ: فعل ماضی- هُم: مفعول به- ٱلَّذِينَ: فاعل- ٱتَّخَذُوا۟: فعل ماضی- (و)فاعل- قُرْبَانًا: مفعول به- ءَالِهَةً: بدل

پس چرا ایشان را نصرت نکردند آن کسانی را که جز الله معبودانی برای تقرب به خدا اختیار کرده بودند، چرا آنان را در وقت عذاب یاری نکردند بلکه از نصرت ایشان غائب شدند و از کمک ایشان مأیوس و ناامید شدند.

بَلْ ضَلُّوا۟ عَنْهُمْ

ضَلُّوا۟: فعل ماضی- (و)فاعل

بلکه از یاری دادن به ایشان خود را کنار کشیدند و از دید آنان غائب شدند.

وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ

ذَٰلِكَ: مبتدا- إِفْكُهُمْ: خبر- (و)اسم کان- يَفْتَرُونَ: خبرکان

و این دروغ و بهتان و خیال باطل آنان بود که معبودان باطل شریک خدای تعالی‌اند و ایشان مقرب خدای تعالی‌اند و در وقت ضرورت بر ایشان شفاعت خواهند کرد زهی خیال پوچ و باطلی که این خیال خام ایشان را به این عذاب گرفتار کرد.

وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓا۟ أَنصِتُوا۟ ۖ فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْا۟ إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾

و چون جماعتی از پریان را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند و چون نزد پیغمبر حضور یافتند، به هم دیگر گفتند گوش فرا دهید و چون تلاوت انجام شد بیم رسانان، سوی قومشان باز گشتند.(۲۹)

وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ

صَرَفْنَآ: فعل ماضی- (نا)فاعل- نَفَرًا : مفعول به- یَسْتَمِعُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- ٱلْقُرْءَانَ: مفعول به

فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْ

و بیاد آور ای محمدﷺ آنگاه که جمعی از پریان را به سوی تو روانه کردیم که قرآن بشنوند.
و چون نزد پیغمبر حضور یافتند به همدیگر گفتند گوش فرا دهید ابن عباس گفت نُه نفر از جن نصیبین از سرزمین موصل که ایشان یهودان بودند و اسمهایشان حصا، معنا، شاصر، ناصر، افحم، یرد، اینان، زوبقه و عمر بن حابر.
و گروهی هم هفت نفر و بعضی‌ها هم ده نفر ذکر کردند و در لباب هفتاد تن ذکر کرده است. که ایشان قرآن را می‌شنیدند و گوش فرا می‌داشتند. مفسران گفتند رسول خدای از مبعث وی ده سال و سه ماه گذشته بود که این جن نصیبین به اسلام در آمدند و بعد از آن یک سال و شش ماه او را به معراج بردند و ابتداء قصه آنست که: بوطالب از دنیا رفته بود و مشرکان او را رنجه می‌داشتند، رسول تنها برخاست وبه طائف شد تا از قبیله‌ی ثقیف قومی بدست آرد که او را نصرت کنند و بقوت ایشان، قریش از خود باز کند و در ثقیف سه برادر بودند سادات و اشراف ایشان یکی عبد یالیل دیگر مسعود، سوم حبیب پسران عمروبن عمیر، ایشان را به اسلام دعوت کرد و ایشان هر سه سرباز زدند و ناسزا گفتند، رسول از ایشان نومید برخاست و ایشان سفیهان و جاهلان قوم خویش فراپی وی داشتند تا بر وی بانگ و ناسزا گفتند و او را در باغی پیچیدند از آن عتبه و شیبه هر دو آن باغ بودند و می‌دیدند که آن سفیهان ثقیف، با وی چه می‌کنند و تغافل[۱] می‌کردند تا آن سفیهان از وی باز گشتند. رسول در آن حال از سر آن ضجرت و حیرت، زبان تضرع بگشاد و درالله زارید و دعا کرد. عتبه و شیبه که او را چنان دیدند رحم ایشان بجنبید، غلامی داشتند نصرانی نام او عداس طبق[۲] انگور پیش رسول بنهاد. رسول دست فراز کرد گفت: بسم الله. عداس در روی رسول می‌نگرد و می‌گوید: والله ان هذا الکلام ما یقوله اهل هذه البلده، والله که این سخن که او می‌گوید اهل این شهر نگویند رسول گفت: تو از کدام شهری یا عداس و چه دین داری؟ عداس گفت: من نصرانیم بر دین ترسائی از شهر نینوی، رسول گفت: تو از شهر یونس بن متی هستی، آن مرد صالح نیک رای پاک راه؟ عداس گفت تو چه دانی که یونس بن متی کیست؟ رسول گفت: او برادر من است پیغامبر خدای و من پیغامبر خدای هستم. عداس، به پای رسول در افتاد و بوسه بر پای وی می‌نهاد و دست وی می‌بوسید و او را تواضع می‌کرد. آنگه گفتند یا عداس چرا بوسه بر دست و پای وی می‌نهادی، نباید که ترا از دین خود برگرداند که این دین تو، از دین او بهتر است. عداس گفت: یا سیدی ما فی الارض خیر من هذا الرجل. لقد اخبرنی بامر ما یعلمه الانبی. پس رسول خدا از آنجا برفت تنها به سوی مکه، چون به بطن نخله رسید میان مکه و طائف شب بود، نماز عشاء آنجا می‌گزارد.

---

[۱] - خود را بغفلت زدن، خود را غافل وانمود کردن، خود را به بی خبری زدن
[۲] - ظرفی چوبی بزرگ مسطح و گرد.

بعضی مفسران گفتند بامداد می‌کرد و در نماز سوره الرحمن می‌خواند، در میانه‌ی نماز قومی از جن نصیبین بر وی گذشتند و بکار خویش می‌رفتند. آواز خواندن رسول به سمع ایشان می‌رسید و از حرص سماع قرآن، بسر یکدیگر می‌افتادند و نزدیک بود که بر رسول در افتند، ***و ذلک قوله تعالی: «کادوا یکونون علیه ابداً***[1]» و رسول در زیر درخت سمره نماز می‌کرد، رب العالمین آن درخت به آواز آورد تا رسول را آگاهی داد از ایشان و رسول چون از نماز فارغ شد، ایشان را برای سلام دعوت کرد و نبوت خود بر ایشان عرضه کرد. ایشان گفتند: من یشهد لک؟ کیست که در این نبوت ترا گواهی دهد؟ رسول گفت این درخت سمره. پس رسول از آن درخت گواهی خواست، درخت به آواز فصیح گواهی بداد که وی رسول خداست، ایشان نُه کس بودند بر دین جهودی و به روایتی هفتاد کس بودند از بنی اقلیقی، همه مسلمان شدند و به رسول ایمان آوردند و ایشان از نصیبین آمده بودند از نزدیک ابلیس و ابلیس ایشان را به شغلی می‌فرستاد چون با رسول ملاقات کردند و رب‌العزه ایشان را اسلام کرامت کرد به پیش ابلیس نرفتند و مصطفی ﷺ ایشان را به قبیله‌های خویش فرستاد تا قوم خود را دعوت کنند بر دین اسلام، آگاه کنان و بیم نمایان. در **حدیث شریف** به روایت **بخاری** آمده که کسی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسید: از آمدن جنیانی که آمده و قرآن راگوش می‌دادند، چه کسی به پیغمبرخداﷺ خبر داد؟ گفت: درختی از آمدن جنیان خبر داد. و در **حدیث شریف** دیگر به روایت **بخاری** آمده است که [پیغمبر خداﷺ فرمودند]: «...گروهی از جنیان که از (نصیبین) بودند، نزدم آمدند، و براستی جنیان خوبی بودند، و از من برای خود طلب خوراک نمودند، و از خداوند خواستم که به هیچ استخوان و یا فضله‌ی حیوانی نگذرند مگر آنکه از آن چیز، برای خود خوراک را بیابند».
این است که رب العالمین فرمود:

فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ

فَلَمَّا: مفعول فیه- قُضِيَ: فعل ماضی مجهول- (هو) نایب فاعل

و چون تلاوت قرآن به اتمام رسید، آنان هشدار دهنده به سوی قوم خود بازگشتند یعنی: جنیان به مقصد کسانی از قوم خود که آنها را پشت سر گذاشته بودند بازگشتند در حالی که هشدار دهنده از مخالفت با قرآن و بیم دهنده از کفر بودند. این آیه نشان می‌دهد که رسول اکرمﷺ به سوی جن و انس فرستاده شده‌اند، و گروهی از جنیان به آن حضرت ایمان آوردند. که رسول خدا در **بطن نخله** ایشان را وعده داد که بر شما **قرآن** خوانم و آداب دین در شما آموزم و بعد از آن قصه لیله الجن رفت در **شعب حجون، عبد الله مسعود** روایت کند که- رسول خدا روزی گفت: **انی امرت ان اقرء علی الجن اللیله، فایکم یتبعنی**- مرا فرمودند که امشب بر جن قرآن خوانم. کیست از شما که امشب متابعت من کند و به موافقت من بیاید؟ عبدالله مسعود گفت: من با وی برفتم و دیگر هیچ کس با ما نبود چون به

[1] - سوره الجن، آیه ۱۹

شعب حجون رسیدیم وادی‌ئی است بالای مکه، رسول خدا خطی کشید و مرا گفت در میان این خط بنشین و نگر که قدم از این خط بیرون ننهی تا من به تو باز آیم. رسول خدا رفت و در آن موضعی بیستاد و قرآن خواندن گرفت و پریان را دیدم بر مثال مرغان کرکس که از بالا در زیر می‌پریدند و خلقی را دیدم سیاهان با جامه‌های سفید به جلو می‌آمدند تا آن حد که بر پیغامبر بترسیدم و چندان آواز و شعب ایشان بود که از آن سیاهان که گرد وی بر آمده بودند پیغامبر را نمی‌دیدم و پیغامبر ایشان را به عصا می‌زد که اجلسوا، همه شب برین صفت گذشت و من اندیشمند تا شب به آخر رسید و ایشان از پیغامبر باز بریده می‌شدند چنانکه پاره‌های ابر که از هم گسسته می‌شود. پس پیغامبر از ایشان فارغ شد و به نزدیک من باز آمد و فرمود یا عبدالله هیچ خفتی امشب؟ گفتم لا والله یا رسول الله، از بیم و اندیشه بارها همت کردم که فریاد خوانم و بگریزم امّا قول تو مرا بر جای می‌داشت که گفته بودی قدم از این خط بیرون منه. رسولﷺ فرمود لو ذهبت ما التقینا الی یوم القیمه، اگر تو از این موضوع که من نشان کردم می‌رفتی ملاقات ما جز به قیامت نمی‌بود. گفتم یا رسول الله آن سیاهان با جامه‌های سپید که بودند؟، گفت- جن نصیبین بودند که از من متاع و زاد می‌خواستند، فمتعتهم بکل عظم حائل وروثه و بعره فقالوا- یا رسول الله یقذرهاالناس علینا فنهی النبیﷺ ان یستنجی بالعظم و الروث. گفتم یا رسول الله آنچه آشوب و شعب بود که از ایشان به سمع من می رسید. گفت یکی را کشته بودند از قوم خویش و داوری از من در خواستند، من ایشان را داوری بریدم و براستی حکم کردم.

قَالُواْ يَٰقَوۡمَنَآ إِنَّا سَمِعۡنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٣٠﴾

گفتند: ای قوم پری! ما گوش به کتابی دادیم که بعد از موسی نازل شده و مصدق کتابهای پیش است و به حق و به راه راست هدایت می کند.(۳۰)

قَالُواْ يَٰقَوۡمَنَآ إِنَّا سَمِعۡنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٖ مُّسۡتَقِيمٖ

يَٰقَوۡمَنَآ: منادا- (نا) اسم انّ- سَمِعۡنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل، خبر انّ- أُنزِلَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هو)

گفتند ای قوم ما! بدرستی که شنیدیم کتابی را که از جانب خدای تعالی بعد از کتاب موسی(تورات) به سوی ما فرستاده شده که تصدیق کننده آن کتابهایی است که پیش از او بوده است و موافق آنهاست گفته‌اند آن جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمی‌کردند و می‌دانستند که تورات منبع اصلی قوانین و احکام اهل کتاب و مورد اتفاق بوده است. سپس آن گروه از جنیان افزودند که: قرآن تصدیق کننده‌ی کتابهای پیشین خود است و به سوی حق و به سوی دین حق و به سوی راه راست و درست و مستقیم یعنی رساننده به منزل مقصود دعوت می‌کند.

يَٰقَوۡمَنَآ أَجِيبُواْ دَاعِيَ ٱللَّهِ وَءَامِنُواْ بِهِۦ يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُجِرۡكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿۳۱﴾

ای قوم ما! دعوت کننده به سوی خدا را قبول کنید و به وی ایمان آورید تا خدای تعالی گناهان شما را بیامرزد و شما را از عذاب الم انگیز برهاند.(۳۱)

يَٰقَوۡمَنَآ أَجِيبُواْ دَاعِيَ ٱللَّهِ وَءَامِنُواْ بِهِۦ يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُجِرۡكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ

يَٰقَوۡمَنَآ: منادا- أَجِيبُواْ: فعل امر- (و)فاعل- دَاعِيَ: مفعول به

ای قوم ما! دعوت کننده‌ی الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید و به دعوت کننده الهی پاسخ دهید تا برخی از گناهان شما را بیامرزد- خواننده‌ی خدای تعالی یعنی محمدﷺ- تا خداوند شما را از عذابی دردناک برهاند و شما را در پناه خود محفوظ بدارد.

وَمَن لَّا يُجِبۡ دَاعِيَ ٱللَّهِ فَلَيۡسَ بِمُعۡجِزٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَيۡسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءُۚ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ﴿۳۲﴾

و هر که دعوت کننده‌ی خدا را اجابت نکند در زمین عاجز کننده نیست و غیر خدا دوستان ندارد که آنها در گمراهی آشکارند.(۳۲)

وَمَن لَّا يُجِبۡ دَاعِيَ ٱللَّهِ فَلَيۡسَ بِمُعۡجِزٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَيۡسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءُۚ

مَن: مبتدا- لَّا يُجِبۡ : فعل مضارع- فاعل(هو)- دَاعِيَ: مفعول به- (هو) اسم لیس- بمعجز: بـ: جر زائد- بِمُعۡجِزٖ: خبر لیس

و هر که دعوت کننده‌ی خدای را یعنی دعوت محمدﷺ را اجابت نکند پس عاجز کننده در روی زمین نیست یعنی عذاب الهی بر کسانیکه دعوت خواننده را اجابت نکنند عذاب بدو نازل خواهد شد و او قادر به دفع عذاب الهی نخواهد بود و غیر از خدای تعالی برای او دوست و یاوری نیست.

أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- فِي ضَلَٰلٖ: جار و مجرور، خبر

آنان یعنی کسانی‌که دعوت دعوت کننده را اجابت نکردند در گمراهی آشکارند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید هفتاد تن از جنیان نزد رسول خداﷺ آمده و در بطحاء با ایشان ملاقات کردند و ایشان بر آنها قرآن خوانده و آنان را امر و نهی کردند و آنان دعوت دعوت کننده را پذیرفتند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که کسی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسید: از آمدن جنیانی که آمده و قرآن را گوش می‌دادند، چه کسی به پیغمبر خداﷺ خبر داد؟ گفت: درختی از آمدن جنیان خبر داد. روایت است که ابوهریری رضی الله عنه ظرف آبی را جهت استنجاء زدن و وضو ساختن پیغمبر خداﷺ با خود حمل می‌کرد.

و در این روایت این چیز هم آمده است که (پیغمبر خدا ﷺ فرمودند): ...گروهی از جنیان که از (نصیبین) بودند، نزدم آمدند، و براستی جنیان خوبی بودند، و از من برای خود طلب خوراک نمودند، و

از خداوند خواستم که به هیچ استخوان و یا فضله‌ی حیوانی نگذرند مگر آنکه از آن چیز، برای خود خوراک را بیابند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ۚ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳)

آیا ندیده‌اند آن خداوند که آسمانها و زمین را آفریده و در آفرینش آنها عاجز نمانده قادر است که مردگان را نیز زنده کند؟ آری چنین است براستی هر آینه او بر همه چیز تواناست.(۳۳)

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ۚ

يَرَوْا : فعل مضارع- (و)فاعل- لفظ اللَّهَ : اسم أَنَّ - خَلَقَ : فعل ماضی- فاعل(هو)- السَّمَاوَاتِ : مفعول به- بِ: حرف زائد- بِقَادِرٍ : خبر أَنَّ

آیا ندیده‌اند و نمی‌دانند آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده در ابتدای خلقت و در آفرینش آنها عاجز نمانده قادر می‌باشد که مردگان را دوباره زنده گرداند؟ در کلیله و دمنه آمده است که در فطرت کاینات به وزیر و مشیر و معونت و مظاهرت محتاج نگشت، و بدایع ابداع در عالم کون و فساد پدید آورد، و آدمیان را به فضیلت نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات ممیز گردانید، و از برای هدایت و ارشاد رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت جهل و ضلالت برهانیدند، و صحن گیتی را به نور علم و معرفت آذین بستند، و آخر ایشان در نوبت و اول در رتبت آسمان حق و آفتاب صدق، سیدالمرسلین و خاتم النبین و قائد الغرالمحجلین ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف العربی را، برگزید و به معجزات ظاهر و دلایل واضح مخصوص گردانید، و از جهت الزام حجت و اقامت بینت به رفق و مدارا دعوت فرمود، و به اظهار آیات مثال داد[1]، تا معاندت[2] و تمرد[3] کفار ظاهر گشت. و هر گاه خواست آفرینش خود را دوباره زنده گرداند

بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ـه: اسم انَّ- قَدِيرٌ : خبر انَّ

آری چنین است براستی هر آینه او بر همه چیز قادر و تواناست و کسی قادر به عجز آن نیست.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ ۖ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا ۚ قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴)

روزیکه کافران را نزدیک جهنم برند و گویند: آیا این حق نیست؟ گویند: قسم به پرورگارمان، چرا، گوید به سزای آن انکار که می کردید این عذاب را بچشید.(۳۴)

---

[1] - مثال داد، یعنی فرمان داد
[2] - معاندت: دشمنی
[3] - تمرد: سرکشی

وَيَوۡمَ يُعۡرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَلَى ٱلنَّارِ

وَيَوۡمَ: مفعول به- يُعۡرَضُ: فعل مضارع مجهول- ٱلَّذِينَ: نایب فاعل

و یادکن روزی راکه کافران بر آتش عرضه می‌شوند و در آن حال به ایشان گفته می‌شود که:

أَلَيۡسَ هَٰذَا بِٱلۡحَقِّ

هَٰذَا: اسم لیس- بِٱلۡحَقِّ: جار و مجرور خبر

آیا این حقیقت ندارد و حق و راست نیست؟!

قَالُواْ بَلَىٰ وَرَبِّنَا

گفتند سوگند به پروردگارمان که آری این وعده حق است امّا ایشان در موقعی دست به اعتراف می‌زنند که دیگر کار از کار گذشته است، می‌گوید:

قَالَ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ

ذُوقُواْ: فعل امر- (و)فاعل- ٱلۡعَذَابَ: مفعول به- تم: اسم کان- تَكۡفُرُونَ: فعل و فاعل، جمله خبر

پس عذاب الهی را به آنچه بودید که به بعث و نشر و روز رستاخیز کافر می‌شدید و سخن پیغامبران باور نمی‌داشتید. پس به جهت کفرتان در دنیا این عذاب را بچشید که مستحق چشیدن آن هستید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانی‌ها، و جنت به سختی‌ها و مشکلات پیچیده است».

فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسۡتَعۡجِل لَّهُمۡۚ كَأَنَّهُمۡ يَوۡمَ يَرَوۡنَ مَا يُوعَدُونَ لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةٗ مِّن نَّهَارِۭۚ بَلَٰغٞۚ فَهَلۡ يُهۡلَكُ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿۳۵﴾

صبر کن چنانکه پیغمبران صاحب ثبات صبر کردند و در مورد آنها شتاب مکن روزیکه عذاب موعود را ببینند گوئی که آنها جز ساعتی از روز بسر نبرده‌اند، این بلاغی است پس آیا جز قوم فاسق هلاک خواهند شد؟(۳۵)

فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسۡتَعۡجِل لَّهُمۡ

پس ای پیغمبر صبر کن همچنانکه پیغمبران اولوالعزم صبر کردند و تو نیز از جمله پیغمبران اولوالعزم هستی پس بمانند ایشان پایداری کن و استقامت به خرج بده. استوار و محکم و راسخ باش پیغمبران اولوالعزم پنج تن‌اند، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمدﷺ ابن اسحاق می‌گوید، چون قریش دیدند که ابوطالب رسول خداﷺ را خوار و زبون نمی‌سازد و تسلیم نخواهد کرد میان خود دستور دادند که در همه‌ی قبایل اصحاب رسول خداﷺ و کسانی را که مسلمان شده‌اند مورد هجوم و شکنجه قرار دهند و آنها را مجبور کنند که از اسلام برگردند، چون ابوطالب متوجه‌ی این رفتار قریش شد میان بنی هاشم و

بنی مطلب بپاخاست و آنها را دعوت کرد که هر نوع آزار و شکنجه از پیامبرﷺ را دفع کنند و به سود او قیام کنند و همگان این پیشنهاد را پذیرفتند غیر از ابولهب که همچنان سرسختانه در کفر و گمراهی خود پافشاری می‌کرد. عبدالله بن عمرو می‌گوید، روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای طواف کعبه آماده شد و به طواف پرداخت. مشرکین نسبت به آن حضرت درشتگویی کردند، رسول خداﷺ به آنان فرمود: «ای گروه اشراف قریش آیا سخن مرا می‌شنوید؟ همانا سوگند به کسی که جان من در دست اوست من برای شما کشته شدن را آورده‌ام».

گوید سخن او در ایشان چنان اثری گذاشت و چنان سکوتی کردند که گویی مرغ بر سرشان نشسته است و دشمن‌ترین آنها نسبت به آن حضرت شروع به تسکین دادن و آرام ساختن او کرد و می‌گفت ای ابوالقاسم برگرد به خدا سوگند که تو نادان نبوده‌ای و نیستی. و فردای آن روز نیز مشرکین در حجر اسماعیل جمع شدند و من هم همراهشان بودم، بعضی از ایشان به بعضی دیگر می‌گفتند دیروز رهایش کردید، در همان حال رسول خداﷺ ظاهر شد، و ایشان همگی برجستند و او را احاطه کردند و گفتند تو همانی که چنین و چنان می‌گویی و شروع به اعتراض نسبت به دشنام دادن به بت‌ها کردند و پیامبرﷺ می‌فرمود آری من چنین می‌گویم، عبدالله بن عمر می‌گوید در این موقع متوجه شدم یکی از ایشان خود را جمع کرد و به شدت یقه‌ی پیامبر را گرفت، ابوبکر برخاست و در حالیکه می‌گریست می‌گفت آیا مردی را می‌کشید به جرم اینکه می‌گوید پروردگار من خداست و در این هنگام از آزار پیامبرﷺ منصرف شدند و دست از او باز داشتند و این سخت‌ترین موردی بود که من دیدم قریش نسبت به او انجام دادند[۱].

ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق می‌گوید، آن روز پدرم به خانه برگشت و حال آنکه مقداری از موهای فرق سر و ریش او کنده شده بود که آن را به شدت کشیده بودند و ابوبکر دارای موهای انبوه بود و سرش را شکسته بودند.

در مقابل این همه سختی‌ها و آزارهاست که خداوند خطاب به حضرت رسولﷺ می‌فرماید ای پیغمبرﷺ صبر کن همچنانکه پیغمبران اولوالعزم صبر کردند. گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است. صاحب تفسیر المنیر می‌گوید: این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است زیرا صبر بر آزار کفار در صلح و جنگ هر دو مطلوب می‌باشد. **مولانا گفت:**

**صبر آرد آرزو رانی شتاب		صبر کن و الله اعلم بالصواب**

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ

هم: اسم کان- يَوْمَ: مفعول فيه- يَرَوْنَ: فعل مضارع- (و)فاعل

ای محمدﷺ گویا ایشان روزی که ببینند آنچه از عذاب وعده داده شده‌اند آن هنگام عذاب هول و ترسناکی قیامت را مشاهده کنند به ایشان چنان نماید که:

---

[۱] - نگاه: سیره بن هشام جلد ۱

لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍۭ بَلَٰغٌ

يَلْبَثُوٓاْ: فعل مضارع- (و)فاعل- سَاعَةً: مفعول فیه

بنگرند که در دنیا جز ساعتی از یک روز درنگ نکرده‌اند و در روز رستاخیز آن هنگام که عذاب آتش دوزخ را از سهمگینی مشاهده کنند می‌گویند گویا اینکه جز ساعتی از ساعت دنیا در برزخ درنگ نکرده‌اند این بلاغی است یعنی این دلیل روشن و آشکاری است که خیال پوچ کافران بی پایه و بی اساس است.

فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْفَٰسِقُونَ

يُهْلَكُ: فعل مضارع مجهول- ٱلْقَوْمُ: نایب فاعل

پس آیا جز قوم تبهکاران و فاسق به هلاکت خواهند رسید یعنی حتماً قوم فاسق و کافر در آن عذاب گرفتار خواهند شد.

سوره محمد

سوره « **محمد** » مدنی است و دارای سی و هشت آیه است. میان علماء تفسیر که این سوره **مدنی** است یا **مکی** اختلاف است. **مجاهد** و **ابن عباس** و **قتاده** گفتند مدنی است. **سدی** و **ضحاک** گفتند مکی است، این سوره به جهت آنکه نام **حضرت محمد**ﷺ در آن آمده **محمد** نامگذاری شده است و چون در این سوره احکام جنگ با کافران نیز بیان شده است به نام سوره **قتال** نیز نامیده شده است. گفته‌اند که در این سوره یک آیت به آیت سیف منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت. در فضیلت این سوره، **ابی کعب** گفت- **قال رسول الله**ﷺ **من قرأ سوره محمد کان حقا علی الله یسقیه من انهار الجنه.** ابی کعب گفت: رسول خداﷺ فرمود:
کسی که سوره محمد را تلاوت کند بر خدا حقی باشد که سیراب کند او را از چشمه‌های جنت، در چهار جا از قرآن کریم نام محمد ذکر شده است و در غیر این چهار جا به نام رسول یا نبی یاد شده است. سوره آل عمران/۱٤٤- احزاب/٤٠، آیه های ۲ و ۲۹ سوره محمد

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿١﴾

کسانیکه کافرند و از راه خدا منحرف شده‌اند خداوند اعمال ایشان را تباه کرده است.(۱)

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَٰلَهُمْ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- أَضَلَّ : فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر ٱلَّذِينَ

ابن ابی در بیان **سبب نزول** این آیه از ابن عباسؓ روایت کرده است که فرمود: مراد از «**ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ** ...) مردم مکه‌اند و این آیه در باره‌ی آنان نازل شد و مراد از: (**الذین آمنوا و عملوا الصالحات**...) درآیه‌ی بعد؛ انصار مدینه‌اند. می‌گویند: کسانی که به خداوند کفر ورزیدند و مردمان را از راه خدای تعالی باز داشتند یعنی از داخل شدن در اسلام مانع مردمان شدند چون ابوجهل و عتبه و . . . خدای تعالی عملهای ایشان را از مکارم و خوبیهای اخلاق چون صله‌ی رحم و آزاد سازی اسیر و نگهداشتن حرمت همسایه و مهمانی و غیره بازداشت. گفته اند این آیت در **شأن قومی** از

مشرکان فرود آمد که خود از راه هدی برگشتند و دیگران را نیز از ایمان بر می گردانیدند. **ابن عباس** گفت- در **شأن روز بدر** فرود آمد، چند مرد بودند. **بوجهل** و **عتبه** و **شیبه** و **ولید بن عتبه** و **عقبه بن ابی معیط** و **امیه بن خلف** و این چند مرد، ضمن کفر ورزی بر دشمن حضرت رسول هزینه می کردند و طعام می دادند و پیوسته در راهها مانع مردمان می‌شدند و مردم را از رسول خدا و اسلام باز می داشتند و بکفر می‌فرمودند و بدین ترتیب در پیشرفت و گسترش اسلام مانع ایجاد می کردند.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٖ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ (۲)

و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده اند و آنچه را که بر محمد نازل شده که حق است و از جانب پروردگارشان است باور دارند، خدا گناهانشان را محو می کند و کارشان را به صلاح آرد.(۲)

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٖ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- نُزِّلَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هو)- وَهُوَ: مبتدا- ٱلۡحَقُّ: خبر

و آنانکه گرویدند و کارهای نیکو و شایسته انجام دادند چون صله رحم و به آنچه که بر محمدﷺ فرستاده شده یعنی قرآن ایمان آوردند و احکام الهی را با جان و دل پذیرا شدند که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است.

كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ

كَفَّرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر ٱلَّذِينَ

پروردگار جهانیان از ایشان گناهانشان را که در گذشته به آن مرتکب شده بودند درگذشت و خداوند نیز به جهت اعمال نیکشان و ایمان آورد نشان بر محمد کار ایشان را به صلاح آورد. یعنی دل ایشان را اصلاح کرد تا عاصی نشوند و مرتکب گناه نشوند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡبَٰطِلَ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡحَقَّ مِن رَّبِّهِمۡۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمۡثَٰلَهُمۡ (۳)

اینچنین بدرستی کسانی که کافرند از باطل پیروی کنند و کسانی که ایمان دارند حق را که از جانب پروردگارشان است تبعیت کنند، چنین، خدا بر مردم مثالهای ایشان را می‌زند.(۳)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡبَٰطِلَ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡحَقَّ مِن رَّبِّهِمۡۚ

ذَٰلِكَ: مبتدا- ٱلَّذِينَ: اسم أَنَّ- ٱتَّبَعُواْ: فعل ماضی- (و) فاعل، جمله خبر أَنَّ- جمله فعلیه خبر ذَٰلِكَ

این بدان جهت است که کافران از باطل تبعیت کنند یعنی شیطان را و آنانکه گرویده‌اند بدنبال حق و حقیقت رفتند و حق را که قرآن است و از جانب خدای تعالی آمده است پیروی کنند.

كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَٰلَهُمْ

يَضْرِبُ : فعل مضارع- فاعل (هو)- أَمْثَٰلَهُمْ : مفعول به

و خداوند برای مردمان اینچنین مثال ها می آورد و احوال و اوضاع اقوام را ظاهر می‌گرداند تا از آنان عبرت گیرند و به راه راست و مستقیم که همان راه دین اسلام است باز گردند.

فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّواْ ٱلْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ۚ ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَاْ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ ۗ وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٤﴾

و چون به آن کسان که کفر می ورزند برخوردید گردن هایشان را بزنید و چون بسیار بکشتیدشان، بندها محکم کنید (اسیر گیرید) و پس از آن یا منت نهید یا فدیه گیرید آنکه جنگ بارهای خود را فرو گذارد حکم الهی این است و اگر خدا می‌خواست، از آنان انتقام می کشید ولی (نکرد) تا شما را به همدیگر بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند اعمالشان نابود نشود.(۴)

فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ

لَقِيتُمْ: فعل ماضی- تم: فاعل- ٱلَّذِينَ : مفعول به

می گوید: پس ای مومنان هر گاه که آنان را ببینید که کافر شدند گردنهای ایشان را بزنید زدنی سخت، یعنی هر چه می توانید ایشان را بکشید و از بین ببرید.

حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّواْ ٱلْوَثَاقَ

إِذَآ: مفعول فیه- أَثْخَنتُمُوهُمْ: فعل ماضی- تم: فاعل- هم: مفعول به- فَشُدُّواْ: فعل امر- (و) فاعل- ٱلْوَثَاقَ: مفعول به

ایشان را به اسیری بگیرید و محکم ببندید تا از دستتان فرار نکنند. یعنی ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف و ناتوان کنید تا حالی و رمقی برای سر بلند کردن نداشته باشند.

فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ۚ

مَنًّا: مفعول مطلق- بَعْدُ : مفعول فیه- فِدَآءً: مفعول مطلق- تَضَعَ: فعل مضارع منصوب- ٱلْحَرْبُ: فاعل- أَوْزَارَهَا : مفعول به

پس بعد از اینکه اسیر کردید یا منت نهید منت نهادنی و آزادشان کنید و یا از ایشان فدیه گیرید فدیه گرفتنی تا اینکه مشرکان اسلحه جنگی خود را از دست بیندازند و اسلام را بپذیرند.

ابن عباس گفت: آیت من و فداء آنگه فرو آمد که مسلمانان انبوه گشتند و کار اسلام و سلطان دین قوی گشت و این حکم ثابت بود در روزگار رسولﷺ و در روزگار خلفاء راشدین. و خبر درست است که

ثمامه ابن اثال از بنی حنیفه را اسیر گرفتند و او را در ستون مسجد بستند. رسول خداﷺ به نزد وی رفت گفت: ما عندک یا ثمامه نزدیک تو چیست یا ثمامه یعنی سر چه داری و چه خواهی کرد؟ و رسول خدا از وی تعرف اسلام می کرد. و ثمامه گفت: **«یا محمد ان تقتلنْ تقتل ذادَم و ان تنعم، تنعم علی شاکرو ان کنت ترید المال فسل منه ماشئت»** یا محمد اگر بکشی خونی را کشته باشی و اگر انعام کنی و منت نهی، بر شاکری سپاس دار منت نهاده باشی و اگر مال خواهی چندانکه خواهی هست. رسول او را همچنان فرا گذاشت تا دیگر روز باز آمد و همان سئوال کرد و همان جواب شنید. سوم روز باز آمد و همان سئوال و همان جواب رفت آنگه رسول خدا منت نهاد و او را رها کرد، گفت- **اطلقوا ثمامه**، از بند، او را آزاد سازید. ثمامه بعد از آزاد شدن مسلمان شد و گفت: **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انّ محمداً رسول الله.** آنگه گفت یا محمد والله که از نخست هیچ کس بمن از تو دشمن‌تر نبود و اکنون در روی زمین هیچ کس بمن از تو دوست تر نیست والله که بمن هیچ بقعت[۱] بغیض تر از بقعت تو نبود و اکنون هیچ بقعت بدل من شیرین تر و عزیزتر از بقعت تو نیست.

ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنْهُمْ

مبتدا: محذوف- ذَٰلِكَ: خبر

حکم خداوند در حق کفار این است و اگر خدا می خواست، از آنان انتقام می کشید با نابود ساختن و عذاب دادن و به هلاکت رساندن همچون سیل و طوفان و زلزله و صاعقه و . . .

وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَاْ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ

لِّيَبْلُوَاْ: فعل مضارع- فاعل (هو)- بِبَعْضٍ: مفعول به

و اما خداوند شما را به قتال با دشمنان فرمان داد تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید و مسلمانان را از کافران متمایز و مشخص گرداند و برای کافران به جهت کفرشان کیفر و عذاب دهد و مسلمانان را به اقتضای اعمالشان پاداش دهد.

وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَٰلَهُمْ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- قُتِلُواْ: فعل ماضی مجهول- (و) نایب فاعل- فَلَن يُضِلَّ: فعل مضارع منصوب- فاعل (هو)، جمله خبر ٱلَّذِينَ

و کسانیکه در راه خدا کشته شده اند و به شهادت رسیدند هیچوقت خداوند اعمالشان را تباه نخواهد کرد و پاداش ایشان را ضایع نمی کند در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

عن ابی هریره ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ (من آمن بالله و رسوله، و اقام الصلاه، و صام رمضان، کان حقا علی الله ان یدخله الجنه، جاهد فی سبیل الله، اوجلس فی ارضه التی و لدفیها). فقالوا: یا رسول الله، افلا

---

[۱]- قطعه‌ای از زمین.

نبشر الناس؟ قال: (ان فی الجنه مائه درجه، اعد ها الله للمجاهدین فی سبیل الله، ما بین الدر جتین کما بین السمآء و الارض، فاذا سالتم و الله فاشالوه الفردوس، فانه اوسط الجنه، و اعلی الجنه- اراه قال: و فوقه عرش الرحمن، و منه تفجر انهار الجنه)

و از ابوهریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «کسیکه بخدا و رسولش ایمان آورده، نماز را خوانده، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را بجنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه بدنیا آمده است نشسته باشد ،کسانی گفتند: یا رسول الله! آیا به مردم از این خبر بشارت دهیم؟ فرمودند: « در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آن‌ها را برای مجاهد فی سبیل الله آماده نموده است،که ما بین هر درجه تا درجه دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند جنت را مسئلت کردید، فردوس را مسئلت نمائید، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خدا است، و چشمه بهشت از آنجا سرچشمه می گیرد.

سَيَهۡدِيهِمۡ وَيُصۡلِحُ بَالَهُمۡ ﴿٥﴾

خدا هدایتشان خواهد کرد و کارشان را به صلاح می آورد.(۵)

سَيَهۡدِيهِمۡ وَيُصۡلِحُ بَالَهُمۡ

سَيَهۡدِيهِمۡ: فعل مضارع- هم: مفعول به- فاعل (هو)- وَيُصۡلِحُ: فعل مضارع- فاعل(هو)- بَالَهُمۡ: مفعول به

خداوند به زودی شهدا را هدایت خواهد کرد و راه خواهد نمود به سوی بهشت و کار و حال و وضعشان را نیکو خواهد گردانید و در دنیا به کارهای نیک و ثواب و در آخرت به درجات بهشت که بزرگترین سعادت و رستگاری است هدایت خواهد نمود.

وَيُدۡخِلُهُمُ ٱلۡجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمۡ ﴿٦﴾

و به بهشت موعود(بهشتی که درونشان می برد) که آنرا به ایشان شناسانیده است داخل خواهد کرد.(۶)

وَيُدۡخِلُهُمُ ٱلۡجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمۡ

وَيُدۡخِلُهُمۡ: فعل مضارع- هم: مفعول به- فاعل (هو)- ٱلۡجَنَّةَ: مفعول به ثانی

و ایشان را به بهشت هایی که وصف کرده شده است داخل کند و چون وارد بهشت شوند مستقیم به سوی منازلشان روانه می‌شوند بدون اینکه کسی ایشان را به سوی آن بهشت راهنمایی و هدایت کند. در **حدیث شریف در صحیح البخاری** آمده است که رسول خداﷺ فرمودند:

« والذی نفسی بیده ان احدهم بمنزله فی الجنه اهدی منه بمنزله الذی کان فی الدنیا» سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ﴿٧﴾

اَیُّ کسانیکه ایمان آورده اید اگر خدا را یاری دهید خداوند شما را یاری می دهد و قدمهایتان را استوار می دارد.(۷)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: نعت- إِن تَنصُرُواْ: جمله شرط- يَنصُرۡكُمۡ...: جواب شرط

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگر خدا و رسولش را یاری دهید و رسول را بر دشمنان غالب گردانید خداوند شما را در جتگ یاری می دهد و گامهایتان را محکم و ثابت می‌گرداند و این چنان است که خداوند در جای دیگر می فرماید:« فاذکرونی اذکرکم[۱]» پس مرا ذکر کنید و به یاد آورید تا من شما را به یاد آورم»

مولانا گفت:

یا ربت در تو فزایدنی در او گفت حق ان تنصرو الله ینصروا

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعۡسٗا لَّهُمۡ وَأَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ﴿٨﴾

و کسانی که کفر ورزیدند هلاک بر آنان باد و خدا اعمالشان را تباه گرداند.(۸)

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعۡسٗا لَّهُمۡ وَأَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- کفروا: فعل ماضی-(و) فاعل- فَتَعۡسٗا: مفعول مطلق فعل محذوف- خبر ٱلَّذِينَ محذوف

ولی آنانکه کافر شدند پس هلاک و نابودی و زشتی و خواری و اندوه بر ایشان است و خداوند ایشان راگمراه و نابود خواهد کرد و اعمال بدشان ایشان را تباه خواهد نمود هم در دنیا خوار و ذلیل خواهند بود و هم در آخرت جایگاهشان در عذاب جاودان خواهد بود یعنی خداوند عملهای ایشان را نابود و باطل کرد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ ﴿٩﴾

چنین، زیرا آنها چیزی را که خداوند نازل کرده مکروه داشتند و اعمالشان را محو کرد.(۹)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ

ذَٰلِكَ: مبتدا- هم: اسم اَنَّ- كَرِهُواْ: فعل ماضی- (و) فاعل، جمله خبر اَنَّ، جمله بِأَنَّهُمۡ كَرِهُواْ: خبر ذَٰلِكَ

این کمی و نابودی عملهای ایشان به جهت آنست که ایشان آنچه راکه خداوند بر رسول خودﷺ از قرآن خود فرموده اطاعت نکردند و نپذیرفتند بلکه راه عناد و سرکشی در پیش گرفتند و بدین دلیل به سیاه روزی و تباهی نشستند.

أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ دَمَّرَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡۖ وَلِلۡكَٰفِرِينَ أَمۡثَٰلُهَا ﴿١٠﴾

---

[۱] - سوره بقره، آیه ۱۵۲

چرا در زمین نمی گردند تا بنگرند عاقبت کسانی که پیش از ایشان بودند چگونه بود؟ که خدا ایشان را هلاک کرد و سرنوشت کافران نیز همانند آنست.(۱۰)

أَفَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

أَفَلَمْ يَسِيرُوا۟: فعل مضارع مجزوم- (و) فاعل- كَيْفَ : خبر كَانَ - عَٰقِبَةُ : اسم كَانَ

پس آیا سیر و گشت نمی‌کنند و نمی نگرند سرنوشت کسانیکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان چگونه بود؟ که خداوند چگونه ایشان را به عذاب هلاک کرد و از بن برانداخت.

دَمَّرَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ

دَمَّرَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

خداوند ایشان را با عذاب هلاک و نابود کرد و از بیخ و بن برانداخت که آثار بقایای هلاکتشان باقی است.

وَلِلْكَٰفِرِينَ أَمْثَٰلُهَا

لِلْكَٰفِرِينَ: جارومجرور خبر مقدم- أَمْثَٰلُهَا : مبتدا موخر

و سرنوشت و حال و وضع ناگرویدگان به تو نیز ای رسولﷺ عواقب و مجازاتی خواهد داشت همچون سرنوشت امت‌های پیشین، و این سخن تهدید و وعید از برای کافران قریش است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَأَنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿۱۱﴾

چنین زیرا خدا دوستدار کسانی است که ایمان دارند و کافران دوستداری ندارند.(۱۱)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَأَنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ

ذَٰلِكَ: مبتدا- لفظ ٱللَّهَ : اسم أنَّ- مَوْلَى : خبر أنَّ

آنچه درباره نصرت و رستگاری دوستان و عقوبت دشمنان گفته شد بدانجهت است که خدای تعالی دوست کسانی است که بخدا ایمان آورده و رسول و قرآن او را متابعت کنند و یاری خدا برای آنان است. و برای کسانیکه ایمان نیاورده‌اند و بخدا و رسولش نگرویده‌اند و قرآن را متابعت نکرده اند هیچ دوستی و یاوری نیست که عذاب آتش‌دوزخ را از ایشان دفع کند.

إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ ٱلْأَنْعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ ﴿۱۲﴾

خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشت داخل کند که جویها در آن روانست و کسانی که کافرند، تمتع برند و روزی خورند چنانکه چهارپایان می خورند و جهنم جایگاهشان است.(۱۲)

إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ

لفظ أَللَّهَ : اسم إِنَّ -يُدۡخِلُ : فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای پسندیده کرده اند و از غرض و ریا پاک و مبرا هستند در بهشت هایی داخل می کند که در زیر درختان آن جویهائی روان است که آب آن از شیر سفیدتر و از عسل لذیذتر و از شراب گواراتر است و در زیر کوشکهایی قرار می گیرند و از آن بوستان و روضه بهره مند می شوند.

در **حدیث شریف** آمده است:

عن صهیب رضی الله عنه - عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذ ادخل اهل الجنه **گفت: آنحضرت چون بهشتیان به بهشت درآیند- یقول الله تعالی- خدای تعالی می گوید- تریدون شیا ازیدکم- می‌خواهید چیزی را و نعمتی را که زیاده کنم شما را بر در آمدن بهشت- فیقولون- پس تعجب می کنند بهشتیان و می گویند- الم تبیض و جوهنا؟ آیا سفید و روشن نگردانیدی روی ما را به افاضه حسن و جمال در غایت فضل و کمال یا به آسان گردانیدن حساب و خلاص گردانیدن از ورطه بیم و هلاک زیاده بر این چه خواهد بود؟- قال فیرفع الحجاب فینطرون الی وجه الله پس برداشته می‌شود پرده پس می نگرند بسوی ذات اقدس الله تعالی-که همه نعمتها دیدار حق است چنانکه نهایت همه نعمتها دیدار مراتب وجود اقدس اوست.**

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- يَتَمَتَّعُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر ٱلَّذِينَ

و اما آنکسانی که کفر ورزیدند و حریص مال دنیا شده‌اند و از حطام دنیا بهره مند می شوند و می خورند بمانند خوردن چهار پایان یعنی فقط می‌خورند و می خوابند و کُشنی می‌کنند[1]، گویی آنان چهارپایانی اند که جز شکم و شهوت جنسی خود هدف دیگری ندارند و سرمست دنیا و شهوتهای آن شده اند بدانید که جایگاهشان و محل بازگشتشان آتش دوزخ است و در آن جاودان می مانند. قبل این آیه از کسانیکه ایمان آورده و کارهای نیکو کرده‌اند صحبت کرد و خداوند فرمود جایگاهشان در بهشتی است که در زیر قصرهای آن رودهایی جاری بود با مقایسه این قسمت از آیه کسانی که به مال دنیا حریص اند مقایسه کرده است.

مولانا در مثنوی در تفسیر این **حدیث مصطفی** صلی الله علیه وسلم که:

ان الله تعالی خلق الملائکه و رکب فیهم العقل، و خلق البهائم و رکب فیهم الشوه و خلق بنی آدم و رکب فیهم العقل و الشوه، فمن غلب عقله شهوته فهوا علی من الملائکه و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم.

---

[1] -کُشنی کردن: جفت گیری کردن

آورده است یعنی: براستی خداوند تعالی فرشتگان را خلق کرد و در آنان عقل و خرد قرار داد و چهارپایان را آفرید و در آنان شهوت قرار داد و سپس فرزندان آدم را آفرید و در آنان عقل و شهوت را درآمیخت، انسانی که در وجود او عقل بر شهوت غالب باشد، بالاتر از فرشتگان است و کسی که شهوتش بر عقل چیره و غالب باشد فروتر از چهارپایان است.

در حدیث آمد که یزدان مجید — خلق عالم را سه گونه آفرید
یک کره را جمله عقل و علم وجود — آن فرشته است، او نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوا — نور مطلق، زنده از عشق خدا
یک گروه دیگر از دانش تهی — همچو حیوان از علف در فربهی
او نبیند جز که اصطبل و علف — از شقاوت غافل است و از شرف
این سوم هست آدمی زاد و بشر — نیم او زافرشته و نیمیش خر
نیم خر، خود مایل سفلی بود — نیم دیگر مایل عقلی بود
آن دو قوم، آسوده از جنگ وحراب — وین بشر با دو مخالف در عذاب
وین بشرهم، زامتحان قسمت شدند — آدمی شکل‌اند، و سه امت شدند:
یک گره مستغرق مطلق شده است — همچو عیسی با ملک ملحق شده‌است
نقش آدم، لیک معنی جبرئیل — رسته از خشم و هوا و قال و قیل
از ریاضت رسته، وز زهد و جهاد — گوئیا از آدمی او خود نزاد
قسم دیگر با خران ملحق شدند — خشم محض و شهوت مطلق شدند
پس در این ترکیب، حیوان لطیف — آفرید و کرد باداتش الیف
نام «کالانعام» کرد آن قوم را — زآن که نسبت کو به یقظه نوم را
لاجرم اسفل بود از سافلین — ترک او کن لا احب الآفلین

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ ٱلَّتِيٓ أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَٰهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾

و چه بسیار دهکده ها که نیرومند تر از شهری بود که ترا بیرون راند، و ما هلاکشان کردیم پس هیچ یاری‌دهنده‌ای بر آنان نیست.(۱۳)

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ ٱلَّتِيٓ أَخْرَجَتْكَ

كَأَيِّن: مبتدا- مِّن: حرف جر زائد- قَرْيَةٍ: تمیز- هِيَ: مبتدا- أَشَدُّ: خبر- قُوَّةً: تمیز

و چندی از اهل قریه ها و دهکده‌ها که از جهت نیرو و قدرت سخت تر و نیرومند تر از اهل دهکده تو بودند یعنی از همان مردمی که تو را از مکه بیرون کردند نیرومندتر بودند با توجه به آن نیرومندی ایشان را هلاک کردیم همانطوریکه خداوند فرمود. «اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده[1]».

[1] - سوره نساء، آیه ۷۸

سیل بی زنهار را در زیر پل آرام نیست ما بغفلت زیر طاق آسمان آسوده‌ایم

أَهْلَكْنَٰهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ

أَهْلَكْنَٰهُمْ: فعل ماضی- (نا) فاعل- هم: مفعول به- نَاصِرَ: اسم لای نفی جنس- لَهُمْ: جارومجرور خبرلای نفی جنس

ما اهالی آن دهکده ها را هلاک کردیم پس هیچ یاری دهنده‌ی نبود که ایشان را در وقت نزول عذاب و هلاکت یاریشان کند و به فریاد آنان برسد. قطعاً این عذاب و آتش دوزخ در روز رستاخیز نیز به آنان خواهد رسید و دائم در آن آتش خواهند سوخت.

أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُم ﴿١٤﴾

آیا کسی که با دلیل روشنی از جانب پروردگار خویش است چون آنکسان است که عمل بدشان برایشان آرایش گرفته و هوسهای خویش را پیروی کرده‌اند؟(۱۴)

أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُم

مَن: مبتدا- اسم كَانَ (هو)- عَلَىٰ بَيِّنَةٍ: جارومجرور خبر كَانَ - كَمَن: جارومجرور خبرمن

آیا کسی که بر حجتی و دلیل روشنی از جانب پروردگار خویش است همچون پیغمبرﷺ و مومنان مانند آنکسان است که شیطان عمل بدشان را بر ایشان آرایش داد و از هوا و هوس‌های خود پیروی می کنند و بر گفتار و عمل خود مغرورند؟ چون ابوجهل و مشرکان؟

شیخ سعدی گفت:

مشو غره بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش

همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند بجمال

یکی یهود و مسلمان نزاع می کردند چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم
بطیره گفت مسلمان: گرین قباله من درست نیست، خدایا، یهود می رانم
یهود گفت بتوریه می خورم سوگند وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم

مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ ۖ فِيهَآ أَنْهَٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ وَأَنْهَٰرٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُۥ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى ۖ وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ ۖ كَمَنْ هُوَ خَٰلِدٌ فِى ٱلنَّارِ وَسُقُواْ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَآءَهُمْ ﴿١٥﴾

وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده‌اند (چنین است) در آن جویها از آب که به دیرماندگی متغیر نشده و در جویها از شیری که طعم آن تغییر نیاید و جویها از می که مایه لذت نوشندگان است و جویهایی از عسل ناب، و در آنجا همه گونه میوه‌ها دارند با مغفرت پروردگارشان آیا چون آنکسان است که در جهنم جاودان اند و آبی جوشان نوشانده شود تا روده هایشان را پاره پاره کند.(۱۵)

مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ

مَّثَلُ: مبتدا- خبر محذوف- وُعِدَ: فعل ماضی مجهول- ٱلْمُتَّقُونَ: نایب فاعل

مثل وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده‌اند (چنین است) که آن بهشت مانند بوستانی است که:

فِيهَآ أَنْهَٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ

فِيهَآ: جارومجرور خبر مقدم- أَنْهَٰرٌ: مبتدا موخر- ءَاسِنٍ: آبی که رنگ و بو و طعمش تغییر کرده باشد

که در آن بوستان برای پرهیزکاران جویهایی است از آبی که به دیر ماندگی رنگ آن تغییر نیافته است.

وَأَنْهَٰرٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُۥ

و در آن جوی هایی است از شیری که مزه‌اش تغییر نگشته و ترش نکرده همچون شیرهای دنیا که مزه تغییر می‌کند بلکه آن شیر در نهایت سفیدی است.

وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّٰرِبِينَ

و در آن رودهایی است از شرابی که برای نوشندگان لذت بخش و فرح آفرین و خوش و گواراست.

وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى

و جویهایی است از عسل ناب و خالص. در حدیث **شریف** آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب، سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند». در **حدیث شریف** دیگر در **مشکوه** آمده است که:

وعن انس قال سئل رسول الله پرسیده شد پیغمبر خداﷺ - ما الکوثر؟ کوثر چیست؟ قال- فرمود- ذاک نهرا عطائیه الله- یعنی فی الجنه؛ جوئی است که داده است خدای‌تعالی آن جوی را در بهشت برای من، و آن سفیدتر از شیر است و در آن جوی، پرندگان‌اند که گردن های ایشان مانند گردن‌های شتران است یعنی شتری که آماده کرده شده است برای نحر و ذبح- بدرستی که این پرندگان در آن حوض متنعم و فربه و خوشحال باشند حضرت رسولﷺ فرمود: خورندگان آن پرندگان که بهشتیان باشند متنعم تر و مترفه تر از آن پرندگان اند.

وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ

وَلَهُمْ: جارومجرور خبر مقدم- مبتدا موخر محذوف

و در آنجا بر ایشان از همه نوع میوه ها فراهم است یعنی انواع مختلف میوه که خواسته باشند در آنجا حاضر و آماده باشد و از همه اینها بالاتر آمرزش و مغفرت خداوند بخشنده مهربان است که گناهان ایشان را می بخشد پس این بهشت برای اهل آن یعنی پرهیزکاران است.

كَمَنْ هُوَ خَٰلِدٌ فِى ٱلنَّارِ وَسُقُوا۟ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَآءَهُمْ

كَمَنۡ : جارومجرور خبر مقدم- مبتدا موخر محذوف- هُوَ : مبتدا- خَٰلِدٌ: خبر

پس آیا اهل این بهشت موعود که وصف آن رفت همانند کسی است که جاودانه در آتش دوزخ است؟ هرگز! مسلماً چنین نیست بلکه بهشتیان در نازو نعمت و میوه و نهرهای بهشتی فرو می روند و دوزخیان در آب جوشان و عذاب دردناک دست و پا می زنند و با خوردن زقوم و با ریختن آب جوشان که به مراتب از آب جوشان دنیا داغ‌تر وگرم است دست و پا می زنند و از درون و برون در این آتش دوزخ می‌سوزند و روده هایشان را پاره پاره می کند پس چگونه با بهشتیان برابر و یکسان باشند. نعوذ بالله من عذاب جهنم. از آتش دوزخ به خدای جهانیان پناه می بریم.

وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُ إِلَيۡكَ حَتَّىٰٓ إِذَا خَرَجُواْ مِنۡ عِندِكَ قَالُواْ لِلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُمۡ ﴿١٦﴾

و بعضی از ایشان به تو گوش فرا دارند و چون از نزد تو بیرون شوند بکسانی که علم دارند گویند هم اکنون چه گفت، همان کسانند که خدا بر دلهایشان مهر نهاده و هوسهای خویش را پیروی کرده‌اند.(۱۶)

وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُ إِلَيۡكَ

مِنۡهُم: جارومجرور خبر مقدم- مَّن : مبتدا موخر

یعنی از ایشان که همان منافقان‌اند آنان به خطبه‌ی تو گوش فرا می دهند در روز جمعه و غیر آن منافقانی مثل **عبدالله بن ابی بن سلول و رفاعه بن زید و مالک بن جعشم** و یاران در محضر النبیﷺ حاضر می شدند و به سخنان او گوش می‌دادند.

حَتَّىٰٓ إِذَا خَرَجُواْ مِنۡ عِندِكَ قَالُواْ لِلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفًاۚ

أُوتُواْ : فعل ماضی مجهول- (و) نایب فاعل- ٱلۡعِلۡمَ : مفعول به

آن منافقان آن زمانی که از نزد تو بیرون روند از کسانی از صحابه که علم داده شده‌اند مثل **ابن عباس و ابن مسعود و ابوالدرداء** و امثال ایشان می پرسند پیغمبر اکنون چه گفته است یعنی ما سخن او را نفهمیدیم و این سخن از روی استهزاء و تسمخر می گفتند.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُمۡ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- ٱلَّذِينَ : خبر- ٱتَّبَعُوٓاْ : فعل ماضی- (و) فاعل- أَهۡوَآءَهُمۡ : مفعول به

آن گروه کسانی اند که به حکم ازلی خدای تعالی بر دلهای ایشان از نفاق و شک و تردید مهر نهاده است و بدنبال هوا و هوس خود رفته اند و بدان جهت سخن رسول الله را به استهزاء می گیرند و تجاهل العارف می کنند و می گویند ما او را نمی فهمیم چه می گوید.

وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ ﴿١٧﴾

و کسانی را که هدایت یافته اند خداوند هدایتشان را افزون کند و پرهیزکاریشان را به ایشان عطا کرد.(۱۷)

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ

الَّذِينَ: مبتدا- اهْتَدَوْا: فعل ماضی- (و) فاعل زَادَهُمْ: فعل ماضی- هم: مفعول به- (هو) فاعل، جمله خبر

ولی کسانیکه هدایت شدند به سوی راه خیر به خدا و رسولش ایمان آورده و احکام الهی را پذیرفته و بدان عمل کردند خداوند بر هدایتشان افزود و تقوا و پرهیزکاری به ایشان عطا کرد و ایشان را بر توفیق انجام عمل نیک که ثواب دنیا و سعادت آخرت را در پی داشت یاری نمود.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ ﴿۱۸﴾

آیا انتظاری بجز رستاخیز دارند که ناگهانی به ایشان در آید که علامت های آن آمده است و چون رستاخیز بر آنان در رسد، دیگر کجا جای پند و اندرزشان است.(۱۸)

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً

تَأْتِيَهُمْ : فعل مضارع- هم: مفعول به- فاعل (هی)- بَغْتَةً : حال

پس آیا منافقان و کافران جز این انتظار می برند آنگاه که قیامت به ایشان ناگهان بیاید. دیگر وقت پند گرفتن دیر شده و بی فایده است.

در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده است که:

عن عائشه رضی الله عنها قالت: كان رجال من الاعراب جفاه یا تون النبیﷺ فیسأ لونه: متی الساعه؟ فكان ینظر الی اصغرهم فیقول:

(ان یعش هذا الایدركه الهرم حتی تقوم علیكم ساعتكم) یعنی موتهم. از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمر خدا ﷺ می‌پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ (پیغمبر خداﷺ بطرف خردسال ترینشان نگاه کرده و می فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود قیامت بر سر شما بر پا می گردد».

فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا

جَاءَ : فعل ماضی- أَشْرَاطُهَا : فاعل

پس بدرستی که علامتها و نشانه های آن اینکه پدید آمده است زیرا اهل کتاب در کتابهای خود خوانده بودند که حضرت محمدﷺ آخرین انبیاء (ع) اند بنابراین بعث آن حضرتﷺ خود از نشانه های قیامت است. در **حدیث شریف** به روایت **بخاری** و **مسلم** و غیر آن از انس آمده است که رسول اکرمﷺ فرمودند:

« بعثت انا و الساعه كهاتین، و اشار بالوسطی و السبابه» من در حالی به رسالت برانگیخته شدم که قیامت این چنین (نزدیک) است و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند.

فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ

فَأَنَّىٰ : مفعول فیه- لَهُمْ خبر مقدم- مبتدا موخر محذوف

پس آن هنگام که قیامت بر آنان در آید، دیگر کجا جای نصیحت باقی می ماند براستی در آن وقت دیگر وقتی برای اندرز گفتن نخواهد بود.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹)

پس بدان که براستی خدائی جز خدای یکتا نیست، برای گناه خود و مردان مومن و زنان مومن آمرزش بخواه که خدا جای رفتن و قرار گاه شما را می داند.(۱۹)

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۗ

فَاعْلَمْ : فعل امر- فاعل (انت)- ه : اسم أنَّ- إِلَٰهَ : اسم لای نفی جنس- خبر لای نفی جنس محذوف- لفظ اللَّهُ : بدل، جمله خبر أنَّ

پس بدان که هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست ای محمدﷺ آنچه بنظر و استدلال دانسته‌ای یگانگی و یکتایی ما را، نیز بدان و یقین داشته باش که خدای تعالی یگانه و یکتاست. یگانه در ذات و صفات، بری از علتها، مقدس از آفات، منزه از حاجات. خدای جهان و جهانیان خدای ازلی و ابدی، دارنده آفریدگان و بخشایش دو جهان.

پس ای محمدﷺ یاد کن و ذکر کن لا اله الا الله و بر آن قول ثابت قدم باش فضل هیچ چیزی بمانند فضل لا اله الا الله نیست و هیچ چیز شرف و فضیلت ندارد که کلمه لا اله الا الله دارد. یاد کن این کلمه را و آن را محکم دار و بر آن استوار باش. و از خداوند طلب عصمت کن تا ترا از گناه نگاهدارد و برای مردمان مومن و زنان مومنه آمرزش بخواه و این بزرگترین کرامتی است از جانب خدای یگانه درباره این امت که پیغمبرﷺ ایشان را به طلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده که تا پیغمبرﷺ بر گناهان امت خود طلب مغفرت کند، یعنی از بهر وی شفاعت کند و رب العزه شفاعت وی قبول کرد.

هر کرا چون تو پیشوا باشد	**ناامید از خدا چرا باشد**
چون نشان شفاعت کبری	**یافت بر نام نامیت صغری**
اُمتان با گناهکاریها	**بتو دارند امیدواریها**

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

عن ابی هریرهؓ ان رسول اللﷺ قال: (لکل نبی دعوه مستجابه یدعوبها، وارید ان اختبی و دعوتی شفاعه لا متی فی الاخره)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدﷺ فرمودند: « برای هر پیغمبری دعای مستجابی است که آن را از خدا می‌خواهد، و من می خواهم این دعا را نگهداشته و در روز قیامت برای شفاعت امت خود دعا نمایم»

*و باز در حدیث شریف در **صحیح البخاری** آمده است که*

عن ابی هریره رضی الله عنه قال: سمعت رسول اللﷺ یقول: (والله انی لاستغفر و الله و اتواب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مره)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدﷺ شنیدم که فرمودند: «بخدا قسم است که من در هر روزی بیش از هفتاد بار از خداوند طلب آمرزش نموده و بخداوند توبه می نمایم»

ازشداد بن اوس رضی الله عنه از پیغمبرﷺ روایت است که فرمودند: «بهترین استغفار این است که بگوئی»

(اللهم انت ربی،لا اله الا انت، خلقتنی، و انا عبدک، و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت، اعوذ بک من شر ما صنعت، ابوءلک بنعمتک علی و ابولک بذنبی فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب الا انت)

و فرمودند:« کسیکه این استغفار را در روز از یقین دل گفته و در همان روز پیش از آنکه شام شود بمیرد، از اهل جنت خواهد بود، وکسیکه آنـرا در شب از یقین دل گفته و (در همان شب) پیش از آنکه صبح شود بمیرد، از اهل جنت خواهد بود».

وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَىٰكُمْ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- يَعْلَمُ : فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر- مُتَقَلَّبَكُمْ : مفعول به

و خداوند جای رفتن و گرویدن و محل آمد و رفت هر یک از شما را و اعمال و رفتار و کردار شما را و نیز قرارگاه شما را می داند یعنی او می داند به کجا می روید و در کجا زندگی می کنید و چه می کنید و چه نمی کنید.

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلْقِتَالُ رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ ٱلْمَغْشِىِّ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٠﴾

کسانیکه ایمان دارند گویند چرا سوره‌ای نازل نشده که و زمانی که سوره‌ی محکمی نازل شود و کارزار در آن یاد گردد کسانی را که در دلهایشان مرضی هست بینی که ترا نگرند چون نگریستن کسی که از هول مرگ غش کرده است پس وای بر آنان.(۲۰)

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ

يَقُولُ : فعل مضارع- ٱلَّذِينَ : فاعل- نُزِّلَتْ : فعل ماضی مجهول- سُورَةٌ: نایب فاعل

آنانکه ایمان آورده اند می گویند چرا سوره‌ای نازل نشده است که ما باکافران قتال کنیم چون ایشان و اینان مومنان صحابه بودند که از سر ایمان و صدق خویش و متکی به وحی منزل، پیوسته آرزوی نزول وحی می کردند و نیز درخواست قتال و کشت و کشتار باکافران را داشتند و مشقت در راه خدا را به

جهت رسیدن به ثواب آخرت تحمل کردند. چونکه منافقان نزول وحی را کراهت می داشتند می ترسیدند که اگر فرمان قتال نازل شود قتال بر ایشان سخت بود و یا سر ایشان با وحی آشکار گردد.

فَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ مُّحۡكَمَةٞ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلۡقِتَالُ

أُنزِلَتۡ : فعل ماضی مجهول- سُورَةٞ : نایب فاعل- وَذُكِرَ : فعل ماضی مجهول- ٱلۡقِتَالُ : نایب فاعل

پس هنگامیکه سوره‌ای محکم نازل شود که در آن ذکر قتال به صراحت آمده باشد یعنی سوره‌ای بیاید که در آن حکم قطعی جهاد آمده باشد.

در **حدیث شریف در صحیح البخاری** آمده است که:

عن ابی سعیدﷺ قال: قیل یا رسول الله، ایّ الناس افضل؟ فقال رسول اللهﷺ: (مومن یجاهد فی سبیل الله بنفسه و ماله)

قالوا: ثم من؟ قال: (مومن فی شعب من الشعاب، یتقی الله، و یدع الناس من شره)

از ابوسعیدﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خداﷺ پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خداﷺ فرمودند: مسلمانیکه به جان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید. گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند« مسلمانان با تقواییکه در گوشه‌ای افتاده و مردم را از شر خود درامان می‌دارد».

از ابوهریرهﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: مجاهد فی سبیل الله مانند کسی است در روز روزه داشته و شب تا صبح نماز بخواند، و خداوند متعال برای مجاهد فی سبیل الله وعده داده است که: اگر وفات نماید او را به جنت داخل ساخته، و اگر سالم بماند با ثواب و یا با ثواب و غنیمت او را بخانه‌اش برگرداند.

رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ نَظَرَ ٱلۡمَغۡشِيِّ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِ

رَأَيۡتَ : فعل ماضی- (ت) فاعل- ٱلَّذِينَ : مفعول به- فِي قُلُوبِهِم : جارومجرور خبر مقدم- مَّرَضٞ : مبتدا موخر

می بینی کسانی را که در دلهایشان بیماری شک و نفاق و سستی در دین است که به سوی تو می نگرند بمانند نگریستن کسی که بر وی بیهوشی فرود آمده باشد و از غم و اندوه مرگ متحیر و غمناک شده باشد پس آیه از محکمات است که در آن فرض بودن جهاد به وضوح بیان شده است.

فَأَوۡلَىٰ لَهُمۡ

فَأَوۡلَىٰ : مبتدا

پس وای بر منافقان و مشرکان که آتش دوزخ بر ایشان مهیا و آماده است یعنی بهتر بود که از خدا و رسولش اطاعت می کردند و سخن نیکو می گفتند چنانکه آیه بعدی مفسر آن می باشد.

طَاعَةٞ وَقَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞۚ فَإِذَا عَزَمَ ٱلۡأَمۡرُ فَلَوۡ صَدَقُواْ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ ﴿٢١﴾

فرمان پذیری و سخن نیکو و شایسته بر ایشان بهتر است و چون کار مصمم و قطعی شد پس اگر با خدا صادق باشند بی شک بر ایشان بهتر است.(۲۱)

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ

طَاعَةٌ: خبر از برای اولی

فرمان برداری و سخنی شایسته و نیکو گفتن بر ایشان بهتر است از اینکه با رسول خدا و قرآن به مخالفت برخیزند.

فَإِذَا عَزَمَ ٱلْأَمْرُ

عَزَمَ: فعل ماضی- ٱلْأَمْرُ: فاعل

پس آن هنگام که عزم به قتال جزم شد و امر به قتال رسید یعنی حکم قطعی جهاد رسید

فَلَوْ صَدَقُواْ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ

صَدَقُواْ: فعل ماضی- (و) فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به (هو) اسم کان- خَيْرًا: خبر کان

در آن وقت که جنگ به واقعیت پیوست پس اگر با خدا صادق و راستگو باشند در آشکار ساختن ایمان و اصرار به جهاد به جهت پاداش آخرت قیام نمایند اگر این اقدام از سوی آنان صورت گیرد و از نافرمانی و مخالفت و نفاق دست بردارند بی شک بر ایشان بهتر است.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُواْ فِي ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرْحَامَكُمْ ﴿۲۲﴾

پس ای ضعیف ایمانان! [آیا می‌اندیشید؟]، اگر متولی امور مردمان شوید نزدیک است که در زمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید.(۲۲)

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُواْ فِي ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرْحَامَكُمْ

تم: اسم عسی- أَن تُفْسِدُواْ: فعل مضارع منصوب- (و) فاعل، جمله خبر عسی

پس آیا ای ضعیف ایمانان هیچ می اندیشید و می‌پندارید که اگر روزی برگردید و از قرآن روی گردان شوید، جز این انتظار دارید. که عصیان کنید و خون یکدیگر بریزید و دو گروه شوید و در زمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندیهای خود را از هم ببرید؟

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی ﷺ قال: (خلق الله الخلق، فلما فرغ منه قامت الرحم، فاخذت بحقوالرحمن، فقال له: مه، فالت: هذا مقام العائذ بک من القطیعه، قال: الا ترضین ان اصل من وصلک، و اقطع من قطعک؟ قالت: بلی یا رب، قال: فذاک). قال ابوهریره: اقرؤوا ان سئتم: (فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوآ ارحامکم)

از ابوهریره﵁ از پیغمبر خداﷺ روایت است که فرمودند:« خداوند متعال خلائق را خلق نموده و چون از خلق کردن آنها فارغ گردید، رحم برخاسته و نزد خداوند متعال عارض گردید، خداوند برایش گفت: چه می گوئی؟ رحم گفت: اینجا جای دادخواهی به تو از قطع صله رحم است، خداوند متعال فرمود: آیا راضی نیستی کسی که حق ترا اداء نماید. بر او رحمت نموده و کسیکه از تو بریده (و حق ترا اداء نکند) ، او را بحال خودش واگذارم؟ رحم گفت: چرا نه؟ بلکه راضی هستم، خداوند متعال فرمود: و چنین خواهد بود».

و ابوهریره﵁ گفت: اگر می خواهید این آیه مبارکه را تلاوت نمائید: (واگر متولی امور مردمان شوید، حتماً در روی زمین فسادکاری نموده و صله رحم را قطع خواهید نمود).

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَٰرَهُمْ ﴿٢٣﴾

همان کسان‌اند که خدا لعنتشان کرده و کرشان کرده و دیدگانشان را کور کرده است.(۲۳)

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَٰرَهُمْ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- ٱلَّذِينَ : خبر- لَعَنَهُمُ : فعل ماضی- هم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

آن گروه که مفسد اند و از دین روی برگردان‌اند همان کسان اند که خداوند ایشان را لعنت کرده یعنی آنان را از رحمت خویش دور ساخته و طرد کرده است و ایشان را از شنیدن سخنان حق ناشنوا و چشمهایشان را کور کرده است تا دلایل قدرت و عبرت نبینند.

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿٢٤﴾

چرا درباره این قرآن اندیشه نکنند و یا بر دلهایی قفل هاست.(۲۴)

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ

يَتَدَبَّرُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل- ٱلْقُرْءَانَ : مفعول به- عَلَىٰ قُلُوبٍ : جارومجرور خبر مقدم- أَقْفَالُهَآ : مبتدا موخر

چرا در قرآن و مواعظ و پندهای آن بی اعتناء هستند یا مگر بر دلهای ایشان قفل هایی نهاده شده است؟ که در واقع نمی شنوند و نمی فهمند که در اینجا دل‌ها به منزله قفل‌ها باشد باید آن قفل را با کلید باز کرد و کلید قفل دلها، لا اله الا الله باشد. از **ابویزید بسطامی** پرسیدند که قومی گویند که کلید بهشت کلمه **لا اله الاّ الله** است؟ گفت بلی و لیکن کلید بی دندان در باز نگشاید و دندان او چهار چیز است. زبان از دروغ و بهتان و غیبت دور و دل از مکر و خیانت صافی و شکم از حرام و شبهت خالی و عمل از هوا و بدعت پاک.

مولانا در غزلیات گفت:

قفلی بود میل و هوا بنهاده بر دلهای ما

مفتاح شو مفتاح را دندانه شو دندانه شو

تاکی دو شاخه چون رخی تاکی چو بیدق کم تکی
تاکی چو فرزین کژ روی فرزانه شو فرزانه شو

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرۡتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡهُدَى ٱلشَّيۡطَٰنُ سَوَّلَ لَهُمۡ وَأَمۡلَىٰ لَهُمۡ ﴿۲۵﴾

کسانیکه هدایت برای ایشان روشن شده و با وجود این پشت بگردانیده‌اند شیطان (اعمال‌بدشان را) آسان نمود و آرزویشان دراز کرد.(۲۵)

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرۡتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡهُدَى

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - ٱرۡتَدُّواْ: فعل ماضی - (و) فاعل

براستی کسانی که هدایت برای ایشان روشن شده و با وجود این پشت بگردانیدند یعنی مرتد شده و از اسلام به سوی کفر بازگشتند چنانکه قبلاً نیز بر کفر بودند. هر چند رسول خداﷺ دلایل روشن و معجزات آشکار به آنان آورده بود.

ٱلشَّيۡطَٰنُ سَوَّلَ لَهُمۡ

ٱلشَّيۡطَٰنُ: مبتدا- سَوَّلَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر- جمله سَوَّلَ لَهُمۡ: خبر انّ

که شیطان خطاها و اشتباهات را به ایشان آراست و خطاها و اشتباهات را بایشان زیبا و آسان جلوه داد.

وَأَمۡلَىٰ لَهُمۡ

أَمۡلَىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)

و خداوند به ایشان مهلت داد و عجله نفرمود تا اینکه در ارتکاب گناه خود بیفزایند.
و شیطان ایشان را به آرزوهای دور و درازشان انداخت و به آنان طول عمر وعده داده و با این کار فریبشان داد.

ما عبث تخم امل در دار دنیا کاشتیم دانه‌ی خود در زمین شور بیجا کاشتیم

در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده که:
از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبرخداﷺ شنیدم که فرمودند: «شخص پیر دلش در دو چیز جوان است، یکی: حبّ دنیا و دیگری آرزوی دراز».

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لِلَّذِينَ كَرِهُواْ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمۡ فِي بَعۡضِ ٱلۡأَمۡرِۖ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِسۡرَارَهُمۡ ﴿۲۶﴾

چنین. زیرا آنها بکسانی که آیات منزل خدا را مکروه دارند گویند، در بعض امور اطاعت شما خواهیم کرد و خدا اسرارشان را می داند.(۲۶)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لِلَّذِينَ كَرِهُواْ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمۡ فِي بَعۡضِ ٱلۡأَمۡرِۖ

ذَٰلِكَ : مبتدا- هم: اسم انّ- قَالُوا : فعل ماضی- (و) فاعل، جمله خبر انّ

این مرتدشدن و گمراه شدنشان به جهت آن است که آنان کسانی را که خداوند به آنان وحی نازل کرده مکروه دارند و از روی نفاق به پنهانی گفتند زود باشد که شما را فرمانبریم و در بعضی کارها مددکاری کنیم و مطیع و منقاد شما هستیم؟!

وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، خبر- إِسْرَارَهُمْ : مفعول به

و خداوند می داند آنچه در درون دلهای ایشان است و توطئه و نقشه‌های منافقان را برملا و آشکار می کند.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ ﴿۲۷﴾

پس چگونه باشد آن هنگام که فرشتگان جان ایشان را بگیرند بر چهره ها و پشتهایشان می زنند.(۲۷)

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ

مبتدا- محذوف- فَكَيْفَ: خبر

پس حال ایشان چگونه باشد آن هنگامی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند و در آن زمان چه خواهند کرد و چه خاکی بر سرشان خواهند ریخت و فرشتگان بر چهره‌ها و پشت‌های ایشان می زنند. **کاشفی** گفت: فرشتگان به رویهای ایشان می زنند زیرا که چهره‌های خود را از حق بگردانیده‌اند و بر پشت‌های ایشان می زنند زیرا که بر اهل حق پشت کرده اند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُوا۟ مَآ أَسْخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُوا۟ رِضْوَٰنَهُۥ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿۲۸﴾

چنین عقوبت به سبب آن است که ایشان پیروی چیزی کردند که خدا را به خشم آورده و رضایت او را مکروه داشتند و خدا اعمالشان را محو کرد.(۲۸)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُوا۟ مَآ أَسْخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُوا۟ رِضْوَٰنَهُۥ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ

هُم: اسم انّ- ٱتَّبَعُوا۟ : فعل ماضی- (و) فاعل، جمله خبر انّ

اینگونه (جان بر گرفتن) از منافقان بدانجهت است که آنانَ بدنبال چیزی می روند که خدای را بر سر خشم می آورد، و از چیزی که موجب خوشنودی او است بدشان می‌آید، و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را باطل و بی فایده می گرداند.

أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللَّهُ أَضْغَٰنَهُمْ ﴿۲۹﴾

مگر آنکسان که در دلهایشان مرضی هست پنداشته‌اند که هرگز خدا کینه هایشان را آشکار نخواهد کرد.(۲۹)

أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللَّهُ أَضْغَٰنَهُمْ

حَسِبَ: فعل ماضی- ٱلَّذِينَ: فاعل- فِي قُلُوبِهِم: جارومجرور خبر مقدم- مَّرَضٌ: مبتدا موخر

بلکه آن منافقان که در دلهایشان بیماری نفاق است پنداشتند که خدا هرگز کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد. در واقع خدای سبحانه و تعالی با این آیه منافقان را تهدید کرد که دشمنی ها، بغض ها و کینه ها و حسدهایی را که علیه مومنان پنهان می دارند آشکار خواهد کرد.

وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَٰهُمْ ۚ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ (۳۰)

اگر می خواستیم ایشان را به تو می نمودیم و آنها را بعلامتهایشان می شناختی و البته آنان را در آهنگ سخن شان می شناسی و خداوند اعمالتان را می‌داند.(۳۰)

وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَٰهُمْ ۚ

لَأَرَيْنَٰكَهُمْ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ک: مفعول به- هم: مفعول به ثانی

اگر ما می خواستیم هر آینه ایشان را به تو می نمایاندیم. و منافقان را با دارودسته‌هایشان هر آینه به تو می شناساندیم. در نتیجه ایشان را به سیمایشان می‌شناختی.

وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ۚ

لَتَعْرِفَنَّهُمْ: فعل مضارع – (نّ) تاکید- هم: مفعول به- فاعل(انت)

و هر آینه تو قطعاً آنان را می‌شناسی، البته آنان را در آهنگ سخن‌شان می‌شناسی، آری! منافقان به عیب‌جویی و گفتن سخنان نیش‌دار و زننده می‌پردازند به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده می‌شود که متکلّم مربوط به کدام حزب و گروه است. نقل است که: بعد از نزول این آیه، هیچ منافقی نزد رسول اکرم(ص) سخن نمی‌گفت مگر این که آن حضرت او را می‌شناختند.

وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ

ٱللَّهُ: مبتدا- يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

و خداوند اعمال و کردار شما را می داند و به مقتضای آن پاداش خواهد داد. انس بن مالک ﷛ می‌فرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت رسول ﷺ او را به چهره و به سخن نشناخته باشد. **انس**﷛ می‌گوید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است».

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبْلُوَا۟ أَخْبَارَكُمْ (۳۱)

و هر آینه شما را خواهیم آزمود تا مجاهدان و صبر کنندگان شما را معلوم داریم و خبرهایتان را آزمایش کنیم.(۳۱)

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبْلُوَا۟ أَخْبَارَكُمْ

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ: فعل مضارع- (ن) توکید- کم: مفعول به- فاعل (نحن)

و هر آینه شما را با آیات محکمات و فرض کردن جهاد فی سبیل الله می آزمائیم تا اینکه به آشکارا بدانیم که چه کسی از جهادگران صابر و شکیبا هستند و در محک قرار بدهیم که قوت و ضعف ایمان در وجود شما برای همه روشن شود یعنی صدق و کذب آن برای همه آشکار گردد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری *آمده است:*

عن ابی هریره ﷺ قال: جآء رجل الی رسول الله ﷺ فقال: دلنی علی عمل یعدل الجهاد، قال: (لا اجده) قال: (هل تستطیع اذا خرج المجاهد أن تدخل مسجدک، فتقوم و لا تفتر، و تصوم و لا تفطر؟

قال: و من یستطیع ذلک.

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبر خدﷺ آمده و گفت عملی را بمن نشان دهید که برابر جهاد ثواب داشته باشد، فرمودند: « چنین عملی را نمی بینیم» « آیا می توانی از لحظه ای که مجاهد به جهاد بیرون می شود به مسجد داخل گردیده و به نماز و روزه مشغول گردی، و هیچگاه از نماز خارج نشده و افطار ننمائی»؟ آن شخص گفت: چنین طاقتی را چه کسی دارد؟

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَشَآقُّواْ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡهُدَىٰ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيۡـًٔا وَسَيُحۡبِطُ أَعۡمَٰلَهُمۡ (۳۲)

کسانیکه [هدایت برای ایشان روشن شده و با وجود این] کفر ورزیده و از راه خدا منحرف شده و با پیغمبر مخالفت کرده اند به هیچوجه خدا را زیانی نمی زنند و اعمالشان محو خواهد شد.(۳۲)

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَشَآقُّواْ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡهُدَىٰ

ٱلَّذِينَ : اسم إِنَّ - خبر آن در جمله بعدی آمده است.

بدرستی آنانکه کفر ورزیدند آنهم پس از اینکه هدایت بر ایشان روشن و آشکار شده باشد و از راه خدا منحرف شده و با رسول خداﷺ و قرآن به مخالفت برخیزند و معجزات روشن و آشکار و حجت‌های قاطع که دال به نبوت پیغمبرﷺ است نادیده انگارند و آنرا تکذیب کنند بدانند که با این کارشان هیچ زیانی به خدا نمی رسانند یعنی از کفر و شرک ایشان و یا از اطاعت نکردن ایشان رسول را و یا تکذیب نمودن معجزات و قرآن را هیچ اثر ضرری بر خدا و به رسول او نرسد.

لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيۡـًٔا

لَن يَضُرُّواْ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر انَّ

هیچ زیانی به خداوند نتواند رسانید یعنی از کفر ایشان هیچ ضرری به خدای و پیغمبر او نرسد بلکه شر آن به خود ایشان باز گردد.

وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ

سَيُحْبِطُ : فعل مستقبل- فاعل (هو) اعمال: مفعول به

و زود باشد که خداوند اعمالشان را و ثواب اعمالشان را یعنی عبادتهایی که می کنند و یا کارهای خیرشان را چون صدقه- صله‌ی رحم و ... به جهت کفرشان باطل و محو و نابود خواهد ساخت و یا توطئه ها و نیرنگشان را نقش برآب خواهد ساخت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا۟ ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوٓا۟ أَعْمَـٰلَكُمْ ﴿٣٣﴾

شما که ایمان دارید از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید و اعمال خود باطل مکنید.(۳۳)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا۟ ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوٓا۟ أَعْمَـٰلَكُمْ

أيُّ: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: بدل

ای کسانیکه ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از پیغمبر نیز فرمان برید و هر چه راکه از جانب خدای تعالی آمده است بپذیرید و مطیع باشید و اعمال خود را باطل مگردانید یعنی کارهای خوب و ثواب خود را با انجام کارهای بد و یا مرتکب به اعمال گناهان کبیره یاریا، جاه طلبی و ... باطل مگردانید و این خود بینیاعمال نیک انسان را از بین خواهد برد.

در هر عملی که عجب ره یافت — رویش زره قبول بر تافت
ای گشته به کار خویش مغرور — وز درگه قرب گشته مهجور
تا چند زعجب و خود نمائی — وز دبد بهٔ منی و مائی
معجب مشو از طریق تلبیس — کز عجب به چه فتاد ابلیس

نقل است که احمد حنبل و شافعی رضی الله عنهما نشسته بودند حبیب عجمی از گوشه‌ی در آمد احمد گفت من او را سئوالی کنم شافعی گفت ایشان را سئوال نشاید کرد که ایشان قومی عجب باشند چون حبیب فرا رسید احمد گفت چه گوئی در حق کسی که از این پنج نماز یکی از او فوت شده است و نمی داند که کدام است حبیب گفت هذا قلب غفل عن الله فلیودب یعنی این دل کسی بود که از خداوند غافل بود او را ادب باید کرد در جواب او متحیر شد شافعی گفت: نگفتم که ایشان را سئوال نشاید کرد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَصَدُّوا۟ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا۟ وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾

کسانیکه کفر ورزیدند و از راه خدا منحرف شده اند آنگاه بمیرند و کافر باشند، هرگز خدا ایشان را نخواهد آمرزید.(۳۴)

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ مَاتُواْ وَهُمۡ كُفَّارٞ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ

ٱلَّذِينَ : اسم إِنَّ - وَهُمۡ: مبتدا- كُفَّارٞ: خبر- فَلَن يَغۡفِرَ : فعل مضارع منصوب- لفظ ٱللَّهُ: فاعل، جمله خبر إِنَّ

بدرستی کسانیکه کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا باز داشتند و منحرفشان کردند و سپس در حالیکه کافر بودند در گذشتند هرگز خداوند ایشان را نخواهد آمرزید زیرا که در حالت کفر از دنیا رفته‌اند. **کلبی** گفت؛ این آیه در حق رؤسای اهل بدر یعنی کشته شدگان اشراف و بزرگان قریش در بدر نازل شده است.

فَلَا تَهِنُواْ وَتَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلسَّلۡمِ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ وَٱللَّهُ مَعَكُمۡ وَلَن يَتِرَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ 

پس سست مشوید و کافران را به صلح مخوانید که شما برترید و خداوند با شماست و هرگز خدا از اعمال شما نمی کاهد.(۳۵)

فَلَا تَهِنُواْ وَتَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلسَّلۡمِ

فَلَا تَهِنُواْ: فعل مضارع مجزوم- (و) فاعل

پس ای مومنان سستی مکنید و کافران را به صلح دعوت مکنید که این کار سبب تذلل و خواری و نشانه‌ی ضعف شما خواهد شد. **شیخ سعدی** گفت:

هر که را دشمن پیش است، اگر نکشد، دشمن خویش است.

سنگ بر دست و مار سر بر سنگ　　　خیره رائی بود قیاس و درنگ

وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ

وَأَنتُمُ : مبتدا- ٱلۡأَعۡلَوۡنَ : خبر

ای مومنان شما از هر حیث نسبت به مشرکان قریش بهتر و برترید پس چرا ایشان را به صلح فرا می خوانید و در حرب سستی بخرج می دهید هر چند مشرکان در بعضی اوقات بر شما چیره شوند اما بدانید که سرانجام پیروزی از آن شما خواهد بود.

وَٱللَّهُ مَعَكُمۡ وَلَن يَتِرَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- مَعَكُمۡ: مفعول فیه- كُم: مضاف الیه- مَعَكُمۡ: خبر

و نصرت خداوند با شماست و هیچوقت اعمال نیک شما را ضایع نمی گرداند و تباه نمی کند.

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن　　　که دوست خود روش بنده پروری داند

مولانا در مثنوی گفت:

عاشقان را شادمانی و غم اوست　　　دست مزد و اجرت خدمت هم اوست

عشق معشوق ار تماشایی بود　　　عشق نبود هرزه سودایی بود

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت　　　هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

إِنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِن تُؤْمِنُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْـَٔلْكُمْ أَمْوَٰلَكُمْ ﴿٣٦﴾
زندگانی این دنیا فقط بازیچه و سرگرمی است و اگر مومن باشید و پرهیزکاری کنید پاداشتان را می‌دهد و از شما اموالتان را نمی خواهد.(۳۶)

إِنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ

ٱلْحَيَوٰةُ: مبتدا- لَعِبٌ: خبر

همانا زندگانی این دنیا بازیچه‌ای بیش نیست یعنی: گرفتار شدن به زندگی دنیا و به مادیات و زرق و برق آن حاصلی جز لهو و لعب ندارد. چونکه زندگانی این دنیا سریع همچون برق می گذرد و شما را فریب می دهد و از عبادت الهی باز میدارد. و عمر در فکر زندگانی و مادیات دنیا سپری می شود.

شیخ سعدی در گلستان حکایتی دارد که می‌گوید: بازرگانی را شنیدم که صدو پنجاه شتر، بار داشت و چهل بنده‌ی خدمتکار، شبی در جزیره‌ی کیش مرا به حجره‌ی خویش آورد. همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن، که فلان انبارم بترکستان و فلان بضاعت بهندوستان و این قباله‌ی فلان زمین است و فلان چیز را فلان، ضمین. گاه گفتی: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است باز گفتی: نه، که دریای مغرب مشوّشست، سعدیا، سفری دیگرم در پیشست، اگر آن کرده شود، بقیّت عمر خویش بگوشه بنشینم، گفتم: آن کدام سفرست؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه‌ی چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه‌ی حلبی، به یمن و بردیمانی به پارس وز آن پس ترک تجارت کنم و بدکانی بنشینم. انصاف از این مالیخولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت: ای سعدی، تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده‌ای: گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور　　بارسالاری بیفتاد از ستور
گفت: چشم تنگ دنیا دوست را　　یا قناعت پر کند یا خاک گور

وَإِن تُؤْمِنُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْـَٔلْكُمْ أَمْوَٰلَكُمْ

و اگر ایمان بیاورید و پرهیزکاری کنید خداوند در مقابل آن بشما پاداش می دهد و اموالتان را از شما نمی گیرد. یعنی شما دارای ایمانی قوی باشید و کارهای نیک انجام دهید خداوند به مقتضای آن بشما در آخرت پاداش خواهد داد و خداوند همه مالهای شما را نمی خواهد بلکه مقداری از آن مال را همچون زکات و عشر و خمس و ... را به مستحقان باید داد گفته‌اند این قسمت از آیه منسوخ است.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

نه ایشان به خست نگه داشتند!　　به حسرت بمردند و بگذاشتند!
به دستم نیفتاد مال پدر　　که بعد از من افتد بدست پسر
همان به که امروز مردم خورند　　که فردا پس از من به یغما برند
خور و پوش و بخشای و راحت رسان　　نگه می چه داری زبهر کسان؟

زر و نعمت اکنون بده، کان تست — که بعد از تو بیرون زفرمان تست
به دنیا توانی که عقبی خری — بخر، جان من، ورنه حسرت بری

إِن يَسْئَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ 

و اگر اموالتان را از شما بخواهد [پس در خواستن مبالغه کند] آنگه بخل می ورزید [و آن بخل] کینه های شما را به روی کار می آورد.(۳۷)

إِن يَسْئَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ

يَسْئَلْكُمُوهَا : فعل مضارع- كُم: مفعول به- هَا: مفعول به ثانی- فاعل (هو)

اگر خداوند مالهایتان را از شما بخواهد پس در آن خواستن مبالغه کند یعنی گوید همه را نفقه کنید در این صورت شما بخل می ورزید و از اجرای فرمان الهی به جهت سختی آن امتناع می ورزید و در نتیجه آن بخل کینه های شما را به روی کار می آورد، چون مال در نزد انسان محبوب و دوست داشتنی است پس به جهت سنگینی امر و طاقت‌فرسا بودن آن به مخالفت اسلام و دشمنی با آن بر می خیزید در حالیکه این مقدار از نفقه مال راکه خداوند در عرصه‌ی قوت و ضعف ایمان و نفاق برای شما قرار داده است آزمایشی است که شما را در محک امتحان قرار می دهد.

هَا أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُم 

شما همان گروهی هستید که از شما دعوت کرده می شود تا در راه خدا انفاق کنید آنگاه از میان شما کسانی هستند که بخل می ورزند. و هر کس بخیلی کند جز این نیست که به زیان خود بخیلی کرده است و خداوند غنی و بی نیاز است و شما فقرایید و اگر روی بگردانید بجای شما گروهی دیگر آرد که مانند شما نباشند.(۳۸)

هَا أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

هَا: حرف تنبیه- انتم: مبتدا- هَؤُلَاءِ : خبر

آگاه باشید شما همان گروهی هستید که از سوی آفریدگارتان دعوت به انفاق در راه خدا می شوید یعنی در راه خدا نفقه کنید که همان زکات و عشر مال و . . . است و یا در راه جهاد صرف کنید.

فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ

مِنكُم : جارومجرور خبر مقدم- مَّن: مبتدا موخر

پس از میان شما کسانی باشند که به دادن زکات و نفقه و یا کمک در غزوه بخیلی کنند.

وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ

مَن: مبتدا- يَبْخَلْ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

و هر کسی بر آنچه که به او از واجبات و انفاق که واجب است بخیلی کند پس جز این نیست که بخل ورزد بر نفس خود که او را از پاداش محروم می سازد.

وَٱللَّهُ ٱلْغَنِيُّ وَأَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- ٱلْغَنِيُّ: خبر- أَنتُمُ: مبتدا- ٱلْفُقَرَآءُ: خبر

و بدانید و آگاه باشید که خداوند از گرفتن نفقه و صدقه بی نیاز است بلکه شما به آنچه که از نفقه می دهید محتاج هستید که پاداش آنرا در روز قیامت دریافت کنید اگر امروز یکی بدهید فردا در روز قیامت در عوض آن ده برابر و یا مضاعف بشما داده خواهد و به اهداف و مقاصد خود رستگار می گردید.

**مر او را رسد کبریا و غنی		که ملکش قدیمست و ذاتش غنی**

وَإِن تَتَوَلَّوْاْ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ

يَسْتَبْدِلْ : فعل مضارع- فاعل (هو) قوماً: مفعول به

و اگر روی بگردانید بجای شما قومی دیگر جایگزین خواهد کرد که همچون شما نباشند، یعنی اگر از جهاد و تقوی و یا نفقه روی برگردانید قوم دیگری را بجای شما می‌آورد و آنان را جانشین‌تان می‌گرداند.

ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمْثَٰلَكُم

(و) اسم کان- امثالَ: خبر کان

پس آن قوم مثل شما نباشند بلکه فرمانبردار باشند و پرهیزکارتر، مراد بنی کنده و بنی نخع ازیمن و مشهور آنست که از حضرت رسولﷺ پرسیدند که اینها کدام گروه‌اند و سلمان فارسی؈ در پهلوی آن حضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان فارسی زد و گفت هذا و قومه و از ابن عمر روایت است که گفت: رسول اللهﷺ فرمود: « **لله عزوجل خیرتان من خلقه فی ارضه قریش خیره الله من العرب و فارس خیره الله من العجم**».

سوره الفتح

سوره «فتح» مدنی است و دارای بیست و نه آیه است و جمله در مدینه فرو آمده است و علت نامگذاری آن به «الفتح» آنست که این سوره با مژده‌ی فتح المبین شروع شده آنگه که از حدیبیه باز گشته بودند نازل شده است و در فضیلت این سوره آورده‌اند که حضرت رسولﷺ فرمود: هر که این سوره شب اول از ماه رمضان در نماز نقل بخواند، رب العالمین تا دیگر سال او را در حفظ و رعایت خویش دارد و از آفات و مکاره نگه دارد و این سوره از آن سوره هاست که در آن ناسخ است و منسوخ نیست و ناسخ در این سوره یک ایت است.

«لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر» نسخ آیه. و در **بیان سبب نزول**، همانطوریکه اشاره شد نازل شدن آیه فتح است که رسول اکرم فرمودند: همانا برای من آیه‌ای نازل شده است که نزد من از همه‌ی آنچه که بر روی زمین است، دوست داشتنی‌تر می‌باشد و آن آیه در همین سوره، فتح بوده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴿١﴾

بدرستی که ما به تو فتحی آشکار حکم کردیم.(۱)

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا

(نا) اسم انَّ- فَتَحْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل، جمله خبر انَّ

براستی ما از برای تو حکم کردیم حکمی آشکار و فتحی روشن و فتح آن پیروزی است که بخاطر مجاهدت‌های مسلمانان بدست آمد و مراد صلح حدیبیه است چرا که فتوحات زیادی بر آن مترتب بود و یا فتح مکه که دو سال بعد از صلح حدیبیه به وقوع پیوست و گسترش اسلام و عظمت و شکوه مسلمانان را بدنبال داشت. میان علماء که این کدام فتح است خلاف است.

قتاده گفت فتح مکه است، مجاهد گفت، فتح خیبر است و جمهور مسلمانان بر آن‌اند که این **صلح حدیبیه** است. چون کار بسیار دشوار و پیمان بستن و صلح کردن با مشرکان بسیار پیچیده بود تا اینکه روز حدیبیه رب العزه، به فضل خود آن کار مشکل بر گشاد و آن دشواری را آسان کرد و آن گشایش را فتح نام کردند.

از **مصطفی**ﷺ پرسیدند آن روز که «**افتح هذا فقال- عظیم**. گفتند یا رسول الله این فتحی است، گفت- فتحی عظیم، آنرا عظیم گفت که در آن روز برای گناهان گذشته و آینده مومنان آیت مغفرت آمد و وعده نصرت و ظفر دادند و غنائم **خیبر** در آن پیوست و غلبه **روم** بر **پارس** که پیغامبر خدای آنرا وعده داده بود در آن درست شد و صدق وی ظاهر گشت و مومنان بدان شاد شدند.

مجمع بن حاریه الانصاری روایت کند که روز **حدیبیه** من حاضر بودم چون آن قصه برفت و آن صلح افتاد و رسول خدا و یاران باز می گشتند مردم را دیدم که بر آن مرکبها می شتافتند و به نزدیک رسول خدا می رفتند، یکی آواز داد که این شتافتن مردمان به نزدیک رسول برای چیست؟ جواب دادند که وحی آمده از آسمان می شتابند تا آنرا بشنوند و بدانند گفتا- چون مردم فرآهم آمدند، رسول خدا آغاز کرد و بر خواند.« انا فتحنا لک فتحاً مبیناً»

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢﴾

تا خداوند ناروای گذشته و آینده ترا ببخشد و نعمت خویش بر تو کامل کند و تا ترا به راهی راست هدایت کند.(۲)

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا

لِيَغْفِرَ: فعل مضارع- لَكَ: جارومجرور- لفظ اللَّهُ: فاعل- مَا: مفعول به

ای پیغمبرﷺ! این فتح را بدانجهت میسر گردانیدیم و آنرا فتحی و گشایش آشکار قلمداد کردیم که خداوند ناروای گذشته و آینده ترا بیامرزد و ببخشد و ترا به سوی راه راست هدایت کند. گفته اند که این **صلح حدیبیه** یا **فتح مکه** است و نیز خداوند خواست نعمت خود را بر تو کامل کند تا در آخرت رستگار و پیروز شوی و با این فتح نعمت خود را بر تو تمام گردانیدم و تا به نعمت آن در دین ثابت قدم و استوار باشی و آن تبلیغ و اشاعه دین اسلام است. اما آنچه درباره جنگ حدیبیه و **بیعت رضوان** و **صلح قریش** و امور دیگر در کتابها و تفاسیر آمده چنین است:

این لشکرکشی در ذیقعده سال ششم هجرت رسول خداﷺ صورت گرفته است. محمد بن سعد می گوید، رسول خداﷺ اصحاب خود را برای انجام عمره، آماده ساخت و ایشان با شتاب آماده شدند، پیامبرﷺ دو جامه پوشید و سوار برناقه قصوای خود شد و روز دوشنبه اول ماه ذیقعده از مدینه بیرون آمد و عبدالله بن ام مکتوم را در مدینه جانشین خود قرار دادند. پیامبرﷺ از همسران خود ام سلمه را با خود برد، و چون بیرون آمدن رسول خدا به اطلاع مشرکان رسید، تصمیم گرفتند تا آن حضرت را به مسجد الحرام راه ندهند و او را از وصول به مکه باز دارند و در ناحیه بلدح اردو زدند و دویست اسب سوار را به ناحیه کراع الغمیم فرستادند که فرمانده ایشان خالد بن ولید یا عکرمه بن ابی جهل بود. محمد بن سعد می گوید، خالدبن ولید همراه سواران خود نزدیک آمد و اصحاب پیامبرﷺ را نگریست پیامبرﷺ به عباد بن بشر دستور فرمود: که با سواران خود جلو برود و در برابر خالد بایستد و اصحاب را هم به صف فرمود، و چون وقت نماز عصر فرا رسید پیامبرﷺ با اصحاب خود نماز خوف گزارد، چون غروب شد، پیامبرﷺ به اصحاب خود فرمود: که به سمت راست بروید و از راه دیگری که ریگزار و

تپه‌ی ماهور است بروید که جاسوسان قریش در محل مرالظهران و ضبحنان هستند، و همچنان حرکت کرد تا به **حدیبیه** رسید که کنار منطقه حرم و در نه میلی مکه است، اتفاقاً دستهای ناقه پیامبر در گودالی فرو رفت و به زانو در آمد.

احمد بن محمد ثعلبی در تفسیر خود می گوید، چون پیامبرﷺ به آبگیر اشطاط رسید (جایی نزدیک حدیبیه) که نزدیک غسفان است جاسوسی که از قبیله خزاعه بود به حضور پیامبر آمد و گفت:

من در حالی از مکه بیرون آمدم که کعب بن لوی و عامربن لوی همه افراد قبایلش را هم جمع کرده‌اند و تصمیم جنگ با تو دارند و به هر حال از ورود شما به مسجد الحرام جلوگیری خواهند کرد، پیامبرﷺ فرمود: عقیده‌ی خودتان را بیان کنید، آیا معتقدید که به زن و فرزند این کسانیکه آنها را یاری کرده‌اید حمله کنیم و از میان برداریمشان البته در آنصورت اگر تسلیم شوند بازهم خونخواه خواهند بود و در غیر آن صورت هم گردنی است که خدا آنرا قطع می‌کند، یا آنکه مصلحت می بینید که ما به سمت مکه و خانه خدا حرکت کنیم و هر کس راه ما را بست و جلوگیری کرد با او جنگ کنیم؟

ابوبکر برخاست و گفت: ای رسول خدا ماکه برای جنگ با کسی نیآمده‌ایم ولی هر کس مانع وصول ما به مکه شود با او جنگ خواهیم کرد، پیامبرﷺ فرمود: در این صورت همین الآن حرکت کنید و حرکت کردند تا به عسفان رسیدند و آنجا بشر بن سفیان کعبی به دیدار پیامبر آمد و مطالبی گفت، و پیامبر پاسخی دادند.

رسول خداﷺ به راه خود ادامه داد و چون گردنه مرار را پیمود شترش به زانو درآمد، مردم شروع به هی کردن ناقه کردند و گفتند، این ناقه چموش شده یا وامانده است، پیامبرﷺ فرمود: وا نمانده و چموشی هم نمی‌کند ولی همان کس که فیل را از ورود به مکه بازداشت این را هم باز داشته است.

سپس فرمود: سوگند به کسیکه جان من در دست اوست، قریش مرا به هر کاری بخوانند که در آن بزرگداشت حرم الهی و رعایت پیوند خویشاوندی باشد اجابت خواهم کرد و می پذیرم، و دستور داد که فرود آیند و آنها در دورترین نقطه حدیبیه کنار چاه کم آبی فرود آمدند و آبی اندک از آن بیرون می کشیدند، بعد از مدت کمی آب آن کمتر و تقریباً خشک شد، مردم از تشنگی به پیامبرﷺ شکایت کردند و ایشان تیری از تیردان خود بیرون کشید و به مردی از اصحاب خود به نام ناجیه بن عمیر بن یعمر بن دارم داد که شتران قربانی پیامبر هم بدست او بود و او با آن چوبه تیر وارد چاه شد و آن را در ته چاه قرارداد و آب فوران زد بطوریکه از کناره‌ی آن خود را کنار کشیدند.

بدیل بن ورقاء خزاعی همراه تنی چند از قوم خود به حضور پیامبر آمد و قبیله خزاعه از میان اهل تهامه خیرخواه پیامبر بودند، بدیل گفت: من تمام قبیله کعب بن لوی و عامربن لوی را دیدم که با همه کس و کار خود کنار آبهای فراوان حدیبیه آمده‌اند و با تو می خواهند جنگ کنند و ترا از رفتن به مکه باز دارند.

پیامبرﷺ گفت: ما برای جنگ با کسی نیامده ایم بلکه همه عمره گزاریم و برای انجام آن آمده ایم، قریش را هم جنگ درمانده کرده است اگر بخواهند حاضرم مدتی به ایشان مهلت دهم و پیمان ترک مخاصمه ببندم مشروط بر اینکه مرا با دیگر مردم واگذارند اگر پیروز شوم ممکن است آنها هم مانند

دیگران مسلمان شوند و در آن‌صورت از من آسوده خواهند شد. بدیل گفت: آنچه می‌گویی بدیشان می‌رسانم، آنگاه نزد قریش رفت، خردمندان قریش به بدیل گفتند، آنچه شنیده ای بگو، و بدیل گفت: شنیدم که چنین و چنان می گفت و سخنان پیامبرﷺ را گفت و اضافه کرد که محمدﷺ برای جنگ نیامده است بلکه به منظور زیارت خانه خدا آمده است، قریش او را متهم ساختند و با او بد برخورد کردند و گفتند، بر فرض که برای این منظور هم آمده باشد و نخواهد جنگ کند ما او را با سلاح و در این حال نمی پذیریم و هرگز نمی تواند با زور وارد مکه شود، و هرگز نباید اعراب بتوانند بگویند که ما تسلیم شدیم.

گوید قریش آنگاه عروه بن مسعود ثقفی را به حضور پیامبر فرستادند، عروه پیش از آنکه برود به قریش گفت: من متوجه شدم و دیدم هر کس را پیش محمدﷺ می‌فرستید و بر میگردد به او سرزنش می کنید و بدزبانی، شما بخوبی می دانید که نسبت میان من و شما نسبت پدر و فرزندی است، مگر شما مثل پدر من نیستید؟ مگر من مثل فرزند شما نیستم؟ (مادرعروه شبیعه دختر عبد شمس است) آنگاه نزد پیامبرﷺ آمد و به گفتگو نشست، و گفت: قریش با همه افراد و ساز و برگ خود بیرون آمده اند همگی پوست پلنگ پوشیده‌اند و با خدای خود عهد بسته‌اند که نگذارند هرگز با زور وارد مکه شوی و اگر آنان بر تو هجوم آورند، ممکن است افراد تو بگریزند و تو را تنها بگذارند، ابوبکر صدیق که پشت سر رسول خداﷺ نشسته بود به عروه گفت: پائین تنه بت لات را بمک فکر می کنی، ما از دور و بر او پراکنده می‌شویم، -بت لات معبود ثقیفی‌ها هم هست،- عروه سخت ناراحت شد از پیامبرﷺ پرسید، که ای محمدﷺ این کیست؟ پیامبر فرمود: این پسر ابوقحافه است، عروه گفت: اگر نه این بود که بر گردن من حق نعمت داری جوابت را می‌دادم ولی حالا این بجای آن، راوی گوید، عروه ضمن صحبت به ریش پیامبر دست می کشید، مغیره بن شعبه که بالای سر پیامبر با سلاح و شمشیر ایستاده بود دست او را با نیام شمشیر می زد و می‌گفت: پیش از آنکه شمشیر به تو بخورد دستت را از ریش پیامبر بردار، عروه گفت: یا محمد این کیست؟ گفت: این برادرزاده‌ات مغیره بن شعبه است، عروه گفت: ای بی وفا مگر من خونبهایی که بر عهده‌ات بود نپرداختم.

پیامبرﷺ عثمان بن عفان را احضار و پیش ابوسفیان بن حرب و اشراف قریش ارسال فرمود که به آنها بگوید، پیامبرﷺ برای جنگ نیآمده است بلکه به زیارت و بزرگداشت خانه کعبه آمده است. عثمان چون به مکه رسید، ابان بن سعید بن عاص را در لحظه ورود به مکه یا پیش از آن دید و ابان او را همراهی کرد و در پناه خود گرفت تا پیام رسول خداﷺ را برساند، و چون عثمان از تبلیغ رسالت خود فارغ شد ابان به او گفت: اگر می خواهی طواف کنی می توانی، عثمان گفت: این کار را نخواهم کرد تا رسول خداﷺ طواف بکند، قریش عثمان را پیش خود نگهداشتند و به پیامبرﷺ خبر نادرستی دادند که عثمان کشته شده است، پیامبرﷺ فرمود: از اینجا تکان نمی خوریم تا قریش را از پا در آوریم، و مردم را به بیعت مجدد با خود فرا خواند.

در حق صلح قریش و شرایطی که در آن گنجانده شده بود گوید، سپس قریش، سهل بن عمرو را که از بنی عامر بن لوی بود برگزیدند و بدو گفتند، پیش محمدﷺ برو و با او صلح کن و شرط اصلی این باشد که امسال را برگردد.

سهیل بن عمرو پیش رسول خدا آمد و همینکه پیامبرﷺ او را دید فرمود: کار شما آسان شد ایشان به خویشاوندی می آیند و سر صلح و آشتی دارند، قربانیها را رها کنید و لبیک بگویید شاید دلهایشان نرم شود، از همه اطراف لشکر مسلمانان بانگ تلبیه و لبیک برخاست، سهیل بن عمرو پیش رسول خدا رسید و صحبت های طولانی کردند و مقدمات صلح فرآهم شد.

آنگاه رسول خداﷺ علی بن ابی طالب‌؏را احضار فرمود تا صلح نامه را بنویسید و فرمود: بنویس « بسم الله الرحمن الرحیم» سهیل بن عمرو گفت: من نمی‌دانم رحمن چیست، همانطور که قبلا می‌نوشتیم بنویس، پیامبرﷺ فرمودند: بنویس «باسمک اللهم» و علی؏چنان نوشت، آنگاه پیامبر فرمود: بنویس « این صلح نامه میان محمدﷺ رسول خدا و سهیل بن عمرو است» سهیل گفت: ما اگر علم داشتیم و می‌دانستیم که تو رسول خدایی با تو جنگ نمی‌کردیم و ترا از خانه کعبه منع نمی‌نمودیم و فقط باید نام خودت و نام پدرت را بنویسی، پیامبر فرمود: « به خدا سوگند من رسول خدایم هر چند مرا تکذیب کنید» و به علی؄ فرمود که لفظ «رسول الله» را پاک نماید، علی گفت: من آن را حذف و پاک نمی‌کنم، پیامبرﷺ قلم را گرفت و با آنکه نوشتن نمی دانست آن را پاک کرد و سپس به علی؏فرمود: بنویس « این صلح نامه محمد بن عبدالله است با سهیل بن عمرو، قرار گذاشتند که تا ده سال جنگ میان آنها نباشد و مردم در امان باشند و دست از یکدیگر بدارند و هر کس برای بازرگانی از مدینه بگذرد جان و مالش محفوظ باشد و هر کس از قریش بدون اجازه سرپرست خود پیش محمدﷺ بیاید او را پس دهد و اگر کسی از همراهان رسول خدا به قریش پناهنده شود پس ندهد» این شرط بر مسلمانان گران آمد و ناراحت شدند پیامبر فرمود: هر کس از ما بسویشان برود بهتر که خدا او را دور گرداند و هر کس از ایشان پیش ما بیاید و ما او را برگردانیم در صورتیکه خداوند بداند مسلمان است برای او وسیله رهایی فرآهم خواهد فرمود. و در عهد نامه نوشته شد که باید نسبت به یکدیگر سلامت نفس داشته باشند و دزدی و خیانت روا نیست هر کس دلش بخواهد می تواند در پناه پیمان و حمایت محمدﷺ قرار گیرد و هر کس بخواهد می تواند در پناه حمایت و پیمان قریش قرار گیرد، در این موقع بنی خزاعه برخاستند و گفتند، ما در عهد پیمان محمدیم و بنی بکرهم بر خاستند و گفتند، ما در عهد و پناه قریشیم، پیامبرﷺ فرمود: دیگر از شروط این است که ما را آزاد بگذارید تا وارد مسجد الحرام شویم و گرد کعبه طواف کنیم، سهیل بن عمرو گفت: به خدا سوگند ممکن نیست که اعراب بگویند تو با زور و فشار این امتیاز را از ما گرفته ای، این حق برای تو در سال آینده محفوظ است و امسال تو باید برگردی و به مکه هم بر ما داخل نشوی، و چون سال آینده بیاید ما از مکه بیرون می‌رویم و تو همراه اصحابت وارد مکه خواهی شد و سه روز در آن توقف خواهی کرد و حق نداری با سلاح کشیده وارد مکه شوی مگر با شمشیرهای در نیام، و سلاح معمولی سوارکاران، این

قربانیهایی هم که همراه شمایند همانجا که ما آنها را نگهداشته‌ایم باید قربانی شوند و حق نداری آنها را به مکه بیاوری، پیامبر فرمود: ما آنها را می آوریم شما بر می گردانید!
گویند، چون پیامبرﷺ از نوشتن صلح نامه فارغ شد و صلح صورت گرفت گروهی از مردان مسلمان و گروهی از مشرکان بعنوان شهود صلح تعیین شدند و عبارتند از: ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن سهل بن عمرو سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه از بنی الا شهل و مکرزبن حفص بن اخیف که مشرک بود و علی بن ابی طالب‌ علیه السلام که علاوه بر آنکه از شهود بود صلح نامه هم به دست و خط او نوشته شد.
گوید، چون پیامبرﷺ از مساله صلح نامه فارغ شد، همراه قربانیها حرکت فرمود و مردم هم حرکت کردند، همینکه قربانیها به پای کوه هایی که به وادی ثنیه ختم می‌شد رسیدند مشرکان آمدند و راه را بستند و جلو پیشروی را گرفتند، پیامبرﷺ همانجا که قربانیها را نگهداشتند و از **حدیبیه** بود توقف فرمود و به یاران خویش دستور داد که برخیزید و قربانیهای خود را بکشند و سر بتراشند، گوید، به خدا قسم یک نفر هم برنخاست پیامبرﷺ برخاست و به خیمه خود رفت و موضوع را با ام‌سلمه گفت، ام سلمه عرض کرد ای رسول خدا بیرون برو و بدون اینکه با کسی حرفی بزنی قربانیهای خود را بکش و بعد موی تراش خود را بخواه تا سرت را بتراشد، پیامبرﷺ برخاست و بیرون آمد و سخنی نگفت نخست قربانیها را قربانی کرد و سپس خراش بن امیه بن فضل خزاعی را احضار فرمود تا سرش را تراشید، مردم همینکه چنین دیدند برخاستند و قربانیهای خود را کشتند و شروع به تراشیدن سر یکدیگر کردند و نزدیک بود کسانی در آن میان زخمی و یا کشته شوند.
زهری می گوید، پیامبرﷺ به مدینه بازگشت میان راه مکه و مدینه سوره فتح نازل شد. قتاده از انس نقل می‌کند که می گفته است، به هنگام مراجعت از **حدیبیه** که همه از آن روی که نگذاشته بودند مراسم عمره خود را انجام دهیم غمناک و اندوهگین بودیم خداوند متعال آیات سوره فتح را نازل فرمود و پیامبرﷺ گفت: خدای آیتی بر من فرو فرستاد که نزد من دوست داشتنی تر است از همه دنیا و هر چه در آن است. چنانچه در آیه اول و دوم سوره فتح می‌گوید: « بتحقیق گشودیم برای تو گشودنی هویدا، تا بیامرزد برای تو خدا آنچه گذشته از لغزش تو و آنچه پس افتاده و تمام کند نعمت خود را بر تو و راه نماید ترا راه راست».
مقاتل بن حیان می گوید، منظور این است که کارها را برای تو آسان کردیم آسان کردنی روشن.

وَيَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصۡرًا عَزِيزًا ﴿٣﴾
و تا خدای تعالی ترا نصرت دهد نصرتی قوی.(۳)

وَيَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصۡرًا عَزِيزًا

يَنصُرَكَ: فعل مضارع- ک: مفعول به- لفظ اَللَّهُ: فاعل- نَصْرًا: مفعول مطلق- عَزِيزًا: نعت

و تا خدای تعالی نصرت و پیروزی دهد نصرتی قوی و ارجمند که هیچ خواری و ذلتی در آن نباشد و الحق چنین هم شد که خداوند محمد را بر راه راست پایدار داشته، و گفته شده است مقصود این است که به وسیله تو خداوند مردم را هدایت می کند و نصرت و پیروزی عزت بخش به تو ارزانی می دارد.

هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ ٱلْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوٓا۟ إِيمَٰنًا مَّعَ إِيمَٰنِهِمْ ۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾

اوست که آرامش را در دلهای مومنان نازل کرد تا ایمانی به ایمانشان افزوده شود، و لشکرهای آسمان و زمین از آن خداوند است و خداوند دانا و فرزانه است.(۴)

هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ ٱلْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوٓا۟ إِيمَٰنًا مَّعَ إِيمَٰنِهِمْ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِىٓ: خبر- أَنزَلَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- ٱلسَّكِينَةَ: مفعول به

و او آنکسی است که آرامش و سکون را در دلهای مومنین فرو فرستاد تا ایمانی به ایمانشان افزوده گردد و یقین خود را با یقین دیگر به جهت داشتن ایمان به اصول دین افزون سازند و احکام شرع را سر لوحه زندگانی خود قرار دهند.

وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ

لِلَّهِ: جارومجرو خبر مقدم- جُنُودُ: مبتدا موخر

و از برای خداست سپاه آسمانها از فرشتگان و لشکر زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان در راه خدا جهاد کنید و مطمئن باشید که نصرت الهی از آن شماست و خداوند چاره‌ی کار شما را بسیار سهل و آسان میگرداند و سامان می دهد.

مولانا در مثنوی گفت:

جمله ذرات زمین و آسمان / لشکر حق اندگاه امتحان
باد را دیدی که با عادان چه کرد / آب را دیدی که با طوفان چه کرد
آنچه بر فرعون زد آن بحر کین / و آنچه با قارون نمود است این زمین
آنچه با پیلبانان پیل کرد / و آنچه پشه کله نمرود خورد
و آنکه سنگ انداخت داودی بدست / گشت ششصد پاره و لشکر شکست
سنگ می بارید با اعدای لوط / تا در آب سیه خوردند غوط
دست بر کافر گواهی می دهد / لشکر حق می شود سر می نهد

وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

لفظ ٱللَّهُ: اسم وَكَانَ - عَلِيمًا: خبر وَكَانَ - حَكِيمًا: خبر دوم وَكَانَ

و خداوند به مصالح خلق داناست و صواب کار را در آنچه کند از جمله آرامش قلبهای گرویدگان می داند و به آنچه که تقدیر و تدبیر می کند حکیم و فرزانه است.

لِّيُدْخِلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٥﴾

و تا اینکه مردان مومن و زنان مومنه را به بهشت هایی داخل کند که جویها در آن روان است و جاودانه در آن می مانند و گناهانشان را از ایشان زائل کند و بزداید و این نزد خدا کامیابی بزرگی است.(۵)

لِّيُدْخِلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ ۚ

لِّيُدْخِلَ: فعل مضارع منصوب- فاعل (هو)-ٱلْمُؤْمِنِينَ : مفعول به- وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ معطوف- جَنَّٰتٍ: مفعول به ثانی

تا اینکه مردان مومن و زنان مومنه را به بوستانهایی که از زیر قصرهای آن در زیر درختان آن جویهای روان است و جاودان در آن باشند داخل می‌کند. تا این که گناهان و بدیهایشان را بزداید و بر آن‌ها ببخشاید.

*در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده است که:*

عن انس ﷺ عن النبی ﷺ قال: (ان فی الجنه لشجره، یسیر الراکب فی ظلها مائه عام لا یقطعها)

از انس ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « در جنت درختی است که شخص سواره صد سال در سایه آن راه رفته و هنوز آنرا به آخر نمی‌رساند.

وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا

ذَٰلِكَ: اسم وَكَانَ - عِندَ: مفعول فیه- فَوْزًا: خبر وَكَانَ

و این وعده برای ایشان از جانب خدای تعالی کامیابی بزرگی است و چه کامیابی بزرگتر از این وجود دارد که ایشان از کارهای زشت ایمن و آسوده شوند و به اهداف خود که آن بهشت است که وصف آن گذشت نائل گردند.

وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَٰتِ ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ ۚ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ ۖ وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾

و تا این که مردمان منافق و زنان منافق و مردان مشرك و زنان مشرك را كه به خدا گمان بد می‌برند عذاب کند، قرین حادثه بد باشند و خدا غضبشان کند و لعنتشان کند و جهنم برایشان مهیا کند که چه بد سرانجامی است.(۶)

وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَٰتِ ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ

يُعَذِّبَ : فعل مضارع- فاعل (هو)-ٱلْمُنَٰفِقِينَ : مفعول به- وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ : معطوف

در آیه قبل سخن از کامیابی مردان و زنان مومن بود و در این آیه سخن از عذاب مردان و زنان منافق و مشرک است می گوید، تا اینکه خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرکی را عذاب کند که به خدا گمان بد می‌برند مراد مردان و زنان منافق اهل مدینه و مردان و زنان مشرک اهل مکه هستند. که به خدای گمان بد می‌برند چونکه بعضی از منافقان گمان می بردند که پیغمبرﷺ به حدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم به مدینه نخواهد آمد و لشکر او شکست خواهد خورد پس حضرت رسولﷺ سالم به مدینه برگشت و حق سبحانه و تعالی فرمود:

عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ

عَلَيْهِمْ :جارومجرور خبر مقدم- دَآئِرَةُ : مبتدا موخر

البته شکست بر این کسانی است که به خدا گمان بد می برند و از روی نفاق گمان می‌کنند که پیغمبر در حدیبیه شکست خواهد خورد و یا سالم به مدینه بر نخواهدگشت.

غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ

وَغَضِبَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- لَعَنَهُمْ: فعل ماضی- هم: مفعول به- فاعل (هو)- أَعَدَّ: فعل ماضی،فاعل (هو)- لَهُمْ : جارومجرور -جَهَنَّمَ: مفعول به

و خداوند آن گمان بد برندگان را غضبشان کند و ایشان را لعنت کند و از رحمت خود براند و دور گرداند و برای ایشان دوزخ را مهیا کند.

وَسَآءَتْ مَصِيرًا

سَآءَتْ : فعل ذم- فاعل (هی)- مَصِيرًا: تمیز

و دوزخ چه بد بازگشتی است و چه سرانجام بدی در انتظار آنان است.

وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا 

سپاه آسمانها و زمین از خداست، و خدا نیرومند و فرزانه است.(۷)

وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

لِلَّهِ: جارومجرور خبر مقدم- جُنُودُ: مبتدا موخر

لشکریان آسمانها و زمین و اهل آن که فرشتگان، انس، جن و شیاطین و غیر آنها از آن خداست همه ملوک و مسخر اوست و تکرار این جمله به جهت وعده نیکو برای مومنان است که به نصرت الهی پشت گرمی داشته باشند و وعید و تهدید است از برای منافقان و مشرکان که از تکذیب و گمان بد بر خدای یگانه زیان می بینند و ترسان می‌شوند.

وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

لفظ اَللَّهُ : اسم وَكَانَ - عَزِيزًا: خبر وَكَانَ - حَكِيمًا : خبر دوم وَكَانَ

و خداوند نیرومند و حکیم و فرزانه است. و به مصالح خلق داناست و صواب کار را در آنچه می کند از برای مومنان می داند و به آنچه که تقدیر و تدبیر می کند حکیم و فرزانه است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۸﴾

براستی [ای پیامبر!] ما ترا گواه و مژده دهنده و بیم رسان فرستادیم.(۸)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

(نا) اسم انّ- أَرْسَلْنَاكَ : فعل ماضی- (نا) فاعل-ک : مفعول به- شَاهِدًا : حال- وَمُبَشِّرًا : معطوف- نَذِيرًا : معطوف

بدرستی ای پیامبر! ما ترا بر گفتار و کردار امت تو شاهد و گواه فرستادیم و نیز ترا بشارت دهنده و مژده رسان به بهشت برای مومنین و اطاعت کنندگان و بیم رسان از آتش دوزخ برای منافقین و مشرکین و گناهکاران فرستادیم تا ایشان را از آتش دوزخ بترسانی و در آخرت جایی برای اعتراض باقی نگذاری و تا پیامبر بر شما گواه و شاهد باشد چنانچه در سوره بقره/۱۴۳ آمده است:« **ویکون الرسول علیکم شهیداً** »

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۹﴾

تا اینکه به خدا و به پیغمبر او ایمان بیاورید و او را نصرت دهید و بزرگ شمارید و بامدادان و شامگاهان تسبیح گوئید.(۹)

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ

تُعَزِّرُوهُ : فعل مضارع- (و) فاعل- ه: مفعول به- تُوَقِّرُوهُ : فعل مضارع- (و) فاعل- ه: مفعول به

این وعده و وعید برای آنست که خدای را تصدیق کنید و به او بگروید و به یگانگی او اقرار کنید و رسولش را باور دارید که پیغمبر از جانب او به رسالت مبعوث شده است تا شما را هدایت کند و راه نماید. و فرمان او را بزرگ دارید و احترام بگذارید.

وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

تُسَبِّحُوهُ : فعل مضارع- (و) فاعل- ه: مفعول به- بُكْرَةً : مفعول فیه- أَصِيلًا : معطوف

و بامدادان و شامگاهان یعنی در اول روز و آخر روز خدای را به پاکی یاد کنید و تسبیح گوئید و یا نماز پنجگانه را بجای آورید که آن خود تسبیحی است که خدا را به پاکی در شبانه روز یاد می کنید.

در ***حدیث شریف در صحیح البخاری*** آمده که:

عن ابی هریرهؓ قال: قال النبیﷺ کلمتان حبیبتان الی الرحمن، خفیفتان علی اللسان، ثقیلتان فی المیزان: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم)

از ابوهریرهؓ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است» ***« سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم »***

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۚ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۰﴾

براستی کسانی که با تو بیعت کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، روی دستهایشان دست خداست پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند و هر که بر آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند، پس خداوند بزودی به او پاداش بزرگی می بخشد.(۱۰)

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ

الَّذِينَ : اسم إِنَّ - يُبَايِعُونَكَ : فعل مضارع- (و) فاعل- ک: مفعول به- يُبَايِعُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر إِنَّ - لفظ اللَّهَ : مفعول به

براستی آنانکه در حدیبیه با تو بیعت کردند جز این نیست که با خدا بیعت کرده‌اند زیرا که مقصود به بیعت اوست و برای طلب رضای اوست.

يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۚ

يَدُ : مبتدا- فَوْقَ : مفعول فیه- أَيْدِيهِمْ : مضاف الیه- فَوْقَ أَيْدِيهِمْ : خبر

دست خدا روی دستهایتان است یعنی عهد و پیمان با رسول خداﷺ است در واقع عهد رسول الله همان عقد میثاق با خدای سبحان است. تعبیر دست الله بر بالای دست ایشان در اینجا مجازی است نه حقیقت، در واقع به معنی سلطه و غلبه و چیره و غالب بودن قدرت خداوند بر عهد کنندگان است پس عهدی که صحابه با رسول اللهﷺ بسته در حقیقت عهدی است که با خدا بسته است. **مولانا گفت:**

دست او را حق چو دست خویش خواند　　　پس یدالله فوق ایدیهم براند

فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ

من: مبتدای جازم- نَّكَثَ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

پس هر کسی که پیمان شکنی کند و نقض عهد نماید، تنها به زیان خود پیمان شکنی می کنند و زیان و ضرر آن از این عهد شکنی به خودشان بر می گردد و به غیر او تجاوز نمی کند.

وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيْهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

مَنْ: مبتدای جازم- أَوْفَىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)- فَسَيُؤْتِيهِ: فعل مستقبل- ه: مفعول به- فاعل (هو) أَجْرًا: مفعول به- عَظِيمًا: نعت

و اما هر کسی به آنچه که با خدا پیمان بسته که پیمان بستن با رسول خدا در واقع پیمان بستن با خداست وفا کند، پس خداوند به زودی پاداش بزرگی در روز قیامت به او می بخشد و آن عبارت از بهشت است. رباعی:

پیمان مشکن که هر که پیمان بشکست　　　از پای در افتاد و برون شد از دست
آنرا که درست بود پیمان الست　　　نشکست بهیچ حال هر عهد که بست

سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا ۚ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًۢا ۚ بَلْ كَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱)

اعراب بادیه نشین (بر جای ماندگان) به زودی به تو خواهند گفت که اموال و کسان ما را گرفتار کردند برای ما آمرزش بخواه، چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می رانند بگو: اگر خدا در حق شما زیانی بخواهد یا در حق شما سودی بخواهد پس چه کسی در برابر خداوند شما اختیار چیزی را دارد. بلکه خداوند به آنچه می کنید همواره آگاه است.(۱۱)

سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا

سَيَقُولُ: فعل مستقبل- ٱلْمُخَلَّفُونَ: فاعل- شَغَلَتْنَآ: فعل ماضی- (نا): مفعول به- أَمْوَٰلُنَا: فاعل

بازماندگان عرب بادیه نشین که از جهاد سر باز زدند به زودی خواهند گفت که اموال و کسان ما را گرفتار کردند برای ما طلب آمرزش کن **ابن عباس** گفت- این آیت در **شان** قومی منافقان فرو آمد از قبایل **عرب جمهینه** و **مزینه** و **نخع** و **اسلم** و **غفار**، قومی در **مدینه** مسکن داشتند و قومی در نواحی مدینه. **رسول خدا**ﷺ شش سال از هجرت گذشته او را آرزوی عمره خاست و طواف **کعبه** و زیارت خانه، به این قبایل **عرب** کس فرستاد و ایشان را بخواند تا چون روند از این جهت ایشان را می خواند و جمع می‌کرد. قومی که مخلصان بودند و اهل بصیرت اجابت کردند و بیامدند و قومی که منافقان بودند

نشستند و تخلف کردند و عذر دروغ آوردند که: « شغلتنا اموالنا و اهلونا» رب العالمین ایشان را مخلف خواند، یعنی که ایشان از سخن و صحبت رسول الله سرباز زدند. همان است که جای دیگر فرمود:
«ولکن کره الله انبعاثهم فثبطّهم و قیل اقعدوا[1]» و نیز خدای تعالی فرمود:
« انکم رضیتم بالعقود اول مرّه فاقعدوا[2]» گفتند ما را اهل و عیالست و جز ما ایشان را قیم نیست و خرمابنان داریم در این نخلستان و آنرا تیمار کننده نیست، اکنون ما را آمرزش بخواه از خدای به این تخلف که از ما سرزد. و کان رسول اللهﷺ اذا قبل عذر انسان استغفرله و این سخن آنگه گفتند که رسول از حدیبیه باز آمد و ایشان را عتاب کرد و به آن تخلف که کردند. رب العالمین ایشان را در آنچه گفتند دروغ زن کرد گفت- « يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ »

يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

يَقُولُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- بِأَلْسِنَتِهِم : جارومجرور - ما: مفعول به (هو) اسم لَيْسَ - فِي قُلُوبِهِمْ: جارومجرور خبر لَيْسَ

به زبان های خود می گویند آنچه را که در دلهایشان نیست یعنی این عذر و استغفار به زبان می گویند و در دل ایشان از استغفار خبری نیست که ایشان در بند آن نیستند که رسول از بهر ایشان آمرزش بخواهد یا نخواهد. که این همان روش منافقان است آنچه را که زبانشان می گوید دلشان گواهی نمی دهد و دورو هستند بلکه خبیث نیت‌اند و نفاق در دل دارند.

قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا

مَن: متبدا- يَمْلِكُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، خبر- شَيْئًا : مفعول به

ای محمدﷺ در جواب ایشان بگو که چه کسی می تواند مالک شود برای شما یعنی چیزی از حکم خدای تعالی را از شما منع کند اگر خدای تعالی بخواهد بشما قهری و غضبی و شکستی و یا خللی در مال و اهل و یا عقوبتی بر تخلف انجام دهد و یا اگر بخواهد بشما سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال و اهل و عیال انجام دهد. چونکه ایشان گمان بردند که آن تخلف که نمودند سبب نفع ایشان است در نفس و مال و سبب دفع مضرت از ایشان خواهد بود. رب العالمین خبر داد که اگر از آن نفع و ضرر چیزی در راه شماست و به تقدیر و تدبیر واردت ماست هیچ کس نتواند آنرا دفع کند. آنگه فرمود:

بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

---
[1]- سوره توبه، آیه ۴۶
[2]- سوره توبه، آیه ۸۳

لفظ اَللَّهُ: اسم کَانَ - تَعۡمَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - خَبِيرًا: خبر کَانَ

بلکه چنین نیست که شما به زبان می گوئید و عذر و استغفار ناصلاح و نادرست می‌آورید بلکه الله تعالی خود آنچه که در دلهای شماست آگاه و داناست و عمل و نیات شما را می داند و از نفاق شما باخبر است و نیز می داند که قصد شما از تخلف چیست؟ بلکه انگیزه واقعی، همانا وجود شک و نفاق در اندرون شما و گمان‌ها و پندارهای فاسد در ضمیرتان بوده است که حق تعالی تدبیر آن کار خواهد کرد. چنانکه می فرماید:

بَلۡ ظَنَنتُمۡ أَن لَّن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهۡلِيهِمۡ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمۡ وَظَنَنتُمۡ ظَنَّ ٱلسَّوۡءِ وَكُنتُمۡ قَوۡمَۢا بُورًا ﴿١٢﴾

بلکه گمان بردید که پیغمبر و مومنان هرگز سوی کسان خویش باز نخواهند گشت و این در دلهایتان آرایش گرفت و گمان بد کردید و قومی هلاک شده گشتید.(۱۲)

بَلۡ ظَنَنتُمۡ أَن لَّن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهۡلِيهِمۡ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمۡ وَظَنَنتُمۡ ظَنَّ ٱلسَّوۡءِ

ظَنَنتُمۡ: فعل ماضی - تم: فاعل - لَّن يَنقَلِبَ: فعل مضارع منصوب - ٱلرَّسُولُ: فاعل - أَبَدًا: مفعول فیه

می گوید بازماندن شما از **حدیبیه** آنچه که شما گفتید نبود بلکه شما پنداشتید که مشرکان **قریش** رسولﷺ را و مومنان را از خان و مان و دیار خویش مستاصل خواهند کرد و از بن بر خواهند انداخت، یا بکشند ایشان را یا بگریزند و در عالم پراکنده شوند، و این گمان بد که به ایشان بردید نموده و نشان داده‌ی شیطان است که بر شما آراست و در دل شما افکند. و گفته اند گمان بد ایشان آن بود که با یکدیگر می گفتند که هرگز به پیش ایشان مروید و خود را فریب مدهید و گمان مکنید که از ایشان یکی سالم باز خواهد گشت که اهل مکه (مشرکان قوم قریش) مسلمانان را هلاک و نیست و نابود کنند. رب العالمین فرمود:

وَكُنتُمۡ قَوۡمَۢا بُورًا

تم: اسم کان - قَوۡمَۢا: خبر کان - قَوۡمَۢا بُورًا: گروهی هلاک شده

و این گمان بد که شما داشتید و می گفتید که ملت اسلام برافتد و دین خدا باطل گردد بدانید که به سبب این بدگمانی که شما دارید و فساد عقیده و نیتی که شما دارید خودتان گروهی هلاک شدگانید و خدا شما را هلاک کند و نیست و نابود گرداند.

وَمَن لَّمۡ يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾

و هر که بخدا و پیغمبر وی ایمان ندارد ما برای کافران آتشی افروخته مهیا کرده‌ایم.(۱۳)

وَمَن لَّمۡ يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ سَعِيرًا

(نا) اسم ان - أَعۡتَدۡنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، خبر انَّ - سَعِيرًا: مفعول به

و هر که بخدا ایمان نیاورد و او را به یگانگی نشناسد و رسول او را باور ندارد و کتاب او را تکذیب نماید و معجزات او را سحر بداند قطعاً ما برای این گروه از انسانهای کافر و مشرک آتشی سوزان آماده کرده‌ایم و این عذابی است که خدای تعالی برای ایشان آماده کرده است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٤﴾

و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست، هر که را خواهد بیامرزد و هر که را خواهد عذاب کند و خدا آمرزگار و رحیم است.(۱۴)

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

و پادشاهی و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست یعنی زمام امور مملکت در عالم بالا و پائین همگی در قبضه قدرت اوست و کسی غیر از او قادر نیست ادعای مالکیت آسمانها و زمین و اهل آن کند.

يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ

يَغْفِرُ :فعل مضارع- فاعل (هو)-يَشَآءُ : فعل مضارع- فاعل (هو)- وَيُعَذِّبُ : فعل مضارع- فاعل(هو)- مَن : مفعول به

اوست که گناهان بزرگ شما را برای هر که بخواهد می آمرزد و به گناهان کوچک هر که را که بخواهد عذاب می دهد و کسی قادر نیست او را از این کار که گناهان بزرگ را ببخشد و یا به گناهان کوچک عذاب دهد، دفع کند و یا مانع آن شود.

وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا

لفظ ٱللَّهُ: اسم وَكَانَ - غَفُورًا: خبر وَكَانَ -رَّحِيمًا : خبر دوم وَكَانَ

و خداوند آمرزنده‌ی توبه توبه کنندگان است و بر آنان رئوف و مهربان است و هر که را بخواهد به مغفرت و بخشش خود مخصوص می گرداند.

مولانا در مثنوی گفت:

هین مکن زاین پس فراگیر احتراز　　که زبخشایش در توبه است باز
توبه را از جانب مغرب دری　　باز باشد تا قیامت بر وری
تا زمغرب بر زند سر آفتاب　　باز باشد آن در از وی رو متاب
هست جنت را زرحمت هشت در　　یک در توبه است زآن هشت ای پسر
آن همه گه باز باشد گه فراز　　و آن در توبه نباشد جز که باز
هین غنیمت دار در بازست زود　　رخت آنجا کش بکوری حسود

سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا۟ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ۚ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُ ۖ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ۚ بَلْ كَانُوا۟ لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۵﴾

و چون سوی غنیمت ها روید که آنرا بگیرند، بزودی تخلف کردگان خواهند گفت، بگذارید ما نیز متابعت شما کنیم، می خواهند کلام خدا را تغییر دهند، بگو: هرگز متابعت ما نکنید، خدا از پیش چنین گفته است خواهند گفت بلکه بما حسد می برید (نه) بلکه جز اندکی فهم نمی کنند(۱۵)

سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ

سَيَقُولُ : فعل مضاع مستقبل- ٱلْمُخَلَّفُونَ : فاعل-إِذَا : مفعول فيه

پس زود باشد پس ماندگان از **حدیبیه** یعنی همان قبایل عرب بادیه نشین آنگاه که به سوی غنیمت‌ها بروید خواهند گفت بگذارید ما هم متابعت شما کنیم و در غزوه خیبر حاضر باشیم زیرا یقین داشتند که در غزوه خیبر دستیابی به غنائم حتمی است آورده‌اند که حضرت رسولﷺ در ذی الحجه سال ششم که از حدیبیه برگشت در محرم سال هفتم به غزوه **خیبر** روی آورد و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده به این جنگ برود و در این جنگ شرکت کند چون تصمیم بر این شد مخالفان گفتند اجازه بدهید ما نیز در این جنگ با شما همراهی کنیم.

يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا۟ كَلَٰمَ ٱللَّهِ

أَن يُبَدِّلُوا۟ : فعل مضارع- (و) فاعل- كَلَٰمَ : مفعول به

می‌خواهند کلام خدا را تغییر و دگرگون کنند چون خداوند متعال به حضرت‌رسولﷺ فرمان داده فقط کسانی در غزوه خیبر شرکت کنند و عازم میدان جنگ شوند که در حدیبیه شرکت کرده باشند.

قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُ

قُل لَّن تَتَّبِعُونَا : فعل مضارع- (و) فاعل- (نا) مفعول به

بگو: هرگز از ما در جنگ خیبر پیروی نخواهید کرد و با ما به جنگ نخواهید آمد. آری خداوند از قبل چنین دستوری و فرمانی صادر کرده است که اعراب بادیه‌نشینان را که در حدیبیه حاضر نبودند از رفتن به غزوه خیبر باز داشته است.

فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا

فَسَيَقُولُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل- تَحْسُدُونَنَا : فعل مضارع- (و) فاعل- (نا) مفعول به

پس زود باشد منافقان خواهند گفت نه بلکه شما بر ما حسد می برید و جز رشک و حسد چیز دیگری مانع رفتن ما به غزوه خیبر نیست و این کار را از روی حسد انجام می‌دهید تا همه غنایم از آن شما باشد و ما را از آن غنایم محروم سازید. و **خیبر** ناحیتی بود و در آن حصارهای بسیار و مال و غنیمت فراوان، مسلمانان از آن حصارها یکان یکان می رفتند و مال بر می داشتند و صفیه دختر حیی

بن اخطب و دو دختر وی را اسیر گرفتند و تقدیر چنان بود که آن صفیه دختر حیی بن اخطب جفت رسول خداﷺ گشت و روزی بر روی او نشان دید از او پرسید که این چیست؟ **صفیه** گفت- وقتی بخواب دیدم که ماه آسمان در کنار من افتاد، این خواب با شوهر خود کنانه بن الربیع گفتم. کنانه گفت: که تو می خواهی صاحب سرزمین حجاز پادشاه عرب و عجم- **محمد** شوهر تو باشد و بر روی من تپانچه (سیلی) زد، این نشان از آنست.

پس رسول خدا **قصد حصار صعب بن معاذ** کرد حصاری عظیم که در همه عرب حصاری از آن محکم تر نبود، مردمان از حصارهای دیگر آنجا می رفتند و مال فراوان آنجا می‌بردند و مبارزان و جنگیان آنجا بسیار بودند، هر ده شبانه روز رسول بر درآن حصار بنشست، روزی جهودی از حصار بیرون آمد و مبارزت خواست، رسول خدا **محمد بن مسلمه** پیش وی به جنگ فرستاد و گفت اللهم نصره. ایشان روی بهم آوردند، درختی بود میان ایشان، هر یکی از ایشان به آن درخت پناه می برد، آن جهود حمله آورد. محمد بن مسلمه آن جمله وی بدرخت رد کرد، آنگه بر او ضربتی زد که نیمه سرش با روی به دو نیم کرد، پس برادر آن جهود بیرون آمد و مبارزت خواست، **زبیر عوام** پیش وی باز شد. مادر وی **صفیه** گفت: یا رسول الله پسرم را بکشد رسول گفت نه که پسرت او را کشد، زبیر ضربتی زد که کتف وی با یک نیمه پهلو بیرون انداخت، و زبیر او را کشت پس از چندی تلاش در مورد فتح یکی از دژها **رسول گفت**: و الله لا عطین الرایه غداً رجلاً یحبه الله و رسوله. پس دیگر روز علی را بخواند و عَلَم به وی داد، علی رفت و عَلَم بر در دژ ناعم بزد، جهودی بر بام حصار آمد گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت: من علی ام. جهود گفت عالی شد این کار بحق **موسی و تورات**، پس علی به تائید الهی و قوت ربانی در حصار بدست گرفت و از بوم حصار برکند و بینداخت سپس پیرامون دژ ناعم جنگی سخت درگرفت و سرانجام مسلمانان پیروزمندانه وارد دژ شدند. پس آن اموال و غنائم که از حصارهای **خیبر** یافتند به اهل **حدیبیه** قسمت کردند.

بَلْ كَانُوا۟ لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا

(و) اسم کان- لَا يَفْقَهُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر کان- قَلِيلًا: مفعول به

بلکه چنین نیست که آنان برداشت می‌کنند، واقعیّت آن است که جز اندکی در نمی‌یابند و درک نمی‌کنند چون داشتن ایمان یقین و علمی صادقانه و اخلاص بی ریا از اموری است که ایشان مفهوم آن را در نمی‌یابند.

قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُو۟لِى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَٰتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ ۖ فَإِن تُطِيعُوا۟ يُؤْتِكُمُ ٱللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا ۖ وَإِن تَتَوَلَّوْا۟ كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾

به تخلف کردگان بادیه نشینان بگو:بزودی به سوی کارزار قومی سخت ستیزه جوی زورمند، دعوت خواهید شد، که با آنها کارزار کنید یا مسلمان شوند اگر اطاعت کنید خدایتان پاداشی نیکو دهد و اگر پشت کنید چنانکه پیش از این پشت کردید، عذابتان کند، عذابی الم انگیز.(۱۶)

قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَٰتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ

تُقَٰتِلُونَهُمْ : فعل مضارع- (و) فاعل- هم: مفعول به

به این بازماندگان اهل بادیه بگو: زود باشد که خوانده شوید به سوی کارزار قومی که سخت ستیزه جو و زورمند و نیرومند است که با آنها بجنگید یا مسلمان شوند این گروه ستیزه‌جو اهل یمامه‌اند از متابعان مسلیمه کذاب یا قبائل عرب که بعد از وفات پیغمبرﷺ مرتد شدند که ابوبکر صدیق آنان را از پای در آورد، یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت به وادی حنین حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم بود.

فَإِن تُطِيعُواْ يُؤْتِكُمُ ٱللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا

يُؤْتِكُمُ : فعل مضارع- كم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- أَجْرًا: مفعول به ثانی- حَسَنًا: نعت

اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکو برایتان دهد که آن بدست آوردن غنائم در دنیا و رسیدن به بهشت در آخرت است.

وَإِن تَتَوَلَّوْاْ كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

يُعَذِّبْكُمْ: فعل مضارع- كم:مفعول به- عَذَابًا: مفعول مطلق- أَلِيمًا : نعت

و اگر از جنگ و جهاد و کارزار روی برگردانید و به جنگ پشت کنید همچنانکه پیش از این هم رفتن همراه رسول خدا به عمره در حدیبیه به جنگ پشت کردید، خداوند عذاب می کند شما را چه عذاب کردنی. در دنیا به اسارت در آوردن و کشته شدن و هلاکت و در آخرت گرفتار شدن به عذاب آتش دوزخ.

لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۷﴾

بر کور تکتلیف نیست و بر لنگ تکلیف نیست و بر بیمار تکلیف نیست و هر که خدا و پیغمبر او را اطاعت کند وی را به بهشت داخل کند که در آن جویها روان است و هر که پشت کند عذابش کند عذابی الم انگیز.(۱۷)

لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ

اگر به جنگ نرود از میان شما گناهی بر دین کسان نیست، بر نابینا حرجی و گناهی نیست و بر آدم لنگ حرجی و تکلیفی نیست و بر مریض حرجی و تکلیفی نیست زیرا که اینها از نظر جسمانی ناسالم اند و عذر ایشان اگر به جنگ نرود پذیرفته شده است و نیز کسانیکه کودک باشند، یا دیوانه، زن، و بیمار باشند، بیماری که مانع جنگیدن در او باشد نیز برایشان تکلیفی نیست. **مولانا گفت:**

**بهر نقصان بدن آمد فرج		در نبی که ما علی الاعمی حَرَج**

وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ

و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد در آنچه که به ایشان امر و نهی شده است وی را در بوستانهایی از بهشت که در زیر پای ایشان رودهایی جاری است در می آورد رودهایی که آب آن از شیر سفید تر و از شراب گواراتر و از عسل لذیذتر است.

وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا

مَن: مبتدا- يَتَوَلَّ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر- يُعَذِّبْهُ: فعل مضارع- ه: مفعول به- عَذَابًا: مفعول مطلق- اليماً: نعت

و هر که از فرمان خدا و رسولش اعراض کند عذابی دردناک که درد آن منقطع نگردد و الم و درد آن منقضی نشود و آن عذاب حرمان[1] است چه به مخالفت امر خدا از دولت لقاء دور و بنا فرمانی از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند.

لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۱۸﴾

بتحقیق خداوند از مومنان آن هنگام که زیر آن درخت با تو بیعت کردند خشنود گشت خدا آنچه را که در دلهایشان بود معلوم داشت و آرامش به ایشان نازل کرد و فتحی نزدیک به آنان پاداش داد.(۱۸)

لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا

إِذْ: مفعول فيه- يُبَايِعُونَكَ: فعل مضارع- (و) فاعل- ک: مفعول به- تَحْتَ: مفعول فيه

بتحقیق که خداوند از گرویدگان صحابه ﷺ خشنود گشت آن هنگام که بیعت کردند با تو در زیر درخت سمره پس خداوند آنچه که در دلهای ایشان است از اخلاص و وفا و صدق و صفا می داند پس آرامش بر ایشان فرو فرستاد و پاداش دادن ایشان را فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا فتح مکه.

و آن ساعت که دست بیعت گرفتند به رسول فرمان آمد از حق تعالی تا درهای آسمان بگشادند و فرشتگان از ذروه فلک نظاره کردند و از حق فرمان آمد بطریق مباهات که ای مقربان افلاک نظر کنید با آن گروه که از بهر اعزام دین اسلام و اعلای کلمه حق می کوشند جان بذل کرده و تن سبیل و دل فدا و در وقت قتال روی نشانه‌ی نیزه کرده و سینه سپر ساخته.

گواه باشید ای مقربان که من از ایشان خشنودم و در قیامت هر یکی را از ایشان در امت محمد چندان شفاعت دهم که از من خشنود گردند و ازین عهد تا آخر دور زمان هر مومنی که آن بیعت بشنود و بدل امر ایشان در قبول آن بیعت موافق بود من آن مومن را همان خلعت دهم که این مومنان را دادم.

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۹﴾

و نیز غنیمت های بسیاری خواهند گرفت و خداوند عزیز و حکیم است.(۱۹)

[1] - حرمان: بی بهره بودن، بی روزی بودن.

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا

يَأْخُذُونَهَا: فعل مضارع- (و) فاعل- ها: مفعول به

و نیز غنیمت های بسیاری خواهند گرفت که از جمله آن غنائم غزوه خیبر و یا غنائم فتوحات دیگر است.

وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

لفظ ٱللَّهُ: اسم كَانَ - عَزِيزًا: خبر كَانَ - حَكِيمًا: خبر دوم كَانَ

و اوست که عزیز و غالب یعنی غالب و چیره کننده دوستان و حکم کننده به شکست دشمنان است.

وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِۦ وَكَفَّ أَيْدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾

و خداوند بشما غنیمت های بسیار دیگری وعده داده که بزودی آنها را خواهید گرفت پس این را بر شما زودتر داد و دستهای آن مردم از شما بازداشت تا برای مومنان عبرتی باشد و براهی راست هدایتتان کند.(۲۰)

وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِۦ وَكَفَّ أَيْدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ

وَعَدَكُمْ: فعل ماضی- كُم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- مَغَانِمَ: مفعول به ثانی

و خداوند شما را وعده کرده و گفته است ای رسولﷺ غنیمتهای بسیاری در سرزمین های فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف جهان آنرا تا قیامت. بدست می‌گیرید پس این وعده را بشما زودتر عملی ساخت و این غنیمت ها در غزوه خیبر بدست شما افتاد که آن باغها و نخلستانها و کشتزارهای بسیار مساعد بود که رسول خدا آنرا در میان شرکت کنندگان در حدیبیه تقسیم نمود و دستهای آن مردم را از شما بازداشت. یعنی دستهای اهالی خیبر را برای مومنان کوتاه ساخت.

وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا

(هی) اسم کان- ءَايَةً: خبر کان- يَهْدِيَكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- فاعل(هو)- صِرَٰطًا: مفعول به ثانی

تا اینکه آن غنیمت برای مومنان نشانه ای و عبرتی باشد و برای آنکه شما را براهی راست و مستقیم هدایت بنماید یعنی به راه حق و دین اسلام پایدار و استوار بدارد.

وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا۟ عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ ٱللَّهُ بِهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾

و غنیمتهای دیگر که بدان دست نیافته اید و خدا بدان احاطه دارد و خدا بهمه چیز تواناست.(۲۱)

وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا۟ عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ ٱللَّهُ بِهَا

لَمْ تَقْدِرُوا: فعل مضارع مجزوم- (و) فاعل

و غنیمتهای بی شمار دیگری که شما بدان دست نیافته اید و خدا بدان احاطه دارد بدست خواهید آورد. ابن عباس و مجاهد گفت. مراد فتوحاتی است که خداوند متعال بعد از فتح خیبر بر مسلمین ارزانی داشت. بعضی گفتند فتح مکه است یا فتوحات و غنایم فارس و روم است. و این قول پیغمبر خداﷺ است که فرمودند:

« غنایم برای شما حلال گردانیده شده است»

عن ابی هریره‌ﷺ قال: قال رسول اللهﷺ: (غزا نبی من الانبیاء، فقال لقومه: لا یتبعنی رجل ملک بضع امراه، و هو یرید ان یبنی بها و لمابین بها، و لا احد بنی بیوتا و لم یرفع سقوفها، و لا آخری اشتری غنماً او خلفات، و هو ینتظر ولادها، فغزا، فدنا من القریه صلاه العصر، او قریباً من ذلک، فقال للشمس: انک مامورة و انا مامور، اللهم احبسها، فحبست حتی فتح الله علیه، فجمع الغنائم فجاءت یعنی النار- لتا کلها فلم تطعمها، فقال: ان فیکم غلولاً، فلیبا یعنی من کل قبیله رجل، فلزقت ید رجل بیده، فقال: فیکم الغلول فجاؤوا برأس مثل رأس بقره من الذهب، فوضعوها، فجاءت النار فاکلتها، ثم اجل الله لنا الغنائم، رأی ضعفنا و عجزنا، فأحلها لنا)

از ابوهریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «پیغمبری از پیغمبران اراده جهاد نمود، و به قوم خود گفت: اگر کسی زنی را به نکاح گرفته و با او همبستری نکرده باشد، و یا خانه هایی را بنا نموده ولی سقف آنها را نپوشیده باشد، و یا گوسفندان و یا شتران آبستنی را خریده و انتظار ولادت آنها را داشته باشد، با من همراهی نکنند.

آن پیغمبر به جهاد رفته و هنگام نماز عصر و یا نزدیک نماز عصر، بهمان قریه مورد نظر رسید، خورشید را (مخاطب قرار داده) و گفت: تو ماموریت داری و من هم ماموریت دارم، و خدایا! آفتاب را برایم متوقف بساز! و همان بود که (آفتاب) برایش تا هنگامیکه آن قریه را فتح کرد متوقف ساخته شد، اموال غنیمت را جمع نمود، آتشی آمد که آن غنایم را بسوزاند، ولی نتوانست آن را بسوزاند (پیغمبر) برای قوم خود گفت: کدام کسی از شماها در اموال غنیمت خیانت کرده است، باید از هر قبیله ای یک نفر آمده و با من بیعت نماید، (چنان کردند) و دست یکی از آنها به دست پیغمبر چسبید، پیغمبر برایش گفت: خیانت در مال غنیمت در قبیله شما صورت گرفته است، باید همه افراد قبیله آمده و با من بیعت نمایند، و دست دو یا سه نفر از آنها بدست پیغمبر چسبید، برای آنها گفت: خیانت در بین شما دو سه نفر است، و آنها کله‌ی مانند کله‌ی گاوی را که از طلا بود، آورده و روی اموال غنیمت گذاشتند، و همان بود که آتش آمده و اموال غنیمت را سوزانید، سپس خداوند غنایم را برای ما حلال کرد و چون خداوند متعال ضعف و بیچارگی ما را دید، غنائم را برای ما حلال نمود»

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

لفظ ٱللَّهُ : اسم کان- قَدِيرًا: خبر کان

و خداوند به همه چیز قادر و تواناست از فتحها و نیز تقسیم غنایم و تقدیر و تدبیر کارها در دست اوست.

وَلَوْ قَٰتَلَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوَلَّوُا۟ ٱلْأَدْبَٰرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٢٢﴾

و اگر کسانی که کافرند با شما کارزار کنند قطعاً به شما پشت خواهند کرد و دیگر دوست و یاوری نخواهند یافت.(۲۲)

وَلَوْ قَٰتَلَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوَلَّوُا۟ ٱلْأَدْبَٰرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

قَٰتَلَكُمُ : فعل ماضی- کم: مفعول به- ٱلَّذِينَ : فاعل

و آنانکه از اهل حدیبیه که کافر بودند با شما در حدیبیه قتال می کردند و صلح نمی‌کردند هر آینه به شما پشت می کردند و هزیمت می شدند پس کارسازی و دوستی و یاوری نخواهند یافت.

محالست چون دوست دارد ترا   که در دست دشمن گذارد ترا

سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾

روش و سنت خداست که از پیش چنین بوده و روش خدا را تغییر پذیر نخواهی یافت.(۲۳)

سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ

سُنَّةَ : مفعول مطلق- خَلَتْ : فعل ماضی- فاعل (هی)

این سنت الهی است یعنی این حکم خدا ﷻ و قانون قدیم او در نصرت دادن دوستانش بر دشمنانش می‌باشد و انبیاء همیشه بر دشمنان غلبه کرده‌اند.

وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا

لَن تَجِدَ : فعل مضارع- فاعل (انت)- تَبْدِيلًا : مفعول به

و برای سنت و روش خدای تعالی هیچ تغییری و تبدیلی نیست تبدیلی هر چه در ازل مقدر و مقرر شده لامحاله موجود خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید.

قطعه:

تغییر بحکم ازلی راه نیابد   تبدیل بفرمان قضا کار ندارد

در دائره امرکم و بیش نگنجد   با سر قدر چون و چرا کار ندارد

وَهُوَ ٱلَّذِى كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٢٤﴾

اوست که به نزدیک مکه پس از آنکه شما را بر مشرکان ظفر داد، دستهای شما از ایشان و دستهای ایشان از شما بازداشت و خدا به اعمالی که می کردید بینا بود.(۲۴)

وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ

هُوَ : مبتدا-ٱلَّذِي : خبر- كَفَّ : فعل ماضی- فاعل (هو)- أَيْدِيَهُمْ : مفعول به

اوست که در دل مکه پس از آنکه شما را بر مشرکان مسلط ساخت و پیروز گرداند دستهای ایشان را از شما و دستهای شما را از آنان کوتاه گردانید. در **سبب نزول** این آیه روایت شده است که جماعتی از اهل مکه روز حدیبیه بیرون آمدند و خواستند غافلگیرانه بر لشکر رسول الله تیراندازی کنند ولی مسلمانان آنان را با پرتاب سنگ پاسخ دادند. **مولانا گفت:**

قصه عهد حدیبیه بخوان   گفت ایدیکم تمامت زان بدان

وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

لفظ ٱللَّهُ: اسم وَكَانَ - بَصِيرًا: خبر وَكَانَ

و خداوند به آنچه می کنید، همواره بیناست و هیچ چیز و هیچ عملی از دید او پنهان و مخفی نیست و شما را بدان اعمالتان جزا خواهد داد.

هُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَصَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَٱلْهَدْىَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُۥ ۚ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَآءٌ مُّؤْمِنَٰتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَـُٔوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌۢ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ لِّيُدْخِلَ ٱللَّهُ فِى رَحْمَتِهِۦ مَن يَشَآءُ ۚ لَوْ تَزَيَّلُوا۟ لَعَذَّبْنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۲۵﴾

آنها کسانی بودند که کفر ورزیدند و شما را با قربانها که برای رسیدن به قربان گاه، بسته بود، از مسجد الحرام باز داشتند اگر بیم آن نبود که مردان مومن و زنان مومن را که نمی شناسید آسیب زنید و از بابت ایشان بدون اینکه بدانید، مکروهی بشما رسد تا خدا هر که را خواهد برحمت خویش در آرد، اگر دو گروه از هم جدا بودند کافرانشان را عذاب می کردیم، عذابی الم انگیز.(۲۵)

هُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَصَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَٱلْهَدْىَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُۥ ۚ

هُمُ : مبتدا-ٱلَّذِينَ :خبر- مَعْكُوفًا :حال

آنها یعنی: مشرکان و کافران قریش کسانی اند که کفر ورزیدند و شما را از مسجدالحرام باز داشتند و اجازه ندادند که خانه خدا را طواف کرده و پس از اعمال عمره از احرام بیرون آمده خود را حلال سازید و نیز نگذاشتند هدی شما که باز داشته شده بود به محل قربانگاه برسد یعنی در محل قربانی ذبح و قربانی کرده شود چون باید قربانی در زمین حرم ذبح کرده شود که هدی رسول الله و مسلمانان در حدیبیه هفتاد شتر بود.

وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَآءٌ مُّؤْمِنَٰتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَـُٔوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌۢ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ

رِجَالٌ : مبتدا- خبر محذوف

اگر بیم آن نبود که مردان مومن و زنان مومن را در مکه که شما ایشان را نمی شناسید. لگدمال و نابود کنید، خداوند مانع این جنگ نمی‌شد. و آنان هفتاد و دو تن زن و مرد بودند که ایمان خود را کتمان می کردند حق سبحانه تعالی فرمود اگر شما وارد مکه شدید و به جنگ می‌پرداختید چون شما مسلمانان را می‌شناختید به هلاکت می رسانیدید زیرا که ایشان با مشرکان مختلط‌اند اگر شما ایشان را می‌کشتید پس از جهت هلاکت ایشان به شما مکروهی و عذابی می‌رسید و یا تاوانی چون کفارت و دیت بشما می‌رسید. می‌گوید- اگر نه از بهر آن مستضعفان می بود که در مکه اند مردان و زنانی که ایمان خویش پنهان دارند و شما ایشان را نشناسید و به نادانی ایشان را بکشید و شما را بزه حاصل شود و زیان دیت و وجوب کفاره به شما رسد، و نیز کافران شما را عیب کنند که اهل دین خود را کشتید اگر نه این بودید ما شما را بر ایشان مسلط می کردیم و در مکه می گذاشتیم آنکه گفت:

لِّيُدۡخِلَ ٱللَّهُ فِي رَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ

لِّيُدۡخِلَ : فعل مضارع منصوب- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- مَن : مفعول به

خداوند هر که را بخواهد به رحمت خویش داخل می کند یعنی در دین اسلام داخل می‌کند قبل از اینکه شما به مکه بروید و فتح مکه به وقوع پیوسته باشد اگر بخواهد در دین اسلام داخل می کند.

لَوۡ تَزَيَّلُواْ لَعَذَّبۡنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا

لَوۡ تَزَيَّلُواْ : جمله شرط، فعل ماضی- (و) فاعل- (ل): جواب شرط- لَعَذَّبۡنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- ٱلَّذِينَ : مفعول به- عَذَابًا : مفعول مطلق

اگر این دو گروه یعنی مسلمانان از کافران در مکه از هم جدا بودند هر آینه کافران را عذاب می کردیم چه عذاب دادنی در دنیا به قتل و هلاکت و در آخرت در آتش دوزخ گرفتار می کردیم.

إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمًا ﴿٢٦﴾

آن هنگام که کافران تعصب جاهلیت در دل گرفتند و خدا آرامش خویش به پیغمبرش و به مومنان نازل کرد و بر کلمه تقوی استوارشان داشت که در واقع آنان بدان سزاوارتر بودند و خدا همواره به همه چیز دانا بود.(۲۶)

إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَاۚ

إِذْ : مفعول فیه- جَعَلَ : فعل ماضی- ٱلَّذِينَ : فاعل- كَفَرُواْ : فعل ماضی- (و) فاعل- ٱلْحَمِيَّةَ :مفعول به- حَمِيَّةَ : بدل

ای محمدﷺ بیادآور آن زمانی را که کافران در دلهای خود تعصب و تکبر و غیرت و حمیت جاهلیت که به دلهایشان درآمده و سعی داشتند که بنده را از فرمانبرداری باز دارند و با یکدیگر گفتند که ما پیغمبر و یاران او را اجازه نمی‌دهیم و نمی‌گذاریم که بر مکه وارد شوند و مراسم عمره خود را انجام دهند زیرا که در روز بدر پدران و برادران ما را کشته‌اند و سوگند به لات و عزی که بر ما در مکه وارد نمی شوند پس خداوند آرامش و وقارو سکون را بر پیامبر خویش و بر مومنان فرو فرستاد و ایشان را پای بند کلمه تقوی و پرهیزکاری گردانید و در واقع آنان به آن سزاوارتر و شایسته آن بودند از این جهت این شایستگی را در حدیبیه نشان دادند.

وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

لفظ ٱللَّهُ : اسم كَانَ - عَلِيمًا : خبر كَانَ

و خداوند به همه چیز دانا و آگاه است. در مورد تعبیر خواب پیغمبر در باره‌ی طواف خانه خدا آیت آمد که:

لَّقَدْ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءْيَا بِٱلْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُواْ فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷)

بتحقیق خداوند رویای رسول خویش بحق راست کرد مسلماً اگر خداوند خواهد، با ایمنی به مسجد الحرام داخل می شوید در آنحال که سر ترا شیده یا مو کوتاه کرده‌اید بدون آنکه بیمی داشته باشید خدا آنچه را که شما نمی دانستید دانست پس از این فتحی نزدیک برای شما قرار داد.(۲۷)

لَّقَدْ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءْيَا بِٱلْحَقِّ

لَّقَدْ: حرف تحقیق- صَدَقَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- رسولَ: مفعول به- ٱلرُّءْيَا : مفعول به ثانی

در کشف الاسرار آمده است که:

رسول خدا پیش از آنکه به **حدیبیه** رفت در **مدینه** بخواب نمودند او را که بر وی گفتند: لیفتحن علیک مکه. این شهر **مکه** بر تو گشاده شود و وقت آن فتح در خواب معین نکردند. رسول با یاران گفت که فتح **مکه** مرا در خواب نمودند. یاران همه شاد شدند و گمان بردند که همان سال در **مکه** روند. پس چون از **حدیبیه** به صلح باز گشتند و رسول به صلح کردن و بازگشتن رغبت نمود یاران با یکدیگر گفتند الیس کان یعدنا رسول اللهﷺ ان نأتی البیت فنطوف به. در خبر است که **عمر بن خطاب**

گفت یا رسول الله نه تو با ما گفته ای که در خانه کعبه رویم و طواف کنیم؟ رسول گفت بلی من گفته ام. امّا به تو گفتم که امسال رویم یا دیگر سال؟ گفت- نه یا رسول الله که وقت آن معین نکردی رسول گفت- پس بدان که تو در خانه کعبه روی و طواف کنی و بر وفق این رب العالمین آیت فرستاد. « لقد صدق رسوله الرویا بالحق» راست نمود الله تعالی رسول خویش را آن خواب براستی و درستی. سپس الله تعالی از رسولش خبر داد براستی او گفت:

لَتَدۡخُلُنَّ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ

إِن : شرط جازم- شَآءَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- ءَامِنِينَ : حال

آنگه رسول خداﷺ به یاران خود به حکم آن خواب که او را نمودند فرمود: که- شما به ناچار در مسجدالحرام داخل شوید بدون اینکه ترسی داشته باشید و ایمن گشته از دشمنان و هر چند که در آن دخول بیقین بود اما کلمه استثناء بحکم ادب گفت.

مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمۡ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ

مُحَلِّقِينَ : حال ثانیه- رُءُوسَكُمۡ : مفعول به ثانی

در حالت نترسی و در حالت امن و امان و در حالی که سرهای خود را تراشیده و کوتاه کرده وارد مسجد الحرام می شوید اما باید دانست که تراشیدن سر و یا کوتاه کردن آن هر دو مخصوص مردان است چه عمره باشد و چه حج، تراشیدن سر از نظر مذهب حنفی اولی‌تر از کوتاه کردن است اما زنان موی سر خود را در پایان مناسک چه در عمره و یا چه در حج به اندازه یک بند انگشت کوتاه خواهند کرد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که

عن ابن عمرؓ قال: خلق رسول اللﷺ فی حجته و عنهؓ ان رسول اللﷺ قال: (اللهم ارحم المحلقین) قالوا: و المقصرین یا رسول الله، قال: (و المقصرین)

از ابن عمرؓ روایت است که گفت پیغمبر خداﷺ در حج، سر خود را تراشیدند و از بن عمرؓ روایت است که پیغمبر خدا دعا کرده و گفته اند: « خدایا! بر کسانیکه سرشان را تراشیده اند رحمت کن» گفتند: یا رسول الله! برای کسانی که موی سر خود را کوتاه کرده اند (هم دعا کنید) گفتند: « . . . و کسانیکه موی سر خود را کوتاه کرده اند »

عن ابی هریرهؓ مثل ذلک الا انه قال: (اغفر) بدل، (ارحم) قالها ثلاثاً، قال: (و للمقصرین)

از ابوهریرهؓ مانند حدیث گذشته روایت گردیده، مگر او عوض «رحمت کن» « بیامرز» را روایت نموده است، و بعد از اینکه سه بار به حق کسانی که سر خود را تراشیده اند، دعا نموده اند (بار چهارم) به حق کسانیکه موی خود را کوتاه نموده بودند، دعا کردند.

پس با توجه به این حدیث شریف معلوم است که تراشیدن سر از کوتاه کردن آن بهتر است و کسانی که بعد از مناسک حج سر خود را بتراشند انشاء الله مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرند.

فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُواْ فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا

عَلِمَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- مَا: مفعول به- جَعَلَ: فعل ماضی -فاعل (هو)- فَتْحًا: مفعول به- قَرِيبًا: نعت

پس خداوند آنچه را که شما نمی دانستید دانست یعنی از حکمت به تاخیر انداختن داخل شدن شما به مسجد الحرام. پس پیش از داخل شدنتان به مسجد الحرام خداوند فتحی نزدیک را برای شما قرار داد. که آن فتح خیبر و بدست آوردن غنایم جنگی است.

هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ﴿۲۸﴾

اوست که پیغمبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را به همه دین ها غالب کند و خداوند به عنوان اظهار کننده حق بس است.(۲۸)

هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ ۚ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِىٓ: خبر- أَرْسَلَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- رَسُولَهُۥ: مفعول به

او خدایی است که رسول خود را با هدایت به سوی مردم فرستاد یعنی با بیان روشن و واضح و آن قرآن است و گفتند کلمه شهادت « لا اله الا الله» و دین حق یعنی دین اسلام است که آن دین را بر تمام ادیان پیروز گرداند الحمد لله آنچه که گفتیم به تحقق پیوست دین رسول الله در میان امت شایع شد و قرآن کتاب آسمانی و احکام الهی درمیان امت رایج و مورد استفاده قرار گرفت و سراسر گیتی را با نور هدایت خود روشن و منور گرداند.

وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا

كَفَىٰ :فعل ماضی -بـ: حرف جر زائد- لفظ بِٱللَّهِ: فاعل- شَهِيدًا: تمیز

و خدای بسنده و کافی است و پیروز کننده آنگونه که مسلمانان را بدان وعده داده است برای بیان و شهادت آنچه که از معجزات آورد گواه و شاهد است.

مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ ۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا ۖ سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِى ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسْتَغْلَظَ فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًۢا ﴿۲۹﴾

محمد پیغمبر خداستﷺ و کسانیکه همراه اویند. بر کافران سخت گیر و با یکدیگر مهربان‌اند آنان را در رکوع و سجود می بینی فضل و خشنودی خدا را خواستاراند و وصف و نشانه مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان آشکار است این مثل ایشان است در تورات و مثل ایشان در انجیل است، چون کشته‌ای که جوانه خود را برآرد و آن را نیرومند ساخت تا آنان را ستبر کرد و بر ساقه (شاخه) خود

بایستد و دهقانان را بشگفت آرد تا کافران را از دیدن آن به خشم براندازد خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیکو و شایسته کرده اند، وعده مغفرت و پاداش بزرگی داده است.(۲۹)

مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ

مُّحَمَّدٌ: مبتدا- رَّسُولُ: خبر- ٱللَّهِ: مضاف الیه

محمد رسول و فرستاده خدای تعالی است. خدای تبارک و تعالی می فرماید، سوگند به عزت و جلال خود که بر کوه های عرب نوری فرو خواهم آورد که میان خاور و باختر را فروزان کند و از فرزندان اسماعیل پیامبری عرب و آموزش ندیده و امی بیرون خواهم آورد که همه به او ایمان خواهند آورد. از کعبه احبار روایت است «پیامبری در آخر الزمان ظاهر خواهد شد که بهترین پیامبران است و امت او بهترین امت ها هستند آنان گواهی می دهند که خدایی جز پروردگار نیست در هر جای بلندی خدا را تکبیر می گویند آنها در نماز خود صف می کشند همانطورکه برای جنگ صف می بندند، دلهای ایشان کتابهایشان است، روز قیامت همگی با چهره درخشان برانگیخته می شوند، نام آن پیامبر احمد است امت او ستایش‌گر خدایند و در حال سختی و راحتی خدا را می ستایند، زادگاه او مکه و محل هجرتش مدینه است، آنها با هر دشمنی که برخورد کنند فرشتگان با ایشان‌اند در حالی که نیزه همراه دارند، خداوند به آنها چنان مهر دارد که پرنده نسبت به جوجه‌هایش، ایشان وارد بهشت می شوند، یک سوم ایشان بدون حساب وارد بهشت می شوند، یک سوم آنها که گناهانی دارند خداوند می‌آمرزدشان و یک سوم آنها دارای گناهان بزرگ باشند در آتش جهنم می‌سوزند و سپس به رحمت خدا و به شفاعت پیغمبرﷺ از دوزخ به بهشت می‌روند.

صفت او در تورات بنی اسرائیل که تبدیل و تغییر نیافته است چنین است نامش احمد و از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم و آخرین پیامبران است، او پیامبر عربی است که همانند دین حنیف ابراهیم را می آورد، لنگ بر کمر می بندد و اطراف خود را می‌شوید در چشم او سرخی است و میان دو شانه‌اش مهر نبوت، نه کوتاه قامت است و نه بلند، قطیفه[۱] می پوشد و بر روی استر می جنگد و سوار خر می شود و در بازارها راه می رود و شمشیرش بر دوش اوست، با هر کس برخورد کند برایش مهم نیست، همراه او نماز و ذکری است زادگاه و محل رشد آغاز پیامبری او در مکه است و محل هجرت او مدینه است میان سنگ‌لاخهای مشتمل بر خار و درختان خرما، و آموزش ندیده نه می‌نویسد و نه کتاب می خواند و سخت ستایش‌گر خداوند است در راحتی و سختی او را می ستاید چیرگی او بر شام مسلم است از میان فرشتگان جبرئیل دوست و یاور اوست، از قوم خود آزاری شدید می بیند ولی بعد بر آنها چیره میشود و ایشان را درو خواهد کرد دشمن از آن پیامبر از فاصله یک ماه راه می ترسد شخصاً در جنگ شرکت می کند تا به آنجا که مجروح می شود، هیچ پاسبان و پاسداری همراه او نیست که خدا نگهداریش می کند.

---

[۱] - جامه یا پارچه‌ی پرزدار و حوله‌ی بزرگ که روی دوش می‌اندازند.

وَالَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَٰنًا ۖ

اَلَّذِينَ: مبتدا- أَشِدَّآءُ: خبر- رُحَمَآءُ: خبر ثانی- تَرَىٰهُمْ: فعل مضارع- هم: مفعول به- فاعل (انت) — رُكَّعًا: حال- سُجَّدًا: حال ثانی

و آنان که با اویند از صحابه رضی الله عنهم و مومنان، اینان بر کافران سخت گیر و درشت خویند و با یکدیگر مهربان‌اند و در میان خود دوستی و صفا و صمیمیت و عطوفت دارند.

مولانا گفت:

روأ شداء علی الکفّار بـاش — خاک بر دلداری اغیار بـاش

شیخ سعدی در گلستان گفت:

چو بینی که در سپاه دشمن تفرقه افتاده است، تو جمع باش وگر جمع شوند، از پریشانی اندیشه کن.

بـرو بـا دوسـتان آسـوده بنـشين — چو بينی در ميان دشـمنان جنـگ
وگر بينی که با هـم يـک زبـان‌آنـد — کمان را زه کن و بر باره برسـنگ

و نیز تو مومنان را در اغلب اوقات در حالت رکوع و سجود می بینی، یعنی مشغول به نمازاند و خوشنودی رضایت خداوند را طلب کنند. یعنی نماز چهره‌هایشان را زیبا جلوه می‌دهد در **حدیث شریف** از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبرخدا ﷺ در رکوع و سجده خود چنین می‌گفتند: سبحانک اللهم ربنا و بحمدک، اللهم اغفرلی و نیز از عایشه رضی الله عنها در روایت دیگری آمده است که گفت: پیغمبرخدا ﷺ آن چیزی را در حالت رکوع و سجده می‌گفتند که در قرآن کریم مأمور به گفتن آن شده بودند.

سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۚ

سِيمَاهُمْ: مبتدا- فِي وُجُوهِهِم: جارومجرور، خبر

علامت مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره‌ها یشان آشکار شده است یعنی از بس که به رکوع و سجود پرداختند و به نماز ایستاده اند چهره هایشان نورانی شده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است

عن مغیره بن شعبه رضی الله عنه قال: ان کان النبی ﷺ لیقوم لیصلی حتی ترم قدماه، أوساقاه فیقال له، فیقول: (افلا اکون عبداً شکوراً)

از مغیره بن شعبه رضی الله عنه وایت است که گفت: پیغبر خد ﷺ شب آنقدر نماز می خواندند که پاهایشان ورم می‌کرد، چه برایشان گفته می شد (که سبب این همه عبادت چیست) می فرمودند: «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم»؟

ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَىٰةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ۗ

ذَٰلِكَ : مبتدا- مَثَلُهُمْ : خبر- مَثَلُهُمْ : معطوف.

این صفت که گفته شد یعنی صفتی که در کتاب تورات موسی مومنان را بدان وصف کرده آمده و صفت ایشان در انجیل در کتاب عیسی آمده بمانند کاشته ای است که جوانه خود را برآورد که از آن جوانه ساقه و شاخه درخت روید و آن را نیرومند سازد پس ستبر شود پس بر روی ساقه های خود بایستد یعنی اول دانه بود پس گیاه ضعیف و سرانجام درختی نیرومند گردد و این قوی و نیرومندی و ستبری آن کشاورزان را به تعجب وا میدارد و این مثل، مثل شده پیغمبر استﷺ و یاران او که به اول دعوت اسلام ضعیف بود هر چند زمان بگذرد قوت گیرد و بزرگ شود و سپس راست بایستد و سبب تعجب جهانیان گردد تا اینکه این رشد و نضبح کافران را به خشم آرد.

مولانا گفت:

**باز آن جان چونکه محو عشق گشت		یعجب الزرع آمد بعد کشت**

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةً وَأَجۡرًا عَظِيمًۢا

وَعَدَ: فعل ماضی-ٱللَّهُ: فاعل- ٱلَّذِينَ :مفعول به اول- وَعَمِلُواْ : فعل ماضی(و) فاعل- ٱلصَّٰلِحَٰتِ : مفعول به- مَّغۡفِرَةً : مفعول به ثانی

خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو کرده وعده مغفرت و پاداش بزرگی داده است یعنی خداوند وعده داده است به خاطر اعمال نیکشان گناهشان را بیامرزد.« ان الحسنات یذهبن السیات[1]» براستی نیکی ها بدی ها را از بین می برند پس بر ما مسلمانان است که قدر این نعمت عظیم را بدانیم و سپاسگذار خدا و رسول او باشیم و صحابه و بزرگان دین راکه برای اعتلای اسلام جان فشانی هاکرده‌اند حرمت ایشان نگاه داریم و قدر ایشان بشناسیم که صدر مکرم و امام مقدم و پیشگاه محترم ایشان **صدیق اکبر** بود، پس **فاروق** انور، پس **ذولنورین** ازهر، پس **مرتضی** اشهر، یکی منبع صدق، یکی مایه عدل، یکی اصل حیاء، یکی کان سخاء، واجب است بر هر مومن موحد که باطن خود به این صفات بیاراید. به صدق با صدیق موافقت کند به عدل با فاروق مرافقت کند. بحیاء با ذولنورین مشایعت کند. بسخاء با مرتضی متابعت کند تا رب العالمین فردا او را با ایشان حشر کند و ایشان را شفیع وی گرداند.

---
[1] - سوره هود، آیه ۱۱۴

سوره الحجرات

سوره « **الحجرات** » بر قول جمهور مفسران مدنی است و جمله در مدینه فرو آمده و دارای هیجده آیه است. ابن عباس گفت مگر یک آیت «**یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی**» که گفته است در مکه فرود آمده. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست در نامگذاری این سوره گفته‌اند که در آن خداوند به درشت خویان اعرابی ادب آموخت. همانا که رسول اکرمﷺ را از پشت حجره‌های زنان مومن و پاک نهادش رضی الله عنهنّ صدا می‌کردند. در فضیلت این سوره ابی کعب روایت کند از مصطفیﷺ گفت: **من قرأ سوره الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه**، یعنی: «هر کس سوره « حجرات» را بخواند به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده اند ده حسنه به او داده می شود»!

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید(در انجام کاری) از خدا و رسولش پیش دستی مکنید و از خدا بترسید که خدا شنوا و داناست.(۱)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ

أیُّ: منادا- ها: حرف تنبیه- الَّذِينَ : عطف بیان- لَا تُقَدِّمُوا : فعل نهی-(و) فاعل- بَيْنَ : مفعول فیه

ای کسانیکه ایمان آورده اید در انجام کاری در برابر خدا و رسولش پیش دستی نکنید و آن کار را پیش از خدا و رسولش فیصله ندهید و در حضور رسول اللهﷺ در قضاوت شتاب مکنید و بر خلاف قرآن و سنت چیزی مگوئید و در این مورد از خدا بترسید. در معنی و سبب نزول آن آورده‌اند که **حسن گفت**- معنی آنست که- « لا تذبحوا» قبل ذبح النبیﷺ و سبب آن بود که جماعتی روز عید اضحی قربان کردند پیش از آنکه رسول نماز عید کند و قربانی کند، پس این آیت فرود آمد و رسول ایشان را فرموده تا قربانی را اعاده کنند. قومی گفتند این آیت در روزه روز شک فرود آمد و معنی آنست که-« لا تصوموا قبل ان یصوم بینکم[1] »

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

[1] - روزه مگیرید قبل از این که در میانتان روزه بگیرند.

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - سَمِيعٌ: خبر إِنَّ - عَلِيمٌ: خبر دوم إِنَّ

براستی که خداوند بسیار شنوا و داناست و حکم شما و قضاوت شما راکه در آن قبل از حکم و قضاوت رسول خداﷺ باشد می شنود و می داند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ﴿٢﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید صداهای خود را از سخن پیامبر بلند مکنید و با او سخن بلند بمانند سخن گفتن بعضی از شما با بعضی دیگر بلند مگوئید، مبادا اعمالتان تباه شود و شما احساس نکنید.(۲)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ

لَا تَرۡفَعُوٓاْ : فعل مضارع مجزوم- (و) فاعل- أَصۡوَٰتَكُمۡ :مفعول به- فوق: مفعول فيه- (و) حاليه ـ انتم: مبتدا- لَا تَشۡعُرُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

ای کسانیکه ایمان آورده اید صداهای خود را از صدای پیغمبرتان بلندتر مکنید و با او سخن بلند و آشکارا مسازید همچون آشکار کردن برخی از شما بر بعضی دیگر بلکه آواز و صدای خود را نرمتر کنید تا شرط ادب به جای آورده باشید.

بیت:

**نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز	که گفته‌اند طریقت تمام او ادب است**

در خبر است که قوم **بنی تمیم** به خدمت پیامبرﷺ رسیده بودند و می خواستند که یکی را برایشان مهتر کنند تا امیر ایشان باشد **ابوبکر** یکی اختیار کرد نام وی **قعقاع بن معبد**، **عمر خطاب** دیگری اختیار کرد نام وی **اقرع بن حابس**، **بوبکر** گفت مخالفت من خواستی به این اختیار کردی. **عمر** گفت من مخالفت تو نخواستم سخن میان ایشان دراز گشت و به آواز بلند سخن گفتند. **انس بن مالک** گفت: «کاد الخیران ان یهلکا» . آنکه در شان **ایشان** آیت آمد که « **لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ** » **ابوبکر** گفت: سوگند یاد کردم که از این به بعد هرگز با رسول خدا سخن بلند نگویم مگر چنانک با همرازی پنهان سخن گویند و **عمر** بعد از آن با رسول خدا سخن چنان نرم می گفت که رسول دشوار توانستی شنید. **انس مالک** گفت- **ثابت بن قیس بن شماس** خطیب رسول بود که خطباء عرب را در مجلس رسول جواب می داد و در مجمع عرب آن روز که این آیت فرو آمد بترسید و در خانه نشست دل تنگ و اندوهگین گریان و زاری‌کنان و می‌گفت- انا الذی ارفع صوتی فوق صوت النبی و انا من اهل النار مگر این ایت به شان من فرود آمد که من به حضرت نبوت آواز بلند می‌دادم آه که اعمال من محو شد و من از آتشیانم و این سخن از بهر آن می گفت که گوش وی گران بود و سخن بلند می‌گفت پس به

این سبب از حضرت رسول باز ماند و خانه بر خود زندان کرد این قصه با رسول بگفتند، رسول برخاست و به خانه او آمد و او را به بهشت اعظم بشارت داد گفت: **بل انت من اهل الجنه.** بلکه تو از اهل بهشت هستی.

ابن عباس گفت: پس از آنکه این آیت فرود آمد، یاران همه متادب[۱] گشتند و بحضرت رسول به تعظیم و توقیر[۲] نشستند و سخن نرم گفتند. رب العالمین آن بپسندید، و ایشان را در آن بستود و وعده‌ی ثواب نیکو داد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصۡوَٰتَهُمۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمۡتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡ لِلتَّقۡوَىٰۚ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾

کسانی در نزد پیغمبر خدا صدایشان را ملایم کنند همان کسان اند که خدا دلهایشان را به پرهیزکاری امتحان کرده است و مغفرت و پاداشی بزرگ دارند.(۳)

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصۡوَٰتَهُمۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمۡتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡ لِلتَّقۡوَىٰۚ

ٱلَّذِينَ : اسم إِنَّ - يَغُضُّونَ : فعل مضارع- (و) فاعل أَصۡوَٰتَهُمۡ : مفعول به- عِندَ : مفعول فیه- أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- ٱلَّذِينَ : خبر، جمله خبر إِنَّ

براستی کسانیکه صدای خود را نزد پیغمبر خدا پائین نموده و آهسته سخن می گویند، آنان‌اند که خدا دلهایشان را پرهیزکار و پاکیزه و خالص کرده است.

آن کسان آنان‌اند که خدای تعالی دلهای ایشان را برای قبول تقوی امتحان کرده است در اینجا آزمودن به معنی پاک کردن است همچنانکه زر را در کوره اخلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این زر آموزده شده است. بیت:

در کوره‌ی امتحان گرم بگذری   منت دارم که بی غشم میسازی

لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٌ عَظِيمٌ

لَهُم : جارومجرور خبر مقدم- مَّغۡفِرَةٞ : مبتدا موخر

آمرزش گناهان و پاداش بزرگ بیکران برای این گروه پاکیزه دلان است در برابر این ادب و حرمتی که داشتند. یعنی در دنیا قلبهایشان را برای تقوی خالص می گرداند و در آخرت پاداش بزرگ جنت برای آنان است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلۡحُجُرَٰتِ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ﴿٤﴾

براستی کسانی که از پشت حجره ها ترا ندا می کنند بیشترشان خردوری نمی کنند.(۴)

۱- به رفتار و اخلاق کسی اقتدا کردند، اخلاق کسی را کسب کردند، در اینجا اخلاق حضرت رسول را بدست آوردند.

۲- کسی را محترم شمردن و به او احترام گذاشتن

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

ٱلَّذِينَ : اسم إِنَّ - أَكْثَرُهُمْ : مبتدا- لَا يَعْقِلُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، خبر أَكْثَرُ، جمله خبر إِنَّ

بی گمان کسانی که ترا از پشت حجره‌های استراحتگاهت صدا می زنند و به فریاد می‌خوانند اکثرشان نمی فهمند و خردوری نمی کنند. چونکه بدخلقی و تند خویی در نهاد ایشان موکد گشته و با این کارشان می خواستند نوعی خود نمایی کنند.

گفته‌اند این ایت در شان قومی از قبیله بنی الغبر و بنی عمروبن تمیم فرو آمده است. رسول خدا لشکری به ایشان فرستاد و عیینه بن حصن را بر ایشان امیر کرد. چون دانستند که عیینه نزدیک رسید، عیال و فرزندان بگذاشتند و خود بگریختند. عیینه فرزندان ایشان برده گرفت و به مدینه آورد، بعد از آن پدران ایشان آمدند و فدیه آوردند تا فرزندان را باز خرند.و رسول خداﷺ آن ساعت در حجره بود در خلوت و در خواب نیمروز بود. فرزندان چون پدران خود را دیدند، فرا پیش ایشان زاریدند و بگریستند. ایشان در آن وقت به در حجره رسول خدا بشتافتند و به آواز بلند می‌گفتند- یا محمدﷺ اخرج الینا[1]: رسول در خواب نیمروز فرو رفته بود. به آواز ایشان از خواب بیدار گشت و بیرون آمد. ایشان گفتند یا محمد! عیال ما به ما باز فروش. جبرئیل آن ساعت حاضر شد و گفت یا محمد که از ایشان یکی را حاکم انتخاب کن و رسول. هوالا عور بن بشامه را حکم کرده اعور گفت یک نیمه ایشان بدون فدیه آزاد کنی و نیمه دیگر فدیه دهند. رسول خدا گفت: فعلت و رضیت. این ایت در شان ایشان فرو آمد.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا۟ حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾

و اگر صبر می کردند تا نزد آنها بروی برای ایشان بهتر بود که خدا آمرزگار و رحیم است.(۵)

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا۟ حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ۚ

هم: اسم انَّ- صَبَرُوا۟ : فعل ماضی- (و) فاعل، خبر انَّ

و اگر ایشان صبر می‌کردند و از پشت حجره ها فریاد بر نمی آوردند تا اینکه به پیش آنها می‌رفتی بر ایشان بهتر بود هر آینه اگر بیرون می آمدی همه اسیران را آزاد می کردی و این جزای آنچه که از پشت حجره‌ها ندا کردند است که اعور یک نیمه ایشان را بدون فدیه آزاد کرد و نیمه دیگر را با فدیه.

وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

---

[1]- برای ما [بیرون بیاور]

لفظ اَللَّهُ: مبتدا- غَفُورٌ: خبر- رَّحِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند آمرزنده کسی است که از بی ادبی خود توبه کند. **کاشفی گفت:** و خدای تعالی آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی و رحیم و مهربان است به اهل ادب که اکرام و بزرگداشت سید اولوالالباب می کنند چه ادب جاذب رحمت است و حرمت جالب نعمت.

سرمایه ادب بکف آور که این متاع آنرا که هست سوء ادب نایدش بکف

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ﴿٦﴾

شما که ایمان دارید اگر فاسقی خبری نزد شما آورد به تحقیق بپردازید مبادا گروهی را از روی جهالت آسیب رسانید و آنگاه از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید.(۶)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- اَلَّذِينَ: عطف بیان- جَآءَكُمْ: فعل ماضی- کم:مفعول به- فَاسِقٌ: فاعل

ای گروه مومنان وای کسانیکه ایمان آورده اید اگر فاسقی و بیرون رفته از فرمان خدای تعالی خبری پیش شما آورد پس بتحقیق آن موضوع بپردازید و به غور آن سخن برسید تا حقیقت روشن و ثابت گردد مبادا نادانسته گروهی را از روی جهالت آسیب برسانید و آن هنگام اگر تحقیق نکرده دست به عملی بزنید پی آمد آن پشیمانی‌است.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی. گفته‌اند این آیت در **شأن ولید بن عقبه بن ابی معیط** فرو آمد که رسول خدا او را فرستاد به قوم بنی المصطلق، تا از ایشان زکات بگیرد، چون خبر به ایشان رسید که **ولید** به طلب زکات می آید، به تعظیم و بزرگداشت فرمان خدای تعالی و به حرمت فرستاده رسول همه سلاح در آوردند و به شادی و به استقبال وی بیرون آمدند. **ولید** چون ایشان را بر آن صفت دید بترسید پنداشت که ایشان به قصد خون وی بیرون آمدند، بخاطر آن ترس از راه به مدینه بازگشت و به رسول خدا گفت: آن قوم مرتد گشتند، زکات ندادند و قصد خون من کردند. رسول از ایشان در خشم شد و خواست که به غزای ایشان لشکر فرستد، قومی از ایشان در رسیدند و احوال معلوم کردند، بر خلاف آنکه **ولید** گفت. رسول ایشان را متهم داشت، خالدولید با جماعتی به ایشان فرستاد تا از حال ایشان بررسی کند و حقیقت آن باز داند. خالد رفت و ایشان را بر ایمان و طاعت استوار دید و بر بانگ نماز و جماعت و مال زکات جمع کرده و فرمان خدا و رسول در آن بجای آورده، خالد حال و قضیه ایشان به رسول نمود و در حق **ولید بن عقبه** آیت فوق آمد. چنانکه در **حدیث شریف** آمده است:

«التانی من الله و العجله من الشیطان» تانی و درنگ کردن از خداوند ﷻ و عجله و شتاب از شیطان است».

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِۚ لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ لَعَنِتُّمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ﴿٧﴾

بدانید که پیغمبر خداﷺ در میان شماست اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند، قطعاً به رنج در می افتید. ولی خدا ایمان را برای شما محبوب گردانید و آنرا در دلهای شما بیاراست و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان ناخوشایند گردانید که اینان (تحقیق کنندگان) خودشان هدایت یافتگان‌اند.(۷)

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِۚ

فِيكُمۡ: جارومجرور خبر أَنَّ مقدم- رَسُولَ: اسم أَنَّ موخر

بدانید که رسول خداﷺ در میان شماست پس احترام و ادب او را نگاه دارید و بیهوده سخن نگوئید و صدای خود را بالاتر از صدای او قرار ندهید و در هنگام رسیدن خبر مواظب باشید که مبادا خبر بی اساس باشد و نهایتاً شما را به پشیمانی آرد. و خردمندان گفته اند: هر که سخن نسنجد، از جوابش برنجد.

لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ لَعَنِتُّمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ

يُطِيعُكُمۡ: فعل مضارع-كم: مفعول به- فاعل (هو)- لفظ ٱللَّهَ: اسم لَٰكِنَّ - حَبَّبَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر لَٰكِنَّ.

اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند، قطعاً به رنج و مشقت در می افتید، عنت: رنج، مشقت، گناه و هلاکت است. اما خداوند ایمان را برای شما محبوب و دوست داشتنی گردانید و آنرا در دلهای شما بیاراست و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان ناخوشایند گردانید. از سخنان پیر هرات (خواجه عبدالله انصاری).

الهی! عاجز و سرگردانم، نه آنچه دارم دانم، و نه آنچه ندانم دارم.

الهی! هر که را خواهی براندازی، با درویشان دراندازی.

الهی! همه تو، ما هیچ، سخن این است، بر خود مپیچ.

الهی! گفتی کریمم، امید بدان تمام است، تا کرم تو در میان است، نا امیدی حرام است.

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمير فصل- ٱلرَّٰشِدُونَ: خبر

آنان هدایت یافتگان‌اند به راه صلاح و آن خالص بودن ایمان و پاکی از کفر است.

فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَنِعۡمَةٗۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴿٨﴾

فضل و نعمتی از جانب خداست، و خدا دانا و فرزانه است.(۸)

فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَنِعۡمَةٗ

فَضْلًا : مفعول لاجله

فضل و نعمتی از جانب خداوند است، و به جهت فضل و بخشش اوست که ایمان را در نزد شما خوشایند و محبوب می سازد و کفر و فساق و عصیان و سرکشی را زشت و ناپسند ساخت. الهی! تو مؤمنان را پناهی، قاصدان را بر سر راهی؛ عزیز کسی که تو او را خواهی؛ اگر بگریزد او را در راهی؛ طوبی آن کس را که تو او رایی!

وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- عَلِيمٌ: خبر- حَكِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند به صدق و کذب خبر دهندگان داناتر است و حکیم و حکم کننده است و از حکمتهای اوست که تحقیق اخبار می فرماید که از خبرهای نادرست انواع فتنه‌ها زاید

هرگز سخنان فتنه انگیز مگو — و آن راست که هست فتنه، این‌نیزمگو
خامش کن و گرچاره نداری زسخن — شوخی مکن و تند مشو تیز مگو

وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتْ إِحْدَىٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا بِٱلْعَدْلِ وَأَقْسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

اگر دو گروه از مومنان کارزار کنند، میانشان را صلح دهید اگریکی شان بر دیگری تجاوز کند با آنکه تجاوز می کند جنگ کنید، تا بفرمان خدا باز آید، میانشان را به عدالت اصلاح دهید و انصاف کنید که خدا دادگران را دوست دارد.(۹)

وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا

فعل محذوف- طَآئِفَتَانِ : فاعل

بخاری و مسلم و غیر از ایشان در بیان **سبب نزول** این ایه از **انس بن مالک** ﷺ روایت کرده اند که فرمود: به رسول خداﷺ گفته شد یانبی‌الله! نزد **عبدالله بن ابی** بروید و او را به سوی حق دعوت کنید پس آن حضرتﷺ سوار بر الاغی به سوی وی راه افتادند و مسلمانان نیز با ایشان حرکت کردند و نزد عبدالله بن ابی آمدند. آن زمین، زمین شوره زاری بود، در این میان الاغ پیشاب کرد. در این اثنا عبدالله بن ابی روبه آن حضرتﷺ کرد و گفت: از من دورشو زیرا به خدا سوگند که بوی گند الاغت مرا اذیت کرد. پس عبدالله بن رواحه جلو آمد و در پاسخش گفت: به خدا سوگند که بوی پیشاب الاغ وی از بوی گند تو خوشبوتر است. در این میان مردی از یاران عبدالله بن ابی خشمگین شد و به دفاع از وی برخاست. یاران و همراهان رسول خداﷺ نیز بر سر خشم آمدند و میان دو طرف با تبادل مشت و لگد و شاخهای درختان درگیری روی داد. آن گاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد. ولی در بیان سبب نزول آیه روایات دیگری نیز نقل شده است. می گوید:

« و اگر دو طائفه از مومنان با هم بجنگند و قتال کنند میان آن دو را اصلاح کنید و صلح در بینشان برقرار کنید».

فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ

بَغَتۡ : فعل ماضی- إِحۡدَىٰهُمَا : فاعل- هما: مضاف الیه

و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تعدی و تجاوز کرد با آن گروه متجاوز بجنگید تا به حکم و فرمان الله تعالی باز گردد. در اینصورت بر مسلمانان لازم است تا با آن گروه سرکش و یاغی بجنگند تا حکم خدای تعالی تحقق یابد.

فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ

فَأَصۡلِحُواْ : فعل امر- (و) فاعل- بَيۡنَهُمَا: مفعول فیه

میانشان را به عدالت و قسط اصلاح کنید و به عدل و انصاف آشتی دهید چونکه مدار کار دین بر پایه عدل است. رباعی:

**عدل چون لشکری است جان افزای		عدل مشاطه‌ای است ملک آرای**
**عدل کن زآنکه در ولایت دل		در پیغمبری زند عادل**

جز این نیست که مومنان برادران یکدیگرند و در دین منتسب به اهل واحداند که همان ایمان می باشد.

**بنی آدم اعضای یکدیگرند		که در آفرینش زیک گوهرند**
**چو عضوی بدرد آورد روزگار		دگر عضوها را نماند قرار**
**تو کز محنت دیگران بی غمی		نشاید که نامت نهند آدمی**

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - يُحِبُّ : فعل مضارع- فاعل (هو)- ٱلۡمُقۡسِطِينَ: مفعول به

براستی که خداوند عدالت ورزندگان را دوست دارد.

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت

نوشین‌روان نمرد که نام نکو گذاشت

إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴿١٠﴾

براستی مومنان برادران‌اند. میان برادران خویش صلح کنید و از خدا بترسید شاید رحمتتان کنند.(۱۰)

إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ

ٱلْمُؤْمِنُونَ: مبتدا- إِخْوَةٌ: خبر
جز این نیست که مومنان برادران یکدیگرند پس در بینشان صلاح آرید آن هنگام که شما در بین ایشان عداوت و دشمنی و کینه ای دیدید. در حدیث شریف آمده است: «**المسلم اخوالمسلم لا یظلمه و لا یسلمه**». «مسلمان برادر مسلمان است، نه بر او ستم می کند و نه او را وا می گذارد و تسلیم می کند. پس باید میان مسلمانان صلح و آشتی برقرار کرد.
شیخ سعدی گفت:

بسا کس به روز آمد و صلح خواند، چو شب شد، سپه بر سر خفته راند

وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

ٱتَّقُواْ: فعل امر- (و) فاعل- ٱللَّهَ: مفعول به- کم: اسم لعل- تُرْحَمُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل، جمله خبر لعل
و در کارهای خود از خدا بترسید تا شاید مورد رحمت خداوند قرار گیرید آورده‌اند که جمعی از بنی تمیم بر درویشان صحابه چون عمار، بلال، سلمان، خباب، صهیب﷿ استهزاء می کردند. حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَآءٌ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلْأَلْقَٰبِ بِئْسَ ٱلِٱسْمُ ٱلْفُسُوقُ بَعْدَ ٱلْإِيمَٰنِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿١١﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را (مسخره کنند) که شاید آن زنان بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگوئید و همدیگر را به لقب زشت و ناپسند فسوق خطاب مکنید که فسوق از پس ایمان نشانه بدی است و هر که توبه نیارد پس آنها ستمگران‌اند.(۱۱)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَآءٌ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ

أَيُّ: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: عطف بیان- (و) اسم کان، خیراً: خبرکان
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نباید گروهی از شما گروه دیگری را به استهزاء بگیرد یعنی مردانی از شما مردان دیگر را به تمسخر نگیرند چه بسا آنها بهتر از اینها باشند آن کسانی که مورد استهزاء قرار گرفته اند از کسانی که تمسخر می کنند بهتر باشند و نیز نباید زنانی از شما زنان دیگر را به استهزاء بگیرند چه بسا آن‌ها بهتر از اینها باشند. شیخ سعدی گفت: حق، جل و علاء، می بینید و می پوشد و همسایه نمی بیند و می‌خروشد.

**نعوذ بالله، اگر خلق غیب دان بودی		کسی بحال خود از دست کس‌نیاسودی**

بهترین خلق کسی است که خود را از همه‌ی مردم بی ارزش شمارد چنانکه خدای تبارک و تعالی به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که صد تن از بهترین خلق حاضر کنند حاضر کردند. حق تعالی فرمود: ده تن از میان صد تن بهترین را انتخاب کنند انتخاب کردند. فرمود: دو تن را از میان ده تن بهترین را انتخاب کنند انتخاب کردند فرمود یکی را از این دو تن برگزینند. یکی را که بهترین است برگزیدند- خدای تعالی به حضرت موسی علیه السلام فرمود: حال به این شخص بگویید در دنیا بگردد تا بدترین و فاسدترین خلق را معرفی کند. آن شخص چهار روز مهلت خواست تا بدنبال بدترین خلق برود سه روز گشت و کسی را نیافت که بدترین خلق باشد روز چهارم به او نشان دادند که فلانی بدترین خلق است. شخص برگزیده بدنبال بدترین خلق رفت وقتیکه به او نزدیک شد. با خود گفت: من از کجا می‌دانم که این شخص بدترین باشد و من از او بهتر باشم و این کار من جز حدس و گمان نخواهد بود و اگر قرار باشد که گمان بد برم بهتر است که به خود گمان بد برم برگشت و به موسی علیه السلام عرض کرد موسی علیه السلام فرمود: بدترین شخص را یافته‌ای؟ گفت: آری. من خود بدترین شخص هستم از خداوند وحی رسید که او بهترین خلق است نه به خاطر این که در عبادت بیش است بلکه خود را از همه خلق بدترین و پست‌ترین شمرده است.

ابن عباس گفت این آیت در شان **ثابت بن قیس بن شماس** نازل شد وی در همه اوقات به جنب رسول بود از بهر آنکه در گوش وی گرانی بود، به نزدیک رسول از آن می‌نشست تا سخن رسول آسان تواند شنید. روزی دیر رسید در آن مجمع و مردمان نشسته بودند. **ثابت** پای بگردن مردم فرو می نهاد و می گفت: تفسحوا تفسحوا. مردی او را گفت: اصبت مجلساً فاجلس، بنشستگاهی رسیدی اکنون بنشین جای نشستن داری چرا ننشینی؟ ثابت از آن سخن در خشم شد و بنشست. آنگه آن مرد گفت: تو پسر فلانی نیستی؟ یعنی آن زن که در جاهلیت بناشایست نام برده بود، آن مرد دلتنگ گشت و از شرم سر در پیش افکند، آن ساعت **جبرئیل** آمد و این آیت آورد.

وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ

وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ : فعل مضارع مجزوم- (و) فاعل- أَنفُسَكُمۡ: مفعول به

عیب یکدیگر مگوئید و همدیگر را به لقب بد و زشت خطاب مکنید. پس هر گاه کسی کس دیگر را عیب جویی کند در واقع خود را عیب جویی کرده است.

شیخ سعدی گفت:

**هر که جمال عیب خویشتنید		طعنه بر عیب دیگران مزنید**

میرزا حبیب خراسانی گفت:

**چند می گویی سخن از درد و رنج دیگران		خویش را اول مداواکن‌کمال‌این‌است‌وبس**

**دل چو سنگ خاره شد، ای پورعمران‌باعصا		چشمه‌هازین‌سنگ‌خاراکن،کمال‌این‌است‌وبس**

بِئْسَ ٱلِٱسْمُ ٱلْفُسُوقُ بَعْدَ ٱلْإِيمَٰنِ ۚ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ

مَنْ: مبتدا جازم- لَّمْ يَتُبْ : فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر-فَأُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- هُمُ : ضمیر فصل- ٱلظَّٰلِمُونَ :خبر

و هر که از منهیات خداوند متعال خودداری نکند، آن گروه، خود ستمگرند. **ضحاک** در **بیان سبب نزول** می گوید: این آیه به قبیله بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه مانند عمار، خباب، بلال، سلمان، صهیب و غیر ایشان- را مورد استهزاء و تمخسر قرار دادند البته در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید، از بسیاری گمانها بپرهیزید که بعضی گمانها گناه است، کنجکاوی (احوال کسان) مکنید و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکنند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید و از خدا پروا کنید بی گمان خدا توبه پذیر مهربان است.(۱۲)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ

ٱجْتَنِبُواْ : فعل امر- (و)فاعل-كَثِيرًا : مفعول به

در عبارت «و لا تجسسوا و لا یغتب ...» فعل به صورت **نهی** آمده است.

ای کسانیکه ایمان آورده اید از بسیاری گمانها بپرهیزید که بعضی گمانها گناه است، کنجکاوی احوال کسان مکنید و در پی کشف اسرار و معایب دیگران مباشید، و باید که بعضی، بعضی دیگر را غیبت نکنند.

أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ

أَن يَأْكُلَ : فعل مضارع منصوب- فاعل (هو)- لَحْمَ: مفعول به- مَيْتًا : حال

آیا کسی از شما دوست می دارد اینکه گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ این مثال که خداوند در این آیه آورده از چند جنبه قابل بررسی است یکی این که خوردن گوشت انسان حرام است دیگر این که گوشت برادر مرده با طبع انسان سازگاری ندارد و شرع اسلام خوردن آن را کراهت دارد و ثالثاً آن گوشت مرده است که انسان از خوردن گوشت مرده نفرت دارد. **مولانا گفت:**

لحمها بندگان حق خوری غیبت ایشان کنی کیفر بری

یکی از بزرگان دین و صلحاء سلف حکایت کرد که در گورستان نشسته بودم. مردی بمن بر گذشت، بر زبان من برفت که هذا و امثاله و بال علی الناس، این چنین کسی بر مردمان وبال باشد. همان شب اندر

خواب مرا نمودند جنازه‌ای بر آن مرده‌ای بود و مرا گفتند: کل من لحم هذا، گوشت این مرده بخور. چون نگه کردم این مرده آن کس بود که من او را غیبت کرده بودم گفتم- چون خورم گوشت این مرده؟ و سالها بر من گذشت که گوشت حیوان حلال نخوردم. مرا جواب دادند که- فلم اغتبته اذاً، پس چرا غیبت وی کردی؟ دانستم که آن عقوبت غیبت است. از خواب درآمدم اندوهگین و حزین. یکسال به آن گورستان می رفتم، تا آن مرد را باز بینم و از وی حلالی بخواهم بعد از یکسال که او را باز دیدم از دور بمن نگریست و گفت- تُبتَ، توبه کردی از آن، گفتم، بلی توبه کردم و دیگر نگویم؟ و در خبر است که مصطفیﷺ ماعز را رجم فرمود به حکم آنکه بر نفس خویش چهار بار اقرار کرد بر زنا بعد از آن رسول خدا جائی می گذشت و دو کس با یکدیگر می گفتند- می‌بینی این ماعز را الله بر وی ستر کرد و او خویشتن را رسوا کرد تا چنانکه سگ را به سنگ کشند او را کشتند. رسول هیچ سخن نگفت و آن دو مرد با وی می رفتند تا جائی رسیدند که مرداری افتاده بود. رسولﷺ گفت- از این گوشت مردار چیزی بخورید، نصیبی بردارید، گفتند- یا رسول الله! مرداری بدین صعبی چون توان خورد؟ رسول فرمود- آنچه شما خوردید از گوشت آن برادر شما از این صعب تر بود، اما انه الان فی انهار الجنه یتغمس فیها. ماعز اکنون در جویهای بهشت فرو می شود و هر ساعتی نو طهارتی در خود می‌بیند و دیگر نواختی از حضرت عزت بدو میرسد.

در «فی رائتحه الکریهه من غیبه اخ المسلم» سنائی غزنوی گفته است:

گفت روزی مرید خود را پیر — که زغیبت مکن تو چهره چو قیر
کاجکی معصیت بدادی گند — تا که مغتاب راشدی چون بند
هیچ جمعی بغیبه ننشستی — هر کسی مهر بغیبه نشکستی
ور نشستی، زرائحات کریه — گنده گشتی میان جمع سفیه
زان خجالت دگر بغیبت کس — نزدی نزد خلق هیچ نفس
هست غیبت بسان لحم اخیه — نخورد لحم اخ مرد وجیه
بجز از ابله و ضریر و سفیه — ننماید شره بلحم اخیه

وَاتَّقُوا اللَّهَ

اتَّقُوا: فعل امر- (و)فاعل- لفظ اللَّهَ: مفعول به

و در غیبت کردن کسی از خداوند بترسید و از عقوبت خدای تعالی بپرهیزید.

در گلستان شیخ سعدی آمده است:

یاد دارم که در عهد طفولیت متعبد بودم و شب خیز و مولع زهد و پرهیز تا شبی در خدمت پدر نشسته بودم و همه شب دیده بهم نبسته و مصحف عزیز در کنار گرفته و طائفهٔ گرد ما خفته پدر را

گفتم که از اینان یکی سر بر نمی‌آرد که دوگانه‌ای بگذارند[۱]، و در خواب غفلت چنان رفته اند که گویی نخفته اند بلکه مرده اند گفت: ای‌جان پدر اگر تو نیز بخفتی به که در پوستین خلق افتی[۲].

نبیند مدعی جز خویشتن را — که دارد پرده پندار در پیش
اگر چشم دلت را برگشایی — نبینی هیچ کس عاجز تر از خویش

إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - تَوَّابٌ : خبر إِنَّ - رَّحِيمٌ: خبر دوم إِنَّ

بدرستی که خدای تعالی از کسانیکه از غیبت کردن خود توبه کنند توبه پذیر است و بر آنانکه از غیبت باز ایستند مهربان و رحیم است. در بوستان شیخ سعدی آمده است

طریقت شناسان ثابت قدم — به خلوت نشستند چندی بهم
یکی زان میان غیبت آغاز کرد — در ذکر بیچاره یی باز کرد
کسی گفتش: ای یار شوریده رنگ — تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ؟
بگفت: از پس چاردیوار خویش — همه عمر ننهاده ام پای پیش
چنین گفت درویش صادق نفس — ندیدم چنین بخت برگشته کس،
که کافر زپیکارش ایمن نشست — مسلمان زجور زبانش نرست

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓا۟ ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)

ای مردم! براستی شما را از مرد و زن بیافریدیم. شما را جماعتها و قبیله ها گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید (ورنه) گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست هر آینه خدا دانا و کاردان است.(۱۳)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓا۟ ۚ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلنَّاسُ : عطف بیان- (نا) اسم انّ- خَلَقْنَٰكُم : فعل ماضی- (نا) فاعل- کم: مفعول به، جمله خبر انّ

ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم یعنی سبب بوجود آمدن شما یک مرد و زن است که آن آدم و حوا، است پس همه انسانها در اصل آفرینش یکسان‌اند و شما را بصورت گروه ها و قبیله ها گردانیدیم تا با یکدیگر شناسائی داشته باشید و به داد و ستد بپردازید و مشکلات زندگی روز مره خود را حل کنید **مقاتل** گفت- **سبب نزول** این آیت آن بود که روز فتح **مکه** رسول خدا **بلال** را فرمود تا بر بام کعبه بانگ نماز گفت، **عتاب بن اسید بن ابی العیص** از سر عصبیت جاهلیت گفت: **الحمد لله الذی قبض ابی حتی لم یرهذا الیوم**، **حارث بن هشام** گفت- اما وجد **محمد** غیر هذالغراب الاسود موذّنا.

---

[۱] - دوگانه‌ای گذاشتن: دو رکعت نماز خواندن
[۲] - در پوستین خلق افتادن: یعنی غیبت کردن

سهیل بن عمرو گفت: ان یرد الله شیئاً یغیره، **ابوسفیان** گفت: انی لا افول شیئاً اخاف ان یخبر به رب السماء، هر یکی از سر تکبر و تجبر خویش بزرگی می‌نمودند و عیب درویشان می جستند. **جبرئیل** فرو آمد و رسول را از آن گفتار ایشان خبر کرد، آنگه این آیت فرو آمد و ایشان را از ان ناسزا گفتن و عیب درویشان جستن و بمال و نسب تفاخر کردن باز داشت و زجر نمود.

ابن عباس گفت- در شان **ثابت بن قیس** فرو آمد که در مجمع رسول آن مرد را گفته بود- پسر فلانه.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ

أَكْرَمَكُمْ: اسم إِنَّ - عِندَ: مفعول فيه- أَتْقَاكُمْ: جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه بزرگترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست زیرا هر که به تقوی بیش در مرتبه و فضیلت بیشتر که گفته اند شرف به علم و ادب است نه به اصل و نصب.

عبدالرحمن جامی در حق علم و ادب فرزند خود گفت:

ای چهارده سال قره العین — بالغ نظر علوم کونین
و اکنون که به چهارده رسیدی — چون سرو بر اوج سرکشیدی
دولت طلبی سبب نگه دار — با خلق خدا ادب نگه دار
جائی که بزرگ بایدت بود — فرزندی من ندارد سود
غافل منشین نه وقت بازی — وقت هنر است و سر فرازی است

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

لفظ اللَّهَ: اسم إِنَّ - عَلِيمٌ: خبر إِنَّ - خَبِيرٌ: خبر دوم إِنَّ

بدوستی که خدای تعالی دانای آشکار است و آنانکه تقوی پیش می گیرند می داند و ایشان را گرامی می دارد. در **حدیث شریف** به ورایت **بخاری** و غیر وی از ابوهریره ﷺ آمده است که فرمود: «از رسول خدا ﷺ سئوال شد که گرامی ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی ترین آنان نزد خداوند ﷻ پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سئوال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل خدا است. اصحاب گفتند: سوال ما از شما در این مورد نیز نیست. رسول خدا ﷺ فرمودند: پس سئوال شما از من درباره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: آری! فرمودند: بهترین آنها در جاهلیت، بهترین آنها در اسلام‌اند. به شرط آنکه اهل فهم و دانش باشند.

در **حدیث شریف** دیگر آمده است: «**الحسب المال، و الكرم التقوى**» حسب به مال است و کرامت به تقوی.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (١٤)

اعراب بادیه نشینان گویند: ایمان آورده ایم، بگو: ایمان نیاورده اید بلکه گویید مسلمان شده ایم و هنوز ایمان در دلهایتان نفوذ نکرده است. اگر اطاعت خدا و پیغمبر وی کنید، از اعمالتان چیزی کم نمی کند که خدا آمرزگار و رحیم است.(۱۴)

قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا وَلَمَّا يَدۡخُلِ ٱلۡإِيمَٰنُ فِي قُلُوبِكُمۡۖ

قَالَتِ: فعل ماضی- ٱلۡأَعۡرَابُ: فاعل

اعراب بادیه نشینان گفتند: ایمان آورده ایم یعنی: ای پیامبر آنچه راکه شما از جانب خدای تعالی آورده ای تصدیق و باور کرده ایم و از تو فرمانبرداری می کنیم به آنان بگو: ایمان نیاورده اید و ایمان هنوز در دلهایتان نفوذ نکرده است بلکه فقط به زبان می‌گوئید ایمان آورده‌ایم در کشف الاسرار آمده این آیت در **شان بنی اسد بن خزیمه** فرو آمد. قومی بادیه نشین بودند، در سال قحط به **مدینه** آمدند و به ظاهر کلمه شهادت می‌گفتند و اسلام می نمودند، اما به باطن نفاق داشتند و مخلص نبودند و در راه مدینه تباه کاری می‌کردند و نرخها گران می کردند و آنگه به اسلام خویش منت بر رسول نهادند، گفتند- ما که آمدیم بجملگی آمدیم با عیال و فرزندان و با روبنه‌ی خویش نه چون قوم های دیگر که تنها آمدند، بر راحل های خویش، و آنگه و هر گروهی از عرب با تو قتال کردند و ما قتال نکردیم. بر رسول منت می نهادند که ما مومنانیم و از وی عطا و صدقه می خواستند تا رب العالمین در **شان** ایشان این آیت فرستاد، **« قل لم تومنوا و لکن قولوا اسلمنا»** یا **محمد** به ایشان بگوی- شما ایمان نیاوردید که ایمان تصدیق دل است و اخلاص و تصدیق و اخلاص نیز در دلهای شما نیامده، بلی مسلمانان‌اید بظاهر، بر زبان کلمه شهادت رانده و از بیم قتل و کشتار طاعت را فرمانبرداری نموده. از اینجا معلوم شد که آنچه بر ظاهر بنده می رود از طاعت داشتن و حکم و منقاد بودن آنرا اسلام گویند بر معنی استسلام، و آنچه بر باطن می رود از تصدیق و اخلاص آنرا ایمان گویند و **مصطفی**ﷺ فرموده- الاسلام علانیه و الایمان سریره، اسلام آشکار است و ایمان نهان. اسلام آنست که خلق از تو بینند، ایمان آنست که خالق از تو شناسد. اسلام با خلق است و ایمان با خالق، اسلام شریعت است و ایمان مایه. اسلام صدف است و ایمان در او دُر، اسلام کالبد است و ایمان در او روح. اسلام حلیت است و ایمان عقیدت. اسلام سایه است و ایمان درخت. اسلام لوح است و ایمان نبشته. اسلام قدح است و ایمان شراب. اسلام زبان است و ایمان کلمه. چون از خود حکایت کنی چنین گوی: مسلمانم بحکم، مؤمنم بامید، سنی ام باتباع.

وَإِن تُطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتۡكُم مِّنۡ أَعۡمَٰلِكُمۡ شَيۡـًٔاۚ

تُطِيعُواْ :فعل مضارع- (و) فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به- لَا يَلِتۡكُم: فعل مضارع نفی فاعل (هو)-کم: مفعول به- شَيۡـًٔا : مفعول به ثانی

و اگر خدای را و فرستاده او را از روی اخلاص فرمانبرداری کنید و از نفاق درگذرید خداوند پاداش اعمال شما راکم نگرداند بلکه پاداش شما راکامل و تمام برساند.

إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - غَفُورٌ: خبر إِنَّ - رَّحِيمٌ: خبر دوم إِنَّ

بدرستیکه خداوند گناه کسانی را که از خدا و رسول او فرمانبرداری کنند آمرزنده و بخشنده است و به تمام و کمال دادن پاداش و مزد ایشان مهربان و رحیم است و چیزی از مزد و پاداش ایشان نخواهد کاست.

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا۟ وَجَٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴿۱۵﴾

مومنان براستی آنکسانی اند که بخدا و پیغمبر او ایمان آورده آنگاه شک نیاورده‌اند و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کرده اند، آنها خودشان، راستگویان‌اند.(۱۵)

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا۟ وَجَٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ

ٱلْمُؤْمِنُونَ : مبتدا-ٱلَّذِينَ : خبر

خدای تبارک و تعالی در وصف مومنان مخلص و ثابت قدم چنین می فرماید: براستی مومنین آنکسانی اند که به خدا و پیامبرش از صدق دل و اخلاص ایمان آورده و به او گرویده‌اند، هم اقرار به زبان و هم تصدیق به قلب دارند که این نوع از ایمان، ایمان خالص و بی غل و غشی است و پس از اقرار و تصدیق شک و تردیدی به دل راه ندادند و برای تحقق ایمان خود در راه خدا جهاد کردند و از مالهای خود به جهادگران کمک کردند و از جان خود برای اشاعه دین اسلام گذشتند.

چنانکه در **حدیث شریف در صحیح البخاری** آمده است که بهترین مردمان شخص مومنی است که: بجان و مال خود در راه خدا جهاد نماید.

از ابوسعید رضی اله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خداﷺ پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خداﷺ فرمودند: مسلمانیکه بجان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید» گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند:« مسلمان با تقواییکه در گوشه افتاده و مردم را از شر خود در امان می دارد.»

عن ابی هریرهﷺ قال: سمعت رسول اللهﷺ یقول: (مثل المجاهد فی سبیل الله،و الله اعلم بمن یجاهد فی سبیله، کمثل الصائم القائم، و تو عد الله للمجاهد فی سبیله بان یتوفاه: ان یدخله الجنه، او یرجعه سالماً مع اجر اوغنیمه)

و نیز از ابوهریرهﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: « مجاهد فی سبیل الله- ولی خدا می‌داند که مجاهد فی سبیل الله کیست؟ مانند کسی است که در روز روزه داشته و شب تا صبح نماز بخواند، و خداوند متعال برای مجاهد فی سبیل الله وعده داده است که: اگر وفات نماید به جنتش داخل ساخته، و اگر سالم بماند با ثواب و یا با ثواب و غنیمت او را به خانه برگرداند».

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه بخدا و رسولش ایمان آورده، نماز را خوانده، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را به جنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه بدنیا آمده است نشسته باشد کسانی گفتند: یا رسول الله! آیا بمردم ازین خبر بشارت دهیم؟ فرمودند: « در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهد فی سبیل الله آماده نموده است، که ما بین هر درجه تا درجه دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند جنت را مسالت می کردید، فردوس را مسالت نمایید، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خداست و رودهای بهشت از آنجا سرچشمه می گیرد»

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- هُمُ : ضمیر فصل- ٱلصَّٰدِقُونَ : خبر

آن گروه از جهادگران در راه خدا کسانی اند که در دعوی ایمان راستگویان اند بعد از فرو آمدن این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن راستگو هستیم آیت آمد که:

قُلۡ أَتُعَلِّمُونَ ٱللَّهَ بِدِينِكُمۡ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴿١٦﴾

بگو آیا خدا را از دین خویش خبر می دهید؟ که خدا هر چه در آسمانها و زمین هست می داند و خدا به همه چیز داناست.(۱۶)

قُلۡ أَتُعَلِّمُونَ ٱللَّهَ بِدِينِكُمۡ

أَتُعَلِّمُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به

ای محمد ﷺ به این ادعا کنندگان بی اخلاص و بی باور بگو که: آیا خدا را از دین خود خبر می دهید؟ و آیا این آگاهی را به خدا می دهید تا خدا از این با خبر گردد؟

وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- يَعۡلَمُ : فعل مضارع- فاعل (هو)- مَا : مفعول به

و خداوند آنچه در آسمانها و اهل آن و آنچه که در زمین است از اهل آن می داند پس چگونه از ایمان اشخاص مدعی بی خبر باشد.

وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- عَلِيمٞ : خبر

و خداوند به همه چیز داناست و هیچ چیز از ایمان آوردن مدعیان و غیره بر او پوشیده نیست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از جندب ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: کسیکه قصدش از کاری ریا و سمعه باشد، خداوند فضیحتش کرده و اعمال باطنی اش را برای مردم برملا خواهد ساخت.

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۷﴾

به تو منت می نهند که مسلمان شده‌اند، بگو منت اسلام خویش بر من منهید، بلکه خدا بشما منت می نهد که سوی ایمان هدایتتان کرده است، اگر راستگو باشید.(۱۷)

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا

يَمُنُّونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

ای محمد ﷺ از اینکه به اصطلاح اسلام آورده‌اند بر تو منت می نهند یعنی با اسلام دروغین خود بر تو منت می نهند که مسلمان شده اند و حال آنکه چنین نیست و آنان **بنو اسد بن خزیمه** هستند که قبلا بیان آن رفت.

قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم

لَّا تَمُنُّوا: فعل مضارع مجزوم- (و) فاعل- إِسْلَامَكُم: مفعول به

به ایشان بگو: بر من از اسلام آوردن دروغینتان منت مگذارید چونکه اگر جای منت هم باشد باید از خدای تعالی سپاسگزار بود اوست که به انسان ایمان می بخشد و نفع و سود آن ایمان باز به خود مومن بر می گردد.

بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

لفظ اللَّهُ: مبتدا- يَمُنُّ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر

بلکه خدای تعالی بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان راه نموده و هدایت کرده است. اگر شما در دعوی ایمان خود راستگو و ثابت قدم باشید. در **حدیث شریف** در صحیح البخاری آمده که: روایت است که کسی از ابن عباس ﷺ پرسید: آیا در سوره‌ی «ص» سجده هست؟ گفت: بلی، و بعد از آن این آیت را تلاوت نمود: (و برایش اسحاق و یعقوب را بخشیده و همه‌ی آن‌ها را هدایت نمودیم ...)، (...پس تو هم به روش آن‌ها اقتدا کن). بعد از آن ابن عباس ﷺ گفت: و پیغمبر شما ﷺ از کسانی است که به اقتدا نمودن به روش پیغمبران دیگر امر شده است.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾

براستی که خداوند نهفته آسمانها و زمین را می داند و خدا به اعمالی که می کنید بیناست.(۱۸)

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

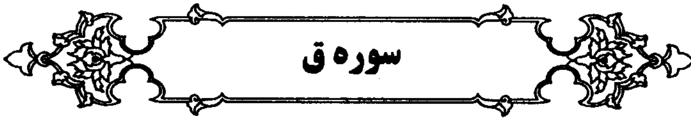
يَعْلَمُ : فعل مضارع- (هو) فاعل- غَيْبَ : مفعول به

براستی خداوند آنچه در آسمانها و زمین نهفته و پنهان است می داند یعنی آنچه راکه اهل اسمانها و اهل زمین در دل خود پنهان می دارند از جمله ادعای ایمان آوردن دروغین بنی خزیمه را می داند.

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

لفظ اللَّهُ : مبتدا- بَصِيرٌ: خبر

و براستی که او به آنچه که انجام می دهید از اظهار ایمان و باطل بودن نفاق و دعوی دروغین شما آگاه و به آن بیناست. و به مقتضای آن جزا خواهد داد.



سوره ق

سوره « ق » را، سوره « الباسقات» نیز گفته اند. سوره «ق» دارای چهل و پنج آیه است و آیات آن مکی است، مگر یک آیه که در مدینه فرو آمده « و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی سنه ایام» و در این سوره دو آیه منسوخ است که درجای خود به آن اشاره خواهیم کرد و این هر دو آیت به آیت سیف منسوخ است. و در فضیلت این سوره ابی بن کعب از مصطفیﷺ روایت کند. قال: من قرأ سوره ق هون الله علیه ثارت الموت و سکراته. این سوره به جهت افتتاح حرف هجایی که با آن آمده نامگذاری شده است. سنّت این است که این سوره را در جمعه‌ها و عیدین بخوانند- در حدیث شریف به روایت ام هشام بنت حارث ﷺ آمده که فرمود: «ق. والقرآن المجید» را جز از زبان شخص پیامبرﷺ فرا نگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می‌کردند، بر منبر می‌خواندند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

قٓ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ (۱)

قسم بقرآن ارجمند.(۱)

قٓ

در معنی قٓ مفسران قولهای مختلف آوردند. **ابن عباس** گفت: نامی از نامهای خدا تعالی است که به آن سوگند یاد کرده است. **قتاده** گفت نام قرآن است. **شعبی** گفت نام سوره است.

وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ

(و) قسم است- ٱلۡقُرۡءَانِ : مجرور- ٱلۡمَجِيدِ: نعت

سوگند به قرآن مجید و ارجمند یعنی قرآنی که بالا مقام و گرانقدر است و خیر دنیوی و اخروی در آن آمده است، قسم است به این قرآن بزرگوار که در ازل کارگزاردند و حکم راندند و آن اثبات نبوّت و معاد است. **امام رازی** در **«تفسیر کبیر»** برای سوگندهایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجا و غیر آن‌ها یاد کرده آورده است:

۱- خداوند متعال گاهی به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک چیز: «والعصر» و «النجم» و مثال یک حرف «ص» و «ن» است.

۲- گاهی به دو چیز و به دو حرف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «والضحی و اللیل» و «والسماء و الطارق» و مثال دو حرف «طه»، «طس»، «یس» و «حم» است.
۳- گاهی به سه چیز و سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «والصافات ... فالزاجرات ... فالتّالیات... » و مثال سه حرف: «الم»، «طسم» و «الر» است.
۴- گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده است؛ مثال چهار چیز: «والذاریات... فالحاملات... فالجاریات... فالمقسمات...» و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره «اعراف» و «المر» در اول سوره «رعد» است.
۵- گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده است؛ مثال پنج چیز؛ «والطور ...»، «والمرسلات ...»، «النازعات ...» و «والفجر...» و مثال پنج حرف: «کهیعص» و «حمعسق» است.
۶- خداوند جل جلاله جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره‌ی (والشمس وضحاها ...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.
۷- خداوند ﷻ در آغاز بیست و هشت سوره به حرف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره‌ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است[1].

بَلْ عَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ ٱلْكَٰفِرُونَ هَٰذَا شَىْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾

بلکه [آنان در شگفت هستند از این که پیغمبرﷺ] هشدار دهنده ای و بیم رسانی از خودشان به سویشان آمده است، و کافران گویند این چیزی عجیب است.(۲)

بَلْ عَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ ٱلْكَٰفِرُونَ هَٰذَا شَىْءٌ عَجِيبٌ

عَجِبُوٓاْ : فعل ماضی- (و) فاعل- أَن: مصدری- جَآءَهُم : فعل ماضی- هم: مفعول به- مُّنذِرٌ : فاعل- هَٰذَا : مبتدا- شَىْءٌ : خبر- عَجِيبٌ ، نعت

این جواب قسم است و اینجا « شی عجیب» متصل به جمله « عجبوا ان جآء هم» است. می گوید:
بلکه در شگفت‌اند از این که هشدار دهنده‌ای و بیم رسانی از جنس خودشان به سویشان آمده است تا ایشان را به راه راست و دین اسلام هدایت کند و راه نماید پس کافران گفتند این چیز عجیبی است که پیغمبری از جنس خودمان باشد یعنی از جنس بشر باشد باید که فرشته می‌بود.

أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَٰلِكَ رَجْعٌۢ بَعِيدٌ ﴿٣﴾

چگونه وقتی مردیم و خاک شدیم، (زنده می شویم) این بازگشتی بعید است.(۳)

أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا

---

[1] - انوار القرآن ذیل آیه ج ۵

مِتْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- «نا» در كنّا اسم كان- تُرَاباً: خبر كان

استفهام انكار و استبعاد و عامل در آن پوشیده شده و تقدیراً كلمه انبعث؟ أنرجعُ؟ حذف است.كافران گويند: آيا چون مُرديم و خاک شديم و استخوانهای ما پوسیده گشت دوباره زنده خواهیم شد؟ و بعث و حشری و سئوال و جوابی و ثواب و عقابی خواهد بود؟

ذَٰلِكَ رَجۡعُۢ بَعِيدٞ

ذَٰلِكَ : مبتدا- رَجۡعُۢ: خبر- بَعِيدٞ : نعت

این بازگشت بسیار دوری است. نه عقل آنرا می پذیرد و نه عادت و نه و هم و گمان كه ما بمیریم و بعد دوباره زنده می شويم. البته شما می میرید و دوباره زنده خواهید شد و سئوال و جوابی و ثواب و عقابی هم خواهيد داشت. در **حديث شريف** در **صحيح البخاري** آمده كه: از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است كه گفت: از پیغمبرخدا ﷺ شنيدم كه فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می‌گردند». سهل رضی الله عنه می‌گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی هیچ علامت و نشانه‌ای وجود ندارد.

قَدۡ عَلِمۡنَا مَا تَنقُصُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۡهُمۡۖ وَعِندَنَا كِتَٰبٌ حَفِيظُۢ 

بتحقيق ما می دانیم كه زمين چه مقدار از [جسدشان را كم می كند] و نزد ما نامه نگهدارنده و ضبط کننده ای است.(۴)

قَدۡ عَلِمۡنَا مَا تَنقُصُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۡهُمۡۖ

عَلِمۡنَا: فعل ماضی- (نَا) فاعل- مَا: مفعول به

و بدرستی كه ما می دانیم چه مقدار از گوشت وپوست و استخوان ایشان بعد از مرگشان کم می شود.

وَعِندَنَا كِتَٰبٌ حَفِيظُۢ

عِندَنَا : مفعول فيه- نا: مضاف اليه- وَعِندَنَا : خبر مقدم- كِتَٰبٌ: مبتدا موخر

و در نزد ما کتابی است نگاهدارنده و ضبط کننده که ما میدانیم بعد از مرگ ایشان چه تغییراتی در آنان ایجاد شده است و ما حتی اسامی ایشان را نیز فراموش نمی کنیم پس دوباره زنده شدن بعد از مرگشان برای ما کار مشکلی نیست چونکه ما ایشان را از نیست هست کردیم و بوجود آوردیم و زندگی دنیایی به ایشان بخشیدیم و سپس می‌میرانیم و بعد از مرگشان دوباره زنده می کنیم.

بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمۡ فَهُمۡ فِيٓ أَمۡرٖ مَّرِيجٍ 

[چنین نیست] بلكه حق را وقتی بیامدشان دروغ شمردند پس آنان در کاری سردرگم افتادند.(۵)

بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمۡ فَهُمۡ فِيٓ أَمۡرٖ مَّرِيجٍ

كَذَّبُواْ : فعل ماضی- (و) فاعل- هُم: مبتدا- فِيٓ أَمۡرٖ : جارومجرور خبر

نه، چنین نیست، بلکه ایشان حق را دروغ شمردند. مراد از حق در اینجا قرآن و نبوت است که بوسیله آن معجزات ظاهر و آشکار می گردد آن هنگام که بدیشان قرآن آمد و نبوت اعلام شد و معجزات ظاهر و هویدا گشت پس ایشان در آن کار شوریده حال و سردرگم شدند و قرآن راگاهی سحر و گاهی افسانه پیشینیان و گاهی شعر و حضرت رسول را دیوانه و مجنون خواندند و گاهی می گویند فال بین و کاهن است پس در این گونه صحبت ها سردرگم و شوریده حال بودند.

أَفَلَمْ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَٰهَا وَزَيَّنَّٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ ﴿٦﴾

آیا به آسمان بالا سر خود نمی نگرند که چگونه آنرا بنا کرده ایم و زینتشان داده ایم؟ که شکاف ندارند.(۶)

أَفَلَمْ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَٰهَا وَزَيَّنَّٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ

أَفَلَمْ يَنظُرُوٓاْ : فعل مضارع مجزوم- (و) فاعل- فَوْقَهُمْ : مفعول فیه- كَيْفَ : حال

آیا آن منکران بعث و حشر به آسمان بالا سر خود نمی نگرند که بی ستون نگه داشته شده که ما چگونه آنرا بنا کردیم و چگونه آنرا نگه داشته‌ایم و آنرا با ستارگان آرایش دادیم؟ و در آن هیچ شکافی دیده نمی شود آیا به عظمت آفرینش آسمانها نمی نگرید و در آن تفکری نمی‌کنید؟ آیا این دلیل بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت نیست؟ اگر به آسمانها و صنع دیگر او به تعمق و تانی بنگرید و در آن فهم کنید قطعاً به صانع او پی خوهید برد که آفریننده‌ی همه اینها جز خدای یکتا و یگانه نیست.

وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ﴿٧﴾

و زمین را گستردیم و در آن کوه ها افکنده ایم و در آن از هر گونه جفت دل انگیز رویانیدیم.(۷)

وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ

مَدَدْنَٰهَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- ها: مفعول به

آری آفرینش زمین از یک سو، گسترش آن (بیرون آمدن از زیر آب) از سوی دیگر، پیدایش کوه ها که ریشه های آن به هم پیوسته و همچون زرهی زمین را در برابر فشارهای درونی و برونی و جزر و مدهای حاصل از جاذبه ماه و خورشید حفظ می کند. ثالثاً پیدایش گیاهان با آن همه عجائب و زیبائیها رابعاً همگی اینها دلیل بر قدرت بی پایان خداوند لایزال و ابدی است.

تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٨﴾

[چنین کردیم] تا مایه روشنگری و پند آموزی هر بنده رجوع کننده ای باشد.(۸)

تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ

تَبۡصِرَةً : مفعول لاجله - وَذِكۡرَىٰ : معطوف

این همه کردیم از برای بینائی یعنی با دیده اعتبار و عبرت نگریستن است و بخاطر ذکر و یاد و پند گرفتن است برای هر بنده ای که به سوی خدای یکتا باز گردند و رجوع کنند. گفته اند — **تبصره و ذکری** دو نام اند شریعت و حقیقت را، تبصره حقیقت است و ذکری (تذکره) شریعت است. شریعت بواسطه است و حقیقت به مکاشفت، شریعت خدمت است بر شریطه و حقیقت غربه است بر مشاهده شریعت بی‌بدی است و حقیقت بیخودی. اهل شریعت فریضه گزاران اند، و معصیت گذاران، اهل حقیقت از خویش گریزان و بیکی نازان، قبله اهل شریعت کعبه است، قبله اهل حقیقت فوق العرش. میدان حساب اهل شریعت موقف است، میدان حساب اهل حقیقت حضرت سلطان، ثمره اهل شریعت بهشت است ثمره اهل حقیقت لقاء و رضاء رحمان. شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفت:

شریعت پوست و مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت

مختومقلی فراغی گفت که ترجمه آن در صفحه ۴۷ کتاب عرفان و مختومقلی به تالیف همین مولف آمده است.

بنگر همی با اعتنا در صنع ودراثاراو گر با حقیقت همرهی باجذبه‌شوتوحیدگو
گر قرب وحدت‌راطلب‌داری‌نماوصف‌احد زیراکه عمر ما ندارد اعتبار سمت و سو

وَنَزَّلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ مُّبَٰرَكٗا فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ جَنَّٰتٖ وَحَبَّ ٱلۡحَصِيدِ 

و از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم و با آن باغها برویانیدیم با دانه ای که درو کنند.(۹)

وَنَزَّلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ مُّبَٰرَكٗا فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ جَنَّٰتٖ وَحَبَّ ٱلۡحَصِيدِ

نَزَّلۡنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - مَآءٗ : مفعول به - مُّبَٰرَكٗا : نعت

و از آسمان آبی پر برکت و رحمت نازل کردیم و بوسیله آن آب بوستانها مشتمل بر اشجار و میوه ها رویانیدیم با دانه ای که درو کردنی است همچون گندم، جو و ... که برای خوارک انسانها و دام هاست پرورش دادیم.

شیخ سعدی در گلستان گفت:

باران رحمت بیحسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده پرده‌ی ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد و وظیفه روزی بخطای منکر نبرد.

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خورداری
دوستان را کجا کنی محروم؟ تو که با دشمن این نظر داری

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. درختان را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.

وَٱلنَّخْلَ بَاسِقَٰتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ ﴿١٠﴾
و درختان خرما را بلند بالا بر آمده که میوه‌ی آن توبر توست.(۱۰)

وَٱلنَّخْلَ بَاسِقَٰتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ

بَاسِقَٰتٍ : حال- لَّهَا : جارومجرور خبر مقدم- طَلْعٌ : مبتدا موخر- نَّضِيدٌ : به معنی توبرتو

و درختان خرما را بلند بالا برویانیدیم که آن خرمابنان دارای میوه های توبرتو و متراکم است. و در ادامه متن گلستان آمده که: عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ ۖ وَأَحْيَيْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا ۚ كَذَٰلِكَ ٱلْخُرُوجُ ﴿١١﴾
که آن روزی بندگان است، و بوسیله آب باران سرزمین مرده ای را زنده گردانیدیم، رستاخیز نیز همچنین است.(۱۱)

رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ

رِّزْقًا : مفعول مطلق

این همه چیز را از گیاهان میوه دار و محصولاتی که دانه آن درو می شوند و یا درخت خرمایی که دارای میوه های تو برتوست از برای روزی شماست.

وَأَحْيَيْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا

أَحْيَيْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- بَلْدَةً : مفعول به

و بوسیله آب آن باران زمین مرده را زنده گردانیدیم یعنی گیاهان پژمرده شده را دوباره جان بخشیدیم.

كَذَٰلِكَ ٱلْخُرُوجُ

كَذَٰلِكَ : جارومجرور خبر مقدم- ٱلْخُرُوجُ : مبتدا موخر

بعث و حشر و رستاخیز نیز همین طور است که بعد از مردنش دوباره زنده خواهیم کرد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَٰبُ ٱلرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾
پیش از آنها قوم نوح و اصحاب الرس و قوم ثمود هم تکذیب کردند.(۱۲)

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَٰبُ ٱلرَّسِّ وَثَمُودُ

كَذَّبَتْ : فعل ماضی- قَبْلَهُمْ : مفعول فیه- قَوْمُ : فاعل

پیش از اهل مکه که روز رستاخیز را منکرند و حضرت محمد را تکذیب می کنند قوم نوح نیز حضرت نوح عليه السلام را تکذیب کردند و سرانجام به طوفان هلاک شدند و قوم ثمود پیغمبرشان صالح را تکذیب کردند و به زلزله، صاعقه، و صیحه نابود شدند و اصحاب الرس، یعنی صاحبان چاهی که بنا

کرده شده است می‌گویند آنان قوم شعیب علیه‌السلام بودند که با چهارپایان خود در اطراف آن چاه اقامت داشتند حضرت شعیب علیه‌السلام را تکذیب کردند. در حق قوم نوح و ثمود و عاد سخنان بسیاری در جای خود بیان کردیم و اینک مختصری در باره **اصحاب الرس.**

اصحاب الرس — **رس** نام چاهی است در تهامه یا آذربایجان، یا انطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در آن کشتند، گفته اند چشمه و نخلستانی بوده است که بعداً در سوره بروج ذکر کرده خواهد شد. یا گفته اند قریه ای از ولایت یمن بوده.

علی بن الحسین بن علی، زین العابدین روایت کند که از پدر خویش الحسین بن علی روایت کرد. مردی از قبیله **بنی تمیم** پیش امیر المومنین **علی** علیه‌السلام آمد و گفت: یا امیرالمومنین بما از **اصحاب الرس** خبر بده که در کدام عصر بودند و چه قوم بودند؟ دیار و مسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ آیا پروردگار جهانیان به ایشان پیغمبران فرستاد یا نه؟ و ایشان را به چه هلاک کرد؟ ما در قرآن ذکر ایشان می‌خوانیم؟ **اصحاب الرس** در قرآن آمده نه قصه ایشان بیان کرده شده و نه احوال ایشان گفته شده. امیرالمومنین گفت: یا **اخاتمیم**، سئوالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این سئوال نکرده. ایشان قومی بودند در عصر بنی اسرائل- پیش از **سلیمان بن داود** درخت صنوبر می‌پرستیدند، آن درخت که **یافث بن نوح** کاشته بود بر ساحل چشمه ای معروف. و در بیرون آن چشمه نهری روان بود، و بر ایشان دوازده قلعه بر شط آن نهر ساخته بودند. و نام آن نهر **رس** بود در بلاد مشرق. و در آن روزگار هیچ نهری عظیم تر و بزرگ تر از آن نهر نبود و هیچ شهر آبادان تر از آن شهرهای ایشان نبود. و بزرگترین آن شهرها مدینه ای بود نام آن **اسفند آباد** و پادشاه ایشان در آن شهر مسکن داشت، و آن درخت صنوبر در آن شهر بود، و ایشان تخم آن درخت به آن دوازده قلعه بردند تا در هر شهری درختی صنوبر بر آمده و رشد کرد، و اهل آن شهر آنرا معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیر صنوبر اصل بود برای هیچکس اجازه نبود که از آن بخورند یا از آب آن بگیرند که می گفتند «**هی حیوه الهتنا فلاینبغی لاحدان ینقص من حیوتها**» و رسم و آئین ایشان این بود که در هر ماهی اهل هر شهر گرد آن درخت صنوبر خویش می آمد و آنرا به زیور و جامه های رنگارنگ می‌آراست. و قربانیها می کرد. و آتشی عظیم بر می افروخت. و آن قربانی را بر روی آتش می نهادند تا دود آن بالا می گرفت چندان که در آن تاریکی دود دیده‌های ایشان از آسمان محجوب می گشت. ایشان آن ساعت به سجود می افتادند و تضرع و زاری می کردند تا از میان درخت، شیطان آواز میداد. چون آواز شیطان بگوش ایشان می‌رسید سر بر می داشتند شادان و سرمست یک شبانه روز به شادی و نشاط و شراب خوردن می پرداختند، یعنی که معبود ما راضی است. بر این صفت روزگار درازی بسر بردند تا کفر و شرکت ایشان بغایت رسید و تمرد و سرکشی و طغیان ایشان بالا گرفت. پروردگار جهانیان بر ایشان پیغامبری از بنی اسرائل از نژاد **یهود ابن یعقوب** فرستاد. روزگار دراز ایمان نیاوردند و نگرویدند و در شرک و کفر بیفزودند، تا اینکه پیغامبر به خدای تعالی زارید و بر ایشان دعای بد کرد چون پیغامبر این دعا کرد، درختهای ایشان همه خشک گشت. ایشان گفتند این همه شومی از این مرد است که دعوی

پیغمبری می کند و از خدایان ما عیب می جوید او را بگرفتند و در چاهی عظیم انداختند. آورده اند در قصه که انبوب[1] هایی فراخ بساختند و آنرا به قعر آب فرو بردند، و آب از آن انبوب ها بر می کشیدند تا بخشک رسید آنگه از آنجا در چاهی دور فرو بردند و او را در آن چاه کردند و سنگی عظیم بر سر آن چاه استوار نهادند، انبوب ها از قعر آب برداشتند گفتند اکنون دانیم خدایان ما از ما خشنود شوند که عیب جوی ایشان را هلاک کردیم. پیغامبر در آن وحشت چاه به الله زارید پس رب العالمین باد عاصف گرم به ایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر در افتادند و روی هم انباشته گشتند. آنگه زمین در زیر ایشان همچون کبریت گشت، و از بالای ایشان ابری سیاه برآمد و آتش فروبارید و ایشان چنانکه سرب در آتش فرو گدازد، فرو گداختند. نعوذ بالله من غضبه و درک نقمته.

وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَٰنُ لُوطٍ ﴿۱۳﴾

و عاد و فرعون و برادران لوط [نیز پیغمبرانشان را تکذیب کردند].(۱۳)

وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَٰنُ لُوطٍ

وَعَادٌ: معطوف

و نیز قوم عاد و فرعون و برادران لوط نیز پیغمبران خود را تکذیب کردند که برای هر یک از ایشان عذابی نازل و آنان را به هلاکت انداخت که قبلا درباره هر یک آنها سخن گفته شد و به مرور کوتاهی بر سرنوشت قوم لوط می‌پردازیم.

عذابی که بر قوم لوط آمده مختصراً چنین است که : خداوند تعالی می فرماید:

پس ای لوط! اهل خانواده خود را پاسی از شب که بگذرد از این شهر بیرون ببر و خود نیز بدنبال آن بیرون شو و در رفتن عجله کنید و نباید کسی از شما برگردید و عظمت و هول عذاب را مشاهده کنید و به آنجا که فرموده شده اید یعنی به سرزمین شام یا مصر که اهل آن هلاک نخواهند شد بروید و در امان باشید و با آسایش خاطر به ذکر و شکر خدای تعالی بپردازید[2]. و باز سبحانه و تعالی می فرماید: و ما به لوط توسط فرشتگان این خبر را دادیم و مفهوم آن پیام این بود که بزودی ریشه این گروه بریده خواهد شد آن زمانیکه صبح گردد یعنی در صبح همگی قوم از بیخ برکنده خواهند شد و از ایشان یکی باقی نخواهد ماند.

صبحگاهان در حالیکه وقت طلوع و درخشش خورشید بود جبرئیل علیه السلام بانگ و صیحه‌ای زد پس این بانگ همه اقوام لوط را فراگرفت و خانه های ایشان را نگونسار گردانید و با این عذاب صیحه جملگی قوم به هلاکت رسیدند. پس ما آن شهر را زیر و زبر گردانیدیم و سرنگونشان کردیم و بر سر ایشان بارانی از سنگ آنهم سنگهایی از گل متحجر شده ببارانیدیم و هلاکشان گردانیدیم[3].

---

[1] - فاصله‌ی میان دو بند یا گره نی، و هر چیز میان تهی مانند نی، لوله، لوله‌ی آب. انا بیب جمع آن است.

[2] - سوره حجر، آیه ۶۵

[3] - سوره حجر، آیه ۷۴

وَأَصْحَٰبُ ٱلْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍۚ كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ 

و اهل ایکه و قوم تبع نیز همگی پیغمبرانشان را تکذیب کردند و عذاب من محقق گشت.(۱۴)

وَأَصْحَٰبُ ٱلْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍۚ كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ

أَصْحَٰبُ: معطوف- كُلٌّ: مبتدا- كَذَّبَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر- ٱلرُّسُلَ:مفعول‌به

و **اصحاب ایکه** یعنی: ساکنان بیشه زار و همچنین قوم تُبع نیز پیغمبرانشان را تکذیب کردند **اهل ایکه** مراد قوم **شعیب**ؑ در شهر **مدین** ساکن بودند در نزدیک شهر جنگلی پر از درخت بود بعضی از آنان ساکن بودند گناه قوم شرک و بت پرستی و راهزنی و غارتگری بود و نیز در وزن و پیمانه مکر می کردند تا اینکه خداوند حضرت **شعیب**ؑ را بر آنان مبعوث کرد تا آنان را به راه راست هدایت کند. پس از این قوم که بین راه حجاز و شام پائین تر از قوم لوط مسکن داشتند انتقام کشیدیم که در سوره شعراء بیان آن رفته است. و اما درباره **تبع** در سوره دخان آیه ۳۷ مطالبی بیان کردیم.

مفسران گفتند: **تبع** پادشاهی بود از پادشاهان یمن از قبیله قحطان، چنانکه در اسلام، ملوک را خلیفه گویند، و در روم، قیصر و در فرس، کسری، ایشان تبع گویند و قوم تبع نیز چنانچه گفتیم پیغمبر خود را تکذیب کردند. پس ای پیغمبرﷺ این تکذیب و یا این ساحر خواندن و یا شاعر خواندن و یا افسانه پیشینیان خواندن قرآن ترا غمگین نسازد نمونه‌ی تکذیب ایشان را بیش از شما نیز شاهد بودیم که مختصراً بیان کردیم.

أَفَعَيِينَا بِٱلْخَلْقِ ٱلْأَوَّلِۚ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ 

آیا از خلقت نخستین عاجز و درمانده شده بودیم نه، بلکه آنها از آفرینش جدید در شبهه‌اند.(۱۵)

أَفَعَيِينَا بِٱلْخَلْقِ ٱلْأَوَّلِ

فَعَيِينَا: فعل ماضی- (نا) فاعل

یا اینکه ما از آفرینش نخستین عاجز و درمانده شده بودیم تا اینکه از خلق جدید فرومانیم هرگز! چنین نیست بلکه برانگیختن دوباره برای ما کاری بسیار آسان تر از خلقت نخستین است.

بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

هُمْ: مبتدا- فِي لَبْسٍ: جارومجرور خبر

نه، بلکه آنها از آفرینش جدید در شبهه‌اند یعنی: آنها از برانگیختن مردگان در شک و حیرت و در سردرگمی قرار دارند ولی پنداری دور از امکان است **کاشفی گفت**

مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اول، پس می‌فرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمعی بی ماده و مددی چرا توانا نبود بر اعاده ایشان بجمع مواد و رد حیات به آن و بی شبهه ما بر آن قوت داریم بلکه کافران در شک و شبهه‌اند از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چونکه آنرا مخالف عادت می‌بینند.

مولانا گفت:

ناید آن الاکه بر خاصان پدید باقیان فی لیس من خلق جدید

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِۦ نَفْسُهُۥ ۖ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

و بتحقیق ما انسان را آفریده‌ایم و می دانیم که نفس او به او چه وسوسه می کند و ما از رگ جان او (شاهرگ) به او نزدیکتریم.(۱۶)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِۦ نَفْسُهُۥ ۖ

خَلَقْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- ٱلْإِنسَٰنَ): مفعول به

و براستی ما انسان را آفریدیم و آنچه که نفس او بدان وسوسه می کند می دانیم یعنی هرچه در ضمیر و قلب او می گذرد از آن آگاه هستیم.

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ

وَنَحْنُ : مبتدا- أَقْرَبُ : خبر

و در حالیکه ما از رگهای جان او به او نزدیکتریم. شاهرگ آن رگی است که خون را به قلب اتصال می دهد. چگونه ممکن است آنچه در دلهایشان می گذرد بی خبر باشیم.

شیخ سعدی در گلستان می آورد. **حکایت:**

در جامع بعلبک وقتی بکلمه‌ای همی گفتم بطریق وعظ با جماعتی افسرده، دل مرده، ره از عالم صورت بعالم معنی نبرده. دیدم که نفسم در نمی گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه داری در محلت کوران، ولیکن در معنی باز بود وسلسله سخن دراز، در معانی این آیت که: **و نحن اقرب الیه من حبل الورید** سخن بجائی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیکتر از من بمن است و ینت مشکل که من از وی دورم!
چکنم باکه توان گفت که او در کنار من و من مهجورم

من از شراب این سخن مست و فضاله قدح در دست که رونده‌ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر درو اثر کرد و نعره‌ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس بجوش. گفتم: ای سبحان الله! دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور.

فهم سخن چون نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی
فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخنگوی، گوی

مولانا در غزلیات شمس آورده که:

و هو معکم یعنی باتست درین جستن آنگه که تو می جویی هم در طلب اوراجو
نزدیکتر است از تو با تو، چه روی بیرون چون برف گدازان شو، خودراتوزخودمی‌شو

مولانا در مثنوی گفت:

مــا ز خــود ســوی تــو گــردانیم ســر چــون تــویی از مــا بــه مــا نزدیکتــر

پیر طریقت خواجه عبدالله انصاری گفت: ای نزدیکتر از ما به ما! و مهربانتر به ما از ما! نوازنـده‌ی مـا بی ما، به کرمِ خویش نه به سزای ما! الهی! از نزدیـک نـشانت مـی‌دهنـد و برتـر از آن آنـی، وز دورت می‌پندارند و نزدیکتر از جانی، موجود نفس‌های جوانمردانی، حاضرِ دلهای ذاکرانی. ملکا! تـو آنـی کـه خود گفتی و چنانکه گفتی آنی.

إِذْ يَتَلَقَّى ٱلْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿۱۷﴾

و آنگاه که دو فرشته فراگیر که از چپ و راست نشسته اند(اعمال او را) فراگیرند.(۱۷)

إِذْ يَتَلَقَّى ٱلْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٌ

يَتَلَقَّى: فعل مضارع-ٱلْمُتَلَقِّيَانِ: فاعل- عَنِ ٱلْيَمِينِ : جارومجرور خبر مقدم- قَعِيدٌ: مبتدا موخر

و یاد کن آن دو فرشته که رفتار و کردار و گفتار انسانها را از جانب راست و از جانب چپ می نویسند در کنارت و همراهت نشسته نگهبان اعمال شماست.

مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾

سخنی به زبان نمی آورد مگر نزد او مراقبی آماده است.(۱۸)

مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

لَدَيْهِ: مفعول فیه- ه: مضاف الیه، خبر مقدم- رَقِيبٌ: مبتدا موخر- عَتِيدٌ: نعت

هیچ سخنی را بر زبان جاری نمی‌کند مگر اینکه نزد او نگهبان و مراقب حاضر و آماده است و آنرا می نویسد که مراقب آماده و فی الحال می نویسد هرچه از زبان جاری می شود نقل است که: آن دو فرشته موکل جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (دستشوئی) از انسان کنـاره نمـی گیرد حتی آن موقع را نیز مد نظر قرار می‌دهند. در **حدیث شریف** به روایت ابی امامه رضی الله عنه آمـده اسـت که رسول خدا ﷺ فرمودند: « نویسنده و کاتب نیکی ها و احسان در جانب راست انسان و کاتب بدیها و گناهان در جانب چپ انسان قرار دارد. چون شخصی اعمال نیکی انجام دهـد فرشـته مراقـب از جانـب راست، آن نیکی راده برابر مـی نویـسد و چـون عمـل بـدی را انجـام داد. بـه فرشـته موکـل سـمت چـپ می‌گوید نوشتن را بمدت هفت ساعت به تاخیر انداز و آنرا بلافاصله منویس، شاید او تـسبیح بگویـد یـا آمرزش بخواهد.

وَجَآءَتْ سَكْرَةُ ٱلْمَوْتِ بِٱلْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿۱۹﴾

و آن هنگام که بیهوشی مرگ بحق بیاید، این چیزی است که از آن کناره می کردی.(۱۹)

وَجَآءَتْ سَكْرَةُ ٱلْمَوْتِ بِٱلْحَقِّ

جَآءَتْ: فعل ماضی- سَكْرَةُ : فاعل

و آن زمان که بیهوشی مرگ به امر خدای تعالی که راست و درست است بیاید به او می‌گویند این مرگ است. در **حدیث شریف** به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که پیامبرﷺ در حال سکرات مرگ تحت فشار آن قرار گرفتند. به گونه‌ای که عرق را از چهره خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند:

«**سبحان الله ان للموت سکرات**» پاک است خداوند ! « همانا برای مرگ سختی هایی است.»

ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ

ذَٰلِكَ : مبتدا- مَا : خبر

این مرگ همان است که تو از آن می‌گریختی و می‌ترسیدی و آن را زشت می‌شمردی «کل نفس ذائقه الموت» هر جانی چشنده مرگ است.

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ ۚ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾

و در صور دمیده شود، این روز وعده عذاب است.(۲۰)

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ

نُفِخَ : فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف

و در صور دمیده شود دمیدن دوم مراد صور رستاخیز است که مردگان با این صور از قبرهایشان بیرون می آیند. در **حدیث شریف** از ابوهریره‌رضی الله عنه از پیغمبرخداﷺ روایت است که فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل تا است» گفتند: یا اباهریره! یعنی چهل روز است؟ نه خیر، کس دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: نمی‌دانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت نمی‌دانم. «و همه‌ی اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می‌رود مگر پائین‌ترین مهره کمر «یعنی: [عجب الذنب] که به حال خود باقی مانده و خلایق از همان مهره‌ی اخیر ترکیب میگردند».

ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْوَعِيدِ

ذَٰلِكَ : مبتدا- يَوْمُ : خبر

فرشتگان می گویند. این روز همان روزی است که مردمان را بدان وعید می‌کردند و می‌ترسانیدند یعنی روز رستاخیز.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خداﷺ می پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ (پیغمبر خداﷺ بطرف خردسال ترین شان نگاه کرده فرمودند: « اگر این شخص زنده بماند. پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما بر پا می گردد.

وَجَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَآئِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾

و هر کسی در حالی می آید که با او راننده‌ای و گواهی دهنده ای است.(۲۱)

وَجَآءَتۡ كُلُّ نَفۡسٍ مَّعَهَا سَآئِقٌ وَشَهِيدٌ

جَآءَتۡ : فعل ماضی- كُلُّ : فاعل- مَّعَهَا : مفعول فیه- ها: مضاف الیه، خبر مقدم- سَآئِقٌ : مبتدا موخر

در روز رستاخیز هر کس در حالی به میدان رستاخیز می آید که به همراه او راننده‌ای و گواهی دهنده‌ای (دو فرشته‌اند) می آید تا بر اعمال نیک و بد او گواهی دهند.

لَّقَدۡ كُنتَ فِي غَفۡلَةٍ مِّنۡ هَٰذَا فَكَشَفۡنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلۡيَوۡمَ حَدِيدٌ ﴿۲۲﴾

بتحقیق که از این روز سخت در غفلت بودی ولی ما پرده ترا از تو برداشتیم و اکنون دیده‌ات تیزبین است.(۲۲)

لَّقَدۡ كُنتَ فِي غَفۡلَةٍ مِّنۡ هَٰذَا فَكَشَفۡنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلۡيَوۡمَ حَدِيدٌ

(ت) اسم کان- فِي غَفۡلَةٍ : جارومجرور خبرکان

بدرستیکه تو در دنیا از این روز بی خبر بودی و سخت در غفلت. ولی امروز از دیده تو پرده جهل و غفلت ترا برداشتیم تا هر چه شنیدی باشد به معاینه ببینی و هر چه دیدنی است ببینی چونکه دیده‌ات تیزبین است یعنی آنچه که از احوال و بعث و حشر بر تو در دنیا پوشیده بود، به تو نمودیم و بدان دانا شدی. **مولانا گفت:**

گر ز عزرائیل را بنگر اثر   گر نه بینی چوب و آهن در صور

وَقَالَ قَرِينُهُۥ هَٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿۲۳﴾

و همدم وی گوید: این چیزهایی است که نزد ما حاضر کرده شده است.(۲۳)

وَقَالَ قَرِينُهُۥ هَٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ

قَالَ: فعل ماضی- قَرِينُهُۥ: فاعل- ه: مضاف الیه- هَٰذَا: مبتدا- مَا: بدل- لَدَيَّ: مفعول فیه- عَتِيدٌ: خبر

و همنشین وی یعنی فرشته که بر او موکل بود گوید این است آنچه نزدیک من بود الآن حاضر است که به تو بنمائیم یعنی دفتر اعمال او را به او نشان می دهیم و سپس به سائق (راننده) و شهید(گواه) خطاب رسد که:

أَلۡقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿۲۴﴾

هر کفران پیشه سر سختی را در دوزخ فرو افکنید.(۲۴)

أَلۡقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ

أَلۡقِيَا: فعل امر- (ا) فاعل- فِي جَهَنَّمَ: جارومجرور -كُلَّ : مفعول به

هر کفران پیشه سر سختی را در دوزخ افکنید این خطابی به آن دو فرشته موکل است که خداوند به دو فرشته ماموریت ثبت و ضبط اعمال دستور می دهد که هر کفران پیشه و سرسختی را به دوزخ بیفکنید.

مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ﴿٢٥﴾
هر باز دارنده از خیر و در گذرنده از حدی (را در دوزخ افکنید). (۲۵)
مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ
مَّنَّاعٍ: نعت
هر باز دارنده از خیری را یعنی: هر باز دارنده مال زکات و یا هر کسی را که مانع کارهای خیر مردم شوند، در دوزخ افکنید و یا مانع شریعت و احکام اسلام شود و نیز هر درگذرنده از حدی را و شکاکی را که در وحدانیت خدای تعالی شک می کند در آتش دوزخ فرو افکنید.

ٱلَّذِى جَعَلَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِى ٱلْعَذَابِ ٱلشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾
همان که با خدا خدای دیگر قرار می داد پس او را در عذاب شدید بیفکنید.(۲۶)
ٱلَّذِى جَعَلَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِى ٱلْعَذَابِ ٱلشَّدِيدِ
ٱلَّذِى: مبتدا- فَأَلْقِيَاهُ: فعل امر- (ا) فاعل- ه: مفعول به، جمله خبر
آنکه با خدای یکتا خدای دیگری را شریک گردانید پس او را در عذاب شدید آتش دوزخ بیفکنید، عذاب سخت جاودان. کاشفی گفت: آن هنگام که کافر را در دوزخ افکنند گوید مرا چه گناهست که دیو بر من مسلط بود و مرا گمراه گردانید و دیو را حاضر سازند تکذیب می‌کند. پس در آتش دوزخ افکنده شود به جهت سرکشی و ستیزه جویی و یا شرک به خدا و یا به جهت قتل نفس بدون حق.

قَالَ قَرِينُهُۥ رَبَّنَا مَآ أَطْغَيْتُهُۥ وَلَٰكِن كَانَ فِى ضَلَٰلٍۭ بَعِيدٍ ﴿٢٧﴾
و همدم وی گوید، پروردگارا من او را به طغیان وا نداشتم ولی خودش در ضلالتی دور بود.(۲۷)
قَالَ قَرِينُهُۥ رَبَّنَا مَآ أَطْغَيْتُهُۥ وَلَٰكِن كَانَ فِى ضَلَٰلٍۭ بَعِيدٍ
قَالَ: فعل ماضی- قَرِينُهُۥ: فاعل- أَطْغَيْتُهُۥ: فعل ماضی- (ت) فاعل- ـه: مفعول به
و همدم و همنشین وی می گوید: پروردگارا من او را به طغیان وا نداشتم ولی در گمراهی دور بود. مراد از همدم او در اینجا دیو است که در دنیا همراه او بود ولی همین شیطان منکر این می شود که او را به گمراهی و ضلالت وا داشته باشد و تجاهل العارف می کند و می گوید او خود در گمراهی دور و درازی قرار داشت و از حق بدور بود. چون که من او را هرچه به گمراهی فرا خواندم دعوت مرا پذیرفت و اگر با من عناد می کرد من هیچوقت نمی توانستم بر او مسلط شوم.

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا۟ لَدَىَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِٱلْوَعِيدِ ﴿٢٨﴾
گوید، در پیشگاه من مجادله مکنید که از پیش بشما اعلام خطر کرده بودم.(۲۸)
قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا۟ لَدَىَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِٱلْوَعِيدِ
لَا تَخْتَصِمُوا۟: فعل مضارع- (و) فاعل- لَدَىَّ: مفعول فيه

در نزد من هیچ جدل و خصومتی مکنید زیرا که هیچ فایده ای از این خصومت دیده نمی شود و بدرستی که من پیش فرستادم بشما و عید خود را در کتاب خود یعنی در قرآن همه چیز را از حلال و حرام و احکام شریعت و نیک و بد را برای شما از قبل گفته‌ام.

مَا يُبَدَّلُ ٱلْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَآ أَنَا۠ بِظَلَّٰمٖ لِّلْعَبِيدِ 

گفتار نزد من تغییر نیابد و من ستمگر بندگان نیستم.(۲۹)

مَا يُبَدَّلُ ٱلْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَآ أَنَا۠ بِظَلَّٰمٖ لِّلْعَبِيدِ

يُبَدَّلُ : فعل مضارع مجهول- ٱلْقَوْلُ : نایب فاعل- أَنَا۠ : اسم ما- بـ: حرف جر زائد- بِظَلَّٰمٖ : خبر ما

گفتار و قول نزد من دگرگون نشود و تغییر نیابد وعده و وعیدی که کرده‌ام تبدیل نشود و آنچه وعده داده ام و تهدید کردم عملی خواهد شد و راه گریزی در این امر نیست و من ستمگر نیستم که بدون استحقاق ایشان آنان را عذاب کنم بدانید که ذره‌ای به کسی ظلم و ستم نخواهد رفت. در جای دیگر فرمود:« لا ظلم اليوم[1] » امروز هیچ ستمی نیست». چنانچه در آیه ۴۰ سوره نساء آمده: «ان الله لا يظلم مثقال ذره ...» براستی خداوند به اندازه‌ی ذره‌ای ظلم و ستم نمی‌کند.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٖ 

روزی که به جهنم گوئیم آیا پر شدی و دوزخ گوید آیا هیچ از این زیاده هست؟(۳۰)

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٖ

يَوْمَ : مفعول فيه- مِن : حرف جر زائد- مَّزِيدٖ : مبتدا- خبر محذوف

آن روزی که ما به جهنم می گوئیم آیا پر شدی؟ این خطاب پروردگار یکتا به جهنم در روز قیامت است پس جهنم پاسخ می دهد و می گوید آیا باز هم بیشتر هست؟ حق سبحانه و تعالی کافران دیگری را به جهنم می فرستد تا پر شود. **مولانا در غزلیات** آورده:

چونکه به تبریز، چشم شمس حقم را بدید گفت حقش:«پر شدی»گفت که هل من مزید

مولانا در مثنوی گفت:

عالمی را لقمه کرد و در کشید معده‌اش نعره زنان هل من مزید

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:«(همه اهل دوزخ) در دوزخ انداخته می شوند، و دوزخ می گوید: آیا زیاد تر از این هم هست؟ تا اینکه (خداوند متعال) قدمش را در دوزخ می گذارد و در این وقت است که دوزخ می گوید: بس است. بس است»

وَأُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ 

---

[1] - سوره غافر، آیه ۱۷

و بهشت به پرهیزکاران نزدیک گردانیده می شود و دور از آنان نیست.(۳۱)

وَأُزۡلِفَتِ ٱلۡجَنَّةُ لِلۡمُتَّقِينَ غَيۡرَ بَعِيدٍ

وَأُزۡلِفَتِ: فعل ماضی مجهول- ٱلۡجَنَّةُ : نایب فاعل

و بهشت برای پرهیزکاران نزدیک گردانیده شود و به ایشان نزدیک باشد نه دور و قبل از اینکه بهشتیان به بهشت روند به ایشان منازل و نعیم بهشت نشان داده می شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس ﷺ در روایت است که آنحضرت فرمودند:« (و موعدکم الحوض). » وعده‌ی شما بر سر حوض (کوثر) باشد.»

هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿٣٢﴾

می گوئیم: این است که به همه توبه گران نگهدار تقوی، وعده می دادند.(۳۲)

هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ

هَٰذَا : مبتدا- مَا : خبر

این است بهشتی که برای پرهیزکاران و توبه کنندگان در دنیا وعده داده بودیم و برای هر باز گردنده از شرک به توحید یا از معصیت به طاعت یا بازگشته از خلق به حق و نگاهدارنده حدود در احکام الهی و رعایت کننده حلال و حرام و امر و نهی، در **گلستان شیخ سعدی** آمده است:

هر گاه که یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار دست انابت بامید اجابت بدرگاه حق، جل وعلا، بر دارد ایزد، تعالی، دروی نظر نکند بازش بخواند باز اعراض کند بازش به تضرع و زاری بخواند حق سبحانه و تعالی فرماید:« یا ملائکتی قد استحییت من عبدی ولیس له غیری فقد غفرت له» دعوتش را اجابت کردم و حاجتش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار   گنه بنده کرده است و او شرمسار

مَّنۡ خَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِ وَجَآءَ بِقَلۡبٍ مُّنِيبٍ ﴿٣٣﴾

کسی که از خدای رحمان نادیده ترسد و با دلی پر از انابت باز آید.(۳۳)

مَّنۡ خَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِ وَجَآءَ بِقَلۡبٍ مُّنِيبٍ

مَّنۡ: بدل- خَشِيَ : فعل ماضی- فاعل (هو) — ٱلرَّحۡمَٰنَ : مفعول به

و هر که غایبانه و پنهانی از خدای رحمان بترسد در حالیکه خدای عزوجل را ندیده است. از او بیمناک باشد یعنی نهان و آشکار او یکی باشد آنگاه که در خلوت غیر از خدا کسی او را نبینند از خدا بترسد و خدا را شاهد و ناظر اعمال خود بیند در قیامت با دلی رجوع کننده به سوی حق تعالی در حالیکه پاک و وارسته باشد به دیدار خدای خود می‌شتابد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عباده بن صامت رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسیکه لقاء الله را دوست داشته باشد، خداوند متعال هم لقاءش را دوست می دارد، و کسیکه از لقاء الله بدش بیاید، خداوند هم از لقاء آن شخص بدش می آید»

عائشه یا کسی دیگری از همسران پیغمبر خدا ﷺ گفت: ما مرگ را نخواسته و از مرگ بد ما می آید، فرمودند: « مقصد این چیز نیست، بلکه مقصود این است که مومن هنگام مرگ، رضا و رحمت خداوند برایش نشان داده شده و در این وقت هیچ چیزی از راهیکه در پیش رو دارد برایش محبوب تر جلوه نمی کند، و از اینجا است که لقاء الله را دوست داشته و می خواهد، و شخص کافر هنگام مرگ عذاب و عقوبت خدا برایش نشان داده و درین وقت هیچ چیزی در نزدش از راهیکه در پیش رو دارد بدتر و ناپسندیده‌تر نیست، و از اینجا است که از لقاء الله بدش آمده و خداوند متعال هم لقای او را نمی خواهد».

ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٖۖ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡخُلُودِ (۳٤)

بسلامت داخل بهشت شوید که این روز جاودانگی است.(۳۴)

ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٖ

ٱدۡخُلُوهَا: فعل امر- (و) فاعل- هَا: مفعول به

ولی آنانکه بهشتی‌اند به آنان گفته می شود با سلامتی درآئید و وارد بهشت شوید و از نعمتهای بی زوال آن بهره مند شوید در حالیکه از عذاب و ترس از زوال نعمت بهشت در امان باشید و گفته اند این سلام از جانب سبحانه و تعالی و یا از جانب فرشتگان اوست.

ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡخُلُودِ

ذَٰلِكَ: مبتدا - يَوۡمُ: خبر

این روز جاودانگی است. چونکه بهشت و نعمتهای آن همیشگی و جاودانی بوده و زوال نپذیرد و مرگ دیگری هم در کار نیست.

لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَلَدَيۡنَا مَزِيدٞ (۳٥)

در آنجا هرچه بخواهند دارند و نزد ما بیشتر هم هست.(۳۵)

لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَلَدَيۡنَا مَزِيدٞ

لَهُم: جارومجرور خبر مقدم- مَّا: مبتدا موخر

در آن بهشت هر چه بخواهند و دلهایشان خواست وجود دارد و از انواع نعمتها و برکت‌ها و حوران بهشتی و انواع میوه ها هر آنچه که میل کننده و هوس کننده است وجود دارد و در نزد ما بیشتر از آنچه که تصور آن را می کنید هست. بعضی ها گفته‌اند مراد از مزید روئت خدای تعالی است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت حضرت رسول ﷺ فرمود:

بدرستی نخستین گروهی که به بهشت در می آیند بر صورت ماه تمام‌اند که در شب چهاردهم می‌باشد در حسن و نورانیت و شکل و هئیت- هر مرد را از بهشتیان دوزن است از حورعین. حور جمع حورا به معنی زن سخت سفید چشم و سیاهی آن و عین جمع عیناء به معنی فراخ چشم که مغز استخوان ساقهای ایشان از پس استخوان و گوشت از غایب حسن و صفا ولطافت دیده می شود که صبح و شام خدا را به پاکی یاد می کنند اهل بهشت بیمار نمی شوند و بول نمی کنند و به پایخانه نمی روند و آب از دهن نمی افکنند و آب از بینی نمی اندازند. و ظرفه‌ها ایشان از طلا و نقره است و شانه‌های ایشان از طلا. بهشتیان در بهشت می خورند و می نوشند در بهشت اصلاً محنت و مشقت نبود و همه راحت و آسایش باشد و لباسهای او کهنه نمی گردد و جوانی او فانی و نابود نمی شود.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ ﴿۳۶﴾

پیش از آنها چه نسلها که هلاک کردیم که این هلاک شدگان نیرومند تر از ایشان بودند پس در شهر تفحص کردند آیا گریزگاهی بود؟(۳۶)

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ

كَمْ : مفعول به مقدم- أَهْلَكْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- قَرْنٍ : تمیز- هُمْ : مبتدا- أَشَدُّ : خبر- بَطْشًا : تمیز

و بسیار کسان را که هلاک کرده‌ایم پیش از قوم تو از اقوام و ملل گذشته و گروه گروه جهانیان که بحسب واقع ایشان سخت تر بودند از کفار مکه از جهت قوت و عظیم تر بودند از نظر جسمانی چون قوم عاد و ثمود و قوم فرعون. پس دور شدند و در زمین بسیار رفتند و در شهرها راه بریدند یعنی تجارت کردند و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند و داد و ستد کردند پس قوم ترا نیز ای محمدﷺ هر لحظه که بخواهیم عذاب می دهیم و به هلاکت می رسانیم همچنانکه اقوام پیشینیان را عذاب کردیم و به هلاکت رساندیم آیا آنها از آثار و بقاهای بر جای مانده هلاکت ایشان عبرت نمی‌گیرند و دست از سرکشی بر نمی دارند؟

هَلْ مِن مَّحِيصٍ

مِن : حرف جر زائد- مَّحِيصٍ : مبتدا- خبر محذوف

آیا برای ایشان هیچ گریزگاهی وجود ندارد که از مرگ نجات دهد و برهاند و یا پناهی از قضای خدای تعالی که حکم فنا نازل شد که دستگیری ایشان کرده باشد؟ یعنی بنگرید که هیچ کس از مرگ نرستند و رهایی نیافتند و از عقوبت حق خلاص نشدند. روزگاری که به آدم وفا نکرد چه وقت به تو وفا کند عمری که بر نوح به پایان رسید با تو کی بقا دارد اجلی که بر خلیل تاختن آورد ترا کی فروگذارد مرگی که بر سلیمان کمین ساخته با تو چه وقت مسامحت کند. **مولانا گفت:**

حال ایشان از نبی خوان ای حریص نقبوا فیها ببین هل من محیص

موکلی که جان مصطفیﷺ تقاضا کرد با تو کی مدارا کند اگر عمر نوح و مال قارون و ملک سلیمان بدست آری بدرد مرگ سودی ندارد، تا آدمیان اندرین سفرند از صلب به رحم می آیند و از رحم به پشت زمین و از پشت زمین بشکم زمین می روند همه عالم گورستانست زیر او همه حسرت زبر او همه در حیرت سر بر آورده از آسمان بپرس که چند پادشاه یادداری چشم بر زمین افکن و باز پرس که در شکم چند نازنین داری؟

جهان ای پسر جاوید نیست زدنیا وفاداری امید نیست

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى ٱلسَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ 

براستی در این برای هر که دلی دارد یا با حضور قلب، گوش فرا دارد، در حالیکه شاهد باشد [اندرزی است].(۳۷)

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى ٱلسَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ

فِي ذَٰلِكَ : جارومجرور خبر إِنَّ – ل: لام ابتدا– لَذِكْرَىٰ : اسم إِنَّ – لَهُۥ : جارومجرور خبر مقدم– قَلْبٌ : مبتدا موخر– أَلْقَى : فعل ماضی– فاعل (هو)– ٱلسَّمْعَ : مفعول به– (و) حالیه– هُوَ : مبتدا– شَهِيدٌ : خبر

بدرستی آنچه که در این سوره گفته شد در آن پند و اندرزی است برای کسی که صاحبدل باشد و دلی بیدار داشته باشد و با حضور قلب گوش فرا دهد در حالیکه شاهد و پندپذیر باشد چونکه قلب مرده هیچ اثرپذیر نیست. شبلی قدس سره فرمود موعظه قرآن را دلی باید با خدای تعالی که طرفه العینی غافل نباشد.

پند گفتن با جهول خوابناک تخم افکندن بود در شوره خاک

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ 

ما آسمانها و زمین و هر چه میان آن است به شش روز آفریدیم و به ما هیچ خستگی نرسید.(۳۸)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

خَلَقْنَا : فعل ماضی– (نا) فاعل– ٱلسَّمَٰوَٰتِ : مفعول

آورده‌اند که این آیت از آیات مدنی است. می گوید: بدرستی که ما آسمانها و زمین و آنچه را میان ایشان است در شش روز بیافریدیم.

امام فخر رازی در **«تفسیر کبیر»** این شش روز را شش طور و شش مرحله می‌داند. در بیان **سبب نزول** این آیه‌ی کریمه روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول خداﷺ آمدند و از ایشان در باره‌ی چگونگی آفرینش آسمانها و زمین سوال کردند. حضرت رسولﷺ در پاسخ ایشان فرمودند: خداوند

تعالی زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها و منافعی را که در آنهاست، در روز سه شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی و شهرها و خرابی‌ها را روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز پنج‌شنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه ستارگان و خورشید و ماه را آفرید. در اولین ساعت اجلها را آفرید، در ساعت دوم آفت را، در ساعت سوم آدم را آفرید.

وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ

مَسَّنَا : فعل ماضی- (نا) مفعول به- مِن : حرف جر زائد- لُّغُوبٍ : فاعل

و در آفرینش اینها هیچ رنج و خستگی و یا عاجز بودن بما نرسید بر خلاف آنچه که یهود گفتند روز شنبه استراحت کرده که رنگ مبارک حضرت رسولﷺ بعد از شنیدن جمله استراحت روز شنبه از شدت غضب سرخ شده بود آیت آمد که:

فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ ٱلْغُرُوبِ ﴿۳۹﴾

ای محمدﷺ بر آنچه که (یهود) می گویند صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی. (۳۹)

فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ ٱلْغُرُوبِ

فَٱصْبِرْ : فعل امر- فاعل (انت)- يَقُولُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل

گفته اند این آیت به آیت السیف منسوخ است.

پس ای محمدﷺ بر آنچه که یهودان در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است که می گویند خدا در روز شنبه استراحت کرده و تو از غضب رنگ خود را سرخ کرده ای به آنچه که ایشان می گویند و یا به اتخاذ ولد و شریک و یا خطاب ساحر و شاعر و مجنون و یا آیات قرآن را سخنان پیشینیان می خوانند صبر کن و از خود استقامت بخرج بده همانطوریکه گفته ایم این آیت به آیت سیف منسوخ شده است و نیز خطاب به رسول اکرمﷺ می فرماید: تو به امر پروردگارت صبح و عصر نماز بگزار و پروردگار خود را به پاکی یاد کن و تسبیح بگو یعنی سبحان الله و بحمدالله بگو که گفته اند سبحان الله نصف المیزان- الحمد لله ملا المیزان.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریرهؓ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است» (سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم.)

وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَـٰرَ ٱلسُّجُودِ ﴿۴۰﴾

و پاره ای از شب نیز تسبیح او گوی بعد از سجده ها (نمازهای اضافی) نیز (او را تسبیح گوی). (۴۰)

وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَـٰرَ ٱلسُّجُودِ

فَسَبِّحْهُ : فعل امر- فاعل (انت)- ه: مفعول به

پس ای رسولﷺ در پاره ای از شب نیز پروردگارت را تسبیح بگوی نمازهای اضافی بجای آر. و آن نماز نفل، و یا نماز وتر بعد از عشاء است. چون قیام شب خصوصاً نماز تهجد دارای فضیلت های بسیاری است که **در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:**

از ابن عمرؓ روایت است که گفت: در زمان پیغمبر خداﷺ اگر کسی خوابی می دید، آمده آن خواب را به پیغمبرﷺ قصه می کرد، خیلی آرزو داشتم که خوابی دیده و برای پیغمبر خداﷺ قصه نمایم، در زمان پیغمبر خداﷺ من شخص جوانی بوده و در مسجد می خوابیدم، در خواب دیدم که گویا دو ملک مرا گرفته و به سوی دوزخ بردند، و (دیدم) که دوزخ بمانند چاه عمیق، و دارای دو شاخ است، و در آن مردمانی هستند که آنها را میشناسم، و من این عبارت را میگفتم: از دوزخ بخداوند پناه می جویم، عبدالله بن عمرؓ می گوید: در این وقت ملک دیگری آمده و برایم گفت: مترس.

(این جواب را) به (حفصه) رضی الله عنهما قصه نمودم، و حفصه آنرا به پیغمبر خداﷺ قصه نمود، ایشان فرمودند: « عبد الله شخص نیکی است اگر شب نماز بخواند». بعد از این واقعه عبداللهؓ فقط وقت اندکی را در شب میخوابید.

وَٱسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ ٱلْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ 

و روزیکه ندا کننده از مکان نزدیک ندا کند گوش فرادار.(۴۱)

وَٱسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ ٱلْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ

ٱسْتَمِعْ : فعل امر- فاعل(انت)- يَوْمَ : مفعول فیه- يُنَادِ : فعل مضارع- ٱلْمُنَادِ : فاعل

و روزی که نداکننده (اسرافیل) از جای نزدیک نداکند و از آمدن قیامت به تو خبر دهد گوش فرادار یعنی نفخه دوم. آن روز رستاخیز است که همه را برای حساب و کتاب جمع کند گویند همه استخوانهای ریز ریز شده و موهای پریشان شده برای حساب و کتاب جمع شوند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

ازسهل بن سعدؓ روایت است که گفت: از پیغمبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: « مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند»، سهلؓ - می گوید: و در آن زمین برای هیچ کس هیچ علامت و نشانه ای وجود ندارد.

يَوْمَ يَسْمَعُونَ ٱلصَّيْحَةَ بِٱلْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُرُوجِ 

روزی که صیحه را به حق بشنوند، این روز بیرون آمدن ایشان است.(۴۲)

يَوْمَ يَسْمَعُونَ ٱلصَّيْحَةَ بِٱلْحَقِّ

يَوْمَ : مفعول فيه- يَسْمَعُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل- ٱلصَّيْحَةَ : مفعول به

روزی که صیحه بعث را که آن صور دوم است بشنوند یعنی برای برانگیختن از قبرها صیحه کرده شود آن چیزی که حق و راست و درست است و حتماً و قطعاً اتفاق خواهد افتاد و هیچ شکی در وقوع آن نیست در آن هنگام این شنوندگان گویند:

ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُرُوجِ

ذَٰلِكَ : مبتدا- يَوْمُ : خبر

آنانکه این صیحه را بشنوند گویند این ندا ندای بیرون آمدن از قبرهاست یعنی صیحه دوم که دیگر صیحه‌ای غیر از این نخواهد بود و این آخرین صیحه است.

در **کشف الاسرار** آمده:

چون این ندا در عالم دهد در خلق اضطرار افتد آن گوشتها و پوستهای پوسیده و استخوانهای ریزیده و خاک گشته و ذره شده بهم بر آمیخته بعضی بشرق بعضی بغرب بعضی به بر، بعضی به بحر بعضی گرگان خورده و بعضی مرغان برده همه با هم می‌آید و ذره ذره بجای خود باز می شود و هر چه در هفت اقلیم خاکی جانور بوده از ابتدای دور عالم تا روز رستاخیز همه با هم آید تنها راست گردد و صورتها پیدا شود اعضاء و اجزای مرتب و مرکب گردد ذره کم نه و ذره بیش نه، موی از این به آن نیامیزد و ذره از آن به این نپیوندد آن صعبَ روزی که حشر و نشرست روز جزاء خیر و شر است ترازوی راستی آویخته کرسی قضا نهاده بساط هیبت باز گسترده همه خلق بزانو در آمده که «وتری کل امه جاثیه[1]» دوزخ می‌غرد که «تکاد تمیز من الغیظ زبانیه[2]» در عاصی آویخته که « خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه[3]» هر کس بخود درمانده و از خویش و پیوند بگریخته « لکل امره منهم یومئذ شأن یغنیه[4]» آورده‌اند که پیش از آمدن خلق از خاک جبرئیل و میکائیل بزمین آیند براق می آرند و حله و تاج از بهر مصطفیﷺ و از هول آن روز ندانند که روضه سید کجاست از زمین می پرسند و زمین می گوید من از هول رستاخیز ندانم که در بطن خود چه دارم جبرئیل‌عليه‌السلام بشرق و غرب همی نگرد از آنجا که خوابگاه سیدست نوری برآید جبرئیل آنجا شتابد سید عالمﷺ از خاک برآید چنانکه در خبرست انا اول من تنشق عنه الارض اول سخن این گوید ای جبرئیل حال امتم چیست خبر چه داری؟ گوید ای سید اول تو بر خیز ایشان در خاک اند ای سید تو حله در پوش و تاج بر سرنه و بر براق نشین و به مقام شفاعت رو تا امت در رسند مصطفیﷺ همی رود تا بحضرت عزت سجده آرد و حق را جل جلاله بستاید و حمد گوید از حق تعالی خطاب آید که ای سید امروز نه روز خدمت است که روز عطا و نعمت است نه روز سجود است که روز کرم وجودست سر بردار و شفاعت کن هر چه تو

---

[1] - سوره جاثیه، آیه ۲۸
[2] - سوره الملک، آیه ۸
[3] - سوره الحاقه، آیه ۳۰ و ۳۱
[4] - سوره عبس، آیه ۳۷

خواهی آن کنم تو در دنیا همه آن کردی که ما فرمودیم ما امروز ترا آن دهیم که تو خواهی « و لسوف یعطیک ربک فترضی».

مولانا جامی در سلسله الذهب آورده که:

سویم افکن زمرحمت نظری	باز کن بر رخم زفضل دری
لب بجنبان پی شفاعت من	منگر در گناه و طاعت من
مانده ام زیر بار عصیان پست	افتم از پای اگر نگیری دست
رحم کن بر من و فقیری من	دست ده بهر دستگیری من

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا ٱلْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾

براستی ما هستیم که زنده می کنیم و می میرانیم و بازگشت به سوی ماست.(۴۳)

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا ٱلْمَصِيرُ

إِنَّا اسم انّ- نَحْنُ : مبتدا- نُحْيِۦ : فعل مضارع- فاعل (نحن مستتر)، جمله خبر نَحْنُ ، جمله نَحْنُ نُحْيِۦ خبر انّ

بدرستی که ما زنده می کنیم و از نیست هست می کنیم یعنی نطفه مرده را حیات می‌بخشیم و بعد در دنیا می میرانیم و دیگر بار برای حساب و کتاب اعمال ایشان را با نفخه دوم زنده می گردانیم و بازگشت همه بسوی ماست و بدون کم و کاست عمل هر عمل کننده ای را جزا خواهیم داد.

يَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾

روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود و شتابان شوند، این چیزی است که برای ما آسان است.(۴۴)

يَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا

تَشَقَّقُ : فعل مضارع- ٱلْأَرْضُ : فاعل- سِرَاعًا : حال

و به یاد آر روزی راکه زمین برای در آمدن شکافته شود و از آدمیان دور شود یعنی مردگان از قبرها شتابان بیرون آیند.

ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ

ذَٰلِكَ : مبتدا- حَشْرٌ: خبر

این زنده شدن و برخاستن ایشان از قبرها که برای جمع کردن و برانگیختن برای حساب اعمال ایشان است، آن دوباره زنده کردن برای ما آسان است.

نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِٱلْقُرْءَانِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٤٥﴾

ما بهتر دانیم که چه گویند و تو بر آنها مسلط نیستی پس هر که را از اعلام خطر ما ترسد به این قرآن پند بده.(۴۵)

نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ

نَّحْنُ : مبتدا- أَعْلَمُ : خبر- أَنتَ : اسم ما- بـ: حرف جر زائد- بِجَبَّارٍ: خبر ما

و ما از آنچه که کافران به انکار قیامت و یا اتخاد ولد و یا برای تو شاعر و ساحر و مجنون می گویند و یا قرآن را افسانه پیشینیان می خوانند نسبت به آنها داناتریم و تو مجبور به مسلط آنها نیستی و بر آنها قهر کننده نیستی گفته اند این جمله به آیت سیف منسوخ شده است.

فَذَكِّرْ بِٱلْقُرْءَانِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ

فَذَكِّرْ : فعل امر- فاعل (انت) مَن : مفعول به- يَخَافُ : فعل مضارع- فاعل (هو)- وَعِيدِ : مفعول به

پس ای رسول ماﷺ ایشان را به وعده عذاب من به قرآن پنده ده و از عذاب من بترسان اما ایشان پند پذیر نیستند و گوش هوش ایشان از نصایح قرآن کر است.

شیخ سعدی:

پند گفتن با جهول خوابناک　　تخم افکندن بود در شوره خاک

سوره الذاریات

سوره «الذاریت» مکی است و همه آیات آن در مکه نازل شده است و دارای شصت آیه است. چون ذاریات به معنی بادهای پراکنده است این سوره به این نام خوانده شده است. محور و هدف این سوره، آزاد بودن از قید و بند دنیا و طی کردن مراحل انسانی و خالص بودن به عبادت حق تعالی است. گفته اند در این سوره دو آیت منسوخ است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. در فضیلت این سوره آورده اند که ابی بن کعب گفت: قال رسول اللهﷺ من قرأ سوره، « والذاریات ذرواً» اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل ریح هبت و جرت فی الدنیا. « هر کس سوره « والذاریات ذرواً» را بخواند به عدد تمام بادهایی که در دنیا وزیده و جریان یافته اند ده حسنه به او داده می‌شود»

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا ﴿١﴾

قسم به بادهای وزان (پراکنده کننده خاک).(۱)

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا

(و) قسم- الذَّارِيَاتِ : مجرور- ذَرْوًا : مفعول مطلق به معنی پراکندن

سوگند به بادهایی که ابرها را بر می انگیزد و خاک ها را پراکنده می کند. خداوند به بادهایی قسم می‌خورد که خاک و مانند آنرا در هوا پراکند.

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٢﴾

و قسم به ابرهای حمل کننده سنگین بار.(۲)

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا

ف: عطف- فَٱلْحَٰمِلَٰتِ: معطوف- وِقْرًا: مفعول به، به معنی بار سنگین

و سوگند به ابرهایی که بار سنگین (از باران) را با خود حمل می کنند و بر می‌دارند پس قسم به بردارندگان بار گران یعنی ابرها که ببارند.

فَٱلْجَٰرِيَٰتِ يُسْرًا ﴿٣﴾

و قسم به کشتی هایی که بسولهت روان شوند.(۳)

فَٱلْجَٰرِيَٰتِ يُسْرًا

فَٱلْجَٰرِيَٰتِ: معطوف-يُسْرًا: مفعول مطلق

و قسم به روندگان به سهولت و آسانی، کشتی های جاری که به سهولت بر سطح آب روان‌اند. یعنی دریا، ظرف آبی است بدست فرشته ای که فرشته از وی غافل نمی شود و اگر غافل شود زمین را می کند و فرو می گیرد.

فَٱلْمُقَسِّمَٰتِ أَمْرًا ﴿٤﴾

و قسم [به فرشتگان] تقسیم کننده کار.(۴)

فَٱلْمُقَسِّمَٰتِ أَمْرًا

فَٱلْمُقَسِّمَٰتِ: معطوف-أَمْرًا: مفعول به

و سوگند به فرشتگان تقسیم کننده امور باران ها و ارزاق و غیر آن مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک به اموری مامور شده‌اند. جبرئیل عليه السلام به وحی و میکائیل به رحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل به موت و اسرافیل به نفخ صور، خداوند به این چیزهای عجیب و فرشتگان مقرب قسم یاد می کند. در این عبارات خداوند نخست به بادهایی که خاک پراکنده کننده و سپس به ابرهایی که بار سنگین باران را با خود حمل می کنند. و سپس به سهولت روندگان سطح آب (کشتی ها) و سرانجام به تقسیم کنندگان امور که همان چهار فرشته مقرب اند که در بالا گفتیم قسم یاد می کند که جواب قسم در آیه زیر آمده است.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿٥﴾

براستی آنچه که بشما وعده داده شده است راست و درست است.(۵)

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ

ما: اسم اِنَّ- تُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل- ل: مزحلقه- لَصَادِقٌ: خبر انَّ

جواب همه قسم هایی که در آیات بالا ذکر شد در این آیه آمده است می گوید، براستی قسم به آنهایی که بر شمردیم آنچه که بدان وعده داده شوید همگی راست و درست و واقع شدنی است. از مرگ، رستاخیز، بعث و حشر و بازگشت به سوی خداوند یکتا و حسابرسی اعمال نهایتاً رفتن به بهشت یا دوزخ همگی راست و درست است پس به آن چیزهای بزرگ خداوند قسم خورده است که این چیزها و امور قطعاً و حتماً خواهد آمد پس لازمه کار این است که انسان اصول اعتقاد خود را مانند یگانه‌پرستی- نبوت و معاد قویتر کند و آنانکه پند و عبرت گیرند و بدان عمل کنند رستگاران اند و آنانکه بر کفر خویش اصرار نمایند بدانند و آگاه باشند که این حشر و قیامت آمدنی است و هیچ شکی در وقوع آن نیست چونکه خداوند به چیزهای بزرگ و مهم که خارج از درک حیطه عقل است قسم خورده است. چونکه بادها ویران کن هستند چنانکه قوم عاد را ویران کرده است.

وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَٰقِعٌ ﴿٦﴾

و هر آینه جزای اعمال واقع شدنی است.(۶)

وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَٰقِعٌ

ٱلدِّينَ: اسم اِنَّ- ل: مزحلقه- لَوَٰقِعٌ: خبر اِنَّ

و هر آینه قیامت آمدنی است و جزای اعمال واقع شدنی است و هر کسی به تناسب اعمالی که در دنیا کرده‌اند جزا و کیفر خواهند دید.

باد صرصر ویران کرد. و ابر باران زا که خود سیل آور و ویران کننده و نابودکننده است مانند غرق شدن قوم حضرت نوحؑ در طوفان. و بار سنگین آبی را که ابرها بر می دارند جز خداوند نمی‌داند و باز خود ویران کن دیگری است و گاهی باران رحمت است خداوند بادها را بشارت از برای رحمت خود می فرستد و آن چنانکه گفت: (و هو الذی یرسل الریح بشراً بین یدی رحمته)[1]

و گاهی نیز بادهایی که در آن عذاب دردناکی است نازل کند چنانچه:

[1] - سوره اعراف، آیه ۵۷

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: چون پیغمبر خداﷺ ابری را که دارای باران بود، مشاهده می کردند، این طرف و آنطرف رفته و بخانه آمده و بیرون می شدند، و رنگ شان تغییر می کرد، و چون باران می بارید، بحالت عادی برمی‌گشتند، چون عائشه رضی الله عنها سبب را جویا شد فرمودند: «چه می دانم! شاید این مانند همان ابری باشد که چون قوم عاد آنرا مشاهده نمودند (و چون دیدند که ابر بطرف وادی شان می آید گفتند: این ابری است که جهت باریدن باران برای ما آمده است، (چنین نیست). بلکه همان چیزی است که شتابانه آنرا طلب نمودید».

و در آخر به فرشتگان مقرب یعنی فرشتگانی که پیام آور وحی و رحمت و ارزاق و موت و پیام آور بعث و حشر می باشند قسم خورده است و فرشتگان مامور نوشتن چهار چیزند. عمل شخص، رزق شخص، مدت زندگی شخص و شقاوت و سعادت آن شخص چنانچه **در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:**

از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ که صادق و مصدوق می‌باشند برای ما گفتند: «تکوین خلقت هر کدام شما در شکم مادرش چهل روز است، و باز چهل روز دیگر به شکل خون بسته می‌باشد، و باز چهل روز دیگر به شکل پارچه گوشتی می‌باشد، و بعد از آن خداوند ملکی را می‌فرستد که چهار چیز را بنویسد: عمل آن شخص، رزق آن شخص، مدت زندگی آن شخص، و شقاوت و سعادت آن شخص، سپس روح در وی دمیده می‌شود. و از اینجاست که شخص عملی را انجام می‌دهد که بین او و بین بهشت به جز از فاصله‌ی اندکی باقی نمی‌ماند، ولی تقدیرش بر وی سبقت کرده و مرتکب عمل اهل دوزخ می گردد، و [شخص دیگری] مرتکب عملی می‌گردد که بین او و بین برزخ جز مسافت کمی باقی نمی‌ماند، ولی تقدیرش بر وی سبقت کرده و عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد.»

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْحُبُكِ ﴿٧﴾

و قسم به آسمان که در آن راه‌هاست.(۷)

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْحُبُكِ

(و)قسم– وَٱلسَّمَآءِ : مجرور– ذَاتِ : نعت– ٱلْحُبُكِ : مضاف الیه، به معنی راه‌ها، مراد مسیرهای ستارگان و سیارات است

و سوگند به آسمانها که دارای راه‌ها و چین‌ها و شکنهای مختلف است. در تبیان آورده که ابن عمر رضی الله عنهما نقل می‌کند که مراد آسمان هفتم است و خدای تعالی بدان سوگند یاد کرده است. **مولانا گفت:**

روی زرد و پای سست و دل سبک کو غذای والسماوات الحبک

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾

هر آینه شما در سخن مختلف هستید.(۸)

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ

کم: اسم انّ- لَفِي قَوْلٍ: جار و مجرور خبر انّ

به درستی که شما ای اهل مکه! هر آینه در سخن مختلف هستید یعنی گاهی پیغمبرﷺ را شاعر، ساحر، مجنون می‌نامید- و گاهی قرآن را افسانه‌ی پیشینیان می‌دانید. یعنی به بعضی چیزها مؤمن و به بعضی از آن کافر هستید و در صدق و کذب و مقر و منکر و محق و مبطل غوطه‌ورید.

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾

و هر که از ایشان منصرف شود به سبب آن منصرف می‌شود.(۹)

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ

يُؤْفَكُ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هو)

هر که از ایمان به محمدﷺ و یا از قرآن و یا در علم الهی از هدایت برگردانیده شود و دعوت حق را تکذیب کند به خاطر آن اختلاف است که از حق باز گردانیده شود.

مولانا گفت:

هم عرب ماهم سبوما هم ملک جمله مایوفک عنه من افک

قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ ﴿١٠﴾

مرگ بر دروغگویان.(۱۰)

قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ

قُتِلَ: فعل ماضی مجهول-ٱلۡخَرَّٰصُونَ: نایب فاعل، خراصون، به معنی دروغگویان، آنانکه حرف‌های بی اساس و بی پایه می‌زنند.

مرگ بر دروغگویان و لعنت بر شکاکان بر وعده و وعید الهی و دور باد کسانی که در حق توحید و نبوت و قرآن سخن مختلف می‌گویند!

ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي غَمۡرَةٖ سَاهُونَ ﴿١١﴾

آنانکه در ورطه نادانی بی خبر مانده‌اند.(۱۱)

ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي غَمۡرَةٖ سَاهُونَ

ٱلَّذِينَ: نعت-هُمۡ: مبتدا- فِي غَمۡرَةٖ: جار و مجرور خبر- سَاهُونَ: خبر ثانی

آنانکه در ورطه نادانی دست و پا می‌زنند و بی خبر و فراموش کننده‌اند یعنی غافلان از امرآخرت و بی خبران و فراموش کنندگان از امر خدای تعالی.

گفته‌اند که به وقت ورود قوافل بر عقاب مکه می‌نشستند و هر یک در حق مصطفیﷺ به آینده و رونده دروغ می‌گفتند و مردمان را از صحبت شریف وی باز می‌داشتند حق تعالی ایشان را لعنت کرد.

يَسۡـَٔلُونَ أَيَّانَ يَوۡمُ ٱلدِّينِ ﴿١٢﴾

می‌پرسند که روز رستاخیز کی می‌رسد؟ (۱۲)

يَسۡـَٔلُونَ أَيَّانَ يَوۡمُ ٱلدِّينِ

يَسۡـَٔلُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- أَيَّانَ: مفعول فیه خبر مقدم- يَوۡمُ: مبتدا مؤخر- ٱلدِّينِ: مضاف الیه

کافران و منکران اهل مکه از پیغمبر خداﷺ و از مؤمنان می‌پرسند که قیامت کی می‌شود و روز جزا چه وقت خواهد بود که خدای شما به شما سوگند یاد کرد؟ البته این سخن از روی استهزاء و تکذیب می‌گفتند حق سبحانه و تعالی فرمود:

يَوۡمَ هُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ يُفۡتَنُونَ ﴿١٣﴾

روزی که به آتش مبتلا شوند.(۱۳)

يَوۡمَ هُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ يُفۡتَنُونَ

يَوْمَ : مفعول فيه ـ هُمْ : مبتدا ـ يُفْتَنُونَ : فعل مضارع مجهول ـ (و)نايب فاعل

خداوند سبحانه و تعالی در پاسخ این انکار کنندگان قیامت فرمود: آن روزی که ایشان به آتش دوزخ مبتلا شوند و در آن عقوبت شوند، آتشی که بسیار سوزان و گرم است.

ذُوقُواْ فِتْنَتَكُمْ هَٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾

عذاب خود را بچشید این همان است که شما آن را به شتاب می‌خواستید.(۱۴)

ذُوقُواْ فِتْنَتَكُمْ

ذُوقُواْ : فعل امر ـ (و)فاعل ـ فِتْنَتَكُمْ: مفعول به

حال عذاب خود را بچشید. از **نعمان بن بشیر** ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می‌جوشد».

هَٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَسْتَعْجِلُونَ

هَٰذَا : مبتدا ـ ٱلَّذِى : خبر

این همان چیزی است که شما در دنیا به رسیدن آن عجله می‌کردید و می‌گفتید این وعده قیامت و عذاب که خدای شما و پیغمبر مؤمنان می‌گویند و شما خواستار آن بودید کی خواهد آمد؟

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾

براستی که پرهیزکاران در باغ‌ها و چشمه‌ساران‌اند.(۱۵)

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ

ٱلْمُتَّقِينَ : اسم إِنَّ ـ فِى جَنَّٰتٍ : جار و مجرور خبر إِنَّ

به درستیکه در آن روز پرهیزکاران بر خلاف مشرکان که در آتش گرم و سوزان جهنم می‌سوزند در بوستان‌ها و باغ‌های بهشت و در چشمه‌های روان باشند و از آن برخوردار گردند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند برای اهل جنت می‌گوید: ای اهل جنت! می‌گویند: پروردگار ما! لبیک و سعدیک، می‌پرسد: آیا راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم، در حالیکه برای ما چیزهایی را داده که به هیچ یک از خلق خود نداده‌اید، می‌فرماید: از این هم [نعمت] بالاتری به شما خواهم داد، می‌گویند: آن نعمت چیست که از این نعمت‌ها بهتر و بالاترند؟ می‌فرماید: رضایت خودرا نسبت بشما اعلان نموده و از این به بعد بر شما غضب نخواهم کرد».

ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَـٰهُمْ رَبُّهُمْ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾

و از آنچه پروردگارشان عطا کرده فرا گیرند که آنها پیش از این نیکوکاران بودند.(۱۶)

ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَـٰهُمْ رَبُّهُمْ

ءَاخِذِينَ: حال- مآ: مفعول به- ءَاتَـٰهُمْ: فعل ماضی- هم: مفعول به- رَبُّهُمْ: فاعل

آنچه راکه پروردگارشان از بهشت به ایشان عطاکرده از خیر و کرامت می‌گیرند و بدان راضی‌اند یعنی خداوند ثواب اعمالشان راکه در دنیا از نیکی انجام دادند به ایشان می‌دهد و آنان از گرفتن ثواب اعمالشان از خداوند اظهار رضایت می‌کنند.

إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ

هم: اسم انَّ- (و) اسم کان- قَبْلَ: مفعول فیه- مُحْسِنِينَ: خبر کان، جمله خبر انَّ

زیرا که آنان پیش از این یعنی در دنیا از پرهیزکاران و نیکوکاران بودند و گرفتن این خیر و برکت بدان جهت است که ایشان در دنیا اعمال نیک انجام داده‌اند این است پاداش کسانی که در دنیا اعمال نیک انجام می دهند.

روزی شاگردی از شاگردان ابوحنیفه رحمه الله به او گفت: مردمان می‌گویند که ابوحنیفه هیچ در شب نمی‌خسبد گفت نیت کردم که هرگز دیگر جز اندکی از شب را نخسبم و من نمی‌خواهم که از آن قوم باشم که ایشان را به چیزی که نکرده باشند یاد کنند و این دلیل آنست که به عمل خود مغرور نبوده و از آن حساب نداشته‌اند.

طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم گر مدد علت عصیان نشود

شیخ سعدی گفت:

عـــذر تقـــصیر خـــدمت آوردم — کـــه نـــدارم بطاعـــت اســـتظهار

عاصـــیان از گنـــاه توبـــه کننـــد — عارفـــان از عبـــادت اســـتغفار

حافظ شیرازی گفت:

هر گنج سعادت که خدا داد بحافظ — از یمن دعای شب و ورد سحری بود

كَانُوا۟ قَلِيلًا مِّنَ ٱلَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾

که اندکی از شب را می‌خفتند.(۱۷)

كَانُوا۟ قَلِيلًا مِّنَ ٱلَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ

(و) اسم کان- قَلِيلًا : مفعول فیه- يَهْجَعُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر کان

پرهیزکاران کسانی‌اند که اندکی از شب را می‌خفتند و بیشتر وقت شب را به نماز و دعا و تضرع و زاری می‌گذراندند. **مولانا گفت:**

شو قلیل النوم مما یهجعون — باش در اسحار از یستغفرون

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ برایش گفتند: «محبوب‌ترین نمازها در نزد خداوند متعال، نماز داود علیه‌السلام است، و بهترین روزه‌ها در نزد خداوند متعال، روزه‌ی داود عليه السلام است، نیم شب را خوابیده و یک سوم آن را نماز می‌خواند، و باز یک ششم آن را می خوابیدند، و یک روز را روزه می‌گرفت، و یک روز را می‌خورد».

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «بهترین عبادت در نزد پیغمبر خدا ﷺ عبادتی بود که بطور دائم و همیشگی باشد. از وی پرسیدند: پیغمبر خدا ﷺ [در شب] چه وقت بر می‌خواستند؟ گفت: وقتیکه خروس بانک می‌زد.

وَبِٱلْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾

و در سحرها آمرزش می‌خواستند.(۱۸)

وَبِٱلْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

بِٱلۡأَسۡحَارِ: جار و مجرور- هُمۡ : مبتدا- یَسۡتَغۡفِرُونَ فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

و پرهیزکاران کسانی اند که در سحرگاه‌ها از خدای خود طلب آمرزش و استغفار می‌کنند. علاوه بر این تا صبح با نماز و ورد سحری بیدارند. گناهکاران از معصیت استغفار کنند و عارفان از غفلت.

مختومقلی فراغی گفت:

**به هنگام سحر از خواب برخیز		ز بهر خالق خود ناله برگیر**

**نما توبه به درگاه الهی		که ایزد هم نماید عفو تقصیر**

در حکایتی از **گلستان شیخ سعدی** آمده:

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته. شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد گفتمش: آن چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که به نالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه؛ اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.

**دوش مرغی به صبح می‌نالید		عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش**

**یکی از دوستان مخلص را		مگر آواز من رسید به گوش**

**گفت: باور نداشتم که ترا		بانگ مرغی چنین کند مدهوش**

**گفتم: این شرط آدمیت نیست		مرغ تسبیه گوی و من خاموش**

وَفِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ﴿١٩﴾

و در اموالشان برای سائل و محروم حقی مقرر بود.(۱۹)

وَفِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ

فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ: جار و مجرور خبر مقدم- حَقّٞ: مبتدا مؤخر

و در اموالشان حقی برای سائل و محروم بود. منظور از حق در اینجا آنچه را که خداوند بر آنها لازم شمرده است- مانند زکات و عشر و سایر حقوق واجب شرعی.

سائل: آن کسی است که چیزی را برای خوردن ندارد و برای گذران روزمره‌ی خود از دیگران طلب و یاری می‌جوید گفته‌اند این آیت به آیت زکات منسوخ است.

محروم: کسی است که بی چیز باشد ولی فقیری است که روی گدائی ندارد و از مردم چیزی طلب نمی‌کند گویا اینکه محروم و بی چیز نیست.

در **حدیث شریف** به روایت **بخاری** و **مسلم** آمده است که **رسول اکرم**ﷺ فرمودند: **مسکین** کسی نیست که تو یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرمایی به او می‌دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی‌برد تا به وی صدقه دهد.

در صحیح البخاری این حدیث شریف آمده:

از ابوایوب﷛ روایت است که: شخصی به پیغمبرﷺ گفت: مرا به عملی رهنمایی کنید که سبب دخول جنتم گردد، کسی از صحابه گفت: این چه می‌گوید؟ این چه می‌گوید؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «حاجتی دارد [او را بگذارید، و در جوابش فرمودند]: خدا را عبادت کن، و هیچ چیز را به وی شریک میاور، نماز را بخوان، زکات را اداء کن، و صله‌ی رحم را بجا بیاور».

وَفِي ٱلۡأَرۡضِ ءَايَٰتٌ لِّلۡمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾

و در زمین برای اهل یقینان نشانه‌ها و عبرتهایی است.(۲۰)

وَفِي ٱلۡأَرۡضِ ءَايَٰتٌ لِّلۡمُوقِنِينَ

فِي ٱلۡأَرۡضِ: جار و مجرور خبر مقدم-ءَايَٰتٌ: مبتدا مؤخر

و در روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هاست که از آن عبرت گیرند. آثار و صنع خدای تعالی در روی زمین همه به یگانگی خدای تعالی گواه است آنانکه در این آثار و آفرینش خدای تعالی بیندیشند و خردوری کنند. از کوه‌ها، دریاها، دریاچه‌ها، معادن، نباتات، انس و جن و حیوانات و پرندگان نشانه‌ی قدرت صانع پروردگار حی تواناست.

وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ﴿٢١﴾

و در ذات خود نیز نشانه‌هایی است، آیا پند نمی گیرید؟(۲۱)

وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡ

فِيٓ أَنفُسِكُمۡ: جار و مجرور

و در ذات وجود خودتان نیز نشانه‌هایی است بر وجود صانع توانا.

أَفَلَا تُبْصِرُونَ

تُبْصِرُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

آیا به وجود هستی خود نمی‌اندیشید و عبرت نمی‌گیرید و علامات کمال صنع را در ذات خود مشاهده نمی‌کنید؟ چه در عالم چیزی نیست که نمونه‌ی آن در ذات شما وجود نداشته باشد.

در کیمیای سعادت امام محمد غزالی در باره شناختن نفس چنین آمده است:

بدان که کلید معرفت خدای تعالی عزوجل معرفت نفس خویش است، و برای این گفته‌اند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هرکه خود را شناخت، پروردگار خویش را می‌شناسد. و نیز برای این است که گفت ایزد سبحانه و تعالی:

«سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق[۱]»

« به زودی می‌نماییم ایشان را، نشانه‌های خود را در عالم و در نفوس ایشان، تا آشکار گردد مر ایشان را که اوست حق».

گفت نشانه‌های خود را در عالم و در نفوس ایشان به ایشان نماییم، تا حقیقت حق ایشان را پیدا شود.

در جمله هیچ چیز به تو از تو نزدیک نیست، چون خود را نشناسی دیگری چون شناسی؟ و همانا که گویی من خویشتن را همی شناسم و غلط می‌کنی. که چنین شناختن، کلید معرفت حق را نشاید که ستور[۲] از خویشتن همین شناسد، که تو از خویشتن سرو روی و دست و پای و گوشت و پوست ظاهر بیش نشناسی، و از باطن این قدر شناسی که چون گرسنه شوی، نان خوری، و چون خشمت آید در کسی افتی، و چون شهوت غلبه کند قصد نکاح کنی، و همه ستوران با تو درین برابرند.

پس ترا حقیقت خود طلب باید کرد: تا خود چه چیزی، و از کجا آمده‌ای و کجا خواهی رفت، و اندرین منزلگاه به چه کار آمده‌ای و ترا برای چه آفریده‌اند، و سعادت تو چیست و در چیست؟ و شقاوت تو چیست و در چیست؟

و این صفات که در باطن تو جمع کرده‌اند، بعضی صفات ستوران، و بعضی صفات ددگان[۳]، و بعضی صفات دیوان، و بعضی صفات فرشتگان است، تو از این جمله کدامی؟ و کدامست که آن حقیقت گوهر

---

[۱] - سوره فصلّت، آیه ۵۳
[۲] - ستور: حیوان چهارپا
[۳] - ددگان: جانوران درنده

تست، و دیگران غریب و عاریت‌اند، که چون این ندانی سعادت خود طلب نتوانی کرد، چه هر یکی را از این غذایی دیگر و سعادتی دیگر؛ غذای ستور و سعادت وی خوردن و خفتن و گشنی کردن[1] است، اگر ستوری شب و روز جهد آن کن تا کار شکم و فرج راست داری، اما غذای ددان و سعادت ایشان دریدن و کشتن و خشم راندن است و غذای دیوان شرانگیختن و مکر و حیلت کردن است اگر تو از ایشانی به کار ایشان مشغول شو تا به راحت و نیکبختی خویش رسی، و غذای فرشتگان و سعادت ایشان مشاهده‌ی جمال حضرت الهیت است، و آز و خشم و صفات بهایم و سباع را با ایشان راه نیست، اگر تو فرشته گوهری در اصل خویش، جهد آن کن تا حضرت الهیت را بشناسی، و خود را به مشاهده‌ی آن جمال راه دهی و خویشتن را از دست شهوت و غضب خلاص دهی، و طلب آن کن تا بدانی که این صفات بهایم و سباع را در تو از برای چه آفریده‌اند؟ ایشان را برای آن آفریده‌اند تا تو را سیر کنند، و به خدمت خویش برند و شب و روز سخره گیرند؟

یا برای آنکه تا تو ایشان را اسیر کنی، و در سفری که تو را فرا پیش نهاده‌اند ایشان را سخره گیری، و از یکی مرکب خویش سازی، و از دیگری سلاح خویش سازی، و این روزی چند که در این منزلگاه باشی ایشان را به کار داری، تا تخم سعادت خویش به معاونت ایشان صید کنی، و چون تخم سعادت خویش بدست آوری آن قرارگاهی که عبارت خواص از آن حضرت الهیت است، و عبارت عوام از آن بهشت است.

پس جمله‌ی این معانی ترا دانستنی است، تا از خود چیزی اندک شناخته باشی؛ و هر که این نشناسد، نصیب وی از راه دین قشور بود[2] و از حقیقت و لب[3] دین محجوب بود.

وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾

و روزی شما و آنچه شما را وعده می‌دهند در آسمان است.(۲۲)

وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ

فِي ٱلسَّمَآءِ : جار و مجرور خبر مقدم- رِزۡقُكُمۡ : مبتدا مؤخر

و رزق شما در آسمان است یعنی وسیله رزق که باران است و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و ... که وسیله رزق و روزی شما را فراهم می‌آورد.

۱- گشنی کردن: جفت گیری کردن

۲- قشور: جمع قشر به معنی: پوست، پوسته

۳- لب: خالص و برگزیده‌ی چیزی، عقل خالص از شوائد. بین قشور و لب: صنعت مطابقه و متضاد است.

و نیز آنچه را که به شما وعده داده‌اند از بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب، یا همان بهشت است که گفته‌اند بهشت بر پشت آسمان هفتم در زیر عرش قرار دارد. **مولانا گفت:**

فی السماء زرقکم نشنیده‌ای؟ اندرین پستی چه بر چفسیده‌ای؟

فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ ﴿٢٣﴾

پس قسم به پروردگار آسمان و زمین، براستی وعده‌ای که به شما می‌دهند، چنانکه سخن می گویید حق و راست است.(۲۳)

فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ

(و) قسم- رَبِّ: مجرور- ه: اسم اِنَّ- ل: مزحلقه- حق:خبر اِنَّ- مِّثْلَ : حال

پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که به درستی آنچه که از ثواب و عقاب از امر روزی بر شما وعده شده است هر آینه راست و درست است مانند آن کسی که خود او سخن می‌گوید، یعنی همانطوری که به سخن گفتن خود یقین و باور دارید و در سخن گفتن شما شکی نیست در دادن روزی که ما شما را وعده داده‌ایم یقین کنید و در روزی دادن من هیچ شکی نیست. زمین را از آسمان نثار است و آسمان را بر زمین غبار.

هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ﴿٢٤﴾

آیا خبر مهمانان بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟(۲۴)

هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ

أَتَىٰكَ : فعل ماضی- ک: مفعول به- حَدِيثُ : فاعل- ضَيۡفِ : مضاف الیه- إِبۡرَٰهِيمَ : مضاف الیه مجرور به فتحه

آیا به درستی که به تو سخن مهمانان ابراهیم عليه السلام آمد. و در سوره حجر آیه ۵۱ می‌فرماید: «و نبئهم عن ضیف ابراهیم»

و به آنان از مهمانان ارجمند ابراهیم خلیل الله خبر بده که فرشتگان به تعداد دوازده تن بودند در لباس انسانها و به مهمانی به خانه ابراهیم خلیل الله آمده بودند.

إِذْ دَخَلُوا۟ عَلَيْهِ فَقَالُوا۟ سَلَٰمًا ۖ قَالَ سَلَٰمٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿۲۵﴾

چون نزد او شدند و سلام گفتند، سلامی گفت، [و به دل گفت ایشان] گروهی ناشناس‌اند.(۲۵)

إِذْ دَخَلُوا۟ عَلَيْهِ فَقَالُوا۟ سَلَٰمًا

إِذْ : مفعول فيه- دَخَلُوا۟ : فعل ماضی- (و)فاعل- سَلَٰمًا : مفعول مطلق

آن هنگام که بر ابراهیم خلیل الله در آمدند پس گفتند بر تو سلام می‌کنیم سلام کردنی.

قَالَ سَلَٰمٌ

سَلَٰمٌ : مبتدا- خبر محذوف

پس ابراهیم جواب سلام را گفت و ابراهیم ترسی در دل خود احساس کرد.

قَوْمٌ مُّنكَرُونَ

مبتدا محذوف- قَوْمٌ : خبر

چونکه آنان افرادی ناشناخته بودند و به آن هنگام که ابراهیم به آنان طعام داد نخوردند. گفت: شما گروهی ناشناخته هستید یعنی هرگز چون شما قومی ندیده‌ام در صورت و قامت، مرا بگوئید که چه کسانی هستید گفتند مهمانانیم.

فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿۲۶﴾

پس به سوی اهل خانه‌ی خود متوجه شد پس کباب گوساله فربه آورد.(۲۶)

فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ

فَرَاغَ : فعل ماضی- فاعل(هو)

پس به سوی اهل خانه‌ی خود متوجه شد پس کباب گوساله فربه آورد. ابراهیم نزد همسرش ساره رفت و به او دستور داد برای ایشان خدمت کند، ساره گفت قرار نبود من برای کسی خدمت کنم و تو غیرتمندترین اشخاصی، ابراهیم گفت همچنان است که تو می‌گویی ولی اینها میهمانان برگزیده‌اند.

آنگاه ابراهیم عليه‌السلام برخاست و گوساله‌ی فربه را کشت و بریان کرد و پیش ایشان آورد و ساره برای خدمت ایستاد، ابراهیم عليه‌السلام میهمانان خویش را دعوت به غذا خوردن کرد.

فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ﴿٢٧﴾

و آن را نزدیکشان برد و گفت: چرا نمی‌خورید؟ (۲۷)

فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ

قَرَّبَهُۥٓ : فعل ماضی- فاعل(هو)- ـه: مفعول به

و آن غذا را نزدیکشان برد و گفت چرا نمی‌خورید؟

فَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗۖ قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ ﴿٢٨﴾

[و چون نخوردند] ترسی از آنها به دل گرفت، گفتند: بیم مدار و به پسری دانا نویدش دادند.(۲۸)

فَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗ

أَوۡجَسَ : فعل ماضی- فاعل(هو)- خِيفَةٗ : مفعول به

و چون فرشتگان نخوردند ترسی از آنها به دل گرفت ابراهیم از باب اینکه دست به غذا نبردند ترسید و گفت اگر می‌دانستم که شما چیزی نمی‌خورید این گوساله را از مادرش جدا نمی‌کردم و نمی‌کشتم. و گفت: همانا ما از شما بیمناکیم.

قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ

گفتند مترس همانا تو را مژده می‌دهیم به پسری دانا.

وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ

بَشَّرُوهُ : فعل ماضی- (و)فاعل

براستی ما به پسری دانا مژده می‌دهیم. به فرزندی بشارت دادند که برایش بدنیا می‌آید و به حد مردی و بزرگی می‌رسد آنگاه بسیار دانا می‌شود یعنی فرزندی به نام اسحاق.

فَأَقۡبَلَتِ ٱمۡرَأَتُهُۥ فِي صَرَّةٖ فَصَكَّتۡ وَجۡهَهَا وَقَالَتۡ عَجُوزٌ عَقِيمٞ ﴿٢٩﴾

و زن وی فریاد کنان بیامد و به چهره‌ی خویش می‌زد و می گفت من پیری نازاام.(۲۹)

فَأَقۡبَلَتِ ٱمۡرَأَتُهُۥ فِي صَرَّةٖ فَصَكَّتۡ وَجۡهَهَا وَقَالَتۡ عَجُوزٌ عَقِيمٞ

فَأَقْبَلَتِ : فعل ماضی-ٱمْرَأَتُهُۥ : فاعل- مبتدا- محذوف- عَجُوزٌ : خبر-عَقِيمٌ : نعت

و زن ابراهیم (ساره) فریادکنان آمد و به چهره‌ی خود زد و گفت من پیری نازا هستم و ابراهیم پیر است چگونه به فرزند ما را مژده می‌دهید؟ همچنین خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «همسر ابراهیم ایستاده بود بخندید و ما او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب مژده دادیم، گفت ای وای آیا من می‌زایم با آنکه پیرم و این شوهرم پیر است این کار عجیب است، گفتند آیا از فرمان خداوند تعجب می‌کنی رحمت و برکات خدا بر شما اهل خانه بزرگوار باد. ساره نمی‌دانست که ایشان فرشتگان‌اند و از جانب خدا آمده‌اند.

قَالُوا۟ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۳۰﴾

فرشتگان گفتند همچنین پروردگارت گفت که به راستی او فرزانه و داناست.(۳۰)

قَالُوا۟ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ

فرشتگان گفتند یعنی جبرئیل به او گفت «فرمان پروردگار تو چنین است که شما را از خودتان یعنی از ساره و ابراهیم که هر دو پیر شده‌اند به فرزندی بشارت داده است.

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ

ـه: اسم اِنَّ- هُوَ : ضمیر فصل- ٱلْحَكِيمُ : خبر اِنَّ- ٱلْعَلِيمُ : خبر دوم اِنَّ

براستی این پیامی است از جانب خدای تو و ما پیام رسان آن هستیم و او حکیم و دانا و فرزانه است و او در آفرینش خود دارای حکمت و کرامت است و به هر که بخواهد حکمت و کرامت می‌بخشد.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٣١﴾

ابراهیم گفت ای فرستادگان پس قصد شما چیست؟(۳۱)

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

مَا: مبتدا- خَطْبُكُمْ: خبر- أيُّ: منادا- ها: حرف تنبیه-الْمُرْسَلُونَ: بدل

ابراهیم گفت ای فرستاده شدگان هدف شما از آمدن و این مهمانی چیست؟ یعنی غیر از مژده و بشارتی که برای فرزند به من دادید به چه قصد دیگری آمدید؟

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

فرشتگان گفتند: ما را سوی گروه تبهکاران فرستاده‌اند.(۳۲)

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ

(نا) اسم اِنَّ- أُرْسِلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر انَّ

به درستی ما فرستاده شده‌ایم به سوی گروهی گنهکار یعنی به قصد عذاب قوم لوط آمده‌ایم و ابراهیم از مهربانی که بر لوط و خاندان او داشت غمگین شد و گفت در پی آنچه مامور شده‌اید بروید.

لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ ﴿٣٣﴾

تا اینکه بر سر ایشان سنگواره‌ای از گل فرو فرستیم.(۳۳)

لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ

لِنُرْسِلَ: فعل مضارع- فاعل(نحن)- حِجَارَةً: مفعول به

تا اینکه بر سر ایشان سنگواره‌ای از گل فرو فرستیم. ابراهیم‌علیه‌السلام در فلسطین ساکن شد و لوط را در اردن ساکن کرد و لوط همان جا بود تا خداوند او را به پیامبری مبعوث فرمود. گوید، خداوند به ابراهیم وحی فرمود که لوط را به ناحیه سدوم بفرستد و سدوم پنج شهر داشت صامورا، صابورا، سدوم، دومه، عامورا و این شهرها را مؤتفکات هم می‌گویند، بزرگترین آن شهرها سدوم بود و هر یک از این شهرها دارای باروی بزرگی از سنگ و قلع بود و بر آن شهرها پادشاهی به نام سدوم از خاندان نمرود بن کنعان بود. مردم آن شهرها در بت پرستی و رها کردن باد از شکم در مجالس معروف بودند و همگان زیبا و خوش چهره، سالی گرفتار قحطی شدند، شیطان پیش ایشان آمد و گفت سبب گرفتار شدن شما به قحطی این است که مردم را از باغها و نخلستانهای خود منع نمی‌کنید و حال آنکه همان گونه که دیگران را به خانه‌های خود نمی‌پذیرید باید به نخلستانها و باغ‌ها هم راه ندهید، گفتند چگونه ممکن است؟ گفت باید، میان خود مأمور کنید که هر گاه ناشناس و غریبی به سرزمین شما وارد می‌شود. منع کنید و با او عمل لواط انجام دهید.

خداوند لوط ﷺ را به پیامبری نزد ایشان برانگیخت و او از شهر سدوم رسالت خود را شروع کرد و پادشاه ایشان هم در آن شهر بود، لوط ﷺ چون وسط بازار آن شهر رسید فرمود ای قوم از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و از این گناهان که هیچ کس پیش از شما مرتکب آن نشده است دست بردارید و بت پرستی را رها کنید و من فرستاده خداوند به سوی شمایم.
آنان در پاسخ گفتند: «برای ما عذاب خدا را بیاور اگر از راستگویان هستی».
چون این خبر به پادشاه رسید گفت او را پیش من بیاورید و چون لوط ﷺ پیش او ایستاد پرسید از کجا آمده‌ای و چه کسی ترا فرستاده است و برای چه منظوری آمده‌ای؟ لوط ﷺ به او گفت خداوند مرا فرستاده است، در دل پادشاه ترس و بیم افتاد و گفت من یکی از این قوم هستم تو ایشان را دعوت کن اگر پاسخ مثبت دادند من هم یکی از ایشانم، او آنان را دعوت کرد و ایشان در پاسخ گفتند: «ای لوط اگر دست برنداری و تمام نکنی حتماً از کسانی خواهی بود که بیرون رانده شده‌اند.» لوط گفت: «من بر این رفتار و عمل شما اندیشناکم، پروردگارا! من و اهل مرا از آنچه می‌کنند رهایی ده.» لوط ﷺ آنان را به سوی خداوند دعوت می‌کرد و آنان نمی‌پذیرفتند، و او همچنان ایشان را دعوت می‌کرد و چهل سال میان ایشان بود، همچنان که خداوند می‌فرماید به آنان می‌گفت: «آیا کار زشتی را انجام می‌دهید که هیچکس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است». و آنان همچنان برکفر و سرکشی و انجام کارهای ناپسند اصرارمی‌کردند آنچنان که زمین از دست ایشان به فریاد برآمد.

مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿۳۴﴾
که نزد پروردگارت برای از حد بیرون شدگان نشاندار شده است.(۳۴)

مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ

مُّسَوَّمَةً: نعت–عِندَ: مفعول فیه
سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده مانند آجر نشان کرده شده برای از حد بیرون روندگان در کفر و فسق و فجورشان نزدیک پروردگار توست.

فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾
آنگاه هر که را از مؤمنان در آنجا بود، بیرون بردیم.(۳۵)

فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

فَأَخْرَجْنَا: فعل ماضی–(نا)فاعل– مَن: مفعول به–(هو)اسم کان– فِيهَا: جار و مجرور خبر کان
آن هنگام که قوم لوط در تبهکاری خود افزودند. لوط ﷺ به پروردگار عرضه داشت و گفت خدایا حق مرا از ایشان که تبهکاران‌اند بگیر و ایشان را نفرین و لعنتی سخت فرمای. در این هنگام جبرئیل گفت این شهادت و لعنت چهارم و برخاست و در راگشود و به لوط گفت: «ما فرستادگان خدای توایم و ایشان هرگز به تو دست نخواهند یافت.» قوم لوط در آمدند و به سوی فرشتگان هجوم آوردند و

خداوند چشمان ایشان را کور و چهره‌هایشان را سیاه کرد و خداوند در این باره می‌فرماید: «و خواستند از مهمانان او کامجویی کنند پس محو کردیم چشمهایشان را.» گروهی دیگر از ایشان آمدند و به آنان گفتند بیرون آیید که ما داخل شویم آنان گفتند اینان گروهی جادوگرند و چشمهای ما را جادو کرده‌اند ما را از این خانه بیرون آورید و آنان را بیرون کشیدند، گفتند ای لوط چون صبح شود به تو و دخترانت نشان می‌دهیم و رفتند، لوط به فرشتگان گفت برای چه کاری فرستاده شده‌اید؟ و چون به او خبر دادند پرسید چه هنگام؟ گفتند: «موعد ایشان بامداد است آیا صبح نزدیک نیست؟» آنگاه جبرئیل به لوط فرمود: خود و اهلت را در پاره‌ای از شب ببر و ملتفت نشود از شما احدی مگر زنت که به او همان می‌رسد که به ایشان خواهد رسید.»

لوط ﷺ افراد خاندان و دختران و چهارپایان خود را جمع کرد و جبرئیل او را از شهر بیرون برد و به او گفت: «دنباله ایشان بریده خواهد شد در حالی که صبح کنندگان‌اند. و لوط ﷺ با همراهان خود برفت.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٦﴾

که در آنجا جز یک خانواده از مطیعان نیافتیم.(۳۶)

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ

وَجَدْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- غَيْرَ: مفعول به

پس در آنجا جز یک خانواده از اطاعت کنندگان و فرمانبرداران نیافتیم. آن هنگام که لوط با همراهان خود برفت، جبرئیل بال خشم خود را گشود و اسرافیل اطراف آن شهر را جمع کرد و فرشته مرگ آماده برای قبض روح ایشان شد و چون سپیده دمید جبرئیل صیحه زد که صبحگاه کافران بسیار بد است و میکائیل بانگ زد که صبحگاه تبهکاران بسیار بد است و اسرافیل گفت صبحگاه ستمگران چه بد است و عزرائیل گفت صبحگاه گناهگاران چه بد است. جبرئیل ﷺ این شهرها از بن کند و آنان را بلند کرد و دگرگون ساخت چنانکه فراز آن را پایین قرار داد، خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «و آن زیر و زیر شده را فرو افکند، پس پوشانید آن را آنچه پوشید.»

و منظور این است که فرشتگان از فراز آسمان برایشان سنگ فرو باراندند.

گوید آن گروه چون بیدار شدند دیدند زمین آنان را زیر و رو می‌کند و آتش از زیر پای ایشان شعله می‌کشید و فرشتگان به ایشان سنگ می‌زدند.

گوید هر کس در شهرهای دیگر هم به آیین ایشان بود و کردار ایشان را داشت سنگی بر او رسید و او را کشت، و از محل آن شهرها دود و بخاری بسیار بدبو بیرون آمد که هیچ کس نمی توانست آن را ببوید و آثار آن شهرها باقی ماند و خداوند متعال می‌فرماید:

«و از آن شهرها نشانه‌های روشن باقی گذاردیم برای قومی که می‌اندیشند».

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾

و در آنجا برای کسانی که از عذاب الم انگیز بیم دارند عبرتی بجا گذاشتیم.(۳۷)

وَتَرَكْنَا فِيهَآ ءَايَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ

تَرَكْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ءَايَةً : مفعول به

و در آن روستا نشانه‌ها و علامت‌هایی از عذاب و هلاکت را بجاگذاشتیم بر اینکه از عذاب دردناک بترسند و این آثار هنوز هم در جای خود نمایان است و از این عبارت معلوم می‌شود که چون کفر و شرک و فسق و فجور زیاد گردد به دنبال آن عذاب و هلاکت خدای تعالی خواهد بود و این یک امر مسلم و قطعی است.

وَفِي مُوسَىٰٓ إِذْ أَرْسَلْنَٰهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

و در باره‌ی موسی علیه السلام نیز چون او را با دلیلی روشن به سوی فرعون فرستادیم.(۳۸)

وَفِي مُوسَىٰٓ إِذْ أَرْسَلْنَٰهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ

أَرْسَلْنَٰهُ : فعل مضارع- (نا)فاعل- ه: مفعول به

و در موسی علیه السلام نشانه‌ای قرار دادیم و او را با دلیلی روشن و آشکار به سوی فرعون فرستادیم که دارای معجزاتی بود از جمله معجزات نه گانه‌ی او- عصا و ید بیضاست.

فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِۦ وَقَالَ سَٰحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾

پس [فرعون به همراه لشکر خود] رو بگردانید و گفت: موسی علیه السلام شخص جادوگر و یا دیوانه‌ای است.(۳۹)

فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِۦ وَقَالَ سَٰحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

تَوَلَّىٰ : فعل ماضی- فاعل(هو)- مبتدا محذوف- سَٰحِرٌ: خبر-مَجْنُونٌ: معطوف

پس فرعون با نیروی تمام به همراه لشکریانش از آوردن ایمان روی برگرداند و گفت موسی شخص جادوگر و یا دیوانه‌ای است آنچه به ما از معجزاتش نشان می‌دهد جادوئی بیش نیست ویک چشم بندی که چشم مردم را فریب می‌دهد. محققان گفته‌اند طعن وی به جادوگری و یا دیوانه گفتن او به موسی دلیل کمال جهل اوست زیرا که او به دو چیز متضاد طعن زد از یک طرف جادوگر و از طرف دیگر دیوانه خطاب کرد و مقرر است که سحر را عقلی تمام و ذهنی درک کننده وافر لازم است و از آن طرف دیوانگی زوال عقل است این دو چیز با یکدیگر متضادند.

فَأَخَذْنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذْنَٰهُمْ فِي ٱلْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾

او را با سپاهیانش بگرفتیم و ایشان را به دریا افکندیم و فرعون ملامتگر خویش بود.(۴۰)

فَأَخَذْنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذْنَٰهُمْ فِي ٱلْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ

فَأَخَذْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ـه: مفعول به- وَجُنُودَهُۥ: معطوف- وَهُوَ: مبتدا- مُلِيمٌ: خبر

پس او و لشکریان او را به غضب خود گرفتیم و سپس ایشان را در دریا افکندیم و غرق ساختیم و فرعون ملامت کننده خود بود به جهت اعراض از موسی و طعنه زدن بر او.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿۴۱﴾

و در قصه عاد نیز [عبرتی نهادیم] زمانیکه آن باد بی سود را بر ایشان فرستادیم.(۴۱)

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- الرِّيحَ : مفعول به

و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتی است برای کسانیکه بخواهند عبرت گیرند که بادی بی نفع و بی سودی را ناگهان بر ایشان فرستادیم که آن باد نه درختی آبستن می‌کند و نه حامل بارانی است یعنی آن باد پیش قراول باران نیست که آن را باد «دبور» می‌گفتند.

مَا تَذَرُ مِن شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ﴿۴۲﴾

که بر چیزی نمی گذشت مگر آن را چو خاکستر می کرد.(۴۲)

مَا تَذَرُ مِن شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ

تَذَرُ : فعل مضارع- فاعل(هی)-مِن: حرف جر زائد- شَيْءٍ : مفعول به

که آن باد بر هیچ چیزی نمی‌گذشت مگر که آن چیز را مثل خاکستر گردانید یا استخوان خشک کهنه ریز شده و یا گیاه خشکیده و آن باد آنچنان بود که چهارپایان و مواشی آنان را نیز از پای در می‌آورد آن طوفان اگر در جامه کسی می‌افتاد او را به آسمان بلند می‌کرد و با سر به زمین می‌کوبید و مرده در می‌افتاد و خداوند می‌فرماید:

«گویی ایشان تنه‌های درختان خرمای از بن بر آورده‌اند.» و از ایشان کسی باقی نماند.

هود همراه مؤمنان در زیر سایبانی بود و از آن توفان فقط نسیمی ملایم به ایشان می‌وزید و خداوند متعال می فرماید: «و چون فرمان ما در رسید هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و از عذاب سخت رهاندیم». و هود و همراهانش از سرزمین عاد به منطقه شحر که از سرزمین‌های یمن بود رفتند و آنجا منزل کردند و هود پس از دو سال در گذشت.

و گفته شده است که او در سرزمین حضرموت دفن شده و خدا داناتر است.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۴۳﴾

و در قصّه‌ی ثمود [عبرتی بود] وقتی که به ایشان گفته شد تا مدتی بهره‌مند شوید.(۴۳)

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ

قِيلَ : فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف- تَمَتَّعُوا : فعل امر- (و)فاعل

و در قصه ثمود نیز برای ترسندگان عبرتهایی است آن هنگام که به ایشان بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه گفته شد اندکی تا وقت نابودی و هلاکت از زندگی بهره‌مند شوید که بعد از گذشتن سه روز زمان نزول عذاب خواهد بود.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنظُرُونَ ﴿٤٤﴾

از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و در آن حال که نظاره می‌کردند ایشان را صاعقه بگرفت.(۴۴)

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنظُرُونَ

فَعَتَوْا: فعل ماضی- (و)فاعل- أَخَذَتْهُمُ: فعل ماضی- هم: مفعول به- الصَّاعِقَةُ: فاعل- هم: مبتدا- يَنظُرُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

پس از فرمان آفریدگار خود سرکشی کردند و به تدارک حال مشغول نگشتند پس ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از گذشت سه روز فراگرفت و در حالیکه ایشان انتظار آن را می‌کشیدند ایشان را صاعقه بگرفت و به زلزله و صیحه جبرئیل نابود کرد.

بعد از سپری شدن سه روز از زندگی که مهلت داده شده بودند. روز چهارم که بامداد یکشنبه بود خداوند جبرئیل را فرستاد و بال خشم خود را گشود و شراره آتش ظاهر شد و در حالیکه ثمودیان در گورها و گودال‌های خود به زانو در آمده بودند شراره‌هایی به بزرگی کوه بر ایشان فرو می‌افتاد.

جبرئیل تمام زمین قوم ثمود را چنان تکان داد که همه خانه‌ها و کاخ‌هایشان به لرزه در آمد آنگاه ابری سیاه بر سرزمین ایشان هفت روز آتش می‌بارید و همگان خاکستر شدند. روز هشتم ابر بر کنار شد و خورشید آشکار گردید و صالح همراه مؤمنان آمد و به سرزمین ایشان گذر کرد و آنچه توانستند از اموال ایشان برداشتند و همراه مؤمنان قوم خود به شام آمد و در فلسطین ساکن شد و تا هنگام مرگ همانجا مقیم بود، سلام خدا بر او باد.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِن قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ ﴿٤٥﴾

نه توانستند قیام کنند و نه انتقام گیر بودند.(۴۵)

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِن قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ

اسْتَطَاعُوا: فعل ماضی- (و)فاعل- (و)اسم کان- مُنتَصِرِينَ: خبر کان

پس توان ایستادن در مقابل آن عذاب هولناک را نداشتند بلکه خود صبحگاهان با عذاب زلزله و صاعقه و صیحه جبرئیل در افتادگان و مردگان بودند و نه انتقام کشنده بودند یعنی قادر به دفع آن عذاب سهمگین نبودند.

وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٤٦﴾

و پیش از آن، قوم نوح را [هلاک کردیم] که براستی ایشان فاسق بودند.(۴۶)

وَقَوۡمَ نُوحٖ مِّن قَبۡلُ

قَوۡمَ : مفعول به

و پیش از این قوم نوح را نیز به هلاکت رساندیم که خداوند متعال در سوره نوح آیه ۲۷ می‌فرماید: «از جهت گناهانشان غرق و وارد آتش دوزخ شدند.»

إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمٗا فَٰسِقِينَ

هم: اسم انَّ- (و)اسم کان- قَوۡمٗا : خبر کان- فَٰسِقِينَ : نعت

براستی آن قوم از تبهکاران و فاسقین و تکذیب کنندگان بودند. خداوند متعال در سوره نوح آورده که: «نوح گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز دعوت کردم ولی دعوت من چیزی جز فرار بر ایشان نیفزود و من هر گاه ایشان را فرا خوانم که تو ایشان را بیامرزی سر انگشتهای خود را در گوش خویش نهادند و جامه‌های خود را بر سر کشیدند و اصرار کردند و سرکشی کردند سرکشی بزرگ. اینجاست که خداوند به ایشان عذاب طوفان فرستاد و جز هشتاد نفر و جفتی از انواع حیوانات و پرندگان را در دریا غرق ساخت.

وَٱلسَّمَآءَ بَنَيۡنَٰهَا بِأَيۡيْدٖ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾

و آسمان را به قوت بنا کردیم براستی ما توسعه دهنده و توانائیم.(۴۷)

وَٱلسَّمَآءَ بَنَيۡنَٰهَا بِأَيۡيْدٖ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ

ٱلسَّمَآءَ : مفعول به- (و)حالیه- (نا) اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَمُوسِعُونَ: خبر انَّ

و ما آسمان را با قدرت و نیروی تمام و کامل بنا کردیم و ما توسعه دهنده‌ی آن هستیم و هر لحظه آن را توسعه خواهیم داد. می‌گویند تمام کرات آسمانی و کهکشانها در آغاز در مرکز واحدی جمع بوده با وزن مخصوص بسیار سنگین- سپس انفجار عظیم و بسیار وحشتناکی در آن رخ داده و به دنبال آن، اجزای جهان متلاشی شده و به صورت کرات در آمده است و در حال عقب نشینی و توسعه است.

وَٱلۡأَرۡضَ فَرَشۡنَٰهَا فَنِعۡمَ ٱلۡمَٰهِدُونَ ﴿٤٨﴾

و زمین را بگستردیم پس چه نیکو گسترندگانیم.(۴۸)

وَٱلۡأَرۡضَ فَرَشۡنَٰهَا فَنِعۡمَ ٱلۡمَٰهِدُونَ

وَٱلۡأَرۡضَ: مفعول به- فَرَشۡنَٰهَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- ها: مفعول به

و زمین را همچون فرش بگستردیم و ما چه نیکو گسترندگانیم تا اینکه برای زندگی انسانها و جنبندگان آماده شود چه آماده شدنی. **مولانا گفت:**

ای که صبرت نیست از دنیای دون صبر چون داری فنعم الماهدون

وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۴۹﴾

و از هر چیزی دو زوج آفریدیم شاید شما پند گیرید.(۴۹)

وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

كم: اسم لعل- تَذَكَّرُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر لعل

و از هر چیزی زوج آفریدیم یعنی از نرینه و مادینه دو چیز متضاد در مقابل گرما، سرما- در مقابل شب، روز- در مقابل تلخ، شیرین- و در مقابل نور، ظلمت، و در مقابل نیکی، بدی تا شاید شما پند پذیر شوید و بدانید که یکتایی و یگانگی مخصوص من است. پس مرا بپرستید و به یگانگی بستائید. **مولانا گفت:**

هست هر عضوی ز عالم جفت خواه راست همچون کهربا و برگ کاه

حق ز هر جنسی چو زوجین آفرید پس نتایج شد ز جمعیت پدید

فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۰﴾

[پیغمبر فرمود:] پس به سوی الله بگریزید براستی من برای شما از جانب او هشدار دهنده‌ای آشکارم.(۵۰)

فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ

فَفِرُّوا : فعل امر- (و)فاعل

پس به خدا پناه برید و به سوی او بگروید و به یگانگی او اقرار دهید و از گناهان خود توبه کنید و از شر شیطان به او پناه برید و مرا به عنوان پیغمبر او بپذیرید و آنچه از جانب او از قرآن آمده تکذیب نکنید.

إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

ی: اسم انَّ- نَذِيرٌ: خبر انَّ

هر آینه من از برای شما از جانب خدای تعالی هشدار دهنده‌ای آشکارم. و آنچه از احکام الهی آورده‌ام بدان پای بند باشید زیرا که سعادت دنیا و آخرت شما در آن است.

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۱﴾

و با خدای یکتا معبودی دیگر مگیرید که من از جانب وی شما را بیم رسانی آشکارم.(۵۱)

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا

لَا تَجْعَلُوا : فعل مضارع مجزوم- (و)فاعل- مَعَ : مفعول فیه

و با الله تعالی معبود دیگری را پرستش مکنید و خدای خود قرار مدهید.

إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

(ی) اسم انَّ- نَذِيرٌ : خبر انَّ

براستی من از جانب خدای متعال برای شما بیم رسانی آشکار هستم. تکرار جمله از برای تاکید و برای اهمیت موضوع است.

كَذَٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۵۲﴾

همچنین که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد مگر اینکه گفتند: او جادوگر یا دیوانه است.(۵۲)

كَذَٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

أَتَى : فعل ماضی- الَّذِينَ : مفعول به- مِن: حرف جر زائد- رَّسُولٍ : فاعل

و همچنین که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی نیامد جز اینکه گفتند او ساحر است یا دیوانه است. یعنی اگر به قوم خود معجزه نشان می‌داد می‌گفتند جادوگر است مانند معجزه عصا و ید بیضاء موسی عليه السلام و یا ناقهٔ صالح و اگر از بعث و حشر خبر می‌داد او را دیوانه می‌گفتند و بدین ترتیب پیغمبر و کتاب او را تکذیب می‌کردند.

أَتَوَاصَوْا بِهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿۵۳﴾

آیا همدیگر را به گفتن (ساحر و مجنون و ...) سفارش کرده بودند، نه! بلکه آنان خود قومی طغیانگر بودند.(۵۳)

أَتَوَاصَوْا بِهِ

أ: استفهام: أَتَوَاصَوْا: فعل ماضی- (و)فاعل

آیا پیشینیان پسینیان را سفارش کرده بودند به اینکه هم آن قوم و هم این قوم معجزات پیامبران خود را افسانه بخوانند و پیامبران را ساحر و یا مجنون بدانند. نه!

بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ

هُمْ: مبتدا- قَوْمٌ : خبر

بلکه آنان خود قومی سرکش و طغیان‌گر بودند و طغیان ایشان را به افراط کاری و از حد در گذرندگان وا داشته است تا اینکه با تکبر فراوان در میدان کفر و شرک تاخت و تاز کنند. و دعوت و هدایت پیامبران را نادیده و ناشنیده انگارند.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ ﴿۵۴﴾

پس از آنان روی بگردان که تو درخور ملامت نیستی.(۵۴)

فَتَوَلَّ عَنۡهُمۡ فَمَآ أَنتَ بِمَلُومٍ

تَوَلَّ: فعل امر- فاعل(انت)- أَنتَ: اسم ما- بـ: حرف جز زائد- بِمَلُومٍ: خبر ما

پس ای محمد! از این تکذیب کنندگان روی بگردان و از مکافات ایشان ایمن شو زیرا که تو در خور ملامت و نکوهش نیستی گفته‌اند این آیت به آیت متصل منسوخ است پس می‌گوید:

وَذَكِّرۡ فَإِنَّ ٱلذِّكۡرَىٰ تَنفَعُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿۵۵﴾

و پند ده ایشان را که پند دادن به مؤمنان سود می‌بخشد.(۵۵)

وَذَكِّرۡ فَإِنَّ ٱلذِّكۡرَىٰ تَنفَعُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ

ذَكِّرۡ: فعل امر- فاعل(انت)- ٱلذِّكۡرَىٰ: اسم انّ- تَنفَعُ: فعل مضارع- فاعل(هی)، جمله خبر انّ

ای پیغمبر ﷺ ایشان را پند بده و موعظه کن بدرستی که پند دادن مؤمنان را سود می‌رساند و بر هدایتشان می‌افزاید. **شیخ سعدی در گلستان گفت:**

پند است خطاب مهتران،آنگه بند　　چون پند دهند و نشنوی بند نهند

نیک بختان به حکایت و امثال پیشینیان پند گیرند، زان پیشتر که پسینیان به واقعه‌ی او مثل زنند، دزدان دست کوته نکنند تا دستشان کوته کنند.

نرود مرغ سوی دانه فراز　　چون دگر مرغ بیند اندر بند
پند گیر از مصائب دگران　　تا نیگرند دیگران به تو پند

وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ﴿۵۶﴾

و پریان و آدمیان را نیافریدیم مگر که مرا عبادت کنند.(۵۶)

وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ

خَلَقۡتُ: فعل ماضی- (ت)فاعل- ٱلۡجِنَّ: مفعول به

و ما جن و انس را نیافریدیم جز برای اینکه مرا پرستش و عبادت کنند یعنی ایشان را از برای عبادت آفریده‌ام که در احادیث از گوش دادن قرآن و وضو ساختن و عبادت کردن جنیان زیاد آمده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که کسی از عبدالله بن مسعود ﷺ پرسید: از آمدن جنیانی که آمده و قرآن را گوش می‌دادند، چه کسی به پیغمبر خدا ﷺ خبر داد؟ گفت: درختی از آمدن جنیان خبر داد.

روایت است که ابوهریره ﷺ ظرف آبی را جهت استنجاء زدن و وضو ساختن پیغمبر خدا ﷺ با خود حمل می‌کرد. و در این روایت این چیز هم آمده است که [پیغمبر خدا ﷺ فرمودند]: « ...گروهی از جنیان که از (نصیبین) بودند، نزدم آمدند، و براستی جنیان خوبی بودند، و از من برای خود طلب خوراک نمودند، و از خداوند خواستم که به هیچ استخوان و یا فضله‌ی حیوانی نگذرند مگر آنکه از

آن چیز، برای خود خوراک را بیابند. «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» و معنی وی این است که در کیمیای سعادت امام محمد غزالی آمده که:

پس دل را بیافریدند، و این مملکت و لشکر به وی دادند، و این مرکب تن را به اسیری به وی دادند، تا از عالم خاک سفری کند، به اعلی علیین. اگر خواهد که حق این نعمت بگزارد و شرط بندگی به جای آرد، باید که پادشاه‌وار در صدر مملکت بنشیند، و از حضرت الهیت قبله و مقصود سازد، و از دست و پای و اعضاء خدمتکاران سازد و از عقل وزیر سازد، و از شهوت از جایی مال سازد، و از غضب شحنه[1] سازد و از حواس جاسوسان سازد، و هر یکی را به عالمی دیگر موکل کند، تا اخبار آن عالم جمع همی کنند، و از قوت خیال که در پیش دماغ است صاحب برید سازد تا جاسوسان جمله‌ی اخبار نزد وی جمع همی کنند و از قوت حفظ که در آخر دماغ است خریطه‌دار[2] سازد تا رقعه[3] اخبار از دست صاحب برید می‌ستاند و نگاه می‌دارد، و به وقت خویش بر وزیر عقل عرضه می‌کند، و وزیر بر وفق آن اخبار که از مملکت به وی می‌رسد، تدبیر مملکت و تدبیر سفر پادشاه می‌کند. چون بیند که یکی از لشکر چون شهوت و غضب و غیر ایشان یاغی شدند بر پادشاه، و پای از طاعت وی بیرون نهادند، و راه بر وی بخواهند زد، تدبیر آن کند که به جهادی مشغول شود، و قصد کشتن وی نکند، که مملکت ایشان راست نیاید، بلکه تدبیر آن کند که ایشان را به حد اطاعت آورد، تا در سفری که فراپیش دارد یاور باشند نه خصم، و رفیق باشند نه دزد و راه زن، چون چنین کند سعید باشد، و حق نعمت گزارده باشد، و خلعت این نعمت به وقت خویش بیاید، و اگر به خلاف این کند، و به موافقت راهزنان و دشمنان که یاغی گشته‌اند برخیزد، کافر نعمت باشد و شقی گردد، و نکال[4] عقوبت آن بیابد.

مَآ أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ ﴿٥٧﴾

از آنها (جن و انس) هیچ رزقی نمی‌خواهم و نمی خواهم که به من خوراک دهند.(۵۷)

مَآ أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ

أُرِيدُ : فعل مضارع- (انا) فاعل- مِّن : حرف جر زائد- رِّزْقٍ: مفعول به

خداوند رحمان می‌فرماید من از آفریدگان خود هیچ رزق و روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که به من طعام و خوراک دهند بلکه رزق دادن و طعام دادن صفت من است و بس.

---

[1] - شحنه: پاسبان و پلیس شهر
[2] - خریطه: کیسه، کیف بغلی، کیسه‌ای که از چرم یا پوست درست کنند.
[3] - رقعه: نامه، نوشته
[4] - نکال: عقوبت، سزا

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
قسمت خود می‌خورند منعم و درویش روزی خود می‌برند پشه و عنقا
حاجت موری به علم غیب بداند در بن چاهی به زیر صخره‌ی صما
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق از همه عالم نهان و بر همه پیدا
هر که نداند سپاس نعمت امروز حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ ﴿۵۸﴾

براستی خداوند او روزی دهنده و صاحب نیروی محکم است.(۵۸)

إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - هُوَ: ضمیر فصل- ٱلرَّزَّاقُ: خبر إِنَّ - ذُو: خبر دوم إِنَّ

بدرستی که اوست روزی دهنده‌ی بندگان و غیر او کسی روزی رسان بندگان نیست و اوست صاحب نیروی محکم و متین. **سنائی غزنوی گفت:**

ای درون پرور برون آرای وی خرد بخش بی خرد بخشای
خالق و رازق و زمین و زمان حافظ و ناصر مکین و مکان
همه از صنع تو مکان و مکین همه از امر تو زمان و زمین
کفر و دین هر دو در رهت پویان وحده لاشریک له گویان

اینکه رزق در ازل قسمت شده درست است. **شیخ سعدی گفت:** دو چیز محال عقل است. خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن بیش از وقت معلوم، اما این عبارت از برای روز اجل است که یک لحظه تقدیم و تأخیر نخواهد داشت و یک لقمه از رزق قسمت شده بیشتر نخواهد خورد یعنی آن لحظه خواهد مرد. اما هر چند روزی از جانب خدای تعالی است و بی گمان روزی به آدم برسد تلاش و کسب روزی را نباید از نظر دور داشت چنانکه **شیخ سعدی گفت:**

رزق اگر چند بی گمان برسد شرط عقل است، جستن از درها
ورچه کس بی اجل نخواهد مرد تو مرو در دهان اژدرها

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ذَنُوبًا مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَـٰبِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ﴿۵۹﴾

پس به راستی برای کسانی که ستم کرده‌اند نصیبی است مانند نصیب یارانشان پس نباید که به شتاب از من طلب کنند.(۵۹)

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ذَنُوبًا مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَـٰبِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ

لِلَّذِينَ: جار و مجرور خبر انَّ مقدم- ذَنُوبًا: اسم انَّ مؤخر

کسانی که ظلم و ستم می‌کنند سهم بزرگی از عذاب دارند همانند سهم بزرگ همقطارانشان که از اقوام گذشتگان داشتند بنابراین، از من به شتاب وقوع عذاب و هلاکت را مخواهید و مگویید: (متی

هذاالوعد ان کنتم صادقین[۱]: این وعده‌ی عذاب چه وقت به وقوع می‌پیوندد اگر راستگو هستید وقت آن را به ما بگویید؟

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن يَوْمِهِمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

وای بر آن کسانی که کافرند از روزی که وعده‌شان می‌دهند.(۶۰)

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن يَوْمِهِمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ

وَيْلٌ : مبتدا-لِّلَّذِينَ : جار و مجرور خبر

و وای بر آن کافرانی که از آن روز (قیامت) وعده داده شده‌اند. و به قولی روز بدر است که کافران از مسلمانان شکست سختی خورده‌اند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می‌شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می‌جوشد».

---

[۱] - سوره‌ی یونس، آیه ۴۸

سوره الطور

سوره «**الطور**» دارای چهل و نه آیه است و جملگی در مکه فرود آمده و آیات آن «مکی» است در این سوره دو آیه منسوخ است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. و علت نامگذاری این سوره به طور به جهت افتتاح با سوگند به کوه طور است. در فضیلت این سوره **ابی کعب** روایت کند از **مصطفی**ﷺ - من قرأ سوره الطور کان حقاً علی الله عزوجل ان یؤمنه من عذابه و ان ینعمه فی جنته. «هر کس سوره‌ی طور را بخواند بر خداست که او را از عذابش ایمن سازد، و او را در بهشت متنعم دارد.» و نیز گفته‌اند این سوره بر قلب بسیار اثر پذیر است چنانکه از **جبیر بن مطعم**ؓ روایت شده است که فرمود: نزد پیامبر اکرمﷺ آمدم تا گفتگویی در باره‌ی اسیران مشرک با او داشته باشم دیدم که حضرت رسولﷺ مشغول ادای نماز صبح بودند و سوره‌ی «الطور» را تلاوت می‌کردند. پس آن هنگام که به آیه‌های «۷ و ۸» این سوره رسید، از ترس این که عذاب فرود آید، اسلام آوردم. و زمانیکه «به آیات ۳۵ و ۳۶ رسید» چنان در قلبم تأثیر گذاشت گویا این که قلبم از جا کنده شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالطُّورِ ﴿۱﴾

قسم به کوه طور.(۱)

وَالطُّورِ

(و) قسم- وَالطُّورِ: مجرور

قسم به کوه **طور**. مراد طور سیناست که طور به زبان سریانی به معنی کوه است که خداوند متعال با موسیؑ در آن کوه سخن گفت پس خداوند به جهت بزرگداشت و شرافت آن به آن قسم خورده است. که خداوند سبحان موسی را فرمان داد که سی روز روزه بگیرد و روز آخر خود را بشوید و جامه پاکیزه بپوشد و به طور سیناء آید تا با او سخن گوید و کتاب را به او عنایت فرماید، موسیؑ سی روز روزه گرفت و چون به کوه رفت از بوی بد دهانش ناراحت شد و با چوب خُرنوب مسواک کرد.

فرشتگان به او گفتند ما از دهان تو بوی مشک استشمام می‌کردیم و با مسواک زدن آن را تباه کردی و خداوند متعال به او وحی فرمود: ده روز دیگر روزه بگیرد و گفت ای موسی مگر نمی‌دانی که بوی دهان روزه‌دار در نظر من خوشتر از بوی مشک است؟ گوید گرفتاری و آزمایش بنی اسرائیل هم در همان ده شبی بود که خداوند افزود، چون چهل شب گذشت موسی علیه السلام خویشتن را شست و جامه‌ی پاکیزه پوشید و چون به طور سیناء آمد خداوند متعال با او سخن فرمود و او را مقرب و به خود نزدیک ساخت همچنانکه خداوند فرموده است: «و نزدیک گردانیدیم او را راز گوینده».

وهب می‌گوید، میان موسی و خداوند هفتاد حجاب بود که همه حجابها جز یکی را برداشت و چون موسی علیه السلام سخن خداوند را شنید مشتاق و امیدوار به رؤیت شد و خداوند متعال در این باره می‌گوید: «و هنگامی که موسی به میقات ما آمد و خداوندش با او سخن گفت، گفت پروردگارا بنمای مرا تا نظر کنم به سوی تو، گفت هرگز نبینی مرا و لکن بنگر به سوی کوه پس اگر قرار گیرد به جای خود زود باشد که مرا ببینی».[1]

سدی می‌گوید به اندازه‌ی ناخن انگشت کوچک آدمی تجلی صورت گرفت، حسن می‌گوید خداوند متعال به کوه وحی فرمود که آیا طاقت دیدار تجلی مرا داری؟ کوه شروع به فرو شدن در زمین کرد و موسی علیه السلام بر آن می‌نگریست تا تمام کوه به زمین فرو ریخت.

پس خداوند در این آیه به کوه طور سیناء که متواضع و در عین حال بسیار سخت و صعب است با وجود این طاقت تجلی خدا را نداشت قسم خورده است.

وَكِتَٰبٍ مَّسۡطُورٍ ﴿٢﴾

و قسم به کتاب نوشته شده.(۲)

وَكِتَٰبٍ مَّسۡطُورٍ

وَكِتَٰبٍ: معطوف-مَّسۡطُورٍ: نعت

و سوگند به کتاب نوشته شده یعنی قرآن یا لوح محفوظ یا الواح موسی علیه السلام است، یا همه‌ی کتابهای آسمانی از قرآن- تورات و انجیل و زبور و صحیفه‌هاست. آنچه از جانب خداوند برای هدایت انسانها آمده است.

فِي رَقّٖ مَّنشُورٖ ﴿٣﴾

در صحیفه‌ای گشاده.(۳)

فِي رَقّٖ مَّنشُورٖ

و در کاغذی گشاده و صحیفه‌ای منتشر شده، همانطوریکه خداوند متعال فرمود:

---

[1] - سوره اعراف، آیه ۱۴۰

«و یخرج له یوم القیمه کتباً یلقه منشوراً»[1]

رق: عبارت از پوست نازک حیوانات که در گذشته روی آن مطالب را طومار گونه می‌نوشتند پوست حیوان بیشترین وسیله‌ای بود که بر روی آن می‌نوستند.

وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ ﴿٤﴾

و سوگند به بیت المعمور.(۴)

وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ

و قسم به خانه‌ی معمور. خانه‌ای که در آسمان هفتم که در ازای خانه کعبه است قرار دارد که فرشتگان در آنجا به نیایش و عبادت مشغولند. در **حدیث شریف** در باره‌ی معراج آمده است: سپس به بیت المعمور بالا برده شدم و آن خانه‌ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن وارد می‌شوند. بیت‌المعمور لغتاً به معنی آبادان است گفته‌اند مراد از بیت المعمور همان خانه‌ی خدا، **کعبه است** که با حجاج زوار و مجاوران خود آبادان می‌شوند.

وَٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾

و سوگند به سقف برافراشته شده.(۵)

وَٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ

و سوگند به سقف بر افراشته شده و سقفی که بی ستون بر افراشته و نگهداشته شده یعنی سوگند به آسمان. چونکه آسمان همانند سقفی بر روی زمین است که عظمت این سقف از عهده‌ی هیچ کس غیر از خداوند قادر و متعال ساخته نیست.

نظامی گنجوی گفت:

جز تو فلک را خم دوران که داد	**دیگ جسد را نمک جان که داد**
چون قدمت بانگ بر ابلق زند	**جز تو که یارد که اناالحق زند**

وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ ﴿٦﴾

و سوگند به دریای پر کرده شده و بر افروخته.(۶)

وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ

و قسم به **دریای** پر کرده شده و برافروخته. که مسجور به معنی بر افروخته شده است و گفته‌اند که در روز قیامت دریاها یکپارچه آتشفشان شده و بر افروخته می‌شوند. خدای تعالی به این چیزهایی که ذکر شده قسم خورده است یعنی قسم به خالق همه‌ی اشیاء است که جواب این قسم‌ها در آیه زیر آمده است. آورده‌اند که خداوند با این سه مکان مقدس سوگند خورده است و **امام رازی** در حکمت انتخاب

---

[1] - سوره اسری، آیه ۱۳

این سه مکان می‌گوید که سه تن از پیغمبران با خداوند خود در آن‌جا به خلوت نشسته و راز و نیاز کرده‌اند، موسی علیه السلام در کوه «طور» و حضرت محمد ﷺ در کعبه و یونس علیه السلام در اعماق دریا.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ ﴿٧﴾

بدرستی که عذاب پروردگارت واقع شدنی است.(۷)

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ

عَذَابَ : اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَوَٰقِعٌ : مبتدا مؤخر

این جمله جواب قسم‌هاست که می‌گوید:

براستی عذاب پروردگار تو هر آینه واقع شدنی و بودنی است و هیچ شکی در وقوع آن نیست و پاداش اعمال هر کس به تناسب خیر و شرش داده خواهد شد و کسی قادر نیست آن عذاب را دفع کند و یا آن را محو کند.

مَّا لَهُۥ مِن دَافِعٍ ﴿٨﴾

آن را هیچ دفع کننده‌ای نیست.(۸)

مَّا لَهُۥ مِن دَافِعٍ

لَهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- مِن : حرف جر زائد- دَافِعٍ: مبتدا مؤخر

که هیچ دفع کننده‌ای نیست آنچه راکه خداوند به آن چیزهای مهم قسم خورده که براستی آن عذاب آمدنی است نشان دهنده‌ی این است که این عذاب در ید قدرت خدای تعالی کار آسانی است و کافران قطعاً و حتماً مجازات خواهند شد.

يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ مَوْرًا ﴿٩﴾

روزی که آسمان جنبش کند جنبش کردنی سخت.(۹)

يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ مَوْرًا

يَوْمَ : مفعول فيه- تَمُورُ : فعل مضارع- ٱلسَّمَآءُ : فاعل- مَوْرًا : مفعول مطلق

روزی که آسمان به جنبش در آید جنبیدنی و آنگاه بشکافد این پدیده در روز قیامت اتفاق خواهد افتاد.

وَتَسِيرُ ٱلْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾

و کوه‌ها روان روان شوند روان‌شدنی(۱۰)

وَتَسِيرُ ٱلْجِبَالُ سَيْرًا

تَسِيرُ : فعل مضارع- ٱلْجِبَالُ : فاعل- سَيْرًا : مفعول مطلق

و کوه‌ها روان گردد روان شدنی: یعنی: کوه‌ها جابجا شده و از جاهای خود همچون روان شدن ابر جاری شونده.

فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۱﴾

پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز.(۱۱)

فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ

وَيْلٌ: مبتدا- لِّلْمُكَذِّبِينَ: جار و مجرور خبر

ویل: پرتگاه، چاه عمیق- و وای بر تکذیب کنندگان از عذاب روز قیامت یعنی آن روز که قیامت شود و آسمانها به جنبش در آیند و کوه‌ها جابجا شوند روز عذاب کافران و تکذیب کنندگان است. در **حدیث شریف** از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت می‌دهد، ولی وقتی‌که او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی‌تواند نجات یابد. راوی می‌گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: «و کذلک أخذ ربک اذا اخذ القری...»[۱] (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده‌اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب [خداوند متعال] سخت درد آور است).

ٱلَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿۱۲﴾

کسانی که به بیهوده گویی و بازی سرگرم‌اند.(۱۲)

ٱلَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿۱۲﴾

هُمْ: مبتدا- فِي خَوْضٍ: جار و مجرور خبر

کسانی که خدا و رسول او را تکذیب می‌کنند و معجزات پیغمبر را ساحر و شاعر می‌دانند و قرآن را افسانه‌های پیشنیان می‌خوانند و آمدنش را به این دنیا بازیچه می‌پندارند بدانند که در قیامت در لجن‌زاری باطل فرو رفته‌اند و از آن بیرون آمدن نتوانند.

تو پنداری که بر بازی است این میدان چون مینو — **تو پنداری که بر هرزه است این الوان چون مینا**
وگرنز بهر دینستی دل اندر بند دی گردون — **وگرنز بهر شرعستی کمر بگشایدی جوزا**

يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ﴿۱۳﴾

روزی که ایشان را به آتش جهنم بخوانند.(۱۳)

يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا

يَوْمَ: مفعول فیه- يُدَعُّونَ: فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل

---

[۱] - سوره هود، آیه ۱۰۲

روزی که با غضب به سوی آتش جهنم بخوانند و به سوی آتش جهنم رانده شوند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

هر که در این دنیا به خوشگذرانی و شهوت بپردازد و یا دنیا را بازیچه بداند آتش جهنم از آن اوست.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش(دوزخ) به خوشگذرانی‌ها و جنت به سختی‌ها و مشکلات پیچیده شده است».

هَٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ 

این آتشی است که آن را تکذیب می کردید.(۱۴)

هَٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ

هَٰذِهِ : مبتدا- ٱلنَّارُ : بدل- ٱلَّتِي : خبر

این همان آتشی است که در دنیا آن را تکذیب می‌کردید و بعث و حشر و قیامت را منکر می‌شدید و وحی پیغمبر را به استهزاء می‌گرفتید و احکام الهی را افسانه می‌خواندید. از **عایشه رضی اله عنها** از **پیغمبرخدا ﷺ** روایت است که فرمودند: «تب از گرمی دوزخ است» [گرمی تب] را به آب سرد سازید. از **اسامه** رضی الله عنه روایت است که گفت: از **پیغمبرخدا ﷺ** شنیدم که می‌فرمودند: « در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می‌اندازند، آنچه که در شکم دارد [مثل روده، قلب، جگر و غیره] خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می‌گردد، بدور خود می‌گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می‌پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می‌کردی؟ می‌گوید: شما را بکار نیک امر می‌کردم ولی خودم آن را انجام نمی‌دادم، و شما را از کار بد منع می‌کردم ولی خودم آن را مرتکب می‌شدم».

أَفَسِحْرٌ هَٰذَآ أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ 

آیا این سحر و جادوست. یا شما نمی‌بینید؟(۱۵)

أَفَسِحْرٌ هَٰذَآ أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ 

سِحْرٌ : خبر مقدم- هَٰذَآ : مبتدا مؤخر- أَنتُمْ : مبتدا- لَا تُبْصِرُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

آیا آنکه می‌بینید سحر و جادوست یا اینکه نمی‌بینید؟ چنانکه در دنیا مشرکان به پیغمبران ساحر و شاعر و مجنون می‌گفتند و کتاب‌های خدای تعالی را افسانه می‌خواندند حال بدانید آنچه را که تکذیب می‌کردید درست است یا نه. یا اینکه در حال حاضر هم چشمها از دیدن دین حق کور است همچنانکه در دنیا کور بودید البته کور نتوانند بود و عذاب آتش جهنم را خواهند چشید.

ٱصْلَوْهَا فَٱصْبِرُوٓا۟ أَوْ لَا تَصْبِرُوا۟ سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ 

به آن آتش در آئید، پس صبر کنید یا صبر نکنید برایتان یکسان است، فقط سزای اعمالی را که انجام می‌داده‌اید خواهید دید.(۱۶)

ٱصْلَوْهَا فَٱصْبِرُوٓاْ أَوْ لَا تَصْبِرُواْ سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ

ٱصْلَوْهَا: فعل امر- (و)فاعل- ها: مفعول به- فَٱصْبِرُوٓاْ: فعل امر- (و)فاعل- لَا تَصْبِرُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل

فعل امر در این بخش از آیه کریمه که امر تسویه است نوعی مفهوم **تخییر** را در بر دارد، می‌گوید: پس چه صبر کنید و چه صبر نکنید برایتان یکسان است نیروی پرهیز و مجال گریز ندارید حتماً و قطعاً معذب خواهید شد.

إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

تُجْزَوْنَ: فعل مضارع- (و)نایب فاعل- مَا: مفعول به- تم: اسم کان- تَعْمَلُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر کان

جز این نیست که پاداش داده می‌شوید به آن چیزی که در دنیا عمل می‌کردید و پاداش اعمال خود را خواهید چشید چراغی که در روغن نباشد روشنایی ندهد و چون روغن باشد و آتش نباشد ضیا ندهد پس خوف بر مثال آتش است و رجاء بر مثال روغن و ایمان بر مثال فتیله و دل بر شکل چراغ‌دان چون خوف و رجا مجتمع گشت چراغی حاصل آید که در وی هم روغن است که مدد بقاست هم آتش است که ماده‌ی ضیاست آنکه ایمان از میان هر دو مدد می‌گیرد از یکی به بقاء و از یکی به ضیاء و مومن به بدرقه‌ی ضیا راه می‌رود و به مدد بقا قدم می‌زند والله ولی التوفیق. چنانچه در **حدیث شریف** بروایت **بخاری و مسلم** آمده: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبرخدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «اگر کافر از تمام رحمت خداوند باخبر گردد، از جنت ناامید نخواهد شد، و اگر مسلمان از تمام عذاب خداوند با خبر گردد، از دوزخ مطمئن نخواهد گردید».

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّٰتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾

پرهیزکاران در بهشت‌ها و نعمت‌ها هستند.(۱۷)

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّٰتٍ وَنَعِيمٍ

ٱلْمُتَّقِينَ: اسم إِنَّ - فِى جَنَّٰتٍ: جار و مجرور خبر إِنَّ

بدرستی که پرهیزکاران و متقیان از شرک و کفر در باغ‌های بهشت و در نعمت‌های بهشت هستند. برعکس اهل دوزخ که در آتش جهنم می‌سوزند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که انسان می میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می‌شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ.

فَٰكِهِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ وَوَقَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ﴿١٨﴾

و از آن میوه‌ها و نعمت‌ها که پروردگارشان به ایشان داده و از عذاب جهنم نگاهشان داشته، لذت می‌برند.(۱۸)

فَٰكِهِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ

فَٰكِهِينَ: حال- ءَاتَىٰهُمۡ: فعل ماضی- هم: مفعول به- رَبُّهُمۡ: فاعل

اهل بهشت در بهشت شادمان می‌شوند و از آنچه که پروردگارشان به ایشان عطا کرده لذت یابندگان‌اند و آنچه که پروردگارشان از میوه‌ها و نعمت‌ها داده برخوردارند و از حوران بهشتی بهره‌مند شوند. در **حدیث شریف** به روایت **بخاری** و **مسلم** آمده که: از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبرخدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زنهای بهشت بدنیا بیاید، مابین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می‌باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

وَوَقَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ

وَقَىٰهُمۡ: فعل ماضی- هم:مفعول به- رَبُّهُمۡ: فاعل- عَذَابَ: مفعول به

و به سبب آنکه پروردگارشان ایشان را از عذاب دوزخ نگه داشته است، برخوردار شوند و خزانه‌دار و نگهبانان بهشت پیوسته به ایشان گویند.

كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٩﴾

برای آن عمل‌هایی که می‌کرده‌اید گوارا بخورید و بنوشید.(۱۹)

كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ

كُلُواْ: فعل امر- (و)فاعل- وَٱشۡرَبُواْ: فعل امر- (و)فاعل- هَنِيٓـَٔۢا: مفعول به

از طعام‌های بهشت هر چه بخواهید بخورید و از نوشیدنیهای آن بنوشید در حالیکه گوارا و خوشایند است به جهت آنچه که در دنیا عمل کرده‌اید. حال پاداش آنچه را که انجام می‌دهید بدست آورید و از آن بهره‌مند شوید.

مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ سُرُرٖ مَّصۡفُوفَةٖۖ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٖ ﴿٢٠﴾

بر تخت‌های ردیف شده تکیه زده‌اند و سفیدپوستان سیاه چشم را (حور بهشتی) جفتشان کرده‌اند.(۲۰)

مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ سُرُرٖ مَّصۡفُوفَةٖ

مُتَّكِـِٔينَ: حال

تکیه زدگان‌اند اهل بهشت بر تخت‌های بافته به زر و بعضی به بعضی پیوسته در حالیکه همه‌ی تخت‌ها ردیف شده دیده می‌شود. در **حدیث شریف** آمده است. اهل بهشت در بهشت به متکایی که گسترده و پهن شده و به مقدار چهل سال راه است تکیه می‌زنند و هر چه بخواهند بر ایشان در حال حاضر و آماده کرده می‌شود.

وَزَوَّجْنَٰهُم بِحُورٍ عِينٍ

زَوَّجْنَٰهُم : فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به

و حوران بهشتی را با چشم‌های درشت جفت آنان گردانیده‌ایم. و با آنان همدم و همبستر گردانیده‌ایم.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس ابن مالک ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زن‌های بهشت به دنیا بیاید، مابین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می‌باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَآ أَلَتْنَٰهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ كُلُّ ٱمْرِيِٕۭ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿۲۱﴾

و کسانیکه ایمان آورده‌اند و فرزندانشان به ایمان پیروی‌شان کردند، فرزندانشان را به ایشان محلق کنیم و از عملشان چیزی برای ایشان کم نکنیم هر کسی در گرو اعمال خویش است.(۲۱)

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَآ أَلَتْنَٰهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- ٱتَّبَعَتْهُمْ : فعل ماضی- هم: مفعول به- ذُرِّيَّتُهُم : فاعل- بِإِيمَٰنٍ : حال- أَلْحَقْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل، جمله خبر وَٱلَّذِينَ

و کسانیکه به خدا و رسول او ایمان آوردند و فرزندانشان در ایمان آوردن از ایشان پیروی کردند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد خدای تعالی انسان مؤمن و فرزندان او را هر چند در عمل پائین‌تر از او باشند به اندازه‌ی مقام او در بهشت جای می‌دهد و به ایشان می‌پیوندند تا چشمشان به دیدار او روشن گردد و چیزی از اعمال ایشان را برایشان کم نمی‌کنیم پاداش هر کس را بدون کم و کاست می‌دهیم.

در **حدیث شریف** آمده است: از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: چون ابراهیم، فرزند پیغمبر خدا ﷺ وفات یافت، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «برایش در جنت شیر دهنده‌ای است».

كُلُّ ٱمْرِيِٕۭ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿۲۱﴾

در این آیه‌ی کریمه صنعت **مساوات**[1] وجود دارد. می‌گوید:

هر کسی عاقل و بالغ مکلف به آنچه از خیر و شر کرده باشد در روز قیامت پاسخگوی اعمال خود است و به عمل دیگری مواخذه نمی‌شود. و از آن عمل خود رهایی نمی‌یابد.

وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾

و میوه و گوشت از آنچه خواهند افزونشان دهیم.(۲۲)

وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ

وَأَمْدَدْنَاهُم: فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به

و بر متقیان و پرهیزکاران علاوه بر آنچه که از نعمت‌ها و حوران بهشتی و ... داده‌ایم به ایشان از هر نوع میوه و گوشت‌های لذیذ از آنچه که آرزو می‌کنند می‌دهیم و به آنان می‌بخشیم.

يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ ﴿٢٣﴾

در بهشت جامی از دست یکدیگر می گیرند در آنجا نه بیهوده گویی باشد و نه بزه کاری.(۲۳)

يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ

يَتَنَازَعُونَ فعل مضارع- (و)فاعل- كَأْسًا : مفعول به

در بهشت با یکدیگر داد و ستد کنند و کاسه‌های شراب را به هم می‌دهند و می‌گیرند و از سر شادی و خوشحالی جام شراب را از دست یکدیگر می‌ربایند.

در **حدیث شریف** آمده است که: از انس که گفت حضرت رسولﷺ فرمود: در بهشت بازاری است یعنی مجمعی است که بهشتیان هر روز به آن بازار بیایند پس باد شمال بر آن می‌وزد پس آن باد می‌ریزد و می‌اندازد مشک را و انواع طیب را در روی بهشتیان و جامهای ایشان. در آنجا هیچ سخن بیهوده نیست و در حین نوشیدن شراب با یکدیگر مجادله و مخاصمه نکنند چنانکه فاسقان می‌کنند و نیز در آن هیچ بزهکار نگردند و کاری خارج از عادت و ادب صورت نمی‌گیرد که موجب گناه و بزه باشد.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ﴿٢٤﴾

و در گرد ایشان غلمان (نوجوانانی) همی گردند. گویا آنان چون مرواریدی‌اند که نهفته‌اند.(۲۴)

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ

---

[1] - تساوی لفظ و معناست چه گفتاری و چه نوشتاری باشد، در این بخش از آیه خیر و شر آنچه که کسب می‌کند مساوی آمده است.

يَطُوفُ: فعل مضارع- غِلْمَانٌ: فاعل- هم: اسم کانَ- لُؤْلُؤٌ: خبر کانَ

و غلمان، یعنی نوجوان زیبا روی بر گرد ایشان می‌چرخند در حالیکه در دستهایشان شراب و میوه و طعام و نعمت‌های دیگر بهشتی است و در خدمتگزاری بهشتیان آماده‌اند. آنان انگار که مرواریدی هستند که در پرده‌ی صدف نهفته‌اند. سفید و چشم‌ربا و شادان که دست کسی بدان نرسیده.

از رسول اکرمﷺ پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار بهشت خود مانند مروارید است پس خود اهل بهشت چگونه باشد؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۲۵﴾

و پرسش کنان بعضی از ایشان به بعضی دیگر روی آورند.(۲۵)

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ

أَقْبَلَ: فعل ماضی- بَعْضٍ: فاعل

و پرسش کنان به یکدیگر روی می‌آورند و هر یک از نعمت‌های بی کران و بی زوال بهشت و الطاف بی اندازه یزدان با یکدیگر سخن می‌گویند و از احوال و اعمال خود سخن می‌گویند.

قَالُوٓا۟ إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِىٓ أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿۲۶﴾

گویند هر آینه ما پیش از این در میان اهل خانه خود هراسان بودیم.(۲۶)

قَالُوٓا۟ إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِىٓ أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ

(نا) اسم انَّ- (نا) اسم کان- مُشْفِقِينَ: خبر کان، جمله خبر انَّ

بهشتیان گویند براستی که ما پیش از این در میان اهل خود از عذاب خدای تعالی از عواقب کار خود در هراسان بودیم و از خشم خدای تعالی و از حساب و کتاب و جزا و سزای قیامت بیمناک بودیم و حال از چنین نعمتی برخوردار شدیم و خوشا به حالمان.

فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ ﴿۲۷﴾

و خدا بر ما منت نهاد و از عذاب آتش و باد گرم ما را نگاه داشت.(۲۷)

فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ

مَنّ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- وَقَىٰنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- عَذَابَ: مفعول به

آن بهشتیان گویند خداوند بر ما منت نهاد که ما را از عذاب آتش دوزخ و باد گرم و سوزان نگاهمان داشت که ما خود از عذاب الهی می‌ترسیدیم.

إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْبَرُّ ٱلرَّحِيمُ ﴿۲۸﴾

براستی ما سابقاً او را می‌خواندیم (عبادت می کردیم) که وی نیکوکار و رحیم است.(۲۸)

إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ

(نا) اسم انَّ- (نا) اسم کان- نَدْعُوهُ: فعل مضارع- ه: مفعول به- (نحن) فاعل، جمله خبر کان-نَدْعُوهُ كُنَّا: خبر انَّ

بدرستی که ما پیش از این در دنیا او را می‌پرستیدیم و او را عبادت می‌کردیم و از او در نگاهداشت از آتش دوزخ و بادهای گرم و سوزان پناه می‌طلبیدیم پس وی دعای ما را اجابت کرد.

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْبَرُّ ٱلرَّحِيمُ

به درستی که وی به بندگان خود نیکوکار و رحیم و مهربان است.

فَذَكِّرْ فَمَآ أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿۲۹﴾

[ای محمدﷺ] پس پند بده به فضل پروردگار خود که تو کاهن و یا دیوانه نیستی.(۲۹)

فَذَكِّرْ فَمَآ أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ

فَذَكِّرْ: فعل امر- فاعل(انت)- أَنتَ: اسم ما- بـ: حرف جر زائد- بِكَاهِنٍ: خبر ما

پس ای محمدﷺ با قرآن اهل مکه را پند بده و ایشان را با احکام الهی موعظه کن و در راهت استوار و محکم باش و به سخنان مشرکان آنچه که در حق تو از کاهن و مجنون گفته بودند دلتنگ و ملول مشو، به فضل پروردگارت تو کاهن و یا دیوانه نیستی. آنچه می‌گویی وحی منزل و از جانب پروردگار جهانیان است.پس امت خود را به سوی خدای یگانه فراخوان و دعوت کن.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ ﴿۳۰﴾

بلکه آیا می گویند شاعر است که ما انتظار مرگش را می کشیم (تا از دعوت به نبوتش آسوده شویم).(۳۰)

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ

يَقُولُونَ: فعل مضارع- شَاعِرٌ: فاعل- نَّتَرَبَّصُ: فعل مضارع- فاعل(نحن)- رَيْبَ: مفعول به

بلکه مشرکان اهل مکه می‌گویند او شاعر است نه پیغمبر و ما انتظار مرگ او را می‌کشیم که او می‌میرد همچنانکه شعرای دیگر مردند. تا ما نیز از ادعای نبوت او آسوده خاطر شویم و از فراخوانی او به اسلام و دین در امان باشیم.

قُلْ تَرَبَّصُوا۟ فَإِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُتَرَبِّصِينَ ﴿۳۱﴾

بگو [ای محمدﷺ] انتظار بکشید هر آینه من نیز با شما منتظرم.(۳۱)

قُلْ تَرَبَّصُوا۟ فَإِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُتَرَبِّصِينَ

تَرَبَّصُواْ: فعل امر- فاعل(و)- (ی) اسم انّ- مِّنَ ٱلْمُتَرَبِّصِينَ: جار و مجرور خبر انّ
گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است: بگو ای محمدﷺ شما مرگ مرا انتظار بکشید هر آینه من نیز منتظر هلاک شما هستم آنطوریکه شما منتظر مرگ من هستید و من نیز منتظر پاداش اعمال نیک خود هستم و شما نیز منتظر جزا و سزای اعمال بد خودتان باشید.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَٰمُهُم بِهَٰذَآ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲)
آیا عقلهایشان به این عقیده وا می‌دارد یا اینکه آنان گروهی سرکش اند.(۳۲)

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَٰمُهُم بِهَٰذَآ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ

تَأْمُرُهُمْ: فعل مضارع- هم: مفعول به- أَحْلَٰمُهُم: فاعل- هُمْ: مبتدا- قَوْمٌ: خبر- طَاغُونَ: نعت
یا عقل‌های ایشان به این سخنان متناقض که تراکاهن و شاعر و ساحر و مجنون می‌گویند وا می‌دارد چونکه کاهن بودن با مجنون بودن در جهت معنا و نفس عمل با هم تناقض دارند و یا اینکه ایشان گروهی یاغی و سرکش و طغیان پیشه‌اند.

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُۥ بَل لَّا يُؤْمِنُونَ (۳۳)
یا اینکه می گویند قرآن را ساخته است (نه) بلکه ایمان ندارند.(۳۳)

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُۥ

يَقُولُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- تَقَوَّلَهُۥ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- فاعل(هو)
آیا می‌گویند: محمدﷺخود این قرآن را از پیش خود ساخته و آن را فراهم آورده است؟ هرگز چنین نیست چونکه قرآن و احکام آن از ساخت دست بشر خارج است بلکه خود معجزه است.

بَل لَّا يُؤْمِنُونَ

لَّا يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل
بلکه آنان که این عبارت می‌گویند ایمان ندارند و خدای یگانه و نبوت رسول اللهﷺ و قرآن را منکرند و باور ندارند.

فَلْيَأْتُواْ بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِۦٓ إِن كَانُواْ صَٰدِقِينَ (۳۴)
اگر راست می گویند پس سخنی به مانند آن بیارند.(۳۴)

فَلْيَأْتُواْ بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِۦٓ إِن كَانُواْ صَٰدِقِينَ

(و) اسم کان- صَٰدِقِينَ: خبر کان

پس خداوند متعال در جواب مشرکان می‌گوید ای محمدﷺ! پس اگر قرآن سخن ساخته و بافته شما باشد به ایشان که از بلغاء و فصحاء عرب‌اند بگو که حدیثی و یا سخنی و یا سوره‌ای و یا آیه‌ای و یا حتی کلمه‌ای به مانند آن بیارند اگر راست می‌گویند.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾

آیا ایشان بدون سببی آفریده شده‌اند یا خودشان آفریدگارند؟(۳۵)

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ

خُلِقُوا : فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل- هُمُ : مبتدا- الْخَالِقُونَ : خبر

آیا ایشان بدون سبب یعنی بدون وسیله پدر و مادر آفریده شده‌اند و بدون خالق آفریده شده‌اند یا اینکه خودشان آفریدگارند؟ بدانند که آفریننده‌ی همه‌ی هستی و کائنات و اهل آسمان و زمین اوست می‌گوید:

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

یا آسمانها و زمین را آفریده‌اند (نه) بلکه به یقین نرسیده‌اند.(۳۶)

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

خَلَقُوا : فعل ماضی- (و)فاعل- السَّمَاوَاتِ :مفعول به

آیا آسمانها و زمین و آنچه که در میان آن است از فرشتگان و جنبندگان و آدمیان را آفریده‌اید؟ نه هرگز کسانی که خود مخلوق هستند قادر به خلق چیزی نیستند و چیزی که خود مخلوق است چگونه می‌تواند چیزی بیافریند. اگر اقرار کنند باید بدانند که آفریننده‌ی تمام آسمانها و زمین فقط اوست.

سنائی غزنوی گفت:

ای درون پـــرور درون آرای		وی خـــرد بخـش بـی خـرد بخشای
خـــالق و رازق زمـــین و زمـــان		حـــافظ و ناصـــر مکـــین و مکـــان
همــه از صـنع تــو مکـــان و مکـین		همــه از امـــر تـــو زمـــان و زمـــین
آتــش و آب و بـاد و خـاک سـکون		همــه در امــر قــدرتت بــی چـــون
عـرش تـا فـرش جـزو مبدع تـست		عقــل بــا روح پیــک مــسرع تــست
صــانع و مکــرم و توانـــا اوســت		واحـد و کـامران نـه چـون مـا اوسـت
حــی و قیـــوم و عــالم و قـــادر		رازق و خـــالق و قـــاهر و غـــافر

بَلْ لَا يُوقِنُونَ

لَا يُوقِنُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل

بلکه ایشان به یقین در نمی‌آیند و گرد گمان و وهم و خیال می‌گردند. غافل از اینکه پروردگار جهانیان برتر از گمان و وهم است.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم — وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر — ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ ٱلْمُصَيْطِرُونَ 
یا گنج‌های پروردگارت نزد آنهاست یا ایشان تسلطی دارند.(۳۷)

أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ ٱلْمُصَيْطِرُونَ

عِندَهُمْ: مفعول فیه- هُم: مضاف الیه خبر مقدم- خَزَآئِنُ : مبتدا مؤخر- هُم: مبتدا- ٱلْمُصَيْطِرُونَ: خبر

آیا گنجینه‌های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است تا هر گونه که بخواهند قضاوت کنند و نبوت را به این بدهند و به آن ندهند؟ یا اینکه ایشان بر همه چیز مسلط هستند و هر چه بخواهند می‌کنند و نبوت را به هر کسی که بخواهند می‌دهند؟

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ 
یا نردبانی دارند که روی آن (گفتار فرشتگان) می‌شنوند؟ پس شنونده ایشان دلیلی نمایان بیارد.(۳۸)

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ

لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم- سُلَّمٌ: مبتدا مؤخر

یا اینکه مگر در اختیار آنان است نردبانی که به وسیله‌ی آن بر آسمان روند و در آنجا سخن ملائکه و آنچه که از غیب بدانها وحی کرده می‌شود می‌شنوند؟

فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ

فَلْيَأْتِ : فعل مضارع- مُسْتَمِعُهُم : فاعل

پس اگر چنین است که باید شنونده‌ی ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده با حجتی روشن و آشکار که گواه بر صدق استماع وی باشد بیاورد.

أَمْ لَهُ ٱلْبَنَٰتُ وَلَكُمُ ٱلْبَنُونَ 
آیا خدا را دختران و شما را پسران خواهد بود؟(۳۹)

أَمْ لَهُ ٱلْبَنَٰتُ وَلَكُمُ ٱلْبَنُونَ

لَهُ : جار و مجرور خبر مقدم- ٱلْبَنَٰتُ : مبتدا مؤخر- لَكُمُ : جار و مجرور خبر مقدم- ٱلْبَنُونَ : مبتدا مؤخر

آیا خدا را دختران و شما را پسران باشد؟ دختر و پسر از نظر ارزش انسانی با هم تفاوتی ندارند، پناه بر خدا، خدا را نسبت به خود پست‌تر می‌دانند چنانکه از این تقسیم آنها در باب پسران و دختران معلوم می‌شود و از همین سبب کسر شأن می‌دانند که مقابل احکام و هدایت‌های او سر تسلیم خم کنند.

أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

آیا از آنها مزدی طلب می کنی که از تاوان گران باراند.(۴۰)

أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ

تَسْـَٔلُهُمْ: فعل مضارع- هم: مفعول- فاعل(انت)- أَجْرًا: مفعول به ثانی- هم: مبتدا- مُّثْقَلُونَ: خبر

آیا این مردم بدین سبب سخن ترا نمی‌پذیرند و باور ندارند که خدا نکرده بر این ارشاد و تبلیغ یک معاوضه سنگینی را از نزد آنها می‌طلبی که از برداشت آن به تکلیف و زحمت‌اند آیا همچون بار گرانی بر دوش آنان سنگینی می‌کند؟

أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤١﴾

یا علم غیب نزد آنهاست که آنان می‌نویسند؟(۴۱)

أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ

عِندَهُمُ: مفعول فیه- هم: مضاف الیه، خبر مقدم- ٱلْغَيْبُ: مبتدا مؤخر- هم: مبتدا- يَكْتُبُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

آیا آنان از علم غیب خبر دارند که آنان بنویسند؟ یعنی آیا این مردم از این سبب سخن ترا قبول نمی‌کنند که از غیب آگاه‌اند و آن را می‌نویسند؟

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا ۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ هُمُ ٱلْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

یا قصد نیرنگی دارند؟ پس کسانی که کافرند خودشان گرفتار شدگان‌اند(نیرنگ خوردگان).(۴۲)

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا

يُرِيدُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- كَيْدًا: مفعول به

یا آیا آنان قصد نیرنگ و گرفتار کردن در سر دارند و پیغمبر را فریب کنند و مکر و فریب و تدابیر و نقشه‌های شوم خود را به کار اندازند و حق را مغلوب و ناچیز جلوه دهند؟

فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ هُمُ ٱلْمَكِيدُونَ

اگر چنین قصدی دارند آنها باید بدانند که تمام این فریبشان به خودشان برمی‌گردد و خودشان را گرفتار می‌کند. بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی.

أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ ۚ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾

یا اینکه آیا خدائی غیر از خدای یکتا دارند، که خداوند از آنچه با او شریک کنند پاک و منزه است.(۴۴)

أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ

لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم- إِلَٰهٌ : مبتدا مؤخر

آیا آنها غیر از خدای یکتا و یگانه خدای دیگری دارند و خداوند کسی یا چیزی را به عنوان حاکم و معبود ایشان تجویز کرده است که در وقت مصیبت به کمک آنها بشتابند؟ که آیا پرستش این معبودان ایشان را از پرستش خدای یکتا بی نیاز ساخته است؟

سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

سُبْحَٰنَ: مفعول مطلق

که خداوند از آنچه که با او شریک کنند پاک و منزه است زیرا که ذات خداوند تعالی از آن پاک است که کسی شریک و مانند و یا مقابل و مزاحم او باشد.

وَإِن يَرَوْاْ كِسْفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ سَاقِطًا يَقُولُواْ سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿٤٤﴾

و اگر پاره‌ای از آسمان را در حال سقوط ببینند گویند ابری بهم پیوسته است.(۴۴)

وَإِن يَرَوْاْ كِسْفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ سَاقِطًا يَقُولُواْ سَحَابٌ مَّرْكُومٌ

يَرَوْاْ : فعل مضارع- (و)فاعل-كِسْفًا : مفعول به- سَاقِطًا : نعت

اگر بر طبق میل و خواهش آنها فرضاً پاره‌ای از آسمان بر سر ایشان سقوط شود در این صورت خواهند گفت این ابری بهم پیوسته است. در حقیقت هیچیک از اینها نیست تنها یک چیز است و آن تضاد و عناد و سرکشی آنهاست.

فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَٰقُواْ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾

پس ایشان را بگذار تا آنکه روزی را که از هول آن بیهوش می‌شوند ببینند.(۴۵)

فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَٰقُواْ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى فِيهِ يُصْعَقُونَ

ذَرْهُمْ : فعل امر- هُم: مفعول به- فاعل(انت)

پس ایشان را ای محمدﷺ به حال خود رها کن و بگذار تا روزی برسد که از مشاهده‌ی سختی آن روز از خود بی‌خود شوند و بیفتند و نیازی نیست بیشتر از این با ایشان ستیز کنی و اصرار به دعوت نمایی. که این روز سخت همان قیامت خواهد بود. که در آن روز با پای برهنه و سرگردان حشر خواهند شد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهند شد» عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زن‌ها به طرف یکدیگر نگاه نمی‌کنند؟ فرمودند: «کار از این مشکل‌تر است که به فکر نظر کردن به یکدیگر بیفتند».

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ 

روزی که نیرنگشان کاری برای ایشان نسازد و آنان یاری کرده نشوند.(۴۶)

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

يَوْمَ : بدل- لَا يُغْنِي : فعل مضارع- كَيْدُهُمْ : فاعل- هم: مبتدا- يُنصَرُونَ : فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل، جمله خبر

روزی که نیرنگ‌های این دنیا برای ایشان کارساز نخواهد بود و آنان در آن روز یاری کرده نشوند. هر چند نقشه‌های سوء و توطئه‌های کثیفشان در این دنیا هم برای آنان سودی نبخشید.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ 

کسانی که ستم کرده‌اند عذابی بیشتر از این دارند ولی بیشترشان نمی‌دانند.(۴۷)

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

لِلَّذِينَ : جار و مجرور خبر وَإِنَّ - عَذَابًا : اسم وَإِنَّ - أَكْثَرَهُمْ : اسم لَٰكِنَّ - لَا يَعْلَمُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، خبر لَٰكِنَّ

کسانی که ستم کرده‌اند علاوه بر عذابی که در این دنیا دارند از قبیل دردها، آفات، بلیات، امراض، حرب بدر و ... در آن دنیا نیز عذابی بیشتر از این و سخت‌تر از این خواهند داشت ولی بیشترشان نمی‌دانند.

و در حدیث شریف صحیح البخاری در حق کمترین عذابشان آمده است که:

از نعمان بن بشیر ﷺ روایت است که گفت: از حضرت رسول ﷺ شنیدم که می‌گوید: کمترین عذاب دوزخیان و مشرکان آن است که در زیر پای ایشان دوپارچه آتش بگذارند که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیک می‌جوشد.

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ۖ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ 

نسبت به حکم پروردگارت صبور باش هر آینه تو زیر نظر مائی آن هنگام که بر می‌خیزی با ستایش پروردگارت تسبیح گوی.(۴۸)

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ۖ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ

اَصْبِرْ: فعل امر- فاعل(انت)- ک: اسم انّ- بِأَعْيُنِنَا: جار و مجرور خبر انّ

این قسمت از آیه به آیت سیف منسوخ است. می‌گوید: ای پیامبر تا زمان فرود آمدن عذاب موعد ما بر آنان صبور باش و بر حکم پروردگارت صبر کن هر آینه تو زیر نظر ما هستی و در حفظ و عنایت ما

قرار داری پس از آنان ترسی نداشته باش و در باره‌ی آنها نیندیش و راه خود را ادامه بده و هنگامیکه از جایگاه خود برخیزی پروردگار خود را با تسبیح یاد کن.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

*از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است: (**سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم**).*

وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَإِدۡبَٰرَ ٱلنُّجُومِ ﴿٤٩﴾

و نیز پاره‌ای از شب الله را تسبیح گوی و به هنگام فرو شدن ستارگان نیز.(۴۹)

وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَإِدۡبَٰرَ ٱلنُّجُومِ

ای پیغمبرﷺ در پاره‌ای از شب، خدای سبحانه و تعالی را تسبیح گوی و نمازهای صبح و شام و عشاء را اداکن و نماز تهجد بر پادار.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از علی بن ابی طالب ﷺروایت است که گفت: شبی پیغمبر خدا ﷺ)آمده و من و فاطمه (دختر پیغمبر خدا) را بیدارکرده و فرمودند: شما دو نفر نماز نمی‌خوانید»؟ گفتم: یا رسول الله! جان ما در دست خدا است، بیدار می‌سازند، چون این سخن راگفتیم برگشته و به من چیزی نگفتند، و هنگام برگشتن در حالیکه [دست خود را] بران خود می‌زدند، شنیدم که گفتند: انسان بسیار مجادله‌گر است.

الهی! ذکر تو مرا دین است، و مهر تو مرا آیین است، و نظر تو عین الیقین است، پس سخنم این است، لطیفا! دانی که چنین است.

سوره النجم

سوره « النجم » مکی است و جمله به مکه فرود آمده مگر یک آیت که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد که آن آیه به قول ابن عباس مدنی است. این سوره دارای شصت و دو آیه است. گفته‌اند در این این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود اشاره خواهیم داشت. چون در این سوره خدای تعالی با نجم قسم خورده و سوره به آن کلمه آغاز شده بدینجهت سوره النجم نامیده شده است.

در فضیلت این سوره روایت کنند از ابی بن کعب قال- قال رسول‌ﷺ- من قرأ «والنجم اذا هوای» اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد و جحدبه.

یعنی کسی که سوره «النجم اذا هوای» را بخواند خداوند ده نیکی به تعداد کسانیکه پیغمبرﷺ را راستگو شمردند و او را انکار کردند به او می‌بخشد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعودؓ آمده است که: اولین سوره‌ای که در آن «سجده» نازل شد، سوره‌ی نجم بود. پس رسول اکرمﷺ سجده کردند و دیگران نیز به همراه او سجده کردند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾
قسم به آن ستاره وقتیکه فرو رود.(۱)

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ

(و)قسم- النَّجْمِ : مجرور- إِذَا : مفعول فیه- هَوَىٰ : فعل ماضی- فاعل(هو)

آخر این آیه با آخر آیه‌های بعدی کلمات هماهنگی آمده که به آن سجع می‌گویند[1].

سوگند به نجم چون فروگراید، یعنی سوگند به ستاره چون طلوع کند یا غروب نماید آن ستارگانی که راهنمای مسافران‌اند در دریا و در خشکی. بعضی گفته‌اند- النجم اسم جنس است و مراد به این جمله ستارگان آسمان است. و هوی به معنی سقط. پس رب‌العالمین به جمله‌ی ستارگان قسم یاد می‌کند آنکه

[1] - سجع یا تسجیع به وجود آوردن یا افزون کردن موسیقی کلام بوسیله‌ی هماهنگ کردن کامل یا نسبی کلمات و جملات است. اگر در سطح کلمات باشد به آن سجع و در سطح جملات باشد به آن ترصیع گویند. به خاطر احترام و بزرگداشت سجع‌های قرآن کریم را فواصل (فاصله‌ها) گویند.

که از هول قیامت و رستاخیز همه فرو ریزند، همانست که در جای دیگر گفت: «و اذا الکواکب انتثرت».

و گفته‌اند- مراد به این (نجم) ثریاست که عرب به نجم مطلق ثریا گویند. این نظر **مجاهد** و **کلبی** است و نیز از **ابن عباس** روایت است که- «**والنجم اذا هوی، یعنی- و القرآن اذا نزل**» قسم یاد می‌کند به قرآن که از آسمان فرو آمد نجم نجم در مدت بیست و سه سال. همانست آنجاکه گفت: «فلا اقسم بمواقع النجوم»[1].

آورده‌اند آن روز که این آیت فرو آمد و رسول خدا بر قریش آشکار کرد، **عتبه بن ابی لهب** گفت- **کفرت برب النجم اذاهوی** و دختر رسول راکه نامزد وی بود طلاق داد، رسول خدا دعاکرد گفت **اللهم سلط علیه کلباً من کلابک**[2]. بعد از آن این عتبه به تجارت با پدر خویش به **شام** رفت. بولهب، در منزلی از منازل راه فرو آمدند و آنجا دیری[3] بود، راهبی از دیر فرو آمد و گفت- هذا ارض مسبعه. در این زمین سباع فراوان بود، نگر تا خویشتن را از شیر نگه دارید. بولهب به اصحاب قریش گفت- این پسر مرا نگه دارید که می‌ترسم که دعاء محمد در وی رسد. ایشان همه گرد وی در آمدند و او را در میان گرفتند و پاس وی می‌داشتند. در میانه‌ی شب، رب العالمین خواب بر ایشان افکند و شیر بایشان در گذشت و لطمه بر وی زد و او را هلاک کرد.

امام فخر رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سوره قبل (صافات، ذاریات و طور، و در این سوره به اسماء قسم خورده است نه به حرف و بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است).

«والنجم اذاهوی» گفتند- قسم در قرآن بر دو وجه است، یکی: قسم بذات و صفات خالق جل جلاله و قسم حقیقی آنست، که ذات و صفات وی را استحقاق آنست، چنانکه فرمود- ق و القرآن المجید- ص والقرآن ذی الذکری» و کذلک قوله: «فبعزتک. وجه دوم قسم به بعضی مخلوقات است مانند **لااقسم بیوم القیمه، اقسم بهالیعلم هیبته فیها**- و مانند **«والتین و الزیتون»** مانند **« لا اقسم بهذاالبلد»**. یعنی مکه و غیره.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾

که این یار شما (محمدﷺ) گمراه نشده و به باطل سخن نگفته است.(۲)

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ

ضَلَّ: فعل ماضی- صَاحِبُكُمْ: فاعل- غَوَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)

---

[1] - سوره واقعه، آیه ۷۵
[2] - معنی عبارت: پروردگارا بر او سگی از سگانت را مسلط کن
[3] - دیر: به معنی صومعه، جایی راکه راهبان در آن سکونت و عبادت کنند

سوگند به نجم که این رفیق شما (محمد مصطفیﷺ) گمراه نشده است و هیچگاه به باطل سخن نگفته است. اگر مکیان با تو چنین سخن می‌گویند دلتنگ مباش و باک مدار که ما ثنا و مدح تو را به قلم لطف قدم می‌نویسیم، پس تو سوره‌ی مدح و ثنای ما آغاز کن. «**فسبح بحمد ربک**»

وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾

و او از خواهش نفس سخن نمی گوید.(۳)

وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

يَنطِقُ : فعل مضارع- فاعل(هو)

و او یعنی محمدﷺ از روی هوا و هوس و به آرزوی طبع خود به باطل سخن نمی‌گوید و هر چه می‌گوید از قرآن می‌گوید که آن وحی منزل از جانب پروردگار عالمیان است و در آن سخن بیهوده و گزافه‌ای نیست.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾

این سخن جز وحیی که به او فرستاده می‌شود نیست.(۴)

هُوَ : مبتدا- وَحْيٌ: خبر

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

این سخن جز وحی نیست که به پیغمبر فرستاده شده است پس قرآن افسانه نیست که از زبان پیغمبر جاری می‌شود بلکه چیزیکه پیغمبر در باره‌ی دین ارشاد می‌فرماید آن مطابق وحی و حکم خدا است.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾

فرشته‌ی بسیار قوی به او آموخت.(۵)

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ

عَلَّمَهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- شَدِيدُ: فاعل

و آن وحی را فرشته‌ی بسیار قوی و نیرومند به او آموخت و بر زبان او جاری کرد، اکثراً می‌گویند آن فرشته جبرئیل﷤ بوده است که به حضرت محمدﷺ قرآن را آموخت و به او وحی آورد.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿٦﴾

صاحب صورت نیکو: پس راست ایستاد.(۶)

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ

ذُو: خبر ثانی

او، جبرئیل صاحب سیرت نیکو و در آفرینش دارای نیرویی قوی و استوار و محکم است. چنانچه در سوره «التکویر» راجع به جبرئیل فرمود. « **انه لقول رسول کریم ذی قوه- الایه**» پس جبرئیل امین بر آنچه که مأمور آن بود راست ایستاد و از بس که بزرگ و نیرومند بوده وجودش همه افق جانب مشرق راگرفت. که حضرت رسولﷺ اول بار جبرئیل امینؑ را در غار حراء و بار دیگر در آسمان به شکل و قیافه‌ی او دیده است. در کشف الاسرار آمده. راست بایستاد در دوستی که از دوست جز دوست نخواست، راست بایستاد در نفس موافقت قلب را، راست بایستاد قلب موافقت سر را، راست بایستاد سر موافقت حق را، راست رفت، به راست و چپ نگاه کرد تا به منزل «ثم دنا[1]» رسید بر بساط «فتدلی ۲» قدم نهاد.

وَهُوَ بِٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٧﴾

در حالیکه او در افق اعلی بود.(۷)

وَهُوَ بِٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ

(و)حالیه- هُوَ: مبتدا- بِٱلْأُفُقِ: جار و مجرور خبر

و او بر کناره‌ی بلندتر و در افق بود یعنی نزدیک مطلع آفتاب. و به صورت شکل و هیئت حقیقی خود بر حضرت رسولﷺ، همانطوریکه گفتیم حضرت جبرئیلؑ اول بار که در غار حرا بر رسول اکرم ظاهر گردید از این منظر بزرگ و فوق العاده خیلی ترسید و پریشان شد در نتیجه سوره « مدثر» نازل گردید. از **براء بن عازب** روایت است که، خداوند هنگامی که محمدﷺ را مبعوث فرمود چهل سال و یک روز از عمر او گذشته بود، جبرئیل نخست در شب‌های شنبه و یکشنبه برای او ظاهر شد و سپس رور دوشنبه هفده شب از رمضان گذشته در غار حراء رسالت او را تبلیغ کرد و غار حراء نخستین جایی است که قرآن نازل شده است. می‌گوید: من در جامه‌ی رنگین دیبا خفته بودم که جبرئیلؑ پیش من آمد و گفت: «بخوان» گفتم چه بخوانم؟ او مرا چنان فشار داد که پنداشتم مرگ مرا در ربود، من به جای خود برگشتم و چون پیش خدیجه رسیدم کنار زانوی او چسبیده به او نشستم، گفت ای ابوالقاسم کجا رفته بودی؟ بخدا سوگند نگران شدم. من آنچه را دیده بودم به او گفتم، گفت ای پسر عمو مژده باد و پایدار باش سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿٨﴾

سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد.(۸)

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ

---

[1] - (۱) و (۲): آیه ۸، همین سوره

دَنَا: فعل ماضی- فاعل(هو)- فَتَدَلَّىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)

سپس حضرت جبرئیل پس از آنکه حضرت رسولﷺ او را دیده و بیهوش شده بود نزد او آمد پس برای سخن گفتن او سر فرود آورد تا وحی را بر ایشان القاء کند. پس از مدتی همچنان که راه می‌رفتم از آسمان صدایی شنیدم چشم بر آسمان برداشتم ناگاه همان فرشته را که در غار حراء دیده بودم که میان آسمان و زمین روی صندلی نشسته است، از او ترسیدم و به خانه برگشتم و گفتم بر من جامه بیفکنید مرا بپوشانید و خداوند این آیات را نازل فرمود: «ای جامه به خود پیچیده (ای به جامه پیامبری آراسته شده)، برخیز و بترسان و به بزرگی یاد کن پروردگار خویش را، و پاک‌دار جامه‌های خویش را و از بتان دوری گزین».

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾

پس به مسافت دو کمان یا کمتر از آن رسید.(۹)

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ

(هو) اسم کان- قَابَ: خبر کان

تا اینکه به فاصله دو کمان به همدیگر رسیدند یا حتی کمتر از ان پس با پیغمبر سخن گفت و وحی آورد.

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِۦ مَآ أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾

پس به بنده‌ی خدا وحی کرد آنچه وحی کرد.(۱۰)

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِۦ مَآ أَوْحَىٰ

فَأَوْحَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)- مَآ: مفعول به

پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت به سوی بنده‌ی خدا که محمدﷺ است آنچه خدای تعالی وحی کرد. یعنی به بنده و فرستاده‌ی خود محمدﷺ بوسیله جبرئیلؑ وحی کرد. و این نشانه مقام شامخ حضرت رسولﷺ است.

مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾

دلش در آنچه دید دروغ داخل نکرد.(۱۱)

مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ

كَذَبَ: فعل ماضی- ٱلْفُؤَادُ: فاعل- مَا: مفعول به- رَأَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)

دل محمدﷺ در آنچه دید دروغ نگفت، یعنی آنچه را که چشمش از صورت جبرئیلؑ دیده بود، ناراستی و انکار نکرد هر چند جبرئیلؑ را به چشم خود دید ولی در دلش هیچ شک و تردیدی نیاورد. در مرصاد العباد آمده است که:

بدانکه چون آینه دل به تدریج از تصرف مصقل «لا اله الا الله» صقالت[۱] یابد، و زنگار طبیعت و ظلمت صفات بشریت از او محو شود، پذیرای انوار غیبی گردد، و سالک به حسب صقالت دل و ظهور انوار مشاهد آن انوار شود.

و در بدایت حال انوار بیشتر بر مثال بروق[۲] و لوامع[۳] و لوایح پدید آید. و چندانکه صقالت زیادت می‌شود، انوار به قوت‌تر و زیادت‌تر می‌گردد. بعد از بروق بر مثال چراغ و شمع و مشعله و آتش‌های افروخته مشاهده شود و آنگه انوار علوی پدید آید. ابتدا در صورت کواکب خرد و بزرگ، و آنگه بر مثال قمر مشاهده افتد، و بعد از آن در شکل شمس پیدا گردد. شرح این جمله درازایی دارد، اما شمه‌ای نموده آید.

بدانکه منشاء انوار متنوع است، و ذکر «لا اله الا الله» و اذکار مختلف، و قرآن و اسلام و ایمان و انواع عبادات و طاعات، که هر یک را نوری دیگر است. و از منشاء نوری دیگر برخیزد مناسب آن، و هر یک را ذوقی و لونی دیگر است.

أَفَتُمَٰرُونَهُۥ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾

آیا شما با او در باره‌ی آنچه می‌بینید، مجادله می کنید؟(۱۲)

أَفَتُمَٰرُونَهُۥ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ

فَتُمَٰرُونَهُۥ: فعل مضارع- (و)فاعل- ـه: مفعول به

آیا با محمدﷺ در باره‌آنچه در شب معراج دیده است مجادله می‌کنید؟ و آن صفت بیت‌المقدس و خبر رسیدن کاروان است که قبلاً در سوره اسراء بیان آن رفت.

وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾

و هر آینه او این فرشته را یک بار دیگر دیده بود.(۱۳)

وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ

رَءَاهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- فاعل(هو)- نَزْلَةً : مفعول مطلق

و بدرستیکه حضرت رسولﷺ جبرئیل امین را یک بار دیگر در نزدیک سدره المنتهی دید و آن درختی است که علم خلائق بدان منتهی می‌شود.

بعضی مفسران بر آنند که ضمایر در دنا، تدلی، کان، اوحی و ... همه به خدای عزوجل بر می‌گردد. یعنی به خدای عزوجل نزدیک شد و فرود آمد. به اندازه‌ی فاصله‌ی دو کمان.

عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴿١٤﴾

---

[۱] - صیقل داده شود، از زنگ زدوده شود
[۲] - برق‌ها
[۳] - جمع لامعه، به معنی درخشان

نزدیکی سدره المنتهی.(۱۴)

عِندَ سِدۡرَةِ ٱلۡمُنتَهَىٰ

عِندَ: مفعول فیه- سِدۡرَةِ: مضاف الیه

حضرت محمدﷺ بار دوم در نزدیکی سدره المنتهی جبرئیلؑ را دید و آن درختی است در آسمان هفتم. چنانکه جایگاه جبرئیل نیز در همانجاست.

و «سدره المنتهی» نهایت عروج از زمین به آسمان است و به مثابه مرز اصلی میان دو حقیقت معرفی می‌شود. از فراسوی سدره المنتهی که هیچ کس حتی فرشتگان نیز بدان راهی نیست و علمی نیست همچنانکه حامل وحی نیز در شب معراج رسول اللهﷺ در سدره‌المنتهی از رفیقش باز ماند. **شیخ سعدی گفت:**

شبی بر نشست از فلک بر گذشت	**به تمکین و جاه از ملک درگذشت**
چنان گرم در تیه قربت براند	**که بر سدره جبریل ازو باز ماند**
بدو گفت سالار بیت الحرام	**که ای حامل وحی، برتر خرام**
چو در دوستی مخلصم یافتی	**عنانم ز صحبت چرا تافتی؟**
بگفتا فراتر مجالم نماند	**بماندم که نیروی بالم نماند**
اگر یکسر موی برتر پرم	**فروغ تجلی بسوزد پرم**

***و در حدیث شریف** در **صحیح البخاری** در حق **معراج** آمده است:*

از **مالک بن صعصعه رضی الله عنهما** روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ از شب اسراء خود به آنها چنین قصه نمودند: «در حالیکه در حطیم (کعبه) به پهلو خوابیده بودم که شخصی آمده و از اینجا تا آنجا را شق نمود (شکافت)- راوی می‌گوید- از زیر گلو تا زیر ناف- قلب مرا بیرون نمود، بعد از آن برایم طشت طلایی راکه پر از ایمان بود آوردند، قلبم را شست و شوی داد، و بعد از آنکه پر گردید، دوباره به جایش قرار دادند، بعد از آن دابه‌ی سفیدی که خردتر از قاطر و بزرگتر از خر بود آوردند، راوی می‌گوید که: این همان براق بود- و این دابه قدمش را به منتهای دید چشمش می‌گذاشت، و مرا بر آن سوار کردند، و جبرئیلؑ مرا برده تا به آسمان دنیا رسیدیم. جبرئیلؑ از آنها خواست تا درب آسمان را باز نمایند، پرسیدند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمدﷺ، پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند که خوش آمدید و صفا آوردید، [دروازه] باز شد، چون داخل شدیم آدمؑ را دیدم، جبرئیلؑ گفت: این پدر تو آدم است، بر او سلام کن، بر او سلام کردم، جواب سلامم را داده و گفت: فرزند صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید.

بعد از آن رفته تا به آسمان دوم رسیدیم، جبرئیلؑ آنجا هم خواست تا آنرا باز کنند، گفتند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، گفتند: همراه تو کیست؟ گفت محمدﷺ پرسیدند: مگر مبعوث گردیده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمدید و صفا آوردید، و [دروازه] باز شد، چون رفتم عیسی و یحییؑ که با هم پسر

خاله می‌باشند، آنجا بودند [جبرئیل ﷷ] گفت: این دو شخص یحیی و عیسی ﷷ هستند، بر آنها سلام بده، بر آنها سلام دادم، و آنها سلام مرا جواب داده و گفتند: برادر صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید.

بعد از آن [جبرئیل ﷷ] مرا با خود برده تا به آسمان سوم رسیدیم، آنجا هم خواست تا آنرا بگشایند، گفتند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمد ﷺ، پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمدید و صفا آوردید، و [دروازه] باز شد، چون رفتم یوسف [علیه السلام] آنجا بود، [جبرئیل ﷷ گفت: این یوسف است بر او سلام بده، بر او سلام دادم و او جواب سلامم را داده و گفت: برادر صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید. بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان چهارم رسیدیم، آنجا هم خواست تا آن را بگشایند، پرسیدند: کیست؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمد ﷺ پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمدید و صفا آوردید، و [دروازه] باز شد، چون داخل شدم ادریس ﷷ آنجا بود، جبرئیل ﷷ گفت: این ادریس است بر او سلام بده، بر او سلام دادم و او جواب سلامم را داده و گفت: برادر صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید. بعد از آن مرا با خود برده تا آسمان پنجم رسیدیم، آنجا هم خواست تا آن را بگشایند، پرسیدند: کیست؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمد ﷺ پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمده است و صفا آورده است، و دروازه باز شد، چون داخل شدم هارون ﷷ آنجا بود، جبرئیل ﷷ گفت: این هارون است بر او سلام بده، بر او سلام دادم، و او جواب سلامم را داده و گفت: برادر صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید: بعد از آن مرا با خود برده تا آسمان ششم رسیدیم، آنجا هم خواست تا آن را بگشایند، پرسیدندکیست؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمد ﷺ، پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمده است و صفا آورده است، و دروازه باز شد، چون داخل شدم موسی ﷷ آنجا بود، [جبرئیل ﷷ] گفت: این موسی است بر او سلام بده، بر او سلام دادم، و او جواب سلامم را داده و گفت: برادر صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید.

چون از نزدش گذشتم گریان شد، کسی پرسید: سبب گریه‌ات چیست؟ گفت: سبب گریه‌ام آن است که بعد از من کسی مبعوث شده است که از امت او بیش از امت من به جنت داخل می‌شوند. بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان هفتم رسیدیم، آنجا هم خواست تا آنرا بگشایند، پرسیدند کیست؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمد ﷺ، پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند، خوش آمده است و صفا آورده است، و [دروازه] باز شد، چون داخل شدم ابراهیم ﷷ آنجا بود، [جبرئیل ﷷ] گفت: این ابراهیم است بر او سلام بده، بر او سلام دادم، و جواب سلامم را داده و گفت: فرزند صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید.

بعد از آن **سدره المنتهی** برایم ظاهر گردید، دیدم که میوه‌هایش به اندازه‌ی خم‌های منطقه (حجر)، و برگهایش مانند گوش فیل است، و در آن چهار نهر روان است، دو نهر تحتانی، و دو نهر فوقانی، از

جبرئیل ﷺ پرسیدم: این نهرها چیست؟ گفت: دو نهر تحتانی: دو نهری است که به جنت می‌رود، و دو نهر فوقانی: دو نهر نیل و فرات است.

بعد از آن بیت المعمور برایم آشکار گردید. در بیت المعمور همه روز هفتاد هزار ملک در آن داخل می‌گردد، بعد از آن ظرفی از شراب، و ظرفی از شیر و ظرفی از عسل برایم آوردند، من شیر را انتخاب نمودم، [جبرئیل ﷺ] گفت: این همان دین اسلام است که دین تو و دین امت تو است. بعد از آن بر من در هر روزی پنجاه نماز فرض گردید، چون برگشته و به موسی ﷺ رسیدم، گفت: امت تو توان پنجاه نماز را در هر روز ندارد، و به خداوند قسم که من پیش از تو مردم را تجربه کرده‌ام، و با بنی اسرائیل درگیری بسیاری داشتم، واپس به سوی پروردگارت برگرد، و بخواه تا بر امت تو تخفیف دهد، برگشتم و [خداوند] ده نماز را از من ساقط ساخت.

باز نزد موسی ﷺ آمدم و او همان سخن اولی‌اش را تکرار نمود، باز نزد [خداوند] برگشتم و ده نماز دیگر را از من ساقط نمود.

برای بار سوم نزد موسی ﷺ آمدم و او همان سخن اولی خود را تکرار نمود، بار دیگر [به سوی پروردگارم] برگشتم و باز ده نماز دیگر را از من ساقط ساخت.

باز نزد موسی آمدم و او همان سخن اولش را تکرار نمود، باز برگشتم و باز [خداوند] ده نماز دیگر را از من ساقط نموده و در هر روز مامور به ادای ده نماز گردیدم.

باز نزد موسی ﷺ آمدم و او همان سخن اولی‌اش را تکرار نمود، باز برگشته و مامور به ادای پنج وقت نماز گردیدم. باز نزد موسی ﷺ آمدم، پرسید: مامور به ادای [چند وقت نماز] گردیدی؟ گفتم: به ادای پنج وقت نماز، گفت: امت تو، توان ادای پنج وقت نماز را در هر روز ندارد، و من پیش از تو مردم را تجربه کرده و با بنی اسرائیل درگیری‌های شدیدی داشتم، بازگرد و از پروردگارت برای امت خود طلب تخفیف نما! پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: آنقدر از پروردگارم طلب نموده‌ام که [از طلب تخفیف بیشتر] حیا می‌کنم، و به چیزی که فرض گردانیده است راضی بوده و تسلیم حکم او می‌باشم.

و چون آنجا گذشتم صدایی آمد که: فریضه‌ام را مؤکد ساخته و بر بندگانم تخفیف نمودم.

عِندَهَا جَنَّةُ ٱلۡمَأۡوَىٰٓ ﴿١٥﴾

که بهشت اقامتگاه نزدیک آنست.(۱۵)

عِندَهَا جَنَّةُ ٱلۡمَأۡوَىٰٓ

عِندَهَا: مفعول فیه، خبر مقدم-جَنَّةُ: مبتدا مؤخر

بهشتی که جایگاه پرهیزکاران و یا مأوی و مکان ارواح شهداست.

إِذۡ يَغۡشَى ٱلسِّدۡرَةَ مَا يَغۡشَىٰ ﴿١٦﴾

آنگاه که فرو پوشانده بود سدره را آنچه فرو پوشانده بود.(۱۶)

إِذۡ يَغۡشَى ٱلسِّدۡرَةَ مَا يَغۡشَىٰ

إِذْ : مفعول فیه- يَغْشَى : فعل مضارع- ٱلسِّدْرَةَ: مفعول به- مَا : فاعل

آن هنگام که سدره را پوشیده بود آنچه پوشیده بود. یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت برهر برگی ملکی بود گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران می‌کردند چون پروانه‌های زرین. یا پوشنده‌ی آن نور کبریا بود.

مَا زَاغَ ٱلۡبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ (۱۷)

نه دیده‌ی او منحرف گشت و نه از مقصد تجاوز کرد.(۱۷)

مَا زَاغَ ٱلۡبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ

زَاغَ : فعل ماضی- ٱلْبَصَرُ : فاعل- طَغَىٰ : فعل ماضی- فاعل(هو)

و چشم محمدﷺ میل نکرد و به چپ و راست باز ننگریست و نگریستن او از حد متجاوز نمی‌کرد.

مولانا گفت:

گفت ما زاغیم همچون زاغ نی — مست صباغیم مست باغ نی

کاشفی گفت: نگریستن آن حضرت در این آیه ستایش اوست بحسن ادب و علو همت که در آن شب پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرات کائنات نیفکند و دیده‌ی دل بجز مشاهده‌ی جمال بی زوال الهی نگشود.

در دیده کشیده کحل مازاغ — نی زاغ نگاه کرد و نی باغ
میراند براق عرش پرواز — تا حجله‌ی ناز و پرده‌ی راز
پس پرده ز پیش دیده برخاست — پی پرده بدید آنچه دل خواست

در کشف الاسرار آمده است که:

موسی‌علیه‌السلام چون دیدار خواست که که **«ارنی انظر الیک»**[1] او را به صمصام[2] غیرت **«لن ترانی»**[3] جواب دادند پس چون تاوان زده‌ی آن سئوال گشت بغرامت تبت الیک پدید آمد باز چون نوبت به مصطفیﷺ رسید دیده‌ی وی را توتیای[4] غیرت **«لاتمدن عینیک»**[5] در کشیدند گفتند ای محمد دیده که به آن دیده ما را خواهی دیگر تا بعاریت بکس ندهی مهتر عصابه‌ی عزت «ما زاغ البصر و ما طغی»[6] بر دیده‌ی خود بست بزبان حال گفت:

---

[1] - سوره اعراف، آیه ۱۴۳
[2] - صمصام: شمشیر برنده
[3] - سوره اعراف، آیه ۱۴۳
[4] - سرمه
[5] - سوره الحجر، آیه ۸۸
[6] - سوره النجم، آیه ۱۷

بر بندم چشم خویش و نگشایم نیز　　　　تا روز زیارت تو ای یار عزیز

تا لاجرم چون حاضر حضرت گشت جمال و جلال ذوالجلال و الجلال بر دیده‌ی او کشف کردند که «ما کذب الفواد ما رای»[۱]

همه تنم ذکر گردد چون با تو راز کنم　　　　همه کمال تو بینم چو دیده باز کنم

و گفته‌اند موسی‌ؑ چون از حضرت مناجات بازگشت با وی نور هیبت بود و عظمت لاجرم هر که در وی نگریست نابینا گشت باز مصطفیﷺ چون از حضرت مشاهدت بازگشت با وی نور انس بود تا هر که بر وی نگرید بینایی او بیفزود آن مقام اهل تکوین است و این مقام ارباب تمکین.

لَقَدۡ رَأَىٰ مِنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ 

و به تحقیق بعضی از نشانه‌های بزرگ پروردگار خود را بدید.(۱۸)

لَقَدۡ رَأَىٰ مِنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ

رَأَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)

و به راستی که محمدﷺ در شب معراج بعضی از نشانه‌های بزرگ پروردگار خودش را دید چون جبرئیلﷺ که با شش صد پر که هر یکی از شرق تا غرب و نیز رفرف اخضر و سدره المنتهی- و بیت المعمور و عرش عظیم و کرس عجیب را دید.

بلند آسمان پیش قدرتِ خجل　　　　تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل

أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ 

آیا شما لات و عزی را دیدید؟(۱۹)

أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ

أَفَرَءَيۡتُمُ: فعل ماضی- تم: فاعل- ٱللَّٰتَ: مفعول به

در تفسیر نور آمده که: **اللات**: نام صخره سنگ سفید و منقشی در طائف بوده که بارگاه و پرده‌دارانی برای آن تربیت داده بودند و آن را می‌پرستیدند.

العزی «نام درختی در سرزمین نخله، میان مکه و طائف بوده که بارگاه و پرده‌دارانی داشته است. می‌گوید: آیا شما لات و عزی و مناه را که **مناه** سومین بت است که جماداند و بی نفع ضرر، نه به خود و نه به دیگران سود و یا ضرر می‌رسانند ندیدید؟

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

---

[۱] - سوره النجم، آیه ۱۱

از ابوهریره﷜ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺفرمودند: «کسیکه قسم خورده و در قسم خود لات و عزی را یاد می‌کند، باید بگوید:
(لا اله الا الله) و کسیکه به دیگری می‌گوید: بیا که قمار بازی کنیم، باید صدقه بدهد».

در بوستان سعدی آمده است که:

به لا قامت لات بشکست خُرد — بـه اعـزاز دیـن آب عـزی ببـرد
نـه از لات و عـزی بـر آورد گـرد — که تورات و انجیل منسوخ کـرد

وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ﴿٢٠﴾
و منات بت سومی دیگر است [خبر دهید].(۲۰)

وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ

مَنَوٰةَ : معطوف

منات: نام صخره‌ی سنگی در سرزمین مشلل، نزدیک قدید، میان مکه و مدینه بوده است. آنچه که در تفسیر نور آمده. گفته که: برخی هم لات و عزی و منات را بتهایی از سنگ می‌دانند که در داخل خانه کعبه بوده‌اند. در انوارالقرآن آورده که: منات بتی از آن اوس و خزرج در میـان مکـه و مدینـه بـوده که مشرکان خون حیوانات قربانی را بر آن می‌ریختند، از این جهـت، آن را منـاه مـی‌نامیدنـد. و آن سـومین بت بی ارزش و بی قدر و بی جان است که هیچ سود و زیانی نه به حال خود دارد و نه به حال دیگران.

أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ ﴿٢١﴾
آیا شما را پسر و خدا را دختر است؟(۲۱)

أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ

لَكُمُ : جار و مجرور خبر مقدم- ٱلذَّكَرُ : مبتدا مؤخر- لَهُ : جـار و مجـرور خبـر مقـدم- ٱلۡأُنثَىٰ : مبتدا مؤخر

آیا شما را فرزند نر باشد (پسر) و خدا را فرزند ماده (دختر) پس به ایشان بگوئید چگونـه آنچـه راکـه به خود نمی‌پسندید به حق تعالی نسبت می‌دهید؟ در حالیکه او «لم یلد و لم یولد» است: نه او کسی را زائیده است و نه هم خودش از کسی زائیده شده است».

تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ ﴿٢٢﴾
که این قسمت خود تقسیمی ناعادلانه است.(۲۲)

تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ

تِلۡكَ : مبتدا- قِسۡمَةٞ : خبر

این تقسیم شما و یا نسبت دادن شما که برای خود فرزندان پسر و برای خدای تعالی فرزندان دختر اختصاص می‌دهید خود یک تقسیم ناعادلانه و خارج از عدل و انصاف و بی اعتبار است چونکه شما از چیزی که از آن ننگ دارید به خالق خود نسبت می‌دهید.

إِنْ هِيَ إِلَّآ أَسْمَآءٌ سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰٓ ﴿۲۳﴾

این بتان جز نامها نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی در باره‌ی آن نازل نکرده جز گمان را با آنچه دلها هوس دارد پیروی نمی کنند در صورتیکه از پروردگارشان هدایت به سوی ایشان آمده است.(۲۳)

إِنْ هِيَ إِلَّآ أَسْمَآءٌ سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ

هِيَ : مبتدا- أَسْمَآءٌ : خبر- سَمَّيْتُمُوهَآ : فعل ماضی- تم: فاعل-(و)اشباع - ها: مفعول به- انتم: توکید

این بتان شایستگی خدایی را ندارند و حتی نامگذاری آن به نام خدا از اعتبار الوهیت خارج است بلکه چند نامی هستند که ایشان را بدان نامیده‌اند مثل اللات و عزی و منات.

این اسم‌ها از جانب شما و پدران شما چنین برایش نامگذاری شده است و از جانب خدای تعالی هیچ حجتی به عبادت و پرستش ایشان نیامده است.

إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ

این مشرکان در پرستش بتان فقط از راه شک و گمان و وهم و خیال پیروی می‌کنند و یا از روش و سنت پیشینیان متابعت می‌کنند و آنچه را که شیطان در دلهایشان زینت می‌دهد بلکه می‌بایست به جای پیروی از این سنت غلط باید که از سنت و روش پیغمبرﷺ پیروی و فرمانبرداری می‌کردند چنانچه:

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «همه امتم به جنت داخل خواهند شد مگر کسیکه نخواسته باشد» گفتند: یا رسول الله! کیست که نخواسته باشد؟ فرمودند: کسیکه از من اطاعت نماید به جنت داخل گردیده و کسیکه نافرمانی نماید کسی است که به جنت رفتن را نمی‌خواهد». و نیز آورده کسیکه از محمدﷺ اطاعت نماید در واقع از خداوند اطاعت نموده است، و کسیکه از محمدﷺ نافرمانی کند در واقع نافرمانی خدا کرده است، و محمدﷺ است که بین مردم [خوب و بد] فرق نموده است.

وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰٓ

جَآءَهُم : فعل ماضی- هُم: مفعول به- ٱلْهُدَىٰٓ : فاعل

با آنکه از جانب پروردگارشان هدایت به سویشان آمده است و آن رسولﷺ و قرآن که هدایت است. که راه راست را به ایشان می‌نماید و حلال و حرام و احکام شرعیه را به وضوح بیان می‌کند ولی ایشان پند نمی‌گیرند و به هدایت گوش فرا نمی‌دهند و از جمله پرهیزکاران ترسیدگان نیستند.

أَمْ لِلْإِنسَٰنِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿٢٤﴾

یا مگر انسان آنچه آرزو کند دارد؟(۲۴)

أَمْ لِلْإِنسَٰنِ مَا تَمَنَّىٰ

لِلْإِنسَٰنِ : جار و مجرور خبر مقدم- مَا: مبتدا مؤخر

آنکسانی که آرزو دارند در روز قیامت و در ابتلاء به عذاب و سختی‌ها از بتان شفاعت بخواهند تا خواست آنان را برآورده کند آیا خواستشان بر آورده می‌شود؟

در **حدیث شریف** به روایت ابوهریره آمده است که رسول خداﷺ فرمودند: «هرگاه یکی از شما چیزی را آرزو می‌کند باید ببیند که چه چیزی را آرزو کرده است زیرا او نمی‌داند که از این آرزویش چه چیزی برای او در کارنامه اعمالش ثبت و ضبط می‌گردد.

فَلِلَّهِ ٱلْءَاخِرَةُ وَٱلْأُولَىٰ ﴿٢٥﴾

پس سرای آخرت و سرای دنیا خدای راست.(۲۵)

فَلِلَّهِ ٱلْءَاخِرَةُ وَٱلْأُولَىٰ

پس سرای آخرت و سرای دنیا از آن خداست و مالکیت هر دو دنیا فقط به او اختصاص دارد و هر چه را به هر که بخواهد می‌دهد و کسی نمی‌تواند بر او تحکم کند بلکه او حاکم مطلق همه چیز و همه کس است.

وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغْنِى شَفَٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعْدِ أَن يَأْذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرْضَىٰٓ ﴿٢٦﴾

چه بسیار فرشتگان آسمانها که شفاعتشان کاری نمی‌سازد مگر از پس آنکه خداوند به هر که بخواهد و بپسندد اجازه شفاعت دهد.(۲۶)

وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغْنِى شَفَٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعْدِ أَن يَأْذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرْضَىٰٓ

مَّلَكٍ : تمیز- لَا تُغْنِى : فعل مضارع- شَفَٰعَتُهُمْ : فاعل- شَيْـًٔا : مفعول مطلق

چه بسیار فرشتگان آسمانها شفاعتشان به کاری نیاید. یعنی با وجود عزیز بودن در نزد خدای سبحانه تعالی شفاعتشان با اذن خداست و بدون اجازه و اذن شفاعت آنان کارساز نخواهد بود مگر اینکه خداوند به آنان و یا به هر که بخواهد و خشنود باشد و در هر چه بخواهد اذن شفاعت دهد و یا برای

هر که از انسانها خدا بخواهد اراده کند اذن شفاعت خواهد داد از جمله انبیاء و شهدا و صدیقین و عرفا و علماء و ...

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ تَسْمِيَةَ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٢٧﴾

براستی کسانی که دنیای دیگر را باور ندارند فرشتگان را به نام مادگان نامند.(۲۷)

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ تَسْمِيَةَ ٱلْأُنثَىٰ

ٱلَّذِينَ : اسم إِنَّ - لَا يُؤْمِنُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- لَيُسَمُّونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، خبر ٱلَّذِينَ

براستی کسانی که آخرت را باور ندارند و روز رستاخیز را منکرند فرشتگان را به نام مادگان نام می‌کنند و می‌پندارند که فرشتگان دختران خدایند و آنان را دختران می‌نامند و در حالیکه این نسبت را به خود بد می‌دانند آنچه را که به خود بد می‌دانند به خدا نسبت می‌دهند نعوذ بالله،

اگــر خلــق غیــب دان بــودی کسی به حال خود از دست کس نیاسودی

وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ ۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا ﴿٢٨﴾

و در این باب چیزی ندانند و جز گمان پیروی نکنند که براستی گمان هیچوقت از حق رفع نیاز نمی کند.(۲۸)

وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ

لَهُم : جار و مجرور خبر مقدم- مِنْ : حرف جر زائد- عِلْمٍ: مبتدا مؤخر

و در آنچه که ایشان فرشتگان را مادگان می‌نامند و آنان را دختران خدا می‌دانند یعنی آنچه در این باب می‌گویند هیچگونه علم و آگاهی ندارند و هر چه می‌گویند از روی حدس و گمان می‌گویند که براستی گمان و وهم هیچوقت رفع نیاز نمی‌کند و سود نمی‌دهد و حقیقت را روشن و آشکار نمی‌گرداند پس از هیچ ارزش و اعتباری برخوردار نیست.

وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا

هان! از گمان دوری کنید زیرا که گمان دروغترین سخنهاست و گمان بد ایمانشان را ضایع می‌گرداند در واقع گمان در شناخت حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

سیراب کن ز بحر یقین جان تشنه را زین بیش خشک لب منشین بر سراب ریب

فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٢٩﴾

پس هر که از ذکر ما روی برگرداند و جز زندگانی این دنیا را نخواهد تو نیز روی بگردان.(۲۹)

فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ

أَعْرِضْ : فعل امر- فاعل(انت)

گفته‌اند معنی الاعراض به آیت سیف منسوخ است می‌گوید:

پس ای محمدﷺ از آنکسی که از تو و از قرآن یا از ذکر ما روی بر می‌گرداند تو نیز روی بگردان و وظیفه‌ی تو رساندن پیام است که شما آن پیام را رسانده‌ای و تبلیغ نموده‌ای.

عَن ذِكۡرِنَا وَلَمۡ يُرِدۡ إِلَّا ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا

يُرِدۡ : فعل مضارع- فاعل(هو)- ٱلۡحَيَوٰةَ : مفعول به

از کسانی که طالب جاه و مال و مقام این دنیااند و جز این دنیا را نمی‌خواهند و زندگانی این دنیا را برای خود سعادت می‌دانند روی بگردان که به قول سنائی غزنوی

اهل دنیا اهل دین نبوند ازیرا راست نیست — هم سکندر بودن و هم آب حیوان داشتن

ذَٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱهۡتَدَىٰ ﴿٣٠﴾

درک و دانششان تا به اینجا رسیده براستی بهتر می داند که چه کسی از راه راست گمراه شده و نیز او بهتر می‌داند که چه کسی هدایت یافته است.(۳۰)

ذَٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ

ذَٰلِكَ : مبتدا- مَبۡلَغُهُم : خبر

خواستن زندگانی این دنیا و خواهش‌های آن برای مشرکان نهایت عقلشان و علمشان است و دیگر دانششان بیش از این اجازه نمی‌دهد که پیام تو را بشنوند و در آن بیندیشند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ

رَبَّكَ : اسم إِنَّ - هُوَ: مبتدا- أَعۡلَمُ : خبر

بدرستی که آفریدگار تو داناتر است به کسی که گمراه شود و از راه راست و دین او برگردد که همان دین اسلام است که سعادت دنیوی و اخروی در آن است.

وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱهۡتَدَىٰ

هُوَ: مبتدا- أَعۡلَمُ: خبر

و نیز او داناتر است به کسی که راه یافته و هدایت شده و به راه اسلام و دین اسلام بازگشته است و هر یک را از گمراهان و هدایت یافتگان به اقتضای اعمالشان پاداش و عقاب خواهد داد.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ بِمَا عَمِلُواْ وَيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ بِٱلۡحُسۡنَى ﴿٣١﴾

هر چه در آسمان‌ها و زمین هست متعلق به خداست و کسانی را که بد کرده‌اند در قبال اعمالی که کرده‌اند سزا دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند پاداش نیکو دهد.(۳۲)

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ

وَلِلَّهِ : جار و مجرور خبر مقدم- مَا: مبتدا مؤخر

و هر چه در آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دوست متعلق به خداست و او قادر بر جزای ایشان است و آنها را در حشر جمع خواهد کرد.

لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ بِمَا عَمِلُواْ وَيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَحْسَنُواْ بِٱلْحُسْنَى

لِيَجْزِيَ : فعل مضارع منصوب- فاعل(هو)- ٱلَّذِينَ : مفعول به

تا اینکه سرانجام در روز رستاخیز بدکاران را به سزای اعمالشان برساند و جزا دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند و کارهای پسندیده انجام داده‌اند پاداشی نیکو دهد که به عبارت دیگر همان بهشت باشد.

ٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلْإِثْمِ وَٱلْفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِى بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ (۳۲)

همان کسانی که از گناهان وکارهای بد کناره کنند سوای گناهان صغیره، به درستی که پروردگارت نسبت به آنها بسیار آمرزش است.او به احوال شما از آن لحظه که شما را از زمین پدید آورد و آن لحظه که در شکم مادرهایتان در جنین‌ها بودید داناتر است پس خودتان را تزکیه نکنید خدا به حال کسی که پرهیزکاری نموده داناتر است.(۳۲)

ٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلْإِثْمِ وَٱلْفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- يَجْتَنِبُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- كَبَٰٓئِرَ : مفعول به

کسانی که از گناهان کبیره سوای گناهان صغیره اجتناب می‌کنند از آن گناهیکه خدای تعالی به عذاب آتش دوزخ وعید داده و تهدید کرده است. در **حدیث شریف** به روایت **بخاری** و **مسلم** آمده است که **عن أبی هریره**ﷺ **عن النبی**ﷺ **قال: (اجتنبوا السّبع الموبقات). قالوا: یا رسول الله، و ما هن؟ قال: (الشرک بالله، و السحر، و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق، و أکل الربا، و اکل مال الیتیم، و التولی یوم الزخف، و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات)** از ابوهریره‌ﷺاز پیغمبر خداﷺ روایت کرد که گفت: « از هفت چیزی که هلاک کننده است بترسید». پرسیدند: یا رسول الله! اینها چیست؟ فرمودند:

۱- شرک آوردن به خداوند متعال.

۲- سحر و جادوگری.

۳- قتل نفسی که خداوند متعال کشتن آن را جز به حق- حرام کرده است.

۴- خوردن مال یتیم

۵- خوردن ربا

۶- پشت کردن به جنگ و یا روی گردانیدن از آن

۷- متهم کردن زنان پاکدامن به خبر مؤمن به فحشاء

إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ

رَبَّكَ : اسم إِنَّ - وَاسِعُ : خبر إِنَّ

بدرستی که آفریدگار تو بسیار آمرزنده است کسانی که توبه کنند گناهشان را می‌آمرزد.

نظم:

گر بار گناه ما گران است — بحر کرم تو بیکران است
ما را گنه از حد برون است — عفو تو ز جرم ما فزون است

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که: او دو حدیث را روایت می‌کرد، یکی را از پیغمبر خدا ﷺ، و دیگری را از خود، [حدیث خودش این است که گفت]: شخص مسلمان گناه خود را همچون کوهی تصور می‌کند که در زیر آن نشسته و هر لحظه گمان می‌برد که شاید آن کوه بر وی سقوط نماید، و شخص فاجر و بدکار گناهش را مانند مگسی تصور می‌کند که بر روی بینی‌اش نشسته و بیک اشاره نا پدید می‌گردد. به خاطر همین است که گفته‌اند. عاصیان از گناه توبه کنند و عارفان از غفلت.

هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ

هُوَ : مبتدا- أَعْلَمُ : خبر- أَنتُمْ : مبتدا- أَجِنَّةٌ : خبر

او بر احوال شما داناتر است چون شما را بیافرید یعنی ابتدای آفرینش شما را از زمین بوجود آورد. یعنی پدرتان حضرت آدم علیه السلام را از گل آفرید. چنانچه در حدیث قدسی آمده است **«خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً»**.

چون نوبت به خلقت آدم رسید گفت: از آب و گل آدم من می‌سازم، این را به خودی خود می‌سازم بی واسطه که در آن گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.

و آن گاه که شما بچه بودید در شکم مادران خویش. یعنی آن موقع هم خدای تعالی می‌داند که شما به گناه آلوده می‌شوید.

فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ

تُزَكُّوا : فعل مضارع- (و)فاعل- أَنفُسَكُمْ: مفعول به

پس خودتان را پاک نشان مدهید و از روی تکبر طوری وانمود مکنید که به هیچ گناهی آلوده نشده‌اید و پاک و وارسته هستید.

پس ستایش مکنید نفس‌های خود را به بی گناهی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف.

همان به که گر آبستن گوهری — که همچون صدف سر بخود در بری
اگر مشک خالص نداری مگوی — وگر هست خود فاش گردد ببوی
منه آب زرجان من بر پشیز — که صراف دانا نگیرد بچیز

هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ

هُوَ : مبتدا- أَعۡلَمُ : خبر

و خدا به کسی که پرهیزکاری می‌کند و از گناهان اجتناب نماید و برای گناهان گذشته‌ی خود توبه کند و به راه راست رود داناتر است.

أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي تَوَلَّىٰ ﴿٣٣﴾

آیا دیدی کسی را که از ایمان روی بگردانیده است؟(۳۳)

أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي تَوَلَّىٰ

أَفَرَءَيۡتَ : فعل ماضی- (ت)فاعل- ٱلَّذِي : مفعول به- تَوَلَّىٰ : فعل ماضی- فاعل(هو)

آیا آن کسی که از پیروی حق روی برگرداند و از خیر و هدایت دست بر داشت دیده‌ای؟! آورده‌اند که **سبب نزول** این آیه در باره **ولید بن مغیره** بوده چونکه او در آغاز مایل به دین رسول خدا بوده ولی با ملامت و سرزنش بعضی از مشرکان اهل مکه مواجه شده و از تمایل خود صرف نظر کرده و برگشته، البته قولهای دیگری نیز در این زمینه آمده است.

وَأَعۡطَىٰ قَلِيلٗا وَأَكۡدَىٰٓ ﴿٣٤﴾

که اندکی ببخشید و در بقیه سختی کرد.(۳۴)

وَأَعۡطَىٰ قَلِيلٗا وَأَكۡدَىٰٓ

وَأَعۡطَىٰ : فعل ماضی- فاعل(هو)- قَلِيلٗا : مفعول مطلق

و مقداری از مال خود را از برای رشوت تحمل عذاب بداد و از دادن بقیه امساک ورزید و خودداری کرد.

أَعِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡغَيۡبِ فَهُوَ يَرَىٰٓ ﴿٣٥﴾

آیا علم غیب نزد اوست که او هر چیزی را ببیند؟(۳۵)

أَعِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡغَيۡبِ فَهُوَ يَرَىٰٓ

أَعِندَهُۥ: مفعول فیه- ه: مضاف الیه، خبر مقدم- عِلۡمُ: مبتدا مؤخر- هو: مبتدا- يَرَىٰٓ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر

آیا علم غیب نزد اوست و آیا او می‌بیند یعنی آیا او می‌داند که صاحب او عذاب او را بر خواهد داشت؟ مسلماً علم غیب در نزد او نیست و صاحب ولید هم کسی نیست که بتواند عذاب را از سر او بردارد.

أَمۡ لَمۡ يُنَبَّأۡ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾

آیا به آنچه که در صحیفه‌های موسی است خبر داده نشده‌اند؟(۳۶)

أَمۡ لَمۡ يُنَبَّأۡ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ

يُنَبَّأۡ : فعل مضارع مجهول- (هو)نایب فاعل

و یا آنچه که در صحیفه‌های (تورات) موسی بوده است او را با خبر نکرده‌اند و راه از از چاه جدا و مشخص نکرده‌اند؟ و سعادت و شقاوت هر یک از راه‌ها را معین نفرموده‌اند؟

وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ (۳۷)

و از صحیفه‌های ابراهیم که وفا کرد خبر نداده‌اند؟ (۳۷)

وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ

إِبۡرَٰهِيمَ : معطوف- وَفَّىٰٓ : فعل ماضی- فاعل(هو)

و صحیفه‌های ابراهیم که وفا کرد خبر نداده‌اند معنی آیت این است که آیا ولید پلید به آنچه در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیه السلام آمده بی خبر است؟ آنان به وظیفه خود عمل کردند که در صحیفه‌هایشان مذکور است.

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ (۳۸)

که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.(۳۸)

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ

ان: ناصبه- لا: نفی- ه: اسم انّ- تَزِرُ : فعل مضارع- وَازِرَةٞ : فاعل، جمله خبر انّ- وِزۡرَ: مفعول به

که در صحف ایشان آمده است که هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌گیرد و هیچکس به گناه دیگری بازخواست نمی‌شود. پس هر کس مسئول گناه خودش است. **مولانا گفت:**

هیچ وازر و وزر غیری بر نداشت هیچکس ندرود تا چیزی نکاشت

وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ (۳۹)

و به انسان جز حاصل کوشش خویش چیزی نرسد.(۳۹)

وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ

لِلۡإِنسَٰنِ : جار و مجرورخبر مقدم لَّيۡسَ - مَا: مصدری- سَعَىٰ : فعل ماضی- فاعل(هو)، جمله اسم لَّيۡسَ محذوف

و برای انسان هیچ پاداشی و بهره‌ای نیست مگر اینکه خود کرده و برای بدست آوردن آن از خیر و شر تلاش کرده است. **مولانا گفت:**

چون نکرد آن کار مزدش هست لا لیس الانسان الا ما سعی

البته بعد از مرگ انسان ثواب سه چیز می‌تواند به او برسد- اول اینکه فرزندی سالم و صالح تربیت کرده باشد که او بعد از مرگش در حقش صدقه و یا وقف کند و یا تلاوت قرآن و ... انجام دهد.
دوم اینکه عالمی بوده باشد که شاگردانی تربیت و تعلیم داده باشد و شاگردان ایشان نیز شاگردان دیگر تربیت کنند تا این سلسله هست ثواب آن به او خواهد رسید.
سوم اینکه خود قبل از مرگش صدقه‌ی جاریه داده باشد مانند نوشتن کتابها و ساختن بیمارستان‌ها و یا پل‌ها و راه‌ها و ... که عام المنفعه باشد ثواب آن تا زمانیکه آثار استفاده عمومی آن بر جای است به او می‌رسد.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

وز آن کس که خیری بماند روان دمادم رسد رحمتش بر روان
بزرگی کزو نام نیکو نماند، توان گفت با اهل دل کو نماند
الا تا درخت کرم پروری، گر امیدواری کزو برخوری
کرم کن که فردا که دیوان نهند منازل به مقدار احسان دهند
یکی را که سعی قدم پیشتر به درگاه حق منزلت بیشتر
یکی باز پس خائن و شرمسار نباید همی مزد، ناکرده کار
بهل تا به دندان گزد پشت دست تنوری چنین گرم، نانی نبست
بدانی که غله برداشتن، که سستی بود تخم ناکاشتن

وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾
و نتیجه کوشش وی بزودی دیده می‌شود.(۴۰)
وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ

سَعْيَهُۥ: اسم انَّ- سَوْفَ يُرَىٰ: فعل مستقبل مجهول- نایب فاعل(هو)، جمله خبر انَّ
و هر کسی هر عملی که انجام داده در لوح محفوظ ثبت و ضبط شده باشد زود باشد که نتیجه‌ی کوشش و تلاش خود را خواهد دید چنانچه این امر در صحیفه‌های ابراهیم و موسی نیز آمده است. و به زودی کارنامه‌ی اعمال ایشان به گردنشان آویخته خواهد شد تا اینکه نیکوکاران را پاداش دهد و بدکاران را به سزای اعمالشان برساند.

ثُمَّ يُجْزَىٰهُ ٱلْجَزَآءَ ٱلْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾
پس پاداش کافی به او دهند.(۴۱)
ثُمَّ يُجْزَىٰهُ ٱلْجَزَآءَ ٱلْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾

يُجْزَىٰهُ: فعل مضارع مجهول- ـه: مفعول به- (هو)نایب فاعل- ٱلْجَزَآءَ: مفعول مطلق

سپس در روز قیامت پاداش کامل به ایشان دهند در مقابل اعمال خیر پاداش نیک و در مقابل اعمال بد و شر پاداش بد کیفر داده خواهد شد.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ 

براستی سرانجام به سوی پروردگار تست.(۴۲)

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ

إِلَىٰ رَبِّكَ: جار و مجرور خبر انّ- ٱلْمُنتَهَىٰ: اسم انّ

و بدرستیکه بازگشت همه خلائق به سوی پروردگار تست در **مرصاد العباد نجم الدین رازی** در تفسیر این آیه چنین آمده است:

بدان که وصول به حضرت خداوندی، نه از قبیل وصول جسم است به جسم یا عرض به جسم، یا علم به معلوم، یا عقل به معقول، یا شیء به شیء.

و دیگر آنکه وصول بدان حضرت نه از طرف بنده است بل که از عنایت بی علت، و تصرف جذبات الوهیت است. **شیخ ابوالحسن خرقانی** گوید: «راه به حضرت عزت دو است: یکی از بنده به حق، و یکی از حق به بنده. آن راه که از بنده به حق است، همه ضلالت بر ضلالت است. و آن راه که از حق به بنده است، همه هدایت بر هدایت است.

این بشارت به پاشکستگان و ضعفای ملت رسانیدند که: اگر براق همت هر کس از سده‌ی آستانه‌ی بشریت به سدره المنتهی روحانیت نتواند برآمد، تا از وصول به حضرت خداوندی ما برخوردار شود، هم آنجا سر برعتبه‌ی[1] خواجه نهد، و کمر مطاوعت[2] او بر میان جان بندد، که آنجا دوگانگی برخاسته است، و یگانگی بنشسته. هر که او را یافت ما را یافت. «بیگانگیی نیست، تو مایی، ما تو».

پس هر صاحب سعادت را که در نهایت کار مرجع و منتهی حضرت خداوندی خواهد بود، در مبدأ اولی. در تجرع[3] جام الست ذوقی به کام جان ایشان رسانیده‌اند، که اثرآن هرگز از کام جان ایشان بیرون نشود. زندگی آن قوم بدان ذوق است، و قصد آن همیشه به مرکز و معدن خویش است، و با این عالم الفت نگیرد، و یک دم به ترک آن شرب و مشرب نگوید. این ضعیف گوید:

عشاق تو، از الست مست آمده‌اند — سرمست ز باده‌ی الست آمده‌اند

می می نوشند و، پند می ننیوشند — کایشان زالست، می‌پرست آمده‌اند!

همچنانکه یک قطره روغن، اگر در زیردریا در میان گل تعبیه کنند[4]، به تدریج از آن گل جدایی جوید، و با آن هم آب دریا الف نگیرد، و هیچ با آن آب نیامیزد. تا چون فرصت یابد و از گل خلاص پذیرد،

---

[1] - عتبه: آستانه‌ی در، بارگاه

[2] - مطاوعت: فرمان بردن، اطاعت کردن

[3] - جرعه جرعه نوشیدن

[4] - تعبیه کردن: آراستن، آماده کردن

به یک ساعت بر سر دریا آید، و جملهٔ آب دریا و هر چه در دریاست در زیر قدم آرد، و بدان چندان جواهر غریب و خلق عجیب که در دریاست التفات ننماید، و اگر قطره‌ای دیگر روغن یابد، روی از همه برتابد، و در حال دست موافقت در گردن مرافقت[1] او آرد. و اگر خود دولت وصال شرر آتشی دریابد، بی توقف هستی خود بذل وجود او کند. و اگر آن جملهٔ دریا در پیش آتش نهی، نه آتش در دریا آویزد، و نه آب خود را با آتش آمیزد، و چندانکه تواند از او گریزد.

همچنین نفوس انسانی که قطرهٔ دریای دنیاست، با او زود آمیزد، بل که به هزار جان در او آویزد. اما ارواح حضرتی روغن صفت‌اند، هرگز با آب شهوات دریای دنیا نیامیزند. اما چون قطرهٔ روغن سعادت آخرت یابند، و نعیم بهشت که آن هم روحانی است در او آمیزند. و اگر دولت شرر آتش تجلی حق یابند، به همگی وجود در او آویزند، و وجود خود بذل وجود او کنند، و هستی حقیقی در نیستی وجود شمرند.

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ ﴿٤٣﴾

و به راستی او بخنداند و بگریاند.(۴۳)

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ

ـه: اسم انَّ- هُوَ: ضمیر فصل- أَضْحَكَ: فعل ماضی- فاعل(هو)، جمله خبر انّ

در این آیهٔ کریمه صنعت **طباق و تضاد**[2] وجود دارد.

و این امر نیز در صحیفه ابراهیم و موسی علیه السلام آمده است که او هم خندانید و هم گریانید. یعنی آنکه خدای تعالی او را می‌خنداند و می‌گریاند یا شاد و غمگین می‌گرداند یا می‌خنداند اهل بهشت را در بهشت و می‌گریاند اهل دوزخ را در دوزخ بعضی گفته‌اند مراد از خنده و گریه وعده و وعید است.

مولانا گفت:

گریه و خنده غم و شادی دل — هر یکی را معدنی دان مستقل
هر یکی را فخرن و مفتاح آن — ای برادر در کف فتاح دان

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾

و براستی او بمیراند و زنده کند.(۴۴)

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا

ـه: اسم انَّ- هُوَ: ضمیر فصل- أَمَاتَ: فعل ماضی- فاعل(هو)، جمله خبر انّ

---

[1] - مرافقت: با هم دوست و رفیق شدن، همراه و همسفر بودن

[2] - تضاد (طباق): که کلمات از نظر معنی ضد و عکس هم باشند مانند ضحک، بکی: خندید و گریه کرد. سعدی در بوستان گفت:
کلاه «سعادت» یکی بر سرش — کلیم «شقاوت» یکی بردرش
و یا در شعر مولانا که در آخر تفسیر همین آیه آورده شده: بین گریه و خنده- غم و شادی تضاد و طباق وجود دارد.

براستی فقط اوست که می‌میراند و زنده می‌گرداند یعنی قادر بر احیاء و اماتت فقط اوست، در وقت اجل می‌میراند و در وقت رستاخیز در قبر زنده می‌گرداند.

وَأَنَّهُۥ خَلَقَ ٱلزَّوۡجَيۡنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰ ﴿٤٥﴾

و براستی خداوند دو زوج نر و ماده را آفرید.(۴۵)

وَأَنَّهُۥ خَلَقَ ٱلزَّوۡجَيۡنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰ

ـه: اسم انَّ- خَلَقَ: فعل ماضی- فاعل(هو)، جمله خبر

و براستی که اوست که زوج نرینه و مادینه را از هر جنس و صنفی یعنی از انسان یا حیوانی آفرید تا وسیله کثرت فرزندان شود.

مِن نُّطۡفَةٍ إِذَا تُمۡنَىٰ ﴿٤٦﴾

از نطفه‌ای که چون در رحم ریخته شود [بیافرید].(۴۶)

مِن نُّطۡفَةٍ إِذَا تُمۡنَىٰ

انسان و یا حیوان را از نطفه‌ای که چون در رحم ریخته شود یعنی از آب منی بیافرید. عیسی از این امر مستثنی است.

دهد نطفه را صورتی چون پری　　　که کردست بر آب صورتگری

وَأَنَّ عَلَيۡهِ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰ ﴿٤٧﴾

و براستی خلقت دیگر نیز به عهده‌ی اوست.(۴۷)

وَأَنَّ عَلَيۡهِ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰ

عَلَيۡهِ: جار و مجرور خبر انَّ- ٱلنَّشۡأَةَ: اسم انَّ

و آفریدن دیگر که بعث است در قیامت نیز به عهده‌ی اوست که با نفخ صور دوم از قبر بر می‌خیزند و برای سوال و جواب اعمال خود آماده می‌شوند و هر کس را به تناسب اعمالش جزا و کیفر خواهد داد.

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَغۡنَىٰ وَأَقۡنَىٰ ﴿٤٨﴾

و براستی اوست که توانگر ساخت و سرمایه بخشید.(۴۸)

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَغۡنَىٰ وَأَقۡنَىٰ

ـه: اسم انَّ- هُوَ: ضمیر فصل- أَغۡنَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)، خبر انَّ

و در صحیفه‌های ابراهیم و موسی آمده است که اوست هم توانگر ساخت و هم سرمایه بخشید. یعنی خداوند به برخی ازمردمان چندان ثروت می‌دهد که از دیگران بی نیاز می‌کند و برای بعضی‌ها سرمایه‌ای فوق ثروت به آنان می‌دهد و ایشان را خشنود می‌گرداند.

وَأَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعۡرَىٰ ﴿٤٩﴾

و او پروردگار ستاره‌ی شعری است.(۴۹)

وَأَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعۡرَىٰ

ـه: اسم انَّ- هُوَ: ضمیر فصل- رَبُّ : خبر انَّ

و او آفریدگار ستاره‌ی شعری است. الشعری که شعری و شعریان دو کوکب‌اند یکی را عمصیا گویند و دیگری شعری اشامیه خوانند که این ستاره را گروهی از مشرکان عرب آن را می‌پرستیدند.

امام فخر رازی گفته است «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد. یکی شامی و دیگری یمنی و این یمنی بیشتر مورد پرستش قرار می‌گرفت. اولین کسی که این شعری را پرستش کرد و آن را مرسوم کرد. ابو کبشه از اشراف عرب بود و قریش به منظور تشبیه رسول خدا به وی، به ایشان «فرزند ابوکبشه» می‌گفتند. زیرا آن حضرتﷺ مانند ابوکبشه با دین آنان مخالفت کرده بودند. ابوکبشه از اجداد مادری رسول اکرمﷺ بود.

وَأَنَّهُۥٓ أَهۡلَكَ عَادًا ٱلۡأُولَىٰ ﴿٥٠﴾

و براستی او عادیان قدیم را هلاک کرد.(۵۰)

وَأَنَّهُۥٓ أَهۡلَكَ عَادًا ٱلۡأُولَىٰ

ـه: اسم انَّ-أَهۡلَكَ: فعل ماضی- فاعل(هو)، جمله خبر انَّ

و براستی خدا بود که قوم عاد نخستین را هلاک کرد که ایشان قوم پیغمبر هود بودند و عاد دوم، عاد «ارم» است و به قولی عاد دوم قوم ثمود است که صالح پیغمبر ایشان بوده است.

وَثَمُودَاْ فَمَآ أَبۡقَىٰ ﴿٥١﴾

و ثمودیان را باقی نگذاشت.(۵۱)

وَثَمُودَاْ فَمَآ أَبۡقَىٰ

وَثَمُودَاْ: معطوف- أَبۡقَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)

و قوم ثمود را نیز به هلاکت رساند همچنانکه قوم عاد را به هلاکت رساند و هیچ کس را باقی نگذاشت، و همه را از این دو قوم که پیغمبر قوم عاد هود و پیغمبر قوم ثمود صالح بود نابود کرد.

وَقَوۡمَ نُوحٖ مِّن قَبۡلُۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ هُمۡ أَظۡلَمَ وَأَطۡغَىٰ ﴿٥٢﴾

و پیش از آنها قوم نوح را که ستمگرتر و سرکش‌تر بودند [هلاک کرد].(۵۲)

وَقَوۡمَ نُوحٖ مِّن قَبۡلُۖ

وَقَوۡمَ: معطوف

و قوم نوح را که ستمگرتر و سرکش‌تر از آنان بودند نیز پیش از قوم عاد و ثمود به هلاکت رساند و ایشان را به طوفان هلاک کرد. و جز هشتاد تن به او ایمان نیاوردند و نوح را آزار و رنج‌های فراوان دادند تا اینکه از خداوند درخواست کرد که قوم او را به هلاکت برساند که چنین هم شد. در باره‌ی سرنوشت قوم عاد و به هلاکت رسیدن آنان و نیز قوم ثمود و قوم نوح که پیش از اینان می‌زیستند قبلاً سخنان زیادی بیان شده است.

إِنَّهُمۡ كَانُواْ هُمۡ أَظۡلَمَ وَأَطۡغَىٰ

هم: اسم انَّ- (و) اسم کان- هُمۡ: ضمیر فصل- أَظۡلَمَ: خبر کان، جمله خبر انَّ

بدرستی که قوم حضرت نوح علیه السلام ستمکارتر و سرکش‌تر از قوم عاد و ثمود در شرک و دشمنی با پیغمبران بودند چه نوح را بسیار برنجانیدند و او حدود نه‌صد و پنجاه سال مردم را به دین حق دعوت فرمود. اما اندکی به وی ایمان آوردند.

وَٱلۡمُؤۡتَفِكَةَ أَهۡوَىٰ ﴿۵۳﴾

و دهکده‌ها را واژگون شده بیفکند.(۵۳)

وَٱلۡمُؤۡتَفِكَةَ أَهۡوَىٰ

ٱلۡمُؤۡتَفِكَةَ: مفعول به مقدم- أَهۡوَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)

و دهکده‌ها را واژگون کرد یعنی دهکده‌های، قوم لوط، صبواایم و داد و ما و عامو را و سدوم و اهل آنها را بعد از آنکه جبرئیل علیه السلام آن را زیر و زبر کرد به هلاکت رساند.

فَغَشَّىٰهَا مَا غَشَّىٰ ﴿۵۴﴾

بر آن دهکده پوشاند آنچه را پوشاند.(۵۴)

فَغَشَّىٰهَا مَا غَشَّىٰ

فَغَشَّىٰهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل(هو)-مَا: مفعول به ثانی

پس بپوشانید آن شهرها را آنچه پوشانید یعنی سنگ‌های نشان داده بر آن بارانید.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ﴿۵۵﴾

پس به کدامیک از نعمت‌های پروردگارت تردید می کنی؟ (۵۵)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ

فَبِأَيِّ: جار و مجرور- تَتَمَارَىٰ: فعل مضارع- فاعل(انت)

پس به کدامیک از نعمت‌های پروردگارت شک و تردید روا می‌داری یعنی ای انسان تردید کننده و ناسپاس و قدرنشناس و شکاک آیا از این همه نعمت‌ها برخوردار هستی و شک و تردید هم می‌کنی؟!

هَٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰٓ ﴿٥٦﴾

این پیغامبر ترساننده‌ای از ترسانندگان پیشین است.(۵۶)

هَٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰٓ

هَٰذَا: مبتدا-نَذِيرٌ: خبر

این پیغمبر یعنی محمدﷺ پیغمبری است بیم دهنده و ترساننده از نخستین ترسانندگان است پس از سنت و روش او پیروی کنید و به او بگرائیدکه سعادت دنیوی و اخروی شما در آن است.

از **ابوهریره در حدیث شریف در صحیح البخاری** روایت است که: **پیغمبر خدا** ﷺ فرمودند: «همه‌ی امتم به جنت داخل خواهند شد مگر کسیکه نخواسته باشد» گفتند: یا رسول الله! کیست که نخواسته باشد؟ فرمودند: «کسیکه از من اطاعت نماید به جنت داخل گردیده و کسیکه نافرمانی نماید کسی است که به جنت رفتن را نمی‌خواهد».

گفتند: خانه عبارت از جنت است، و مهماندار محمدﷺ است. کسیکه از محمدﷺ اطاعت نماید در واقع از خداوند اطاعت نموده است، و کسیکه از محمدﷺ نافرمانی کند در واقع نافرمانی خدا را کرده است.

أَزِفَتِ ٱلْأَزِفَةُ ﴿٥٧﴾

نزدیک شونده (حادثه قیامت) نزدیک گشت.(۵۷)

أَزِفَتِ ٱلْأَزِفَةُ

أَزِفَتِ: فعل ماضی-ٱلْأَزِفَةُ: فاعل

نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت. چنانکه در **حدیث شریف** آمده است.

«مثلی و مثل الساعه کهاتین» مثل من و مثل قیامت همانند این دو انگشت من است. و دو انگشت میانه و سبابه‌ی خود را از هم باز کردند.

لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾

غیر از خداوند کسی کاشف آن نیست.(۵۸)

لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ كَاشِفَةٌ

لَهَا: جار و مجرور خبر لَيْسَ-كَاشِفَةٌ: اسم لَيْسَ

کسی غیر از خداوند وقت رسیدن او را نمی‌داند و کسی هم قادر به منع آن نیست ولی خداوند به جهت سختی‌ها و هول و هراس‌های آن، مردم را توسط پیغمبران از زمان وقوع آن آگاه نکرد. ولی قطعاً و حتماً آمدنی است.

آن روز که از فعل پرسند و قول — انبیاء را تن بلرزد ز هول

مولانا در مثنوی گفت:

خیز و در دم تو بصور سهمناک — تا هزاران مرده بر روید ز خاک
چون تو اسرافیل وقتی راست خیز — رستخیزی ساز پیش از رستخیز
هرکه گوید کو قیامت ای صنم — خویش بنما که قیامت نک منم
در نگر ای سائل محنت زده — ز این قیامت صد جهان قائم شده

أَفَمِنْ هَٰذَا ٱلْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾

پس آیا از این سخن تعجب می کنید؟ (۵۹)

أَفَمِنْ هَٰذَا ٱلْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ

مِنْ هَٰذَا: جار و مجرور- ٱلْحَدِيثِ: بدل- تَعْجَبُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

پس آیا از این سخن که گفته شد که قیامت نزدیک است تعجب می‌کنید؟ **البته قیامت قطعاً** خواهد آمد ولی شما به سبب جهلتان تعجب می‌کنید.

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾

و می‌خندید و نمی گریید؟(۶۰)

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ

تَضْحَكُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- لَا تَبْكُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

و شما از روی تمسخر و استهزاء بر قیامت و یا قرآن می‌خندید. وقوع آن باعث وحشت است و نه جای خنده بلکه جای گریه است آیا نمی‌گریید؟ و از خوف و ترس و **ٱقْتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلْقَمَرُ** راس آن قیامت نمی‌ترسید و از شنیدن هولناکی آن نمی‌لرزید و نمی‌هراسید؟

وَأَنتُمْ سَٰمِدُونَ ﴿٦١﴾

و شما بازی کننده هستید.(۶۱)

وَأَنتُمْ سَٰمِدُونَ

أَنتُمْ: مبتدا- سَٰمِدُونَ: خبر

و شما بازی کنندگان و غافلان هستید و مردم را از شنیدن کلام حق تعالی باز می‌داشتید. و در حالیکه شما متکبرانه سر بر افراشته تکبر می‌کردید.

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴿٦٢﴾

پس خدا را سجده کنید و پرستش نمائید.(۶۲)

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا

اسْجُدُوا فعل امر ـ(و)فاعل ـ اعْبُدُوا: فعل امر ـ (و)فاعل

پس خدا را سجده کنید چون که او سزاوار سجده است و پرستش فقط مخصوص اوست. روایت شده است که رسول اکرمﷺ در هنگام تلاوت این آیه کریمه سجده کردند از این رو این آیه محل سجده تلاوت قرآن است.

سوره القمر

سوره « **القمر** » دارای پنجاه و پنج آیه و مکی است. این سوره به سبب افتتاح سوره با معجزه رسول خداﷺ دو نیم شدن ماه، قمر نامیده شده است.

در این سوره یک آیت به آیت سیف منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. در فضیلت این سوره آورده‌اند. **ابی بن کعب گفت:** هر کس این سوره را بخواند در قیامت برانگیخته می‌شود در حالیکه چهره‌اش به مانند ماه چهاردهم است. زیرا این سوره مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آفرینش آغازین و اعاده‌ی آن، توحید، نبوت و غیر آن از اهداف بزرگ و مضمون سوره است که عبرت گیرنده‌ی آن در قیامت در حالی برانگیخته خواهد شد که چهره‌اش همچون ماه بدر درخشان خواهد بود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ ﴿۱﴾

رستاخیز نزدیک شد و ماه بشکافت.(۱)

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ

اقْتَرَبَتِ : فعل ماضی- السَّاعَةُ : فاعل- انشَقَّ: فعل ماضی- الْقَمَرُ : فاعل

قیامت نزدیک شد: یعنی قیامت با توجه به مدت زمانی که از روزگار گذشته و به اعتبار زمانی که از عمر باقی مانده نزدیک شد. یعنی هر امری آمدنی و شدنی است این قیامت حتماً و قطعاً در آینده می‌آید و هیچ شکی هم در آمدن آن نیست.

و ماه شکافته شد و از نشانه‌ها و علامات نزدیک شدن قیامت شکافته شدن ماه است یعنی ماه به عنوان معجزه‌ای بر حضرت رسول اکرمﷺ دو پاره گردید. **مولانا گفت:**

اگر ترا اشکال آید در نظر پس تو شک داری در انشق القمر

در خبر است از **عبدالله مسعود** گفت- **اهل مکه** از **رسول خدا**ﷺ در خواستند- تا به ایشان آیتی و نشانه‌ای بنماید تا بر صدق نبوت خویش دلالت کند، گفتند- ما می‌خواهیم که ماه آسمان به دو نیم شود. رسول خدا دعا کرد و ماه به دو پاره گردید. «**ابن مسعود** گفت- **کوه حرا** را میان دو نیمه‌ی ماه دیدم، به

روایتی گفت- یک نیمه بالای کوه دیدم و یک نیمه به دامن کوه به روایتی دیگر یک نیمه بر کوه قعیقعان دیدند و یک نیمه بر کوه ابوقبیس» و رسول خدا در آنحال گفت: «اشهدوا، اشهدوا»
انس بن مالک گفت: ماه دوبار در آن یک شب شکافته شد، یک بار شکافته گشت و به دو پاره شد. سپس هر دو نیمه‌ی آن بهم در آمد. و بار دیگر نیز در آن وقت شکافته شد، قریش گفتند: این سحر است. در **بوستان شیخ سعدی** آمده است که:

یتیمی که ناکرده قرآن درست، کتبخانه چند ملت بشست
چو غرمش بر آهیخت شمشیر بیم، به معجز میان قمر زد دو نیم
چو صیتش در افواه دنیا فتاد، تزلزل در ایوان کسری فتاد

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن مسعودﷺ روایت است که گفت: در زمان پیغمبر خداﷺ ماهتاب دو شق گردیده، و پیغمبر خداﷺ فرمودند: «آمده و ببینید».

وَإِن يَرَوۡاْ ءَايَةٗ يُعۡرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحۡرٞ مُّسۡتَمِرّٞ ﴿٢﴾
و اگر معجزه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند جادوئی مستمر است.(۲)

وَإِن يَرَوۡاْ ءَايَةٗ يُعۡرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحۡرٞ مُّسۡتَمِرّٞ

يَرَوۡاْ: فعل مضارع- (و)فاعل- ءَايَةٗ: مفعول به- مبتدا- محذوف- سِحۡرٞ: خبر- مُّسۡتَمِرّٞ: نعت
و اگر کافران قریش نشانه‌ای از آیات قدرت ما در اظهار معجزه‌ی پیغمبرﷺ که دلیل صدق مدعای او باشد ببینند از ایمان آوردن به آن روی بگردانند و در آن نیندیشند و گویند این سحری است مستمر و رونده از زمین تا آسمان.

وَكَذَّبُواْ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَكُلُّ أَمۡرٖ مُّسۡتَقِرّٞ ﴿٣﴾
تکذیب کردند و هوسهای خویش را پیروی کردند و هر کاری را عاقبت مقرری خواهد بود.(۳)

وَكَذَّبُواْ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَكُلُّ أَمۡرٖ مُّسۡتَقِرّٞ

ٱتَّبَعُوٓاْ: فعل ماضی- (و)فاعل- أَهۡوَآءَهُمۡ: مفعول به- وَكُلُّ: مبتدا- مُّسۡتَقِرّٞ: خبر
و معجزات پیغمبرﷺ را از جمله شق القمر را تکذیب کنند و آرزوهای نفسانی خود را پیروی کنند و هوا و هوس ایشان در نظر ایشان آراسته و مزین شود به جهت عناد و لجاجتی که دارند و هر کاری عاقبت در جای خویش قرار گیرد آنچه این جهانی است در معرض دید آید راستی کار راست و نادرستی کار ناراست. و اما آن جهانی، قرار گیرد نیک بخت در پاداش نیک بختی خویش، و بدبختی در پاداش بدبختی خویش، و هر امری در نهایت به چیزی منتهی می‌شود و در آن جا ثبت و ضبط می‌گردد.

وَلَقَدۡ جَآءَهُم مِّنَ ٱلۡأَنۢبَآءِ مَا فِيهِ مُزۡدَجَرٌ ﴿٤﴾
و از اخبار سلف چیزها سوی ایشان آمده که در آن درس عبرت است.(۴)

وَلَقَدۡ جَآءَهُم مِّنَ ٱلۡأَنۢبَآءِ مَا فِيهِ مُزۡدَجَرٌ

فِيهِ : جار و مجرور خبر مقدم- مُزۡدَجَرٌ : مبتدا مؤخر

و بدرستی که به ایشان یعنی به اهل مکه در قرآن از خبرهای پیشینیان یا از کارهای اخروی آنچه از کارهای امر و نهی به سویشان آمده که مایه‌ی جلوگیری در آن هست و در آن درس عبرت است، که بدیشان رسیده. و از خبرهای پیشینیان درسها و موعظه‌هایی به کفار مکه رسیده است که در آن بیندیشند.

حِكۡمَةُۢ بَٰلِغَةٞۖ فَمَا تُغۡنِ ٱلنُّذُرُ ﴿٥﴾

حکمتی رساست اما بیم رسانان سودشان نمی‌دهند.(۵)

حِكۡمَةُۢ بَٰلِغَةٞۖ فَمَا تُغۡنِ ٱلنُّذُرُ

این آیت‌ها عبرت‌های پسندیده و اندرزهای رسایی هستند که می‌توانند در روح و جان شنوندگان و بینندگانی که آماده‌ی پذیرش حق و حقیقت باشند اثر بگذارند، امّا بیم دادن‌های قرآن برای افراد لجوج بی فایده است و به حال ایشان سودی ندارد.

فَتَوَلَّ عَنۡهُمۡۘ يَوۡمَ يَدۡعُ ٱلدَّاعِ إِلَىٰ شَيۡءٖ نُّكُرٍ ﴿٦﴾

بنابراین از ایشان روی بگردان، آن روزیکه دعوتگر به سوی چیزی ناشناخته دعوت می کند.(۶)

فَتَوَلَّ عَنۡهُمۡۘ يَوۡمَ يَدۡعُ ٱلدَّاعِ إِلَىٰ شَيۡءٖ نُّكُرٍ

پس ای پیغمبرﷺ از آنان روی بگردان تا به وقت امر قتال منتظر باش جزای ایشان را، آن روزی را به خاطر بیاور که خواننده‌ی الهی برای گرد آمدن مردمان در محل حساب و کتاب قیامت ایشان را به سوی چیز ناخوشایندی و ناشناخته‌ای دعوت می‌کند. گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

خُشَّعًا أَبۡصَٰرُهُمۡ يَخۡرُجُونَ مِنَ ٱلۡأَجۡدَاثِ كَأَنَّهُمۡ جَرَادٞ مُّنتَشِرٞ ﴿٧﴾

در حالیکه چشم‌های خود را فرو هشته‌اند چون ملخ‌های پراکنده از قبرها بر می آیند.(۷)

خُشَّعًا أَبۡصَٰرُهُمۡ يَخۡرُجُونَ مِنَ ٱلۡأَجۡدَاثِ كَأَنَّهُمۡ جَرَادٞ مُّنتَشِرٞ

خُشَّعًا : حال- أَبۡصَٰرُهُمۡ : فاعل- هم: اسم کأن- جَرَادٞ : خبر کأن- مُّنتَشِرٞ: نعت

در حالیکه وقتی سر از قبرها بیرون می‌آورند که چشمهایشان خوار و ذلیل است یعنی: در اثر ذلت و خواری، با چشمان ضعیف و خسته‌ای از گورهای خود سر بر می‌آورند. گویا چون ملخ‌های پراکنده به همدیگر در آمیخته‌اند.

مُّهۡطِعِينَ إِلَى ٱلدَّاعِۖ يَقُولُ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا يَوۡمٌ عَسِرٞ ﴿٨﴾

و به سرعت به سوی آن دعوتگر می‌شتابند. کافران می گویند: امروز چه دشواری است.(۸)

مُّهۡطِعِينَ إِلَى ٱلدَّاعِ

مُّهۡطِعِينَ : حال

شتاب کنندگان به سوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز اسرافیل می‌آید می‌شتابند. کافران می‌گویند: امروز چه روز دشواری است. آن روز، روز بسیار صعب و سختی برای کافران است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبرخداﷺ فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهید شد» عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زن‌ها بطرف یکدیگر نگاه می‌کنند؟ فرمودند: «کار از این مشکل‌تر است که به فکر نظر کردن به یکدیگر بیفتند».

يَقُولُ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا يَوۡمٌ عَسِرٌ

يَقُولُ : فعل مضارع- ٱلۡكَٰفِرُونَ : فاعل- هَٰذَا : مبتدا- يَوۡمٌ: خبر- عَسِرٌ: نعت

کافران می‌گویند: امروز چه روز دشوار و سختی است. در **حدیث شریف** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبرخداﷺ فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می‌کنند که عرقشان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می‌آید که تا گوشهایشان می‌رسد» امّا بر عکس بر مؤمنان روز سختی نیست.

كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٍ فَكَذَّبُواْ عَبۡدَنَا وَقَالُواْ مَجۡنُونٌ وَٱزۡدُجِرَ ﴿٩﴾

پیش از آنان قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بنده‌ی ما را دروغزن خواندند و گفتند دیوانه‌ای است و با او به درشتی برخورد شد.(۹)

كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٍ فَكَذَّبُواْ عَبۡدَنَا وَقَالُواْ مَجۡنُونٌ وَٱزۡدُجِرَ

كَذَّبَتۡ : فعل ماضی- قَبۡلَهُمۡ : مفعول فیه- قَوۡمُ : فاعل

پیش از آنان یعنی پیش از قریش، قوم‌های دیگر از جمله قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بنده‌ی ما را دروغ‌زن خواندند و گفتند او دیوانه است و باز داشته شد از دعوت خلق، یعنی هر گاه که ایشان را به توحید فرا می‌خواند او را ایذا و اذیت می‌کردند و تهدید می‌نمودند و سَنگ بر وی می‌زدند تا بیهوش می‌گشت و مانع دعوت او می‌شدند.

فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَغۡلُوبٌ فَٱنتَصِرۡ ﴿١٠﴾

پس به جناب پروردگار خویش دعا کرد که من مغلوب شدم، به دادم برس.(۱۰)

فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَغۡلُوبٌ فَٱنتَصِرۡ

دَعَا : فعل ماضی- فاعل(هو)-رَبَّهُۥٓ : مفعول به- (ی) اسم انّ- مَغۡلُوبٌ : خبر انّ

پس نوح علیه السلام به سوی پروردگار خود دعاکرد و گفت پروردگارا من شکست خَوردم و دیگر قادر به ادامه‌ی دعوت دین خود نیستم خدایا از ایشان انتقام بگیر و دمار از دماغ ظالم بر آر. «نوح گفت

پروردگارا بر روی زمین هیچ ساکنی از کافران را باقی مگذار. بدرستی که اگر ایشان را بگذاری بندگانت را گمراه می‌کنند و نزایند مگر بدکار ناسپاس».

فرشتگان بر نفرین او آمین گفتند و خداوند باران و گیاه را از ایشان باز گرفت، و نوح علیه السلام دانست که خداوند قوم او را نابود خواهد فرمود و دوست می‌داشت که اگر تمام ایشان ایمان نمی‌آورند برخی از ایشان ایمان بیاورند و خداوند متعال به او چنین وحی فرمود:

« و به نوح وحی شد که بدرستی که از قوم تو هرگز نمی‌گرود مگر هر کسی که گرویده است از آنچه می‌کنند اندوه مخور، کشتی را به وحی و یاری ما بساز، و در باره‌ی آنان که ستم کرده‌اند با من سخن مگوی که همانا ایشان غرق شدگانند».

فَفَتَحْنَآ أَبْوَٰبَ ٱلسَّمَآءِ بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ ﴿١١﴾

پس درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم.(۱۱)

فَفَتَحْنَآ أَبْوَٰبَ ٱلسَّمَآءِ بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ

فَتَحْنَآ : فعل ماضی- (نا) فاعل- أَبْوَٰبَ : مفعول به

پس برای عذاب ایشان درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم که سخت، پیاپی و سیل‌آسا بر آنان فرو می‌ریخت گفته‌اند چهل شبانه روز از آسمان بطور مداوم و مستمر باران فرو ریخت.

وَفَجَّرْنَا ٱلْأَرْضَ عُيُونًا فَٱلْتَقَى ٱلْمَآءُ عَلَىٰٓ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾

و زمین را چشمه‌ها بشکافتیم و آب (زمین و آسمان) برای کاری که مقدر شده بود به هم پیوست.(۱۲)

وَفَجَّرْنَا ٱلْأَرْضَ عُيُونًا فَٱلْتَقَى ٱلْمَآءُ عَلَىٰٓ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ

فَجَّرْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- ٱلْأَرْضَ: مفعول به- عُيُونًا : تمیز

و در زمین چشمه‌ها بگشادیم تا آب آن برای کاری که مقدر شده بود، به هم پیوست. و به وسیله‌ی طوفان به هلاکت رسیدند.

وَحَمَلْنَٰهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَٰحٍ وَدُسُرٍ ﴿١٣﴾

و او را به چیزیکه تخته‌ها و میخ‌ها داشت برداشتیم (سوار کردیم)(۱۳)

وَحَمَلْنَٰهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَٰحٍ وَدُسُرٍ

حَمَلْنَٰهُ : فعل ماضی- (نا)فاعل- ـه: مفعول به

و نوح علیه السلام را با کسانی که بدو ایمان آورده بودند سوار کشتی کردیم و ایشان را بر کشتی‌ای که دارای لوح‌ها بود یعنی تخته‌های پهناور و دارای میخ‌ها که کشتی را بدان بند کنند برداشتیم نوح علیه السلام گفت به من فرمان داده شده است که از هر جفت دو تا بر کشتی سوار کنم و میان ایشان قرعه کشید و هر چه خداوند مقدر فرموده بود قرعه به نامش درآمد، از آدمیان هم از زن و مرد هشتاد تن با او بودند.

آنگاه خداوند به جبرئیل عليه‌السلام وحی فرمود تا به فرشتگان موکل بر آب دستور بدهد که بدون اندازه و حساب آب فرو ریزند و بر آنها بال خشم فرو کوبند و چنان کردند چشمه‌سارهای زمین همه جوشیدن گرفت و از آسمان آب همی فرو ریخت (پس بهم آمد آب بر کاری که به تحقیق مقدر شده بود.)
گوید آنان در کشتی شب را از روز تشخیص نمی‌دادند مگر به واسطه‌ی مهره سپیدی که در سینه کشتی نصب کرده بودند که چون پرتو آن اندک می‌شد می‌دانستند شب است و هر گاه پرتوش افزوده می‌شد می‌دانستند روز است و خروس هم به هنگام نمازها بانگ بر می‌داشت و آب چهل ذراع از کوه‌ها فراتر شد و کشتی همچنان حرکت می‌کرد و چون به محل خانه کعبه رسید هفت دور طواف کرد و با زبان گویا تلبیه گفت، و آن کشتی در هیچ نقطه نمی‌ایستاد مگر آنکه نوح را ندا می‌داد که ای نوح اینجا کدام سرزمین است و این کدام کوه است، کشتی نوح را در خاور و باختر زمین گردش داد و سپس به سرزمین قوم نوح آمد و گفت ای پیامبر خدا آیا صدای زنجیرها را بر گردن قوم خود می‌شنوی، و خداوند می‌فرماید:
از جهت گناهانشان غرق و وارد آتش دوزخ شدند.»
مولانا در غزلیات شمس آورده است که:

اینک آن نوحی که لوح معرفت کشتی اوست هر که در کشتیش ناید غرقهٔ طوفان کند

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَآءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾
که کشتی بر مراقبت ما روان بود و طوفان جزای کافران بود.(۱۴)

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا

تَجْرِي : فعل مضارع- فاعل(هی)
و آن کشتی به نگاهداشت و مراقبت ما می‌رفت یعنی غرق نشدن کشتی در طوفان زیر نظر و مراقبت و تحت فرمان ما بود.

جَزَآءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ

جَزَآءً : مفعول لاجله- (هو) اسم كَانَ - كُفِرَ : فعل ماضی مجهول- (هو) نایب فاعل، جمله خبر كَانَ
و طوفان جزای کافران و ناسپاسان بود که او را ناسپاسی کردند و دعوت نوح را نپذیرفتند و سرانجام به نفرین او گرفتار آمدند و در طوفان غرق گشتند.
و گفته شده است سوار شدن نوح عليه‌السلام و همراهانش به کشتی دهم ماه رجب دو هزار و دویست و پنجاهمین سال پس از هبوط آدم عليه‌السلام بود و روز عاشورا پس از شش ماه کامل از کشتی بیرون آمدند و کشتی بر کوه جودی مستقر و پدیدار شد و خداوند متعال در این باره چنین می‌فرماید:

وَلَقَد تَّرَكْنَـٰهَآ ءَايَةً فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿١٥﴾
و آنان را نشانه‌ای واگذاشتیم آیا پند پذیری هست؟(۱۵)

وَلَقَد تَّرَكْنَٰهَآ ءَايَةً فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ

تَّرَكْنَٰهَآ : فعل ماضی- (نا)فاعل- هآ: مفعول به- ءَايَةً : حال- مُّدَّكِرٍ : مبتدا- خبر محذوف

و به درستی که ما این قصه را نشانه‌ای در میان مردمان گذاشتیم یعنی براستی آن کشتی را به عنوان عبرتی برای پند و اندرز پند پذیران باقی گذاشتیم و برای آیندگان عبرتی باشد که از این عذاب پند گیرند پس آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست که از این نشانه، پند و عبرت گیرد؟

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿١٦﴾

عذاب کردن و بیم دادن‌های من چگونه بود؟(۱۶)

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ

كَيْفَ : خبرکَانَ - عَذَابِي : اسم کَانَ

پس عذاب و عقوبت و هلاکت من در دنیا که همه را به طوفان هلاک کردم چگونه بود؟ و نیز بیم کردن و ترساندن من آن قوم را به تبلیغ نوح عليه السلام چگونه بود؟

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿١٧﴾

و این قرآن را برای یاد گرفتن آسان کردیم پس آیا پند پذیری هست؟(۱۷)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ

يَسَّرْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلْقُرْءَانَ : مفعول به- مُّدَّكِرٍ : مبتدا- خبر محذوف

و به تحقیق ما قرآن را برای ذکر و یادگیری و حفظ آسان گردانیدیم و هر که طالب حفظ آن باشد او را بر حفظ کردن آن کمک و نصرت دادیم و یا برای یاد کردن احوال و اوضاع امت‌های گذشته و عذاب و هلاکت آنان را به دیگران به عنوان عبرت قرار دادیم تا از وقایع گذشتگان عبرت گیرند و نیز تلاوت قرآن سبب آرامش خاطر انسان می‌گردد چون دوای تمام دردها در آن است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که اسیدبن حضیر رضی الله عنه در یکی از شبها هنگامیکه سوره بقره را تلاوت می‌کرد و اسبش در نزدش بسته بود، دید که اسبش به هیجان آمده و شروع به سرکشی نمود، چون ساکت شد، اسبش هم آرام گرفت، و چون دوباره شروع به تلاوت نمود، باز هم اسبش به هیجان آمده و شروع به سرکشی نمود، و باز چون ساکت شد، اسب هم آرام گرفت، باز چون به تلاوت شروع کرد، اسب دوباره به هیجان آمد، و همان بود که از تلاوت قرآن منصرف گشت، و چون پسرش (یحیی) در آن نزدیکی بود، ترسید که مبادا اسب او را لگدمال نماید، از این جهت رفته و پسرش را برداشت، و برای آنکه چشمش به اسب نیفتد رویش را به طرف آسمان بلند نمود. چون صبح شد ماجرا را برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حکایت نمود، و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای ابن حضیر! باید به تلاوت ادامه می‌دادی، ای ابن خضیر باید به تلاوت ادامه می‌دادی»، ابن حضیر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! ترسیدم که مبادا فرزندم (یحیی) را که

در آن نزدیکی بود، لگدمال نماید، و هنگامیکه نزد فرزندم رفتم سرم را به طرف آسمان بلند نموده بودم، در این وقت دیدم که مانند ابری که در آن چراغهایی باشد، در آسمان دیده می‌شود و از ترس از آنجا دور گردیدم، فرمودند:

«آیا نفهمیدی که آنها چه بودند»؟ گفتم: نه، فرمودند: «آنها ملائکه بودند که به جهت شنیدن آواز تو نزدیک شده بودند، و اگر به تلاوت خود ادامه می‌دادی، مردم آمده و آنها را مشاهده می‌کردند، و آنها پنهان نمی‌شدند».

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿۱۸﴾

قوم عاد نیز تکذیب کردند پس عذاب کردن و ترساندن من چگونه بود؟ (۱۸)

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی- عَادٌ: فاعل- كَيْفَ: خبر كَانَ - عَذَابِي: اسم كَانَ

قوم عاد پیغمبرشان هود را تکذیب کردند و او را آزار و شکنجه دادند پس عذاب من و هشدارهای من چه سخت و صعب است. چونکه قوم عاد هود را می‌زدند و دشنام می‌دادند و او را لگدمال می‌کردند آنچنانکه تصور می‌کردند مرده است و در حالیکه می‌خندیدند رهایش می‌کردند و می‌رفتند، هود بر می‌خاست و بدون اینکه به این رفتار ایشان اعتنایی داشته باشد همچنان دعوت می‌فرمود و چون در این کار اصرار و پافشاری‌کرد، گفتند: «ای هود برای ما معجزه‌ای نیاوردی ما به گفتار تو خدایان خود را رها کننده نیستیم و ما به تو مؤمن نیستیم، هود گفت خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که از آنچه که شرک می‌آورید بیزارم و همگی نسبت به من فکر کنید و مهلتم ندهید من بر خدایی که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کرده‌ام، هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خداوند موی پیشانی او را بر دست می‌گیرد بدرستی که پروردگار من به راه راست است و اگر برگردید به تحقیق که من آنچه راکه برای آن فرستاده شدم تبلیغ کردم و خدای من قومی غیر از شما را جانشین خواهد فرمود و شما به خداوند زیانی نمی‌رسانید که پروردگار من بر هر چیزی نگهبان است.»

در آن روز مردی به نام نهیل به او ایمان آورد، هود همچنان ایشان را بیم می‌داد و برحذر می‌داشت و هفتاد سال چنین کرد و چون دید آنان ایمان نمی‌آورند از خداوند متعال خواست ایشان را گرفتار قحطی و خشکسالی کند شاید ایمان آورند و در غیر آن صورت ایشان را با عذابی نابود فرماید که هیچ کس را پیش و پس از ایشان آنچنان نابود نفرموده باشد. خداوند تقاضای هود عليه‌السلام را پذیرفت و به او دستور فرمود خود و مؤمنان از ایشان کناره‌گیری کنند و هود از ایشان کناره گرفت و خداوند باران را از ایشان گرفت و زمین خشک شد و هیچ گیاهی نرویید و همه دامها نابود شدند، قوم هود بر این گرفتاری چهارسال شکیبایی کردند تا آنکه از خود ناامید شدند و خواستند ایمان بیاورند پادشاه ایشان آنان را از این کار منع کرد و به شکیبایی و پایداری فراخواند و تصمیم گرفتند مردانی از خود را به مکه و حرم بفرستند تا برای باران دعا کنند.

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا فِي يَوۡمِ نَحۡسٖ مُّسۡتَمِرّٖ ﴿١٩﴾
ما بر آنان (قوم عاد) بادی صرصر در روزی شوم به غایت سخت فرستادیم.(۱۹)

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا فِي يَوۡمِ نَحۡسٖ مُّسۡتَمِرّٖ

(نا) اسم انّ- أَرۡسَلۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر انّ- رِيحٗا: مفعول به- صَرۡصَرٗا: نعت

به درستی که بر ایشان فرستادیم بادی سخت به آواز مهیب و هولناک در روز شوم پیوسته و استحکام یافته.

ابن کثیر می‌گوید: «نحوست آن روز بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آنها را به عذاب اخروی پیوست گردانید». و آن روز چهارشنبه آخرین روز از ماه صفر بود.

مولانا گفت:

بر گروه عاد صرصر می‌کند باد بر هودش معطر می‌کند

تَنزِعُ ٱلنَّاسَ كَأَنَّهُمۡ أَعۡجَازُ نَخۡلٖ مُّنقَعِرٖ ﴿٢٠﴾
که مردم را از جا همی کند گوئی تنه‌هایی نخل از ریشه بر آمده بودند.(۲۰)

تَنزِعُ ٱلنَّاسَ كَأَنَّهُمۡ أَعۡجَازُ نَخۡلٖ مُّنقَعِرٖ

تَنزِعُ: فعل مضارع- فاعل(هی)- ٱلنَّاسَ: مفعول به

آن باد صرصر و سخت مردمان را از جا بر کند گویا اینکه ایشان تنه‌های درخت خرمااند که در جای خود برکنده شده و بر زمین افتاده‌اند این خود عذاب دنیوی بود. آورده‌اند که توفان هفت شب و هشت روز پیاپی بر ایشان می‌وزید، به روز هشتم قوم عاد صف بر کشیدند و هر کس کنار برادر خود ایستاد و آنان ده صف بودند و پادشاه ایشان خلجان آنان را تشجیع می‌کرد و می‌گفت: «چرا امروز قوم عاد بیمناک باشد آیا از وزش باد باید بیمناک و بی تاب بود، در عین حال می‌ترسم که مغلوب شوند و همانا پسران ما را تعقیب می‌کنند.»

در همین حال توفان آنان را نیست و نابود می‌کرد، در جامه کسی می‌افتاد و او را به آسمان بلند می‌کرد و با سر به زمین می‌کوبید و مرده در می‌افتاد و خداوند می‌فرماید: «گویی ایشان تنه‌های درختان خرمای از بن بر آورده‌اند.» و از ایشان کسی باقی نماند.

هود همراه مؤمنان در زیر سایبانی بود و از آن توفان فقط نسیمی ملایم به ایشان می‌وزید و خداوند متعال می‌فرماید: «و چون فرمان ما در رسید هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و از عذاب سخت رهانیدیم.

فَكَيۡفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٢١﴾
پس عذاب کردن و ترساندن من چگونه بود؟ (۲۱)

فَكَيۡفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ

فَكَيْفَ: خبر كَانَ - عَذَابِي: اسم كَانَ

پس عذاب و ترساندن من چه سخت و هشدار دهنده است. تکرار این عبارت برای ترساندن و افکندن بیم و ترس در دل آنهاست.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۲۲﴾

و این قرآن را برای یاد گرفتن آسان کردیم پس آیا پند پذیری هست؟(۲۲)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ

يَسَّرْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلْقُرْءَانَ: مفعول به- مُّدَّكِرٍ: مبتدا- خبر محذوف

همانطوریکه گفتیم تکرار این عبارت برای ترساندن و بیم افکندن در دل ایشان است. و به تحقیق ما قرآن را برای ذکر و یادگیری و حفظ آسان گردانیدیم و هر که طالب حفظ آن باشد او را بر حفظ کردن آن نصرت دهیم. و یا برای ذکر اوضاع و احوال امم گذشته بوده است که از سرگذشت آنان عبرت گیرند.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِٱلنُّذُرِ ﴿۲۳﴾

ثمودیان نیز بیم رسانان را تکذیب کردند.(۲۳)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِٱلنُّذُرِ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی- ثَمُودُ: فاعل

قوم ثمود هشدار دهندگان را تکذیب کردند. یعنی قوم ثمود پیامبرانی را که به سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. قوم ثمود بت می‌پرستیدند و بر سرکشی و ستم و کفر و تباهی خود افزودند و خداوند متعال آنان را در گشایش و بسیاری نعمت قرار داد و آنان چنان می‌پنداشتند که همه آن نعمت‌ها از برکات آن بت است. صالح پیغمبر گفت: «ای قوم من از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و من از شما برای پیامبری خود هیچ گونه پاداشی نمی‌خواهم. گفتند همانا تو از جادوزدگان و سحرشدگانی و تو نیستی مگر انسانی مانند ما و اگر از راستگویانی معجزه‌ای بیاور.»
اگر تو از خود معجزه‌ای نشان بدهی ما نیز به تو ایمان می‌آوریم.

فَقَالُوٓاْ أَبَشَرًا مِّنَّا وَٰحِدًا نَّتَّبِعُهُۥٓ إِنَّآ إِذًا لَّفِى ضَلَٰلٍ وَسُعُرٍ ﴿۲۴﴾

گفتند: آیا انسانی از خودمان را که تنهاست پیروی کنیم؟ که در این صورت قرین ضلال و جنون خواهیم بود. (۲۴)

فَقَالُوٓاْ أَبَشَرًا مِّنَّا وَٰحِدًا نَّتَّبِعُهُۥٓ

قَالُوٓاْ: فعل ماضی- (و)فاعل- بَشَرًا: مفعول به

پس ثمودیان گفتند آیا کسی را که از جنس خودمان است که یگانه و یکتاست و هیچگونه بزرگی و حشمی و هیچ فضلی ندارد پیروی کنیم مثلاً می‌گفتند که: پیغمبر باید از جنس فرشته باشد.

إِذًا لَّفِى ضَلَـٰلٍ وَسُعُرٍ

(نا) اسم انّ- إِذًا : جواب- لَّفِى ضَلَـٰلٍ : جار و مجرور خبر انّ

براستی اگر ما او را پیروی کنیم در این صورت ما حتماً از گمراهان و مجنونان خواهیم بود و صالح همواره ایشان را دعوت می‌کرد تا به هنگام هفتاد سالگی رسید. آنگاه خداوند زنان ایشان را نازا کرد و درختان ایشان خشک شد و میوه نداد و ماده گاوها و میش‌های آنان باردار نشدند.

أَءُلْقِىَ ٱلذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنۢ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿٢٥﴾

چگونه از میان ما وحی بر او نازل شده (نه) بلکه او دروغ پیشه‌ای خود پسند است.(۲۵)

أَءُلْقِىَ ٱلذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنۢ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ

ءُلْقِىَ: فعل ماضی مجهول- ٱلذِّكْرُ : نایب فاعل- هُوَ : مبتدا- كَذَّابٌ : خبر- أَشِرٌ : خبر ثانی

آیا از میان همه‌ی ما ذکر (وحی) تنها به او نازل شده؟ (نه) بلکه او دروغگویی بیش نیست. چون خداوند به صالح عليه السلام فرمان داده که پیش قوم خود برود و ایشان را به پرستش خداوند و ترک بت پرستی دعوت کند، صالح در روز جشنی که آنان جمع شده بودند و پادشاه هم همراه ایشان بود پیش آنان رفت و گفت بگویید و اقرار کنید که پروردگاری جز خدای یکتا نیست و من صالح و فرستاده‌ی خدایم، در پاسخ دعوت وی گفتند: او دروغگویی خودپسند است.

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَّنِ ٱلْكَذَّابُ ٱلْأَشِرُ ﴿٢٦﴾

فردا خواهند دانست که دروغگوی خودپسند کیست؟(۲۶)

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَّنِ ٱلْكَذَّابُ ٱلْأَشِرُ

سَيَعْلَمُونَ: فعل مستقبل- (و)فاعل- غَدًا : مفعول فیه- مَّنِ: مبتدا- ٱلْكَذَّابُ : خبر- ٱلْأَشِرُ : خبر دوم

بزودی فردا یعنی روز رستاخیز ثمودیان خواهند دانست که دروغگوی خودپسند کیست؟ و آن وقت فرود آمدن عذاب در دنیا و یا آتش دوزخ در جهنم است.

إِنَّا مُرْسِلُوا۟ ٱلنَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَٱرْتَقِبْهُمْ وَٱصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾

براستی ما این شتر را برای آزمایش ایشان می‌فرستیم مراقبشان باش و صبور باش.(۲۷)

إِنَّا مُرْسِلُوا۟ ٱلنَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَٱرْتَقِبْهُمْ وَٱصْطَبِرْ

(نا) اسم انّ- مُرْسِلُوا۟ : خبر انّ- فِتْنَةً : مفعول لاجله

ایشان به پیغمبر صالح گفتند ماده شتری بر این صفت که ما می‌گوئیم از کوه بیرون بیاور آن وقت به تو خواهیم گروید و ایمان خواهیم آورد.
خداوند متعال به صالح وحی فرمود هر چه می‌گویند بپذیر و او به ایشان گفت پروردگار من تقاضای مرا در مورد این خواسته شما پذیرفت و خداوند متعال فرمود که هر آینه ما این شتر را برای آزمایش ایشان می‌فرستیم مراقبشان باش و صبور باش. صالح پیغمبر گفت اگر آن را بیرون آورم ایمان خواهید آورد؟ گفتند آری به شرط آنکه شیر او از باده گواراتر و از عسل شیرین‌تر باشد، صالح گفت اگر به همین شرط بیرون آورم ایمان می‌آورید؟ گفتند به شرط آنکه شیر او در تابستان سرد و در زمستان گرم باشد و هر بیماری که از آن شیر بیاشامد بهبود یابد و هر مستمند بی نیاز گردد، گفت با این همه اگر آن را بیرون آورم ایمان خواهید آورد؟ گفتند آری مشروط بر آنکه از سبزه‌زارهای ما چرا نکند بلکه به علف قله‌های کوه و ته دره‌ها قناعت کند و علف روی زمین را برای دامهای ما بگذارد: گفت با همین شرط اگر آن را بیرون آورم ایمان می‌آورید؟ گفتند به شرط آنکه آب یک روز از ما باشد و یک روز از او و شیر او برای ما کم نشود و او شامگاهان به خانه‌های ما در آید و هر یک از ما را با نام فرا خواند و بگوید هر کس شیر می‌خواهد بیاید و آن شخص هر ظرفی که می‌خواهد زیر پستان شتر بگذارد و بدون اینکه نیازی به دوشیدن باشد ظرف انباشته از شیر شود، صالح گفت آیا براستی ایمان می‌آورید؟ گفتند آری، صالح گفت شما شرطهای بسیاری کردید من هم برای شما شرط می‌کنم که کسی از شما بر آن سوار نشود و هیچ کس سنگ و تیر به او نزند و شتر و کره‌اش را از آشامیدن آب منع نکند، گفتند این شرطها پذیرفته است و صالح از ایشان پیمانهای استوار گرفت.

وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾

و آنها را خبر ده براستی که آب میانشان تقسیم شده است، هر کدام را آب به نوبت خواهد بود.(۲۸)

وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ

نَبِّئْهُمْ: فعل امر- هم: مفعول به- فاعل(انت)- الْمَاءَ: اسم انّ- قِسْمَةٌ: خبر انّ

و ایشان را آگاه گردان به آنکه آب چاه میان ایشان و ناقه تقسیم شده است. یک روز از آن ناقه است و روز دیگر از آن مواشی[1] و انعام[2] ایشان است.

كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ

كُلُّ : مبتدا- مُحْتَضَرٌ: خبر

یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند. بدین ترتیب برای هر کدام آب به نوبت خواهد بود. آنگاه صالح عليه السلام پیش صخره‌ی کوه رفت

---
[1] - مواشی؛ جمع ماشیه، چهار پایان از قبیل گاو و گوسفند و شتر.
[2] - انعام؛ جمع نَعَم، چهار پایان

و با چوبدستی خود بر آن زد که به جنبش در آمد و نخست اندکی به سوی آسمان حرکت کرد و سپس بر جای خود قرار گرفت و از درون آن سنگ سر ماده شتر پیدا شد و بر همان صفت که گفته بودند همچون قطعه‌ای کوه بیرون آمد و برابر پادشاه و قوم ایستاد و به مراتب زیباتر و پسندیده‌تر از آن بود که خواسته بودند و بانگ بر آورد که خدایی جز پروردگار یکتا نیست و صالح رسول خداست و در حال بچه شتری به مانند خود بوجود آورد. که در آیه ۷۳ سوره اعراف بیان آن رفت. **مولانا گفت:**

کم ز کوه و سنگ نبود کزولا ناقه‌ای کان ناقه ناقه زاد زاد

فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴿۲۹﴾

پس رفیق خویش را ندا دادند و سلاح بر گرفت و ناقه را کشت.(۲۹)

فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ

نَادَوْا: فعل ماضی- (و)فاعل- صَاحِبَهُمْ: مفعول به

پس قوم ثمود دلتنگ شدند و رفیقشان را صدا زدند و او را بر پی کردن ناقه بر انگیختند. در بیان این قصه گفتند که **قدار بن سالف** و **مصدع بن دهر** دو مرد طاغی و سرکش بودند و هر یکی زنی می‌خواست از قوم خویش و دو زن بودند در آن عصر یکی **صدوف** و یکی **عنتره** قدار بن سالف در صدوف رغبت کرد و مصدع بن دهر در عنتره و این دو زن در کشتن ناقه سخت حریص بودند، از بهر آنکه صاحب مواشی بودند و آبشخور بر ایشان تنگ شده بود که هر روز نوبت آب بر ایشان بود. یک روز نوبت ناقه و بچه‌ی او. و آن روز که نوبت ناقه و بچه‌ی او بود همه‌ی آب را می‌خوردند و یک قطره آب در چاه باقی نمی‌ماند و روز دیگر نوبت قوم بود و مواشی ایشان آب برایشان تنگ شده بود و نیز چرندگان ایشان از ناقه می‌ترسیدند و می‌رمیدند پس آن دو زن بدین سبب قدار و مصدع را بر عقر ناقه واداشتند، و خویشتن را بر ایشان عرضه کردند که اگر ناقه را بکشند ما زنان شما باشیم. ایشان به طمع زنان رفتند و خمر خوردند تا خمر بر ایشان اثرکرد آنگاه رفتند و هفت کس دیگر از گمراهان و غاویان قوم خویش را خبر کردند تا با ایشان همدست شدند پس رفتند و منتظر و مترصد نشستند زمانیکه ناقه از آبشخور بازگشتند، **مصدع** اول بار تیری بر او انداخت و او را پی زد سپس **قدار** او را با شمشیر ضربت زد و کامل بکشت پس قوم همه جمع شدند و گوشت آن را قسمت کردند. اما قول **سدی** در این قصه آنست که پروردگار عزیز به صالح وحی فرستاد که قوم تو ناقه را می‌کشند و صالح قوم خود را از این وحی آگاه کرد. ایشان گفتند ما نمی‌کشیم و هرگز در فکر کشتن آن نیستیم صالح گفت قاتل آن در این ماه از مادر متولد می‌شود و هلاک شما بر دست اوست. ایشان گفتند: در این ماه هر پسری که از مادر بزاید او را بکشیم. در آن ماه نه پسر زائیده شد، همه راکُشتند و دهمین پسر متولد شد زنده بگذاشتند، **اشقر از رق** و کبود رنگ، شخص تمام نیکو قد بر آمده آن نه مرد که پسران خود راکشته بودند به صالح خشم گرفتند و سوگند خوردند که صالح را بکشیم و صالح هر شب به مسجد محراب

عبادت می‌رفت ایشان سد راه وی شدند و در غاری کمین ساختند پروردگار جهانیان آن غار را بر سر ایشان فرود آورد و همه را هلاک کرد.

روز دیگر مردمان بانگ بر آوردند و همه به اتفاق به کشتن ناقه جمع شدند و آن راکشتند.

مولانا در مثنوی گفت:

ناقۀ صالح به صورت بُد شتر — پی بریدندش ز جهل آن قوم مُر

ناقه الله آب خورد از جوی میغ — آب حق را داشتند از حق دریغ

تا بر آن امت ز حکم مرگ و درد — ناقه الله و سقیاها چه کرد

روح همچون صالح و تن ناقه است — روح اندر وصل و تن در فاقه است

پس زمانیکه ناقه را بکشتند بچه‌ی ناقه بگریست چنانکه اشک از چشمان وی روان گشته بود و آنرا می‌دیدند آنگه بچه‌ی ناقه بر بالای کُوه رفت به صالح خبر رسید که ناقه راکشتند و قومی عذر خواهی می‌کردند و می‌گفتند ماگنهکار نیستیم بی خبر بودیم. صالح گفت: آیا می‌توانید بچه‌ی ناقه را پیداکنید اگر بتوانید پیداکنید امید می‌رود که عذاب وقت از بین برود. ایشان رفتند تا بچه شتر را دریابند بچه شتر بر بالای کوه رفت و به فرمان خدا بر سر آن کوه به صدا در آمد که: این امی؟ این امی؟ (کجاست مادرم؟ کجاست مادرم؟ آن زمان سه بانگ بکرد و سنگ شکافته گشت و داخل سنگ فرو شد و ناپدید گشت؟ پس صالح گفت آن عذاب الله در رسد و دمار از شما بر آرد.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٠﴾

پس عذاب کردن وترساندن من چگونه بود؟ (۳۰)

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ

فَكَيْفَ: خبر كَانَ - عَذَابِي: اسم كَانَ

پس عذاب و بیم رساندن من چه سخت و هشدار دهنده است. تکرار عبارت برای چندمین بار به جهت ترساندن و بیم افکندن در دل آنهاست.

پس دیگر روز پنج‌شنبه بود برخاستند رویهایشان زرد گشته و روز آدینه برخاستند رویهایشان سیاه گشته به رنگ قیر و صالح از میان ایشان بیرون آمد با مؤمنان قوم خویش و به سوی شام رفتند در ناحیه فلسطین، و ایشان روز شنبه منتظر عذاب نشستند و دل بر مرگ و هلاک نهادند.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ﴿٣١﴾

براستی ما بر سرشان یک فریاد مرگبار (صیحه) فرستادیم. پس مانند خار و خاشاک در هم شکسته کومه‌ها ریز ریز شدند.(۳۱)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ

(نا) اسم اِنَّ- أَرْسَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر- صَيْحَةً: مفعول به

براستی ما عذاب را بر سر ایشان فرود آوردیم و آن یک صدای سهمگین و سهمناکی بود که صیحه جبرئیل علیه السلام است و ایشان همگی در جای خود به صورت گیاه خشکی در آمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می‌کنند که بعد از فرو افتادن از دیوارهای آغل، گوسفندان آن را پایمال می‌کنند.
پس روز یکشنبه به وقت چاشت از آسمان **صاعقه** و **صیحه** و از زمین **زلزله** و **رجفه** به یکبار آمد و از بیم و فزع از وی در می‌افتادند مرده و کشته و چون خاکستر گشته. این است که پروردگار عزیز از عذاب خبر داده بود.
در سوره اعراف آیه ۷۸ خداوند متعال می‌فرماید:
پس ایشان را به سبب کشتن ناقه، زلزله بعد از شنیدن صیحه‌ی عظیم که آن صدایی بود از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده و ندیده بود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام همه جا را گرفت پس صبح کردند یعنی در خانه‌های خود بر روی در افتادگان و بر جای مردگان شدند به سبب طغیان ثمود یا به جهت فرقه‌ی طاغیه از ایشان چون **قدار بن سلف** و اصحاب او. می‌گویند در میان ایشان زنی بود **مُقْعد**[1] نام وی **ذریعه** و کافر دل بود و با صالح سخت خصومت بود آن ساعت که عذاب معاینه دید پروردگار عزیز او را تندرست کرد تا از میان ایشان به وادی القری سر حد دیار ثمود بیرون رفت و مردمان را از آنچه هلاک ثمود دید خبر کرد آنگه همان جای بر دیدار مردم بر جای بمرد و هلاک گشت پس از هلاک ثمود، صالح از شام به مکه بازگشت. در سوره اعراف آیه ۷۹ می‌فرماید:
پس صالح از ایشان روی گردانید و اعراض کرد و گفت:ای قوم! من به شما پیغام پروردگار خود را رسانیدم و شما را نصیحت کردم اما شما نصیحت کنندگان را دوست نمی‌دارید.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿٣٢﴾

و این قرآن را برای یاد گرفتن آسان کردیم پس آیا پند پذیری هست؟(۳۲)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ

يَسَّرْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- الْقُرْءَانَ: مفعول به- مُّدَّكِرٍ : مبتدا- خبر محذوف

تکرار عبارت برای چندمین بار به جهت ترساندن و بیم افکندن در دل آنهاست و به تحقیق ما قرآن را برای ذکر و یادگیری و حفظ آسان گردانیدیم و هر که طالب حفظ آن باشد او را بر حفظ کردن آن نصرت دادیم. و یا برای ذکر اوضاع و احوال امم گذشته بوده که از سرگذشت آنان عبرت گیرند.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ﴿٣٣﴾

قوم لوط نیز بیم رسانان را تکذیب کردند.(۳۳)

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی- قَوْمُ : فاعل

---

[1] - مقعد: بر جای مانده

قوم لوط نیز بیم رسانان و هشدار دهندگان را تکذیب کردند. که نظیر این آیه قبلاً برای قوم پیغمبران پیش از ایشان گذشت مانند قوم نوح- قوم هود- قوم صالح- می‌گوید:

إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ نَّجَّيْنَٰهُم بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾

و براستی ما بر سر ایشان باد سنگبار فرستادیم مگر خاندان لوط را که در وقت سحر ایشان را نجات دادیم. (۳۴)

إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ نَّجَّيْنَٰهُم بِسَحَرٍ

(نا) اسم انَّ- أَرْسَلْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر انَّ- حَاصِبًا: مفعول به

و بدرستیکه ما برای ایشان بادی یا ابری سنگبار فرستادیم و همه را جز اهل لوط هلاک کردیم که در وقت سحر خاندان او را نجات دادیم.

خداوند لوط عليه السلام را به پیامبری نزد قوم لوط برانگیخت و او از شهر «سدوم» رسالت خود را شروع کرد و پادشاه ایشان هم در آن شهر بود لوط عليه السلام چون وسط بازار آن شهر رسید فرمود ای قوم از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و از این گناهان که هیچ کس پیش از شما مرتکب آن نشده است دست بردارید و بت پرستی را رها کنید و من فرستاده خداوند به سوی شمایم.

آنان در پاسخ گفتند: «برای ما عذاب خدا را بیاور اگر از راستگویان هستی.»

و آنان همچنان بر کفر و سرکشی و انجام کارهای ناپسند اصرار می‌کردند آنچنانکه زمین از دست ایشان به فریاد بر آمد. قبلاً در اخبار ابراهیم گفته‌ایم که خداوند فرشتگان را نزد ابراهیم عليه السلام فرستاد و او را به اسحاق و یعقوب مژده داد و گفته‌اند که خداوند فرمان داده است قوم لوط را که یاغی و سرکش‌اند نابود کنند.

فرشتگان روی به لوط کردند و گفتند شب فرا رسید هر چه لازم است انجام بده گفت به شما گفتم که از میان همه جهانیان فقط قوم من با مردان گرد می‌آیند لعنت و نفرین خدا بر این قوم باد، و چون به او خبر دادند پرسید چه هنگام؟ گفتند: «موعد ایشان بامداد است آیا صبح نزدیک نیست؟» آنگاه جبرئیل به لوط فرمود: خود و اهلت را در پاره‌ای از شب از شهر بیرون ببر و ملتفت نشود از شما احدی مگر زنت که به او همان می‌رسد که به ایشان خواهد رسید.

**با بدان یار گشت همسر لوط	خاندان نبوتش گم شد**
**سگ اصحاب کهف روزی چند	پی نیکان گرفت و مردم شد**

لوط عليه السلام افراد خاندان و دختران و چهارپایان خود را جمع کرد و جبرئیل او را از شهر بیرون برد و به او گفت: «دنباله ایشان بریده خواهد شد در حالی که صبح کنندگانند.» و لوط با همراهان خود برفت، جبرئیل بال خشم خود را گشود و اسرافیل اطراف شهر را جمع کرد.

جبرئیل عليه السلام این شهرها را از بن بکند و آنان را دگرگون ساخت چنان که فراز آن را پایین قرار داد، خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «و آن زیر و زبر شده را فرو افکند، پس پوشانید آن را آنچه پوشانید.»

و منظور این است که فرشتگان از فراز آسمان بر ایشان سنگ فرو باراندند.
گوید آن گروه چون بیدار شدند دیدند زمین آنان را زیر و زبر می‌کند و آتش از زیر پای ایشان شعله می‌کشید و فرشتگان به ایشان سنگ می‌زدند.
گوید هر کس از شهرهای دیگر هم به آیین ایشان بود و کردار ایشان را داشت سنگی بر او رسید و او را کشت، و از محل آن شهرها دود و بخاری بسیار بد بو بیرون می‌آمد که هیچ کس نمی‌توانست آن را ببوید و آثار آن شهرها باقی ماند و خداوند متعال می‌فرماید: «و از آن شهرها نشانه‌های روشن باقی گذاشتیم برای قومی که می‌اندیشند.»
« و لوط را حکمت و دانش دادیم و او را از شهری که کارهای زشت می‌کردند رهانیدیم که آنان مردمی بد و تبهکار بودند و او را وارد رحمت خود کردیم که او از نیکوکاران بود.» سوره انبیاء آیه ۷۵

نِّعْمَةً مِّنْ عِندِنَاۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَن شَكَرَ ﴿٣٥﴾

نعمتی از جانب ما بود و هر که سپاس دارد، پاداش او چنین دهیم.(۳۵)

نِّعْمَةً مِّنْ عِندِنَاۚ

نِّعْمَةً : مفعول مطلق

این رهانیدن و نجات دادن و دادن حکمت و دانش برای لوط همه از جانب ما بود و او را وارد رحمت خود کردیم چونکه او از نیکوکاران بود.

كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَن شَكَرَ

نَجْزِي : فعل مضارع- فاعل(نحن)- مَن : مفعول به

هر که این نعمت‌ما را شکر گزار و سپاسدار باشد او را پاداش می‌دهیم.

وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ﴿٣٦﴾

و به تحقیق [لوط] ایشان را از عذاب ما ترسانید اما با بیم رسانان مجادله کردند.(۳۶)

وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ

أَنذَرَهُم : فعل ماضی- هم: مفعول به- فاعل(هو)

و به درستیکه ترسانیده بود لوط علیه السلام قوم خود را از عذاب و هلاکت ما پس به آن شک آوردند و ستیزه آغاز نهادند و به جدال برخاستند.

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِۦ فَطَمَسْنَآ أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا۟ عَذَابِى وَنُذُرِ ﴿٣٧﴾

و از مهمانان او کامجویی خواستند و دیدگانشان را محو کردیم و گفتیم عذاب و هشدارهای ما را بچشید.(۳۷)

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِۦ فَطَمَسْنَآ أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا۟ عَذَابِى وَنُذُرِ

رَاوَدُوهُ: فعل ماضی- (و)فاعل- ه: مفعول به

و به درستیکه از لوط علیه السلام مهمانان را که ملائکه و فرشتگان بودند طلبیدند یعنی گفتند ایشان را به ما تسلیم کن و لوط علیه السلام از آن ابا کرد و ایشان را پند می‌داد پس چشم‌های ایشان را محو کردیم و گفتند: «آیا منع نکردیم ترا از جهانیان. لوط علیه السلام بر در خانه ایستاد و گفت میهمانان خود را به شما تسلیم نمی‌کنم مگر اینکه جانم از دست برود. یکی از ایشان پیش آمد و بر صورت لوط علیه السلام سیلی زد و ریش او را گرفت و او را از در خانه کنار زد لوط فرمود: آه «ای کاش نیرویی می‌داشتم در برابر شما، یا پناه می‌بردم به جایگاه استواری» و سپس عرضه داشت پروردگارا حق مرا از ایشان که تبهکاران‌اند بگیر و ایشان را نفرین و لعنتی سخت فرمای. در این هنگام جبرئیل گفت این شهادت و لعنت چهارم است و برخاست و در را گشود و به لوط گفت: «ما فرستادگان خدای توایم و ایشان هرگز به تو دست نخواهندیافت.» قوم لوط در آمدند و به سوی فرشتگان هجوم آوردند و خداوند چشمان ایشان را کور و چهره‌هایشان را سیاه کرد و خداوند در این باره می‌فرماید: «و خواستند از میهمانان او کامجویی کنند پس محو کردیم چشمهایشان را.» گروهی دیگر از ایشان آمدند و به آنان گفتند بیرون آیید که ما داخل شویم آنان گفتند اینان گروهی جادوگرند و چشمهای ما را جادو کرده‌اند ما را از این خانه بیرون آورید و آنان را بیرون کشیدند، گفتند ای لوط چون صبح شود به تو و دخترانت نشان می دهیم و رفتند، لوط به فرشتگان گفت برای چه کاری فرستاده شده‌اید؟ و چون به او خبر دادند پرسید چه هنگام؟ گفتند: «موعد ایشان بامداد است آیا صبح نزدیک نیست؟» آنگاه جبرئیل به لوط فرمود:« خود و اهلت را در پاره‌ای از شب ببر و ملتفت نشود از شما احدی مگر زنت که به او همان می‌رسد که به ایشان خواهد رسید.»

وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ ﴿۳۸﴾

بامدادی عذاب پیوسته به ایشان رسید.(۳۸)

وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ

صَبَّحَهُم: فعل ماضی- هم: مفعول به- بُكْرَةً: مفعول فیه- عَذَابٌ: فاعل

به راستی که سپیده دم عذابی به سر وقت به ایشان رسید. فرشتگان روی به لوط کردند و گفتند شب فرا رسید هر چه لازم است انجام بده گفت به شما گفتم که از میان همه جهانیان فقط قوم من با مردان گرد آیند لعنت و نفرین خدا بر ایشان باد، جبرئیل به اسرافیل گفت این لعنت و شهادت دوم، لوط به ایشان گفت اکنون از اسب‌های خود فرود آیید و همین جا بنشینید تا هوا تاریک شود و آنگاه وارد خانه شوید و کسی متوجه شما نشود که لعنت و نفرین خدا بر ایشان باد، جبرئیل گفت این سومین شهادت در لعنت، آنگاه لوط حرکت کرد و فرشتگان از پی او بودند و وارد خانه شدند و در را بستند، لوط به همسرش گفت تو چهل سال گناه کرده‌ای و اینک به میهمانان خود می‌ترسم کار ایشان را پوشیده بدار شاید خداوند گناهان تو را بیامرزد گفت آری، ولی همان دم از خانه بیرون رفت و چراغی در دست گرفته بود و بر گروهی از قوم خبر داد که مهمانان لوط دارای چه زیبایی و جمالی هستند، و لوط این

کار را دانست در خانه را استوار بست ولی تبهکاران آمدند و در زدند و لوط علیه السلام بر در خانه ایستاد و گفت میهمانان خود را به شما تسلیم نمی‌کنم مگر اینکه جانم از دست برود.

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ (۳۹)

عذاب و بیم دادن‌های مرا بچشید.(۳۹)

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ

ذُوقُوا: فعل امر- (و)فاعل- عَذَابِي: مفعول به

پس عذاب سخت و هشدارهای مرا بچشید و بیم کردن مرا که به وسیله‌ی عذاب شما را هشدار می‌دهیم بچشید.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ (۴۰)

و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟(۴۰)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ

حال که دعوت را نپذیرفتید و پیغمبران را تکذیب کردید پس عذاب و هشدارهای ما را که به شما وعده داده بودیم بچشید و قطعاً قرآن را برای عبرت‌گیری آسان کرده‌ایم. آیا هیچ پند پذیری هست؟ پس ای انسان از خواب غفلت بیدار شو و به راه حق درآ که سعادت دنیوی و اخروی در آن است.

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ (۴۱)

و به تحقیق هشدار دهندگان به خویشاوندان فرعون آمدند.(۴۱)

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ

جَاءَ: فعل ماضی- آلَ: مفعول به- النُّذُرُ: فاعل

و به تحقیق که برای فرعون و قوم او بیم کنندگان آمدند یعنی موسی و هارون با دلایل روشن و بیم کننده و معجزات نه‌گانه از جمله‌ی آن عصا و ید بیضاء بود آمدند و ایشان را بیم دادند.

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (۴۲)

همه‌ی آیه‌های ما را دروغ شمردند پس آنان را چنان فرو گرفتیم چون گرفتن نیرومند مقتدری.(۴۲)

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ

كَذَّبُوا: فعل ماضی- (و)فاعل- كُلِّهَا : توکید

اما فرعون و فرعونیان با توجه به نشانه‌ها و معجزات روشن و آشکار به آن منکر شدند و آن را تکذیب کردند پس ایشان را آنچنان به عذاب گرفتار کردیم که به مانند گرفتن توانمند و نیرومندی زیر دست را فرو گیرد و همگان را در دریا غرق کردیم و چون او را غرق دریافت، گفت ایمان آوردم به اینکه نیست خدایی مگر خداوندی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانانم.

و جبرئیل به او گفت: «آیا اکنون به تحقیق گناه کردی پیش از این و بودی از بدکاران.» و فرعون و همه کسانی که با او بودند غرق شدند بنی اسرائیل به آنان می‌نگریستند و با وجود این گفتند فرعون غرق نشده است و خداوند متعال به دریا فرمان داد تا پیکر او را به ساحل انداخت و خداوند می‌فرماید:
«پس امروز بدن ترا از دریا می‌رهانیم تا باشی برای کسانی که پس از تو هستند نشانه.»

أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أُولَٰئِكُمْ أَمْ لَكُم بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾

آیا کافران شما از آنها بهترند، یا شما را در کتابهای آسمانی برائتی است.(۴۳)

أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أُولَٰئِكُمْ أَمْ لَكُم بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ

أَكُفَّارُكُمْ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر- لَكُمْ: خبر مقدم- بَرَاءَةٌ: مبتدا مؤخر

ای اهل مکه و ای کسانی‌که دعوت پیغمبرﷺ را تکذیب می‌کنید! آیا کافران شما از کافرانی که ما چگونگی هلاکت و عذاب ایشان را بیان کردیم بهتراند یعنی آیا به این مشرکان عذابی نخواهد بود همچون عذاب و هلاکتی که به قوم پیشین از جمله- قوم نوح، عاد، ثمود، لوط و آل فرعون رسیده است؟ **استفهام انکاری** است یعنی قطعاً و حتماً به شما نیز عذاب و هلاکت خواهد رسید.
و آن عذاب روز بدر در دنیا و عذاب آتش دوزخ در آخرت باشد.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ ﴿٤٤﴾

یا گویند ما گروهی هستیم که همدیگر را یاری کنیم.(۴۴)

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ

يَقُولُونَ: فعل مضارع- و: فاعل- نَحْنُ: مبتدا- جَمِيعٌ: خبر

یا کافران و مشرکان قریش می‌گویند که ماگروهی هستیم که یاری کننده و کمک کننده‌ی یکدیگریم و منع کننده‌ی بلا و سختی‌های همدیگر هستیم و در وقت ضرورت پشتیبان یکدیگر. بلکه مسلمانان بر ایشان پیروز شده و از آنان انتقام خواهند گرفت. و این واقع شدنی است.

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴿٤٥﴾

زود باشد که این جمع شکسته شود و پشت به جنگ کند.(۴۵)

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ

سَيُهْزَمُ: فعل مستقبل مجهول- الْجَمْعُ: نایب فاعل

و زود باشد که شکست خواهند خورد و از حرب یعنی از میدان جنگ فرار نمایند همچنانکه این چنین هم شد که کافران در جنگ بدر پشت به جنگ کردند و از میدان حرب گریختند و این آیت یکی از نشانه‌های نبوت و اعجاز قرآن است. عمرفاروق رضی الله عنه می‌فرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسولﷺ فرمود که معنی این آیت را نمی‌دانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آن

حضرت در حالی که زره پوشیده بود می‌گوید «سیهزم الجمع» دانستم که معنی آیت چه بوده است. اما عذاب و هلاکت ایشان فقط به این دنیا و یا به روز بدر مخصوص نیست بلکه می‌فرماید:

بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ ﴿٤٦﴾

بلکه وعده‌گاه شان روز رستاخیز است و روز رستاخیز سخت‌تر و تلخ‌تر است.(۴۶)

بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ

ٱلسَّاعَةُ: مبتدا- مَوۡعِدُهُمۡ: خبر- ٱلسَّاعَةُ: مبتدا- أَدۡهَىٰ: خبر- أَمَرُّ: معطوف

بلکه وعده‌گاهشان در روز رستاخیز است که آن عذاب آتش دوزخ و جاودان است و بدانند که عذاب قیامت سخت و تلخ‌تر از عذاب و هلاکت در دنیاست.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره‌ﷺ روایت است که پیغمبر خداﷺ فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است، فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه‌ی آن در گرمی خود مانند آتش دنیا است».

و باز در ***حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:***

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که من دخترک خردی بودم و بازی می‌کردم در مکه این آیت بر محمدﷺ نازل گردید:

(بلکه موعدشان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر است).

إِنَّ ٱلۡمُجۡرِمِينَ فِي ضَلَٰلٖ وَسُعُرٖ ﴿٤٧﴾

براستی که مجرمان و گناهکاران در گمراهی و جنون‌اند.(۴۷)

إِنَّ ٱلۡمُجۡرِمِينَ فِي ضَلَٰلٖ وَسُعُرٖ

ٱلۡمُجۡرِمِينَ: اسم إِنَّ - فِي ضَلَٰلٖ: جار و مجرور خبر إِنَّ

به درستی که مشرکان و تبهکاران در گمراهی آشکارند و از راه حق و راست و درست به دورانند و در آخرت در آتش سوزان جهنم گرفتارند.

يَوۡمَ يُسۡحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾

یاد کن روزی که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده شوند.(۴۸)

يَوۡمَ يُسۡحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ

يَوۡمَ: مفعول فيه- يُسۡحَبُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

روزیکه ایشان را بر رویشان می‌کشند و به دوزخ می‌افکنند و می‌گویند حرارت سوزان آتش دوزخ و دردناکی و الم‌انگیزی آن را بچشید.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد؟

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿۴۹﴾

هر آینه ما هر چیز را به اندازه آفریدیم.(۴۹)

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ

(نا) اسم انّ- جمله‌ی فعلیه محذوف خبر انّ- كُلَّ : مفعول به

براستی ما هر چیزی را به اندازه‌ی مقرر و معین که در ازل به مقتضای حکمت مقرر کرده‌ایم آفریده‌ایم پس این مقرر و معین دستخوش تغییر و تبدیل نیست.

سر بر خط لوح ازلی دار و خموش — کز هر چه قلم رفته قلم در کشند

در کشف الاسرار آمده است. مذهب اهل سنت آن است که نیکی و بدی هر چند فعل بنده است و بنده بدان مثاب و معاقب است اما به خواست الله است و به قضاء و تقدیر او و چنانکه رب العزه گفت: «انا کل شیء خلقنه بقدر»

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی پرسید: یا رسول الله! آیا اهل جنت و دوزخ [در علم خدا] شناخته شده‌اند؟ فرمودند: «بلی» گفت: پس چرا کسی کاری بکند؟ فرمودند: هر کس همان کاری را می‌کند که برای او خلق شده است- یا هر کس همان کاری را می‌کند که برایش میسر است».

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ﴿۵۰﴾

و فرمان ما جز یک بار نیست، مانند یک چشم بهم زدن است.(۵۰)

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ

أَمْرُنَا : مبتدا- وَاحِدَةٌ : خبر

و فرمان ما فقط یک کلمه است که اگر بخواهیم به وجود آمدن چیزی حکم کنیم می‌گوئیم کن پس می‌باشد یا امر به قیامت فقط یک فعل است و آن لحظه‌ای است به مانند چشم به هم زدن که هر چه خواهیم در آن یک لحظه هست کنیم.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۵۱﴾

و به تحقیق ما کسانی همچون شما را هلاک کرده‌ایم آیا هیچ پند پذیری هست؟(۵۱)

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ

أَهْلَكْنَآ : فعل ماضی- (نا) فاعل- أَشْيَاعَكُمْ : مفعول به

و به درستی که ما امثال شما را از کافران در زمان‌های گذشته هلاک کردیم چنانچه در این سوره شنیدید و خواندید پس آیا از اوضاع و احوال و به هلاکت رسیدن اقوام پیشین هیچ پند گیرنده‌ای هست که از آن حال ایشان عبرت گیرد و به راه راست و مستقیم در آید؟

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي ٱلزُّبُرِ ﴿٥٢﴾

و هر چه کرده‌اند در نامه‌ی اعمال مکتوب است.(۵۲)

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي ٱلزُّبُرِ

كُلُّ : مبتدا- فِي ٱلزُّبُرِ : جار و مجرور خبر

هر عملی که کافران گذشته انجام داده‌اند در لوح محفوظ مکتوب و نوشته شده است یعنی آنچه که از نیکی و بدی در دوران تاریخ از امت‌های گذشته سر زده در نامه‌هایی که فرشتگان موکلشان در لوح محفوظ نوشته‌اند ضبط و ثبت شده است و در زمان خود به تناسب اعمالشان پاداش و کیفر داده خواهند شد.

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌ ﴿٥٣﴾

و هر کوچك و بزرگی نوشته شده است.(۵۳)

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌ

كُلُّ: مبتدا- مُّسْتَطَرٌ: خبر

و هر چیز کوچک و بزرگی از گفتار و کردار که در هر زمانی و در هر مکانی و در هر شرایطی از انسان صادر شده و خواهد شد در لوح محفوظ نوشته شده و بر تناسب آن گفتار و کردار پاداش داده خواهد شد.

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَنَهَرٍ ﴿٥٤﴾

براستی پرهیزکاران در بوستانها و در چشمه‌ها باشند.(۵۴)

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَنَهَرٍ

ٱلْمُتَّقِينَ : اسم إِنَّ - فِي جَنَّٰتٍ: جار و مجرور خبر إِنَّ

بی گمان پرهیزکاران در میان بوستانها و چشمه‌سار باشند که آب آن از شراب گواراتر و از عسل لذیذتر و از شیر سفیدتر است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از حارثه بن وهب ﷺ روایت است که گفت: «از پیغمبر خدا ﷺ در حالیکه در مورد حوض صحبت می‌کردند، شنیدم که فرمودند: «(مساحت آن) مانند مساحت بین مدینه و صنعاء است»

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾

در مجلسی آراسته و قرارگاه صدق نزد فرمانروایی توانا (خواهد بود).(۵۵)

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ

پرهیزکاران در مجلسی آراسته و در قرارگاه صدق در میان باغها و روضه‌ها می‌چمند و از جانب خدای رحمان فضل و کرامت بر ایشان می‌رسد و در نزد حق تعالی که فرمانروایی مقتدر و تواناست گرامی داشته می‌شوند و عزت می‌بینند.

مولانا در مثنوی گفت:

از جمادی مردم و نامی شدم		وز نما مردم به حیوان بر زدم
مردم از حیوان و من آدم شدم		پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله‌ی دیگر بگیرم از بشر		تا بر آرم از ملائک پا و سر
وز ملک هم بایدم جستن زجو		کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم		آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم عدم چون ارغنون		گویدم که انا الیه راجعون

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عباده بن صامت ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسیکه لقاء الله را دوست داشته باشد، خداوند متعال هم لقاءش را دوست می‌دارد، و کسی که از لقاء الله بدش بیاید، خداوند هم از لقاء آن شخص بدش می‌آید».

سوره الرحمن

سوره «**الرحمن**» مکی است و دارای هفتاد و هشت آیه است.
گفته‌اند یک آیه در آن مدنی است. «**یسئله من فی السموات و الارض**» امّا برعکس بعضی مفسران جز آیه‌ی فوق که مکی است بقیه آیات این سوره‌ها را مدنی می‌دانند. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و این سوره را **عروس** قرآن می‌گویند. و آنچه که علی بن الحسین‌ؑ از پدرش روایت کرد گفت: از رسول خداﷺ شنیدم.
«**لکل شیءٍ عروس و عروس القرآن سوره الرحمن جل ذکره**». برای هر چیزی عروسی است، و عروس قرآن سوره الرحمن است. و به جهت افتتاح الرحمن که از اسمهای حسنه الهی است. الرحمن نامیده شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

ٱلرَّحۡمَٰنُ ﴿١﴾
خدای رحمان(۱)

ٱلرَّحۡمَٰنُ

ٱلرَّحۡمَٰنُ: مبتدا- خبر محذوف

الرحمن یعنی خدای تعالی بسیار بخشنده و مهربان است بخشاینده و مهربان به بقاء و محافظت از آفات و این در حقیقت مخصوص **الله** است. هر چه جلال و هیبت است در نام **الله** است و هر چه در نعمت و تربیت است در نام **رحمن** و هر چه در رحمت و مغفرت است در نام رحیم. خدای تعالی این تربیت بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد. پس صفت رحمانیت خداوند بر عموم بندگانش اعم از مسلمان و کافر در دنیاست یعنی در دنیا به آنان روزی می‌دهد و وظیفه‌ی روزی را به خطای منکر نمی‌برد.

اما **سبب نزول** این سوره آن بود که قریش نام رحمان کم شنیده بودند. ایشان می‌گفتند
این رحمن کیست؟ و چیست؟ به ایشان جواب آمد **الرحمن علم القرآن** و او منعم حقیقی نعمت‌های بزرگ دنیوی و اخروی می‌باشد. پس باید سپاسگزار و شکرگزار این نعمت‌ها بود.

عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ﴿٢﴾
قرآن را آموخت.(۲)

عَلَّمَ ٱلْقُرْءَانَ

عَلَّمَ : فعل ماضی- فاعل(هو)-ٱلْقُرْءَانَ : مفعول به

و اوست که قرآن را آموخت و تعلیم داد و به این ترتیب نخستین و مهمترین نعمت را همان تعلیم قرآن بیان می‌کند. و با این تعلیم فراگیری و فهم و حفظ قرآن را بر طالبان و تلاوت کنندگان و حافظان قرآن آسان گردانید. **مولانا گفت:**

مصطفایی کو که جسمش جان بود　تا که رحمان علّم القرآن بود

خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ ﴿۳﴾

انسان را آفرید.(۳)

خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ

خَلَقَ : فعل ماضی- فاعل(هو)-ٱلْإِنسَٰنَ : مفعول به

و خداوند انسانها را بیافرید. ابن عباس و قتاده گفتند: معنایش این است که آدمعليه‌السلام را خلق کرد و اسماء را همه به او آموخت و لغت‌ها و کلمه‌ها را نیز یاد داد چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: «علم آدم الاسماء کلها ... »[۱]

عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ ﴿۴﴾

و به او بیان آموخت.(۴)

عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ

عَلَّمَهُ : فعل ماضی- ـه: مفعول به- (هو)فاعل- ٱلْبَيَانَ: مفعول به ثانی

و سپس در بیان سومین نعمت خدای تعالی می‌فرماید. که خداوند به انسان نطق و بیان و سخن گفتن را آموخت تا وسیله ارتباط با دیگران باشد.

در بوستان **شیخ سعدی** آمده است که:

به نام خداوند جان آفرین　حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشنده‌ی دستگیر　کریم خطا بخش پوزش پذیر
عزیزی که هر که ز درش سر بتافت　به هر در که شد هیچ عزت نیافت

ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿۵﴾

خورشید و ماه حساب معینی دارند.(۵)

ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ

---

[۱] - سوره بقره، آیه ۳۱

ٱلشَّمۡسُ : مبتدا- بِحُسۡبَانٖ : جار و مجرور خبر

در این آیه کریمه صنعت «**تناسب (مراعات النظیر)**[1] وجود دارد. می‌گوید:

خورشید و ماه در برابر حساب معینی در چرخش و در گردشند یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مسیر آنها را در بروج و منازل در فصلها و اوقات شناخته می‌شود مقرر فرموده است که چرخش خورشید و ماه از برای تو در نظم معینی مقرر شده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

از ابوهریره ﷺ از پیغمبرخداﷺ روایت است که فرمودند: «آفتاب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع می‌شوند».

وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ ﴿٦﴾

و گیاه و درخت سجده می کنند.(۶)

وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ

ٱلنَّجۡمُ : مبتدا- يَسۡجُدَانِ : فعل مضارع- (ا)فاعل، جمله خبر

و گیاه و درخت سجده می‌کنند. نجم گیاهی است بی ساقه مانند گندم. و شجر گیاهی است دارای ساقه مانند درخت خرما. و **قتاده** می‌گوید: مراد از نجم، ستارگان آسمان است. **مولانا گفت:**

یاد کردم قول حق را آن زمان گفت النجم و شجر را یسجدان

وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ ﴿٧﴾

و آسمان را برافراشت و ترازو را بیافرید.(۷)

وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ

فعل و فعل محذوف- ٱلسَّمَآءَ : مفعول به- وَضَعَ : فعل ماضی- فاعل(هو)- ٱلۡمِيزَانَ : مفعول به

و آسمان را در بالا برافراشت و آن را بر زمین قرار داد و ترازو را بیافرید که آن وسیله سنجش حق از باطل، سنجش عدالت از ظلم و ستم، و سنجش ارزشها و سنجش حقوق انسان‌ها در مراحل و مسیرهای مختلف اجتماعی است.

---

[1] - تناسب (مراعات النظیر: آنست که واژه‌های کلام اجزایی از یک کل باشند و از این جهت با هم ارتباط داشته باشند: مانند شمس و قمر در همین آیه و یا در بیت اول تفسیر همین آیه: یعنی؛ بین ابر و باد و مه و خورشید و فلک و در کار بودن و به غفلت نخوردن تناسب وجود دارد.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

پرستار امرش همه چیز و «کس» نبی «آدم» و «مرغ» و «مور» و «مگس»

أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸)

برای اینکه در وزن کردن از حد تجاوز نکنید.(۸)

أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ

تَطْغَوْا: فعل مضارع- (و)فاعل- فِي الْمِيزَانِ: جار و مجرور

برای آنکه در وزن کردن تجاوز مکنید و از حد در مگذرید. این همه تاکید برای اهل ترازو از جهت آنست که به وقت وضع میزان در قیامت شرمنده نشوند.

**چون ترازوی تو کج بود و دغا		راست چون جویی ترازوی جزا؟**

وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹)

و وزن را به انصاف بسنجید و میزان را کم مکنید.(۹)

وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ

أَقِيمُوا: فعل ماضی- (و)فاعل- الْوَزْنَ : مفعول به

و سنجش به عدل و قسط را بپای دارید و ترازو را راست دارید و میزان را کم مکنید. خداوند سبحانه و تعالی اولاً به عدالت و برابری در میزان و سپس از تجاوز در وزن و ترازو و سپس از کم وزن کردن که سبب نقصان و خسران است آگاه نموده است که همگی دارای پیامی است که در آخرت در روز حساب باید تاوان آن را پس دهد.

**هر جو و هر حبه که بازوی تو		کم کند از کیل و ترازوی تو**
**هست یکایک همه بر جای خویش		روز جزا جمله بیارند پیش**
**با تو نمایند نهانیت را		کم دهی و بیش ستانیت را**

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰)

و زمین را بر آدمیان گسترد.(۱۰)

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ

الْأَرْضَ : مفعول به- وَضَعَهَا : فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل(هو)- لِلْأَنَامِ : جار و مجرور

و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب برای آدمیان تا بر او قرار گیرند. یعنی آن زمین را برای خلق- از انسان و جن و غیره پدید آورد و یا هر چیز صاحب روحی از خلق باشد بوجود آورد.

فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱)

که در آن زمین میوه و درختان خرما دارای غلافهاست.(۱۱)

فِيهَا فَاكِهَةٌ

فِيهَا : جار و مجرور خبر مقدم-فَٰكِهَةٌ : مبتدا مؤخر

و در آن انواع میوه‌هاست.

وَٱلنَّخۡلُ ذَاتُ ٱلۡأَكۡمَامِ

و نیز در آن خرمابنان دارای غلافهاست و مثال خرما به جهت تفضیل و مشابهتی که با انسان دارد می‌باشد.

وَٱلۡحَبُّ ذُو ٱلۡعَصۡفِ وَٱلرَّيۡحَانُ ﴿١٢﴾

و دانه‌های پوست‌دار و گیاهان خوشبوئی است.(۱۲)

وَٱلۡحَبُّ ذُو ٱلۡعَصۡفِ وَٱلرَّيۡحَانُ

و دانه‌های پوست‌دار و گیاهان ریحان و خوشبوئی است مانند گندم و جو و لوبیا و ... که دانه از آن جدا می‌شود و نیز دانه‌هایی که در میان پوسته قرار می‌گیرند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردکارتان را تکذیب می کنید؟(۱۳)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

فَبِأَيِّ : جار و مجرور

پس از یاد آوری و بر شمردن این همه نعمت‌های مادی و معنوی در این آیه جن و انس را مورد خطاب قرار داده می‌گوید «پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟! نعمت‌هایی که هر یک نشانه‌ی روشنی از قدرت و لطف و مهر پروردگار است، چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ كَٱلۡفَخَّارِ ﴿١٤﴾

انسان را از گل خشکی چون سفال آفرید.(۱۴)

خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ كَٱلۡفَخَّارِ

خَلَقَ : فعل ماضی- فاعل(هو)-ٱلۡإِنسَٰنَ : مفعول به

می‌گوید انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید. یعنی خلق و آفرینش آدم عليه السلام است که از گل خشکیده که همچون سفالی که به آتش پخته شوند آفرید. در حدیث قدسی آمده است. **«خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً»**

سرشتم طینت آدم را با دست‌های خویش چهل شبانه‌روز.

آن چه بود که اول می گریختی، و این چیست که امروز در می‌آویزی؟

آری، آن روز از این می‌گریختم، تا امروز در نباید آویخت!

آن روز گل بودم می‌گریختم، امروز هم دل شدم در می‌آویزم. اگر آن روز به یک گل دوست نداشتم امروز به غرامت آن به هزار دلت دوست می‌دارم.

وَخَلَقَ ٱلْجَآنَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴿۱۵﴾

و جن را از زبانه‌ی آتش آفرید.(۱۵)

وَخَلَقَ ٱلْجَآنَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ

خَلَقَ : فعل ماضی- فاعل(هو)-ٱلْجَآنَّ : مفعول به

و جان را که پدر جن است از شعله‌ی بر آمده از آتش آفرید و اصل جن همانا ابلیس علیه اللعنه است. در **حدیث شریف** به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، جن از زبانه‌ی آتش و آدم از گل خشکیده سفال شده بوجود آمده‌اند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۶﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۱۶)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس از یاد آوری این همه نعمت‌ها که بر شمردیم و آفرینش جن از شعله‌ی بر آمده از آتش و آفرینش فرشتگان از نور و آفرینش آدم از گل خشکیده سفال شده، نعمت‌هایی است که نشانه‌ی لطف و قدرت خدای عز وجل است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟ تکرار برای از بین بردن غفلت و تأکید برای حجت است.

رَبُّ ٱلْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ ٱلْمَغْرِبَيْنِ ﴿۱۷﴾

پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است.(۱۷)

رَبُّ ٱلْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ ٱلْمَغْرِبَيْنِ

مبتدا: محذوف- رَبُّ : خبر

آفریدگار دو مشرق یکی مشرق تابستانی و دیگری مشرق زمستانی برای آفتاب است و آفریدگار دو مغرب پاییزی و بهاری که این اختلاف مشرق‌ها و مغرب‌هاست که فصلهای چهارگانه‌ی سال را بوجود می‌آورند. اگر طلوع و غروب یا آفتاب مشرق و مغرب یکسان می‌بود. اختلاف فصل‌ها بوجود نمی‌آمد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۸﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۱۸)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس از یاد آوری این همه نعمت‌ها که اختلاف فصول در سال است و فصلی را تابستان و فصلی را زمستان و یا پاییز و بهار می نماید. نعمت‌هایی است که نشانه‌ی لطف و قدرت خدای عزوجل است پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾

دو دریا را به گونه‌ای گذاشت که به هم برسند.(۱۹)

مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ

مَرَجَ : فعل ماضی- فاعل(هو)-ٱلْبَحْرَيْنِ : مفعول به

دو دریا را به گونه‌ای روان و جاری کرد که به هم برسند یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ گفته‌اند آن بحر فارس و روم است که در محیطی به یکدیگر تلاقی می‌کنند.

مولانا در مثنوی گفت:

اهل نار و خُلد را بین هم دکان	در میانشان برزخ لایبغیان
اهل نار و اهل نور آمیخته	در میانشان کوه قاف انگیخته
بحر را نیمیش شیرین چون شکر	طعم شیرین رنگ روشن چو قمر
نیم دیگر تلخ همچون زهر مار	طعم تلخ و رنگ مُظلم قیروار
هر دو بر هم می‌زنند از تحت و اوج	بر مثال آب دریا موج موج
مهر تلخان را بشیرین می‌کشد	زانک اصل مهرها باشد رَشَد
قهر شیرین را بتلخی میبرد	تلخ با شیرین کجا اندر خورد
ای بسا شیرین که چون شکر بود	لیک زهر اندر شکر مُضمر بود
نکته‌ی دیگر تو بشنو ای رفیق	همچو جان او سخت پیدا و رقیق
در مقامی زهر و در جایی دوا	در مقامی کفر و در جائی روا

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾

میان آن دو برزخی است که به هم تعدی نمی کند.(۲۰)

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ

بَيْنَهُمَا : خبر مقدم - بَرْزَخٌ : مبتدا مؤخر

میان هر دو دریا مانعی و حایلی وجود دارد از قدرت خدا و تنگاتنگ در کنار یکدیگر قرار دارند اما با وجود این در هم نمی‌آمیزند چونکه میان آن دو برزخی است یا خاصیت یکی به تأثیر دیگری از بین نرود چونکه یکی شیرین و دیگری تلخ است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۲۱)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس از ذکر و تکرار این عبارت و موضوعات که دو دریا به گونه‌ای روان هستند و در جوار یکدیگر قرار دارند و یکی بر دیگری تجاوز و تعدی نمی‌کند تا شیرینی یکی بر تلخی دیگری و یا برعکس تأثیر گذار نباشد و از آن استفاده‌های زیادی هم می‌برند همه این نعمت‌ها از نشانه‌ها و لطف و قدرت خدای یگانه و یکتاست. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿۲۲﴾

از آن دو دریا مروارید و مرجان خارج می‌شود.(۲۲)

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ

يَخْرُجُ : فعل مضارع- اللُّؤْلُؤُ : فاعل

و از این دو دریا مروارید بزرگ و مرجان کوچک بیرون می‌آید این‌ها جواهراتی هستند که با آن آرایش کنند و از خرید و فروش آن سودها ببرند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۳﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۲۳)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس از ذکر و تکرار این عبارت و آنچه از این دو دریای همجوار لؤلؤ و مرجان بدست می‌آید که در خرید و فروخت و یا در آرایش از آن استفاده‌های زیادی می‌برند. باید دانست که این همه نعمت‌ها نشانه لطف و قدرت خدای تعالی است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

صاحب کشف الاسرار شرح می‌کند که بحر خوف و رجا عامه‌ی مسلمان راست و از آن گوهر زهد و ورع و طاعت و تقوی بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان راست و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیاء و صدیقان راکه از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش به منزل بقا بیاساید.

**ز قعر بحر فنا گوهر فنا یابی		و گرنه غوطه خوری این گهر کجا یابی**

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿۲۴﴾

و برای او کشتی‌های روان شونده در دریا مانند کوه‌هاست.(۲۴)

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ

لَهُ : جار و مجرور خبر مقدم- الْجَوَارِ : مبتدا مؤخر

خداوند کشتی‌های روان شونده در دریا که به مانند کوه‌هاست در بلندی و بزرگی جاری ساخته تا به وسیله‌ی آن در زمان بسیار کوتاه کار تجارت و داد و ستد را انجام دهند و از آن معاملات نفع ببرند و این‌ها نعمت‌های بزرگی هستند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۵﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۲۵)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

از ذکر و تکرار این عبارت و آنچه که در دریا به وسیله کشتی‌های غول پیکر از جایی به جای دیگر مسافرت می‌کنند و از این طریق به سهولت تجارت و داد و ستد می‌نمایند تا نفع زیادی برای سوداگران بدست آید. باید بدانیم که این همه نعمت‌ها نشانه لطف و قدرت خدای تعالی است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿۲۶﴾

هر که بر روی زمین است فناپذیر هستند.(۲۶)

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ

كُلُّ: مبتدا- فَانٍ: خبر

همه چیز و همه کس که بر روی زمین‌اند هلاک شونده هستند یعنی سرانجام همگی باید فانی شوند، آن روز که اسرافیل در صور خود بدمد همگی هلاک شوند و جز الله جانداری و صاحب روحی باقی نماند.

وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿۲۷﴾

و ذات پروردگار ماندنی است که صاحب جلال و اکرام و انعام است.(۲۷)

وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ

يَبْقَىٰ: فعل مضارع- وَجْهُ: فاعل

فقط ذات پروردگار تو که بزرگ و با عظمت و جاودان و ماندنی است و دارای فضل و بخشش عام با نعمت‌هایی که بر مؤمنان ارزانی داشته باقی می‌ماند.

نظامی گنجوی گفت:

ای همه هستی ز تو پیدا شده　خاک ضعیف از تو توانا شده
آنچه تغیر نپذیرد تویی　وآنکه نمرده‌ست و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس تراست　ملک تعالی و تقدس تراست
جز تو فلک را خم دوران که داد　دیگ جسد را نمک جان که داد

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۸﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۲۸)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

از بیان و تکرار این عبارت و آنچه که از عظمت و جلال و فضل و کرم خداوند که باقی ماندنی است یاد می‌کند نشانه‌ی نعمت‌ها و لطف و قدرت خدای تعالی است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

يَسْـَٔلُهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾

هر که در آسمان‌ها و زمین هست (حاجت خود) از او می‌خواهد و هر روزی او در شأنی است.(۲۹)

يَسْـَٔلُهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

يَسْـَٔلُهُۥ: فعل مضارع- ـه: مفعول به- مَن: فاعل

و هر که در آسمان‌ها و زمین است حاجت و نیاز خود را از او می‌خواهد و همه به او محتاج‌اند ولی او به همه کس بی نیاز است و از او روزی می‌طلبند و درخواست آمرزش می‌کنند.

حاجت موری به علم غیب بداند — در بن چاهی به زیر صخره‌ی صما
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق — از همه عالم نهان و بر همه پیدا
هر که نداند سپاس نعمت امروز — حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
بار خدایا مهیمنی و مدبر — وز همه عیبی منزهی و مبرا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن — با همه کروبیان عالم بالا
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت — ورنه کمال تو، و هم کی رسد آنجا

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

كُلَّ: مفعول فیه- هُوَ: مبتدا- فِي شَأْنٍ: جار و مجرور، خبر

او اجابت کننده در هر حالی است که هر وقت دعاکننده دعاء کند او را اجابت کند و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شاد گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را عطا دهد و قومی را توبه دهد و قومی را بیامرزد.

کل یوم فی شأن چه شأنست بدو — هر زمان جلوه‌ی دیگر شود از پرده عیان
جلوه‌ی حسن ترا غایت و پایانی نیست — یعنی اوصاف کمال تواند رد بی پایان

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٠﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۳۰)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

تکرار و بیان عبارت به جهت تاکید و اهمیت موضوع است. چه چیزی بالاتر از این که هر چه را اهل زمین و آسمان از او بخواهند اجابت کند و ایشان را نجات دهد و قومی را توبه دهد و گناهانشان را

بیامرزد اینها همه نشانه‌ی نعمت‌ها و لطف و قدرت خدای تعالی است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾

به زودی [ای جن و انس] از همه فارغ شده به شما می‌رسیم.(۳۱)

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ

سَنَفْرُغُ : مستقبل- فاعل(نحن)- أيُّ: منادا- الثَّقَلَانِ : بدل

زود باشد که ما شما را محاسبه و مجازات خواهیم کرد ای دو قوم بزرگ یعنی ای جن و انس محاسبه‌ی خلایق در روز قیامت است. تاکنون همه‌ی نعمت‌هایی که در آیات فوق مطرح کرده در باب نعمت‌های جهان بود ولی در اینجا صحبت از مسئله قیامت و کیفر مجرمان است. آری! در آن روز خداوند قادر متعال همه اعمال و گفتار و نیات دو گروه جن و انس را مورد بررسی و حساب دقیق قرار داده و کیفر و پاداش مناسب برای آنها تعیین می‌کند.

فَبِأَيِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٢﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۳۲)

فَبِأَيِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

تکرار و بیان عبارت به جهت تاکید و تهدید است چونکه مورد محاسبه قرار گرفتن دو گروه انس و جن را در آینده نزدیک بیان می‌کند و از کیفر مجرمان صحبت می‌کند پس حتماً و قطعاً این دو گروه مورد بررسی و حساب دقیق قرار خواهند گرفت و کیفر و پاداش مناسب به اعمال و گفتار ایشان تعیین خواهد شد.

يَٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَٰنٍ ﴿٣٣﴾

ای گروه جنیان و آدمیان اگر از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین می‌توانید بیرون بروید پس بیرون روید اما جز با سلطانی (نیروئی) نمی‌توانید رخنه کنید.(۳۳)

يَٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا

مَعْشَرَ : منادا- الْجِنِّ : مضاف اليه

پس ای گروه جنیان و آدمیان اگر می‌توانید و قادر باشید از نواحی آسمان‌ها و زمین بیرون شوید پس بیرون بروید. این عبارت خطاب به جنیان و آدمیان در دنیاست یعنی اگر شما می‌توانید از مرگ فرار کنید پس فرار کنید. پس به هر کجای از آسمان‌ها و زمین شما روی بیاورید مرگ شما را خواهد یافت و جان شما را خواهد گرفت و راه فرار و گریزی نیست. ابن عباس می‌گوید این مربوط به قیامت است

یعنی شما در روز قیامت قادر به نجات و رهایی از عذاب و حساب و کتاب نیستید مگر به حجت و برهان.

لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَٰنٍ

بیرون نمی‌توانید شد مگر به قهر و تسلط و غلبه و شما نیز دارای این قوت و نیرو نیستید و گفته‌اند روز قیامت فرشتگان گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و جنیان این میدان محشر است اگر می‌توانید بیرون بروید اما نمی‌توانید بیرون بروید مگر به دلایل و برهان. **مولانا گفت:**

معشر الجن سوره‌ی رحمان بخوان تستطیعوا تنفذوا را باز دان

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۳۴)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

تکرار و بیان این عبارت نیز به جهت تاکید و وعید است چونکه برای جنیان و آدمیان در کرانه‌های آسمان و زمین فراری از مرگ و نجات در دنیا نیست و یا در آخرت فرار و نجاتی از میدان محشر نیست. پس چگونه ممکن است این نشانه و قدرت و عظمت خدای تعالی را تکذیب کرد؟

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ ﴿٣٥﴾

زبانه‌ای از آتش و دود به شما فرستاده شود که یاری همدیگر نکنید.(۳۵)

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ

يُرْسَلُ: فعل مضارع مجهول- شُوَاظٌ : نایب فاعل

زبانه‌ای از آتش و شعله‌ای که بی دود باشد بر شما فرستاده خواهد شد و گویند نُحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند پس یکدیگر را یاری نتوانید کرد و عذاب را از هم دیگر منع نتوانید کرد. **شیخ سعدی گفت:**

کسی دید صحرای محشر به خواب مس تفته روی زمین ز آفتاب
همی برفلک شد ز مردم خروش دماغ از تبش می‌برآمد به جوش

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٦﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۳۶)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

این عبارت نیز برای تهدید و وعید است و عذاب در قیامت بر سرشان فرو ریزند و یاری شدن از آن نتوانید کرد و از آن نجات نتوانید یافت پس چگونه می‌توانید نشانه و قدرت خدای تعالی را تکذیب کنید؟

فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتۡ وَرۡدَةٗ كَٱلدِّهَانِ ﴿٣٧﴾

پس چون آسمان در روز قیامت از هم بشکافد و چون گل سرخ و روغن گداخته شود.(۳۷)

فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتۡ وَرۡدَةٗ كَٱلدِّهَانِ

ٱنشَقَّتِ : فعل ماضی- ٱلسَّمَآءُ : فاعل

پس آن هنگام که آسمان برای نزول فرشتگان در روز قیامت شکافته گردد و همچون گل سرخ و روغن گداخته گردد که هر ساعت به رنگی در می‌آید تغییر رنگ دهد که در اینجا آسمان را یک بار به روغن گداخته و ذوب شده و بار دیگر به گل سرخ که کم رنگی آن مورد نظر است تشبیه شده است که نشانه‌ی هولناکی روز قیامت است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٨﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۳۸)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

باز این عبارت نیز تاکید و تهدید از هولناکی روز قیامت است که در روز رستاخیز آسمان برای نزول فرشتگان شکافته گردد و همچون روغن گداخته شود و همچون گل سرخ گردد که همه‌ی اینها نشانه قدرت و نعمت‌های خدای تعالی و هولناکی روز رستاخیز است پس چگونه می‌توانید نشانه و قدرت خدای تعالی را تکذیب کنید؟

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره‌ﷺ روایت است که: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می‌کنند که عرق‌شان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می‌آید که تا گوشهایشان می‌رسد».

فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يُسۡـَٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٞ وَلَا جَآنّٞ ﴿٣٩﴾

در آن روز، هیچ انس و جنی از گناهش پرسیده نشود.(۳۹)

فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يُسۡـَٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٞ وَلَا جَآنّٞ

فَيَوۡمَئِذٖ: مفعول فیه- لَّا يُسۡـَٔلُ : فعل مضارع مجهول- إِنسٞ : نایب فاعل

پس در آن روز از گناه او پرسیده نشود یعنی از گناه آدمی و پری استعلام نکنند که چه کاری کردند بلکه **سؤال توبیخ و تهدید** باشد که چرا فلان کار را کردی چونکه گناهکاران با علامت مشخصه شناخته شوند و دیگر نیازی به سوال نباشد. چون آن وقتی که از قبرها برخیزند از سیمای ایشان مشخص خواهد شد و دیگر نیازی به سؤال و جواب آنان نیست.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٠﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۴۰)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

و این بار از تأکید و تهدید گذشته بلکه روزی است که مهر سکوت بر دهانشان گذاشته شود و اعضای بدن به شهادت برخیزند و همگان را مورد خطاب قرار داده و دیگر کار از کار گذشته است. پس چگونه می‌توان نشانه‌ها و قدرت خدای تعالی را تکذیب کرد؟

يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِٱلنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾

گناهکاران از چهره‌هایشان شناخته شوند و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند.(۴۱)

يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِٱلنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ

يُعْرَفُ : فعل مضارع مجهول- ٱلْمُجْرِمُونَ : نایب فاعل- فَيُؤْخَذُ : فعل مضارع مجهول- نایب فاعل محذوف

و گناهکاران از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند یعنی به سیاهی چهره وکبودی چشمشان، و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند و به جهنم بیندازند و این کار نگهبانان و خزینه داران جهنم است که بعد از حساب و کتاب دست‌ها و پاها و گردن‌های جهنمیان را با زنجیر می‌بندند و پیشانیهایشان را با پاهایشان جمع می‌کنند و سپس بر روی خوابیده قرار می‌دهند و در آتش جهنم می‌اندازند. چنانچه در آیه‌ی ۳۴ فرقان آمده: «**الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم ...**»، «کسانی که بر روی به سوی دوزخ کشیده می‌شوند» از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبرخدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»؟

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٢﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۴۲)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

و باز این تنبیه از برای جنیان و آدم‌های روی زمین است که سرانجام تبهکاران و گناهکاران در آخرت چه خواهد بود باید که انسانها و پریان از این صحنه جهنم که دست و پای مجرمان را می‌بندند و پیشانی آنان را با پاهایشان جمع می‌کنند و به روی خوابیده به جهنم می‌اندازند عبرت گیرند آیا با توجه به این عذاب کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

هَٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِى يُكَذِّبُ بِهَا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾

این است آن دوزخی که مجرمان آن را انکار می کردند.(۴۳)

هَٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِى يُكَذِّبُ بِهَا ٱلْمُجْرِمُونَ

هَٰذِهِۦ : مبتدا- جَهَنَّمُ : خبر- يُكَذِّبُ : فعل مضارع- ٱلْمُجْرِمُونَ : فاعل

و آن هنگام که مجرمان به آتش دوزخ نزدیک شدند نگهبانان دوزخ به ایشان می‌گویند: این همان جهنمی است که در دنیا به شما وعید داده شده و از آن شما را بیم داده بودند که شما آن را در دنیا دروغ می‌پنداشتید و آن را تکذیب می‌کردید.

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ءَانٍ ﴿٤٤﴾

میان آن آتش و میان آب جوشان می گردند.(۴۴)

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ءَانٍ

يَطُوفُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- بَيْنَهَا : مفعول فيه

و دوزخیان طواف می‌کنند میان دوزخ و میان آب گرم سوزان که گرمای آن بغایت رسیده هر گاه که ایشان را فریادرسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جهنم و آب گرم سوزان باشند پس یکبار حمیم به آنان خورانده می‌شود (آب گرم و سوزان) و بار دیگر زقوم تا در شکم دوزخیان بهم آمیزند و آنچنان اذیت شوند که روده‌هایشان پاره پاره شود.

فَبِأَيِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٥﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۴۵)

فَبِأَيِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

این عذاب و آب گرم و سوزان و زقوم که به دوزخیان خورانده می‌شود که از خوردن آن روده‌های آنان پاره پاره می‌شود. پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ اینها همه اخطار و وعیدی است که شما در دنیا به راه راست در آئید تا خود را از عذاب اینچنین نجات دهید.

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ ﴿٤٦﴾

و برای هر کس که از ایستادن در مقابل پروردگارشان ترسیده است، دو باغ است.(۴۶)

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ

لِمَنْ : جار و مجرور خبر مقدم- جَنَّتَانِ: مبتدا مؤخر

و برای کسیکه از ایستادن در حضور خداوند بترسد و کارهای شایسته کند و به راه راست درآید و پیغمبران را تصدیق کند و آنچه از جانب خدای تعالی آمده است بپذیرد دو باغ است، یعنی دو بهشت دهند. یکی جنت عدن گفته‌اند از آن انسان‌های پرهیزکار است و دیگری از آن جنیان باشد. گفته‌اند دو باغ به ایشان در جنت دهد که یکی اَز ایشان صد ساله راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و حوران دلکش.

از عبدالله قیس﷜ روایت است که: پیغمبرخداﷺ فرمودند: «دو جنّت است که ظروف و هر چه که در آن موجود است از نقره است، و دو جنّت است که ظروف و هر چه که در او هست از طلاست، و در

جنّت عَدْن بین مردم و بین این که به پروردگارشان نگاه کنند، بجز ردای کبریائی که وجه [خداوند متعال] است، چیز دیگری قرار ندارد». و نیز

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زن‌های بهشت به دنیا بیاید، ما بین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می‌باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٧﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۴۷)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ولی در این دو آیه بر خلاف آیات قبلی همگان را مورد خطاب قرار داده و ایشان را به بهشت‌های عدن مژده و نوید می‌دهد پس می‌گوید اینها نشانه قدرت‌ها و نعمت‌ها و لطف بی زوال و جاودان خداوند است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

ذَوَاتَآ أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾

و آن دو باغ دارای شاخه‌های بسیارند.(۴۸)

ذَوَاتَآ أَفْنَانٍ

مبتدا: محذوف- ذَوَاتَآ : خبر

دو باغ و بوستان دارای شاخه‌های بسیار از برای بهشتیان انس و جن است. که در هر شاخه از آن شاخه‌های سبز و خرم انواع و اقسام از میوه‌های گوناگون است و بهشتیان از آن بهره‌مند شوند و در آن جاودان مانند آورده‌اند که میوه‌های آن دو بهشت نزدیک است که دست ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده بدان رسد و گفته‌اند کسانی که تکیه دارند و میوه آرزو کنند شاخ درخت سر فرو دارد و آن میوه که خواهد به دهان وی درآید.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٩﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۴۹)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس بهشتیان در بهشت و در باغ‌ها و بوستان آن سیر کنند و از میوه‌های آن برخوردار می‌شوند که اینها نشانه قدرت‌ها و نعمت‌های بی زوال و جاودان خدای سبحانه تعالی است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿٥٠﴾

در آن دو باغ دو چشمه روان است.(۵۰)

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ

فِيهِمَا: جار و مجرور خبر مقدم- عَيْنَانِ مبتدا مؤخر- تَجْرِيَانِ: فعل مضارع- (ا)فاعل

در آن دو باغ دو چشمه جاری است که آن باغها را آبیاری می‌کند. گفته‌اند یکی از آن دو چشمه، «تسنیم» و دیگری «سلسبیل» است. که آب یکی از آن بسیار صاف و دیگری از شراب لذیذتر است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥١﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۵۱)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

آن بهشتیان در بهشت‌هایی که در آن دو باغ است و در زیر آن دو چشمه روان و از شراب لذیذ آن بهره‌مند می‌شوند این‌ها همه از لطف و محبت خدای تعالی است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید.؟

فِيهِمَا مِن كُلِّ فَٰكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿٥٢﴾

در آن دو باغ از هر میوه دو قسم باشند.(۵۲)

فِيهِمَا مِن كُلِّ فَٰكِهَةٍ زَوْجَانِ

فِيهِمَا : جار و مجرور خبر مقدم- : مبتدا مؤخر

از هر میوه دو قسم موجود باشد که یکی معروف و قبلاً نظیر آن را در دنیا دیده باشند و دیگری غریب که کسی آن را ندیده و نشنیده باشد.

هر که در راه محبت شد فنا	**یافت از بحر لقا در آن بقا**
هر کرا شمشیر شوقش سر برید	**میوه‌ی وصل از درخت شوق چید**

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٣﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۵۳)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

آن بهشتیان از هر دو قسم میوه‌های معروف و شناخته شده و میوه‌های غریب و شناخته نشده بهره‌مند می‌شوند اینها نشانه‌ی نعمت‌های بی زوال و جاودان خداوند است که به بهشتیان وعده داده شده است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ فُرُشٍۭ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ۚ وَجَنَى ٱلْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿٥٤﴾

بهشتیان بر فرش‌هایی که استر آن از حریر ستبر باشد آرمیده‌اند و میوه‌ی آن دو بوستان نزدیک باشد.(۵۴)

مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ فُرُشٍۭ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ

مُتَّكِـِٔينَ : حال

پرهیزکاران و ترسندگان در دنیا از حضور و پیشگاه الهی درآن دنیا در بهشت‌ها در حالیکه بر فرش‌هایی که استر آن از دیبای محکم و حریر ستبر باشد تکیه کنندگان باشند.

وَجَنَى ٱلْجَنَّتَيْنِ دَانٍ

وَجَنَى : مبتدا- دَانٍ : خبر

و میوه‌ی درختان این دو باغ در بهشت در نزد بهشتیان قرار دارد بطوری که دست بدان می‌رسد و گفته‌اند اهل بهشت اگر آرزوی میوه کند شاخه درخت سر فرود می‌آورد و آن میوه که خواهد در دهن وی در آید.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٥﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۵۵)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

بر آورده شدن این همه آرزوهای بهشتی و بهره‌مندی از انواع و اقسام میوه‌های آن از نشانه‌ها و نعمت‌های بی کران خدای تعالی است که به پرهیزکاران می‌رسد از ابوهریره‌ؓ از پیغمبرخداﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده نموده‌ام که نه چشم مثل آن‌ها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم بدل هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی‌توان نعمت‌های بهشت را به چیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه نمود». پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

فِيهِنَّ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ﴿٥٦﴾

در آن کوشکها حوران باشند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند و پیش از آن هیچ انس و جنی با آنها آمیزش نکرده است.(۵۶)

فِيهِنَّ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ

فِيهِنَّ : جار و مجرور خبر مقدم- قَٰصِرَٰتُ : مبتدا مؤخر- يَطْمِثْهُنَّ : فعل مضارع- هن: مفعول به- إِنسٌ : فاعل

در آن کوشک‌ها و قصرها حوران باشند که دست کسی از جن و انس بدو نرسیده و فروهشته چشمان‌اند که فقط بر همسران خود نظر می‌اندازند و به او عشق می‌ورزند و آنان دوشیزگان‌اند که آنان هیچ کس را جز از شوهران خود زیباتر نمی‌بینند. دارای جمال و کمال و محبوب و دوست داشتنی هستند و قبل از او کسی با ایشان آمیزش نکرده است.

مولانا گفت:

قاصرات الطرف باشد ذوق جان — جز بخصم خویش ننماید نشان
قاصرات الطرف باشد آن مدام — وین حجاب ظرفها همچون خیام

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۷﴾
پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۵۷)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
این همه نعمت‌های بهشتی از جمله داشتن قصرها و کوشکها و در کنار آن حوران بهشتی که همه دوشیزه و باکره‌اند و با چشمان فروهشته فقط به شوهر خود نظاره‌گرند که در نهایت لطافت و صفا و پاکی و جمال هستند از نشانه‌های نعمت‌های بی کران خدای تعالی است که به پرهیزکاران وعده داده شده است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

كَأَنَّهُنَّ ٱلْيَاقُوتُ وَٱلْمَرْجَانُ ﴿۵۸﴾
گویا اینکه آنها یاقوت و مرجان‌اند.(۵۸)

كَأَنَّهُنَّ ٱلْيَاقُوتُ وَٱلْمَرْجَانُ

هن: اسم کان- ٱلْيَاقُوتُ : خبر کان- وَٱلْمَرْجَانُ : معطوف

در این آیه شریفه **تشبیه** در جهت انشاء آمده است. می‌گوید:
سپس خدای تعالی آن زنان بهشتی را در لطافت و صفا و پاکی و جمال و حسن به یاقوت و مرجان تشبیه می‌کند. می‌گوید: گویا آن حوران مخلوقی از یاقوت در سرخی و صفا و همچون مرجان‌اند در سفیدی و پاکیزگی.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:
از انس بن مالک ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زنان بهشت به دنیا بیاید، ما بین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می‌باشد از دنیا و آنچه که در آن است بهتر است».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۹﴾
پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۵۹)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
این موهبت بهشتی یعنی زنان سفید چشم و حوران بهشی که در لطافت و صفا و پاکی و جمال و حسن به یاقوت و مرجان تشبیه شده و آنچه در حدیث شریف آمده که اگر یکی از آن زنان به این دنیا بیاید بوی خوش آن شرق و غرب عالم را پر خواهد ساخت از لطفها و کرامتهای خدای یگانه و متعال است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

هَلۡ جَزَآءُ ٱلۡإِحۡسَٰنِ إِلَّا ٱلۡإِحۡسَٰنُ ﴿٦٠﴾
آیا پاداش نیکی جز نیکی نیست؟(۶۰)

هَلۡ جَزَآءُ ٱلۡإِحۡسَٰنِ إِلَّا ٱلۡإِحۡسَٰنُ

جَزَآءُ: مبتدا- ٱلۡإِحۡسَٰنِ : مضاف الیه- إِلَّا : استثناء- ٱلۡإِحۡسَٰنُ : خبر

آیا پاداش احسان و نیکی جز نیکی است؟ پس نعمت‌های بهشتی که در این آیات وصف آن رفته و نعمت‌هایی که برای آنان شمرده شده است از آن کسانی است که پرهیزکاری کرده وکارهای نیکو انجام داده و در انجام اعمال صالحه از دیگران پیشی جسته‌اند صاحب برترین درجات بهشت خواهند شد. کاشفی گفت: حاصل آنست جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعات را و پاداش شکرها به زیاده و نفوس را به فرح و توبه را به قبول و دعا را به اجابت و سؤال را به عطا و استغفار را به مغفرت و خوف دنیا را به امن آخرت و جزاء فنا فی الله بقا بالله. **مولانا گفت:**

چیست احسان را مکافات ای پسر　لطف و احسان و ثواب معتبر

در بوستان شیخ سعدی آمده است که:

یکی سیرت نیک مردان شنو　اگر نیکبختی تو مردانه رو
که شبلی زحانوت گندم فروش　به ده برد انبان گندم به دوش
نگه کرد موری در آن غله دید　که سرگشته هر گوشه‌ای می‌دوید
ز رحمت بر او شب نیارست خفت　به مأوای خود بازش آورد و گفت:
مکن بد که بد بینی از یار نیک　نروید ز تخم بدی بار نیک
مروت نباشد که این مور ریش،　پراکنده گردانم از جای خویش
سیاه اندرون باشد و سنگدل،　که خواهد که موری شود تنگدل
درون فرو ماندگان شاد کن　ز روز فروماندگی یاد کن

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾
پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۶۱)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

این بهشت ازآن کسانی است که در دنیا کارهای نیکو انجام داده‌اند در آن صورت در آخرت سزای اعمال نیک پرهیزکاران نیکی خواهد بود. این از الطاف و کرامات الهی است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴿٦٢﴾
و غیر از آن دو باغ، دو بوستان دیگر نیز هست.(۶۲)

وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ

مِن دُونِهِمَا : جار و مجرور خبر مقدم-جَنَّتَانِ : مبتدا مؤخر

و غیر از آن دو بوستان که قبلاً از برای بهشتیان بیان داشته‌ایم دو بوستان دیگری نیز هست. کاشفی گفت: و به جز این بوستان که مذکور شد دو بوستان دیگر است و گفته‌اند دو بوستان اول از زر است برای سابقان و این دو بوستان از نقره است برای اصحاب یمین.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

قول خداوند متعال که: (به غیر از این دو بوستان دو بوستان دیگر است)

از عبدالله قیس رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «دو جنت است که ظروف و هر چه در آن موجود است از نقره است، و دو جنت است که ظروف و هر چه که در او هست از طلا است، در جنت عدن بین مردم و بین اینکه به پروردگارشان نگاه کنند، بجز ردای کبریائی که بر وجه (خداوند متعال اوست) است، چیزی دیگری قرار ندارد».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۶۳)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

این دو بوستان از نعمت‌های دیگری است غیر از آن دو بوستانی که قبلاً بیان آن رفت و آن بهشت عدن باشد که در آن به پروردگار خود نگاه کنند بجز ردای کبریایی بر وجه خداوند متعال. پس این نعمت از الطاف و کرامات خدای تبارک و تعالی بر بهشتیان است. پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

مُدْهَآمَّتَانِ ﴿٦٤﴾

دو باغ سبزی که از انبوهی درختان سیاه می‌نماید.(۶۴)

مُدْهَآمَّتَانِ

مبتدا محذوف- مُدْهَآمَّتَانِ: خبر

آن دو بهشت سبز است که به نظر بیننده به سیاهی می‌زند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۶۵)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس ای گروه انس و جن کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿٦٦﴾

در آن دو، دو چشمه فواره زنان وجود دارد.(۶۶)

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ

فِيهِمَا: جار و مجرور خبر مقدم-عَيْنَانِ : مبتدا مؤخر

در آن دو بهشت دو چشمه فواره زن به آب وجود دارد و هر چند از آب آن بردارند باز بجوشد و آب آن کم نشود.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۶۷)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

وجود دو چشمه در بهشت که آب آن جوشنده است یکی دیگر از نعمت‌ها و لطف‌های خداوند است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

فِيهِمَا فَٰكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾

در آن دو میوه‌ی خرما و انار است.(۶۸)

فِيهِمَا فَٰكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ

فِيهِمَا: جار و مجرور خبر مقدم-فَٰكِهَةٌ: مبتدا مؤخر

در این دو بهشت میوه‌های بسیاری باشد از خرماستان و درختان انار که بهشتیان از آن برخوردار گردند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۶۹)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

یکی دیگر از نعمت‌های بزرگ و از نشانه‌های قدرت باریتعالی میوه‌های بهشتی از جمله خرما و انار است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

فِيهِنَّ خَيْرَٰتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾

در آن نیک سیرتان خوب صورت‌اند.(۷۰)

فِيهِنَّ خَيْرَٰتٌ حِسَانٌ

فِيهِنَّ: جار و مجرور خبر مقدم-خَيْرَٰتٌ: مبتدا مؤخر

در آن بهشت دوشیزگان نیک سیرت و خوب صورت‌اند. یعنی زنان خوش خلق و زیبا روی.

شیخ سعدی گفت:

چو شیرین سخن باشد و خوبروی　　به دیدار او در بهشت است شوی

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۷۱)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

یکی دیگر از نعمت‌های بهشتی دوشیزگان خوش خلق و خوش سخن و نیکو و با جمال‌اند و این نمایانگر عظمت خدای تعالی است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

حُورٌ مَّقْصُورَٰتٌ فِى ٱلْخِيَامِ ﴿٧٢﴾

سیاه چشمان‌اند که در خیمه‌ها نگاهداشته شده‌اند.(۷۲)

حُورٌ مَّقْصُورَٰتٌ فِى ٱلْخِيَامِ

حُورٌ: بدل

حورانی سیاه چشم‌اند که در پرده‌ها نگاهداشته شده و فقط به شوهران خود نگاه می‌کنند و به دیگران بی توجه‌اند و یا غرفه‌ها و حجره‌های داماد و عروس است که در آن بهشتیان با حوران‌اند و با یکدیگر به عشق بازی می‌پردازند و به دیگری بی توجه‌اند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن قیس رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «در جنت خیمه‌ای است از مروارید میان خالی که عرض آن شصت میل است، در هر گوشه‌ی آن مردمی است که مردمان گوشه‌ی دیگر را نمی‌بینند، مؤمنین به تماشای کسانی که در این خیمه قرار دارند می‌آیند ...»

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۷۳)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

این حوران بهشتی نگاهداشته شده در خیمه‌ها از برای بهشتیان یکی دیگر از نعمت‌های خداوند بزرگ و با عظمت است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ﴿٧٤﴾

که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند و پیش از آن هیچ انس و جنی با آنها آمیزش نکرده است.(۷۴)

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ

يَطْمِثْهُنَّ : فعل مضارع- هن: مفعول به- إِنسٌ : فاعل

در آن بهشت حوران باشند که دست کسی از جن و انس بدو نرسیده و فروهشته چشمان‌اند که فقط به همسران خود نظر می‌اندازند و به او عشق می‌ورزند آنان دوشیزگانی‌اند که هیچ کس را جز شوهران خود زیباتر نمی‌بینند. دارای جمال و صفا و در نهایت پاکی هستند و کسی با ایشان آمیزش نکرده است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۷۵)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

حوران بهشتی پاک دامنان و دوشیزگان خوش خلق و نیک صورت و با جمال یکی دیگر از نعمت‌ها و نشانه‌های قدرت خالق باریتعالی است. پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾

بر فرش‌های سبز رنگ و بالش‌های نیکو تکیه زده‌اند.(۷۶)

مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ

مُتَّكِـِٔينَ : حال

اصحاب یمین، بهشتیان بر بالش‌های سبز رنگ تکیه زده یعنی بر فرشی بسیار با ارزش و در نهایت نیکویی تکیه زدگان‌اند و بر فرش‌های منقش بی نظیر و بسیار زیبا می‌لمند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٧﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟(۷۷)

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس بهشتیان برروی فرش‌های سبز رنگ و بالش‌های نیکو و زیبا تکیه می‌زنند پس چگونه ممکن است این همه نعمت‌های بهشت را نادیده گرفت و آن را تکذیب کرد.

نعمت‌های پروردگارتان به قدری زیاد و به قدری با ارزش است که جای تکذیب نیست.

تَبَٰرَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِى ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

بزرگ است نام پروردگارت که دارای جلال و اکرام است.(۷۸)

تَبَٰرَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِى ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ

تَبَٰرَكَ : فعل ماضی-ٱسْمُ : فاعل

با برکت است نام پروردگارت و او صاحب جلال و اکرام و بزرگی است، اوست پاک، دارای عزت و عظمت، شکوه و کرامت، توبه پذیر گناهکاران و آماده کننده بهشت و نعمت‌های آن از قبیل میوه‌ها و درختان و جوی‌ها برای بهشتیان و قرار دهنده‌ی حوران بهشتی از برای عشق بازی و لذات ایشان پس او را باید سپاس و ستایش کرد و در مقابل نعمت‌های بی کران او شکرگزار باید بود و چه کسی غیر از او

شایسته‌ی پرستش و عبادت است. فقط اوست که دنیا و آخرت بیافرید و صاحب ملک تنها اوست. بدو پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوئیم باشد که ما را هدایت کند.

از پیر هرات خواجه عبدالله انصاری:

الهی! از جود تو هر مفلسی را نصیبی است، از کرم تو هر دردمندی را طبیبی است، از سعَت رحمت تو هر کسی را تیری[1] است. هر یکی را جایی بداشته، و هر یکی را به رنگی رشته؛ این است که می‌فرماید: «کل یوم هو فی شان یرفع قوماً و یضع آخرین».

[1] - نصیبی

سوره الواقعه

سوره «**واقعه**» دارای نودوشش آیه و **مکی** است. ابن عباس گفت یک آیه در مدینه فرود آمده است «**افبهذ الحدیث انتم مدهنون**». در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر بقول مقاتل بن سلیمان یک آیت «**ثله من الاولین و ثله من الاخرین**». این سوره بجهت واقع شدن «واقعه» در آغاز، واقعه نامیده شده است. در فضیلت این سوره آورده‌اند که **عثمان بن عفان- عبدالله بن مسعود** را در حالت بیماری عیادت کرد. به عبدالله بن مسعود گفت که- به وقت حاجت و ضرورت، سوره الواقعه بخوانید که من از رسول خدا ﷺ شنیدم. «من قرأ سوره الواقعه کل لیله لم تصبه فاقه ابداً». هر که سوره الواقعه هر شب بخواند فقر وفاقه‌ای هرگز بدو نرسد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

یاد کن آنگاه که واقعه واقع شد (قیامت).(۱)

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ

إِذَا : مفعول فیه- وَقَعَتِ : فعل ماضی- الْوَاقِعَةُ : فاعل

الْوَاقِعَةُ : اسمی از اسمهای قیامت است. و قیامت بدانجهت واقعه نامیده شده است که وقوع آن حتمی و قطعی است. می گوید: هنگامیکه واقعه عظیم یعنی قیامت بر پا شود.

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

که وقوع آن (در وقت موعود) دروغ نیست.(۲)

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ

لِوَقْعَتِهَا : جارومجرور خبر لَيْسَ مقدم- كَاذِبَةٌ : اسم لَيْسَ موخر

و در موعد مقرر در وقوغی آن هیچ دروغی نیست و با دمیدن اسرافیل در صور یعنی نفخه دوم قیامت واقع خواهد شد و همه از قبر بر خواهند خاست و در آن هیچگونه شک و تردیدی نیست و به حساب و کتاب اعمال انسانها رسیدگی خواهد شد.

خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ﴿٣﴾

هم پست کننده (جماعتی) است و هم بالابرنده.(۳)

خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ

مبتدا محذوف- خَافِضَةٌ : خبر- رَّافِعَةٌ : خبر ثانی

در آن روز قومی را از روی عدل به جهت نفاق و شرکشان و گناهشان پست کننده و به اسفل سافلین فرو برنده است و گروهی را به جهت اعمال نیکشان و اخلاصشان به اعلی علیین بالا برنده است. آنانکه از مکر و حیله شیطانی رسته و به حق پیوسته‌اند در آن دنیا به درجات اعلی می رسند و آنانکه از شهوات حیوانی پیروی کرده‌اند در پست‌ترین جای دوزخ جای گیرند در حدیث شریف آمده است که: حضرت مصطفی ﷺ فرمود:

ان الله تعالی خلق الملائکه و رکب فیهم العقل، و خلق البهائم و رکب فیهم الشهوه و خلق بنی آدم و رکب فیهم العقل و الشهوه، فمن غلب عقله شهوته فهو اعلی من الملائکه و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم.

براستی خداوند تعالی فرشتگان را خلق کرده و در آنان عقل و خرد قرار داد و چهارپایان را آفرید و در آنان شهوت قرار داد. سپس فرزندان آدم را آفرید و در آنان عقل و شهوت در آمیخت، انسانی که در وجود او عقل بر شهوت غالب شود، بالاتر از فرشتگان است و کسی که شهوتش بر عقل و خرد او چیره شود پست تر از چهارپایان است.

إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾

آن گاه که زمین با لرزش (هول انگیز) بلرزد.(۴)

إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجًّا

إِذَا: مفعول فیه- رُجَّتِ : فعل ماضی مجهول- ٱلْأَرْضُ : نایب فاعل — رَجًّا : مفعول مطلق

به یاد آور آن هنگام که زمین به لرزش در آورده شود جنبیدنی سخت، بروجهی که هر بنا که بر آنست منهدم و نابود گردد.

وَبُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾

و کوه ها پاره پاره کرده شود چه پاره پاره شدنی.(۵)

وَبُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسًّا

بُسَّتِ : فعل ماضی مجهول- ٱلْجِبَالُ : نایب فاعل- بَسًّا : مفعول مطلق

و کوه ها سخت خرد و ریزه شود. و رانده شود آن کوه ها راندنی سخت تا شکسته و پاره پاره گردد.

فَكَانَتْ هَبَآءً مُّنۢبَثًّا ﴿٦﴾

و مانند غباری پراکنده گردد.(۶)

فَكَانَتْ هَبَآءً مُّنۢبَثًّا

(هی) اسم کان- هَبَآءً : خبر کان

پس غباری پراکنده شوند چنانکه در شعاع آفتاب، ذرات غبار مانندی دیده می شود.

وَكُنتُمْ أَزْوَٰجًا ثَلَٰثَةً ﴿۷﴾

و شما سه قسم شوید (از واج سه گانه‌ای باشید).(۷)

وَكُنتُمْ أَزْوَٰجًا ثَلَٰثَةً

تم: اسم کان- أَزْوَٰجًا : خبر کان- ثَلَٰثَةً : نعت

و شما به گروههای سه گانه تقسیم می شوید. یعنی حال و وضع آدمها در آن روز به سه نوع خواهد بود.

فَأَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿۸﴾

اهل سعادت چه حال دارند، اهل سعادت چه حال دارند؟(۸)

فَأَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ

سپس خداوند متعال به بیان وضع این سه گروه می پردازد و می گوید. پس اصحاب یمین[۱] چه حال دارند. اصحاب یمین چه حال دارند؟ آنان در بهترین وضعی قرار خواهند داشت. اصحاب یمین کسانی اند که کارنامه اعمالشان در آن روز بدست راست ایشان دهند ایشان اهل سعادت اند و جایگاه ابدیشان بهشت است.

وَأَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿۹﴾

اهل شقاوت چه حال دارند. اهل شقاوت چه حال دارند؟(۹)

وَأَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ

أَصْحَٰبُ : مبتدا- مَآ : مبتدای ثانی- أَصْحَٰبُ : خبر ثانی- جمله خبر أَصْحَٰبُ

و اصحاب مشئمه[۲] چه حال دارند؟ آنان در بدترین شرایط رستاخیز قرار دارند و اصحاب دست چپ کسانی اند که کارنامه اعمال ایشان را در آن روز بدست چپشان دهند. و ایشان اهل بدبختی و شقاوت‌اند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از اسامه ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «در روز قیامت شخصی که آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در

---

[۱] - اصحاب دست راست

[۲] - اصحاب دست چپ

آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می‌پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می کردی؟
می گوید: شما را به کار نیک امر می کردم، ولی خودم آنرا انجام نمی دادم، و شما را از کار بد منع می کردم ولی خودم آنرا مرتکب می شدم».

وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ﴿١٠﴾

و سبقت گیرندگان که پیشی گرفته اند.(۱۰)

وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ

ٱلسَّٰبِقُونَ: مبتدا- ٱلسَّٰبِقُونَ: تاکید

و سومین گروه، کسانی اند که به ایمان پیشی گرفتگان‌اند چون مرد مومن آل فرعون و یا حبیب نجار و یا ابوبکر صدیق و علی مرتضی علیه السلام یا پیشروان در صف جهاد و ایشان پیش تازان به سوی بهشت هستند. پس اصحاب یمین اهل بهشت و اصحاب دست چپ اهل دوزخ و سبقت گیرندگان به پیشگاه الهی، یعنی مقربون که پیامبران و صدیقان و شهداء و عرفا و اولیاء هستند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند «اولین گروهی که به جنت داخل می شوند، رویشان مانند ماه شب چهارده می درخشد، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می اندازند و نه آب بینی خود را، و نه هم قضای حاجت می کنند، ظرفهایشان از طلا، و شانه هایشان از طلا و نقره و در مجمرهایشان عود، و عرقشان مانند مشک است، برای هر کدامشان دو همسر است که از زیبایی و نزاکت مغز استخوان از لای انگشتهای شان دیده می شود، با هم اختلاف و کینه توزی نداشته و دلهای شان دل یک شخص است، و صبح و شام تسبیح خداوند متعال را می‌گویند».

ونیز در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اهل جنت کسانی راکه در فوق شان در غرفه ها می باشند، طوری می بینند که شما ستاره درخشانی راکه در آسمان بطرف مشرق و یا مغرب در حال حرکت است، می بینید، و این بسبب برتری عده‌ای بر عده‌ای دیگری است» مردم گفتند: یا رسول الله! این چیزی راکه فرمودید منازل انبیاء بوده و بدیگران نمی رسد، فرمودند: «نه خیر! چنین نیست، قسم بذاتیکه جانم در دست اوست، این چیزها از اشخاصی است که ایمان آورده و پیغمبران را تصدیق کرده‌اند».

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾

آنها خودشان مقربانند.(۱۱)

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا ثانی-ٱلۡمُقَرَّبُونَ : خبر ثانی

این گروه مقربان یعنی نزدیک گردانیده شدگان به رحمت و کرامت اند و بر آنان است پاداش بزرگی از جانب خدای رحمان و رحیم.

فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿١٢﴾

(آن مقربان) در نعمتهای بهشت باشند.(۱۲)

فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ

۲ آن مقربان و نزدیک شدگان درگاه الهی در بوستانهایی که در آن انواع نعمتهای بهشتی است قرار خواهند گرفت.

در حدیث شریف *صحیح البخاری* آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده نموده‌ام که نه چشم مثل آنها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم بدل هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی توان نعمتهای بهشت را به چیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه نمود».

ثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

آن مقربان، گروهی از پیشینیان اند.(۱۳)

ثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ

مبتدا: محذوف- ثُلَّةٞ : خبر

آن مقربان گروهی از پیشینیان اند بسیار زیاد از امتهای گذشته یعنی امتهایی از حضرت آدم عليه السلام تا بعث حضرت رسول ﷺ

وَقَلِيلٞ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١٤﴾

و اندکی از پسینیان اند.(۱۴)

وَقَلِيلٞ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ

قَلِيلٞ: معطوف

و اندکی از پسینیان یعنی امتهای حضرت رسول اکرم ﷺ است که نسبت به امتهای گذشته اندک اند چون تعداد پیغمبران در امتهای گذشته زیاد بوده اند آن زمانیکه این آیت نازل شد عمر رضی الله عنه گریان شد و گفت یا رسول الله ﷺ ما به تو گرویدیم و ترا تصدیق کردیم و از میان امت ما نجات نیابد مگر اندکی، این آیت آمد که « وثله من الاخرین». حضرت رسول اکرم ﷺ آیت بروی خواند و عمر فرمود که رضینا من ربنا»

در خبر است که اهل بهشت صدوبیست صف باشند هشتاد صف از امت محمدﷺ و چهل صف از امتهای سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند.

عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾

تکیه زده بر روی تختهای زربفت مرصع.(۱۵)

عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ

عَلَىٰ سُرُرٍ : جارومجرور — مَّوْضُونَةٍ : نعت

در حالیکه آن مقربان و سابقین بر روی تختهای بافته شده به زر و یاقوت و زمرد تکیه کرده‌اند.

مُّتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَـٰبِلِينَ ﴿۱۶﴾

روبروی هم تکیه زده اند.(۱۶)

مُّتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَـٰبِلِينَ

مُّتَّكِئِينَ: حال- مُتَقَـٰبِلِينَ : حال ثانی

که روبروی هم بر آنها تکیه زده یعنی بر روی تختهای زرباقت یاقوت و زمرد روبروی هم در حالت شادمانی و انس و سرور بر آن تکیه زده اند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَٰنٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾

و بر گردشان نوجوانان جاویدان می گردند.(۱۷)

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَٰنٌ مُّخَلَّدُونَ

يَطُوفُ : فعل مضارع- وِلْدَٰنٌ : فاعل

و کودکان (نوجوانان) جاوید ماندگان در دور و بر این مقربان برای خدمت می‌گردند با قیافه کودکانه چونکه خردان نسبت به خدمت از بزرگان زیباتر و جلوه گرترند و گویند آراستگان به گوشواره‌های زرین و این کودکان را خداوند برای خدمت بهشتیان خلق کرده است.

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿۱۸﴾

با کوزه ها و ابریق ها و با پیاله هایی از شراب جاری (دورشان می گردند).(۱۸)

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ

و آن کودکان دوروبر این مقربان برای خدمتگزاری می گردند در حالیکه در دستهایشان کوزه ها و ابریق ها و جام هایی از شراب روان و گواراست. و در آن جا چشمه های شراب بهشتی است.

لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ ﴿۱۹﴾

که بهشتیان از آن سردرد نگیرند و بد مست نشوند.(۱۹)

لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ

يُصَدَّعُونَ : فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل

از نوشیدن آن شراب سر مست نشوند یعنی آن می را خمار نباشد و نیز از آن بی عقل و بی هوش نمی شوند که خداوند شراب بهشت را از مستی، سردرد، قی و پیشاب پاک داشته است.

وَفَٰكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾

و میوه‌هایی از آنچه بر می گزینند.(۲۰)

وَفَٰكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ

وَفَٰكِهَةٍ : معطوف

و دیگر اینکه آن نوجوانان خدمتگزار با میوه هایی از آنچه بر می گزینند، یعنی آنچه راکه بهشتیان به میل خود هر چه را بخواهند انتخاب می کنند آماده پذیرایی اهل بهشت هستند.

وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾

و با گوشت مرغ از هر جنس که پسند کنند.(۲۱)

وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ

يَشْتَهُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

و با گوشت پرندگان که دارای لطیف ترین گوشتهاست از آنچه که آرزو کنند و بر وجهی که بخواهند، بریان شده حاضر و آماده باشد.

وَحُورٌ عِينٌ ﴿٢٢﴾

و سفید رویان سیاه چشم.(۲۲)

وَحُورٌ عِينٌ

خبر مقدم محذوف- حُورٌ: مبتدا مؤخر- عِينٌ: نعت

و خدمتگزاری آن مقربان زنان سیاه چشم سفید روی و گشاده روی و گشاده چشمان در صفا و لطافت آماده اند و در دوروبر ایشان می گردند.

كَأَمْثَٰلِ ٱللُّؤْلُوِ ٱلْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾

مانند مروارید نهان در میان صدف پوشیده شده است.(۲۳)

كَأَمْثَٰلِ ٱللُّؤْلُوِ ٱلْمَكْنُونِ

كَأَمْثَٰلِ : جارومجرور

آن زنان حور در سفیدی و زیبایی و در غایب لطافت و صفا و جمال به لؤلؤ پوشیده در میان صدف تشبیه شده است. که هر گاه آن مروارید از صدف بیرون آید درخشش آن اطراف را نوراني و چشمان را خیره نماید آن زنان حور نیز هر گاه خود را به شوهران مخصوص خود نشان دهند چشمان شوهران خود را خیره نمایند چونکه دست هیچ غیری بدو نرسیده و دوشیزه و بکر و در کمال لطافت و صفا و درخشش ظاهر می‌شوند.

جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٢٤﴾

این پاداشی برای آنچه می کردند.(۲۴)

جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ

جَزَآءَۢ: مفعول لاجله- (و) اسم کان- يَعۡمَلُونَ: فعل مضارع (و) فاعل، جمله خبر کان

این همه پاداش و نعمتهای بهشتی برای اهل بهشت بخاطر آنست که در دنیا از کارهایی نیک و انجام فرایض‌که عمل کرده‌اند در آخرت به ایشان پاداش داده می‌شود.

لَا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوٗا وَلَا تَأۡثِيمًا ﴿٢٥﴾

در آن بهشت سخنان بیهوده و گناه آلود نمی شنوند.(۲۵)

لَا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوٗا وَلَا تَأۡثِيمًا

لَا يَسۡمَعُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- لَغۡوٗا: مفعول به

در بهشت سخنان لغو و بیهوده گفته نمی شود چون فحش و دشنام و ناسزا و نیز سخنی بر زبان جاری نمی گردد که به گناه آلود باشد.

إِلَّا قِيلٗا سَلَٰمٗا سَلَٰمٗا ﴿٢٦﴾

مگر گفتاری می شنوند که آن سلام است و سلام.(۲۶)

إِلَّا قِيلٗا سَلَٰمٗا سَلَٰمٗا

قِيلٗا: مستثنی- سَلَٰمٗا: بدل- سَلَٰمٗا: توکید

و یکی از صفات سابقون و مقربان آنست که علاوه بر اینکه سخن زشت و بیهوده و ناروا به یکدیگر نمی گویند بلکه به همدیگر سلام و شاد باش می گویند گفته اند که فرشتگان به آنان سلام می گویند، و خدای تعالی بر می انگیزد فرشتگان را برای آنها بر سلام دادن.

وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ ﴿٢٧﴾

اهل سعادت چه حال دارند، اهل سعادت چه حال درند؟(۲۷)

وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ

أَصۡحَٰبُ: مبتدا- مَآ: مبتدای ثانی- أَصۡحَٰبُ: خبر ثانی- جمله خبر مبتدای اول

این آیه معطوف به « والسابقون السابقون، اولئک المقربون» است درباره اصحاب الیمین گفته شد که آنان کسانی اند که کارنامه اعمالشان در روز قیامت بدست راست ایشان داده خواهد شد و این زهی سعادت است که کارنامه اعمال انسان از سمت راست به ایشان داده شود. پس ایشان اهل بهشت و سعادت اند و جایگاه ابدیشان بهشت جاودان است.

فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ﴿۲۸﴾

در جوار درختان سدر بی خار اند. (۲۸)

فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ

فِي سِدْرٍ: جارومجرور - مَخْضُودٍ: نعت

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعد از آن کلمات هماهنگ وجود دارد که به آن سجع[1] می‌گویند.

می‌گوید، آن بهشتیان اصحاب یمین در کنار درختان سدر بی خار قرار دارند و در آن می آرامند.

وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ ﴿۲۹﴾

و درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است.(۲۹)

وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ

و اصحاب یمین در جوار درخت موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است قرار می گیرند و از آن بهره مند می شوند.

وَظِلٍّ مَمْدُودٍ ﴿۳۰﴾

و در سایه‌ی گسترده‌ی آن (می آرامند).(۳۰)

وَظِلٍّ مَمْدُودٍ

وَظِلٍّ: معطوف- مَمْدُودٍ: نعت

آن مقربین درگاه الهی و بهشتیان اصحاب یمین در سایه گسترده‌ای که هرگز از بین نرود می آرامند و به استراحت و خوشی می پردازند.

یکی شخص از این جمله در سایه‌یی به گردن بر از خلد پیرایه‌یی

وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ ﴿۳۱﴾

و در آب روان و ریزان (سیر می کنند).(۳۱)

وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ

وَمَاءٍ: معطوف-مَسْكُوبٍ: نعت

---

[1] - نگا: به ذیل آیه ۱، سوره نجم

آن اصحاب یمین در آب ریزان و روان که از جنت عدن بر بوستانهای دیگر که دارای درختان سدر و سایه ای دراز و گسترده و بی زوال دارند می ریزند سیر می کنند.

وَفَٰكِهَةٖ كَثِيرَةٖ ﴿٣٢﴾

و در میوه ای بسیار قرار دارند.(۳۲)

وَفَٰكِهَةٖ كَثِيرَةٖ

وَفَٰكِهَةٖ : معطوف-كَثِيرَةٖ : نعت

و آن مقربین در جایی پر میوه قرار دارند و از آن بهره مند می شوند میوه هایی همچون خرما و انار نظیر بعضی از آن میوه ها را در دنیا دیده اند و بعضی را ندیده و نشنیده اند.

لَّا مَقۡطُوعَةٖ وَلَا مَمۡنُوعَةٖ ﴿٣٣﴾

که (آن میوه ها) تمام نشود و از آن منع کرده نشود.(۳۳)

لَّا مَقۡطُوعَةٖ وَلَا مَمۡنُوعَةٖ

مَقۡطُوعَةٖ : نعت- مَمۡنُوعَةٖ : معطوف

که آن میوه ها تمام نشود و از آن منع کرده نشود از خورنده‌ی آن چون ناگسستنی و قطع نشدنی است.

وَفُرُشٖ مَّرۡفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾

و فرشهای بر افراشته شده .(۳۴)

وَفُرُشٖ مَّرۡفُوعَةٍ

وَفُرُشٖ: معطوف- مَّرۡفُوعَةٍ : نعت

و همچنین مقربین بر روی فرشهای بر افراشته شده بر بالای تختها می آرامند. بقولی: مراد از فرش‌های برافراشته، بنی آدم‌اند و آفرینش نو بعد از بزرگسالی و مرگشان به حالت جوانی می‌باشد.

إِنَّآ أَنشَأۡنَٰهُنَّ إِنشَآءٗ ﴿٣٥﴾

براستی ما آنان را آفریدیم چه آفریدنی! (۳۵)

إِنَّآ أَنشَأۡنَٰهُنَّ إِنشَآءٗ

(نا) اسم ان- أَنشَأۡنَٰهُنَّ : فعل ماضی- (نا) فاعل- هن: مفعول به- إِنشَآءٗ : مفعول مطلق

بدرستی که ما آنان را یعنی حورعین و ... را ابتداءً و بدون سبب ولادت زنان آفریده‌ایم، یعنی ایشان را به وضع خاصی بوجود آوردیم و خلق کردیم که برازنده بهشتیان باشد.

فَجَعَلۡنَٰهُنَّ أَبۡكَارًا ﴿٣٦﴾

پس آنان را (حوران) دوشیزه گردانیم.(۳۶)

فَجَعَلۡنَٰهُنَّ أَبۡكَارًا

فَجَعَلۡنَٰهُنَّ: فعل ماضی- (نا) فاعل- هن: مفعول به-أَبۡكَارًا : مفعول به ثانی

پس آن حوران را دختران و دوشیزگان گردانیم هرگاه که برای ازدواج به نزد ایشان آیند آنان را بکریابند.

مصطفی ﷺ فرمود: در بهشت عزب[1] نیست زنانی که از همه عیبها و آفتها پاک کرده شده که در زنان دنیا موجود باشد از حیض و مرگ، معاذبن جبل گفت. حضرت رسول ﷺ فرمودند: بهشتیان در بهشت سی و سه ساله می شوند چنانکه در دنیا درین سن و سال باشند، کمال جوانی و قدرت مرد درین وقت است و در جای دیگر سی سال ذکر کرده است.

عُرُبًا أَتۡرَابًا ﴿٣٧﴾

(آن حوران) همسر دوست و همسن و سال اند.(۳۷)

عُرُبًا أَتۡرَابًا

عُرُبًا : نعت- أَتۡرَابًا : نعت

آن حوریان، همسر دوست و هم سن و سال اند . عرب:جمع عروب. عبارت است از زنی که بسیار شوهر دوست است. و اتراب زنانی هستند که هم سن و سالهاند گفتهاند سی و سه ساله و یا سی سالهاند.

لِّأَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ ﴿٣٨﴾

برای اصحاب یمین.(۳۸)

لِّأَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ

لِّأَصۡحَٰبِ : جار و مجرور-ٱلۡيَمِينِ : مضاف الیه

این حوران بهشتی که صفاتش را بر شمردیم از آن اصحاب یمین اند.

ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾

که گروه بسیاری از پیشینیان اند.(۳۹)

ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ

ثُلَّةٌ : معطوف

آنان یعنی اصحاب یمین: گروهی اند از پیشینیان که از زمان حضرت آدم تا بعثت حضرت رسول اکرمﷺ بدنیا آمده و در گذشته اند.

وَثُلَّةٌ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿٤٠﴾

---

[1] - عزب: مرد بی زن

و گروه بسیاری از متاخران اند.(۴۰)

وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ

این همان امت محمد ﷺ هستند و این گروه نسبت به گروه نخستین اندک هستند اما در میان این امت صالحان و مومنان بسیارند در خبر است که اهل بهشت صدوبیست صف باشند هشتاد صف از امت محمد ﷺ و چهل صف از امتهای سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾

و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال چه حال دارند؟ (۴۱)

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ

أَصْحَابُ : مبتدا- مَآ : مبتدا ثانی- أَصْحَابُ : خبر ثانی- جمله خبر اول

و اما اصحاب شمال، اصحب دست چپ چه بی مقدار و خوار و ذلیل اند یعنی آنانکه کارنامه اعمالشان از سمت چپ به ایشان داده خواهد شد چه‌بدبختی و چه روزی خواهند داشت.

مولانا گفت:

تا که خوفت زاید از ذات الشمال لذّت ذات الیمین یرجی الرجال

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

در میان بادهای گرم و کشنده و آب گرم و سوزان قرار دارند.(۴۲)

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ

فِي سَمُومٍ: جارومجرور —وَحَمِيمٍ : معطوف

آنان یعنی اصحاب شمال در میان بادهای گرم و کشنده و آب گرم و سوزان قرار دارند صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم و باد کشنده در جسد ها و کبدهای ایشان اثر کند به حمیم پناه جویند آنطوریکه گرمازدگان در دنیا آب می جویند و چون در حمیم (آب گرم و سوزان) در افتند از حرارت آن آب بیشتر عذاب می بینند و اگر آنرا بنوشند روده‌ها و کبدهای ایشان را پاره پاره کند پس به سایه پناه می برند آنگاه از سایه خبر می دهد و می گوید:

وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾

و سایه ای از دود غلیظ.(۴۳)

وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ

وَظِلٍّ: معطوف- مِّن يَحْمُومٍ : جارومجرور

اصحاب شمال، آنانکه اهل دوزخ اند، از گرمای بادهای کشنده و از حمیم یعنی آب گرم و سوزان به سایه پناه می برند و آن سایه نیز از طرف دیگر از دود غلیظ و داغ و خفه کننده است دوزخیان را

آنچنان گرفتار می سازد که تاب و توان را از آنان می‌گیرد و بدین طریق از سه محور عذاب به جان ایشان می افتد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از نعمان بن بشیر ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «آسان ترین عذاب دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد».

لَّا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾

(که آن سایه) نه خنک است و نه خوش.(۴۴)

لَّا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ

سایه‌ی آن دوزخ، مانند سایه های دیگر خنک نیست بلکه دود سیاه و غلیظ که بسیار گرم و داغ و سوزان است و نه خوش و فرح بخش است، و چشم انداز خوبی هم ندارد یعنی نه سود رساننده و نه راحت بخشنده است. بلکه خود بلای دیگری از آتش جهنم است.

إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

براستی ایشان پیش از این از ناز پرورد گان بودند.(۴۵)

إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ

هم: اسم انّ- (و) اسم کان- قَبْلَ : مفعول فیه- مُتْرَفِينَ : خبر کان

بدرستی که ایشان یعنی اهل شقاوت (اصحاب شمال) پیش از این در دنیا به ناز و نعمت پرورده شدگان و به هوا و هوس و شهوات دنیوی غرق شدگان بودند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانیها، و جنت به سختی ها و مشکلات پیچیده است».

وَكَانُوا۟ يُصِرُّونَ عَلَى ٱلْحِنثِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

و بر گناه بزرگ (شرک) مداومت می کردند.(۴۶)

وَكَانُوا۟ يُصِرُّونَ عَلَى ٱلْحِنثِ ٱلْعَظِيمِ

(و) اسم کان- يُصِرُّونَ : فعل مضارع- (و) فاعل ، جمله خبر کان

و این اصحاب شمال در دنیا از کسانی بودند که تابع هوا و هوس و بر انجام گناهان بزرگ یعنی شرک پافشاری می‌کردند و قیامت را منکر بودند.

وَكَانُوا۟ يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾

و می گفتند، چون بمیریم و خاک شویم و چند استخوانی باشیم آیا ما برانگیخته می‌شویم؟(۴۷)

وَكَانُوا۟ يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَـٰمًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ

(و) اسم کان- يَقُولُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر کان- (نا) اسم‌کان- تُرَابًا : خبرکان

ایشان که صاحبان شمال اند در دنیا می گفتند: وقتی بمیریم و خاک شویم و چند استخوانی از ما باقی بماند آن هم بی پوست و بی گوشت آیا دوباره از قبرها برانگیختگانیم و دوباره زنده شدگانیم؟ تکرار استفهام برای مبالغه در انکار است اینان بودند که قیامت و روز رستاخیز و برانیختگی بعد از مرگ را منکر بودند و می گفتند دوباره زنده بشو نیستیم و سئوال و جوابی نخواهیم داشت.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خدا ﷺ می پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ (پیغمبر خدا ﷺ بطرف خردسال ترین شان نگاه کرده و می فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما بر پا می گردد».

و قیامت آن روزی است که نفخ دوم در صور دمیده شود. یعنی با دمیدن اسرافیل در صور برای بار دوم قیامت بر پا می شود و همه زنده از قبرها بر می خیزند وقوع این واقعه قطعی و حتمی است هر چند کافران آنرا انکار کنند.

دگر ره به کتم عدم در برد وز آن‌جا به صحرای محشر برد

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل تاست» گفتند: یا ابا هریره! یعنی چهل روز است؟گفت: نه خیر، کسی دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: نمیدانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت: نمیدانم « و همه اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می رود مگر پایین‌ترین مهره کمر (یعنی: عجب الذنب) که بحال خود باقی مانده و خلایق از همان مهره اخیر ترکیب میگردند».

أَوَءَابَآؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ ﴿۴۸﴾

و آیا پدران نخستین ما برانگیخته می شوند؟(۴۸)

أَوَءَابَآؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ

ءَابَآؤُنَا : مبتدا- خبر محذوف

منکران بعث و حشر می گویند آیا پدران پیشین ما نیز برانگیخته می شوند؟ همانهایی که شاید هر ذره ای از خاکشان به گوشه ای افتاده است یا جزء بدن موجود دیگری شده است چونکه ایشان سالیان درازی پیش از ما مرده و خاک شده اند و هیچ اثری و نشانی از اعضای بدن ایشان موجود نیست. در پاسخ این سئوال خداوند می‌فرماید:

قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَوَّلِينَ وَٱلۡأٓخِرِينَ ﴿٤٩﴾

(ای محمد ﷺ! بگو براستی هم پیشینیان و هم پسینیان (برانگیخته می شوند).(۴۹)

قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَوَّلِينَ وَٱلۡأٓخِرِينَ

قُلۡ : فعل امر- فاعل(انت)- ٱلۡأَوَّلِينَ : اسم إِنَّ- خبر إِنَّ مجموعون که در آیه بعدی آمده است

ای محمد ﷺ! به این مشرکان بگو که براستی هم پیشینیان و هم پسینیان در روز رستاخیز برانگیخته خواهند شد اعم از پدران شما و غیر آن که هم پوسیده شده و خاک شده و اثری از اعضای آنها باقی نمانده هم برانگیخته خواهند شد.

مانند چار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار ببین امتثال گل

لَمَجۡمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ﴿٥٠﴾

همگی در میعاد، روز معین جمع کرده می شوند.(۵۰)

لَمَجۡمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ

ای محمد ﷺ! به این مشرکان بگو که همه پیشینیان و همه پسینیان که شما نیز یکی از آنان هستید در روز رستاخیز در موعد مقرر حشر می شوید و جمع کرده خواهید شد تا پاسخ اعمال خود را از خیر و شر بدهید.

ثُمَّ إِنَّكُمۡ أَيُّهَا ٱلضَّآلُّونَ ٱلۡمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾

سپس براستی شما ای گمراهان دروغ شمارندگان! (۵۱)

ثُمَّ إِنَّكُمۡ أَيُّهَا ٱلضَّآلُّونَ ٱلۡمُكَذِّبُونَ

کم: اسم انَّ- ایُّ:منادا- خبر انَّ آکلون که در آیه بعدی آمده است.

سپس شما ای گمراهان دروغ شماران (مشرکان)، خطاب برای اهل مکه است، حتماً و قطعاً زنده خواهید شد و از آتش جهنم بهره مند خواهید گردید چنانکه در آیه زیر آمده است.

لَأٓكِلُونَ مِن شَجَرٖ مِّن زَقُّومٖ ﴿٥٢﴾

شما خورندگان از درخت زقوم هستید.(۵۲)

لَأٓكِلُونَ مِن شَجَرٖ مِّن زَقُّومٖ

شما ای مشرکان و ای دروغ انگاران قیامت و ای منکران رستاخیز! در آخرت از درخت زقوم که بسیار بد مزه و تلخ است که در قصر جهنم می روید خواهید خورد. که تفسیر آن در سوره صافات آیه ۶۲ و الدخان آیه ۴۳ گذشت.

فَمَالِـُٔونَ مِنۡهَا ٱلۡبُطُونَ ﴿٥٣﴾

پس از آن شکمها را پر خواهید کرد.(۵۳)

فَمَالِـُٔونَ مِنۡهَا ٱلۡبُطُونَ

ٱلۡبُطُونَ: مفعول به متعلق به فَمَالِـُٔونَ

پس از آن درخت زقوم شکمهای مشرکان پر خواهد شد یعنی چه بخواهید و چه نخواهید چه قیامت را باور کنید و چه انکار کنید شما را زنده خواهند کرد و مشرکان را از آن خواهند خوراند که با خوردن آن روده هایشان از هم پاره پاره گردد.

فَشَٰرِبُونَ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡحَمِيمِ ﴿۵۴﴾

و بر روی آن طعام (درخت زقوم) از آب جوش می نوشید.(۵۴)

فَشَٰرِبُونَ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡحَمِيمِ

پس شما بر روی زقوم و بدنبال خوردن آن از جهت تشنگی آب جوش و داغ می‌نوشید تا با هم مخلوط شوند.

فَشَٰرِبُونَ شُرۡبَ ٱلۡهِيمِ ﴿۵۵﴾

پس خواهید نوشید مانند آشامیدن شتران تشنه شده.(۵۵)

فَشَٰرِبُونَ شُرۡبَ ٱلۡهِيمِ

پس مشرکان در آخرت آشامندگان و نوشندگان اند از حمیم مانند آشامیدن شتران مستسقی و عطش زده و تشنه لب یعنی مدتها آب نیافته، و اهل دوزخ آنقدر از آن می‌آشامند تا روده هایشان از حمیم پاره پاره گردد.

هَٰذَا نُزُلُهُمۡ يَوۡمَ ٱلدِّينِ ﴿۵۶﴾

مهمانی آنان در روز جزا این است.(۵۶)

هَٰذَا نُزُلُهُمۡ يَوۡمَ ٱلدِّينِ

هَٰذَا: مبتدا- نُزُلُهُمۡ: خبر

نزل: غذایی که برای مهمانان تدارک ببینند. پس این خوردن از درخت زقوم و این نوشیدن از آب گرم داغ آنهم در آن حالت غلبه تشنگی مهمانی آنان در روز جز است که شدت و عقوبت آن در شرح و بیان نیاید.

نَحۡنُ خَلَقۡنَٰكُمۡ فَلَوۡلَا تُصَدِّقُونَ ﴿۵۷﴾

ما شما را آفریده ایم، چرا باور ندارید.(۵۷)

نَحۡنُ خَلَقۡنَٰكُمۡ فَلَوۡلَا تُصَدِّقُونَ

نَحۡنُ: مبتدا- خَلَقۡنَٰكُمۡ: فعل ماضی- (نا) فاعل- کم:مفعول به، جمله خبر

ما شما را در ابتدا خلق کرده ایم و شما بدان اقرار کرده اید پس چرا آفرینش خود را باور نمی دارید زیرا آنکه بر آفرینش اول تواناست پس قادر نیز خواهد بود بعد از مرگش دوباره زنده گرداند پس چرا روز رستاخیز را تصدیق نمی کنید و آنرا انکار می‌کنید؟

أَفَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾

آیا آنچه در رحم زنان می ریزید می بینید؟(۵۸)

أَفَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ

رَءَيْتُم: فعل ماضی- تم: فاعل- مَّا: مفعول به- تُمْنُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

در این آیه به دلیل دوم اشاره می کند و می گوید آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید با خبر هستید؟ یعنی شما را از قطره ای (منی) که از مردان به رحم زنان ریخته می‌شود می آفرینیم.

دهد نطفه را صورتی چون پری که کردست بر آب صورتگری؟

ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلْخَٰلِقُونَ ﴿٥٩﴾

آیا شما آنرا می آفرینید یا ما آفریننده‌ی آن هستیم.(۵۹)

ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلْخَٰلِقُونَ

أَنتُمْ: مبتدا- تَخْلُقُونَهُۥٓ: فعل مضارع- (و) فاعل- ه: مفعول به، جمله خبر

آیا شما کودکان را از آن (منی) می آفرینید یا آفریدگار آن کودک مائیم. در این آیه اشاره به آفرینش و دگرگونی شگفت انگیز قطره آب (منی) که به ظاهر ناچیز و پست است اشاره می کند که در جای خود به تنهایی مجموعه ای از عجایب و غرائب است.

ز ابر افکند قطره‌یی سویم ز صلب آورد نطفه‌یی در شکم

نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ ٱلْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾

و ما در میان شما مرگ را معین کرده ایم و بر فرمان ما پیشی نگیرند.(۶۰)

نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ ٱلْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ

نَحْنُ: مبتدا- قَدَّرْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل، جمله خبر- بین: مفعول فیه- ٱلْمَوْتَ: مفعول به- نَحْنُ: اسم ما- بـ: حرف جر زائد- بِمَسْبُوقِينَ: خبر ما

و این ما هستیم که بعد از آفرینش شما بر شما مرگ را تقدیر کردیم و زمانی معین برای آن در نظر گرفتیم و زمان مرگ هر کس را مشخص گردانیدیم و کسی قادر نیست بر فرمان ما پیش دستی کند و ما

را از این فرمان عاجز کند و یا زمان مرگ را تغییر دهد هر کس در زمان اجل خود می میرد. چنانکه خدای تعالی فرمود: «اذا جآء اجلهم لا یستاخرون ساعه و لا یستقدمون»[1]

شیخ سعدی گفت:

دو چیز محال عقل است. خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.

پس آن هنگام که روز موعد اجل فرا رسد کسی قادر به تاخیر آن نیست و باید تسلیم آن شد. و اجل هم چیزی نیست که بتوان آنرا خرید و یا روزی را بر آن اضافه کرد. بقول مختومقلی فراغی: اگر به بازار اجل رفتی، جان گیرنده را می بینی ولی جان فروش را نخواهی دید پس چون نوبت به اجل رسید جان به جان آفرین باید تسلیم کرد.

مال و رز و چیز رایگان باید باخت　　چون کار به جان رسید جان باید باخت

عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمۡثَٰلَكُمۡ وَنُنشِئَكُمۡ فِي مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٦١﴾

بر اینکه همانندان شما را جانشین شما گردانیم در آن حال که نمی دانید بیافریم [دوباره زنده تان کند].(۶۱)

عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمۡثَٰلَكُمۡ وَنُنشِئَكُمۡ فِي مَا لَا تَعۡلَمُونَ

أَن نُّبَدِّلَ : فعل مضارع منصوب- فاعل (نحن) – أَمۡثَٰلَكُمۡ : مفعول به

براستی ما شما را می میرانیم و بجای شما کسان دیگر را جانشین می گردانیم و دوباره بیافرینیم شما را در صورتی و هیئتی که شما نمی دانید یعنی کافران در زشت ترین قیافه و مومنان را در بهترین شکل و قیافه بیافرینیم و ما آنچه راکه خود در اول وجود خلق کردیم به هلاکت آن قادر هستیم و به دوباره زنده کردن آن نیز عاجز نیستیم.

سنائی غزنوی گفت:

عرش تا فرش جز و مبدع تست　　عقل با روح پیک مسرع تست

صانع و مکرم و توانا اوست　　واحد و کامران نه چون ما اوست

حی و قیوم و عالم و قادر　　رازق خلق و قاهر و غافر

در جهان آنچه رفت و آنچه آید　　و آنچه هست آنچنان همی باید

تو فضول از میانه بیرون بر　　گوش خر در خور است با سر خر

وَلَقَدۡ عَلِمۡتُمُ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُولَىٰ فَلَوۡلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

و شما که آفرینش نخستین را دانستید پس چرا پند نمی گیرید؟ (۶۲)

وَلَقَدۡ عَلِمۡتُمُ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُولَىٰ فَلَوۡلَا تَذَكَّرُونَ

---

[1] - سوره اعراف، آیه ۳۴

عَلِمۡتُمُ : فعل ماضی- تم: فاعل- **ٱلنَّشۡأَةَ** : مفعول به

بدرستی که شما آفرینش نخستین را دانسته اید که از نطفه بوجود آمده اید و سپس علقه شدید و سر انجام به شکل انسان متولد شدید پس چرا توانایی و قادریت حق‌تعالی را نسبت به آفرینش دوم او انکار می کنید؟ هر که بر آفرینش وجود در اول قادر باشد در آفرینش دوم نیز عاجز نخواهد بود پس چرا پند نمی گیرید و درستی قیامت و بعث و حشر را تصدیق نمی کنید.

آنکه ما راز خلوت نابود — می کشد تا بجلوه گاه وجود
بار دیگر که از سموم هلاک — روی پوشیم زیر پرده خاک
هم تواند با مرکن فیکون — کآرد از گوشه لحد بیرون

أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ﴿٦٣﴾

آیا دیدید آنچه می کارید؟ (یعنی ما آنرا می رویانیم).(۶۳)

أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ

أَفَرَءَيۡتُم : فعل ماضی- تم: فاعل- ما: مفعول به

بمن بگوئید آنچه که کشت می کنید و دانه که در زمین می کارید (آیا خودتان می‌رویانید؟)

ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿٦٤﴾

آیا شما آنرا می رویانید یا ما رویانیدیم (زارع هستیم)؟(۶۴)

ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ

آیا آن تخم را شما می رویانید یا ما رویانیده ایم؟ البته که خداوند آنرا رویانیده است و هر کاری که صورت گیرد و انجام پذیرد به فرمان اوست. چنانکه در جای دیگر فرمود « و مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی»[1]

می گوید ای محمد ﷺ تو آن یک مشت خاک را بر چشم کافران نیفکندی زمانیکه تو افکندی بلکه خدای تعالی آنرا بیفکند و اندازنده‌ی اصلی و فرمان دهنده‌ی آن خداست.

مارمیت اذرمیت گفت حق — کار حق بر کارها دارد سبق
گر بپرانیم تیران نی زماست — ما کمان و تیر اندازش خداست

سنائی غزنوی گفت:

آن نبینی که پیشتر زوجود — چون ترا کرد در رحم موجود
روزیت داد نه مه از خونی — گرد کاری حکیم بیچونی
در شکم مادرت همی پرورد — بعد نه ماه در وجود آورد
زین ستان زان ببر بپیروزی — گرد عالم همی طلب روزی

---

[1] - سوره انفال، آیه ۱۷

چون اجل ناگهان فراز آید کار دنیا همه مجاز آید
انکه آرد جهان بکن فیکون چون کند بدخلق عالم چون
مرگ این را هلاک و آنرا برگ زهر این را غذا و آن را مرگ

لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَٰهُ حُطَٰمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾

اگر بخواهیم آنرا خشک کنیم پس در افسوس و تعجب می افتید.(۶۵)

لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَٰهُ حُطَٰمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ

لَجَعَلْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ه: مفعول به- حُطَٰمًا: مفعول به ثانی

اگر ما بخواهیم هر آینه آن زراعت را در هم می شکنیم و خشکش می گردانیم بطوری که هیچ محصولی از آن بدست نیاید پس در افسوس و تعجب فرو می روید و انگشت ندامت بر دندان می گزید و در حالیکه می گوئید:

إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾

براستی ما محروم ماندگانیم (غرامت کشندگانیم).(۶۶)

إِنَّا لَمُغْرَمُونَ

(نا) اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَمُغْرَمُونَ: خبر انَّ

براستی ما غرامت کشندگانیم، یعنی بخاطر خشک شدن و در هم شکستن محصول مان از روزیمان محروم شده گانیم.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

بلکه ما بی نصیب ماندگانیم.(۶۷)

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

نَحْنُ: مبتدا- مَحْرُومُونَ: خبر

بلکه ما از روزی خود بی نصیب ماندگانیم به جهت نابود شدن زراعتمان از سود آن محروم ماندگانیم.

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾

آیا دیدید آن آبی را که می آشامید (آیا آنرا شما فرود آوردید)؟(۶۸)

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ

رَءَيْتُمْ: فعل ماضی- (تم) فاعل- ٱلْمَآءَ: مفعول به

آیا دیدید آن آبی راکه می آشامید که بوسیله آن رفع تشنگی می کنید یعنی آیا شما آن را بعنوان نعمت فرستاده اید؟

ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

آیا شما آنرا از ابر فرود آورده اید یا ما فرود آرندگانیم؟(۶۹)

ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ

ءَأَنتُمْ: مبتدا-أَنزَلْتُمُوهُ: فعل ماضی- (تم) فاعل- ه: مفعول به، جمله خبر

آیا آن آب را از ابر سفید، شما فرو فرستادید یا ما آن آب شیرین و لطیف راکه طبع به نوشیدن آن مایل است فرو فرستادیم؟

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردی بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. عصاره نالی بقدرت او شهد فایق گشته و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

اگر خواسته بودیم آنرا شور می کردیم پس چرا سپاس نمی دارید؟ (۷۰)

لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ

نَشَآءُ: فعل مضارع- فاعل (نحن)- جَعَلْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ه: مفعول به- أُجَاجًا: مفعول به ثانی

اگر خواسته بودیم آن آب را برای شما شور و تلخ می گردانیدیم تا برای نوشیدن گوارا نباشد ولی این کار را نکرده ایم تا اینکه از آن آب گوارا و صاف به باب میل خود بنوشید و بهره ببرید. چرا شکر گزار این همه نعمتهای خداوند نیستید؟ « **اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور**»[1] «ای خاندان داود! سپاس گزار باشید و کمی از بندگان من سپاسگزارند».

از ابوموسیﷺ روایت است که گفت: پیغمبرخداﷺ فرمودند: «کسی که خدا را ذکر کرده و کسی که ذکر نمی‌کند، به مانند شخص زنده و شخص مرده است».

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ ﴿٧١﴾

پس بگوئید آن آتش را چه کسی می افروزد؟(۷۱)

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ

رَءَيْتُمْ: فعل ماضی- (تم) فاعل- ٱلنَّارَ: مفعول به

پس آیا آن آتشی راکه شما بر می افروزید. یعنی درخت آن آتش زنه راکه مرخ و عفار است شما بوجود آورده اید یا ما آفریده ایم که از جرقه آن آتش بیرون می جهد.

---

[1] - سوره‌ی سبا، آیه ۱۴

ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ ﴿٧٢﴾
آیا شما درخت آنرا پدید آورده اید یا ما پدید آرندگان آن هستیم؟ (۷۲)

ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ

نَحْنُ: مبتدا- ٱلْمُنشِـُٔونَ : خبر

آیا شما درخت آن آتش را آفریده اید یا ما؟ اهل وادی شاخه ای از درخت مرخ که مذکر می گویند بر شاخه ای از درخت عفار که مثنی می خوانند می سایند حق سبحانه و تعالی از میان آن دو شاخه ترکه آب از آن می چکد آتشی بیرون می آرد مختومقلی می‌گوید آن چه قدرتی است که از آب آتش بیرون می‌جهد پس می‌گوید:[1]

نَحْنُ جَعَلْنَـٰهَا تَذْكِرَةً وَمَتَـٰعًا لِّلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾
ما آن را پند آموزی ساخته ایم و بهره ای برای صحرانشینان کرده ایم.(۷۳)

نَحْنُ جَعَلْنَـٰهَا تَذْكِرَةً وَمَتَـٰعًا لِّلْمُقْوِينَ

نَحْنُ: مبتدا- جَعَلْنَـٰهَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- ها: مفعول به- تَذْكِرَةً : مفعول به ثانی

و ما آتش را برای نفع و برخورداری مقیمان و مسافران قرار دادیم و برای شما آنرا آموزش دادیم که در سرزمین های بی آب و علف و بیابان فرود آئید و آتش افروزید و نفع برید.

مهر جانان آتش است عشاق را — می بسوزد هستی مشتاق را

فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾
پس بنام پروردگارت تسبیح گوی که بزرگ است.(۷۴)

فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ

سَبِّحْ : فعل امر- فاعل (انت)

پس به نام پروردگارت تسبیح گوی و بزرگی او را به پاکی یاد کن که شما را از عدم خلق کرد و از تخم محصولات را برای شما پدید آورد که قُوت و غذای شماست و آب را از آسمان نازل کرد که هم برای نوشیدن و بقای زندگی است و هم برای پروراندن گیاه در مهد زمین است. و درخت آتش زنه را خلق کرد تا در هر کجا اتراق کنید در صحرا و بیابان از آن نفع برید. این همه نعمتها از برای شما آفریده شده است پس آیا شکرگزاری نمی کنید؟

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار — شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

فَلَآ أُقْسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ﴿٧٥﴾

---

[1] - عبارت ترکمنی آن: اُل نه قدرت دور، سُودان اود چکار

پس به جایگاه‌های ستارگان قسم می خورم.(۷۵)

فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ

لا: زائد- أُقۡسِمُ : فعل مضارع- فاعل- (انا)

می گوید: سوگند به جایگاه های ستارگان، و محل طلوع و غروب آنها. لا اقسم: چون لام زائد است پس در کلام عرب « لا اقسم» به معنای قسم است. و روایت کرد سعیدبن جبیر از ابن عباس که گفت: « بمواقع النجوم» یعنی محکم القرآن است پس با این تعبیر به محکم بودن قرآن که از جانب خداوند نازل شده است قسم خورده است.

وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

و براستی اگر بدانید این قسم بسیار بزرگی است.(۷۶)

وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ

ه: اسم انّ- ل: مزحلقه- لَقَسَمٌ : خبر انّ

و هر آینه اگر بدانید این قسم بسیار بزرگی است چونکه خداوند به ستارگان و جایگاه آن که بر قدرت عظیم، و حکمت کامل و رحمت فراوان خداوند دلالت می کند قسم خورده است و یا به قرآن محکم که از جانب خداوند فرود آمده که خود معجزه است قسم خورده است. اگر بدانید در هر صورت قسم بسیار بزرگ و محکمی است.

إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ﴿٧٧﴾

که براستی این قرآنی بزرگ و کریم است.(۷۷)

إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ

ه: اسم انّ- لَقُرۡءَانٞ : خبر انّ- كَرِيمٞ : نعت

براستی آنچه که حضرت رسولﷺ برای شما می خواند هر آینه قرآنی است بسیار ارجمند و با نفع زیراکه در آن اصول و احکام الهی، زندگی خوب و معاد بیان شده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره‌رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه برایش معجزه مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده شده است، و معجزه من وحیی است که خداوند بمن فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشند».

فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ﴿٧٨﴾

در کتابی نهفته است.(۷۸)

فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ

این قرآن در کتابی پوشیده و نگهداشته شده از خلق خداست و آن در نزد خداوند در لوح محفوظ نوشته شده است. که جز فرشتگان مقرب کسی بر آن اطلاع ندارند.

لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾

که کسی جز پاک سیرتان آنرا درک نکنند.(۷۹)

لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ

لَّا يَمَسُّهُۥٓ : فعل مضارع- ه: مفعول به- ٱلۡمُطَهَّرُونَ : فاعل

به آن قرآن جز پاک شدگان دست نمی رسانند یعنی کتابی محفوظ و مصون از دسترس شیاطین است چون در فقه آمده است که قرآن راکافر، جنب، بی وضو نباید مساس کند مگر با غلافی منفصل از او پس بدین جهت از دسترس شیطان صفتان و کافران محفوظ و مصون است. و در بحر الحقایق فرموده که مکاشفت نشود به اسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و برسد بمقام شهود حق در آینه خلق و این معنی میسر نشود جز بفنای مشاهد و شهود در مشهود.

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٨٠﴾

فرستاده شده از پرورد گار جهانیان است.(۸۰)

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ

متبدا محذوف- تَنزِيلٌ : خبر

قرآن نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: خداوند متعال پیش از وفات نبی اکرم ﷺ وحی را بر وی زیاد نمود، تا جائیکه وحی درین وقت از هر وقت دیگری بیشتر بود، و سپس پیغمبر خدا ﷺ وفات یافتند.

أَفَبِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَنتُم مُّدۡهِنُونَ ﴿٨١﴾

آیا این سخن را سبک می گیرید؟(۸۱)

أَفَبِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَنتُم مُّدۡهِنُونَ

ٱلۡحَدِيثِ : بدل- أَنتُم : مبتدا- مُّدۡهِنُونَ : خبر

آیا ای مشرکان سخن قرآن را سبک می گیرید و آنرا انکار می کنید؟ چونکه سخن این قرآن حدیثی از حوادث امور و پند آموز است در حالیکه کافران و منافقان سخنان قرآن را سست و سبک می گیرند و آنرا بی ارزش جلوه می دهند و خلاف آنچه که در باطن دارند بیان می کنند.

وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ ﴿٨٢﴾

و تنها روزیتان را (نصیبه خود) در تکذیب آن قرار می دهید.(۸۲)

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ

وَتَجْعَلُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل- رِزْقَكُمْ : مفعول به-كم:اسم انّ- تُكَذِّبُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

و آیا نصیب و بهره‌ی خود را از قرآن فقط در تکذیب و انکار آن قرار می دهید؟ و آیا روزیتان را که همانا فرو فرستادن باران از آسمان است بجای اینکه سپاسگزار و شکرگزار منعم باشید نعمت خداوند را انکار و تکذیب می کنید؟

فَلَوْلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلْحُلْقُومَ ﴿٨٣﴾

پس چرا وقتی جان به گلو رسید (متوجه می شوید)؟ (۸۳)

فَلَوْلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلْحُلْقُومَ

إِذَا : مفعول فیه- بَلَغَتِ : فعل ماضی- فاعل (هی)- ٱلْحُلْقُومَ : مفعول به

پس چرا وقتی که جان به گلوگاه می رسد متوجه می شوید که انکار و تکذیب یک امر ناحق و اشتباهی بوده است. آن زمان که جان به گلوگاه می رسد. یعنی لحظات سخت حساسی که آدمی به فکر فرو می‌رود یعنی لحظه آخر عمر است، آن لحظه ای که کار از کار گذشته است- دیگر زبان از گفتن باز مانده و فکر از تفکر می افتد همچون شمعی که عمرش پایان یافته و آهسته چراغ زندگانی اش خاموش می شود و با زندگی دارد وداع می کند دیگر چه فایده ای است، علاج واقعه قبل از وقوع واقعه باید کرد.

وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ ﴿٨٤﴾

و شما در آن حال نظاره می کنید.(۸۴)

وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ

وَأَنتُمْ: مبتدا- حِينَئِذٍ : مفعول فیه- تَنظُرُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

و شما ای کسانیکه در دور و بر آن شخص در حال جان کندن نشسته اید و او را نظاره می کنید و هیچ کاری از دستتان بر نمی آید و در حالیکه او دارد جان می کند. بقول **شیخ سعدی:**

ای کاروان آهسته ران کارام جانم می‌رود — و آن دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود
من مانده‌ام مهجور از او بیچاره و رنجور از او — گویی که نیشی دور از او در استخوانم می‌رود
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن — من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾

و ما از شما به او نزدیکتریم ولی نمی بینید.(۸۵)

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ

وَنَحْنُ :مبتدا- أَقْرَبُ : خبر

و ما به او (شخص در حال جان کندن) از شما نزدیکتریم به علم و قدرت و رویت خود، اما شما نمی‌بینید در گلستان **شیخ سعدی** آمده است. حکایت:

در جامع بعلبک وقتی کلمه ای همی گفتم بطریق وعظ با جماعتی افسرده، دل مرده، ره از عالم صورت بعالم معنی نبرده. دیدم که نفسم در نمی گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه داری در محلت کوران، ولیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز، در معانی این آیت که: « و نحن اقرب الیه من جبل الورید»[1] سخن بجائی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیکتر از من به من است   و ینت مشکل که من از وی دورم!
چکنم باکه توان گفت که او   در کنار من و من مهجورم

من از شراب این سخن مست و فضاله قدح در دست که رونده ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر درو اثر کرد و نعره ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس بجوش. گفتم: ای سبحان الله! دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور.

فهم سخن چون نکند مستمع   قوت طبع از متکلم مجو،
فسحت میدان ارادت بیار   تا بزند مرد سخنگوی، گوی

فَلَوْلَآ إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾

و اگر شما مقهور حکم الهی نیستید.(۸۶)

فَلَوْلَآ إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ

(تم) اسم کان- غَيْرَ : خبر کان

و اگر شما مغلوب و مقهور نیستید و تصور می کنید که هرگز در مقابل اعمالتان جزا داده نمی شوید و بعث و حشر را منکرید و در قیامت برای حساب و کتاب اعمالتان محشور نمی شوید و فکر می کنید آفرینندهی در کار نیست و قیامتی و برانگیخته شدنی وجود ندارد پس چرا

تَرْجِعُونَهَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٨٧﴾

آن روح (در حال جان کندن) را باز نمی گردانید اگر راست می گوئید؟(۸۷)

تَرْجِعُونَهَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ

پس چرا روح راکه در حال جان کندن است باز نمی‌گردانید و دوباره بحال اولش بر نمی گردانید اگر راست می گوئید؟ پس قطعاً بدانید که هرگز او را بحال اولش نمی‌توانید برگردانید چونکه وقت اجل و زمان قبض روح او در دست ما و در تحت فرمان ماست و کسی نمی تواند مانع فرمان او شود.

[1] - سوره ق، آیه ۱۶

فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾

پس اما اگر او از مقربان باشد.(۸۸)

فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ

(هو): اسم كَانَ - مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ : جارومجرور خبر كَانَ

سرانجام نیکوکاران و بدکاران را خداوند متعال در اینجا جمع بندی کرده می گوید: قسم اول: اگر او از مقربان باشد یعنی متوفی از سابقان بوده و به خدا نزدیک گردانیده شده باشد حال و وضع او چنین است که در ذیل می آید.

فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿٨٩﴾

پس او راست راحتی و گل خوشبوی (ریحان) و بهشت پر ناز و نعمت.(۸۹)

فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ

خبر مقدم محذوف- فَرَوْحٌ: مبتدا موخر

پس اگر از مقربان باشد یعنی شخص متوفی یا محتضر از پیشتازان باشد پس او را است راحتی و آرامش و گل خوشبو و رحمت و مغفرت و بهشت پر ناز و نعمت با انواع میوه ها و حوران بهشتی.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می شوند، رویشان مانند ماه چهارده می درخشد، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می اندازند و نه آب بینی خود را، و نه قضای حاجت می‌کنند، ظرفهایشان از طلا، و شانه هایشان از طلا و نقره، و در مجمرهایشان عود، و عرقشان مانند مشک است، برای هر کدام شان دو همسر است که از زیبائی و نزاکت مغز استخوان از لای انگشتهایشان دیده می شود، با هم اختلاف و کینه توزی نداشته و دلهای شان دل یک شخص است، و صبح و شام خداوند متعال را تسبیح می گویند.

وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلْيَمِينِ ﴿٩٠﴾

و اما از اصحاب یمین باشد (از سمت راستیها)، از اهل سعادت. (۹۰)

وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلْيَمِينِ

(هو) اسم كَانَ - مِنْ أَصْحَٰبِ : جارومجرور خبر كَانَ

اما قسم دوم. کسانی‌اند که به نام اصحاب یمین معروف اند. آنانکه کارنامه‌ی اعمالشان از سمت راست بدیشان داده خواهد شد جایگاه ایشان آنجاست که در آیه ذیل می آید.

فَسَلَٰمٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلْيَمِينِ ﴿٩١﴾

پس سلام بر تو از سمت راستیها.(۹۱)

فَسَلَٰمٞ لَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ

سَلَٰمٞ: مبتدا- لَّكَ: جارومجرور خبر

و صفت متوفی قسم دوم آنست که می گویند پس سلام بر تو باد ای سمت راستیها! این درود را خداوند متعال و یا فرشتگان او به اهل یمین می گویند که جایگاهشان در بهشت است.

چنانکه در حق قسم دوم در ***حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:***

از ابوهریره ﷺ در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «وکسانیکه از عقب آنها به جنت داخل می شوند، مانند ستاره بسیار روشنی‌اند، دلهاشان دل یک شخص است، کینه توزی و اختلافی در بینشان نیست، برای هر کدامشان دو همسر است، که از زیبائی و نزاکت مغز استخوان شان از لای گوشتهایشان دیده می‌شود، صبح و شام تسبیح خداوند متعال را می گویند، مریض نگردیده و آب بینی خود را نمی اندازند.

وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ٱلضَّآلِّينَ (۹۲)

و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد.(۹۲)

وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ٱلضَّآلِّينَ

(هو) اسم کان- مِنَ ٱلۡمُكَذِّبِينَ: جارومجرور خبر

اما قسم سوم متوفی. و صفت او آنست که ایشان از تکذیب کنندگان گمراه اند. گمراه از راه حق و راه هدایت باشد. و آنان اصحاب الشمال اند یعنی کسانیکه کارنامه اعمال ایشان از سمت چپشان به ایشان داده خواهد شد و صفت ایشان در آخرت چنانکه خدای تعالی در آیه زیر می فرماید.

فَنُزُلٞ مِّنۡ حَمِيمٖ (۹۳)

پس او راست مهمانی از آب گرم و سوزان.(۹۳)

فَنُزُلٞ مِّنۡ حَمِيمٖ

خبر مقدم محذوف- فَنُزُلٞ: مبتدا موخر

پس او راست مهمانی از آب گرم و سوزان (حمیم) و در حالت عطش و تشنگی سخت به ایشان آن آب گرم و سوزان داده می شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « تب از گرمی دوزخ است، (گرمی تب) را به آب سرد بسازید».

از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « آتش شما یک جزء از هفتاد جزء آتش است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است، فرمودند: « آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه آن در گرمی خود مانند آتش دنیا است».

از اسامه ﷺ *روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «در روز قیامت شخص را آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می‌کردی؟ می‌گوید: شما را بکار نیک امر می کردم، ولی خودم آنرا انجام نمی دادم، و شما را از کار بد منع می کردم ولی خودم آنرا مرتکب می شدم».*

وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾

و او راست ورود به جهنم.(۹۴)

وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ

و او راست ورود به جهنم، یعنی تکذیب کنندگان به آتش دوزخ و جای دادن در آن است. (قسم سوم) در قیامت پس از خوردن زقوم، به جهت عطش فراوان که با نوشیدن آن آب گرم و سوزان روده‌های ایشان پاره پاره شود.

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾

و براستی این حقیقت یقین است.(۹۵)

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ

هَٰذَا: اسم إِنَّ - حَقُّ: خبر إِنَّ

همانا این یک حقیقت یقین است. یعنی این خبر عین حقیقت است و دور از شک و تردید.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی.(۹۶)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

سَبِّحْ: فعل امر- فاعل (انت)

نظیر این عبارت قبلاً نیز در همین سوره بیان شد. پس به نام پروردگارت تسبیح بگوی و بزرگی او را به پاکی یاد کن که شما را از عدم بوجود آورده این همه نعمتها از برای شما آفریده پس باید که در مقابل آن شکر گزار خدای یگانه باشند.

در **حدیث شریف** آمده است: از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار (سبحان الله و بحمده) بگوید، همه‌ی خطاهایش ولو آنکه بمانند کف دریا باشد برایش بخشیده می‌شود».

سوره الحدید

سوره مدنی «حدید» است و دارای بیست و نه آیه است. اکثر مفسران آن را مدنی شمرده‌اند، مگر کلبی که او این سوره را مکی می‌داند. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست و به جهت اهمیتی که در شهر سازی و عمران دارد و در آیه ۲۵ این سوره آمده «حدید» نامیده شده است. در فضیلت این سوره **ابی کعب** از **مصطفی**ﷺ روایت کند که گفت- من قرأ سوره الحدید کتب من الذین آمنوا بالله و رسوله.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾

هر چه در آسمان‌ها و زمین است خداوند را به پاکی یاد کرد و او غالب و حکیم است.(۱)

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

سَبَّحَ : فعل ماضی- مَا :فاعل

لفظ سَبَّحَ در قرآن به چهار طریق می‌آید. ماضی مانند این عبارت- مصدر مانند «سبحان الذی اسری»- مستقبل(مضارع) مانند «یسبح لله» و امر مانند «سبح اسم ربک». می‌گوید: هر چه در آسمان‌ها و زمین و ما بین آن دوست خدای تعالی را تسبیح گفت و به پاکی یاد کرد همچون تسبیح گفتن فرشتگان و انس و جن، به هر حال همه‌ی موجودات به تسبیح گفتن خدای تعالی ناطق‌اند و به آن مشغولند اما ما انسانها تسبیح گفتنشان را درک نمی‌کنیم و در نمی‌یابیم چنانکه **شیخ سعدی** در **گلستان** آورد. حکایت:

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته، شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتمش آن چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که بنالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه، اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.

سنائی غزنوی در تسبیح گویی مرغان، خدای تعالی را چنین بیان می‌کند.

شبگیر زند نعره کلنگ از دل مشتاق — وز نعره زدن طعنه زند نعره زنان را
آن لک‌لک گوید که: «لک‌الحمد لک الشکر» — تو طعمه‌ی من کرده‌ای آن مار دمان را
موسیجه همی گوید یا رازق رزاق — روزی ده جان بخش انسی و جان را
زاغ از شعب بیهده بر بندد منقار — چون فاخته بگشاده به تسبیح زبان را
پیوسته هما گوید: «یکی است یگانه» — تا در طرب آرد به هوا بر، ورشان را

«هو» گوید «هو» صد به دمی، سرخ کبوتر — در گفتن «هو» دارد پیوسته لسان را
شارک چون مؤذن به سحر حلق گشاده — آن ژولک و آن صعوه از آن داده اذان را
آن کبک مرقع سلب بر چده دامن — از غالیه غل ساخته از بهر نشان را
بنگر به هوا بر، به چکاوک که چه گوید — خیر و حسنت بادا خیرات و حسان را
مرغابی سرخاب که در آب نشیند — گوید که خدایی و سزایی تو جهان را
در خوید چنین گوید کرک که خدایا — تو خالق خلقانی صد قرن قران را
آن باز چنین گوید: یا رب تو نگهدار — بر امت پیغمبر ایمان و امان را
آید به تو هر پاس خروشی ز خروسی — کای غافل، بگذار جهان گذران را
در جستن نان آب رخ خویش مریزید — در نار مسوزید روان از پی نان را
ز آن پیش که جانتان بستاند ملک الموت — از قبضه‌ی شیطان بستانید عنان را
مجدود بدین حال تو نزدیکتری ز آنک — پیریت به نهمار فرستاده خزان را

وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا- ٱلۡعَزِيزُ: خبر- ٱلۡحَكِيمُ: خبر ثانی

و اوست بر همه چیز غالب و در آنچه که انجام می‌گیرد و به انجام آن می‌فرماید حکیم و داناست و هیچ قدرتی و علمی غالب بر علم قدرت او نیست فقط اوست که هر چه خواهد و به هر چه فرماید می‌کند و کسی هم قادر به منع فرمان او نیست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «پناه می‌جویم به عزت تو، و تو آن ذاتی هستی که خدایی جز تو نبوده و آن ذاتی هستی که نخواهی مرد، و جن و انس همگی می‌میرند.

لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿٢﴾

پادشاهی آسمان‌ها و زمین خاص اوست، زنده می کند و می‌میراند و او بر همه چیز توانا و قادر است.(۲)

لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ

لَهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- مُلۡكُ: مبتدا مؤخر

فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و کسی غیر از او ادعای مالکیت نمی‌تواند بکند.

يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ

يُحۡيِۦ: فعل مضارع-فاعل(هو)- يُمِيتُۖ: فعل مضارع- فاعل(هو)

اوست که نطفه مرده را زنده می‌کند و زنده را می‌میراند و نیز گفته‌اند مراد. در بعث با نفخ صور اسرافیل در قیامت زنده می‌گرداند و در دنیا زندگان را می‌میراند که منظور دومی به نظر بهتر و پسندیده‌تر می‌آید و نظریه‌ی دیگر در این باره آن است که اوست که قلب مؤمنین را به ایمان روشن و زنده می‌گرداند و قلب کافرین را به کفر می‌میراند.

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هُوَ: مبتدا- قَدِيرٌ: خبر

و او بر همه چیز از میراندن و دوباره در بعث زنده گرداندن تواناست و هیچ چیز و هیچ کس قادر نیست او را از انجام اموری عاجز گرداند.

هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْآخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾

او ازلی و ابدی، نمایان و ناشناس است، و او به همه چیز داناست.(۳)

هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْآخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ

هُوَ: مبتدا- ٱلْأَوَّلُ: خبر

اوست ازلی و قدیم وجود او پیش از همه‌ی اشیاء بلکه بوجود آورنده‌ی همه‌ی آن است زیرا که اول او را شروعی نیست. بعد از فنای همه‌ی موجودات اوست که باقی و ابدی است که آخر او را نهایتی نیست.

اول او اول بی ابتدا — آخر او آخر بی انتها

بود و نبود این چه بلندست و پست — باشد و این نیز نباشد که هست

و او ظاهر و باطن است یعنی آشکار و نمایان و ناشناس و پنهان است. مولانا در غزلیات شمس گفت:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست — بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

ای آفتاب حُسن برون آ، دمی ز ابر — کان چهره‌ی مشعشع تابانم آرزوست

پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست — آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

هُوَ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر

و او بر همه چیز قادر و تواناست. اول و آخر (ازلی و ابدی) و ظاهر و باطن در نزد علم و دانش او یکسان است.

ای ز ازل بوده و نابوده ما　　وی ز ابد بوده و فرسوده ما

هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ یَعۡلَمُ مَا یَلِجُ فِی ٱلۡأَرۡضِ وَمَا یَخۡرُجُ مِنۡهَا وَمَا یَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا یَعۡرُجُ فِیهَاۖ وَهُوَ مَعَكُمۡ أَیۡنَ مَا كُنتُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِیرٞ ﴿٤﴾

اوست که آسمان‌ها و زمین را به شش روز آفرید، سپس به عرش پرداخت، هر چه بر زمین فرو رود و هر چه از آن بر می‌آید و هر چه از آسمان نازل شود و هر چه سوی آن بالا رود (همه را) بداند، هر کجا باشید او با شماست و خداوند به اعمالی که می کنید بیناست.(۴)

هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ

هُوَ : مبتدا-ٱلَّذِی : خبر

و اوست که آسمانها و زمین را به قدرت کامل خود در مدت شش روز بیافرید و سپس بر عرش مستولی شد یعنی شروع به آفریدن عرش کرد، آنچنان بر عرش چیره و غالب شد که سزاوار او از جناب اوست. **کاشفی** گفت: پس قصد کرد به تدبیر عرش و اجزاء امور متعلقه بدو بر وفق ارادت.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آیا آنچه را که (خداوند متعال) از روز خلقت آسمان‌ها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده‌اید؟ این همه چیز از خزینه‌ی خداوند چیزی را کم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر ارزاق در اختیار او بوده، و کم و زیاد می‌کند».

یَعۡلَمُ مَا یَلِجُ فِی ٱلۡأَرۡضِ وَمَا یَخۡرُجُ مِنۡهَا وَمَا یَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا یَعۡرُجُ فِیهَاۖ

یَعۡلَمُ : فعل مضارع- فاعل(هو)- مَا : مفعول به

او می‌داند آنچه بر زمین فرو رود چون تخمی که بکارند و یا قطرات باران که در زمین فرو روند و یا گنج‌ها و یا مرده‌ها که در زمین دفن شوند و نیز می‌داند آنچه که از زمین بیرون آید چون نباتات و معادن و ... و نیز می‌داند آنچه که از آسمان فرود آید چون باران و برف و تگرگ و یا ملائکه و آنچه از روی زمین به سوی آسمان بالا می‌رود چون اعمال بندگان را که فرشتگان موکل می‌نویسند. همه را می‌داند و چیزی از نظر او پنهان و مخفی نیست.

در حدیث آمده است که« عمل شب قبل از عمل روز و عمل روز قبل از عمل شب به سوی خداوند متعال بالا برده می‌شود».

وَهُوَ مَعَكُمۡ أَیۡنَ مَا كُنتُمۡ

هُوَ: مبتدا- مَعَكُمْ: مفعول فیه-كم: مضاف الیه، مَعَكُمْ: خبر

و خداوند هر کجا که باشید با شماست. با علم و قدرت خود اعمال شما را می‌داند و به هیچ حال از شما جدا نیست و به هر کجا که روید به همراه شماست. بلکه از رگ‌های گردن شما نیز به شما نزدیک‌تر است. **مولانا گفت:**

گفت هو معکم این شاه بود — فعل ما می‌دید و سرّمان می‌شنود

در غزلیات شمس مولانا آمده است که:

و هو معکم یعنی با تست درین جستن — آنگه که تو می‌جویی هم در طلب او را جو
نزدیکتر است از تو با تو، چه روی بیرون — چون برف گذران شو، خود را تو ز خود می‌شو
از عشق زبان روید جان را مثل سوسن — می‌دار زبان خامش، از سوسن‌گیر این خو

وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- بَصِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که می‌کنید بیناست و به تناسب اعمال انسان‌ها پاداش و جزا خواهد داد. **شیخ سعدی گفت:** خدا می‌بیند و می‌پوشد، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.

لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٥﴾

فرمانروایی آسمان‌ها و زمین خاص اوست، و همه‌ی کارها به خدا بازگشت می‌یابد.(۵)

لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ

لَّهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- مُلْكُ: مبتدا مؤخر

تکرار عبارت از برای تاکید است. می‌گوید: پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و کسی نمی‌تواند غیر از او ادعای مالکیت آسمان‌ها و زمین کند.

وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ

تُرْجَعُ: فعل مضارع مجهول- ٱلْأُمُورُ: نایب فاعل

و همه‌ی کارها به سوی او بازگردانیده خواهد شد نه به سوی غیر او.

يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ ۚ وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٦﴾

شب را به روز در می‌آورد و روز را به شب در می‌آورد و او به راز سینه‌ها داناست.(۶)

يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ ۚ

يُولِجُ: فعل مضارع- فاعل(هو)-ٱلَّيْلَ: مفعول به

براستی پادشاه یکتا اوست که او شب را در روز آورد و روز را در شب. آنکه خدای تعالی قادر بر چیزی است که غالب گرداند آن را از جمله شب را در روز و تاریکی شب را به روشنایی روز در می‌آورد روز را در شب و روشنایی روز را به تاریکی تبدیل می‌کند.

وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ

هُوَ : مبتدا- عَلِيمٌ : خبر

و او به آنچه که در سینه‌ها از رازها پوشیده و پنهان است داناست و هیچ چیز از آشکار و پنهان بر او پوشیده و پنهان نیست.

ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَأَنفِقُواْ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسۡتَخۡلَفِينَ فِيهِۖ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَأَنفَقُواْ لَهُمۡ أَجۡرٞ كَبِيرٞ ﴿٧﴾

به خدا و پیغمبر او ایمان بیاورید و از آن چیزها که شما را در آن جانشین ساخته است انفاق کنید، پس کسانیکه از شما ایمان آورده و انفاق کرده‌اند پاداشی بزرگ بر ایشان است.(۷)

ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَأَنفِقُواْ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسۡتَخۡلَفِينَ فِيهِ

ءَامِنُواْ : فعل امر- (و)فاعل- جَعَلَكُمْ : فعل ماضی-کم: مفعول به- فاعل(هو)- مُّسۡتَخۡلَفِينَ : مفعول به ثانی

و ای مشرکان به خدا بگروید و او را به یگانگی بستائید و فرستاده‌ی او محمدﷺ را تصدیق نمائید و از مال‌ها که خداوند شما را جانشین گذشتگان گردانیده است نفقه کنید و در راه خدا جهاد کنید و زکات مال را بدهید و درکارهای خیر صرف کنید چونکه مال، امروز بدست شماست و چون مردی از دست تو خارج می‌شود و به دیگری منتقل می‌یابد.

هر که آمد عمارتی نو یافت　　رفت و منزل بدیگری پرداخت
و آن دگر پخت همچنان هوسی　　وین عمارت بسر نبرد کسی
یار ناپایدار دوست مدار　　دوستی را نشاید این غدار
نیک و بد چون همی بباید مُرد　　خُنُک آنکس که گوی نیکی بُرد
برگ عیشی بگور خویش فرست　　کس نیارد ز پس ز پیش فرست
ای تهیدست رفته در بازار　　ترسمت پر نیاوری دستار

فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَأَنفَقُواْ لَهُمۡ أَجۡرٞ كَبِيرٞ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم- أَجۡرٞ : مبتدا مؤخر- جمله لَهُمۡ أَجۡرٞ ، خبر ٱلَّذِينَ

پس آنانکه گرویدند و به خدا ایمان آوردند و رسول او را تصدیق کردند و از مال خود بر زکات و جهاد در راه خدا و یا سایر خیرات نفقه کردند بر ایشان مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که به عبارت دیگر بهشت جاودان و نعمت‌های بهشتی است. چونکه از مال انسان همان چیزی از اوست که پیش از خود می‌فرستد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی از شما هست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد»؟

گفتند: یا رسول الله! هیچ کس نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می‌ماند مال وارث اوست».

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ۙ وَٱلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا۟ بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَٰقَكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

شما را چه شده که به خدا ایمان نمی آورید، در صورتی که پیغمبر دعوتتان می کند که به پروردگارتان ایمان بیارید و هر آینه خداوند از شما پیمان گرفته است اگر باور دارید.(۸)

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ۙ

ما: مبتدا- لَكُمْ : جار و مجرور، خبر

و شما را چه شده که به خدا ایمان نمی‌آورید و او را به یگانگی نمی‌پرستید؟

وَٱلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا۟ بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَٰقَكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ

ٱلرَّسُولُ : مبتدا- يَدْعُوكُمْ : فعل مضارع- (و)فاعل-کم: مفعول به، جمله خبر

و در حالیکه پیغمبر او که فرستاده خداست شما را با حجت و برهان به سوی ایمان دعوت می‌کند اینکه به آفریدگار خود ایمان بیاورید و به تحقیق که خداوند از شما در روز میثاق پیمان گرفت. آن زمانیکه از پشت آدم علیه السلام خلق شدید به اینکه الله پروردگار شماست و غیر از او خدایی نیست اگر شما از باور دارندگان آن میثاق باشید.

هُوَ ٱلَّذِى يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِۦٓ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٩﴾

اوست که آیه‌های روشن به بنده خویش نازل کند تا شما را از عذاب ظلمات به سوی نور بیاورد و خدا نسبت به شما مهربان و رحیم است.(۹)

هُوَ ٱلَّذِى يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِۦٓ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ۚ

هُوَ: مبتدا–ٱلَّذِى : خبر–يُنَزِّلُ : فعل مضارع– فاعل(هو)– ءَايَٰتٍ: مفعول به

و آن خدایی است که بر بنده‌ی خود یعنی محمدﷺ آیت‌های روشن یعنی قرآن یا معجزات آشکار فرو فرستد تا شما را به وسیله قرآن و به دعوت پیغمبرﷺ از تاریکی‌ها بیرون آرد.

وَإِنَّ ٱللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ : اسم انَّ– ل: مزحلقه– لَرَءُوفٌ : خبر انَّ

و بدرستی که خداوند بسیار بخشنده و مهربان است که قرآن فرستاده و رحیم و بخشاینده است که رسول را برای دعوت به اسلام مبعوث کرده است.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَا يَسْتَوِى مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَقَٰتَلَ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعْدُ وَقَٰتَلُواْ ۚ وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾

شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید، در صورتی که میراث آسمان‌ها و زمین خاص خداست؟ آنکس از شما که پیش از فتح، انفاق کرده و کارزار کرده (با دیگران) برابر نیستند، آنها به مرتبت از کسانی که پس از فتح انفاق و کارزار کرده‌اند برترند و همگی را خدا وعده‌ی نیکو داده و خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است.(۱۰)

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ

ما: مبتدا– لَكُمْ : جار و مجرور خبر–وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم– مِيرَٰثُ : مبتدا مؤخر

شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید یعنی چه چیزی شما را از انفاق در جهاد فی سبیل الله باز می‌دارد و حال آنکه میراث آسمان‌ها و زمین به الله تعالی تعلق دارد.

شیخ سعدی در بوستان آورد.

نه ایشان به خست نگه داشتند! / به حسرت بمردند و بگذاشتند!
به دستم نیفتاد مال پدر، / که بعد از من افتد به دست پسر
همان بِه که امروز مردم خورند / که فردا پس از من به یغما برند
خور و پوش و بخشای و راحت رسان / نگه می چه داری ز بهر کسان؟
زر و نعمت اکنون بده، کان تست / که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: مسلمانیکه به جان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید» گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با تقواییکه درگوشه‌ای افتاده و مردم را از شر خود در امان می‌دارد».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: مجاهد فی سبیل الله- ولی خدا می‌داند که مجاهد فی سبیل الله کیست؟ مانند کسی است که در روز روزه داشته و شب تا صبح نماز بخواند، و خداوند متعال برای مجاهد فی سبیل الله وعده داده است که: اگر وفات نماید به جنتش داخل ساخته، و اگر سالم بماند با ثواب و یا با ثواب و غنیمت او را به خانه‌اش برگرداند».

لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ

لَا يَسْتَوِي : فعل مضارع- مَّنْ : فاعل

برابر نیست از شما ای مؤمنان هر که نفقه کند پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند و با دشمنان اسلام کارزار کند با کسانی که بعد از فتح مکه انفاق کند. از **ابن عباس** رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا ﷺ بعد از اینکه هشت سال و نیم از هجرت‌شان به مدینه گذشت، در ماه رمضان با ده هزار نفر از مسلمانان به سوی مکه عزیمت نمودند، خودشان روزه داشته و دیگران هم روزه می‌گرفتند تا اینکه به منطقه‌ی (کدید) رسیدند، و (کدید) آبی است ما بین عسفان و قدید، در اینجا روزه را خورده و دیگران هم خوردند.

أُوْلَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا

أُوْلَٰئِكَ : مبتدا- أَعْظَمُ : خبر- دَرَجَةً : تمیز

آنان که با دشمنان خدا جنگ کردند و نفقه کردند قبل از فتح مکه از جان و مال خود مایه گذاشتند با آن کسانی که بعد از فتح مکه انفاق کردند که دیگر خیلی نیازی به مال نباشد با هم از نظر درجه برابر و یکسان نیستند. در حق درجات مجاهدین در راه خدا در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آورده است که:

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:

«کسیکه به خدا و رسولش ایمان آورده، نماز را خوانده، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را به جنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه بدنیا آمده است نشسته باشد، کسانی گفتند: یا رسول الله! آیا به مردم از این خبر بشارت دهیم؟ فرمودند: « در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهدین فی‌سبیل الله آماده نموده است، که ما بین هر درجه تا درجه‌ی دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله‌ی بین زمین و آسمان

است، و اگر از خداوند جنت را مسألت می‌کردید، فردوس را مسألت نمایید، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خداست، و رودهای بهشت از آنجا سرچشمه می‌گیرد».

وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ

وَكُلًّا : مفعول به مقدم- وَعَدَ : فعل ماضی- لفظ اللَّهُ : فاعل- الْحُسْنَىٰ: مفعول به ثانی

و همه‌ی آن کسانی که پیش از فتح مکه نفقه کرده و کارزار نموده و یا پس از فتح مکه اعلام آمادگی برای نفقه کرده‌اند خداوند بر ایشان بهشت را وعده داده است اما درجات ایشان متفاوت باشد.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لفظ اللَّهُ : مبتدا- خَبِيرٌ : خبر

مفسّران در بیان سبب **نزول** روایت کرده‌اند: این آیه در باره‌ی **ابوبکر صدیق** ﷺ نازل شد که مال خویش را قبل از فتح مکه بر رسول اکرم ﷺ انفاق کرد. می‌گوید، و خداوند به آنچه از نفقه و قتال به اخلاص یا از روی ریا انجام می‌دهید داناتر است اکثر مفسران بر آنند که این آیت در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده که او اول کسی است که ایمان آورده و نفقه کرده و با کفار قتال کرده.

عبادت به اخلاص نیت نکوست　　　وگرنه چه آید ز بی مغز پوست

مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۱۱﴾

چه کسی است که برای خدا، وامی نیکو دهد و خدا آن را برای وی بیفزاید و پاداشی ارجمند داشته باشد.(۱۱)

مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ

مَّن : مبتدا- ذَا : خبر- الَّذِي : بدل- يُقْرِضُ : فعل مضارع- فاعل(هو)- لفظ اللَّهَ: مفعول به- قَرْضًا : مفعول مطلق

کیست آنکه به خلوص نیت خدا را وام دهد یعنی به بندگان درمانده او وامی نیکو دهد که در دادن وام عجله کند و منت ننهد یا طالب عوض نباشد تا خداوند مضاعف گرداند و زیاده کند اجر آن وام را از برای او پس معلوم می‌شود از راه سنت وام دادن بهتر از صدقه دادن است که صدقه به محتاج و غیر محتاج می‌رسد، و وام جز محتاج از سر ضرورت نخواهد بود.

در **حدیقه الحقیقه سنائی غزنوی نزول** آیت به **قیس عاصم** ﷺ یکی از صحابه حضرت رسول ﷺ بود نسبت داده شده که گفت:

آنزمان کز خدای نزد رسول　　　حکم من ذاالذی نمود نزول

هر کس آن قدر که دست رسید — پیش مهتر کشید و سر نکشید
در و گوهر ستور و بنده و مال — هر چه در وسع بود شان در حال
قیس عاصم ضعیف حالی بود — که نکردی طلب ز دنیا سود
رفت در خانه با عیال بگفت — ز آنچه بشنید هیچ یک بنهفت
کاینچنین آیت آمده است امروز — خیز و ما را در انتظار مسوز
آنچه در خانه حاضر است بیار — تا کنم پیش سید آن ایثار
گفت زن نیست چیز در خانه — تو نه ای زین سرای بیگانه
گفت آخر بجوی آنمقدار — هر چه یابی سبک بنزد من آر
رفت و خانه بجست بسیاری — تا برآید مگر وراکاری
یافت در خانه صاعی از خرما — دقل و خشک گشته تا بنوا
پیش قیس آورد زن در حال — گفت زین بیش نیست ما را مال
قیس خرما به آستین در کرد — شادمانه بر رسول آورد
چون درون رفت قیس در مسجد — .نز سر هزل بلکه از سر جد
گفت با وی منافقی که بیار — تا چه آورده‌ای سبک پیش آر
گوهر است این متاع یا زر و سیم — پیش مهتر همی کنی تسلیم
زان سخن قیس گشت خوار و خجل — بنگر تا چه آمدش حاصل
رفت در گوشه‌ای بغم بنشست — بر نهاده ز شرم دست بدست
آمد از سدره جبرئیل امین — گفت کای سید زمان و زمین
مروَ را اندر انتظار مدار — و آنچه آورده است خوار مدار
مصطفی را ز حال کرد آگاه — یلمزون المطوعین آنگاه
ملکوت آمده بنظارند — مرو را ز انتظار چون دارند
زلزله است اوفتاده در ملکوت — نیست جای قرار و جای سکوت
حق تعالی چنین همیگوید — دل او را بلطف می‌جوید
کای سر افراز وی گزیده رسول — اینقدر کن ز قیس زود قبول
زو پذیرفتم این متاع قلیل — هست مقبول نیست مرد بخیل
که بنزد من این دقل بعیان — هست بهتر ز گوهر دگران
از همه چیزها بگزیده — هست جهد المقل[1] پسندیده

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

[1] -کوشش درویش و سعی اندک، نهایت کوشش میزبانی که اندک چیزی دارد آن را پیش میزبان آرد.

روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بینی که نورشان جلو رویشان و سمت راستشان می‌رود، آنروز، نوید شما بهشت‌هایی است که در آن جوی‌ها روان است که در آن جاودانید و این کامیابی بزرگ است.(۱۲)

يَوْمَ تَرَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَٰنِهِم بُشْرَىٰكُمُ ٱلْيَوْمَ جَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا

تَرَىٰ: فعل مضارع- فاعل(انت)- ٱلْمُؤْمِنِينَ: مفعول به- وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ: معطوف

روزی را یادکن که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بر روی صراط می‌بینی آن لحظه‌ای که شتابان می‌روند نور ایشان در پیشاپیش ایشان از جلو رویشان و از سمت راستشان همراه با ایشان و جلو می‌شتابد که به آسانی می‌گذرند تا ایشان را به بهشت راهنمایی کنند و از ابن مسعود منقول است که نور هر کس به قدر عمل وی بود نور یکی از صنعا تا به عدن باشد و از آن دیگر برابر کوهی و یکی را به مقدار نخلی و ادنی و کمترین نور وی آن بود که صاحبش قدم خود را بیند باری هیچ مؤمن بی نور نباشد و فرشتگان به ایشان گویند مژده‌ی شما داخل شدن در بهشت و در بوستان‌هایی است که پیوسته از زیر کاخ‌های آن جویهایی روان است و این مژده همان جنت جاودان است.

دعای حضرت رسولﷺ که در **حدیث شریف صحیح البخاری** *آمده این بود که در نیمه شب دعا می‌کردند:*

اللهم اجعل فی قلبی نوراً، و فی بصری نوراً، و فی سمعی نوراً، و فی یمینی نوراً، و عن یساری نوراً، و فوقی نوراً، و تحتی نوراً، و امامی نوراً، و خلفی نوراً، و اجعل لی نوراً.

ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلْفَوْزُ: خبر

این رستگاری بزرگی است زیرا که غیر این هیچ رستگاری وجود ندارد که آن داخل شدن به بهشت جاودان و بهره‌مندی از نعمت‌های آن. و به دیدار خدا راه یافتن است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از عباده بن صامت‌ رضی الله عنه از پیغمبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «کسیکه لقاء الله را دوست داشته باشد، خداوند متعال هم لقاءش را دوست می‌دارد، و کسیکه از لقاء الله بدش بیاید، خداوند هم از لقاء آن شخص بدش می‌آید».

يَوْمَ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱنظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ قِيلَ ٱرْجِعُوا۟ وَرَآءَكُمْ فَٱلْتَمِسُوا۟ نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُۥ بَابٌۢ بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحْمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلْعَذَابُ ﴿١٣﴾

روزی که مردان منافق و زنان منافق به کسانی که ایمان داشته‌اند گویند منتظر شوید که از نورتان اقتباس کنیم، گویند، بعقب سر خویش برگردید و نوری بجوئید و میانشان دیواری بر آرند که دری دارد که اندرون آن رحمت است و بیرون آن دیوار روی به عذاب دارد.(۱۳)

يَوْمَ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱنظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ

يَوْمَ: مفعول فيه- يَقُولُ: فعل مضارع- ٱلْمُنَٰفِقُونَ: فاعل

این آیه بر خلاف آیه بعدی صحبت از منافقان و حال و احوال آنان است. می‌گوید: یاد کن روزی را که مردان منافق و زنان منافق برای کسانیکه ایمان آورده و گرویده‌اند می‌گویند یعنی التماس کنند که شما نظر لطفی به ما داشته باشید تا ما از نور شما روشنایی بگیریم چونکه منافقان خود بی نورند و تاریکی اطراف و جلو راه ایشان را پر کرده است لذا از مؤمنان می‌خواهند ایشان را نوری دهند تا تاریکی‌ها را بزداید.

قِيلَ ٱرْجِعُواْ وَرَآءَكُمْ فَٱلْتَمِسُواْ نُورًا

قِيلَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف- ٱرْجِعُواْ: فعل امر- (و)فاعل- وَرَآءَكُمْ: مفعول فیه- فَٱلْتَمِسُواْ: فعل امر- (و)فاعل- نُورًا: مفعول به

به آن منافقان طالب نور گفته می‌شود یعنی مؤمنان یا فرشتگان بر آن منافقان می‌گویند که پس برگردید به دنیا و در دنیا نوری طلب کنید. چون نور را در محشر نمی‌توان کسب کرد از دنیا باید آورد. بیت:

کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی آب از اینجا بر که در عقبی بسی شوریده و شر است

فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُۥ بَابٌۢ

ضُرِبَ: فعل ماضی مجهول- بَيْنَهُم: مفعول فیه- بِسُورٍ: نایب فاعل- لَّهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- بَابٌ: مبتدا مؤخر

پس آنگاه میان آنها یعنی میان مؤمنان و منافقان دیواری بزرگ چون باره‌ی شهری زده می‌شود که آن دیوار در میان بهشت و دوزخ حائل است. به قولی این دیوار «اعراف» است.

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

و آن را دروازه‌ای است که مؤمنان از آن داخل می‌شوند.

بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحْمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلْعَذَابُ

بَاطِنُهُۥ: مبتدا- فِيهِ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلرَّحْمَةُ: مبتدا مؤخر، جمله خبر باطنُ

آنجائیکه مؤمنان بدان داخل می‌شوند در او رحمت بود یعنی نعمت‌های بهشتی در آن قرار دارند و ظاهر آن دیوار یعنی خارج آن، جائی که طرف منافقان است آنجا عذاب باشد زیرا که نزدیک

دوزخ است. آن هنگام که منافقان بخواهند از مؤمنان نوری طلب کنند می‌بینند که در بین آنها دیواری حائل است. ولی مؤمنان را می‌بینند که در آن بهشت خرامان خرامان راه می‌روند. ولی خود در عذاب جهنم هستند.

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالُوا۟ بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَٱرْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ ٱلْأَمَانِىُّ حَتَّىٰ جَآءَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَغَرَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴿١٤﴾

و آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟ گویند چرا، ولی شما خویشتن را به فتنه افکندید و منتظر ماندید و شک آوردید و آرزوها فریبتان داد تا فرمان خدا بیامد و شیطان فریبکار نسبت به خدا شما را غره کرده بود.(۱۴)

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ

يُنَادُونَهُمْ: فعل مضارع- (و)فاعل- هم: مفعول به

آن منافقان می‌گویند ای مؤمنان یعنی مؤمنان را ندا می‌دهند و به ایشان می‌گویند: آیا ما در دنیا با شما همراه و موافق نبودیم و در دنیا به جماعت شما نماز نمی‌گزاردیم و به موافقت شما روزه نمی‌گرفتیم و همچون شما در حیطه‌ی اسلام عمل نمی‌کردیم؟

قَالُوا۟ بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَٱرْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ ٱلْأَمَانِىُّ حَتَّىٰ جَآءَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَغَرَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ

كُم: اسم لكن: فَتَنتُمْ: فعل ماضی- تم: فاعل، جمله خبر لكن

مؤمنان جواب می‌دهند و می‌گویند بلی شما در دنیا به ظاهر با ما بودید ولی نفس‌های خود را به سبب نفاق و لذت شهوات به فتنه افکندید و شک و تردید در دل خود ایجاد کردید و آن آرزوها شما را فریب داد و در توبه تأخیر کردید و نبوت حضرت رسولﷺ را مشکوک بودید و آرزوهای دور و دراز را در پیش گرفتید.

تا اینکه فرمان خدای تعالی به قبض روح شما آمد و آن در موقعی بود که شیطان فریبکار شما را نسبت به خدا غره کرده بود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: علامات نفاق سه چیز است.

از ابوهریره‌رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خداﷺ فرمود: «علامات شخص منافق سه چیز است: چون سخن بزند دروغ می‌گوید و چون وعده بدهد خلافی می‌کند و چون امانتی برایش داده شود خیانت می‌کند».

فَٱلْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ هِىَ مَوْلَىٰكُمْ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

پس امروز از شما فدیه‌ای گرفته نمی‌شود و نه از کسانی که کافر شدند و جایگاهتان جهنم است که شایسته‌ی مولای شماست و چه بد بازگشتی است.(۱۵)

فَٱلْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟

ٱلْيَوْمَ: مفعول فیه- لَا يُؤْخَذُ: فعل مضارع مجهول-فِدْيَةٌ: نایب فاعل

امروز ای منافقان از شما و از کافران فدیه‌ای یعنی چیزی که فدای خود کنید گرفته نمی‌شود تا شما را از عذاب دوزخ برهاند چونکه اینجا دیگر جای غرامت و تاوان نیست و محل برگشت به دنیا و یا محل توبه نیست.

مَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ

مَأْوَىٰكُمُ: مبتدا- ٱلنَّارُ: خبر

جایگاه شما آتش دوزخ است و این منزلگاه ابدی شماست که در آن جاودان می‌مانید و معذب می‌شوید.

هِىَ مَوْلَىٰكُمْ

هِىَ: مبتدا- مَوْلَىٰكُمْ: خبر

زیرا که این آتش دوزخ شایسته‌ی شما و برازنده‌ی اعمال و نفاق شما در دنیاست.

وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ

بِئْسَ: فعل ذم- ٱلْمَصِيرُ: فاعل

و آن آتش دوزخ و جهنم چه جایگاه بدی است که سر انجام منافقان و مشرکان در آن جای می‌گیرند.

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿۱۶﴾

آیا هنگام آن نیامده تا کسانی که ایمان دارند دلهایشان به یاد خدا و آن حق که نازل کرده فروتن باشند و چون آن کسان که از پیش کتابشان داده‌اند نباشید که مدتشان دراز شد و دلهایشان سخت شد و بسیاری از آنها عصیان پیشگان بودند.(۱۶)

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلْحَقِّ

أَن تَخْشَعَ: فعل مضارع منصوب- قُلُوبُهُمْ: فاعل

علمای تفسیر در سبب **نزول** این آیه مختلف‌اند. **مقاتل** و **کلبی** گفتند یکسال از **سلمان** درخواست کردند که ما را از **تورات** سخن بگوی که در تورات عجائب است، پس آیه به جواب ایشان فرو

آمد که «**نحن نقص علیک احسن القصص**»، **سلمان** به ایشان گفت- **القرآن** از غیر آن احسن است، و قرآن از همه نیکوتر و با بیان‌تر است چونکه به قرآن نیاز است آن منافقان مدتی از سؤال دست کشیدند باز دیگر همان سوال از سلمان کردند و به جواب ایشان این آیت فرود آمد که «**الله نزل احسن الحدیث**» نیکوتر سخنی که الله از آسمان فرو فرستاد این قرآن است.

ایشان چند مدتی از این سؤال خاموش گشتند، آنگه برای بار سوم از سلمان همین درخواست کردند که: حد ثنا عن التوریه فان فیها العجائب، این آیه فرود آمد: «**أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلْحَقِّ**» خطاب به این منافقان که به ظاهر بر زبان و بی اخلاص دل ایمان آورده بودند. آیا زمان آن نرسیده است آنانکه دلهایشان برای یادکردن و ذکر خدا که بترسد و نرم دل شود و بر آنچه که خدای تعالی از کلام خود فرو فرستاده است که آن درست و راست است خشوع و رقتی از خود نشان دهد، یا با ذکر قرآن دلهایشان رقیق و نرم گردد.

وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ

(و) اسم کان- كَٱلَّذِينَ : جار و مجرور خبر کان

و مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شده است همچون یهود.و نصاری نباشند که قبل از نزول قرآن، تورات و انجیل به آنان داده شد پس مدت بر آنان دراز شد به این سبب فاصله پای بندیشان به شهوات سخت شد تا بدانجا که خواندن کلام الهی هیچ تأثیری در آنان نمی‌کرد و دلشان را به خشوع و خضوع وا نمی‌داشت.

وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ

كَثِيرٌ: مبتدا- فَٰسِقُونَ: خبر

و بسیاری از ایشان از دین خود بیرون رفتگان‌اند و ترک کننده احکام کتاب خود به جهت قسی القلب بودن، و گفته‌اند نتیجه‌ی سختی دل غفلت است و نشانه‌ی نرمی دل توجه به طاعت.

دلی کز نور معنی نیست روشن	**مخوانش دل که آن سنگ است و آهن**
دلی کز گرد غفلت زنگ دارد	**از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد**

ٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يُحْىِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ 

بدانید که خداوند زمین را پس از مردنش زنده می‌کند، ما این آیه‌ها را برای شما بیان می‌کنیم شاید خردوری کنید.(۱۷)

ٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يُحْىِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

لفظ ٱللَّهَ : اسم أَنَّ - يُحْىِ : فعل مضارع- فاعل(هو)، خبر أَنَّ - ٱلْأَرْضَ : مفعول به- بَعْدَ: مفعول فیه

ای منکران بعث بدانید که براستی خداوند زمین مرده را بعد از مردنش زنده می گرداند یعنی با آب باران که از آسمان نازل می‌شود در آن بنات و نبات می‌پرورد پس زنده شدن دوباره‌ی انسان نیز بر همین منوال است که با نفخ صور دوم بوسیله اسرافیل همه‌ی مردگان سر از قبر بر می‌آورند و حشر می‌شوند. مولانا مردن و دوباره زنده شدن بعد از مرگ را به پژمرده شدن گل و دوباره زنده شدن در فصل ربیع اشاره می‌کند.

جامه دران رسید گل از بهر دادما — زان می‌دریم جامه به بوی وصال گل
گل آنجهانی است، نگنجد در این جهان — در عالم خیال چه گنجد؟ خیال گل
زنده کنند و باز پر و بال نو دهند — هر چند بر کنید شما پر و بال گل
مانند چار مرغ خلیل از پی فنا — در دعوت بهار ببین امتثال گل

قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ

بَيَّنَّا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلۡأٓيَٰتِ : مفعول به-کم: اسم لَعَلَّ- تَعۡقِلُونَ : فعل و فاعل، جمله خبر لَعَلَّ

بدرستی که برای شما نشانه‌های قدرت خودرا روشن کردیم شاید که عقل خود را در استدلال آن بکار گیرید و در آن خردوری کنید و به آن عمل کنید. پس هر چند که عمری از انسان گذشته است در باقی عمر باید سر عقل بیاید و به سوی خدای ﷻ روی آورد.

هر دم از عمر می‌رود نفسی — چون نگه می‌کنم نماند بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی — مگر این پنج روز دریابی
خجل آنکس که رفت و کار نساخت — کوس رحلت زدند و بار نساخت
خواب نوشین بامداد رحیل — باز دارد پیاده را ز سبیل
نیک و بد چون همی بباید مرد — خُنُک آنکس که گوی نیکی برد
برگ عیشی بگور خویش فرست — کس نیارد ز پس ز پیش فرست
عمر برف است و آفتاب تموز — اندکی ماند و خواجه غره هنوز
ای تهیدست رفته در بازار — ترسمت پر نیاوری دستار
هر که مزروع خود بخورد بخوید — وقت خرمنش خوشه باید چید

إِنَّ ٱلۡمُصَّدِّقِينَ وَٱلۡمُصَّدِّقَٰتِ وَأَقۡرَضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا يُضَٰعَفُ لَهُمۡ وَلَهُمۡ أَجۡرٞ كَرِيمٞ ﴿١٨﴾

براستی مردان تصدیق کننده و زنان تصدیق کننده که خدا را قرضی داده‌اند قرضی نیکو، مضاعف شود ایشان را و برای آنان پاداشی بزرگ است.(۱۸)

إِنَّ ٱلْمُصَّدِّقِينَ وَٱلْمُصَّدِّقَٰتِ وَأَقْرَضُوا۟ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَٰعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ

ٱلْمُصَّدِّقِينَ: اسم إِنَّ - أَقْرَضُوا۟: فعل ماضی- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به- قَرْضًا: مفعول مطلق

به درستی که مردان باور دارنده و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسولش را راست دارند و کسانیکه قرض داده‌اند به الله قرضی نیکو که آن عبارت از صَدقه و انفاق در راه خداﷻ همراه با خلوص نیت، پاداش ایشان مضاعف شود و زیاده گردانیده می‌شود برای ایشان مزد ایشان از ده تا هفت‌صد و زیاده از آن و مر ایشان را مزدی گرامی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت نصیب آنان می‌گردد گویند روزی علی مرتضی‌ؓ به خانه رفت، حسن و حسین پیش فاطمه زهرا(س) می‌گریستند، علی گفت ای فاطمه! چه بوده است این روشنایی چشم و میوه‌ی دل و سرور جان ما را که می‌گریند؟ فاطمه گفت: یا علی براستی که گرسنه‌اند، که یک روز گذشت هیچ چیز نخورده‌اند و دیگی بر سر آتش نهاده بود علی گفت: آن چیست که در دیگ است؟ فاطمه گفت: در دیگ هیچ نیست مگر آب تهی، برای دلخوشی فرزندان بر سر آتش نهادم تا پندارند که چیزی می‌پزم، علی دلتنگ شد عبائی داشت برگرفت و به بازار برد و به شش درم بفروخت و طعام خرید، در راه فقیری را دید و از علیؓ درخواست طعام کرد و او آنچه از طعام داشت به او داد و به خانه برگشت و به فاطمه قصه را باز گو کرد فاطمه گفت نیکو چیزی کردی، و توفیق یافتی، علی بازگشت، تا به مسجد رسول برود و نماز کند، اعرابیی را دید که شتر می‌فروخت، گفت یا اباالحسن این شتر را می‌فروشم بخر، علی گفت نتوانم که بهای آن ندارم، اعرابی گفت به تو فروختم تا وقتی که غنیمتی در رسد یا عطائی از بیت‌المال بتو در آید، علی آن شتر به شصت درم بخرید و فراپیش کرد اعرابی دیگر پیش وی آمد، گفت یا علی این شتر به من فروش گفت فروشم، گفت به چند؟ گفت چندانکه خواهی، گفت بصد و بیست درم خریدم. علی گفت فروختم، و به خانه باز آمد، با فاطمه گفت که از این شصت درم بهای شتر به اعرابی دهم و شصت درم خود به کار برم، به طلب اعرابی بیرون رفت، مصطفیﷺ را دید گفت یا علی به کجا می‌روی؟ علی قصه‌ی خویش باز گفت، رسول خدا شادی نمود و او را بشارت داد و تهنیت کرد، گفت یا علی آن اعرابی نبود، آن جبرئیل بود که فروخت، و میکائیل بود که خرید، و آن شتر ناقه‌ای بود از ناقه‌های بهشت، این آن قرض بود که تو به الله دادی و درویش را به آن بنواختی، و قد قال الله تعالی«من ذاالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضعفه له اضعافاً کثیره»

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ ۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَآ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿۱۹﴾

و کسانی که به خدا و به پیغمبران وی ایمان آورده‌اند، آنها نزد پروردگارشان راستی پیشگان و شهیدان‌اند. برای ایشان است مزد ایشان و نور ایشان و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند آن گروه اهل دوزخ‌اند.(۱۹)

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- هم: ضمیر فصل- ٱلصِّدِّيقُونَۖ : خبر، جمله خبر ٱلَّذِينَ - وَٱلشُّهَدَآءُ : مبتدا

و آنانکه به خدا و رسولش گرویده‌اند وبه رسولان او ایمان آورده‌اند و در احکام و اخبار و پیام او شک نیاوردند آن گروه ایشان صدیقان‌اند یعنی بسیار راست گویان و شهیدان‌اند نزد پروردگارشان یعنی شهیدان در راه خدااند در نزد پروردگارشان این شهیدان درجات بالا دارند به شرطی که قصد ایشان از جهاد اعلای کلمه‌ی الله باشد و مجاهد فی سبیل الله باشد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوموسیﷺ روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبرﷺ آمده و پرسید: یکی برای این می‌جنگد که غنیمت بدست آورد، دیگری برای آن می‌جنگد تا نامش بلند گردد، و سومی برای آنکه مکان و منزلتی بدست آورد، کدام یک از این جنگ‌ها فی سبیل الله گفته می‌شود، فرمودند: «کسیکه مقصدش از جنگ کردن، اعلای کلمه الله باشد، جهاد او جهاد فی سبیل الله است.

لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ وَنُورُهُمۡۖ

لَهُمۡ: جار و مجرور خبر مقدم-أَجۡرُهُمۡ : مبتدا مؤخر، جمله خبر الشهدآء.

و بر ایشان است پاداش آنچه که وعده کرده بودیم و روشنایی روز حشر با ایشان و به همراه ایشان خواهد بود یعنی آن نوری که پیش ایشان می‌شتابد. اما با مقابله این گروه گروه دیگری را که اهل شقاوت و بدبختی‌اند آشکار می‌کند می‌گوید:

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- أَصۡحَٰبُ : خبر، جمله خبر ٱلَّذِينَ

و اما کسانی که حق را بپوشند و نبوت رسولان او را انکار نمایند و معجزات ایشان را تکذیب کنند و نشانه‌های ما راکه بر محمدﷺ فرستاده‌ایم دروغ بشمارند آن گروه ملازمان آتش دوزخ‌اند و در آن جاودان خواهند ماند و هیچ راه نجاتی برای آنها میسر نیست.

ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗاۖ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٞۚ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ﴿٢٠﴾

بدانید که زندگانی این دنیا بازیچه و بیهودگی و آرایش است و تفاخر میان خودتان و از یکدیگر زیاده طلبی در مال و فرزندان است، چون بارانی که گیاه رویانیدن آن کافران را به شگفت آورد آنگاه بخشکد و آن را به حالت زرد بینی آنگاه ریز ریز شود، و در آخرت عذابی سخت است، و نیز آمرزش و خشنودی از جانب خدای تعالی و زندگانی این دنیا به جز کالائی فریبنده نیست.(۲۰)

ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ

ٱلۡحَيَوٰةُ: مبتدا- ٱلدُّنۡيَا : نعت- لَعِبٞ : خبر

ای طالبان دنیا بدانید که این زندگانی سرای بیهوده و بازیچه است یعنی بیهوده به مانند بازی کردن کودکان است و بیهوده در رنج کشیدن برای بدست آوردن مال و متاع دنیاست.

بیت:

**بازیچه است طفل فریب این متاع دهر		بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند**

و دیگر آرایش و زینت است در خوردن غذاهای لذیذ و پوشیدن لباس‌های فاخر و سوار شدن ماشین‌های آخرین سیستم و مرکب‌های راهوار و نیز مفاخرات اصل و نسب در میان یکدیگر است و طلب جاه و مال و مقام دنیوی و مباهات در زیادی مال و آرزوهای طول و دراز و کثرت فرزندان است. البته در اصل قضیه نگاه کنیم این دنیا بر پایه پوچ و بیهودگی آفریده نشده است و به قصدی آفریده شده است و آن اندوختن توشه آخرت است چونکه خانه‌ی آخرت را در این دنیا باید پایه ریزی کرد و از این دنیا باید برد اگر به این سمت و سو از قضیه بنگریم پس متوجه می‌شویم که آفرینش این دنیا بر بیهودگی و بازی آفریده نشده بلکه به قصد هدفی بسیار کلان و محل آزمایش و امتحان آفریده شده است. چنانکه **سنائی غزنوی** در قصیده‌ای می‌فرماید:

اگـر دینـت همـی بایـد ز دنیـا دار دل بگـسل		کـه حرصش بـا تـو هـر ساعت بـود بـی حرف و بـی آوا
همـی گویـد کـه دنیـا را بـه دیـن از دیـو بخریـدم		اگـر دنیـا همـی خـواهی بـده دیـن و ببـر دنیـا
ببین بـاری کـه هـر ساعت ازیـن پیروزه‌گون خیمـه		چـه بازیهـا بـرون آرد همـی ایـن پیـر خـوش سیما
گـر از آتـش همـی ترسـی بـه مـال کـس مشو غـره		کـه اینجـا صورتش مـار اسـت و آنجـا شکلش اژدرهـا
ز بـاد فقـه و بـاد فقـر دیـن را هـیچ نگـشاید		میـان دربنـد کـاری را کـه ایـن رنـگ اسـت و آن آوا
تـو پنداری کـه بـر بـازی است ایـن میدان چون مینو		تـو پنـداری کـه بـر هـرزه اسـت ایـن الـوان چـون مینـا
گـر از زحمت همـی ترسـی ز نـااهلان ببـر صحبت		کـه از دام زبـون گیـران بـه عزلـت رسـته شـد عنقـا

كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗا

أَعْجَبَ: فعل ماضی- ٱلْكُفَّارَ: مفعول به- نَبَاتُهُۥ: فاعل- (هو) اسم کان- حُطَٰمًا: خبر کان

سپس آغاز و پایان زندگانی دنیا را با یک مثالی کاملاً روشن بیان می‌کند می‌فرماید: همانند کسانی که کشاورزان را رستنی آن به شگفت می‌آورد یعنی با بارش باران زمین مرده زنده می‌شود و بنات و نبات در مهد زمین می‌پرورد که این کار موجب حیرت کشاورزان می‌گردد کافران را به کشاورزان و باران را به دنیا تشبیه می‌کند که وجه شبه در آن خوشیها و لذات و زینت و مال و متاع و غرور که مشترک در دل انسان کافر و بین دنیا وجود دارد تشبیه شده است و سپس با یکی از آفات آسمانی و یا زمینی خشک گردد و به حالت زرد رنگ در می‌آید پس بعد از زردی در هم شکسته و کوفته و ریز ریز شود. **حافظ گفت:**

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است — بیار باده که بنیاد عمر بر بادست

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد — که این عجوز، عروس هزار دامادست

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل — بنال بلبل بیدل که جای فریادست

حسد چه می‌بری؟ ای سست نظم بر حافظ — قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

وَفِي ٱلْأٓخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ

وَفِي ٱلْأٓخِرَةِ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر- شَدِيدٌ: نعت

و در آخرت برای مشرکان و منافقان که تمام طول عمر خود را در خوشی و در طلب مال و مقام و متاع و زینت دنیا گذرانیده‌اند عذابی سخت است و آن آتش دوزخ است که در آن جاودان بمانند. ***در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:***

از ابوهریره‌ رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانی‌ها، و جنت به سختی‌ها و مشکلات پیچیده است».

وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٌ

وَمَغْفِرَةٌ: معطوف- وَرِضْوَٰنٌ: معطوف

و برای کسانی که ترک مال و مقام دنیا کردند و به سوی خدا روی آوردند و رسول او را باور داشتند و در اجرای احکام الهی دقیق هستند از جانب خدای تعالی برای ایشان مغفرت و آمرزش و خشنودی است. **رباعی:**

ای طالب دنیا تو بسی مغروری — وی مایل عقبی تو یکی مزدوری

وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری — تو طالب نور بلکه عین نوری

چونکه بدست آوردن رحمت و مغفرت و خشنودی و رضایت خدای تعالی نهایت هدف عاشق و فناء فی الله است. چنانکه **سنائی غزنوی** در قصیده‌ای می‌گوید:

مکن در جسم و جان منزل، که این دونست و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا
به هرچ از راه دور افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان
به هرچ از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا
سخن کز روی دین گویی چه عبرانی، چه سریانی
مکان کز بهر حق جویی چه جابلقا، چه جابلسا
چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی
قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا
بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلْغُرُورِ

ٱلْحَيَوٰةُ : مبتدا- مَتَٰعُ : خبر

و زندگانی این دنیا مگر متاعی که فریب دهد و پایدار نماند نیست و این‌ها کسانی‌اند که برای طول عمر چند روزه آرزوهای طول و درازی دارند و زندگانی دنیا را پایان زندگی خود می‌دانند. و از ابوهریره‌ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبرخداﷺ شنیدم که فرمودند: «شخص پیر دلش در دو چیز جوان است، یکی: حب دنیا و دیگری آرزوی دراز».

سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۲۱﴾

به سوی مغفرت پروردگارتان بشتابید، با بهشتی که پهنای آن، چون پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیغمبران وی ایمان آورده‌اند مهیا شده این کرم خداست که بهر که خواهد دهد و خدا صاحب کرم بزرگ است.(۲۱)

سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ

سَابِقُوٓاْ : فعل امر- (و)فاعل- عَرْضُهَا : مبتدا- كَعَرْضِ : جار و مجرور خبر

به سوی مغفرت پروردگارتان پیشی گیرید و به سوی توبه بشتابید که آن موجب مغفرت و آمرزش گناهان است و بشتابید به سوی بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اندازه‌ی حوض به اندازه‌ی مسافت بین ایله (شهری است در اطراف بیت المقدس) و صنعاء در یمن است و تعداد صراحی‌های آن به تعداد ستاره‌های آسمان است.

از حارثه بن وهب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ در حالیکه در مورد حوض صحبت می‌کردند، شنیدم که فرمودند: «(مساحت آن) مانند مساحت بین مدینه و صنعاء است».

أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ

أُعِدَّتْ : فعل ماضی مجهول- نایب فاعل(هی)

آن بهشت با آن پهنای وسیعش برای کسانیکه به خدا ایمان آورده و رسول او را تصدیق کرده‌اند آماده شده است. یعنی کسانی که بار سفر آخرت خود را بسته و آماده سفر شده‌اند.

ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ

ذَٰلِكَ : مبتدا- فَضْلُ : خبر

این ایمان آوردن به خدا و رسولش و اجرای احکام الهی‌اش و تصدیق کتابش توفیقی است که از جانب خدای بر بنده‌اش از لطف و کرم و فضل خداوند رحمان عطا کرده شده است و خداوند به لطف و عنایت خود آن فضل بزرگ را به هر که بخواهد از مؤمنان در دنیا می‌دهد تا به توفیق ایمان از این دنیا برود و در آخرت به مغفرت رحمان خدای تعالی برسد که عبارت از آن بهشت است.

وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ

و خداوند صاحب فضل و کرم و بخشش است. این آیه نشانگر آنست که بهشت هم اکنون آفریده شده است.

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾

هیچ مصیبتی در زمین نمی‌رسد و یا در جان شما نمی‌رسد مگر پیش از آنکه بیافرینیم در کتابی آن مصیبت نوشته شده است هر آینه این کار بر خدا آسان است.(۲۲)

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ

أَصَابَ: فعل ماضی- مِن: حرف جر زائد- مُّصِيبَةٍ : فاعل

هیچ مصیبتی در زمین مانند قحطی و یا خشکسالی و یا تشنگی و گرسنگی به شما نخواهد رسید و نیز در جان‌های شما از قبیل آفت‌ها، بیماریها و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن نخواهد

رسید مگر اینکه در کتابی قبل از اینکه آنرا بیافرینیم ثبت شده است، یعنی در لوح محفوظ ثبت و ضبط شده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از حذیفه ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ برای ما خطبه‌ای دادند که در آن از بیان هیچ چیزی که تا روز قیامت واقع می‌شود فروگذار نکردند، کسیکه آن چیزها را فهمید فهمید، بعضی از آن موضوعات را فراموش کرده‌ام ولی چون بعضی چیزها را می‌بینم آن موضوعات مثل کسیکه چیزی را گم کرده باشد، بیادم می‌آید».

إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ

ذَٰلِكَ : اسم إِنَّ - يَسِيرٌ : خبر إِنَّ

به درستی که ضبط و ثبت مقدرات بر لوح محفوظ قبل از آفرینش انسان بر خدا بسیار آسان است و هر کس همان کاری می‌کند که بر آن خلق شده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عمران بن حصین ﷺ روایت است که گفت: شخصی پرسید: یا رسول الله! آیا اهل جنت و دوزخ (در علم خدا) شناخته شده‌اند؟ فرمودند: «بلی» گفت: پس چرا کسی کاری بکند؟ فرمودند: هر کس همان کاری را می‌کند که بر آن خلق شده است - یا - هر کس همان کاری را می‌کند که برایش میسر است».

لِّكَيْلَا تَأْسَوْا۟ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا۟ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾

تا بر آنچه از دستتان رفته غم مخورید و از آنچه بدستتان آمده غره مشوید که خدای تعالی هیچ متکبر خود ستایی را دوست نمی‌دارد.(۲۳)

لِّكَيْلَا تَأْسَوْا۟ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا۟ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ

فَاتَكُمْ : فعل ماضی - کُم: مفعول به - فاعل(هو)

هان! آنچه که از دست شما رفت، اندوه مخورید، همانطوریکه شما را از تقدیر خود خبر دادیم تا بر آنچه که در دنیا از دستتان رفت غصه مخورید و تا به آنچه به شما عطا کرده است از مال دنیا و غیره شادمان نشوید چونکه این دنیا گذران است و شایسته نیست آنچه که گذران است بر آن افسوس خوردن و یا شادمانی کردن.

قضا دگر نشود با هزار ناله و آه — که بکفر بینجامد یا بشکایتی
فرشته‌ای که وکیل است بر خزاین باد — چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی؟

وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

لفظ اَللَّهُ: مبتدا- لَا يُحِبُّ : فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- كُلَّ : مفعول به

و خداوند هیچ متکبر خودپسندی را دوست نمی‌دارد. پس شادمان شدن به مال دنیا که به نزد وی عزیز و ارجمند باشد بی گمان بر آن تکبر ورزیده و فخر فروشی کرده است.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

زخــاک آفریــدت خداونــد پــاک / پس ای بنده، افتادگی کن چو خاک

حـریص و جهانـسوز و سـرکش مبـاش / ز خـاک آفریدنـدت، آتـش مبـاش

بــه گــردون کــشید آتــش هولنــاک / به بیچارگی تـن بینـداخت خـاک

چـون آن سـرفرازی نمـود، ایـن کمـی / از آن دیـو کردنـد از ایـن آدمـی

اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبُخْلِ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ (۲۴)

همان کسان که بخل می‌ورزند و مردمان را نیز به بخل ورزیدن وادار می کنند، و هر کس روی بر گرداند پس براستی خدای تعالی او بی نیاز و ستوده است.(۲۴)

اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبُخْلِ

مبتدا: محذوف- اَلَّذِينَ : خبر

همان کسان که تکبر می‌کنند آنان با وجود دنیاداری و داشتن دارایی و مال و بضاعت در عین حال بخیلی می‌کنند و مال خود را در راه خدا صرف نمی‌نمایند و با وجود بخیلی خود دیگران را نیز به بخیلی امر می‌کنند.

وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ

مَن : مبتدا جازم- يَتَوَلَّ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- لفظ اَللَّهَ : اسم اِنَّ- هُوَ : ضمیر فصل- اَلْغَنِيُّ: خبر انَّ- اَلْحَمِيدُ: خبر دوم انَّ

پس هر که از انفاق مال روی بگرداند و بخیلی کند یَا از ایمان آوردن به خدا و رسولش سرپیچی کند پس بدرستی او از انفاق مال بی نیاز و ستوده است و از اینکه مالی را انفاق نمی‌کنید و یا به رسول او نمی‌گروید هیچ ضرری به او نمی‌رسانید.

در گلستان شیخ سعدی آمده است:

دو کس مردند و حسرت بردند: یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه دانست و نکرد.

کس نبیند بخیـل فاضـل را / که نه در عیب گفتـنش کوشـد

ور کریمی دو صد گنه دارد / کـرمش عیـب‌هـا فـرو پوشـد

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۲۵﴾

به درستی که پیغمبران خویش را با دلایل روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و مقیاس حق نازل کردیم تا مردم انصاف نگهدارند، و آهن را نازل کردیم که در آن صلابت شدید و منفعت‌ها برای مردم هست، تا خداوند بداند که چه کسی او و پیامبرانش را غائبانه یاری می‌دهد، هر آینه خداوند توانا و نیرومند است.(۲۵)

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

أَرْسَلْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- رُسُلَنَا : مفعول به

بدرستی که ما پیغمبران خویش را با حجت‌های روشن و معجزات آشکار یا احکام شرائع فرو فرستادیم به همراه ایشان کتاب‌هایی که شامل مصالح دینی و دنیوی در آن است و نیز ترازوی عدالت را با ایشان نازل گردانیدیم تا مردم انصاف نگهدارند پس همه اینها از آمدن پیغمبران و آوردن ایشان حجت‌های روشن و معجزات آشکار و یا احکام الهی و کتاب‌هایی که مصالح دین و دنیا در آن است به همراه ترازوی عدالت که مردم به عدل و داد بپردازند و در معامله به ضرر کسی وزن نکنند و کسی ستم کرده نشود فرستاده شده است.

وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ

أَنزَلْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- الْحَدِيدَ : مفعول به- فِيهِ : جار و مجرور خبر مقدم- بَأْسٌ : مبتدا مؤخر

و براستی که ما آهن را فرود آوردیم یعنی در معادن پدید کردیم و چگونگی استفاده آن را برای مردم آموختیم زیرا که در آن استفاده‌های زیادی برای مردمان است که از آن زره و جوشن و جز آن می‌سازند با بهره‌گیری از آهن و با ساختن تیر و زره و جوشن در جهاد فی سبیل الله. استفاده می‌شود پس هر کس دین حق و پیغمبر خدا را یاری داد خدا نیز او را نصرت دهد و هر که دین خدا و رسولشان را عصیان و سرپیچی کرد خدا او را به عذابی سخت گرفتار کند. در ارتباط با این آیه در **کلیله و دمنه** آمده که:

نظم این آیت « لقد ارسلنا رسلنا ... » پیش از استنباط و رَویّت چون متباعدی می‌نماید، که کتاب و ترازو و آهن به یکدیگر تناسب بیشتر ندارند، اما پس اَز تأمل غبار شبهت و حجاب ریبت[1]

---

[1] - ریبت: آنچه انسان را در پندار و گمان افکند.

برخیزد و معلوم گردد که این الفاظ به یکدیگر هر چه متناسب‌تر است و هر کلمتی را اعجازی هر چه ظاهرتر، چه بیان شرایع به کتاب تواند بود و، تقدیم ابواب عدل و انصاف به ترازو و حساب و تنفیذ[1] این معانی به شمشیر. و چون مقرر گشت که مصالح دین بی شکوه[2] پادشاهان اسلام نامرعی است، و نشاندن آتش فتنه بی مهابت[3] شمشیر آبدار متعذر[4]، فرضیت طاعت ملوک را، که فواید دین و دنیا بدان باز بسته است هم شناخته شود، و روشن گردد که هر که دین او پاک‌تر و عقیدت او صافی‌تر در بزرگ داشت جانب ملوک و تعظیم فرمان‌های پادشاهان مبالغت زیادت واجب شمرد، و هوا و طاعت و اخلاص و مناصحت ایشان را از کار دین پندارد، و ظاهر و باطن در خدمت ایشان برابر دارد.

این قدر از فضایل ملک که تالی[5] دین است تقریر افتاد، اکنون شمتی از محاسن عدل که پادشاهان را ثمین‌تر حلیتی و نفیس‌تر موهبتی است یاد کرده شود، و در آن هم جانب ایجاز و اختصار را برعایت رسانیده آید بعون الله و تیسیره[6]. قال الله تعالی:

«یا داود انا جعلناک خلیفهً فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»[7] داوود را، صلی الله علیه، با منقبت[8] نبوت بدین ارشاد و هدایت مخصوص گردانید، به بهر آنکه در سیرت انبیا جز نکوکاری صورت بندد[9]، اما طراوات خلافت به جمال انصاف و معدلت متعلق است.

إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - قَوِيٌّ: خبر إِنَّ - عَزِيزٌ: خبر دوم إِنَّ

بدرستی که خداوند بر هلاک کردن دشمنان توانا و قادر است و بر حکم و فرمان خود غالب و چیره است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَٰهِيمَ وَجَعَلْنَا فِى ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلْكِتَٰبَ ۖ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿٢٦﴾

و بدرستی که نوح و ابراهیم علیهما السلام را به پیغمبری فرستادیم و در اولاد ایشان پیغامبری و کتاب آسمانی نهادیم پس بعضی از ایشان راه یابند و بسیاری از ایشان بدکاران‌اند.(۲۶)

۱- تنفیذ: روان و جاری گرداندن.
۲- شکوه: در اینجا به معنی ترس و بیمی که از کسی ناشی شود.
۳- مهابت: در اینجا به معنی ترسی که از خارج بر انسان وارد آورند.
۴- متعذّر: مشکل.
۵- تالی: پیرو و تابع.
۶- به کمک خدا و آسان گردانیدن آن.
۷- سوره ص، آیه ۲۶- ای داود ترا در زمین خلیفه و جانشین کردیم، پس در میان مردمان به حق و به درستی حکم کن.
۸- منقبت: هنر مردم و آنچه مایه‌ی ستودگی باشد.
۹- صورت بستَن: اینجا یعنی قابل تصور بودن.

وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحٗا وَإِبۡرَٰهِيمَ وَجَعَلۡنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلۡكِتَٰبَۖ فَمِنۡهُم مُّهۡتَدٖۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ

أَرۡسَلۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- نُوحٗا: مفعول به-وَإِبۡرَٰهِيمَ: معطوف

و به تحقیق ما فرستادیم نوح و ابراهیم‌ عليه السلام را به رسالت و در فرزندان ایشان پیغمبری و کتاب قرار دادیم یعنی نبوت را در ذریّه[۱] ایشان قرار دادیم پس پیغمبران بعد از آنان از نژاد این پیامبر اولی العزم هستند و کتاب آسمانی را مختص به پیامبران فرستاده است.

پس بعضی از آنان راه یابند یعنی بعضی از امت‌های ایشان به دین ایشان بگروند و عده‌ی زیادی از پذیرش دین ایشان سر باز زنند و عصیان و سرکشی پیش گیرند چونکه بسیاری از ایشان فاسقان‌اند و از راه حق و دین حق خارج شده و راه کج و راه شیطانی رفته‌اند. شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان.

وامش مده آنکه بی نماز است گرچه دهنش زفاقه بازست
کو فرض خدا نمی‌گزارد از قرض تو نیز غم ندارد

ثُمَّ قَفَّيۡنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيۡنَا بِعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡإِنجِيلَ وَجَعَلۡنَا فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأۡفَةٗ وَرَحۡمَةٗۚ وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ رِضۡوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوۡهَا حَقَّ رِعَايَتِهَاۖ فَـَٔاتَيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۡهُمۡ أَجۡرَهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ (۲۷)

سپس از پی ایشان پیغمبران خویش بیاوردیم و عیسی پسر مریم را از پی آوردیم و به او انجیل دادیم و در دل کسانی که پیروی کرده‌اند رأفت و رحمت نهادیم و رهبانیتی را که آنها خود آن را بدعت نهاده‌اند بر آنان فرض نگردانیده بودیم ولی به طلب خشنودی خدا بوجود آوردند اما رعایت آن نکردند چنانکه شایسته رعایت کردنش بود، و کسانی از آنها را که ایمان آوردند پاداششان بدادیم و بسیاری از آنها عصیان پیشگان بودند.(۲۷)

ثُمَّ قَفَّيۡنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيۡنَا بِعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡإِنجِيلَ

قَفَّيۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- بِعِيسَى : جار و مجرور- ٱبۡنِ : نعت- مَرۡيَمَ : مضاف الیه

سپس از پی ایشان یعنی به دنبال نوح و عقب ابراهیم عليه السلام و امت‌های ایشان پیغمبران خود را فرستادیم چنانچه بعد از نوح عليه السلام هود و صالح را و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف عليه السلام و عیسی پسر مریم را از پی ایشان در آوردیم و پیغمبران بنی اسرائیل را با عیسی به

[۱] - ذریه: فرزند، نسل

پایان بردیم و به او کتاب انجیل عطا کردیم و آن کتابی آسمانی است که خداوند بر عیسی علیه السلام نازل کرده است.

وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً

ٱتَّبَعُوهُ : فعل ماضی- (و)فاعل- (ه)مفعول به- رَأْفَةً : مفعول به ثانی

و در دل کسانی که عیسی علیه السلام را پیروی کردند رأفت و رحمتی قرار دادیم یعنی در دل متابعان و پیروان حضرت عیسی علیه السلام و خواص او محبتی قرار دادیم تا با یکدیگر مشفق و مهربان باشند و آنان حواریون و پیروانشان بودند بر خلاف یهود که سخت‌دل و بی رحم بودند.

وَرَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَٰهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ رِضْوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا

وَرَهْبَانِيَّةً : معطوف- ٱبْتَدَعُوهَا : فعل ماضی- (و)فاعل- (ها): مفعول به- ٱبْتِغَآءَ : مفعول لاجله

و ایشان طریقه‌ی رهبانیت را از پیش خود پیدا کردند و آن را بدعت نهادند در حالیکه ما بر ایشان آن را فرض نگردانیده بودیم. رهبانیت: عبارت از طریقه‌ی راهب، راهب بودن، گوشه نشینی و ترک دنیا و چشم پوشی از لذاید. که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نیز فرمودند: در اسلام رهبانیتی نیست اما ایشان به طلب خوشنودی خدا طریقه‌ی رهبانیت در پیش گرفتند پس رعایت آن نکردند چنانچه شایسته رعایت کردن آن بود، بلکه بسیاری از آنها رهبانیت را به عنوان وسیله‌ای برای فساد انگیزی به کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی نماندند. البته در اسلام قصد این نیست که زاهد و عارف نباشند و به مال دنیا پشت پا نزنند بلکه هدف این است که مواظب تحریکات بیرونی که زاهد را از زهد باز دارد باشند و همیشه دل خود را از آلودگی‌ها پاک و وارسته گردانند حکایت زیر از شیخ سعدی که در گلستان آورده گویای این مطلب است.

یکی از متعبدان[1] در بیشه زندگانی کردی و برگ درختان خوردی. پادشاهی به حکم زیارت[2] به نزدیک وی رفت و گفت: اگر مصلحت بینی بهَ شهر اندر آیی، برای تو مقامی[3] بسازم که فراغ عبادت[4] ازین به دست دهد و دیگران هم به برکت انفاس[5] مستفید[6] گردند و به صلاح اعمال شما اقتدا کنندَ. زاهد را این سخن قبول نیامد و روی برتافت[7]. یکی از وزیران گفتش: پاسِ خاطرَ

---

[1] - متعبّدان: اسم فاعل از باب تفعّل به معنی عبادت کنندگان.
[2] - به حکم زیارت: ضرورت دیدار را.
[3] - مقامی: جای ایستادن، اسم مکان.
[4] - فراغ عبادت: به عبادت پرداختن.
[5] - برکت انفاس: نیکو نفسی، مبارک دمی.
[6] - مستفید: اسم فاعل از مصدر استفاده، فایده خواهنده.
[7] - روی بر تافتن: یعنی اعراض کردن.

ملک را روا باشد که چند روزی به شهر اندر آئی و کیفیت مکان معلوم کنی پس اگر صفای وقت عزیزان را از صحبت اغیار[۱] کدورتی باشد، اختیار بافی است. آورده‌اند که عابد به شهر اندر آمد و بستان سرای خاص ملک را بدو پرداختند[۲] مقامی دلگشای روان آسای. ملک در حال کنیزکی خوبروی پیش فرستاد. عابد طعام‌های لذیذ خوردن گرفت و کسوتهای[۳] لطیف پوشیدن و از فواکه[۴] و مشموم[۵] و حلاوت تمتع یافتن و در جمال غلام و کنیزک نظر کردن و خردمندان گفته‌اند: زلف خوبان زنجیر پای عقل است و دام مرغ زیرک.

چون بدنیای دون فرود آید بعسل در، بماند پای مگس

وزیر فیلسوف جهاندیده‌ی حاذق که با او بود گفت: ای خداوند، شرط دوستی آنست که با هر دو طایفه نکوئی کنی، عالمان را زر بده تا دیگر بخوانند و زاهدان را چیزی مده تا زاهد بمانند. آورده‌اند که در اواخر حسن بصری زنی به نام **رابعه عدویه** ظهور کرد. وفات ۱۳۵ یا ۱۸۰ هـ.ق. ملقب به ام‌الخیر، در بصره به دنیا آمد هم زمان با خشکسالی بصره روزگار سختی راگذراند با حسن بصری مصاحب داشت، گهگاه به مجلس حسن بصری می‌رفت. نقل است که در بهاری به خانه رفت و بیرون نیامد. خادم او راگفت: بیرون‌آی تا آثار صنع بینی، گفت: تو به خانه در آی تا صانع بینی. نقل است که به بایزید بسطام گفتند تو در یکجا ساکن نشسته‌ای اگر آب جاری نباشد بگندد. گفت تو دریا باش تا بنگندی.

فَـَٔاتَيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۡهُمۡ أَجۡرَهُمۡ

فَـَٔاتَيۡنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلَّذِينَ : مفعول به

پس به کسانی که از آنان یعنی از جماعت رهبانان به حضرت رسولﷺ ایمان آوردند مزدی راکه به سبب آوردن ایمان سزاوار آن بودند عطا کردیم که آن ثواب بسیار و کرامات بی شمار است.

وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ

وَكَثِيرٞ: مبتدا- فَٰسِقُونَ: خبر

و بسیاری از آنان (ترسایان) فاسقان بودند. یعنی زاهد نمایان فاسق و بدکار و نافرمان و بی اخلاص بودند. البته بسیاری از عارفان از صدر اسلام تاکنون پدید آمده‌اند که با اخلاص و خالص بودند و مورد رأفت و رحمت و کرامت خداوند قرار گرفتند.

---

[۱] - اغیار: جمع غیر، بیگانگان.
[۲] - بدو پرداختند: برای او خالی کردند.
[۳] - کسوت: جامه‌های نرم و نازک و پاکیزه.
[۴] - فواکه: میوه‌ها، جمع فاکهه.
[۵] - مشموم: مشک، بوئیده شده، اسم مفعول

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِۦ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِۦ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۸﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و به پیغمبر وی ایمان بیاورید تا شما را از رحمت خویش دو سهم دهد و برای شما نوری دهد که با آن راه بروید و شما را بیامرزد که خدا آمرزگار و رحیم است.(۲۸)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِۦ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِۦ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

أَيُّ: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ : عطف بیان- ٱتَّقُواْ: فعل امر-(و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به

ای کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اید یعنی به پیامبران پیشین، از خدا بترسید و به رسول او که حضرت محمدﷺ است ایمان بیاورید تا نصیب شما از رحمت خویش دو چندان گرداند به جهت ایمان آوردن به حضرت رسول ﷺ در حدیث آمده است که امتان در بهشت صدو بیست گروه شوند که هشتاد گروه آن از امت رسول خدا محمدﷺ است و بقیه از امتان پیغمبران گذشته هر چند از نظر تعداد امتان گذشته از امت حضرت رسول ﷺ به جهت مدت طولانی بیشتر باشند ولی حرمت و کرامت محمدﷺ این نصیب را به امت خود ارزانی داشته است.

و نیز برای شما نوری دهد یعنی به همراه شما در قیامت نوری می‌دهد که به آسانی از صراط بگذرید و راه را به شما بنمایاند و گناهان گذشته شما را می‌آمرزد.

در حدیث شریف آمده است که عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که می‌گوید: روزی من مشغول دوختن چیزی بودم ناگهان چراغ خاموش گشت و سوزن از دست من بیفتاد، من در آن خاموشی در جستجوی یافتن سوزن بودم که ناگهان در باز شد و نوری در داخل اتاق پدیدار گردید که از نور چراغ روشن‌تر بود که من با آن نور، سوزن خود را یافتم. سپس من شروع به گریه کردم حضرت رسولﷺ فرمودند: یا عایشه این چه جای گریه است، روشنایی اتاقت را فرا گرفت و سوزن خود را یافتی باشد که جای شادی است نه گریه. من به او گفتم. گریه‌ی من از آن جهت است که مبادا امت تو در روز قیامت از نور تو محروم مانند. حضرت رسولﷺ در جواب فرمود: امّت من در قیامت از نور من محروم نخواهند ماند مگر آنانکه نام من ذکر شود بر من صلوات نفرستند.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ وَاللَّهُ : مبتدا- غَفُورٌ: خبر- رَّحِيمٌ : خبر ثانی

زیرا که خداوند آمرزنده مؤمنان و بر ایشان رحیم و مهربان است و این‌ها برتریهایی است که خداوند بر امت محمدﷺ نسبت به امت پیغمبران گذشته ارزانی داشته است.

لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّن فَضْلِ اللَّهِ ۙ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۹﴾

تا اهل کتاب بدانند که بر چیزی از فضل خدا قادر نیستند و فضل و کرم بدست خداست که آن را به هر که خواهد دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.(۲۹)

لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّن فَضْلِ اللَّهِ ۙ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ

يَعْلَمَ : مضارع- أَهْلُ : فاعل

ابن جریر دربیان **سبب نزول** این آیه‌ی کریمه روایت می‌کند: چون آیه‌ی **«یؤتکم کفلین من رحمته ...»** نازل شد، اهل کتاب از نزول آن بر مسلمانان حسد ورزیدند پس خداوند ﷻ **«لئلا یعلم اهل الکتاب ...!»** نازل فرمود.

تا اهل کتاب بدانند که اگر به محمدﷺ ایمان نیاورند بر هیچ چیز از فضل و کرم الهی نرسند یعنی به ثواب و جزا نرسند چونکه فضل و بخشش و کرم در دست و قدرت خداست هر که را بخواهد به او فضل و کرامت می‌بخشد.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

لفظ اللَّهُ : مبتدا- ذُو : خبر

و خدای تعالی صاحب فضل بزرگ است یعنی نعمتی تمام که خواص و عوام را فرا رسد.

سوره المجادله

سوره « **المجادله** » مدنی است و دارای بیست و دو آیه است. **کلبی گفت** مگر یک آیه که در مکه فرود آمده است. «ما یکون من نجوی ثلثه». چون با فرموده خدای تعالی:«قد سمع الله قول التی تجادلک ...» آغاز شده این سوره را « مجادله» نامیده‌اند.

در فضیلت تلاوت این سوره. در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم:

«من قرأ سوره المجادله کتب من حزب الله یوم القیامه».

«هر کس سوره مجادله را تلاوت کند (و در آن بیندیشد و به کار بندد)در قیامت در زمره‌ی حزب الله خواهد بود».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾

به تحقیق خدای تعالی سخن آن زنی را که در باره‌ی همسرش با تو مجادله می کرد، و به خدا شکایت می‌برد شنید، و خدا گفتار شما را می‌شنود که وی شنوا و داناست.(۱)

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ

سَمِعَ : فعل ماضی- لفظ اَللَّهُ : فاعل- قَوْلَ : مفعول به

گفته‌اند این آیت در **شأن خوله** دختر **ثعلبه بن مالک الانصاری** فرو آمد، و شوهر وی، **اوس بن الصامت** برادر **عباده بن الصامت الانصاری العقبی النقیب** بود. و شرح قصه بر قول جمهور مفسران آنست که: **اوس بن الصامت** از اهل خویش وقتی کام خود طلب کرد، **خوله** سرباز زد و مراد وی بر نیاورد. اوس مردی زود خشم بود، پس از روی خشم به او گفت: «انت علی کظهر امی» «تو بر من مانند پشت مادرم هستی» و این لفظ ظهار و ایلاء هر دو طلاق اهل جاهلیت بود، آن موقع زنان خود را چنین طلاق می‌دادند. اوس بعد از اینکه این سخن گفته بود، پشیمان شد، به خوله گفت: «چنان دانم که تو بر من حرام گشتی»؟! خوله از فراق بترسید و بانگ بر آورد، گفت: والله که این طلاق نیست، به پیش رسول خداﷺ برو تا شاید شفایی پدید آید. اوس گفت: من شرم دارم که از رسول خدا این مسأله بپرسم، تو برو بپرس. خوله برخاست و به خانه **عایشه** آمد، و رسول خداﷺ در خانه‌ی **عایشه** بود، و عایشه سر مبارک رسول ﷺ می‌شست. خوله گفت: یا رسول الله انَّ زوجی اوس بن الصامت تزوجنی و انا شابه غنیه ذات مال و اهل، حتی اذا أکل مالی و افنی شبانی وَکبر سنی ظاهر منی. رسول خداﷺ چون سخن اظهار شنید، گفت: تو بر وی حرام گشتی و برای تو راهی به وصلت وی نمی‌بینم. زن از حضرت

رسول ﷺ بازگشت، پاره‌ای فراتر شد، حیران و گریان، و همی گفت: پس کجا روم، پیش که بروم؟! بازگشت، دیگر بار گفت: یا رسول الله از وی فرزندان خرد دارم، اگر به وی بگذارم، ضایع شوند، و اگر من دارم، بی کام شوند. به خدا می‌نالم از درویشی و تنهایی خویش. رسول همان سخن گفت که: تو بر وی حرام گشتی و در کار تو مرا چیزی نفرمودند. خوله از سر سوز و تحیر روی سوی آسمان کرد و گفت: خداوندا به تو می‌نالم و در تو می‌زارم؛ فرو فرست به پیغمبر خویش در کار من حکمی. باز روی به رسول آورد. گفت: آخر بنگر در کار من بیچاره یا رسول الله که مادرم و پدرم فدای تو باد. آن ساعت **عایشه** گفت: «**اسکتی ان رسول الله یوحی الیه**» خاموش باش ای خوله که وحی آمد به رسول خدا. آن ساعت **جبرئیل** آمد و آیت آورد: «**قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها**»

به تحقیق خدای تعالی سخن آن زنی را که در باره‌ی همسرش با تو مجادله می‌کند و به خدا شکایت بر می‌دارد شنید.

وَٱللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَآ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- يَسْمَعُ: فعل مضارع- فاعل(هو)

خداوند گفتگوی شما را می‌شنود یعنی سخنانی را که خوله با رسول خدا ﷺ در مورد رد و بدل عبارت طلاق در زمان جاهلیت که در بالا ذکر شد می‌شنود.

إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - سَمِيعٌ: خبر إِنَّ - بَصِيرٌ: خبر دوم إِنَّ

براستی خدای تعالی شنوای بیناست. هر شنیدنی را می‌شنود و هر دیدنی را می‌بیند پس از سیاق این جمله بر می‌آید که رب العالمین از ورای هفت طبقه آسمان صدای هر استغاثه‌ای را می‌شنود و به فریاد استغاثه کننده می‌رسد و از این عبارت معلوم می‌شود که خداوند آن عبارت حامل طلاق زمان جاهلیت را جدی نگرفته باشد چنانچه در آیه زیر این معنی بر می‌آید.

ٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَٰتِهِمْ ۖ إِنْ أُمَّهَٰتُهُمْ إِلَّا ٱلَّٰٓـِٔى وَلَدْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ ٱلْقَوْلِ وَزُورًا ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٢﴾

کسانی که از شما با زنان خود ظهار می کنند آن زنان مادران ایشان نیستند بلکه مادرانشان آنکسانی‌اند که آنان را زاده‌اند آنان سخنی ناهنجار و دروغ می گویند و هر آینه الله عفو کننده‌ی آمرزگاراست.(۲)

ٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَٰتِهِمْ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- يُظَٰهِرُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- هُنَّ: اسم ما- أُمَّهَٰتِهِمْ: خبر ما، جمله خبر ٱلَّذِينَ

آنان که زنان خود را ظهار می‌کنند و به ایشان می‌گویند: شما برای ما همانند مادرانمان هستید) آنان مادرانشان نمی‌گردند، پس زنی که (او را نزاییده) در واقع مادر او نمی‌تواند باشد که بمحض اظهار همین کلمه مثل مادر حقیقی همیشه بر وی حرام گردد.

إِنْ أُمَّهَٰتُهُمْ إِلَّا ٱلَّٰٓـِٔي وَلَدْنَهُمْ

أُمَّهَٰتُهُمْ : مبتدا- ٱلَّٰٓـِٔي : خبر

در حقیقت چنین کسانی مادران حقیقی ایشان نیستند که همیشه بر وی حرام باشد بنابراین اگر کسی چنین سخنی بگوید، به اجماع علماء ظهار کرده است و شکی در آن نیست و این سخنی است حرام و منکر و تعبیر قرآنی هم توبیخ و سرزنش ظهار کنندگان است باید حواس را جمع کرد اما به مانند مادر یا مادر رضاعی بر وی حرام دائمی نیست.

وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ ٱلْقَوْلِ وَزُورًا

هم: اسم إِنَّ - لَيَقُولُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر إِنَّ - مُنكَرًا : مفعول به

و براستی کسانی که چنین سخن ناهنجار و دروغی را می‌گویند (چراکه مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود) پس جزایش این است که کفاره بدهد بعد از ادای کفاره به زن خود نزدیک شود به هر حال عیال او به محض ظهار خواندن مطلقه نمی‌شود.

وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - لَعَفُوٌّ : خبر إِنَّ - غَفُورٌ : خبر دوم إِنَّ

و براستی که خداوند هر آینه عفو کننده و آمرزنده گناهان و توبه پذیر توبه کنندگان است.

وَٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا ۚ ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِۦ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۳﴾

و کسانی که با زنان خود ظهار کنند سپس از آنچه که گفته‌اند بر می گردند پس واجب است آزاد کردن بنده پیش از آنکه زن و مرد به یکدیگر دست رسانند این حکمی است که شما به آن پند داده می‌شوید و خداوند به آنچه می کنید آگاه است.(۳)

وَٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا

وَٱلَّذِينَ : مبتدا- خبر مقدم محذوف- فَتَحْرِيرُ : مبتدا مؤخر، جمله خبر وَٱلَّذِينَ

و آنانکه با زنان خود ظهار می‌کنند سپس از آنچه که گفته‌اند برگردند و به عزم و طی کردن مبادرت کنند که قبلاً بر آن بوده‌اند و از قصد تحریم عدول کنند. این برگشت نزد شافعی با نگاه داشتن زن ظهار کننده در قید ازدواج به مدت زمانی است که امکان مفارقت برای شوهر در آن مدت وجود دارد. و نزد ابوحنیفه برگشت شوهر با مباح کردن بهره برداری از وی بر خود ولو با نگاه شهوت آمیز است. یعنی اول باید غلامی را آزاد کنند و یا کفاره‌ی آن را بدهند نزد ابوحنیفه پیش از ادای کفاره جماع و داعیه جماع هر دو ممنوع است. اما نزد مالک: برگشت شوهر، با عزم نمودن وی بر جماع است. و نزد امام احمد، برگشت شوهر با جماع است.

ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِۦ

ذَٰلِكُمْ: مبتدا- تُوعَظُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل، جمله خبر

این همان حکمی است که شما بدان پند داده می‌شوید یعنی ادای کفاره یا آزاد کردن بنده از برای آن است که شما باز مرتکب چنین اشتباهی نشوید و دیگران نیز از آن خود را نگهدارند. یعنی آزاد کردن برده‌ای، کنیز یا غلام مملوکی- واجب است.

وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- خَبِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که از حکم مذکور می‌کنید داناست و چیزی از او پوشیده نمی‌ماند. یعنی خداوند مناسب احوال شما احکام می‌فرستد و نیز آگاه است تا چه اندازه بر آن پای بند هستید.

فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾

و هر که بنده‌ای را نیابد پیش از آنکه تماس حاصل کنند دو ماه پیاپی روزه بر وی واجب است هر که این را نتواند پس طعام دادن شصت فقیر (واجب است) این حکم برای آن است که خدا و رسولش را اطاعت کنند و این حدود خداست و کافران عذابی دردناک دارند.(۴)

فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا

فَمَن: مبتدا- لَّمْ يَجِدْ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر

پس هر که بنده‌ای نیافت و به پرداخت قیمت آن نیز قادر نشد، یا نتوانست برده‌ای خریداری کند و بعد آزادش کند مثل زمان حاضر پس بر وی پیش از آنکه آن دو با یکدیگر تماس گیرند گرفتن شصت روز روزه پیاپی بر شوهر ظهار کننده واجب است و این حکم مانند کفاره روزه است یعنی اگر یک روز در بین شصت روز روزه‌ی خود را بخورد باید شصت روز روزه را از نو شروع کند.

فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا

فَمَن: مبتدا- لَّمْ يَسْتَطِعْ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- خبر مقدم محذوف- فَإِطْعَامُ: مبتدا مؤخر- سِتِّينَ: مضاف الیه- مِسْكِينًا: تمیز

پس اگر کسی نتوانست شصت روز روزه را بطور متوالی به جهت پیری و یا مریضی مزمن و یا مسئله دیگر بگیرد پس در آن صورت باید شصت نفر مسکین را طعام بدهد و مقدار آن برای هر مسکین نصف صاع (۲۷۵۱ گرم) از گندم است، یا یک صاع از خرما یا جو در نزد احناف یک مد (۶۷۵ گرم) است از گندم یا نصف صاع از خرما یا جو در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌هاست، باید دانست جماع باید بعد از ادای آزاد کردن بنده یا ادای کفارت صورت گیرد. و آنچه از آزاد سازی بنده، یا گرفتن شصت روز روزه پیاپی و یا دادن طعام به شصت مسکین که بر شمردیم به ترتیب اولویت جایز شناخته شده است.

ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ

ذَٰلِكَ : مبتدا- خبر محذوف
و این احکام که مذکور گشت از برای آنست که فرمان خدا و رسولش را اطاعت کنید و اوامر و نواهی او را جدی بگیرید و از حدود و احکام الهی تعدی و تجاوز نکنید.

وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ

وَتِلْكَ : مبتدا- حُدُودُ : خبر
و این احکام یاد شده حدود خداوند است پس از حدود خدا تجاوز مکنید چونکه ظهار معصیتی است و دارای غرامت و تاوان که ادای غرامت آن موجب عفو و مغفرت خدا قرار می‌گیرد.

وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَلِلْكَٰفِرِينَ : جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ : مبتدا مؤخر
و برای کافران که حدود احکام الهی را رعایت نمی‌کنند و از آن تعدی و تجاوز می‌کنند هم در دنیا و هم در آخرت عذابی دردناک است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ كُبِتُوا۟ كَمَا كُبِتَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ وَقَدْ أَنزَلْنَآ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ ۚ وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۵﴾

براستی کسانی که مخالف خدا و رسولش کنند، ذلیل شوند چنان که ذلیل شدند کسانی که پیش از آن بودند و براستی آیاتی روشن فرود آوردیم و برای کافران عذابی خوار کننده است.(۵)

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ كُبِتُوا۟ كَمَا كُبِتَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ وَقَدْ أَنزَلْنَآ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ

ٱلَّذِينَ : اسم إِنَّ - يُحَآدُّونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به
براستی کسانی که با خداوند و پیامبرش می‌کنند، ذلیل شوند چنانکه ذلیل شدند مانند ذلت و نگونساری‌ای که در روز بدر به مشرکان دست داد، چونکه خداوند با قتل در جنگ بدر خوار و ذلیلشان گردانید. چنانکه ذلیل شدند کسانی که پیش از ایشان بودند یعنی همچون ذلت و خواری امت‌های گذشته که به مخالفت با پیغمبرانشان برخاستند و سرانجام چه بلاها و عذابهایی که نکشیدند و مانند قوم نوح عليه‌السلام و قوم هود عليه‌السلام و قوم صالح عليه‌السلام که به هلاکت رسیدند.
و براستی ما آیاتی روشن فرو فرستادیم تا با مشاهده‌ی آن آیات به سر عقل آیند و دست از مخالفت پیغمبران بردارند.

وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ

وَلِلْكَٰفِرِينَ : جار و مجرور خبر مقدم- عذاب: مبتدا مؤخر- مُّهِينٌ : نعت
و براستی برای کافران به جهت مخالفتشان عذابی خوار کننده است که عزت و آبروی ایشان را از بین می‌برد و ایشان را در دنیا پست و ذلیل و در آخرت در آتش دوزخ جاودان گرفتار می‌سازد.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ۚ أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

روزی که خداوند همگی‌شان را یکجا جمع کند سپس آنان را از آنچه کرده بودند خبر دهد خداوند آن را در شمار آورده است و اما ایشان آن را فراموش کرده‌اند و خداوند بر همه چیز گواه است.(۶)

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا

يَوْمَ : مفعول فیه- يَبْعَثُهُمُ : فعل مضارع- هم: مفعول به- لفظ اللَّهُ : فاعل- جَمِيعًا : حال

روزی که خداوند ایشان را یکجا جمع کند و برانگیزد و سپس آنان را از آنچه که عمل کرده بودند خبر دهد آن هم در یک زمان بطوریکه همه‌ی ایشان را از گور با نفخ صور دوم اسرافیل بر می‌انگیزد و همه از قبرها سر بر می‌آورند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا (ﷺ) شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می‌گردند»، سهل ﷺ می‌گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی هیچ علامت و نشانه‌ای وجود ندارد.

أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ

أَحْصَاهُ : فعل ماضی- ـه: مفعول به- لفظ اللَّهُ : فاعل

خداوند آنچه را که در دنیا توسط فرشتگان ضبط و ثبت شده و در نزد خداست در شمار آورده و چیزی از اعمال ایشان از قلم نمی‌افتد و همه در نزد وی معلوم و شمرده شده باشد و اما انسانها اعمال خود را فراموش کرده و به یاد نمی‌آورند بلکه در اعمالنامه خود می‌یابند.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

لفظ وَاللَّهُ : مبتدا- شَهِيدٌ : خبر

و خداوند بر همه چیز از اعمال و اقوال و احوال بندگان گواه است و مناسب به آن پاداش و مکافات خواهد داد و به کسی ظلم و ستم نمی‌رود.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: اشخاصی نزد پیغمبر ﷺ آمده و گفتند: آیا پروردگار خود را در قیامت خواهیم دید؟ فرمودند: «در روز قیامت منادی ندا می‌کند که: هر امتی پیروی کسانی را بنمایند که آن‌ها را عبادت می‌کرده‌اند، همه کسانیکه خدای دیگری را غیر از خداوند عبادت می‌کردند، مانند بت پرستان و امثال آن‌ها، در آتش سقوط می‌نمایند.

چون مردم دیگری جز خداپرستان بدکار و نیکوکار و عده‌ای از اهل کتاب باقی نمی‌ماند، یهود را طلبیده و از آنها می‌پرسند که: شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: عزیر فرزند خداست برای‌شان گفته می‌شود که: شما دروغ می‌گوئید، خداوند زن و فرزندی نداشته است، بگوئید که چه می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا تشنه‌ایم، برای ما آبی برسان! به ایشان اشاره می‌شود که مگر خود شما

به سر آب نمی‌روید؟ ولی به سوی آتش سراب مانندی که هر موجش موج دیگری را از بین می‌برد، سوق داده شده تا آنکه در آتش می‌افتند.

بعد از آن مسیحیان را طلبیده و از آنها می‌پرسند که شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را، برای‌شان گفته می شود که: دروغ می‌گوئید، خداوند زن و فرزندی نداشته است، و از ایشان پرسیده می‌شود که: چه چیز می‌خواهید؟ و با اینها هم مانند یهود معامله می‌گردد.

چون کس دیگری جز خداپرستان و نیکوکار و بدکار باقی نمی‌ماند، به آنان گفته می‌شود که: شماها انتظار چه چیزی را می‌کشید؟ هر کسی به دنبال چیزی برود که آن را عبادت می‌کرده است، می‌گویند: ما مردم را در دنیا در حالی ترک گفتیم که خیلی به آنها محتاج بودیم و با آن هم با آنها همراهی نکردیم، و ما منتظر پروردگار خود هستیم که او را عبادت می‌کردیم، (خداوند متعال) می‌گوید: من پروردگار شما هستم، و آنها می‌گویند: ما هیچ چیزی را به خدا شریک نمی‌آوریم و این سخن را دو و یا سه بار تکرار می‌کنند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا۟ ۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا۟ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

آیا ندیدی که خدا آنچه در آسمانها و هر چه در زمین هست می‌داند؟ هیچ راز گوئیی بین سه نفر نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست. و نه میان پنج نفری جز اینکه وی ششمین آنهاست و نه کمتر از این و نه بیشتر است جز آنکه هر کجا باشند خدا نزد آنهاست، آنگاه روز رستاخیز از اعمالی که کرده‌اند جزاشان دهد که خداوند به همه چیز داناست.(۷)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۖ

لفظ ٱللَّهَ: اسم أَنَّ - يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل(هو)، جمله خبر أَنَّ - مَا: مفعول به

آیا نمی‌بینی آن راکه خداوند آنچه در آسمان‌ها است از ملائکه و ارواح و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات می‌داند و هیچ چیز بر او پنهان و پوشیده نیست؟

مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا۟ ۖ

هُوَ: مبتدا- رَابِعُهُمْ: خبر- هُوَ: مبتدا- سَادِسُهُمْ: خبر- هُوَ: مبتدا- مَعَهُمْ: مفعول فیه- هم: مضاف الیه، مَعَهُمْ: خبر

نباشد ازسه نفر که با هم راز می‌گویند که خداوند چهارمین ایشان است از حیث اینکه آنچه آنها می‌گویند اطلاع دارد و می‌داند وقطعاً آنان سه نفر نیستند بلکه چهارمی که خداست مطلع بر سخن آنهاست. و نه پنج نفر با هم راز گویند مگر اینکه ششمین آنها خدای تعالی باشد چون به علم و بینش و دانش خود بر اقوال و احوال ایشان مطلع است و نه کمتر از سه نفر باشند و یا بیشتر از پنج نفر جز

اینکه خدا با علم یقین خود با ایشان است هر کجا باشند و در هر مکانی قرار گرفته باشند خداوند با آنهاست و به علم خود به راز آنها مطلع است و احوال و گفتار آنها را می‌بیند و می‌داند.

ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

يُنَبِّئُهُم : فعل مضارع- هم: مفعول به- فاعل(هو)

سپس از آنچه که در دنیا کرده‌اند در روز قیامت خبر می‌دهد و بر حسب اعمالشان پاداش و مکافات خواهد داد.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ اللَّهَ: اسم إِنَّ - عليم: خبر إِنَّ

بدرستی که خداوند بر همه چیز از گفتارها و کردارها داناست و علم او بر همه چیز محیط و غالب است. و کارهای آشکار و پنهان را می‌داند و می‌بیند.

ابن عباسﷺ در بیان **سبب نزول** این آیه کریمه آورده که: روزی ربیعه و حبیب پسران عمرو و صفوان بن امیه با همدیگر بطور خصوصی صحبت می‌کردند پس یکی به دو نفر دیگر گفت. آیا به نظر شما خداوند آنچه را که ما با هم دیگر بطور خصوصی و مخفیانه صحبت می‌کنیم می‌داند و می‌بیند؟ آن دیگری گفت: قسمتی از صحبت‌های ما را می‌داند و قسمتی از آن را نمی‌داند. آخری گفت: اگر قسمتی از صحبت‌های ما را بداند یقیناً همه‌ی صحبت‌های ما را نیز خواهد دانست در این صحبت و بحث و نجوا بودند که این آیه فرو آمد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٨﴾

آیا آن کسان را که از راز گفتن منع شده‌اند نمی‌بینی؟ سپس به آنچه که از آن نهی شده‌اند باز می گردند و با هم به گناه و ستمگری و نافرمانی پیغمبر نجوا می کنند (رازگوئی می کنند) و چون نزد تو آیند ترا درود می گویند که خدایت ترا به آن درود نگفته است و در دلهای خویش می گویند: چرا به خاطر آنچه می گوئیم خداوند عذابمان نمی کند؟ جهنم آنان را بس است، به آن درآیند، پس چه بازگشتگاه بدی است (آن دوزخ).(۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ

أَلَمْ تَرَ : فعل مضارع مجزوم- فاعل(انت)- نُهُوا : فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل

گفته‌اند این آیه در **شأن جهودان و منافقان** فرو آمده که می‌خواستند بر دل مسلمانان رنجی و اندوهی بنهند. قومی از این منافقان جمع نشسته و با هم پوشیده سخن می‌گفتند و در پنهانی و دور از مسلمانان رازها می‌گفتند، چون مسلمانان را می‌دیدند با اشاره چشم طوری به هم می‌فهماندند که در دل مسلمانان

این تصور ایجاد می‌شد که برادران و خویشان ایشان که در غزاها بودند خبری از قتل و مرگ آنان را شنیده‌اند و مسلمانان به این معنی دلتنگ می‌شدند پس تا آنگه که آن قوم از غزاها بر می‌گشتند و به سلامت به وطن خود می‌رسیدند ایشان در اندوه می‌بودند. سرانجام مسلمانان از این عمل منافقان به حضرت رسولﷺ شکایت کردند و حضرت رسول به ایشان فرمود که به راز سخن مگوئید ولی منافقان سخن رسول خداﷺ را نمی‌شنیدند و آن را به کار نمی‌گرفتند و باز بر راز گفتن باطل خود باز می‌گشتند تا اینکه در **شأن** ایشان این آیت آمد که: « **الم تر الی الذین نهوا عن ...** »
آیا آن کسان را که از راز گفتن منع شده‌اند نمی‌بینی؟ سپس به آنچه از آن نهی شده بودند باز می‌گردند و با هم به گناه و ستمگری و نافرمانی پیغمبر نجوا می‌کنند و پوشیده راز می‌گویند و با این کار خود، مسلمانان و پیغمبرﷺ را اندوهگین می‌نمایند. و به مخالفت فرمان پیغمبر خدا بر می‌خیزند.

وَإِذَا جَآءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ ٱللَّهُ

وَإِذَا: مفعول فیه- جَآءُوكَ : فعل ماضی- (و)فاعل-ک: مفعول- يُحَيِّكَ : فعل مضارع-ک: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

در این بخش تا آخر آیه یکی دیگر از اعجاز قرآن که **خبر از حال** می‌هد آمده است. می‌گوید:
و چون آن جهودان و منافقان به پیش تو بیایند ترا درود می‌گویند به آن چیزی که خدای تعالی ترا به آن تحیت و درود نگفته است یعنی خداوند تراگفت: و سلام علی عباده الذین اصطفی و در حالیکه ایشان می‌گویند السامُ علیک و سام به لغت یهود مرگ است یا قتل به شمشیر و حال اینکه قصد اراده‌ی مرگ را داشتند و رسولﷺ نیز در پاسخ ایشان می‌گفتند: «و علیکم» یعنی هر چه گفتید و هر قصدی دارید بر خود شما باد!

وَيَقُولُونَ فِىٓ أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا ٱللَّهُ بِمَا نَقُولُ

وَيَقُولُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل-يُعَذِّبُنَا : فعل مضارع- (نا)مفعول به- لفظ ٱللَّهُ : فاعل
و جهودان و منافقان می‌گفتند چرا خداوند به آنچه می‌گوئیم ما را عذاب نمی‌کند؟ یعنی آن اهانتی را که ما به پیغمبرﷺ روا می‌داریم و در حق او انجام می‌دهیم اگر او پیغمبر خدا بود قطعاً خداوند ما را عذاب می‌کرد ولی عذابمان نمی‌کند اما خداوند به این گونه افراد در موعد مقرر یعنی در روز قیامت پاسخ مقتضی خواهد داد.

حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ

حَسْبُهُمْ : مبتدا- جَهَنَّمُ : خبر
پس آتش دوزخ بر ایشان از جهت عذاب که در قیامت حتماً و قطعاً به سراغ ایشان خواهد رسید ایشان را بس است.

يَصْلَوْنَهَا

يَصْلَوْنَهَا: فعل مضارع- (و)فاعل- ها: مفعول به

پس به ایشان گفته می‌شود به آن دوزخ در آئید و در آتش آن بسوزید.

فَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ

فَبِئْسَ : فعل ذم- ٱلْمَصِيرُ : فاعل

پس آن آتش دوزخ چه بازگشتگاه بدی است که جهودان و منافقان که به مخالفت حضرت رسول و خدا و یا قرآن برخاسته‌اند در آن عذاب گرفتار آیند و نتیجه‌ی اعمال خود را خواهند چشید.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَنَـٰجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَـٰجَوْاْ بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَتَنَـٰجَوْاْ بِٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید چون رازگویی می کنید به گنهکاری و ستمگری و نافرمانی پیغمبرﷺ رازگوئی مکنید و به نیکی و پرهیزکاری راز گوئی کنید و از خداوندیکه در پیشگاه او محشور می‌شوید بترسید.(۹)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَنَـٰجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَـٰجَوْاْ بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَتَنَـٰجَوْاْ بِٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ ۖ

أىْ: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ : عطف بیان

ای گرویدگان آن هنگام که با یکدیگر راز می‌گوئید به گناه و تعدی و ستمگری و نافرمانی پیغمبرﷺ راز نگوئید چنانکه جهودان و منافقان راز می‌گفتند و در باب نیکوکاری و پرهیزکاری و ترسکاری با یکدیگر راز گوئید.

وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

وَٱتَّقُواْ : فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به

و در هر کاری از خدای تعالی بپرهیزید و پرهیزکاری کنید که سرانجام بازگشت همه‌ی شما به سوی اوست و در قیامت به سوی او جمع کرده خواهید شد و به اعمال خیر و شر شما پاداش و کیفر خواهد داد.

إِنَّمَا ٱلنَّجْوَىٰ مِنَ ٱلشَّيْطَـٰنِ لِيَحْزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيْسَ بِضَآرِّهِمْ شَيْـًٔا إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

جز این نیست که راز گویی از شیطان است تا کسانی را که ایمان دارند اندوهگین کند اما جز به اجازه خدا به هیچ وجه زیان رساننده به ایشان نیست و مؤمنان باید فقط به خداوند توکل کنند.(۱۰)

إِنَّمَا ٱلنَّجْوَىٰ مِنَ ٱلشَّيْطَـٰنِ لِيَحْزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيْسَ بِضَآرِّهِمْ شَيْـًٔا إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ

ٱلنَّجْوَىٰ : مبتدا- مِنَ ٱلشَّيْطَـٰنِ : جار و مجرور خبر- لِيَحْزُنَ : فعل مضارع- فاعل(هو)- ٱلَّذِينَ : مفعول به

جز این نیست که راز گفتن به گنهکاری و ستمگری مخالفت با رسول خدا از وسوسه‌های شیطان است که شیطان آن را در چشم شما می‌آراید و دوست دارد شما مؤمنان را با آن وسوسه اندوهگین و غم زده گرداند و این رازگوئی‌ها در حق پیغمبرﷺ در واقع توطئه‌ای از سوی منافقان بر علیه پیغمبرﷺ است. اما باید دانست که جز به اجازه خداوند آن رازگوئیها و آن وسوسه‌ها واندوهگین کردن مسلمانان هیچ زیان و ضرری به ایشان نمی‌رساند.

وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ

فَلْيَتَوَكَّلِ : فعل مضارع- ٱلْمُؤْمِنُونَ : فاعل

و مؤمنان باید تنها به خدای یگانه و چاره‌ساز توکل کنند. و کارهای خود را به او بسپارند و از شر شیطان فقط بدو پناه ببرند و از وسوسه‌های شیطان و یا منافقان نترسند زیرا که چاره‌ی کارها و حلال مشکلات فقط اوست چونکه اعمال و کردار و رازگویی دشمنان هیچگاه به تنهایی کارساز نخواهد بود مگر به اجازه‌ی خدای قادر و متعال.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُواْ فِى ٱلْمَجَـٰلِسِ فَٱفْسَحُواْ يَفْسَحِ ٱللَّهُ لَكُمْ ۖ وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُواْ فَٱنشُزُواْ يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ دَرَجَـٰتٍ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

ای کسانیکه ایمان آورردهاید چون به شما گویند: در مجلس‌ها گشاده بنشینید و جای باز کنید پس جای را گشاده کنید تا خداوند گشایشتان دهد و چون گویند: برخیزید پس برخیزید که خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی بالا می‌برد و خداوند از اعمالی که می کنید آگاه است.(۱۱)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُواْ فِى ٱلْمَجَـٰلِسِ فَٱفْسَحُواْ يَفْسَحِ ٱللَّهُ لَكُمْ

تَفَسَّحُواْ : فعل امر- (و)فاعل- فَٱفْسَحُواْ : فعل امر- (و)فاعل- يَفْسَحِ : فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

مقاتل گفت: سبب نزول این آیه آن بود که اصحاب رسول خدا در مجلسی که رسول خداﷺ در آن حاضر بود می‌شتافتند تا به پیغمبرﷺ نزدیکتر بنشینند و بدین ترتیب جا تنگ‌تر می‌شد وقتی رسول خداﷺ در صفه[1] نشسته بود و جایگه بسیار تنگ بود و جمعی از مهاجرین و انصار که بدریان نبودند حاضر آمده و به نزدیک رسول خدا ﷺ جای گرفتند و قومی از بدریان در آخر رسیدند و برای نشستن جا پیدا نکردند و در برابر رسول خداﷺ ایستاده تا منتظر باز شدن جا بودند. ولی کسی به ایشان جا باز نکرد. و رسول خداﷺ اهل بدر را همیشه گرامی می‌داشتند و ایشان را نوازش می‌کردند. رسول خداﷺ به چند نفر از نشستگان گفت: یا فلان بلند شو، یا فلان بلند شو، بدین ترتیب قومی از ایشان را از جای بلند کرد و به جای آن بدریان را نشاند. در این حال قومی از منافقان بیهوده سخن آغاز کردند و گفتند این کار پیغمبرﷺ از روی عدل نبود که نشستگان را در جای بلند کرد و به جای آن بدریان را نشاند در

---

[1] - صفه: ایوان، ایوان شاه نشین

آن حال **جبرئیل** آمد و این آیت آورد. رسول خدا بر ایشان خواند و بعد از آن در هر مجلسی که می‌نشستند، آن گاه که دیگری در می‌آمد جای بر او گشاده می‌کردند. می‌گوید: ای کسانیکه ایمان آورده‌اید آن هنگام که به شما گفته شود که در مجلس‌ها جای گشاده کنید چون سخنرانی‌ها و ذکر و تلاوت قرآن و نماز و ... پس جای را بر مردم بگشایید جای نشستن برای دیگران فراهم کنید تا خداوند در قبرها یا در بهشت یا در منزل‌ها برای شما راه گشاده گرداند.

وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُواْ فَٱنشُزُواْ يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ

وَإِذَا : مفعول فیه- ٱنشُزُواْ : فعل امر- (و)فاعل- يَرۡفَعِ : فعل مضارع- ٱللَّهُ : فاعل- ٱلَّذِينَ : مفعول به

و آن هنگامیکه به شما گفته شد برخیزید پس برخیزید و مطیع و منقاد فرمان او باشید.

یعنی: اگر از بعضی از شما خواسته شد که جایتان را به اهل فضل و علم و دین بدهید، بدهید که آن بهتر است اگر بدانید چونکه خدای تعالی در بهشت درجاتی به آنانکه به شما ایمان آورده و از فرمان خدا و رسول اطاعت کرده‌اند فراهم آورده است.

وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ

أُوتُواْ : فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل- ٱلۡعِلۡمَ : مفعول به- دَرَجَٰتٖ: مفعول مطلق

و خداوند کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی بالا می‌برد. به درجاتی عالی در دنیا و به ایشان کرامات می‌بخشد و در آخرت درجه ایشان را برتر می‌گرداند که آن عبارت از بهشت است. در کتاب **مرصاد العباد نجم الدین رازی** در حق این عبارت چنین آمده است: باید دانست که نجم الدین رازی ملقب به **«دایه»** و دارای مذهب **حنفی** است و به جهت پروردن مریدان که آنها را به تعبیر خود به «شیر طریقت و ولایت» می‌پرورده به دایه معروف شده است گفت: بدانکه علم شریف‌ترین وسیلتی است قربت حق را، و صفت حق است، و به وسیلت علم به درجات اعلی می‌توان رسید. و لیکن بدان شرط که با علم خوف و خشیت قرین بود. زیرا که سر همه‌ی علم‌ها خدا ترسی است. و علم میراث انبیاست. و انبیاء دو نوع علم میراث گذاشتند: علم ظاهر. و علم باطن.

اما علم ظاهر، آن علم نافع است که صحابه از قول و فعل خواجه ﷺ گرفته‌اند. و تابعین و ائمه سلف تتبع آن کرده، و خوانده و آموخته و بدان عمل کرده، از علم کتاب و سنت وتفسیر و اخبار و آثار و فقه، و آنچه از توابع اینهاست.

و علم باطن معروف احوال، و علم آن معانی است، که بی واسطه‌ی جبرئیل از غیب‌الغیب زقه‌ی جان خواجه می‌کردند، و از ولایت خواجه جرعه‌ی آن جام‌های مالامال، بر سنت اکرم، بر جان و جگر سوختگان عالم طلب می‌ریختند.

و علماء سه طایفه‌اند: یکی آنکه علم ظاهر داند، دوم آنکه علم باطن داند، سوم آنکه هم علم ظاهر و هم علم باطن داند، و این نادره بود. در هر عصر اگر پنج کس در جمله جهان باشند بسیار بود. بلکه برکت یکی از ایشان شرق و غرب عالم را فرا رسد، و قطب وقت بود، و عالمیان در پناه دولت و سایه‌ی همت او باشند.

و پس از بدعت‌ها باید که محترز باشد، و بر جاده‌ی سنت و متابعت ثابت قدم بود، و بر سیرت و اعتقاد سلف صالح رود، و مذهب اهل سنت و جماعت دارد. و اوقات و ساعات خویش موظف گرداند، چنانکه سرمایه‌ی عمر عزیز هیچ در بطالت و هزل و لغو صرف نکند، بامداد چون نماز صبح بگذارد به ذکر و قرائت قرآن مشغول شود، تا بر آمدن آفتاب. و چون آفتاب طلوع کرد دو رکعتی بگزارد. و به تدریس و افادت و استفادت علمی مشغول شود تا وقت چاشت. پس نماز چاشت به پای دارد. آنقدر که از دو رکعت تا دوازده رکعت. بعد از آن به مصالح معاش خویش و فرزندان و آسایش و رعایت حق ضروری نفس مشغول شود تا نماز پیشین. و چون از نماز فارغ شود، به بحث علمی یا مطالعه یا افادت مشغول بود، تا بعد از نماز دیگر[1] به ذکر مشغول شود، تا نماز شام گزارد. و چون نماز خفتن گزارد، سخن نگوید که سنت این است. پس به مطالعه یا تکرار مشغول شود، تا دانگی شب بگذرد. پس ساعتی روی به قبله نشیند و به ذکر مشغول شود. چون خواب غلبه کند از سر جمعیت با ذکر بر پهلوی راست روی به قبله بخسبد، و به دل و زبان ذکر گوید، تا با ذکر در خواب شود.

پس جهد کند که در میانه‌ی شب ساعتی برخیزد، و به نماز تهجد مشغول شود، و آن سیزده رکعت نماز است با وتر. و هر چند قرائت درازتر خواند فاضل‌تر بود. و دیگر باره اگر بخواهد بخسبد تابه وقت صبح برخیزد و تجدید وضو کند، و به ذکر مشغول شود تا وقت نماز صبح.

و باید که از این تعبدات[2] به صورت بی معنی قانع نشود، و پیوسته نفس را از نوعی مجاهده فارغ نگذارد، و با هوای او هیچ وجه در نسازد، و با نفس همیشه در خصومت باشد، و دل خویش را باز طلبد.

وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- خَبِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که می‌کنید داناست. در این سخن همانطوریکه مطلع شدید بیم و امید و وعد و وعید همه است. آورده‌اند که مردمان از هر نوع سخن از حضرت رسولﷺ می‌پرسیدند تا بدانجا رسید که آن حضرت به تنگ آمد این آیت نازل شد که:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيْتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَىٰكُمْ صَدَقَةً ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ ۚ فَإِن لَّمْ تَجِدُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر گاه با پیغمبر راز می گوئید پس نخست پیش از رازگوئی‌تان صدقه‌ای دهید، این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است پس اگر نیافتید. بی گمان خداوند آمرزگار و مهربان است.(۱۲)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيْتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَىٰكُمْ صَدَقَةً

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: عطف بیان- نَٰجَيْتُمُ: فعل ماضی- تم: فاعل- ٱلرَّسُولَ: مفعول به

---

[1] - نماز دیگر: نماز عصر

[2] - تعبّدات: به عبادت پرداختن، بندگی کردن

ای مسلمانان آن هنگام که با پیغمبر راز می‌گوئید پس قبل از راز گفتن خود صدقه‌ای
به مستحقان بدهید. **بیضاوی** می‌گوید. در این امر، توقیر و ارجمندی رسول خداﷺ است بدانید که:

ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ وَأَطۡهَرُۚ

ذَٰلِكَ : مبتدا- خَيۡرٞ : خبر

این صدقه دادن پیش از راز گفتن با رسول خداﷺ برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است چونکه در طاعت شما بیفزاید و گناهان شما را محو گرداند.

فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ

لَّمۡ تَجِدُواْ : فعل مضارع مجزوم- (و)فاعل- الله: اسم انّ- غَفُورٞ : جمله خبر انّ- رَّحِيمٌ: خبر دوم انّ

پس اگر چنین صدقه‌ای را نیافتید پس در راز گفتن با پیغمبر خداﷺ بدون تقدیم کردن صدقه هیچ گناهی و وبالی بر گردن شما نیست. براستی که خداوند آمرزنده گناهان کسانی است که بدون تقدیم صدقه با پیغمبر خداﷺ راز می‌گویند.

ءَأَشۡفَقۡتُمۡ أَن تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَٰتٖۚ فَإِذۡ لَمۡ تَفۡعَلُواْ وَتَابَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿١٣﴾

آیا می‌ترسید که پیش از راز گفتنتان صدقه‌ها دهید؟ حال که نکردید، و خداوند هم
به شما بخشید پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و اطاعت خدا و رسول وی کنید و خداوند از اعمالی که می کنید آگاه است.(۱۳)

ءَأَشۡفَقۡتُمۡ أَن تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَٰتٖ

ءَأَشۡفَقۡتُمۡ : فعل ماضی- تُم(فاعل)- تُقَدِّمُواْ : فعل مضارع- (و)فاعل- بَيۡنَ : مفعول فیه

آیا در صورت تقدیم صدقه از فقر و فاقه می‌ترسید؟ و یا دادن صدقه پیش از راز گفتنتان برای شما سخت است یعنی به خاطر ضعف مالی برای مسلمانان این کار مشکل
ایجاد کرد پس:

فَإِذۡ لَمۡ تَفۡعَلُواْ وَتَابَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ

فَأَقِيمُواْ : فعل امر- (و)فاعل- ٱلصَّلَوٰةَ : مفعول به- وَءَاتُواْ : فعل امر- (و)فاعل- ٱلزَّكَوٰةَ : مفعول به-
وَأَطِيعُواْ : فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به- وَرَسُولَهُۥ: معطوف

نماز فریضه را به پا دارید. چون اقامه نماز یکی از ستون دین است و نماز کلید بهشت است. در باره‌ی چگونگی فریضه نماز در شب معراج مختصراً توضیح می‌دهیم که در
حدیث شریف در **صحیح البخاری** آمده است:

از انس بن مالک‌ رضی الله عنه روایت است که گفت: ابوذر رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت می‌کرد که فرمودند: «هنگامیه به مکه بودم سقف خانه‌ام شکافته شده و جبرئیل علیه السلام داخل گردید، سینه‌ام را گشوده و به آب زمزم شست، بعد از آن طشتی راکه پر از حکمت و ایمان بود، آورده و در سینه‌ام

خالی کرده، و شکاف سینه‌ام را بست.بعد از آن دستم را گرفته و سوی آسمان عروج نمود، چون به آسمان اول آمدم، جبرئیل به دربان آسمان گفت: بازکن، دربان گفت: کیست؟ جبرئیل گفت: من جبرئیل هستم.گفت: کسی همراهت هست؟ گفت: بلی! محمد ﷺ همراهم می‌باشد. گفت: آیا او مبعوث شده است؟ گفت: بلی. و دربان، درب را گشود، چون به آسمان دنیا بالا شدیم، دیدیم شخصی نشسته و مردمانی به طرف راستش و مردمانی به طرف چپش قرار دارند، چون به طرف راستش نگاه می‌کند می‌خندد، و چون به طرف چپش می‌بیند می‌گرید، (ما را مخاطب قرار داده) و گفت: پیغمبر نیکوکار، و فرزند نیکوکارم خوش آمدید، از جبرئیل پرسیدم: این شخص کیست؟ گفت: این آدم ؑ است، و این چیزهایی که به طرف راست و چپش قرار دارند، ارواح اولادش می‌باشد، آنهائیکه به طرف راستش هستند: اهل جنت، و آنهائیکه به طرف چپش می‌باشند: اهل دوزخ هستند، چون به طرف راستش می‌بیند می‌خندد، و چون به طرف چپش نگاه می‌کند می‌گرید.

بعد از آن مرا به سوی آسمان دوم برده و به دربان گفت: بازکن. دربان همان چیزی راکه دربان آسمان اول گفته بود، تکرار نموده و درب را گشود، انس رضی الله عنه می‌گوید: که ابوذر ؓ برایش گفته است که: پیغمبر خدا ﷺ درآسمانها: (آدم)، (ادریس)، (موس)، (عیسی)، و (ابراهیم) صلوات الله علیهم را دیده است، ولی ابوذر ؓ، اماکن آنها را نتوانست مشخص کند. از انس ؓ روایت است که گفت: چون جبرئیل با پیغمبر خدا ﷺ نزد ادریس ؑ رسیدند گفت: پیغمبر نیکوکار و برادر نیکوکارم خوش آمدید، پیغمبر خدا ﷺ می‌گوید: پرسیدم: «این شخص کیست؟ جبرئیل ؑ گفت: این ادریس است.

بعد از آن نزد موسی ؑ رسیدم، و او هم گفت: پیغمبر نیکوکار و برادر نیکوکارم خوش آمدید، پرسیدم: « این کیست؟ » گفت: این موسی ؑ است. بعد از آن نزد عیسی ؑ رسیدیم، و او هم گفت: پیغمبر نیکوکار و برادر نیکوکارم خوش آمدید، پرسیدم: «این کیست؟» گفت: این عیسی ؑ است.

بعد از آن نزد ابراهیم ؑ رسیدم، و او گفت: پیغمبر نیکوکار و فرزند نیکوکارم خوش آمدید، پرسیدم: این کیست؟» گفت: این ابراهیم ؑ است. انس ؓ می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما و (ابوحبه) انصاری ؓ می‌گفتند که: پیغمبر خدا ﷺ فرموده‌اند که: «بعد از آن تا جائی برده شدم که آواز اقدام (ملائکه) را می‌شنیدم». انس بن مالک ؓ می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند «خداوند بر امت من پنجاه نماز فرض گردانید، با همین حکم برگشته تا آنکه نزد موسی ؑ رسیدم، پرسید: خداوند بر امت تو چه چیز فرض نمود؟ گفتم: پنجاه وقت نماز، گفت: وا پس به سوی پروردگارت برگرد، چون امت تو طاقت این را ندارند، برگشتم، و خداوند متعال قسمتی از آن را ساقط نمود، باز برگشته و نزد موسی آمده و گفتم: خداوند متعال قسمتی از آن را ساقط نمود، گفت: نزد پروردگارت برگرد، چون امت تو طاقت آن را ندارند، برگشتم و باز خداوند متعال قسمتی از آن را ساقط نمود، باز نزد موسی آمده و باز برایم گفت: نزد پروردگارت برگرد، زیرا امت تو طاقت آن را ندارند، باز برگشتم، و برایم گفت: این پنج است (در عدد)، و پنجاه است (در ثواب)، و این گفته‌ام تغییر پذیر نیست، باز نزد موسی آمده و او برایم گفت: نزد پروردگارت برگرد، گفتم: از پروردگارم حیا می‌کنم.

بعد از آن جبرئیل ﷺ همراهم رفت تا مرا به (سدره المنتهی) رسانید، و رنگهایی بر وی عارض گشت که من آنها را نمی‌توانم وصف کنم، بعد از آن مرا به جنت بردند، و در آنجا رشته‌هایی از مروارید بوده، و خاک آن از مشک بود».

در ادامه‌ی آیه می‌گوید و زکات را بدهید.

*در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده است که:*

از: حارثه بن وهب ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «زکات (مال خود را هم اکنون) اداء نمائید، زیرا روزی بر شما خواهد آمد که شخص با زکات مالش این طرف و آن طرف رفته و کسی را نیابد که زکاتش را برای او بدهد به شخص زکات دهنده می‌گوید که: اگر دیروز زکاتت را می‌آوردی قبول می‌کردم، ولی امروز به آن احتیاجی ندارم».

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «تا وقتیکه ثروت شما زیاد نگردد قیامت بر پا نمی‌شود، و مال و دارایی تا جایی زیاد می‌گرد که صاحب مال جهت پیدا کردن شخصی که زکات مالش را قبول نماید، بهر طرف می‌گردد، و چون زکات مالش را به کسی تقدیم نماید، آن شخص می‌گوید: مرا به مال تو حاجتی نیست».

و باز در ادامه‌ی آیه آمده بود که خدا و رسول او را در همه حال اطاعت کنید و این مسئله را مواظب باشید و تدارک آن بینید.

*در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده است که:*

از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا (ﷺ) فرمودند: «همه‌ی امتم به جنت داخل خواهند شد مگر کسیکه نخواسته باشد» گفتند: یا رسول الله! کیست که نخواسته باشد؟ فرمودند: «کسیکه از من اطاعت نماید به جنت داخل گردیده و کسیکه نافرمانی نماید کسی است که به جنت رفتن را نمی‌خواهد».

وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- خَبِيرُۢ: خبر

و خداوند به آنچه می‌کنید داناست. در خبر است که **عبدالله بن نبتل** منافقی بود با رسول خدا ﷺ نشست و برخاست می‌کرد و سخنان آن حضرت را به یهودان می‌گفت. روزی حضرت رسول با جمعی از صحابه به در حجره بود فرمود:

که حالا بر شما مردی وارد می‌شود که دل او سرکش و متکبر است ناگاه **ابن نبتل** در آمد حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام می‌دهی و فلان و فلان می‌گویی. ابن نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده‌ایم این آیت نازل شد.

أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ قَوۡمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مَّا هُم مِّنكُمۡ وَلَا مِنۡهُمۡ وَيَحۡلِفُونَ عَلَى ٱلۡكَذِبِ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴿١٤﴾

آیا آن کسان را ندیدی که گروهی را که خدا غضبشان کرده بدوستی گرفته‌اند؟ آنها نه از شمایند و نه از غضب شدگان و دانسته به خدا قسم دروغ می‌خورند.(۱۴)

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ

تَوَلَّوْاْ: فعل ماضی- (و)فاعل- قَوْمًا: مفعول به

این آیه **در شأن سران منافقان** آمد. **عبدالله بن ابی سلول و عبدالله بن نبتل** که با جهودان که غضب خداوند برایشان است دوستی داشتند و اسرار مؤمنان با ایشان می‌گفتند و در عداوت رسول خدا ﷺ با یکدیگر عهد می‌بستند. رب العالمین گفت: **«ما هم منکم ولا منهم»**. این منافقان نه بر دین شماانـد کـه مؤمنان‌اید، و نه از جمله‌ی جهودان‌اند. همانست که جای دیگر گفت: **«مذبذبین بین ذلک لا الی هولاء و لا الی هولاء»**.

می‌گوید: آیا آنکسان را ندیدی که گروهی را به دوستی می‌گیرند که خدا بر آنان خشم گرفته است؟ اینان منافقان‌اند نه از شمایند و نه از آنان‌اند.

وَيَحْلِفُونَ عَلَى ٱلْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

وَيَحْلِفُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- هم: مبتدا- يَعْلَمُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

و ایشان می‌دانند که به دروغ سوگند می‌خورند. یعنی منافقان به دروغ سوگند می‌خورند که مسلمانند و یا به دروغ سوگند می‌خورند که رازها و خبرهای مسلمانان را به یهودیان انتقال نداده‌اند.

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

خدا برای ایشان عذابی سخت مهیا کرده براستی عملهایی که می کنند بد است.(۱۵)

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا

أَعَدَّ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- عَذَابًا : مفعول به

خدای تعالی به جهت سوگند خوردن به دروغ و بردن اخبار مسلمانان به یهودان برای ایشان عذابی سخت آماده کرده است و آن در دنیا خواری و رسوایی و در آخرت آتش دوزخ است.

إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

هم: اسم إِنَّ - خبر إِنَّ محذوف

به درستی آنچه که ایشان می‌کنند و بر انجام دادن آن اصرار می‌ورزند بد است، یعنی آنان چه کار بدی می‌کنند.

ٱتَّخَذُوٓاْ أَيْمَٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٦﴾

قسم‌های خود را سپر گرفته‌اند و کسانی را از راه خدا باز داشته‌اند پس برای آنان است عذابی خفت انگیز.(۱۶)

ٱتَّخَذُوٓاْ أَيْمَٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

اَتَّخَذُوٓاْ : فعل ماضی- (و)فاعل- أَيْمَـٰنَهُمْ : مفعول به- جُنَّةً : مفعول به ثانی

قسم‌های خود را از برای پناه دادن جان و مال خود سپر قرار می‌دهند پس مردمان را با فتنه انگیزی و سخن چینی از جهاد فی سبیل الله باز داشتند و یا از روی آوردن به اسلام باز داشتند پس بر ایشان است عذابی خوار کننده و خفت بار که ایشان را خوار و ذلیل و بی ارزش می‌گرداند یعنی در دنیا به خواری و رسوایی و در آخرت به آتش دوزخ.

لَّن تُغْنِىَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿١٧﴾

نه اموالشان و نه اولادشان در قبال خدا به هیچ وجه کاری بر ایشان نخواهد ساخت، آنها جهنمیان‌اند و آنان در آن جاودان‌اند.(۱۷)

لَّن تُغْنِىَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا

لَّن تُغْنِىَ : فعل مضارع منصوب- أَمْوَٰلُهُمْ : فاعل- شَيْـًٔا : مفعول مطلق

در روز قیامت خواسته‌ها ومالها و فرزندان ایشان از عذاب خدا چیزی را نمی‌تواند دفع کند و یا مانع آن عذاب شود و آنان یاران و ملازمان دوزخ‌اند.

أُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ

أُو۟لَـٰٓئِكَ : مبتدا- أَصْحَـٰبُ : خبر

آن گروه منافقان اهل دوزخ و جهنمی‌اند و از آن جدا نمی‌شوند و در آن می‌سوزند.

هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ

هُمْ : مبتدا- خَـٰلِدُونَ : خبر

و آنان در آن آتش جاودان می‌مانند و از آن بیرون شدن نتوانند و عذاب ایشان سخت‌تر است.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُۥ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ ۖ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَىْءٍ ۚ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْكَـٰذِبُونَ ﴿١٨﴾

روزیکه خداوند همگیشان را بر انگیزد و برای او قسم خورند چنانکه برای شما قسم می‌خورند و گمان برند چیزی هستند، بدانید که آنها خودشان دروغگویان‌اند.(۱۸)

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُۥ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ ۖ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَىْءٍ

يَبْعَثُهُمُ : فعل مضارع- هم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- جَمِيعًا : حال

بیاد آور آن روز راکه خدای تعالی همه‌ی منافقان را از قبرها بر می‌انگیزد آنگاه در حضور او سوگند می‌خورند همچنانکه برای شما قسم می‌خورند. یعنی منافقان در روز رستاخیز نیز قسم می‌خورند همچنانکه در این دنیا قسم دروغ می‌خورندو صفت منافقان چنانچه در حدیث شریف **صحیح البخاری** آمده چنین است.

از ابوهریره روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «علامات شخص منافق سه چیز است: چون سخن گوید دروغ می‌گوید، وچون وعده بدهد خلافی می‌کند، و چون امانتی برایش داده شود خیانت می‌کند.

و در آخرت ایشان می‌پندارند که قسم خوردن به دروغ برای ایشان می‌تواند کاری انجام دهد و یا از عذاب دوزخ برهاند همچنانکه در دنیا این تصور را داشتند.

أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْكَٰذِبُونَ

أَلَآ : حرف تنبیه- هُمُ : اسم انَّ- هم: ضمیر فصل- ٱلْكَٰذِبُونَ: خبر انَّ

بدانید بدرستی که آنان دروغگویان‌اند و دروغگویی آنان در دنیا و آخرت هر دو یکسان بوده و به تصور خود با آن دروغ نجات می‌یابند.

ٱسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ٱلشَّيْطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمْ ذِكْرَ ٱللَّهِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَٰنِ ۚ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَٰنِ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿١٩﴾

شیطان بر آنها مسلط شده و یاد خدا را فراموش کرده‌اند، آنها لشکر شیطان‌اند براستی که لشکر شیطان آنان زیان کاران‌اند.(۱۹)

ٱسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ٱلشَّيْطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمْ ذِكْرَ ٱللَّهِ ۚ

ٱسْتَحْوَذَ: فعل ماضی- ٱلشَّيْطَٰنُ : فاعل

شیطان بر ایشان چیره و غالب شد و آن منافقان را به وسوسه و به انجام گناه میل داد پس یاد و ذکر خدا را بر ایشان فراموش گردانید تا جائی که خدا را نه به زبان و نه به دل ذکر گویند.

أُو۟لَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَٰنِ

أُو۟لَٰٓئِكَ : مبتدا- حِزْبُ : خبر

آن گروه از منافقان که متابعت شیطان می‌کنند آنان سپاه و لشکر شیطان‌اند که نعمت‌های جاودانی بهشت را از دست دادند و در عذاب جاودان در افتادند.

أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَٰنِ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ

حِزْبَ : اسم إِنَّ - هُمُ : ضمیر فصل- ٱلْخَٰسِرُونَ : خبر إِنَّ

آگاه باشید بدرستی که سپاه شیطان یعنی منافقان که به دروغ هم در دنیا و هم در آخرت قسم می‌خورند از جمله زیان‌کاران‌اند و کسی قادر به تدارک و جبران زیان ایشان نیست.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ٱلْأَذَلِّينَ ﴿٢٠﴾

براستی کسانی که با خدا و رسولش به مخالفت برخاسته‌اند آنان پست‌ترین‌اند.(۲۰)

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ٱلْأَذَلِّينَ

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - يُحَآدُّونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر إِنَّ - لفظ ٱللَّهَ: مفعول به

براستی آنان کسانی‌اند که با خدا و رسول او به مخالفت برخاسته‌اند و در بین مردم پست‌ترین و ذلیل‌ترین‌اند و ایشان در دنیا و آخرت عذاب بینند. در دنیا به قتل و هلاکت گرفتار آیند و در آخرت به آتش دوزخ.

كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ﴿٢١﴾

خداوند مقرر داشته که من و پیغمرانم غلبه می‌یابیم که خدا توانا و نیرومند است.(۲۱)

كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓ

كَتَبَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- لَأَغۡلِبَنَّ : فعل مضارع- (ن)توکید- فاعل(انا)- وَرُسُلِيٓ: معطوف

و خداوند در لوح محفوظ نوشته است براستی که من و پیغمبرانم هر آینه مستولی و غالب می‌شویم و حتماً بر آنان پیروز خواهیم شد.

**محال است چون دوست دارد ترا		که در دست دشمن گذارد ترا**

إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - قَوِيٌّ: خبر إِنَّ - عَزِيزٞ : خبر دوم إِنَّ

براستی خداوند قوی و غالب است. و دوستانش را بر دشمنان غالب می‌گرداند.

لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٢٢﴾

گروهی را که به خدا و روز جزا ایمان دارند، نبینی که با مخالفان خدا و رسول او و گرچه پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندان باشند دوستی کنند، [آن مؤمنان که با کافران دوستی ندارند] خداوند در دلهایشان ایمان را نوشته است و ایشان را به روحی از جانب خویش مؤید نموده است و ایشان را به بوستانهایی در آورد که جویباران در زیر آنها جاری است در آن جاودان مانند. خداوند از ایشان خشنود و ایشان نیز از الله خشنود شدند. این گروه حزب الله‌اند. آگاه باشید که براستی حزب خدا، آنان رستگاران‌اند.(۲۲)

لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ

لَّا تَجِدُ : فعل مضارع- فاعل(انت)- قَوۡمٗا : مفعول به

قومی و گروهی را که به روز رستاخیز ایمان دارند، تو نمی‌بینی که با دشمنان و مخالفان خدا و رسولش دوستی ورزند و از آنان پشتیبانی ویا همیاری کنند و آن کسانی که با خدا و رسولش به مخالفت بر می خیزند اگر چه از پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند.

یعنی: هر چند آن مخالفان و دشمنان خدا و رسولش؛ پدران و ... این مؤمنان هم باشند زیرا ایمان انسان، او را از برقرار کردن چنین دوستی و مراوده‌ای با دشمنان خداﷻ بازداشته و به شدت نهی می‌کند. پس رعایت شرایط و ارکان ایمان نیرومندتر از رعایت پیوند پدری، فرزندی، برادری و خاندانی است.

أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- كَتَبَ : فعل ماضی- فاعل(هو)، جمله خبر- ٱلۡإِيمَٰنَ : مفعول به

آن مؤمنان که با کافران دوستی نمی‌ورزند و از آنان بیزارند کسانی‌اند که خداوند در دلهایشان ایمان را نوشته است و آنان را به روحی از جانب خود مؤید کرده است. یعنی ایشان را در دنیا بر دشمنان خویش غالب گرداند و دشمنان ایشان را خوار و ذلیل و رسوا گرداند.

وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ

وَيُدۡخِلُهُمۡ : فعل مضارع- هم: مفعول به- فاعل(هو)- جَنَّٰتٖ : مفعول فيه

و ایشان را به بهشت‌هایی داخل می‌گرداند که در زیر پای آنها جویی‌هایی روان است که آب آن از شیر سفیدتر و از عسل لذیذتر و از شراب گواراتر است و آن مؤمنان در بالای قصری از این همه نعمت‌های بهشتی بهره‌مند می‌شوند و در آن جاودان می‌مانند.

رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ

رَّضِيَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- وَرَضُواْ : فعل ماضی- (و)فاعل

خداوند از ایشان خشنود باشد و ایشان نیز از خداوند خشنود باشند.

*در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده که:*

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند برای اهل جنت می‌گوید: ای اهل جنت! می‌گویند: پروردگار ما! لبیک و سعدیک، می‌پرسد: آیا راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم، در حالیکه برای ما چیزهایی را داده‌ای که به هیچ یک از خلق خود نداده‌ای، می‌فرماید: از این هم (نعمت) بالاتری به شما خواهم داد، می‌گویند: آن نعمت چیست که از این نعمت‌ها بهتر و بالاتر است؟ می‌فرماید: رضایت خود را نسبت به شما اعلان نموده و ازین پس بر شما غضب نخواهم کرد».

أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ

أُوْلَٰٓئِكَ : مبتدا- حِزۡبُ : خبر

این گروه حزب‌الله‌اند، یعنی مؤمنانی که صفت آنها را بر شمردیم از نوع کسانی‌اند که جزو لشکریان خدای تعالی هستند و مطیع و منقاد فرمان خدای تعالی و رسول او هستند

و با دشمنان خدا و رسول او می‌جنگند.

أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ

حِزۡبَ: اسم إِنَّ - لفظ ٱللَّهِ: مضاف الیه- هُمُ: ضمیر فصل- ٱلۡمُفۡلِحُونَ: خبر إِنَّ

آگاه باشید و بدانید که براستی حزب الله، ایشان رستگاران‌اند. و امام ثعلبی از جرجانی که او از مشایخ خود شنیده نقل می‌کند که داود علیه السلام از حق تعالی پرسید که حزب تو کیست، خطاب آمد از حضرت عزت هرکه چشم او از محارم فرو بسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود از ما سوی پاکیزه کرده از جمله‌ی حزب حضرت الله است و در این باب گفته‌اند.

از هر چه نارواست برو دیده‌ها ببند　　وز هر چه ناپسند بود دست بازدار

لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک　　تا باشدت به حلقه‌ی اهل قلوب بار

سوره الحشر

سوره « الحشر » **مدنی** است و دارای بیست و چهار آیه است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست، این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: (**هوالذی اخرج ... الحشر ...**) این سوره به جهت مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام یهود « بنی نضیر» نیز نامیده شده است. در فضیلت این سوره آورده‌اند که: در حدیثی از پیغمبر گرامیﷺ می خوانیم «هر کس سوره‌ی حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرس و حجاب و آسمانها و زمین‌های هفتگانه و حشرات و بادها و پرندگان و درختان و جنبندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می‌فرستند، و برای او استغفار می‌طلبند.

در **حدیث شریف** به روایت انس‌رضی الله عنه آمده است که رسول خداﷺ فرمودند: «هرکس آخر سوره‌ی حشر: **لو انزلنا هذا القرآن علی جبل ...**) را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمانها و در زمین است خدای را به پاکی یاد کرد، و او نیرومند و فرزانه است.(۱)

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

سَبَّحَ : فعل ماضی- مَا : فاعل

آنچه در آسمانها و زمین است خداوند را تسبیح گفت و حق تعالی را به پاکی یاد کرد.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

وَهُوَ : مبتدا-الْعَزِيزُ :خبر-الْحَكِيمُ: خبر ثانی

و او غلبه کننده بر همه چیز و همه کس است و در آفرینش خود حکیم است.

*در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده است که:*

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خداﷺ فرمودند: «پناه می‌جویم بعزّت تو، و تو آن ذاتی هستی که خدایی جز تو نبوده و آن ذاتی هستی که نخواهی مرد، و جن و انس همگی می‌میرند.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ۚ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا ۖ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ۚ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۲﴾

اوست که از اهل کتاب آنکسان را که کافر بودند، از خانه‌هایشان در نخستین حشر بیرون کرد. شما گمان نمی‌کردید که بیرون آیند و خودشان هم گمان می‌کردند که دژهایشان باز دارنده‌ی آنان از عقوبت الهی است. پس الله از آنجائیکه احساس نمی‌کردند به ایشان رسید و در دلهایشان رعب افکند که خانه‌هایشان را بدست خودشان و بدست مؤمنان ویران کنند، پس ای صاحبان دیده‌ها عبرت گیرید.(۲)

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ

هُوَ: مبتدا- اَلَّذِي : خبر- أَخْرَجَ : فعل ماضی- فاعل(هو)- اَلَّذِينَ : مفعول به

مفسران گفتند: این سوره جمله در **شأن بنی النضیر** فرو آمد. مردی نزد **ابن عباس** گفت: ما هی سوره الحشر[۱]؟- ابن عباس گفت این سوره نبی النضیر است که جمله در شأن و قصه‌ی ایشان نازل شده. و گفته‌اند- **قریضه** و **نضیر** دو قبیله بودند که از دو قوم بنی اسرائیل و هر دو جهودان بت پرست بودند، و کثرت و شوکت بنی النضیر بیشتر بود. و مسکن ایشان در نواحی **مدینه** بود، در دهی که آن را **زهره** می‌خواندند و نیز قلعه‌ها و حصارهای محکم داشتند در نواحی مدینه، و از مدینه تا به منازل و مساکن ایشان یک میل بود، و رئیس ایشان **کعب اشرف** بود و در عداوت رسولﷺ با کفار عرب هم داستان بودند و منافقان ایشان را تربیت و تقویت می دادند و بر محاریب رسولﷺ و مؤمنان تحریض می‌کردند و شرح قصه‌ی ایشان آنست که: رسول خداﷺ چون در مدینه شد، بنوالنضیر از روی مصالحت پیش آمدند و عهد بستند که با یکدیگر **قتال** نکنند و هر کس بر جای خود ایمن نشیند رسول خدا ﷺ این مصالحت از ایشان پذیرفت و در آن روزگار غزای بدر پیش آمد که نصرت مسلمانان بود و ایشان گفتند: براستی پیغمبر کسی است که صفت وی در **تورات** خوانده‌ایم و نتواند بود که کس بر وی ظفر یابد یا رایت اقبال وی کسی بیفکند. پس دیگر سال در جنگ احد چون هزیمت و شکستی بر مسلمانان افتاد، ایشان در کار رسول خداﷺ به شک افتادند و از آن کلمات که سال پیش گفته بودند باز گشتند و عداوت را میان دربستند و نیز نامه **قریش** از **مکه** به ایشان رسید، به تهدید و وعید، اگر شما با وی قتال نکنید، ناچار ما با شما قتال کنیم.

پس کعب اشرف با چهل سوار جهود بر نشست و روی به مکه نهادند و در مسجدالحرام برابر **کعبه** با قریش عهد کردند و پیمان بستند که در عداوت رسولﷺ و قتال وی دست یکی دارند و خلاف نکنند. کعب اشرف با قوم خود به مدینه باز آمد و **جبرئیل امین** عليه السلام رسولﷺ را خبر داد از آن عهد و پیمان

[۱]- سوره حشر چیست؟

که در مکه میان ایشان رفت و رسول مسلمه را فرستاد به خانه‌ی کعب اشرف و او را کشت و قصه‌ی قتل وی در سوره النساء بیان شد.

و در **حدیث شریف** در باره قتل **کعب بن اشرف** از جابر بن عبدالله که در صحیح البخاری آمده روایت کرده است که گفت: پیغمبرخداﷺ فرمودند: «کیست که موضوع کعب بن اشرف را بعهده بگیرد، زیرا او خدا و رسولش را اذیت نموده است»؟ محمد بن مسلمهﷺ برخاسته و گفت: یا رسول الله! آیا می‌خواهید که او را به قتل برسانم؟ فرمودند: بلی» گفت: پس برایم اجازه بدهید که حیله‌ای بکار برده و چیزی بگویم، فرمودند: «بگو». همان بود که محمد بن مسلمهﷺ نزد کعب بن اشرف رفته و گفت: این شخص [یعنی: پیغمبرخداﷺ از ما صدقه طلب نموده، و ما را به مشکلات مواجه ساخته است، آمده‌ام تا از تو قرض بگیرم، کعب گفت: علاوه بر آن از وی خسته و ملول هم خواهید شد، محمد بن سلمهﷺ گفت: حالا از وی متابعت نموده‌ایم، نمی‌خواهیم به همین زودی او را ترک نماییم، بلکه چیزی انتظار می‌کشیم تا ببینیم که کارش به کجا می‌انجامد؟ و چیزی که می‌خواهم آنست که یک یا دو (وسق) خرما برای ما قرض بدهی، کعب بن اشرف گفت: در مقابل چیزی از زنها و یا فرزندان خود گرو بگذارید، محمد بن سلمه گفت: اسلحه‌های خود را برایت بگرو می‌دهم، و با او وعده گذاشت که رفته و اسلحه‌ها را بیاورد.

راوی می‌گوید: [در این فرصت] محمد بن مسلمهﷺ دو یا سه نفری را که با خود آورده بود داخل قلعه نموده و به آن‌ها گفت: من از مویش تعریف کرده و آن را می‌بویم، و چون دیدید که سرش را محکم گرفته، به او حمله کرده و کارش را یکسره کنید. کعب با لباس‌های فاخر در حالی که بوی عطر از وی به هوا پراکنده می‌گردید، از قصرش پائین آمده و نزدشان رفت. بن مسلمهﷺ گفت: تا حالا چنین بوی خوشی را ندیده بودم، کعب گفت: زنم کاملترین و خوشبوی‌ترین زنان عرب است، بن مسلمهﷺ برایش گفت: اجازه می‌دهی سرت را ببویم؟ گفت: بلی، همان بود که خودش بوییده، و رفقایش هم بوئیدند، باز برایش گفت: آیا اجازه می‌دهی که یک بار دیگر سرت را ببویم؟ گفت: بلی، چون سرش را محکم گرفت، به رفقایش گفت: وقت کشتن است، و آن‌ها او را کشتند، بعد از آن نزد پیغمبر خداﷺ آمده و به ایشان خبر دادند.

پس از آنکه کعب اشرف کشته شد، رسول ﷺ با لشکر اسلام بحرب **بنی النضیر** روی نهاد و ایشان را دید بر قتل کعب مجمع ساخته و برنایافت وی جزع نموده و نوحه در گرفته، چون رسولﷺ را دیدند و لشکر اسلام، گفتند: یا محمد درد بر دردی نهی و حسرت بر حسرت میافزائی. بگذار تا نخست برنایافت مهتر خویش بگرییم و آنگه هر چه فرمائی فرمانبردار باشیم رسولﷺ فرمود:
شما را نیز در زمین مدینه نگذاریم، بیرون شوید ازین دیار و نواحی- گفتند یا محمد ما به مرگ زودتر از آن شتابیم که به آنچه فرمائی. پس ایشان با حصار و قلعه‌ها نشستند و ساز قتال و جنگ ساختند و **عبدالله بن ابی سلول** منافق و اصحاب وی به حصارها پیغام پنهان می‌فرستادند که روی از قتال مگردانید که در همه‌ی احوال ما با شمائیم و نصرت شما کنیم پس ایشان مکر ساختند و از روی تلبیس کس

فرستادند به رسولﷺ که از میان قوم بیرون آی با سه کس و خلوت ساز تا ما سه کس از احبار[۱] و دانشمندان خویش بر تو فرستیم تا با تو سخن گویند و دعوت تو بشنوند؛ اگر ایشان ترا تصدیق کنند و به تو ایمان آرند، ما همه ایمان آریم و تصدیق کنیم. و آن سه کس خنجرها با خود داشتند تا ناگاه بر رسول خداﷺ ضربت زنند. رسول خداﷺ طمع ایمان ایشان رادر سر داشت. زنی جهود برادری مسلمان داشت، در میان مسلمانان، کس فرستاد به وی و او را خبر کرد که جهودان چنین فکری ساختند و با رسول حیله خواهند کرد.

آن مرد چون این خبربه وی رسید، به شتاب رفت و رسولﷺ را خبر کرد، رسولﷺ پاره‌ای رفته بود، هم از آنجا بازگشت و با جمع انبوه روی به ایشان نهاد و ایشان را در حصار پیچید. بیست و یک روز ایشان را محاصره کرد و ایشان از نصرت منافقان نومید گشتند و رب العزه در دلهای ایشان رعب افکند.

مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا ۖ وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ۚ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ

ظَنَنتُمْ : فعل ماضی- تم: فاعل- أَن يَخْرُجُوا : فعل مضارع- (و)فاعل- هم: اسم انّ- مَّانِعَتُهُمْ: خبر مقدم- حُصُونُهُم : مبتدا مؤخر، جمله خبر انّ

شما گمان نمی‌کردید که بیرون آیند. یعنی شما مسلمانان تصور این را نمی‌کردید که بنی نضیر از سرزمین خود بیرون آیند. به جهت جاه و مال و مقامی که داشتند و خودشان هم گمان می‌کردند که قلعه‌هایشان بازدارنده‌ی آنان از عقوبت و عذاب الهی است پس خدای تعالی از آنجائیکه آنان احساس نمی‌کردند به ایشان رسید و در دلهای ایشان ترس و رعب ایجاد کرد که خانه‌هایشان را با دست‌های خودشان و بدست مؤمنان ویران کنند. ایشان به جنگ رسیدند و کار بر ایشان مشکل بود و دشوار گشت، از رسول خداﷺ طلب صلح کردند. رسول خداﷺ با ایشان به صلح در نیامد و حکم کرد که ایشان را از زمین مدینه بیرون کنند و به اذرعات و اریحای شام فرستند.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ

فَاعْتَبِرُوا : فعل امر- (و)فاعل- يَا أُولِي : منادی

پس ای صاحبان دیده‌ها! عبرت گیرید. یعنی ای انسانها از این واقعه عبرت بگیرید و بدانید که خداوند جل جلاله باکسانی که قصد ستیزه و مخالفت در سر دارند، این چنین عمل می‌کند. پس جای عبرت و پندگیری است.

وَلَوْلَا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا ۖ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿٣﴾

---

[۱] - آحبار: دانایان، دانشمندان، علماء و پیشوایان روحانی یهود. جمع حبر

و اگر نه آن بود که خداوند جلای وطن را نوشته بود، بی گمان ایشان را در دنیا عذاب می کرد، و ایشان راست در آخرت عذاب آتش.(۳)

وَلَوۡلَآ أَن كَتَبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابُ ٱلنَّارِ

كَتَبَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- ٱلۡجَلَآءَ : مفعول به- وَلَهُمۡ : جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابُ : مبتدا مؤخر

و اگر نه آن بود که خدا در لوح محفوظ نوشته و حکم کرده است بر ایشان برای بیرون شدن از خانه‌ومالشان و جلای وطنشان هر آئینه ایشان را در این دنیا باکشتن و برده گرفتن عذاب می‌کرد و با وجود ترک وطن در این دنیا در آخرت نیز عذاب آتش دوزخ از برای آنهاست. اما آنچه که نوشته‌اند علت تبعید و جلای وطن ایشان آن بود که: رسول اکرمﷺ با چند نفر از صحابه از جمله ابوبکر، عمر و علی‌ؑ نزد بنی‌نضیر رفتند تا بر حسب مواد عهدنامه که میان آنان و پیامبر بسته شده بود، آنان در جمع‌آوری خونبها با پیامبرﷺ همکاری نمایند. پس بنی نضیر به ظاهر به رسولﷺ و یاران او وعده‌ی نیک داده اما در نهان ترور ایشان را در سر می‌پروراندند. نقل است که ایشان برای کشتن رسول اللهﷺ قرار گذاشتند تا صخره‌ای را از بالا بیفکنند و به زندگی آن حضرت پایان دهند. اما جبرئیلؑ با وحی پیغمبرﷺ را از این توطئه آگاه کرده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: قبیله‌ی (بنی نضیر) و بنی قریظه) (با مسلمانان) به جنگ برخاستند، پیغمبر خداﷺ بنی النضیر را از منطقه خارج، و بر بنی قریظه منت نهاده و آنها را به حال خودشان واگذاشتند، تا اینکه بنی قریظه هم به جنگ پرداختند، و همان بود که مردمان شان را کشته، و زنها و اطفال و اموالشان را بین مسلمانان تقسیم نمودند، مگر بعضی‌شان که نزد پیغمبرﷺ آمده و آنها را امان دادند، و آنها مسلمان شدند، و بقیه‌ی یهود را که عبارت از: بنی قینقاع که از وابستگان عبدالله بن سلام بودند، و یهود بنی حارثه و دیگر یهودان را از مدینه خارج ساختند.

سرانجام بنی النضیر از رسول اکرمﷺ خواستند که آنها را از مدینه بکوچانند و بدین ترتیب دسته جمعی به همراه خانواده و فرزندان خود از مدینه خارج شدند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۖ وَمَن يُشَآقِّ ٱللَّهَ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴿٤﴾

این عذاب به خاطر آن است که ایشان با خداوند و پیامبرش مخالفت کردند و هر که با خدا مخالفت کند، بی گمان خداوند سخت مجازات است.(۴)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۖ

ذَٰلِكَ : مبتدا- شَآقُّواْ : فعل ماضی- (و)فاعل، جمله خبر- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به- وَرَسُولَهُۥ: معطوف

این مخالفت‌ها و به دنبال آن عذاب‌های بنی النضیر به خاطر آن است که ایشان دشمنی کردند با خدای و رسول اوﷺ پس خداوند ایشان را عذاب داد.

وَمَن يُشَآقِّ ٱللَّهَ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ

وَمَن: مبتدای جازم- يُشَآقِّ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به- لفظ ٱللَّهَ: اسم انّ- شَدِيدُ: خبر انّ- ٱلْعِقَابِ: مضاف اليه

و هر کسی با خدا و رسولش به مخالفت برخیزد بی گمان خدای تعالی او را و امثال او را سخت عقوبت است و مخالفان را در دنیا خوار و ذلیل و رسوا و در آخرت به عذاب آتش دوزخ گرفتار می‌کند.

مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ ٱللَّهِ وَلِيُخْزِىَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿۵﴾

هر نخلی را بریدید یا آن را بر ریشه بپا گذاشتید، با اجازه‌ی خدا بود تا بد کاران خوار شوند.(۵)

مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ ٱللَّهِ وَلِيُخْزِىَ ٱلْفَٰسِقِينَ

مَا: مفعول به جازم- قَطَعْتُم: فعل ماضی- تُم: فاعل- تَرَكْتُمُوهَا: فعل ماضی- تم: فاعل- ها: مفعول به- قَآئِمَةً: حال

آنچه از نخلها قطع کردید یا آن را بر ریشه ایستاده بگذاشتید پس آن به امر و به اذن خداست و به ارادت و خواست اوست. برای آنکه شما را یاری دهد و نصرتتان نماید و در عوض خوار و ذلیل و رسوا گرداند جهودان را که بیرون رفتگان از دائره فرمان خدا و رسول او هستند آن هنگام که بنی نضیر ترک وطن کردند پنجاه زره و پنجاه کلاه‌خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و تمام اینها خاصه‌ی پیغمبرﷺ بود پس آن حضرت نیز بعضی از آنها را به مردم بخشید و اکثر روایات آن است که آنان را مخمس[۱] بساخت. و حق سبحانه و تعالی در این باب می‌فرماید: در **حدیث شریف** آمده که: از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ نخلستان‌های بنی النضیر را آتش زده و قطع نمودند. و این همان نخلستان‌های منطقهِ (بویره) بود، و در همین مورد این قول خداوند متعال نازل گردید: آنچه را که از درختان قطع کرده و یا به حال خود ثابت نگهداشتید، به اذن خداوند متعال بود.

وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْهُمْ فَمَآ أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۶﴾

آن چیزها که خدا از مال آنها عاید پیغمبر خویش کرد، اسبی و شتری بر آن نتاختید ولی خدا پیغمبران خویش را به هر که خواهد مسلط کند و خدا به همه چیز تواناست.(۶)

وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْهُمْ فَمَآ أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ

---
[۱] - پنج پنج

أَفَآءَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- أَوۡجَفۡتُمۡ: فعل ماضی- تم: فاعل- مِنۡ: حرف جر زائد- خَيۡلٖ: مفعول به

و آنچه از مال آنان عاید گردانید یعنی آنچه حق تعالی از اموال کافران، یا از اموال بنی‌نضیر به صورت بر پیغمبرش برگردانید. و غنیمت به وی ارزانی داشت. پس شما در آن اسبان و شتران نتاختید- «ما جفتم» به معنی به شتاب نراندید. برای بدست آوردن آن حصار و در حالت پیاده به این حصار آمدید و جنگ زیادی نیز واقع نشد که برای شما رنج و زحمتی رسیده باشد و شما با کارزار و جنگ و قتال این حصار را فتح نکردید ولی خدای سبحانه و تعالی پیغمبران خود را چیره و غالب می‌گرداند بر هر که از دشمنان بخواهد.

وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- قَدِيرٞ: خبر

و خداوند بر همه چیز از اینکه پیغمبران و یارانشان غالب باشند و دشمنان او مغلوب و شکست خورده تواناست یا با واسطه مانند قتال و جدال بر ایشان غلبه می‌دهد و گاه بی واسطه مانند ترس و بیم در دل ایشان می‌افکند.

مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡۚ وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴿٧﴾

هر چه خداوند از اموال مردم این دهکده‌ها عاید پیغمبر خویش کرده خاص خدا و پیغمبر و خویشاوندان وی و یتیمان و مسکینان و به راه ماندگان است، تا در میان توانگران شما دست بدست نگردد. و هر چه پیامبر به شما داد پس آن را بگیرید و هر چه از آن نهی کرد پس از آن باز ایستید. از خدا بترسید. بی گمان خداوند سخت کیفر است.(۷)

مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ

آنچه را که خداوند از اموال مردم این دهکده‌ها عاید پیغمبر خویش کرده که آن اموال بحرب گرفته نشده است. از آن خداوند و پیغمبر او و خویشاوندان وی و یتیمان و درویشان و به راه ماندگان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «من شخصاً نه به کسی چیزی می‌دهم و نه چیزی را از کسی منع می‌کنم، وظیفه‌ام تقسیم کردن است، و هر چیزی را طوریکه مامور شده‌ام انجام می‌دهم».

این آیه بیانگر وجود مصارف اموال فیء بعد از بیان این امر است که اموال فیء مخصوص رسول خداﷺ است. خاطر نشان می‌شود که این حکمی است عام برهر آبادی‌ای که رسول اکرمﷺ و بعد از ایشان مسلمانان تا روز قیامت آن را نه از راه جنگ بلکه به صلح فتح کرده و اسبان و چهارپایان را برای فتح آن به تاخت نمی‌آورند، همچون اموال بنی قریضه، بنی نضیر، فدک و خیبر در مدینه و ماحول آن. به قولی: غنایم از شش حصه تقسیم می‌شود و سهم خداوندﷻ صرف آبادانی کعبه و سایر مساجد می‌گردد. به قولی دیگر: اساس تقسیم غنایم خمس (یک پنجم) است و ذکر خداوند سبحانه و تعالی فقط برای تعظیم و تبرک می‌باشد بنابراین، اموال فیء به پنج تقسیم می‌شود. سهم خداوند جل جلاله و سهم پیامبرش ﷺ که در حیاتشان به خودشان اختصاص دارد و بعد از وفاتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود. بعد از سهم رسول خداﷺ سهم نزدیکانشان است و بعد از آن به ترتیب، سهم یتیمان، مساکین و در راه ماندگان (ابن السبیل) و چهار قسمت باقی مانده صرف مصالح عمومی مسلمانان می‌شود. اما نزد ابوحنیفه؁ سهم رسول خداﷺ بعد از وفاتشان ساقط شده است.

پس نظر فقها در باره اموال فیء اجمالاً به نحو ذیل است که در انوارالقرآن آمده:

۱- احناف می‌گویند: غنایم **(اموال منقول)** چنانکه در آیه: **(اعلموا انما غنمتم ...)** سوره انفال آیه ۴۱- آمده است تقسیم می‌شود اما حکم فیء املاک و اراضی غیر منقول این است که این اموال از آن عامه مسلمانان است و در آن تقسیم بر اساس خمس جاری نمی‌شود بلکه تمام آن صرف مصالحَ مسلمانان می‌شود.

۲- مالکی ها در باره‌ی فیء یعنی **(املاک غیر منقول)** یا (عقارات) بر آن‌اند که کار این اموال به زمامدار مسلمانان واگذار می‌شود پس او می‌تواند آن را مانند غنایم تقسیم نماید، یا همه‌ی آن را صرف مصالح عمومی مسلمانان نماید. چنانکه عمر بن خطاب؄ در سواد عراق و مصر و غیر آن چنین کرد.

۳- شافعی‌ها بر آنند که حکم فیء و غنیمت یکی است و فیء هم در قیاس به غنیمت به پنج سهم تقسیم می‌شود، یعنی: در آن تقسیم بر اساس خمس جاری می‌شود.

سپس خداوند متعال علت این تقسیم را این گونه بیان می‌دارد.

كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ

هو: اسم کان- دُولَةً: خبرکان

تا در میان توانگران شما دست به دست نگردد. یعنی به این قسم حکم نمودیم تا توانگران زیاده از حق خود نگیرند و فقرا کمتر از حق خود نگیرند و یا محروم نگردند و عدالت برقرار باشد چنانکه این اجحاف در زمان جاهلیت برقرار بود.

وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ

وَمَآ : مبتدا- ءَاتَىٰكُمُ : فعل ماضی-کم: مفعول به- ٱلرَّسُولُ : فاعل، جمله خبر- فَخُذُوهُ : فعل امر- فاعل(و)- ه: مفعول به

و آنچه را که پیغمبر از فیء و غنیمت به شما بدهد پس آن را بگیرید.

وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟

وَمَا: مبتدا جازم- نَهَىٰكُمْ : فعل ماضی-کم: مفعول به- فاعل(هو)، جمله خبر

و آنچه را که پیغمبر از گرفتن آن شما را نهی کند و باز دارد پس از آن باز ایستید که امر و نهی او به حق و درست است که هر که او را اطاعت کند نجات یابد و هر که از نهی او روی برگرداند در ورطه‌ی هلاک افتد. بیت:

آنکس که شد متابع رای تو قدنجا وانکه خلاف امر تو ورزید قدهلک

وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ

وَٱتَّقُوا۟ : فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به

و از عذاب خدای تعالی در امر مخالفت با رسول او بترسید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: همسران پیغمبر خدا ﷺ عثمان رضی الله عنه را نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستادند و هشتم حصه‌ی میراث خود را از اموال (فیء) مطالبه نمودند و من ایشان را از این طلب ممانعت کرده و گفتم: از خدا بترسید، مگر خبر ندارید که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «ما (پیغمبران) میراث برنده نیستیم، آنچه را که از خود بجای می‌گذاریم صدقه است، آل محمد ﷺ فقط از این مال می‌تواند بخورد. چون از این چیز به آنها خبر دادم، همسران پیغمبر ﷺ از مطالبه‌ی خویش خودداری نمودند.

مولانا گفت:

کاین قرآن احمد است و دور او هین بگیرید امر او را اتقوا

إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - شَدِيدُ : خبر إِنَّ

بدرستی که خدای تعالی بر مخالفان پیغمبر ﷺ سخت عقوبت و سخت کیفر است آنانکه امر و نهی او را فرمان نبرند به مجازات سختی گرفتار خواهند شد که آن در دنیا سختی‌ها، بلاها، آفت‌ها و در آخرت عذاب دوزخ است.

در حدیث شریف آمده که:

از ابن عمر ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ نخلستانهای بنی النضیر را آتش زده و قطع نمودند. و این همان نخلستانهای منطقه‌ی (بویره) بود، و در همین مورد این قول خداوند متعال نازل گردید: آنچه را که از درختان قطع کرده و یا به حال خود ثابت نگهداشتید، به اذن خداوند متعال بود.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾

و خاص فقرای مهاجران که از دیارشان و اموالشان بیرون شده‌اند و کرم و رضای خدا می‌جویند و خدا و رسول او را نصرت می‌دهند، آنها خودشان راستگویانند.(۸)

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

مبتدا محذوف- لِلْفُقَرَاءِ: جار و مجرور خبر- الَّذِينَ : نعت- يَبْتَغُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- فَضْلًا : مفعول به

و آن سهم «فیء» از برای یتیمان و مسکینان و از راه ماندگان است و درویشان هجرت کننده آنانکه از دیارشان و سرزمینشان بیرون کرده شده‌اند یعنی از سراهایشان که در مکه داشتند و از مالهای خود دور افتادند و بخشش و بخشایشی از خداوند خود می‌طلبند و رضایت و خشنودی خدا را می‌طلبند یعنی هجرت ایشان به خاطر تجارت و یا هدف‌های دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضایت خدای خودشان بودند و به جهت مودت و دوستی خداوند خانه‌ها و دیارشان را ترک کردند.

أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

أُولَٰئِكَ : مبتدا- هُمُ : ضمیر فصل- الصَّادِقُونَ : خبر

آن گروه مهاجران که به خاطر رضا و خشنودی خدای تعالی خانه و کاشانه‌ی خود را ترک کردند و مهاجرت نمودند ایشان در دین اسلام راستگویان‌اند و در راستی و درستی و دین حق پایدارند زیرا به آنچه که گفته‌اند عملاً نیز بدان پای بند بودند.

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

و کسانی که پیش از مهاجران در سرای اسلام و ایمان جا گرفته‌اند آنکسان را که به سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارد و نسبت به آنچه که به ایشان داده شده است در درون دلهای خود حاجتی نمی‌یابند و دیگران را بر خود بر می‌گزینند و اگرچه نیازمند باشند و هر کس از آزمندی نفس خویش نگاه داشته شد پس آن گروه ایشان رستگارانند.(۹)

وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ

وَٱلَّذِينَ: مبتدا- تَبَوَّءُو: فعل ماضی- (و)فاعل- ٱلدَّارَ: مفعول به

و کسانی که پیش از مهاجران در سرای اسلام و ایمان جای گرفته‌اند آنان کسانی راکه به سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارد و «یحبون من هاجرالیهم» کنایه از مهمان دوستی انصار که مهاجران را به جان بپذیرفتند و همدیگر را دوست داشتند و خان و مال خود از ایشان دریغ نداشتند. و به هر چه داشتند از مال و وطن ایشان را شریک خود ساختند وکام و مراد و بی نیازی ایشان بر فقر و فاقه‌ی خود اختیار کردند. و این غایت جود است وکمال سخاکه رب العالمین از ایشان بپسندید و ایشان را در آن بستود.

درکشف الاسرار آورده‌اند. آن روز که رسول خداﷺ غنیمت بنی النضیر میان مهاجران قسمت کرد و به انصار نداد، مگر سه کس را از ایشان، هیچ حسدی و غیظی پدید نیامد و به تخصیص مهاجران در آن اموال کراهیتی ننمودند. و به آن قسمت راضی شدند و هر چند که ایشان را حاجت بود و به غایت خصامت و فقر و فاقه رسیده بودند، اما حق مهاجران بر حق خود مقدم داشتند و راه ایثار رفتند؛ اینست که رب العالمین گفت: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه» در خبر است از **ابوهریره،** گفت: **رسول خدا** ﷺ را مهمانی رسید، کس فرستاد به خانه‌های مادران مؤمنان تا هیچ طعامی بود آن مهمان را؟ و در همه‌ی خانه‌های ایشان هیچ طعام نبود. پس رسول گفت: «من یضیف هذا هذه اللیه؟» کیست که یک امشب این مهمان را به خانه برد و او را مهمانی کند؟ مردی انصاری او را به خانه خویش برد و به همسر خود گفت: هذا ضیف رسول اللهﷺ اینک آوردم مهمان رسول خدای است، او راگرامی دار و عزیز دار. اهل او گفت: در خانه‌ی ما طعام بیش از آن نیست که قوت ما و این کودکان باشد، مگر این بود کودکان را به بهانه‌ای در خواب کنیم و ما بوی ایثار کنیم، تا وی راکفایت باشد. آنگه چراغ بیفروختند و مهمان را بنشاندند و طعام پیش نهادند، و عادت ایشان چنان بود که میزبان با مهمان بهم طعام خورند، مرد با اهل خویش گفت: اگر ما با وی بخوریم، او راکفایت نباشد و نه خوب بود که مهمان رسول خداﷺ در خانه‌ی ما طعام سیر نخورد؛ تو برخیز در میانه و به بهانه‌ی آنکه چراغ را اصلاح می‌کنم، چراغ فرو کش، تا ما در تاریکی دهان می‌جنبانیم و او چنان پندارد که ما طعام می‌خوریم، همچنان کردند و خود گرسنه در خواب شدند. بامداد که به حضرت نبوت و رسالت صلی الله علیه وسلم رسیدند، رسول در ایشان نگریست و تبسم کرد و گفت: خدا را از خودتان خشنود ساختید. **ابن عباس** گفت: رسول خدا آن روز که اموال بنی النضیر قسمت می‌کرد، انصار را گفت: اگر خواهید شما را در این قسمت آرم، تا در این مال مشارکت ایشان باشید، به شرط آنکه مهاجران نیز مشارک شما باشند در مال و ضیاع شما. و اگر خواهید این غنیمت جمله به مهاجران تقسیم کنیم و در ضیاع و مال شما مشارک نباشند. از این هر دو خصلت آن یکی که خواهید اختیار کنید. ایشان راه

جوانمردی و ایثار رفتند، گفتند: نه که ما در قسمت غنیمت با ایشان مشارک باشیم و همه به ایشان تسلیم کنیم و ایشان با ما مشارک باشند در خان و مان و ضیاع و اسباب ما. رب العالمین ایثار ایشان بپسندند و در شأن ایشان آیت فرستاد.

«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه»

می‌گوید: و ایثار می‌کنند و تقدیم می‌نمایند مهاجران را بر نفس‌های خویش یعنی از خود باز می‌گیرند و بدیشان می‌دهند و اگر چه ایشان را حاجت به آنچه ایثار می‌نمایند باشند.

وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ

وَمَن: مبتدا- يُوقَ: فعل مضارع مجهول- نایب فاعل(هو) جمله خبر- شُحَّ: مفعول به- فَأُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- ٱلْمُفْلِحُونَ: خبر

و هر که از بخل نفس خود نگاه داشته شود یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق پس آن گروه ایشان رستگاران‌اند به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت.

مولانا گفت:

لیس یألف لیس یؤلف جسمه　　　لیس الاشُح نفس قسمه

وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلْإِيمَٰنِ وَلَا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ 

و کسانی که از پس ایشان آمده‌اند گویند پروردگارا ما را با برادرانمان که پیشی گرفته‌اند بیامرز و در دل ما، پروردگارا، نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند کینه مگذار که تو مهربان و رحیمی.(۱۰)

وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلْإِيمَٰنِ وَلَا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ

وَٱلَّذِينَ: مبتدا- جَآءُو: فعل ماضی- (و)فاعل- يَقُولُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر وَٱلَّذِينَ

و آنانکه آمدند و می‌آیند پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه رضی الله علیهم اجمعین‌اند یعنی در منفعت و راحت همچون باران بهاراند، باران را ندانند که اول آن بهتر است یا آخر نفعی است عامه‌ی خلق را حال امت پیامبر ﷺ همچنین است همان درویشان آخر الزمان آن شکستگان سرافکنده و همین عزیزان و بزرگواران صحابه همه برادران‌اند و در مقابل منفعت و راحت همه یکدست و یکسان آن نفع بر مثال باران‌اند هر کجا که رسد نفع رساند هم در بوستان هم در خارستان هم بر ریحان همچنین اهل اسلام در راحت یکدیگر و رأفت بر یکدیگر یکسان و یک نشان‌اند.

می‌گویند پروردگارا ما را بیامرز و برادران ما را که در دین‌اند که بر ما بر ایمان پیشی گرفتند بیامرز و در دلهای ما کینه و حسدی و خیانتی برای آنانکه گرویده‌اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر ﷺ جای مده، می‌گوید پروردگارا! به درستی که تو رئوف و مهربان هستی پس بر ما رحمت فرست و دعای ما مستجاب کن.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۱﴾

مگر آنکسان را که نفاق ورزیده‌اند نمی‌بینی که به برادران خویش از اهل کتاب که کافر بودند؟ گویند اگر بیرونتان کنند ما نیز با شما بیرون شویم و هرگز در کار شما اطاعت هیچکس نکنیم و اگر با شما جنگ کنند نصرتتان دهیم و خدا گواه است که آنها دروغ گویند.(۱۱)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ

أَلَمْ تَرَ : مضارع مجزوم- فاعل(انت)- وَلَا نُطِيعُ : فعل مضارع- فاعل(نحن)

آیا به سوی آنانکه نفاق می‌ورزند و بر خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر می‌کنند ندیدی؟ یعنی ابن أُبی و ابن نبتل و احزاب ایشان که برای بنی نضیر پیغام فرستادند که ما به شما موافقیم و در جنگی که با محمد می‌کنید کمک شایانی خواهیم کرد و اگر چنانچه او بر شما غالب شود و شما را از این دیار اخراج کند ما نیز همراهی و موافقت شما می‌کنیم. این آیت آمد می‌گوید: ای محمد ﷺ به حال منافقان نگاه کن که ایشان برای برادران خود می‌گویند:- یعنی به همانندان خود آنانکه نگرویده‌اند از اهل تورات که یهودند- غم مخورید اگر شما از این سرزمین بیرون کرده شوید هر آئینه ما با شما به جهت دوستی و مصاحبت بیرون می‌آئیم و در ایذا و آزار شما فرمان نبریم محمد و هیچیک از مسلمانان را که با شما مخالف‌اند و از آنان همیشه اطاعت نمی‌کنیم و اگر کارزار کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما کشت و کشتار کنند هر آینه ما شما را یاری می کنیم.

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

لفظ وَاللَّهُ : مبتدا- يَشْهَدُ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- هم: اسم انّ- لَكَاذِبُونَ: خبر

و خدا گواهی می‌دهد که ایشان یعنی منافقان به درستی که دروغ گویان‌اند یعنی آنچه که به یهودیان از بیرون رفتن و یا همراهی و مصاحبت کردن آنان و یاری دادنشان وعده داده‌اند دروغ می‌گویند.

لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿۱۲﴾

اگر آنان (یهودیان) بیرون رانده شوند، آنها به همراه ایشان بیرون نمی‌روند و اگر با آنان کارزار شود، آنان را یاری نمی‌دهند و اگر به فرض اهل کتاب را یاری دهند، البته پشت کنند، سپس یاری نیابند.(۱۲)

لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنصُرُونَهُمْ

أُخْرِجُوا : فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل

آنچه که آن منافقان وعده داده بودند که اگر یهودان بیرون رانده شوند به همراه آنان نمی‌روند و اگر با آنان جنگ کنند، آنان را یاری نمی‌دهند البته که منافقان در وعده‌های خود به یهودیان دروغ گفته‌اند چونکه این پیشگوئی قرآن در قضیه‌ی بنی نضیر ثابت شده زیرا منافقان نه با بنی نضیر که از مدینه بیرون رانده شدند، بیرون رفتند، نه جلای وطن اختیار کردند و نه کسانی از یهودیان را که مورد جنگ قرار گرفتند و این خود دلیل صحت اعجاز قرآن است.

وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ

نَّصَرُوهُمْ : فعل ماضی- (و)فاعل- هم: مفعول به

و اگر بالفرض منافقین، اهل یهود را یاری کنند و در کارزار همراهی کنند هر آینه بر آن پای بند نباشند و هزیمت شوند و به عقب برگردند.

ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ

يُنصَرُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل

سپس بعد از هزیمت و پشت کردن ایشان بنی النضیر یاری کرده نشوند و چون کمک دهندگان شکست خورده برگردند ایشان چگونه نصرت یافته شوند. چنانچه در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** در حق قصه‌ی **بنی نضیر** و خیانت‌شان به پیغمبرخداﷺ آمده که: از ابن عمرؓ روایت است که گفت: قبیله‌ی (**بنی نضیر**) و (**بنی قریظه**) [با مسلمانان] به جنگ برخاستند، [پیغمبرخداﷺ] بنی نضیر را از منطقه خارج و بر بنی قریظه منت نهاده و آن‌ها را به حال خودشان واگذاشتند، تا این که بنی قریظه هم به جنگ پرداختند، و همان بود که مردانشان را کشته، و زن‌ها و اطفال و اموالشان را بین مسلمانان تقسیم نمودند، مگر بعضی‌شان که نزد پیغمبرخداﷺ آمده و آن‌ها را امان دادند، و آن‌ها مسلمان شدند، و بقیه یهود مدینه را که عبارت از **بنی قینقاع** که از وابستگان عبدالله بن سلام بودند، و یهود بنی حارثه و دیگر یهودان را از مدینه خارج ساختند.

لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿۱۳﴾

بی شک شما در دلهایشان نسبت به خداوند با رعب‌ترید بدانجهت است که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند.(۱۳)

لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ

لَأَنتُمْ : مبتدا- أَشَدُّ : خبر- رَهْبَةً : تمیز

هر آینه شما که مؤمنان‌اید نسبت به خداوند در دلهایشان از ایشان با رعب‌تر و هراسناک‌تر هستید نسبت به منافقان یا یهودان. و این بدان جهت است که آنان قومی هستند که نمی‌فهمند و عظمت خدای تعالی را نمی‌دانند در غیر این صورت باید از خدا می‌ترسیدند.

لَا يُقَٰتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍۭ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾

همه‌ی آنها با شما کارزار نکنند مگر در دهکده‌های مستحکم یا از پشت دیوارها صلابتشان میان خودشان شدید است، آنان را همه یکجا مجتمع شده می‌پنداری در حالیکه دلهایشان پراکنده است به سبب آنست که آنها گروهی هستند که تعقل نمی‌کنند .(۱۴)

لَا يُقَٰتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍۭ

يُقَٰتِلُونَكُمْ : فعل مضارع- (و)فاعل- کم: مفعول به- جَمِيعًا : حال

آن منافقان به همراه شما کارزار نمی‌کنند یعنی جهودان و منافقان مگر در دهکده‌های مستحکم یا در بروج و قلعه‌ها یا از پشت دیوارها به وسیله سنگ و تیر. یعنی ایشان قادر نیستند که روبروی شما بایستند و با شما کارزار کنند.

بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ

بَأْسُهُم : مبتدا- بَيْنَهُمْ : مفعول فیه- شَدِيدٌ: خبر

این عدم شرکت در کارزار نه به خاطر ضعف و بزدلی ایشان است بلکه کارزار میان یکدیگر آن هنگام که حرب کنند شدید و سخت است. **مولانا گفت:**

گفت حق ز اهل نفاس ناسدید بأسهم ما بينهم بـأس شـديد

تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ

تَحْسَبُهُمْ : فعل مضارع- هم: مفعول به- فاعل(انت)- جَمِيعًا : حال- وَقُلُوبُهُمْ : مبتدا- شَتَّىٰ : خبر

تو می‌پنداری یهود و منافقان را به ظاهر همه مجتمع و متفق و در رأی و تدبیر هم رای و هم فکرند در حالیکه قلب‌هایشان پراکنده و پریشان است چونکه در عقاید و مقاصد با هم مختلف‌اند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ

ذَٰلِكَ : مبتدا- هم: اسم انّ- قَوْمٌ : خبر انّ، جمله خبر ذَٰلِكَ

آن ترس و وحشت برای ایشان به جهت آن است که آنان قومی‌اند که عظمت خدای جل و جلاله را نمی‌دانند.

كَمَثَلِ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ قَرِيبٗاۖ ذَاقُواْ وَبَالَ أَمۡرِهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١٥﴾

مانند کسانی که پیش از آنها به همین نزدیکی وبال کار خویش دیدند و عذابی الم انگیز دارند.(۱۵)

كَمَثَلِ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ قَرِيبٗاۖ ذَاقُواْ وَبَالَ أَمۡرِهِمۡ

مبتدا محذوف- كَمَثَلِ: جار و مجرور خبر

مانند کسانی که پیش از آنها بودند و آنها در همین نزدیکی وبال امر خویش را چشیدند یعنی داستان آنها مانند کفاران مشرک و یا یهودیان بنو قینقاع و یا هر دوی آنها است که پیش از آنان وبال و سرانجام اعمال بد خود را چشیدند، که اشاره به جنگ بدر و تبعید بنو قینقاع است که قبل از غزوه‌ی بنی نضیر اتفاق افتاده است.

وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ

وَلَهُمۡ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر- أَلِيمٞ: نعت

و بر ایشان است عذابی دردناک غیر از عذاب دنیا در آخرت

كَمَثَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ إِذۡ قَالَ لِلۡإِنسَٰنِ ٱكۡفُرۡ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٦﴾

حکایت آنان مانند داستان شیطان است آندم که به انسان گوید کافر شو و چون کافر شود گوید من از تو بیزارم که من از خدا، پروردگار جهانیان می‌ترسم.(۱۶)

كَمَثَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ إِذۡ قَالَ لِلۡإِنسَٰنِ ٱكۡفُرۡ فَلَمَّا كَفَرَ

مبتدا محذوف- كَمَثَلِ: جار و مجرور خبر

حکایت آنان مانند داستان شیطان است که به انسان می‌گوید کافر شو. یعنی داستان منافقان در یاری نکردن و همراهی نکردن مانند داستان شیطان با انسان است که کفر را در نظر وی می‌آراید.

در کشف الاسرار آورده که جماعتی از مفسران گفتند: مراد از انسان در این آیه **برصیصاء** عابد است، راهبی بود در **بنی اسرائیل** در روزگار فترت صومعه‌ای ساخته بود، هفتاد سال در آن صومعه مجاور گشته و خدای را عزوجل پرستیده و ابلیس در کار وی فرو مانده و از اضلال وی بازمانده و از سر آن درماندگی روزی همه‌ی شیاطین را جمع کرد و گفت: من یکفینی امر هذا الرجل، آن کیست از شما که کار این مرد را کفایت کند؟ یکی از آن همه شیاطین گفت: من این کار کفایت کنم و مراد تو از وی حاصل کنم. بدر صومعه‌ی وی رفت بر نزد راهبان و متعبدان. گفت: من مردی راهبم عزلت و خلوت می‌طلبم، ترا چه زیان اگر من به صحبت تو بیاسایم و درین خلوت خدای را عزوجل عبادت کنم؟- **برصیصاء** به صحبت وی تن در نداد و گفت: انی لفی شغل عنک، مرا در عبادت الله چندان شغل است که پروای صحبت تو نیست، و عادت **برصیاء** آن بود که چون در نماز شدی بزودی از نماز بیرون

نیامدی و روزه دار بود و هر به ده روز افطار کردی. **شیطان** برابر صومعه‌ی وی در نماز ایستاد و جهد و عبادت خود بر جهد و عبادت **برصیصاء** بیفزود چنانک به چهل روز از نماز بیرون آمدی و هر به چهل روز افطار کردی؛ آخر **برصیصاء** او را به خود راه داد، چون آن عبادت و جهد فراوان وی دید؛ و خود را در جنب وی قاصر دید. آنگه شیطان بعد از یک سال گفت: مرا رفیقی دیگر است و ظن من چنان بود که تعبد و اجتهاد تو از آن وی زیادت است؛ اکنون که ترا دیدم نه چنانست که می‌پنداشتم و به نزدیک وی می‌روم **برصیصاء** جدایی وی کراهیت داشت و به صحبت وی رغبت تمام می‌نمود.
شیطان گفت: مرا ناچار به رفتن، اما ترا دعائی آموزم که هر بیمار و مبتلی و دیوانه که بر وی خوانی الله تعالی او را شفا دهد و ترا این به باشد از هر عبادت که کنی، که خلق خدای را از تو نفع باشد و راحت.
برصیصاء گفت: این نه کار منست که آنگه از وقت و ورد خود بازمانم و سیرت و سریریت من در سر شغل مردم شود. شیطان تا آنگه می‌کوشید که آن دعا وی را در آموخت و او را بر سر آن شغل داشت.
شیطان از وی بازگشت و با ابلیس گفت: قدوالله اهلکت الرجل. پس برفت و مردی را تخنیق[1] کرد، چنانکه دیو با مردم کند. آنگه به صورت طبیبی برآمد بر در آن خانه گفت: ان بصاحبکم جنوناً افاعالجه؟ این مردی است که دیو او را رنجه دارد، اگر خواهید او را معالجه کنم، چون او را دید گفت: من با دیو او بر نیایم، لکن شما را ارشاد کنم به کسی که او را دعا کند و شفا یابد و او **برصیصاء** راهب است که در صومعه نشیند. او را بر وی بردند و دعا کرد و آن دیو از وی باز شد. پس شیطان برفت و زنی را از دختران ملوک بنی اسرائیل رنجه کرد تا بسان دیوانگان گشت. آن زن جمالی به کمال داشت و او را سه برادر بود. شیطان به صورت طبیب پیش ایشان رفت و آن دختر را بوی نمودند، گفت: دیوی است ستنبه او را رنجه داشته و من با وی بر نیایم، بر آن راهب شوید که کار از وی است، تا دعا کند و شفا یابد. ایشان گفتند: ترسیم که راهب این نکند و فرمان نبرد. گفت: صومعه‌ای سازید در جنب صومعه وی و زن در آن صومعه بخوابانید و با وی گوئید که این امانت است به نزدیک تو نهادیم و ما رفتیم، از بهر خدا و امید ثواب را نظر از وی باز مگیر و دعا کن تا شفا یابد. ایشان همچنان کردند و راهب از صومعه‌ی خود بزیر آمد و او را دید زنی بغایت جمال. از جمال وی در فتنه افتاد شیطان آن ساعت او را وسوسه کرد که: واقع ها ثم تب! کام خود از وی برباید داشت آنگه توبه باید کرد که در توبه گشاده و رحمت خدا فراوان! راهب به فرمان شیطان کام خود از وی برداشت و زن بار گرفت.
راهب پشیمان گشت و از فضیحت ترسید. همان شیطان در دل وی افکند که این زن را باید کشت و پنهان باید کرد، چون برادران آیند گویم: دیو او را ببرد و ایشان مرا براست دارند و از فضیحت ایمن گردم. آنگه از زنا و قتل توبه کنم. **برصیصاء** آن نموده‌ی شیطان بجای آورد و او را کشت و دفن کرد.
چون برادران آمدند و خواهر را ندیدند گفت: شیطان او را ببرد و من با وی برنیامدم! ایشان او را براست داشتند و باز گشتند. شیطان آن برادران را بخواب بنمود که راهب خواهر شما را کشت و در

---
[1] - تخنیق: خفه کردن، فشار دادن گلوی کسی که خفه شود.

فلان جایگه دفن کرد. سه شب پیاپی ایشان را چنین به خواب می‌نمود، تا ایشان رفتند و خواهر را کشته از خاک برداشتند. برادران او را از صومعه بزیر آوردند و صومعه خراب کردند و او را پیش پادشاه وقت بردند، تا به عمل و تقصیر خود مقر آمد: و پادشاه بفرمود تا او را بردار کردند. آن ساعت شیطان برابر وی آمد و گفت: این همه ساخته و آراسته‌ی من است، اگر آنچه فرمایم به جای آری ترا نجات دهم و خلاص پدید کنم. گفت: هر چه فرمائی ترا فرمان برم! گفت: مرا سجودی کن. آن بدبخت او را سجود کرد و کافر گشت و او را در کفر بردار کردند و شیطان آنگه گفت:

قَالَ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّنكَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَٰلَمِينَ

پس چون بر کفر پایداری کرد و درخت شرک در زمین دل او ریشه دوانید شیطان گفت من از تو بیزارم بدرستی که من از پروردگار جهانیان می‌ترسم. برخی مفسّران گفته‌اند مراد از شیطان ابلیس است و مراد از انسان بوجهل است آن موقع که ابوجهل بر حرب بدر روی آورده بود.

فَكَانَ عَٰقِبَتَهُمَآ أَنَّهُمَا فِي ٱلنَّارِ خَٰلِدَيْنِ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٧﴾

و سرانجامشان این است که هر دو در جهنم‌اند در آن جاودان‌اند و سزای ستمکاران چنین است.(۱۷)

فَكَانَ عَٰقِبَتَهُمَآ أَنَّهُمَا فِي ٱلنَّارِ خَٰلِدَيْنِ فِيهَا

عَٰقِبَتَهُمَآ : خبر کان- هما: اسم انَّ- فِي ٱلنَّارِ : جار و مجرور خبر انَّ- اسم کان: (هو)- خَٰلِدَيْنِ: حال

و عاقبت کار آن شیطان و انسان اینکه هر دو در آتش دوزخ باشند و در آن جاودان مانند. یعنی کافران و منافقان جایگاهشان آتش دوزخ است.

وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ

وَذَٰلِكَ : مبتدا- جَزَٰٓؤُاْ: خبر

و پاداش کافران داخل شدن در آتش جهنم است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

شما که ایمان دارید از خدا بترسید و هر کس بنگرد برای فردا چه پیش می فرستد و از خدا بترسید که خدا از اعمالیکه می کنید آگاه است.(۱۸)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍۖ

اَیُّ: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ : عطف بیان- ٱتَّقُواْ : فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از عذاب خدا بترسید یعنی امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهید و از عذاب آتش دوزخ بترسید و هر شخصی بنگرد که چه چیزی برای فردای خود از پیش فرستاده است. و اگر تقدیم خیرات و طاعات کند شکرگزاری نماید و در زیادتی آن بکوشد و اگر معاصی فرستاده

توبه کند و پشیمان شود. از ابن مسعودﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «کسی از شما هست که مال وارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد؟ گفتند: یا رسول‌الله! هیچ کسی نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشر دوست داشته باشد، فرمودند: « مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می‌ماند مال وارث او است.

وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - خَبِيرٌ : خبر إِنَّ

به درستی که خداوند به آنچه که می‌کنید داناست. آورده‌اند که اول اشارتست به اصل تقوای خاص و دوم به کمال آن یا اول تقوای عوام است و آن پرهیز کرده باشد از محرمات و سوم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادون حق است.

اصل تقوی که زاد این راه است ترک مجموع ما سوی الله است

وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ نَسُوا۟ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمْ أَنفُسَهُمْ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿١٩﴾

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند خدا خودشان را یعنی تدبیر حالشان را از یادشان برد، آنها خودشان عصیان پیشگان‌اند. (۱۹)

وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ نَسُوا۟ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمْ أَنفُسَهُمْ

در عبارت « فأنساهم ... » صنعت **مشاکله** و یا **مشابهت** وجود دارد. می‌گوید:

و ای مؤمنان! مانند آنانکه خدای تعالی را بگذاشتند مباشید چون یهود و منافقان و اهل شرک، پس خداوند برایشان نفسهای ایشان را فراموش گردانید یعنی در آسایش و زیادی نعمت خدا را فراموش کردند پس او نیز در سختی‌ها و بلاها و شدائد ایشان را بدست فراموشی سپرد.

أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ

أُو۟لَٰٓئِكَ : مبتدا- هم: ضمیر فصل- ٱلْفَٰسِقُونَ : خبر

آن گروه کسانی هستند که از فرمان برداری بیرون رفتگان‌اند و از اطاعت و فرمانبرداری خارج شده‌اند.

لَا يَسْتَوِىٓ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ وَأَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۚ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٢٠﴾

اهل بهشت و اهل جهنم یکسان نیستند، اهل بهشت، خودشان، کامیاب شدگانند. (۲۰)

لَا يَسْتَوِىٓ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ وَأَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۚ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ

لَا يَسْتَوِىٓ : فعل مضارع- أَصْحَٰبُ : فاعل

صاحبان اهل دوزخ در مرتبه و مقام خود با یاران اهل بهشت یکسان و برابر نیستند چون اهل بهشت رستگاران‌اند و در نعمت‌های بهشت جاودان ماندگان‌اند چگونه با اهل دوزخ یکسان باشند.

مولانا گفت:

چون کنی از خلد در دوزخ قرار غافل از لایستوی اصحاب نار

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که بهشتی‌ها به بهشت و دوزخی‌ها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می‌نمایند، و منادی ندا می‌دهد که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود وای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجا است که خوشی بر خوشی‌های اهل جنت، و غمی بر غم‌های اهل دوزخ افزوده می‌گردد»

لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

اگر این قرآن را به کوهی نازل کرده بودیم قطعاً آن کوه را از بیم خدا فروتن و شکافته می‌دیدی و این مثلها را برای مردم می‌زنیم شاید تفکر کنند.(۲۱)

لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ

أَنزَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- هَٰذَا: مفعول به- ٱلْقُرْءَانَ: بدل

این قرآن را اگر بر کوهی نازل می‌کردیم یقیناً آن کوه را بر خلاف محکمی و سختی و صلابت و ضخامت خود از ترس خدای جل جلاله در هم شکسته و از هم پاشیده شده و شکافته شده می‌دیدی.

وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

وَتِلْكَ : مبتدا- ٱلْأَمْثَٰلُ : بدل- نَضْرِبُهَا : فعل مضارع- ها: مفعول به- فاعل(نحن)، جمله خبر

و این مثلها را برای مردم بدانجهت می‌زنیم تا آنان بیندیشند در آنچه که جای اندیشیدن و تفکر است یعنی این مثالها را بدان جهت می‌آوریم که مردم از آن عبرت گیرند و آگاه باشند و به خود آیند. در **مثنوی معنوی آمده است که:**

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی بهر محجوبان مثال معنوی

که ز قرآن گر نه بیند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب ضلال

کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور

آری اگر قرآنی باشد که کوه‌ها از هیبت آن به حرکت و جنبش در می‌آمد و زمین شکافته می‌گشت یا مردگان به سخن در می‌آمدند بی گمان آن همین قرآن بود.

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِى لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ۖ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾

او خدایی است که جز او خدایی نیست دانای غیب و شهود است و هم او رحمان و رحیم است.(۲۲)

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِى لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

هُوَ: مبتدا- لفظ ٱللَّهُ : خبر- لَآ : لای نفی جنس- إِلَٰهَ: اسم لای نفی جنس- خبر لای نفی جنس (موجود) محذوف- إِلَّا : استثناء- هُوَ: بدل

او خدایی است که غیر از او خدایی نیست و همه هستی از او پیدا شده و وجود او قائم به ذات است.

نظامی گنجوی گفت:

زیر نشین علمت کاینات — ما به تو قایم چو تو قایم به ذات

هستی تو صورت و پیوندنی — تو به کس و کس به تو مانندنی

آنچه تغیر نپذیرد تویی — وآنکه نمرده است و نمیرد تویی

ما همه فانی و بقا بس تو را — ملک تعالی و تقدس تو را

جز تو فلک را خم دوران که داد — دیگ جسد را نمک جان که داد

چون قدمت بانگ بر ابلق زند — جز تو که یارد که اناالحق زند

در حدیث شریف صحیح البخاری در حق فضیلت (لا اله الا الله) آمده است که:

*از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه در یک روز صد بار: **(لا الـه الا الله وحده لاشریک له، له الملک و له الحمد، و هو علی کل شیء قدیر)** بگوید، برایش به اندازه‌ی آزاد کردن غلام ثواب داشته، و برایش صد حسنه نوشته می‌شود، و صدگناه از وی محو گردیده و در همان روز از شیطان محفوظ می‌گردد، و هیچ کس عمل بهتری را از این نتواند انجام دهد، مگر آنکه همین کلمه را بیشتر بگوید.*

عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ

عَـٰلِمُ : خبر ثانی

او دانای غیب و شهود است. یعنی آنچه که از عوالم غیر مرئی و نامحسوس می‌باشد که از لمس و احساس انسانها خارج است می‌داند و به آشکار و پنهان آگاه است.

پنهان ز دیده و همه دیده‌ها از اوست — آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

سنائی غزنوی در قسمتی از قصیده خود در باره اهل توحید چنین آورده است.

شهادت گفتن آن باشد که هم ز اول در آشامی
همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی
قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه بر اندازد
که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب بنود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی
که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ ٱلرَّحِيمُ

هُوَ: مبتدا- ٱلرَّحۡمَٰنُ: خبر- ٱلرَّحِيمُ : خبر ثانی

اوست رحمان و بخشنده که رحمت عامه او به جمیع خلایق است و بسیار رحیم و بخشاینده است که رحمت خاصه‌ی او به مؤمنان رسد.

لطفاً به تفسیر این عبارت به اول جلد اول یعنی به بسم الله الرحمن الرحیم مراجعه فرمایند.

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴿٢٣﴾

اوست خدایی که جز او خدایی نیست، بدانید که او پادشاه مقتدر پاک از هر عیبی و ایمنی بخش (دلهای هراسان) و نگهبان جهان و غالب و قاهر و شایسته‌ی عظمت و بزرگی است، پاک است خداوند از آنچه که برای او شریک می‌آورند.(۲۳)

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

او خدایی است که هیچ معبودی جز او نیست. تکرار عبارت برای تاکید و اثبات معنی است.

ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ

ٱلۡمَلِكُ : (نعت)- ٱلۡقُدُّوسُ (نعت)- ٱلسَّلَٰمُ (نعت)- ٱلۡمُؤۡمِنُ (نعت)- ٱلۡمُهَيۡمِنُ (نعت)- ٱلۡعَزِيزُ (نعت)- ٱلۡجَبَّارُ (نعت)- ٱلۡمُتَكَبِّرُ (نعت)

آن خداوندی که حاکم و مالک اصلی اوست.

ٱلۡقُدُّوسُ : از هر عیبی پاک و منزه است

ٱلسَّلَٰمُ : به کسی ظلم و ستم نمی‌کند. و همه از جانب او در امن و راحت‌اند.

ٱلۡمُؤۡمِنُ : او برای دوستانش آسایش بخش است.

ٱلۡمُهَيۡمِنُ : او قدرتمندی شکست ناپذیر است.

ٱلۡجَبَّارُ : که با اراده‌ی قوی خود هر چیزی را اصلاح می‌کند.

ٱلۡمُتَكَبِّرُ : او شایسته‌ی عظمت و بزرگواری است و هیچ چیز و هیچ کس برتر از او نیست.

سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ

فعل و فاعل محذوف- سُبۡحَٰنَ : مفعول مطلق

خداوند از آنچه به او شریک می‌آورند پاک و منزه است چه واجب الوجود شرکت قبول نکند.

در **حدیث شریف** آمده: **عن أبی هریره** رضی الله عنه **قال: قال النبی** ﷺ**: (کلمتان حبیبتان الی الرحمان، خفیفتان علی اللسان، ثقیلتان فی المیزان: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم)** [رواه البخاری.

۷۵۶۳] از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است: (**سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم**). و نیز در حق فضیلت (سبحان الله) چنین آمده است. از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی‌که در یک روز صد بار (**سبحان الله و بحمده**) بگوید، همه‌ی خطاهایش ولو آنکه بمانند کف دریا باشد برایش بخشیده می‌شود».

هُوَ ٱللَّهُ ٱلْخَٰلِقُ ٱلْبَارِئُ ٱلْمُصَوِّرُ ۖ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

اوست خدای خالق و نو پدید آرنده‌ی نگارنده و صورتگراست. نام‌های نیکو از اوست. هر چه در آسمانها و زمین هست بر او تسبیح می گویند و او غالب و با حکمت است.(۲۴)

هُوَ ٱللَّهُ ٱلْخَٰلِقُ ٱلْبَارِئُ ٱلْمُصَوِّرُ ۖ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ

هُوَ: مبتدا- لفظ **ٱللَّهُ**: خبر- **ٱلْخَٰلِقُ**: نعت- **ٱلْبَارِئُ**: نعت- **ٱلْمُصَوِّرُ**: نعت

خدای تعالی، اوست آفریدگار و نو پدید آرنده و نگارنده و صورتگر.

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

و برای اوست نام‌های نیکو که در حق نام‌های نیکو خدای تعالی قبلاً سخن رفت.

يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

يُسَبِّحُ: فعل مضارع- **مَا**: فاعل

آنچه در آسمانها و زمین هستند او را به پاکی یاد می‌کنند و او را از همه عیب‌ها پاک و منزه می‌دانند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

*از **ابوموسی** ﷺ روایت است که گفت: **پیغمبر خدا** ﷺ فرمودند: «کسیکه خدا را ذکر کرده و کسیکه ذکر نمی‌کند، به مانند شخص زنده و شخص مرده است».*

از **ابوهریره** ﷺ روایت است که گفت: **پیغمبر خدا** ﷺ **فرمودند:** ملائکه در همه جا مردمی را جستجو می‌کنند که خداوند جل جلاله را ذکر می‌نمایند، چون چنین مردمی را پیدا نمودند، به یکدیگر می‌گویند: بیائید که گمشده‌ی ما اینجاست، سپس با بالهای خود به اطراف این مردم آنقدر تجمع می‌کنند که تا آسمان دنیا می‌رسند و خداوند متعال- در حالیکه از همگان داناتر است- ازین ملائکه می‌پرسد: بندگانم چه می‌گویند؟ ملائکه می‌گویند که حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل ترا می‌گویند، می‌فرماید: آیا اینها مرا دیده‌اند؟ ملائکه می‌گویند: نه خیر، به خداوند قسم که ترا ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر مرا می‌دیدند چگونه می‌بودند؟ می‌گویند اگر ترا می‌دیدند ازین بیشتر ترا عبادت و تمجید و تحمید نموده و تسبیح ترا می‌گفتند، خداوند متعال می‌پرسد: اینها چه آرزو دارند؟ می‌گویند: آرزوی بهشت را دارند، می‌پرسد، آیا بهشت را دیده‌اند؟ می‌گویند: پروردگارا! به خدا قسم که بهشت را ندیده‌اند، می‌پرسد، اگر بهشت را

می‌دیدند چگونه می‌بودند؟ می‌گویند: اگر بهشت را می‌دیدند ازین هم بیشتر آرزویش را نموده و بیشتر مطالبه‌اش می‌کردند، می‌پرسد: از چه چیز پناه می‌جویند؟ می‌گویند: از آتش دوزخ، می‌گوید: آیا آتش دوزخ را دیده‌اند؟ می‌گویند: پروردگارا! بخدا قسم که ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر آتش دوزخ را می‌دیدند چگونه می‌بودند؟ می‌گویند: اگر می دیدند از این هم بیشتر ترسیده و از آن گریزان‌تر می‌بودند.
خداوند متعال می‌فرماید: پس من شما را شاهد می‌گیرم که: ایشان را آمرزیده‌ام، ملکی از ملائکه می‌گوید: در بین اینها فلانی است که با ایشان ذکر نکرده بلکه برای انجام کاری در مجلس آنها اشتراک نموده است، می‌گوید: اینها کسانی‌اند که همنشینان‌شان هم نباید بدبخت باشند».

وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ

وَهُوَ : مبتدا- **ٱلْعَزِيزُ**: خبر- **ٱلْحَكِيمُ** : خبر ثانی

و او که غالب و قاهر است که هیچ وقت مغلوب و مقهور نگردد و هر چه گوید و کند از روی حکمت است. در باب عزیز و حکیم بودن خداوند در **حدیث شریف** آمده است که:
از **ابن عباس** رضی الله عنهما روایت است که **پیغمبر خدا** ﷺ فرمودند:
پناه می‌جویم بعزت تو، و تو آن ذاتی هستی که خدایی جز تو نبوده و آن ذاتی هستی که نخواهی مرد، و جن و انس همگی می‌میرند».

**ما همه فانی و بقا بس تو را		ملک تعالی و تقدس تو را**

سوره الممتحنه

سوره «الممتحنه» دارای سیزده آیه و مدنی است که به اجماع مفسران این سوره جمله به مدینه فرو آمد. و به جهت فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال و وضع آن در آیه ۱۰ خواهد آمد ممتحنه نامگذاری شده است. گفته‌اند در این سوره دو آیت منسوخ است که در جای خویش خواهیم گفت. و در بیان فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفیﷺ که گفت: «من قرأ سوره الممتحنه كان المؤمنون و المؤمنات له شفعاء يوم القيامه»

« هر کس سوره ممتحنه را قرائت کند تمام مؤمنین و مؤمنات بر او در روز قیامت شفاعت خواهند نمود».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُم مِّنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱)

ای کسانی که ایمان آوردید! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان مگیرید که با ایشان طرح دوستی افکنید، در صورتیکه آنها به این حق که سوی شما آمده کفر می‌ورزند و پیغمبر را بیرون می کنند و شما نیز، که به پروردگارتان ایمان آورده‌اید اگر برای جهاد در راه حق و طلب رضای من بیرون شده‌اید [چنین مکنید] شما دوستی ایشان را پنهان می کنید و من به آنچه نهان داشته‌اید و به آنچه عیان داشته‌اید داناترم. و هر که از شما چنین کند میان راه گم کرده است.(۱)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُم مِّنَ الْحَقِّ

أَيُّ: منادا- ها: حرف تنبیه- الَّذِينَ : عطف بیان- لَا تَتَّخِذُوا: فعل مضارع- (و)فاعل- عَدُوِّي : مفعول به

گفته‌اند این سوره در شأن **حاطب بن ابی بلتعه** فرود آمد، مردی بود از جمله‌ی مهاجران و بدریان. چون رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت که به غزاء اهل مکه شود، ساز و اهبت آن کار پنهان می‌ساخت، می‌خواست تا ناگاه و بی خبر بر بالاسر ایشان شود، این **حاطب** ملطفه‌ای[۱] به اهل مکه نوشت که رسول

[۱] - نامه‌ای

خدا اینک عزم درست کرد که به جنگ شما آید، بر حذر باشید، و این نامه به زنی داد، نام وی **ساره**. آن زنی که رسول خدا به کشتن او در روز فتح مکه امر فرمود. گفته‌اند که: ده دینار به آن زن داد تا نامه به اهل مکه رساند. **جبرئیل** ﷺ **مصطفی** ﷺ را از آنچه **حاطب** کرد، خبر داد. رسول، علی﵁ و زبیر را بر پی آن زن بفرستاد، گفت: بروید تا به روضه‌ی **خاخ** ... آنجا زنی را دریابید که با وی نامه‌ای است. آن نامه از وی بستانید و به زن تعرض مرسانید؛ و اگر نامه ندهد، او را گردن زنید. رفتند تا به آن موضع زن را دریافتند و گفت: ما معی کتاب[1]، او را بجستند نامه نیافتند. خواستند که باز گردند، علی﵁ گفت: والله ما کذبنا رسول الله ﷺ و الله لنخرجن الکتاب اولاضربنک بالسیف[2]. آن زن بدانست که از دست ایشان نخواهد رست. نامه را در میان گیسوی خود تعبیه کرده بود. بیرون آورد و به ایشان داد. ایشان نامه به حضرت نبوت آوردند. رسول خدا آن ساعت از نماز ظهر باز گشته بود. کس فرستاد و حاطب را بر خواند و نامه به وی نمود. حاطب اقرار داد و عذر آورد رسول خدا ﷺ عذر از وی بپذیرفت، و او را به آنچه گفت راستگوی داشت.

تا اینکه این آیه نازل شد- یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی ... می‌گوید:

« ای کسانیکه ایمان آورده‌اید دشمنان من و دشمنان خود را دوست مگیرید ...» آنان را که به کتاب من انکار کرده و به آن نگرویده و در حق شما مؤمنان خیانت کرده شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و دوستی می‌ورزید، در حالیکه آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند آنچه که برای شما آمده است. در باره این قول خدای تعالی (**لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء**)[3].

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از علی بن ابی طالب﵁ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ من و زبیر و مقداد رضی الله عنهما را فرستادند و این آیت نازل گردید. ای کسانیکه ایمان آوردید! دشمن من و دشمن خود را برای خود دوستان مگیرید.

یُخْرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا۟ بِٱللَّهِ رَبِّكُمْ

یُخْرِجُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- ٱلرَّسُولَ : مفعول به

که پیامبر و شما را نیز بیرون می‌کنند برای آنکه به خدایتان و وحی او ایمان آوردید پس به جهت ایمان آوردنتان شما را بیرون می‌کنند.

إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَٰدًا فِى سَبِيلِى وَٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِى

تم: اسم کان- خَرَجْتُمْ : فعل ماضی- تم: فاعل، جمله خبر کان- جِهَٰدًا : مفعول لاجله

اگر برای جهاد فی سبیل الله و طلب رضایت و خشنودی من از وطن خود بیرون آمده‌اید پس اگر به این قصد بیرون آمده‌اید پس چرا دشمن من و دشمن خودتان را بدوستی می‌گیرید؟

---

[1] - با من هیچ نیست

[2] - به خدا قسم، رسول خدا ما را دروغ نگفتند، و بخدا قسم باید خارج کنیم کتاب را یا بوسیله شمشیر از بین می‌بریم.

[3] - ای کسانیکه ایمان آورده‌اید دشمنان من و دشمنان خود را دوست مگیرید.

تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ وَأَنَا۠ أَعْلَمُ بِمَآ أَخْفَيْتُمْ وَمَآ أَعْلَنتُمْ

تُسِرُّونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- وَأَنَا۠ : مبتدا- أَعْلَمُ : خبر

در نهان با ایشان راز می‌گوئید یعنی سخنان سری بدیشان می‌فرستید و با ایشان دوستی می‌نمائید ولی آنچه را که شما در حق دوستی دشمنان پنهان می‌کنید می‌دانم و نیز آنچه آشکارا در باب ایمان خویش انجام می‌دهید می‌دانم. و من خبرهای پنهان و آشکار را می‌دانم.

وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ

وَمَن : مبتدای جازم- يَفْعَلْهُ : فعل مضارع- ه : مفعول به- فاعل(هو)- ضَلَّ : فعل ماضی- فاعل(هو)- سَوَآءَ : مفعول به

و هر کسی از شما این روش را در پیش بگیرد، به تحقیق راه راست خود را گم کرده است و راه ایمان را از دست داده است.

إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا۟ لَكُمْ أَعْدَآءً وَيَبْسُطُوٓا۟ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِٱلسُّوٓءِ وَوَدُّوا۟ لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

اگر با شما برخورد کنند دشمنانتان باشند و دستها و زبانهایشان را به بدی سویتان بگشایند و دوست دارند که کافر شوید.(۲)

إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا۟ لَكُمْ أَعْدَآءً وَيَبْسُطُوٓا۟ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِٱلسُّوٓءِ وَوَدُّوا۟ لَوْ تَكْفُرُونَ

يَثْقَفُوكُمْ : فعل مضارع- (و)فاعل- کم: مفعول به

پروردگار جهانیان خبر می‌دهد و می‌گوید که دوستی ایشان و تقرب به ایشان در آن نفع شما نیست، که اگر بر شما دست یابند و هر جای که شما را دریابند، ابقا نکنند، هم به قتل دست گشایند و هم به ضرب و شتم، و هم زبان به فحش و ناسزا باز کنند و دوست دارند شما نیز مانند خودشان کافر شوید یعنی از دین اسلام برگردید و مرتد شوید و به سوی گمراهی و کفر روی آورید پس ایشان چگونه صلاحیت دوستی با شما را دارند.

لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُكُمْ ۚ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾

روز رستاخیز نه خویشاوندان و نه اولادتان هرگز سودتان ندهد خدا میان شما فاصله پدید می‌کند و خدا به اعمالی که می‌کنید بیناست.(۳)

لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُكُمْ ۚ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ

لَن تَنفَعَكُمْ : فعل مضارع- کم: مفعول به- أَرْحَامُكُمْ: فاعل

هرگز در روز قیامت خویشاوندان و فرزندانتان یعنی کسانیکه بمکه بودند به شما سودی نمی‌رسانند چونکه مکتوب مذکور را حاطب به سبب اهل و عیال خود نوشته بود بنابراین تنبیه فرمود و گفت آنان هیچ سود و منفعتی به شما نخواهند رساند.

يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ

يَفْصِلُ : فعل مضارع- (هو)فاعل- بَيْنَكُمْ: مفعول فيه

خدای تعالی جزئی‌ترین مردم را می‌بیند و مطابق اعمال ایشان فیصله می‌فرماید و کسی قادر به رد آن نیست. یعنی در بین شما جدایی می‌افکند اهل طاعت به سوی بهشت و اهل دوزخ به سوی جهنم رانده می‌شوند.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا- بَصِيرٌ : خبر

و خداوند به آنچه از دوستی و دشمنی می‌کنید بیناست و متناسب به آن پاداش و کیفر خواهد داد.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾

ابراهیم و کسانی که با وی بودند برای شما اسوه نکویی است. آن هنگام که به قومشان گفتند ما از شما و بتانی که سوای خدا می‌پرستید بیزاریم، به شما کفر می‌ورزیم و همیشه میان ما و شما عداوت و کینه توزی هست تا به خدای یکتا ایمان بیاورید، مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستم. پروردگارا بر تو توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و سر انجام بازگشت به سوی توست.(۴)

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ

لَكُمْ : جار و مجرور خبر مقدم- أُسْوَةٌ : مبتدا مؤخر

هر آینه ابراهیم و کسانی که با وی بودند از اهل ایمان سنتی نیکوست که از آن باید پیروی کرد این خطاب به حاطب است و خطاب به مؤمنان، که ایشان را به پیروی از ابراهیم و اهل ایمان همراه او می‌فرماید چونکه ابراهیم از کفار بیزاری می‌گزید.

إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ

(نا) اسم انَّ- بُرَآءُ : خبر انَّ

یاد کنید چون ابراهیم و مؤمنان قوم او گفتند ای گروه مشرکان که ما از شما و بتانی که سوای خدا می‌پرستید بیزازیم و دیگر بیزاری می‌جوئیم از آنچه می‌پرستید یعنی از بت‌پرستان و بتان بیزاریم.

كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ

كَفَرْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- وَبَدَا : فعل ماضی- بین: مفعول فیه

کافر شدیم به دین شما یا معبود شما یعنی به بتانی که شما به آنها ایمان آورده‌اید و میان ما و میان شما بطور پیوسته دشمنی و کینه پدید آمد تا آن هنگام که فقط به خدای یگانه ایمان آورید و شرک و بت پرستی را رها کنید مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که گفت حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست یعنی برای شما در سخنان ابراهیم سرمشق و الگویی است ابراهیم گفت: و مالک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمی‌توانم از تو هیچ چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنم و ابراهیم خطاب به پدرش می‌فرماید من در برابر خداوند برای تو صاحب اختیار هیچ چیزی نیستم.

رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ

تَوَكَّلْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل

پروردگارا بر تو توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و سرانجام بازگشت به سوی توست. این از دعای ابراهیم خلیل الله و یارانش بود، آن چیزهایی است که در آن سرمشقی نیکوست.

در مثنوی معنوی آمده:

سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم — ازهمه باز آمدیم و با تو نشستیم
هر چه نه پیوند یار بود بریدیم — هر چه نه پیمان دوست بود شکستیم

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَٱغْفِرْ لَنَا رَبَّنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٥﴾

پروردگارا ! ما را محنت کش کسانیکه کفر می‌ورزند قرار مده و ما را بیامرز، پروردگارا که تو نیرومند و فرزانه‌ای.(۵)

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَٱغْفِرْ لَنَا رَبَّنَآ

لَا تَجْعَلْنَا : فعل مضارع- (نا)فاعل- فِتْنَةً : مفعول به

پروردگارا ما را فتنه‌ای برای کافران مگردان و ما را بدست ایشان عذاب مده، پروردگارا برای ما بیامرز.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

و از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: «پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: بزودی فتنه‌هایی به وقوع خواهد پیوست، و در این فتنه‌ها شخص نشسته بهتر از ایستاده است، و شخص ایستاده بهتر از شخص رونده است، و شخص رونده بهتر از شخص اشتراک کننده است، کسیکه به آنها تمایل نماید او را به سوی خود جلب خواهد نمود، پس کسی که پناه‌گاه و گوشه‌ای پیدا کرده می‌تواند، به آن پناه برده و گوشه‌گیری نماید.

إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ

ک: اسم انّ- أَنتَ: ضمیر فصل- ٱلْعَزِيزُ: خبر انّ- ٱلْحَكِيمُ: خبر دوم انّ

بدرستی که تو عزیز و حکیم هستی. عزیز و غالبی هستی که هیچ وقت شکست نمی‌خوری و هر کاری می‌کنی از روی حکمت کنی.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْآخِرَ ۚ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦﴾

به تحقیق برای شما در ایشان الگوئی و سرمشقی نیکو است برای کسی که به خدا و روز قیامت امید دارد، و هر که روی بگرداند، پس براستی خداوند او بی نیاز و ستوده است.(۶)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْآخِرَ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر كَانَ - أُسْوَةٌ: اسم كَانَ

و سپس خدای تعالی هر آینه خطاب به مؤمنان که از سنت ابراهیم پیروی کنند می‌فرماید: به تحقیق برای شما در ایشان خصلتی نیکوست که «اسوه حسنه» را تکرار از برای تاکید آورده است که در پیروی از ابراهیم و سنت‌های او برای کسانی که به خدا و روز قیامت امید دارند سرمشقی و الگوی نیکویی است..

وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ

وَمَن: مبتدا جازم- يَتَوَلَّ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- لفظ ٱللَّهَ: اسم اِنّ- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلْغَنِيُّ: خبر انّ- ٱلْحَمِيدُ: خبر دوم انّ

و هر کس از پیروی و تأسی جستن به ابراهیم روی برگرداند و این موعظه و خطاب را نادیده بگیرد و در عوض با کافران ارتباط دوستی برقرار نماید پس هر آینه بدانند که خداوند بی‌نیاز از خلقش است و ستوده بر افعال خود می‌باشد. آورده‌اند که بعد از نزول این آیت مؤمنان از دوستان خود که مشرک و کافر بودند قطع دوستی کردند حق سبحانه تعالی وعده فرمود که:

عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً ۚ وَٱللَّهُ قَدِيرٌ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾

شاید خداوند بین شما و بین کسانی که با هم دشمن هستند دوستی و مودتی پدید آرد که خدا تواناست و خداوند آمرزگار و رحیم است.(۷)

عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً

لفظ اَللَّهُ: اسم عَسَى - أَن يَجْعَلَ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر عَسَى

شاید که خداوند بین شما و بین کسانی که با آنها دشمن هستید، دوستی پدید آورد و این بدانجهت خواهد بود که آنان مسلمان شوند و اهل دین و طاعت گردند که ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و حارث بن هشام و غیره که از بزرگان و اشراف عرب بودند و از دشمنان سخت عداوت بودند اسلام آوردند و بین کسان ایشان محبتی و مودتی سخت پیدا شد.

در باب ازدواج با ام حبیبه آورده اند که پیغمبرﷺ با **ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی** که قریشی و از شاخه‌ی امویهاست ازدواج کرد، مادر ام حبیبه صفیه دختر ابی العاص بن امیه است. و صفیه عمه‌ی عثمان بن عفان است، ام حبیبه همراه شوهر خود عبیدالله بن جحش در هجرت دومی که مسلمانان به حبشه کردند آنجا رفت و همانجا حبیبه متولد شد کنیه‌ی خود را از نام او گرفت، عبیدالله در حبشه مسیحی شد و از اسلام برگشت و در حال مسیحیت درگذشت ولی ام حبیبه در اسلام پایدار ماند و پیامبرﷺ عمروبن امیه ضمری را پیش نجاشی فرستاد و دستور فرمود او را به ازدواج آن حضرت در آورند، و بر طبق صحیح‌ترین خبر خالدبن سعید بن عاص بن امیه عهده‌دار انجام مراسم عقد بوده است، نجاشی از طرف پیامبرﷺ چهارصد دینار مهریه‌ی او کرد و او را در سال هفتم هجرت همراه شرحبیل بن حسنه به مدینه اعزام کرد و این قول معروف و مشهور است و گفته شده است که عثمان بن عفان عهده‌دار انجام این کار بوده و عقد در مدینه و پس از بازگشت ام حبیبه از سرزمین حبشه صورت گرفته و روایت اول صحیح‌تر است.

گوید، شبانگاه نجاشی به سراغ جعفربن ابی طالب و دیگر مسلمانان حبشه فرستاد که حاضر شوند، و نجاشی خطبه‌ای خواند و ضمن آن گفت سپاس پروردگار را که پادشاه پاک، بری از عیب، ایمن کننده، غالب، بزرگوار به نهایت کبریایی است، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمدﷺ رسول خداست که عیسی مژده به او داده است و سپس رسول خداﷺ برای من نوشته است تا ام حبیبه دختر ابوسفیان را به ازدواج آن حضرت در آورم، خواسته‌ی آن بزرگ را پذیرفتم و چهارصد دینار مهریه‌ی او قرار دادم و چهارصد دینار را برابر قوم گذاشت.

آنگاه خالد بن سعید صحبت کرد و گفت خدا را می‌ستایم و از او یاری می‌جویم، و گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست او را با دین حق و هدایت فرستاده است تا بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند هر چند مشرکان را ناخوش آید و بعد به خواسته‌ی رسول خداﷺ پاسخ مثبت می‌دهم و ام حبیبه دختر ابوسفیان را به همسری ایشان در می‌آورم و خدای بر رسولش فرخنده فرماید، نجاشی آنگاه چهارصد دینار را به خالد بن سعید پرداخت کرد و او گرفت و چون خواستند برخیزند نجاشی گفت بنشینید سنت پیامبران بر این است که چون ازدواج کنند باید ولیمه[1] و سوری داده شود و دستور داد غذا آوردند، خوردند و پراکنده شدند.

وَٱللَّهُ قَدِيرٌ

---

[1] - ولیمه: مهمانی، مهمانی عروسی، طعامی که در جشن عروسی دهند.

لفظ وَٱللَّهُ : مبتدا- قَدِيرٌ: خبر

و خداوند قادر و تواناست اینکه دشمنی را به دوستی برگرداند.

وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- غَفُورٌ : خبر- رَّحِيمٌ : خبر ثانی

و خداوند آمرزنده کسانی است که قبل از تبدیل دشمنی به دوستی ایشان با کافران دوستی ورزیده و بر کسانی‌که با آنان قطع رابطه کرده‌اند رحیم و مهربان است.

لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓاْ إِلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾

خداوند از نکوئی کردن و انصاف ورزیدن با آنکسان که در کار دین با شما جنگ نکرده و از دیارتان بیرونتان نکرده‌اند، منع‌تان نمی‌کند که خدا انصاف‌گران را دوست دارد.(۸)

لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓاْ إِلَيْهِمْ

لَّا يَنْهَىٰكُمُ : فعل مضارع-کم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

خداوند از نیکویی کردن و انصاف ورزیدن با آن کسان که در کار دین با شما هیچ اختلافی ندارند و با شما کارزار نکردند و شما را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نکردند و منع نمی‌کند از آنکه با ایشان نیکوئی کنید و یا قسطی و بهره‌ای برای ایشان بفرستید.

در **سبب نزول** این آیت علماء تفسیر مختلف‌اند. ابن عباس گفت: در **شأن خزاعه و بنی جذیمه و بنی مدبح فرو آمد.** که با رسول خداﷺ عقد مصالحت بستند و عهد داشتند که قتال نکنند و رسول را و مؤمنان را نرنجانند و از مکه بیرون نکنند و دشمنان رسول را یاری ندهند. رب العالمین رسول را و مؤمنان را رخصت داد که با این قوم علی الخصوص هر چند که کافرانند نیکوئی کنید وصلت دهید و داد ایشان به ایشان رسانید، برای شما منعی نیست و در آن نهی نیست. قتاده گفت: حکم این آیت بر عموم بود، هر کافر که با رسول خداﷺ قتال نکردند و مؤمنان را نرنجانیدند با ایشان پیوستن به نیکویی وصلت و رخصت بود، تا آیت آمد که: «اقتلوا المشرکین» الآیه ... پس منسوخ شد و به قولی این آیت منسوخ است.

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - يُحِبُّ : فعل مضارع- فاعل(هو)- ٱلْمُقْسِطِينَ: مفعول به

بدرستی که خداوند دوست دارد عدل و انصاف کنندگان را پس دنباله رو راه عدل و قسط باشید. تارضایت و خشنودی خدای تعالی را بدست آورید.

إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٩﴾

جز این نیست که خداوند شما را از دوستی ورزیدن کسانی که با شما در دین کارزار کرده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره کرده‌اند و بر بیرون کردن شما با یکدیگر همدستی کرده‌اند منع‌تان می کند و هر که با ایشان دوستی کند، آنها خودشان، ستمگران‌اند.(۹)

إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَظَٰهَرُوا۟ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ

يَنْهَىٰكُمُ : فعل مضارع-کم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

بلکه خداوند شما را از دوستی ورزیدن با کسانی منع می‌کند که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند، و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده و یاری داده‌اند یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد جنگ بر آمدند و برخی سعی به بیرون راندن کردند و عده‌ای نیز از آنان پشتیبانی کرده‌اند.

وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ

وَمَن: مبتدا جازم- يَتَوَلَّهُمْ : فعل مضارع- هم: مفعول به- (هو)فاعل- جمله خبر- فَأُو۟لَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- ٱلظَّٰلِمُونَ: خبر

و هر کس با ایشان دوستی ورزد، آنها خودشان ستمگران‌اند چرا که آنان دشمن خدای تعالی و پیامبر و کتاب وی می‌باشند.

آورده‌اند که در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شرطها آن بود که هر مسلمان که از مکه به مدینه رود آن حضرتﷺ او را به کفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته به سوی مکه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز آن حضرت در حدیبیه بود که جماعتی مومنان از مکه گریخته به ملازمت آمدند از آن جمله سبیعه اسلمیه بود و در پس او شوهرش مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح بر این وجه بوده که هر که از ما به تو آید به ما رد کنی جبرئیلعليه‌السلام آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مؤمنان را به مشرکان باز دهید پس این آیت نازل شد که:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلْمُؤْمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٍ فَٱمْتَحِنُوهُنَّ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَٰتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُوا۟ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا۟ بِعِصَمِ ٱلْكَوَافِرِ وَسْـَٔلُوا۟ مَآ أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْـَٔلُوا۟ مَآ أَنفَقُوا۟ ذَٰلِكُمْ حُكْمُ ٱللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! وقتی زنان مؤمن به مهاجرت نزد شما آیند امتحانشان کنید، خدا به ایمانشان داناتر است، اگر آنها را مؤمن شناختید سوی کافرانشان باز مگردانید نه اینان به کافران حلال اند و نه آنها به زنان مؤمن مهاجر حلال باشند هر چه (در راه ازدواج) خرج کرده‌اند برای نکاح کردن این زنان بدهید گناهی بر شما نیست اگر چنین زنانی را به ازدواج خود در آورید و مهریه ایشان را بپردازید. به عقد زنان کافر اعتبار منهید و از ایشان بگسلید و آنچه را که خرج کرده‌اید بخواهید و آنها نیز هر چه خرج کرده‌اند بخواهند این حکم خداست که میان شما حکم می کند و خدا داناتر و فرزانه است.(۱۰)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٖ فَٱمۡتَحِنُوهُنَّۖ

ایّ: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: عطف بیان- جَآءَكُمُ: فعل ماضی- کم: مفعول بـه- ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ: فاعل

ای کسانی‌که ایمان آوردید، آن هنگام که زنان مهاجرات به سوی شما آیند، از مکه بـه مدینـه هجـرت کنند. پس ایشان را امتحان کنید، حال ایشان و سبب آمدن ایشان بـه تحقیـق بازدانیـد. امتحـان، بـه قـول بعضی مفسران آنست که: رسول خداﷺ ایشان را سوگند دادی که ابن عباس می‌گوید: «امتحانشان این بـود که به خدا سوگند خورند که به سبب ناسازگاری و نفرت از شوهرانشان از مکه بیرون شـده‌انـد، نـه بـه انگیزه‌ی تمایل به رفتن از سرزمینی به سرزمین دیگر، نه به خـاطر طلـب دنیـا و نـه بـه عـشق مـردی از مسلمانان بلکه فقط به انگیزه دوستی خداوندﷻ و پیامبرش و رغبت در دینش و دوست داشـتن اسـلام و دوستی خدا و رسول او هجرت کردند و جز رضای خدا و رسول هـدف دیگـری نداشـتند. و بـه قـول بعضی‌ها امتحان آنست که به زبان می‌گفتند.

« اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله» رب العالمین گفت: چون این سوگند یاد کرد و امتحان حاصل شد، از وی به ظاهر بپذیرید و حقایق باطن و ضمیر دل بالله افکنید کـه شـما را بـه آن راه نیست و جز الله به آن عالم نیست. اینست که گفت:

ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّۖ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- أَعۡلَمُ: خبر

خداوند داناتر است به گرویدن ایشان اما چون حکم شرع بر ظاهر است ایشان را سـوگند دهیـد. آنگـه گفت:

فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِۖ

عَلِمۡتُمُوهُنَّ: فعل ماضی- تم: فاعل- هُنَّ: مفعول به- مُؤۡمِنَٰتٖ: مفعول به ثانی

اگر آنان را مؤمن و از گرویدگان دانستید پس آنان را به سوی کفار باز نگردانید پـس چـون از ایـشان بـه دلایل ظاهر بدانستید که مؤمنات‌اند و هجرت ایشان از بهر خدا و رسول است پس ایشان را بـه کـافران مدهید.

لَا هُنَّ حِلّٞ لَّهُمۡ وَلَا هُمۡ يَحِلُّونَ لَهُنَّۖ

هُنَّ: مبتدا- حِلّٞ: خبر

که نه زن مسلمان ،حلال مرد کافر است، و نه مرد کافر، برای زن مسلمان. ایـن آیـه در **شـأن زنـی** فـرود آمد نام وی **سبیعه بنت الحارث الاسلمیه** که از شوهر خویش سال حدیبیـه بگریخـت و هجـرت کـرد. رسول خدا او را امتحان کرد، چنانکه الله فرموده و او را مؤمنه یافت. شوهر وی آمد و گفت: **یا محمـد** رد علی امرأتی[۱]. که تو در صلح حدیبیه با ما چنان شرط کردی که هر کـه از مـا بتـو آیـد بـا مـا فرسـتی.

---

[۱] - زن مرا با من فرست

رسول خدا گفت: این شرط کرده‌ام که زنان گرویده به هیچ حال کافران را نشایند و ایشان را حلال نباشند و این آیت بر وفق این حکم فرو آمد. پس رسول خدا بفرمود تا کابین که آن شوهر کافر به سبیعه داده بود، با وی دادند، این است که رب العالمین گفت:

وَءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُواْ

وَءَاتُوهُم: فعل امر- (و)فاعل- هم: مفعول به- مَّآ: مفعول به ثانی

و به شوهران ایشان از آنچه که خرج آن زن کرده باشند از کابین بدهید پس حضرت پیغمبرﷺ سبیعه را سوگند داد و آنچه «کافر» از مهر بدو داده بود گرفته بازگشت و آیت آمد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

جُنَاحَ: اسم لای نفی جنس- عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر لای نفی جنس

و هیچ بزه و گناهی بر شما نیست اینکه با این زنان مهاجره بخواهید ازدواج کنید آن هنگام که مزدها یعنی مهرهای ایشان را بدهید پس پرداخت مهر برای زن در هنگام ازدواج وی با هر مردی، به منظور بزرگداشت و احترام وی واجب است.

وَلَا تُمْسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلْكَوَافِرِ وَسْـَٔلُواْ مَآ أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْـَٔلُواْ مَآ أَنفَقُواْ

وَسْـَٔلُواْ: فعل امر- (و)فاعل- مَآ: مفعول به

و عقد نکاح زنان کافره را نگه ندارید و به عقد آنان اعتبار منهید. یعنی زن کافره برای مسلمان قطعاً برایش صحیح نیست زیرا در بین آنان اختلاف در دین وجود دارد. و مذهب ابوحنیفه‌ رحمه‌الله نیز همین است بنابراین، اگر زن حربی‌ای مسلمان شد و از دار حرب بیرون آمد و در دار حرب شوهر کافری داشت، در میان آن دو جدایی واقع شده است و در رأی امام ابوحنیفه عده‌ای هم بر آن زن نیست، اما امام محمد و امام ابویوسف می‌گویند: گذراندن عده بروی لازم است. قابل ذکر است که حکم قطع کردن نکاح با اختلاف دین. مخصوص به زنان کافر مشرک است نه به زنان کافر کتابی البته از ازدواج کردن با زنان کتابی نیز پرهیز کنند بهتر است. احناف می‌گویند: چون زن مسلمان شد، اسلام بر شوهرش عرضه می‌شود، پس اگر مسلمان شد چه خوب و الا در میان آنها جدایی می‌افکنند چنانکه گفتیم در صدر اسلام مردان کافر زنان مسلمان و مردان مسلمان زنان کافر را نکاح می‌گرفتند که این کار با این آیه منسوخ است. نقل است که چون این آیه نازل شد، عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه در آن روز دو زن را طلاق داد، که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به نکاح گرفتند.

ذَٰلِكُمْ حُكْمُ ٱللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهِ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر- حَكِيمٌ: خبر ثانی

و آن حکم خداست و در بین شما به صلاح و از روی حکمت حکم می‌کند. و خداوند به مصالح مردم داناست و به آنچه که حکم می‌کند از روی حکمت است بعد از نزول این آیت مؤمنان مهرهای زنان مهاجرات را ادا کردند و کفار از ادای مهر مرتدات (زنان مرتد شده) خودداری کردند آیت آمد.

وَإِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَٰجِكُمْ إِلَى ٱلْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَـَٔاتُوا۟ ٱلَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَٰجُهُم مِّثْلَ مَآ أَنفَقُوا۟ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾

اگر از همسران شما کسی سوی کفار رفت و نوبت به شما رسید [که مهر زنانی را به کفار بپردازید] پس کافران را عقوبت رسانید پس به کسانی که زنانشان رفته‌اند مخارجی را که کرده‌اند (معادل آنچه که خرج کرده‌اند) بدهید و از خداوندی که به او ایمان آورده‌اید بترسید. (۱۱)

وَإِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَٰجِكُمْ إِلَى ٱلْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَـَٔاتُوا۟ ٱلَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَٰجُهُم مِّثْلَ مَآ أَنفَقُوا۟ ۚ

فَاتَكُمْ : فعل ماضی-کم: مفعول به- شَيْءٌ : فاعل

و اگرکسی از زنان شما به سوی کفار رفت یعنی اگر زنی از مسلمانان مرتد شد و به دار کفر رفت و آنها مهر مورد مطالبه‌ی شما را ندادند، پس با کافران جنگ کنید و غنیمت گیرید و سرانجام پیروز شوید و مال بدست آورید. و اگر کافران مصارف مسلمانان را ندادند چون زن مرد کافر پیش مسلمان بیاید مصارف قابل تأدیه[۱] را به آن کافر ندهند، بلکه به همان مرد مسلمان کهَ حق او تلف شده است بدهند البته چیزی که بعد از تأدیه‌ی حق مرد مسلمان باقی بماند آن را به شوهر کافر سابق آن زن برساند. در معالم از ابن عباس ﷺ نقل می‌کند که شش تن از زنان مؤمن مهاجر مرتد شده به نزد کفار رفتند و حضرت رسول ﷺ مهرهای ایشان را از غنیمت به شوهران ایشان داد. البته معادل خرجی که شوهرش بروی کرده است به او از اموال غنیمت قبل از تقسیم به آنها بپردازید.

وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤْمِنُونَ

وَٱتَّقُوا۟ : فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به- أَنتُم : مبتدا- مُؤْمِنُونَ : خبر

و از خداوندی که به او ایمان آورده‌اید و رسول و کتاب او را تصدیق دارید بترسید و حکم شریعت او را بجای آورید.

سبحان الله! چه تعلیم عدل و انصاف است لیکن فقط شخصی بر آن عمل می‌کند که ترس خدا در دل وی باشد و او بر خدای تعالی ایمانی راسخ داشته باشد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَٰنٍ يَفْتَرِينَهُۥ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِى مَعْرُوفٍ ۙ فَبَايِعْهُنَّ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُنَّ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾

ای پیغمبر ﷺ! چون زنان مسلمان نزدیک تو آیند و با تو بیعت کنند به این شرط که چیزی را با خدا شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خویش را نکشند، و دروغی را که ساخته باشند از میان دستها و پاهای خود نیارند و در کارهای شایسته عصیان تو نکنند، با ایشان بیعت کن و بر ایشان از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزگار و رحیم است.(۱۲)

---
[۱] - تادیه: حق را ادا کردن

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَٰنٍ يَفْتَرِينَهُۥ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِى مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُنَّ ٱللَّهَ

إِذَا: مفعول فيه- جَآءَكَ: فعل ماضی- كَ: مفعول به- ٱلْمُؤْمِنَٰتُ: فاعل- يُشْرِكْنَ: فعل مضارع- (ن)فاعل- شَيْـًٔا: مفعول به.

ای پیغمبر آن هنگام زنان مسلمان به پیش تو بیایند و با تو بیعت کنند بر اینکه شرک نیارند و بر خدای یگانه چیزی را شریک نگیرند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق این آیه آورده است که:

از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت: با پیغمبر خدا ﷺ بیعت نمودیم و ایشان این آیت را بر ما خواندند: (اینکه به خدا هیچ چیز را شریک نیاورید ...) و ما را از نوحه کردن منع فرمودند، و زنی دست خود را از بیعت نمودن کشیده و گفت: فلان زن مرا خوشبخت ساخته است و من می‌خواهم که مزدش را بدهم، پیغمبر خدا ﷺ برایش چیزی نگفتند، آن زن رفته و دوباره باز آمده و بیعت نمود.

و نیز ای رسول از آنان بیعت بگیر که **دزدی نکنند.**

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها از پیغمبر خدا محمد ﷺ روایت است که فرمودند: خداوند دزد را لعنت کند.

و باز در آن بیعت آمده است که **زنا** نکنند. که آن حرام است و حرام بودن آن تنها به زنای فرج نیست چنانکه.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند برای هر انسانی نصیبش را از زنا مقدر کرده است. و به این چیز حتماً خواهد رسید، زنای چشم دیدن، و زنای زبان نطق است، و نفس آرزو کند و اشتها نماید، و فرج است که آن را عملی کرده و یا از آن خود داری می‌نماید».

و از بیعت‌های ایشان یکی آن است که **اولاد خود را نکشند.** زنده به گور کردن دختران در زمان جاهلیت رسم بود و آن هم به خاطر ترس از فقر یا ننگ جاهلی که یک رسم غیر شرعی و نا معقول و نا مبارک است در اینجا جای ذکر است که بعضی‌ها دست به اسقاط جنین می‌زنند البته آن اسقاط به جهت عذری که کارشناس و پزشک ماهر تشخیص می‌دهد، به این شرط مباح است در صورتیکه جنین هنوز به مرحله‌ی خلقت- که عمدتاً چهل تا چهل و پنج روزه بودن آن بعد از بستن نطفه در رحم زن است نرسیده باشد با شرط فوق مباح است. اما اسقاط جنینی که در مرحله‌ی قبل از دمیدن روح یعنی در پایان ماه چهارم قرار دارد، بدون عذر مکروه است و باید دانست که اسقاط جنین بعد از ماه چهارم یعنی بعد از دمیدن روح، حرام قطعی است، لازم به ذکر است که در چنین مواقعی باید به اهل علم و تقوا و مفتی مراجعه کرد و از دست زدن به اعمال خودسرانه جداً پرهیز نمود.

و یکی از بیعت‌ها آن بود که **سخن دروغی را که** ساخته باشند از میان دستها و پاهای خود نیاورند (از شوهرانشان نیست) منسوب نکنند و یکی دیگر از شرط‌های این بیعت آن بود که در **کارهای شایسته و معروف تو را نافرمانی نکنند.** یعنی در هر امری که شایسته و معروف و نهی از منکر است. در کارهای معروف مانند. خواندن نماز، گرفتن روزه، دادن نفقه، صله‌ی رحم، رفتن به حج برای آنانکه توانایی مالی دارند و جهاد در راه خدا و دانش اندوزی و ... و کارهای نهی مانند نوحه کردن، لباس دریدن، موی کندن، موی بر پیشانی کردن، گریبان دریدن، بر سر و صورت زدن، به چیزهایی که خلاف شرع و احکام الهی از قبیل بر درخت پارچه بستن و یا به پیکر شتر یا اسب یا چیزی دیگری پارچه بستن، و ...

پس ای پیغمبرﷺ با ایشان **بیعت کن** و بر ایشان از خداوند آمرزش بخواه یعنی بعد از عهد و پیمان و بیعتی که با تو بستند در حق آن زنان مسلمان که با تو بیعت کرده‌اند از خدای تعالی آمرزش بخواه.

إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - غَفُورٌ: خبر إِنَّ - رَّحِيمٌ : خبر دوم إِنَّ

براستی که خداوند برای گناهان گذشته زنان مؤمن مسلمان بیعت کننده بخشنده و به ادای توفیق طاعت به ایشان رحیم و مهربان است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُواْ مِنَ ٱلْأٓخِرَةِ كَمَا يَئِسَ ٱلْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلْقُبُورِ ﴿۱۳﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید با گروهی که خداوند بر آنها غضب نموده و هر آینه از دنیای دیگر همانند کافران از اهل قبرها ناامید شده‌اند دوستی نگیرید.(۱۳)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُواْ مِنَ ٱلْأٓخِرَةِ كَمَا يَئِسَ ٱلْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلْقُبُورِ

لَا تَتَوَلَّوْاْ : فعل مضارع- (و)فاعل- قَوْمًا: مفعول به

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید گروهی را که خداوند بر آنان خشم گرفته است به دوستی خود نگیرید هر آینه که ایشان یعنی یهود از ثواب آخرت نا امید شده‌اند آنطوریکه کافران از اهل قبرها نا امید شده‌اند. یعنی به برانگیختن بعد از مرگش شک دارند و رستاخیز را منکراند و تصور می‌کنند که سؤال و جوابی نخواهند داشت و بدین ترتیب از نعمت‌های آخرت قطعاً نا امید شده‌اند.

مولانا گفت:

**تا چنان نومید شد جانشان ز نور		که روان کافران ز اهل قبور**

سوره الصف

سوره «**الصف**» دارای چهارده آیه و آیات آن مدنی است و جمله‌ی آیات آن به مدینه فرو آمده است و بعضی مفسران آن را مکی خوانند از جمله عطا، این سوره بدان جهت «صف» نامیده شده که خدای تعالی در آیه‌ی چهار آن این کلمه را آورده است.

«ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً ... »

در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. نام‌های دیگر این سوره «حواریین»، «عیسی» می‌باشد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

هر چه در آسمان‌ها و زمین هست خدا را تسبیح گفت، و او نیرومند و فرزانه است.(۱)

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

سَبَّحَ : فعل ماضی- مَا :فاعل

و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح می‌گویند. یعنی آنچه در زمین از انس و جن و حیوانات و پرندگان و آنچه در آسمان‌ها از ملائکه هستند خدا را به پاکی یاد می‌کنند. از کلمه «ما» معلوم می‌شود که در روی زمین همه‌ی جنبندگان خدا را به پاکی و تقدیس یاد می‌کنند.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

وَهُوَ : مبتدا- الْعَزِيزُ خبر- الْحَكِيمُ: خبر ثانی

و اوست نیرومند و فرزانه و غالبی است که هیچگاه مغلوب نگردد و حکیمی است که هر چه کند از روی حکمت کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید. چرا چیزی را که می گوئید که انجام نمی دهید.(۲)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: بدل- تَقُولُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- مَا: مفعول به

می‌گوید: ای کسانیکه به خدا و رسول او گرویدید و کتاب او را تصدیق دارید چرا چیزی را می‌گوئید که خود آن را انجام نمی‌دهید. قول‌های مختلفی در **سبب نزول** این آیت آمده است اما آنچه که گفته‌اند از لحاظ معنی به هم نزدیک است. جماعتی از صحابه گفتند: که اگر ما می‌دانستیم که از اعمال و طاعات کدام است به نزدیک الله نیکوتر و پسندیده‌تر و ثواب آن بیشتر، ما آن طاعات می‌کردیم و در تحصیل آن به بذل مال و نفس می‌کوشیدیم و تلاش بندگی در آن به جای می‌آوردیم. رب العالمین بر وفق آرزوی ایشان این آیت فرستاد که:

« يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ »[1]

کاشفی گفت: و نزد بعضی علما آیت عام است یعنی هر سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل است و یا آن علما نیز که خلق را به عمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست شامل حال آنان خواهد بود.

در گلستان شیخ سعدی آمده است که: (حکایت)

قیهی پدر را گفت. هیچ ازین سخنان رنگینِ دلاویز متکلمان در من اثر نمی‌کند، بحکم آنکه نمی‌بینم مر ایشان را فعلی موافق گفتار.

**ترک دنیا به مردم آموزند		خویشتن سیم و غله اندوزند**
**عالمی را که گفت باشد و بس		هر چه گوید نگیرد اندر کس**
**عالم آنکس بود که بد نکند		نه بگوید بخلق و خود نکند**
أتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم[2]؟
**عالم که کامرانی و تن پروری کند		او خویشتن گم است، کرا رهبری کند**

پدر گفت: ای پسر بمجرد خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن و علما را به ضلالت منسوب کردن و در طلب عالم معصوم از فواید علم محروم ماندن، همچو نابینائی که شبی در وحل[3] افتاده بود و می‌گفت: آخر، یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من دارید. زنی فارجه[4] بشنید و گفت: تو که چراغ نبینی به چراغ چه بینی؟ همچنین مجلس وعظ چو کلَبه‌ی بزازست آنجا تا نقدی ندهی، بضاعتی نستانی و اینجا تا ارادتی نیاری، سعادتی نبری.

**گفت عالم بگوش جان بشنو		ور نماند بگفتنش کردار**
**باطل است آنچه مدعی گوید		«خفته را خفته کی کند بیدار»**
**مرد باید که گیرد اندر گوش		ور نوشته است پند بر دیوار**

---

[1] - سوره الصف، آیه ۲
[2] - سوره البقره، آیه ۴۲
[3] - وحل: گل
[4] - فارجه: زن شوخ طبع

كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾

در نزد خداوند بسیار ناپسندیده است چیزی را بگوئید که انجام نمی‌دهید.(۳)

كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفْعَلُونَ

كَبُرَ: فعل ماضی- مَقْتًا: تمیز- عِندَ: مفعول فیه- أَن تَقُولُواْ: مضارع منصوب- (و)فاعل، فاعل كَبُرَ

نزد خداوند بسیار ناپسندیده است که چیزی بگوئید که انجام نمی‌دهید که سخنی گوید و نکند یعنی نذری که انجام دهد و یا وعده‌ای که کند بدان عمل نکند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: روزی هنگام خطبه دادن پیغمبر خدا ﷺ شخصی را دیدند که ایستاده است، از سبب ایستادنش پرسیدند، گفتند: این شخص ابواسرائیل است، نذر کرده است که: بایستد و ننشیند، و به سایه نرود، باکسی سخن نزند، و همیشه روزه بگیرد، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «برایش بگوکه: با مردم سخن بزند، در سایه بنشیند، و روزه‌ی خود را کامل کند».

باید دانست که اگر کسی نذر و یا قسم خود را نتوانست بجای آرد باید کفاره‌ی آن را بدهد.

در باب کفاره در حدیث شریف آمده که: از سائب بن یزید رضی الله عنه روایت است که گفت: صاع در زمان پیغمبر خدا ﷺ از پیمانه‌ی امروزی شما سه پیمانه و یک سوم یک پیمانه بود.

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ (برای اهل مدینه) دعا کردند که: «خداوندا! در کیل وصاع و پیمانه‌شان برکت بده».

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَٰنٌ مَّرْصُوصٌ ﴿٤﴾

خداوند کسانی را که در راه خدا صف زده و در راه خدا کارزار می کنند دوست می‌دارد گویی عمارتی محکم به هم چسبیده هستند.(۴)

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَٰنٌ مَّرْصُوصٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ- يُحِبُّ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر إِنَّ- ٱلَّذِينَ: مفعول به- يُقَٰتِلُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- صَفًّا: حال

بدرستی که خدای تعالی آنان را که در راه وی صف زده با دشمنان کارزار و جنگ می‌کنند دوست می‌دارد و در حالیکه ایشان در معرکه‌ی جنگ ثابت قدم بوده در برابر دشمن آماده‌ی کارزار شوند و هیچ ترسی به خاطر جهاد فی سبیل الله در دل خود احساس نکنند.

قتاده و ضحاک گفتند: قومی از غزا باز گشته بودند، و هر یکی بر خلاف راستی دعوی می‌کردند. یکی می‌گفت: من چندمین ضربت زدم، دشمن را به تیر مجروح کردم، در حالیکه هیچیک از این کارها را نکرده بود و دیگری گفت: من در معرکه صبر کردم و ثابت قدم ماندم. رب العالمین ایشان را از این

گفتار بی حاصل نهی کرد که آنچه به فعل نکرده به زبان چرا می‌گوئید؟ عبدالرحمن بن زید بن اسلم گفت: در شأن منافقان فرو آمد. یعنی ای که شما ایمان به زبان آوردید نه بدل، و حکم الله شما را همچون حکم ایمان است از روی ظاهر نه از روی باطن. چرا به زبان آن می‌گوئید که به فعل نمی‌کنید؟ چرا به زبان چیزی می‌گوئید که توان آن و بسر بردن آن بدست شما نیست، ندانید که کنید یا نکنید، با تقدیر الهی یا تدبیر بندگی موافق هست یا نیست؟! خداوند جهادگران فی سبیل را در درجه‌ای از بهشت جای می‌دهد یعنی در فردوس جای می‌دهد.

چنانکه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

و از ابوهریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺفرمودند: «کسیکه به خدا و رسولش ایمان آورده، نماز را خوانده، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را به جنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه بدنیا آمده است نشسته باشد، کسانی گفتند: یا رسول الله! آیا به مردم از این خبر بشارت دهیم؟ فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آن را برای مجاهد فی سبیل الله آماده نموده است، که ما بین هر درجه تا درجه‌ی دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله‌ی بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند جنت را مسألت می‌کردید، فردوس را مسألت نمائید، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خداست، و جویهای بهشت از آنجا سرچشمه می‌گیرد».

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِى وَقَد تَّعْلَمُونَ أَنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ ۖ فَلَمَّا زَاغُوٓا۟ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٥﴾

و آن هنگام که موسی به قوم خویش گفت: ای قوم! شما که می‌دانید من فرستاده خدای تعالی به سوی شما هستم چرا آزارم می کنید و چون انحراف یافتند، خدا دلهایشان را منحرف کرد که خدا گروه عصیان پیشه را هدایت نکند.(۵)

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِى وَقَد تَّعْلَمُونَ أَنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ ۖ

وَإِذْ : مفعول فیه- قَالَ : فعل ماضی- مُوسَىٰ :فاعل- تُؤْذُونَنِى : فعل مضارع- (و)فاعل- (ن)وقایه- (ی): مفعول به

خداوند بعد از بیان درجات و فضیلتهای جهاد در این آیه سخن از موسی و عیسیؑ به میان آورده که ایشان از جمله‌ی پیغمبرانی بودند که مردم را به یکتا پرستی دعوت کرده و در راه خدا جهاد نموده و در این راه سختی‌ها و رنج‌های زیادی دیده‌اند و لذا با ایشان به مخالفت برخاستند که سرانجام خداوند مخالفین ایشان را به عذاب هلاک کرد به امت پیغمبرﷺ نیز این هشداری است که اگر از فرمان پیامبرشان سرپیچی کنند همان بلایی که به سر قوم عیسی و خصوصاً موسی آمده خواهد رسید.

می‌گوید: بیاد آورید آن هنگامی که موسیؑ به قوم خویش گفت: ای قوم! براستی شما می‌دانید که من فرستاده خدای تعالی به سوی شما هستم پس چرا مرا می‌آزارید و از فرمان خدا و من سرپیچی می‌کنید و احکام الهی راکه بر شما فرض گردانیده شده است نمی‌پذیرید و مرا با دشنام دادن و ساحر خواندن

آزارم می‌دهید. با توجه به اینکه می‌دانید من پیامبر خدا به سوی شما هستم. و در حالیکه معجزه‌های نه گانه مرا سحر می‌دانید و با این کارتان از راه راست منحرف می‌شوید.

فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡ

فَلَمَّا: مفعول فیه- زَاغُوٓاْ: فعل ماضی- (و)فاعل- أَزَاغَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- قُلُوبَهُمۡ: مفعول به

و چون منحرف شدند و از فرمان و احکام الهی و رسالت پیامبر سرپیچی کردند پس خداوند نیز دلهای ایشان را منحرف گرداند و جزو گمراهان و فاسقین قرار داد.

وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- لَا يَهۡدِي: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- ٱلۡقَوۡمَ: مفعول به- ٱلۡفَٰسِقِينَ: نعت

و خداوند قوم فاسقین را هدایت نمی‌کند و راه نمی‌نماید. چونکه آنان از دایره‌ی فرمان الهی بیرون رفتگان‌اند.

وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ (٦)

و چون عیسی پسر مریم گفت: ای پسران اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم و تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم براستی پیغمبری بعد از من بیاید نام او احمد است مژده می‌دهم، چون معجزه‌ها سوی ایشان آورد گفتند این سحری آشکار است.(۶)

وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُ

قَالَ: فعل ماضی- عِيسَى: فاعل- ٱبۡنُ: نعت- مَرۡيَمَ: مضاف الیه- (ی) اسم انّ- رَسُولُ، خبر انّ- مُّصَدِّقٗا: حال- وَمُبَشِّرَۢا: معطوف- ٱسۡمُهُۥٓ: مبتدا- أَحۡمَدُ: خبر

و نیز آن را بیاد آور که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! یعنی نگفت ای قوم من! زیرا که عیسی با قوم بنی اسرائیل قرابت نسبی نداشت. گفت براستی من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم و من تصدیق کننده تورات هستم که پیش از من بوده است. بدانید براستی که بعد از من پیغمبری به سوی مردم بیاید نام او احمد است، و من به آمدن او مژده می‌دهم،

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «موقعیت من از پیامبران گذشته، مانند شخصی است که خانه‌ای بنا کرده و همه‌ی گوشه و کنار آن را کامل نموده و زیبا ساخته است، ولی در آن تعمیر جای یک خشت خالی مانده است، مردمی به تماشای آن خانه آمده و از

خالی ماندن جای آن خشت تعجب کرده و می‌گویند: چه خوب بود اگر جای این خشت خالی نمی‌ماند. و در روایتی در حدیث مذکور این چیز هم آمده است که «... مگر جای خالی یک خشت در یک گوشهٔ»، و در روایت دیگری آمده است که: «... و من همان خشتم، و من ختم کننده‌ی انبیاء هستم».

فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ

فَلَمَّا: مفعول فیه- جَآءَهُم: فعل ماضی- هم: مفعول به- فاعل(هو)- هَٰذَا: مبتدا- سِحۡرٞ: خبر- مُّبِينٞ: نعت

پس آن هنگام با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است یعنی چون حضرت عیسیعليه السلام و یا انشقاق ماه و حضرت محمدﷺ معجزه آوردند مانند زنده کردن مرده و بینا کردن کور توسط عیسی و یا جوشیدن چشمه از لابلای انگشتان به وسیله حضرت محمدﷺ آن هنگام در مقابل این معجزات گفتند: این جادویی آشکار و سحری روشن است.

وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُوَ يُدۡعَىٰٓ إِلَى ٱلۡإِسۡلَٰمِۚ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧﴾

و ستمگرتر از آنکه به خدا دروغ بندد کیست؟ و حال آنکه او به سوی اسلام فرا خوانده می‌شود، که خدا گروه ستمگران را هدایت نکند.(۷)

وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُوَ يُدۡعَىٰٓ إِلَى ٱلۡإِسۡلَٰمِ

وَمَنۡ: مبتدا- أَظۡلَمُ: خبر- ٱفۡتَرَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)- ٱلۡكَذِبَ: مفعول مطلق

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بر بندد یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و معجزات و نشانه‌های او را سحر و جادو انگارد در حالیکه او به سوی اسلام فراخوانده می‌شود.

وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ

لَا يَهۡدِي: فعل مضارع- فاعل(هو)- ٱلۡقَوۡمَ: مفعول به

و خداوند قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند آنانکه بر ستمکاری و فسق و فجور اقدام کرده و بر آن پیشی گرفته‌اند.

يُرِيدُونَ لِيُطۡفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٨﴾

می‌خواهند کافران که نور خدا را بدهن‌هایشان فرونشانند و خدا کامل کننده‌ی نور خویش است و گر چه کافران کراهت داشته باشند.(۸)

يُرِيدُونَ لِيُطۡفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ

يُرِيدُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- لِيُطْفِئُوا: فعل مضارع- (و)فاعل

یهودان می‌خواهند تا اینکه نور عظیمی را که دین و کتاب خداست فرو نشانند. یعنی حال ایشان چنان است که با پف کردن خود آن نور روشن را به خاموشی نشانند غافل از اینکه با پف کردن ایشان آن نور روشن خاموش نخواهد گشت و چراغی را که خداوند برافروخته قادر به خاموش کردن آن نیستند.

چراغی را که ایزد بر فروزد   هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

بلکه خداوند تمام کننده‌ی نور خویش است هر چند کافران آن را ناخوش دارند.

کاشفی گفت: و کراهت ایشان را اثری نیست در خاموش کردن چراغ صدق و صواب همچون ارادت خفاش که غیر مؤثر است در نبودن آفتاب.

مولانا در مثنوی گفت:

هر که بر شمع خدا آرد پفو   شمع کی میرد بسوزد پوز او
چون تو خفاشان بسی بینند خواب   کین جهان ماند یتیم از آفتاب
ای بریده آن لب و حلق و دهان   که کند تف سوی مه یا آسمان
تف برویش باز گردد بی شکی   تف سوی گردون نیابد مسلکی
تا قیامت تف برو بارد زرب   همچون تبت بر روان بولهب

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ﴿٩﴾

او خدایی است که پیغمبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه دین‌ها غالب کند و گرچه مشرکان کراهت داشته باشند.(۹)

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِيٓ: خبر- أَرۡسَلَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- رَسُولَهُۥ: مفعول به

اوست آن خدایی که پیغمبر خود را به آن چیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن و دین راست و مستقیم فرستاد و آن دین حق را بر تمام دین‌ها برتر و غالب گردانید هر چند کافران خوش نداشته باشند که دین حق بر تمام دینها غالب گردد و به خاطر همین است که بر مخالفت خود با این دین حق برخاستند و تا توان داشتند با این دین به مبارزه خود ادامه دادند اما چون خواست و اراده‌ی خداوند است که این دین غالب گردد جهان شمولی آن بر تمام دنیا آشکار و روشن گشت و به عنوان یک دین برتر بر تمام جهانیان سایه افکند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿١٠﴾

شما که ایمان دارید آیا به تجارتی دلالتتان کنم که از عذابی الم انگیز نجاتتان دهد.(۱۰)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: عطف بیان- أَدُلُّكُمۡ: فعل مضارع- کم: مفعول به- (انا): فاعل

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید آیا شما را به بازرگانی‌ای هدایت کنم که شما را از عذابی دردناک باز رهاند؟ سپس به بیان تجارت می‌پردازد و می‌گوید:

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾

به خدا و رسول او ایمان آرید و در راه خدا با اموال و با جان خود جهاد کنید این بهتر است برای شما اگر بدانید.(۱۱)

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

بر خدا و رسولش ایمان آرید و ثابت قدم و استوار باشید و باکافران در راه خدا با مال‌ها و جان‌های خود که آن عبارت از تهیه آذوقه حرب و یا تهیه مرکب برای حرب است پایدار باشید.

آنچه که در حق ایمان و جهاد ذکر شد اگر انجام دهید برای شما بهتر است اگر بدانید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: مسلمانیکه به جان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید» گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با تقواییکه درگوشه‌ای افتاده و مردم را از شر خود در امان می‌دارد».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: مجاهد فی سبیل الله- ولی خدا می‌داند که مجاهد فی سبیل الله کیست؟ مانند کسی است که در روز روزه داشته و شب تا صبح نماز بخواند، و خداوند متعال برای مجاهد فی سبیل الله وعده داده است که: اگر وفات نماید به جنتش داخل ساخته، و اگر سالم بماند با ثواب و یا با ثواب و غنیمت او را به خانه‌اش برگرداند».

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّٰتِ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾

تا خدا گناهان شما را بیامرزد و شما را به بهشت‌هایی داخل کند که جوی‌ها در آن روان است با مسکن‌های خوب در بهشت‌های جاوید که این کامیابی بزرگ است.(۱۲)

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّٰتِ عَدْنٍ

يَغْفِرْ: فعل مضارع- فاعل(هو)- ذُنُوبَكُمْ: مفعول به- وَيُدْخِلْكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- فاعل(هو)- جَنَّٰتٍ: مفعول به ثانی

خداوند گناهان گذشته شما را در دنیا بیامرزد و شما را در آخرت به بهشت‌هایی داخل می‌کند که در زیر درختان آن جوی‌هایی روان است و به مسکن‌های پاکیزه در می‌آورد که در بوستان‌های جاوید واقع است که زندگی جاوید در آن است یعنی اقامت همیشگی و جاوید که نه مرگ آن نعمت را از دست بهشتیان می‌رباید و نه چیز دیگری مانع جاوید بودن آن می‌شود.

ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- ٱلۡفَوۡزُ: خبر- ٱلۡعَظِيمُ: نعت

آن مغفرت از جانب پروردگار و داخل شدن به بهشت جاودان رستگاری بزرگی است رستگاری که هیچ کامیابی به مانند آن نیست و این سعادت برای جهادگران فی سبیل‌الله آماده شده است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد کرده‌اند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه به خدا و رسولش ایمان آورده، نماز را خوانده، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را به جنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه بدنیا آمده است نشسته باشد. کسانی گفتند: یا رسول الله! آیا به مردم ازین خبر بشارت دهیم؟ فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهد فی سبیل الله آماده نموده است، که ما بین هر درجه تا درجه‌ی دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله‌ی بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند جنت را مسألت می‌کردید، فردوس را مسألت نمایید، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خداست، و رودهای بهشت از آنجا سرچشمه می‌گیرد.

وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ 

و کامیابی دیگر که آن را دوست دارید، نصرت و فتحی بزرگ از جانب خداست و مؤمنان را نوید بده.(۱۳)

وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ

وَأُخۡرَىٰ: مفعول به- تُحِبُّونَهَا: فعل مضارع- (و)فاعل- ها: مفعول به

و نعمت دیگری که شما آن را در دنیا دوست می‌دارید آن نعمتی که شما را به تعجب وا می‌دارد آنست که:

نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ

مبتدا محذوف- نَصۡرٞ: خبر

آن فتح و نصرت از جانب خدای تعالی بر مشرکان قریش است فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم.

وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ

وَبَشِّرِ: فعل امر- فاعل(انت)- ٱلۡمُؤۡمِنِينَ: مفعول به

و بشارت بده ای محمدﷺ مؤمنان را به نصرت در دنیا و به جنت در آخرت.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّۦنَ مَنْ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِۖ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٌ مِّنۢ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٌۖ فَأَيَّدْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُواْ ظَٰهِرِينَ ﴿١٤﴾

شما که ایمان دارید! یاران خدا باشید، چنانکه عیسی پسر مریم به حواریان گفت: یاران من در راه خدا نصرت دهندگان من‌اند، حواریون گفتند ما یاران خداییم و دسته‌ای از پسران اسرائیل گرویدند و دسته دیگر انکار ورزیدند و کسانی که گرویده بودند، بر دشمنانشان قوت دادیم و غلبه یافتند.(۱۴)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّۦنَ مَنْ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ

(و) اسم کان- أَنصَارَ : خبر کان- مَنْ : مبتدا- أَنصَارِيٓ : خبر

ای مؤمنان یاران دین خدا باشید همانگونه که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی یاران من برای یاوری دین خدا خواهند بود؟

قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِۖ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٌ مِّنۢ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٌۖ

قَالَ : فعل ماضی- ٱلْحَوَارِيُّونَ : فاعل- نَحْنُ : مبتدا- أَنصَارُ : خبر

حواریون گفتند: مائیم نصرت دهندگان خدا. حواریون اولین کسانی بودند که به او ایمان آوردند و جمعاً دوازده مرد بودند. همین طور رسول خداﷺ در ایام مناسک حج به مکه می‌آمدند به میان مردم رفته و آنان را چنین خطاب می‌کردند. « من رجل یؤ وینی حتی ابلغ رساله ربی فان قریشاً قد منعونی ان أبلغ رساله ربی»

پس گروهی از بنی اسرائیل به عیسی ایمان آوردند و گروهی به او کفر ورزیدند و نبوتش را انکار کردند و گروهی دیگر او را پسر خدا گفتند چون حضرت رسولﷺ مبعوث شد موافق همه‌ی مؤمنان گفت عیسی عبد الله(بنده‌ی خدا) و رسول اوست. حق سبحانه و تعالی فرمود:

فَأَيَّدْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُواْ ظَٰهِرِينَ

فَأَيَّدْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلَّذِينَ : مفعول به

پس ما مؤمنان را بر دشمنانشان یاری دادیم و اهل حق را بر اهل باطل پیروز گردانیدیم پس بر آنان غالب شدند و دین خود را به مردم تبلیغ نمودند و به سراسر گیتی انتشار دادند.

سوره الجمعه

سوره «الجمعه» دارای یازده آیه و مدنی است. این سوره بـه جهـت قبـول فرمان نماز جمعـه، «جمعـه» نامیـده شـده اسـت. در ایـن سـوره ناسـخ و منسوخ نیست. در فضیلت این سوره آورده‌اند که: مـصطفی ﷺ بـه روایـت ابی بن کعب گفت:

« من قرأ سوره الجمعه کتب له عشر حسنات بعدد من ذهب الی الجمعـه فی مصر من امصار المسلمین و من لم یذهب».

« هر کس سوره‌ی جمعه را بخواند خداوند به تعداد کسانی که در تمام بلاد مسلمین در نماز جمعه شرکت می‌کنند و کسانی که شرکت نمـی‌کننـد بـه او ده حسنه می‌بخشد».

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ٱلْمَلِكِ ٱلْقُدُّوسِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿١﴾

هر چه در آسمان‌ها و زمین هست، تسبیح خدا می گوید، پادشاه پاک و نیرومند و فرزانه است.(۱)

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ٱلْمَلِكِ ٱلْقُدُّوسِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ

يُسَبِّحُ: فعل مضارع- مَا:فاعل

آنچه در آسمان‌ها و زمین است خداوند را به پاکی یاد می‌کنند و او را تسبیح می‌گویند. که در اول سوره «الصف» نیز در این مورد یعنی در حق ستایش آنچه که در آسمان‌ها و زمین است خدا را بـه پـاکی یـاد می‌کنند مطالبی بیان داشتیم و همچنین در سوره‌های ما قبل آن نیز در این باب گفتـه شـده اسـت. اوسـت فرمانروا و پاک است یعنی ذاتی که از هر گونه عیبب و نقصی پاک و منزه است و نیرومنـد و غالـب و حکیم و فرزانه است و به هر چیزی قادر و قاهر و حکیم و داناست.

حکیم سنائی غزنوی گفت:

ای درون پـرور بـرون آرای / وی خـرد بخش بـی خـرد بخشای
خـالق و رازق و زمـین و زمـان / حـافظ و ناصـر مکـین و مکـان
عرش تا فرش جزو مبدع تست / عقـل بـا روح پیـک مـسرع تـست
صـانع و مکـرم و توانـا اوسـت / واحد و کامران نه چـون مـا اوسـت
حـی و قیـوم و عـالم و قـادر / رازق خلـق و قـاهر و غـافر

هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلْأُمِّيِّـۧنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾

اوست که در میان ناخواندگان پیغامبری از قوم ایشان بر انگیخت که آیات خدا بر ایشان بخواند و پاک می‌کند ایشان را و به ایشان کتاب و حکمت می‌آموزد، و در حالیکه ایشان پیش از این در گمراهی آشکار بودند.(۲)

هُوَ ٱلَّذِی بَعَثَ فِی ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِی: خبر- بَعَثَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- رَسُولٗا : مفعول به

او آن خدایی است که در میان قوم عرب، قومی که اکثر ایشان ناخوانده و نا نوشته بودند پیغمبری از جمله‌ی ایشان (محمد را) که امی بودند فرستاد تا رسالت او از تهمت دور باشد. **حافظ گفت:**

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد	**دل رمیده‌ی ما را رفیق و مونس شد**
نگار من به مکتب نرفت و خط ننوشت	**بغمزه مسئله آموز صدر مدرس شد**
ببوی او دل بیمار عاشقان چو صبا	**فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد**

سپس از صفت امی بودن مصطفیﷺ می‌فرماید. آن پیغمبر امی[1] آیات و کلام خدای تعالی را با توجه به اینکه امی است بر ایشان می‌خواند و آنان را از پلیدی و زشتی کفر و شرک و گناه و اخلاق رذیله باز می‌دارد و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد یعنی قرآن راکه آیات خداوند است و به وسیله وی از جانب خدای تعالی فرود آمده بر ایشان می‌خواند و احکام شریعت را به ایشان گوشزد می‌کند تا به راه راست و درست در آیند.

وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِی ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ

(و) اسم کان- لَفِی ضَلَٰلٖ: جار و مجرور خبر

و حال اینکه این قوم عرب پیش از این در گمراهی آشکار بسر می‌بردند و در دوران جاهلیت زندگی می‌کردند و در شرک و ضلالت و گمراهی غرق بودند که رسول خداﷺ با خواندن آیات خداوند و هدایت آنان را به سوی نور و روشنایی در آورد که بعدها دین اسلام و احکام الهی در سراسر گیتی منتشر گشت.

وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ 

و نیز بر جماعت‌های دیگری از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و خدا نیرومند و فرزانه است.(۳)

وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡۚ

وَءَاخَرِينَ: معطوف- يَلۡحَقُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل

و نیز بر جماعت‌های دیگری از ایشان که هنوز به مسلمانان نپیوسته‌اند. یعنی این پیغمبرﷺ هنوز گروه‌های دیگری از فرزندان آدم راکه در وقت بعثتش به مسلمانان نپیوسته‌اند در آینده به زودی به

[1] ـ امی: درس نخوانده

آنان خواهند پیوست. قول خداوند متعال که (پیغمبر را) بر مردم دیگری که به آنها نپیوستند نیز مبعوث ساختیم.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره‌ﷺ روایت است که گفت: نزد پیغمبر خداﷺ نشسته بودیم که سوره‌ی جمعه نازل گردید، (و از آنجمله این آیه‌ی کریمه که): (و پیغمبر را) در مردم دیگری که به آنها نپیوستند نیز مبعوث ساختیم)، گفتم: یا رسول الله! این مردم کیانند؟ و پیغمبر خدا ﷺ جواب مرا ندادند تا آنکه سه بار از ایشان سوال نمودم، و سلمان فارسیﷺ هم در آن مجلس حاضر بود. و پیغمبر خدا ﷺ دست خود را بر آسمان نهاده و فرمودند: «اگر ایمان در ثریا هم باشد اشخاصی از این مردم آن را در خواهند یافت».

وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ

(و) حالیه- وَهُوَ: مبتدا- ٱلۡعَزِيزُ : خبر- ٱلۡحَكِيمُ : خبر ثانی

و خداوند غالب و نیرومند است در امر بعث هر که را خواهد به رسالت فرستد و حکیم و داناست در انتخاب هر پیغمبری برای هر امتی.

ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ 

این فضل و کرم خداست که آن را به هر که خواهد دهد و خدا صاحب کرم بزرگ است.(۴)

ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُ

ذَٰلِكَ : مبتدا- فَضۡلُ : خبر- يُؤۡتِيهِ : فعل مضارع- ـه: مفعول به- مَن : مفعول به ثانی

این دین اسلام و وحی و نبوت رسول الله ﷺ از نعمت‌ها و فضل و کرم الهی است که خداوند به هر که بخواهد می‌بخشد چنانکه حضرت محمدﷺ را به رسالت برگزید.

شیخ سعدی گفت:

نه خود می‌رود هر که جویان اوست — به نعفش کشان می‌برد لطف دوست

وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- ذُو : خبر

و خداوند صاحب فضل و کرم بزرگ است که نعمت‌های دنیا و آخرت در جنب او قطره‌ای بیش نیست و این همه از نعمت‌ها به انسان بخشیده است.

در بوستان شیخ سعدی آمده که:

خداونــــد بخـــــشندهٔ دســــتگیر / کــــریم خطــــابخش پــــوزش پــــذیر
عزیـزی کـه هرکـز درش سـر بتافـت / بـه هـر در کـه شـد هـیچ عـزت نیافـت
دو کـونش یکـی قطـره از بحـر علـم / گنـه بینـد و پـرده پوشـد بـه حلـم
ادیـم زمـین سـفرهٔ عـام اوسـت، / بـرین خـوان یغما چه دشـمن چـه دوست
پرسـتار امـرش همـه چیـز و کـس، / بنــی آدم و مــرغ و مــور و مگــس
چنـان پهـن خـوان کـرم گسـترد، / کـه سـیمرغ در قـاف قسـمت خـورد
لطیــف کــرم گســتر کارســاز / کــه دارای خلقــست و دانــای راز
گلـستان کنـد آتـشی بـر خليـل / گروهــی بــه آتــش بــرد ز آب نيــل
بـر احـوال نـا بـوده علمـش بـصير / بــه اســرار نــا گفتــه لطفـش خبيــر
جهــان متفــق بــر الهیــتش / فــرو مانــده در کنــه مــاهیتش

مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوْرَىٰةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًۢا ۚ بِئْسَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥﴾

حکایت آنکسان که به تورات مکلف شدند اما تحمل آن نکردند، چون خر است که کتابها بردارد، و مثل گروهی که آیه‌های ما را تکذیب کرده‌اند چه بد است و خدا گروه ستمگران را هدایت نکند.(۵)

مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوْرَىٰةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًۢا

مَثَلُ: مبتدا- كَمَثَلِ: جار و مجرور خبر

مثل کسانی که کتاب تورات بر ایشان واگذار شد ولی بدان عمل نکردند و حق آن را بجای نیاوردند به دراز گوشی (خری) می‌ماند که کتابهایی را بر می‌دارد ولی از اصل آن نا آگاه و بی خبر است و نمی‌داند که بر پشت او چه بار بسته‌اند.

مولانا گفت:

گفــت ایــزد یحمــل اســفاره / بار باشد علم کان نبود ز هو

در گلستان شیخ اجل سعدی آمده:

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند: یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد.

علـم چنـدان کـه بیـشتر خـوانی / چون عمل در تو نیست نـادانی
نــه محقــق بــود نــه دانــشمند / چارپـائی بـرو کتـابی چنـد
آن تهـی مغـز را چـه علـم و خبـر / کـه بـرو هیزمـست یـا دفتـر؟
عالم ناپرهیزگار کور مشعله‌دار است.
بیفایـده هـر کـه عمـر در باخـت / چیـزی نخریـد و زر بینـداخت

بِئْسَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ

بِئْسَ : فعل ذم- مَثَلُ : فاعل

در این بخش از آیه شریفه صنعت تشبیه[1] بکار رفته است. و مثل قوم یهود آنانکه حجت‌های خدا را که دلیل بر نبوت محمدﷺ بوده تکذیب کردند. پس چه بد است داستان قومی که آیات و نشانه‌های خدا را دروغ شمرند. یهود مشبه- خر مشبه به است که آنان در شناخت و عمل به وحی و قرآن یهودیان همچون خرند که چیزی بارشان نیست. پس شما ای مسلمانان بیدار باشید و عبرت گیرید.

وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ

لفظ وَٱللَّهُ : مبتدا- لَا يَهْدِى : فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر

و خداوند آنانکه بر خود ستم کرده‌اند و از گروه ستمکاران‌اند که به عناد با حق برخاسته‌اند و حکم وحی و قرآن او را دروغ شمردند هدایت و راهنمایی نمی‌کند و آنان از جمله‌ی گمراهان‌اند.

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ هَادُوٓا۟ إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُا۟ ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٦﴾

بگو: ای کسانیکه دین یهود دارید! اگر گمان دارید که شما دوستان خدائید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید.(۶)

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ هَادُوٓا۟ إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُا۟ ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ

کم: اسم اِنَّ- أَوْلِيَآءُ : خبر اِنَّ- فَتَمَنَّوُا۟ : فعل امر- (و)فاعل- ٱلْمَوْتَ : مفعول به- تم: اسم کان- صَـٰدِقِينَ : خبرکان

بگو: ای کسانیکه دین یهود دارید یعنی ایشان که یهود شدند و از راه راست برگشتند اگر گمان می‌برید آنکه شما فقط دوستان خدا هستید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گوئید. غافل از اینکه دوستان خدا بودن لازمه‌اش ایمان آوردن به خدا و روز قیامت و رسول و کتاب اوست و علاوه بر آن باید مراحل پر پیچ و خم عشق را گذراند تا فناء فی الله شد.

بقدر الکدتکتسب المعالی و من طلب العلی سهر اللیالی

مولانا گفت:

---

[1] - تشبیه؛ تناسب معنایی یا موسیقی معنوی بر اثر همانند کردن امر یا اموری به امر یا امور دیگر ایجاد می‌شود. تشبیه دارای چهار رکن (مشبه، مشبه به، وجه شبه و ادات تشبیه).
اگر وصف عقلاً و عادهً ممکن باشد به آن مبالغه می‌گویند. و اگر عقلاً و عادهً محال باشد به آن اغراق می‌گویند و اگر عقلاً و عادهً ممتنع باشد غلو نام دارد. پس غلو از اغراق و اغراق از مبالغه قوی‌تر است
فردوسی در تشبیه غلو چنین آورده:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

رودکی در تشبیه اغراق چنین آورده:

همی بکشتی تا در عدو نماند شجاع همی بدادی تا در ولی نماند فقیر

در نُبی فرمود کای قوی یهود صادقان را مرگ باشد برگ و سود
همچنانکه آرزوی سود هست آرزوی مرگ بردن زان به است

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُۥٓ أَبَدًۢا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧﴾

و برای آن عمل‌ها که دستهایشان از پیش فرستاده هرگز آرزوی مرگ نکنند و خدا به کار ستمگران داناست.(۷)

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُۥٓ أَبَدًۢا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ

يَتَمَنَّوْنَهُۥٓ : فعل مضارع- (و)فاعل- ـه: مفعول به- أَبَدًۢا : مفعول فيه

ایشان برای آن عمل‌هایی که دستهایشان از پیش فرستاده هرگز آرزوی مرگ نکنند چونکه غرق در معاصی و کفر و شرک و تحریف و تبدیل کتاب خدا شده‌اند پس چگونه آرزوی مرگ کنند در حالیکه از عواقب اعمال خود بیمناک اند.

وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ

لفظ وَٱللَّهُ : مبتدا- عَلِيمٌۢ : خبر

و خداوند به اعمالی که ستمکاران انجام می‌دهند داناست و ایشان را به جهت اعمال بدشان و تکذیبشان کیفر خواهد داد.

قُلْ إِنَّ ٱلْمَوْتَ ٱلَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمْ ۖ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

بگو: براستی این مرگ که از آن فرار می کنید به شما می‌رسد آنگاه به عالم غیب و شهودتان برند و خداوند از اعمالی که می کنید خبرتان دهد.(۸)

قُلْ إِنَّ ٱلْمَوْتَ ٱلَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمْ ۖ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ٱلْمَوْتَ : اسم إِنَّ - ـه: اسم إِنَّ - مُلَٰقِيكُمْ: خبر إِنَّ ، جمله فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمْ، خبر إِنَّ اول

ای محمدﷺ! به یهود بگو: آن مرگی که شما از آن فرار می‌کنید و وقوع آن را زشت می‌شمارید و آرزوی آن را نمی‌برید پس به تحقیق آن مرگ خواهد آمد یعنی شربت تلخ مرگ را خواهید چشید. «کل نفس ذائقه الموت» هر جانی چشنده مرگ است.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار به جان رسید جان باید باخت

سپس به سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد یعنی روز قیامت فرا خواهد رسید و به آنچه که انجام دادید از کارهای زشت شما را آگاه خواهد کرد و به تناسب اعمالتان شما را کیفر خواهد نمود که عبارت از آن آتش جهنم است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٩﴾

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! آن هنگام که به نماز روز جمعه ندا دهند، بسوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را رها کنید، این، اگر بدانید، برای شما بهتر است.(۹)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ

نُودِيَ : فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف- فَٱسۡعَوۡاْ : فعل امر- (و)فاعل- وَذَرُواْ : فعل امر- (و)فاعل- ٱلۡبَيۡعَ: مفعول به

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید. آن وقت که برای نماز روز جمعه ندا در دهند. یعنی اذان دوم گفته شود. و آن هنگام که امام بر منبر نشست. و برای نماز جمعه اذان گفته شد پس به سوی ذکر خداوند بشتابید و معامله را رها کنید. اگر بدانید آن برای شما بهتر است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که ابوعبس ﷺ در حالی که به سوی نماز جمعه روان بود، گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «کسیکه قدمهایش در راه خدا غبارآلود شود، خداوند آتش (دوزخ) را بر وی حرام می‌گرداند».

بدان که تجارت دو نوع است: تجارت دنیوی و تجارت اخروی. اما تجارت دنیوی آن تجارت که از برای نفع دنیوی و بس به غایت مذموم است، رنج آن همه خسران است و زیادتش همه نقصان و سودش همه زیان. و اما آن تجارت که از بهر نفع آخرت است آنست که مردانی‌اند که اگر چه صورت تجارت و بیع و شری بر صورت ایشان رود، و لیکن ایشان از ذکر خدای و از نماز کردن و زکات دادن باز نمانند. پس شرایط و آداب آن جماعت که تجارت برای نفع آخرت می‌کنند، و به سود دنیای فانی قانع نشوند آنست، که در همه احوال تقوی را شعار و دثار خویش سازند. و مال را مال خدای دانند، و نیت آن کنند که در مال خدای، برای مصالح بندگان خدای، به امر خدای، و رضای خدای صرف کنند تا بدانچه بندگان خدای محتاج باشند، و در ولایت خویش نیابند به آن چیز دسترسی پیدا کنند.، و بازرگانان امین به راستکاری و راست گفتاری و راست کرداری به درجه‌ی رستگاری و رستگاران رسند. و راستکاری آن باشد که دل و نیت با خدای راست دارد، و آنچه کند از بهر خدای کند. و راست گفتاری آن است که با خلق راست گوید و راست رو باشد، و مکر و حیلت و خدیعت نکند. و راست کرداری آن راست که بر جاده‌ی شریعت باشد، و از روش طریقت نیز با خبر بود.

و گوش دارد تا جانب مصالح دین در هیچ وقت مرجع ندارد. و در هیچ حالت به شغل دنیاوی از کار دینی باز نماند. در فضیلت نماز جمعه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبرخدا ﷺ فرمودند: «کسیکه روز جمعه مانند غُسل جنابت غُسل نموده، و سپس بطرف مسجد برود، مانند کسی است که شتری خیرات کرده است، و کسیکه در ساعت دوم برود، مانند کسی است که گاوی خیرات کرده باشد، و

کسی که در ساعت سوم برود، مانند کسی است قوچ شاخداری را خیرات نموده است، و کسیکه در ساعت چهارم برود، مانند کسی است که مرغی را خیرات کرده است، و کسیکه در ساعت پنجم برود، مانند کسی است که تخم مرغی را خیرات کرده است، و هنگامیکه امام [برای خطبه دادن] بیرون می‌رود، ملائکه [اوراق نوشتن ثواب اعمال را بسته نموده] مشغول شنیدن خطبه میگردند».

یادآوری: غُسل نماز جمعه سنت یا مستحب است فرض نیست. امّا در حدیث شریف آمده که «بر هر مسلمانی لازم است که در هر هفته، یک روز غُسل نموده و سر و جان خود را بشوید».

فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَٱبْتَغُواْ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾

و چون نماز تمام کرده شد پس در زمین پراکنده شوید و از فضل و کرم خدا روزی بجوئید و خدا را بسیار یاد کنید شاید شما رستگار شوید.(۱۰)

فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَٱبْتَغُواْ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

قُضِيَتِ: فعل ماضی مجهول- ٱلصَّلَوٰةُ : نایب فاعل-کم: اسم لعل- تُفْلِحُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر لعلّ

پس آن هنگام که نماز تمام کرده شد و برگزار شد پس در زمین برای تجارت و تصرف در آنچه که برای معیشت خود نیاز باشد پراکنده شوید تا مالی که بدست می‌آورید از راه کسب حلال باشد پس معلوم می‌شود که هم قبل از اقامه نماز جمعه و هم بعد از اتمام نماز جمعه پرداختن به کسب تجارت مباح است. و از فضل و کرم خداوند روزی بجوئید و خداوند را بسیار یاد کنید یعنی تسبیح گوئید شاید که رستگار شوید و به خیر دنیا و آخرت برسید.

در **حدیث شریف** آمده است که: «من ترک الجمعه ثلاث مرات تهاونا بها، طبع الله علی قلبه، هر کس جمعه را از روی سبک گرفتن و سهل انگاری سه بار ترک نماید، خداوند بر دلش مهر می‌نهد. البته بیماران و مسافران و زنان و کوران و پیرمردانی که نمی‌توانند راه بروند در نزد ابوحنیفه استثناء هستند و جزو مکلفین حساب نمی‌شوند. منتها در حق زنان شرایط‌های خاصی در شریعت در نظر گرفته شده که لازم است که به کتب فقهی مراجعه شود و در حدیث شریف از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که: پیغمبرخدا ﷺ فرمودند: «اگر زن‌های شما در شب اجازه‌ی رفتن به مسجد را خواستند، برایشان اجازه بدهید». [رواه البخاری: ۸۶۵]

پس کسیکه از نماز جمعه و عبادت خدای تعالی به سرگرمی و بازرگانی کردن بی نیاز گردد خداوند به او توجه و عنایتی نمی‌کند و خدای تعالی از بندگان و طاعت ایشان بی نیاز است و از آن سودی به او حاصل نمی‌شود. سود از آن ثناگوینده است و خداوند کسی راکه بندگی می‌کند و شکر می‌گوید عنایت می‌کند.

وَإِذَا رَأَوْاْ تِجَٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا ۚ قُلْ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ ٱللَّهْوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِ ۚ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿١١﴾

و آن هنگام که مسلمانان تجارت یا سرگرمی‌ای بینند به سوی آن پراکنده شوند و ترا ایستاده ترک می‌کنند. بگو آنچه نزد خدا هست از سرگرمی و از تجارت بهتر است و خدا بهترین روزی رسان است.(۱۱)

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا

رَأَوْا : فعل ماضی- (و)فاعل- تِجَارَةً : مفعول به

پس مسلمانان وقتی که بازرگانی را ببینند یعنی کاروان بازرگانی را ببینند و یا آواز طبلی را که برای رسیدن کاروان می‌زنند بشنوند متفرق گردند و از مجلس بروند و خطبه و نماز را ترک کنند و برای خریدن کالا از بازرگانان نسبت به یکدیگر پیشی گیرند و ترا ای محمدﷺ ایستاده بر منبر ترک کنند. مفسران در بیان **سبب نزول** این آیه نقل کرده‌اند که. مردم مدینه در فقر و فاقه قرار گرفته بودند، روز جمعه‌ای بود و در حالی که رسول اکرمﷺ مشغول ایراد خطبه‌ی جمعه بودند، کاروان تجارتی‌ای از شام سر رسید پس مردم سراسیمه به سوی آن شتافته و از محضر ایشان متفرق شدند تا بدانجا که بنا به روایتی- در مسجد جز دوازده نفر مرد و هفت زن باقی نماند پس این آیه نازل شد و در این صورت به پیغمبرﷺ فرمود:

قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ

مَا: مبتدا- عِندَ: مفعول فیه- خَيْرٌ: خبر

ای پیغمبرﷺ به ایشان که نماز را ترک کردند و مجلس را خالی گذاشتند و به سوی تجارت به شتاب روی آوردند بگو که: آنچه نزد خداست از ثواب نماز و شنیدن خطبه و بودن در مجلس پیغمبر برای شما بهتر و سودمندتر است از شنیدن لهو و بازی و رفتن به سوی تجارت.

وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا- خَيْرُ : خبر

و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچکس صابرتر در مقابل اذیتی که می‌بیند، از خداوند متعال نیست، (کفار) به وی نسبت فرزند داشتن را می‌دهند، و او به آنها تندرستی بخشیده و رزق می‌دهد».

سوره المنافقون

سوره المنافقون **مدنی** است و جمله به مدینه فرو آمده و دارای یازده آیه است، به جهت افتتاح با شرح رسوایی‌ها و اوصاف منافقین و مخالفت ایشان با رسول خداﷺ این سوره به نام منافقون نامگذاری شده است.
در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت این سوره در حدیثی از پیغمبر خداﷺ آمده است که: «**و عن ابی بن کعب قال. قال رسول اللهﷺ**: «من قرأ سوره المنافقین بریء من النّفاق»
از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که سوره‌ی منافقین را بخواند از هرگونه نفاق پاک می‌شود».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾

چون منافقان نزد تو آیند گویند شهادت می‌دهیم که تو پیغمبر خدائی- خدا نیز داند که تو پیغمبر او هستی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغگوی‌اند.(۱)

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ

إِذَا: مفعول فیه- جَاءَكَ: فعل ماضی- كَ: مفعول به- الْمُنَافِقُونَ: فاعل- ک: اسم إنَّ- ل: مزحلقه- لَرَسُولُ: خبر انّ- لفظ اللَّهِ: مبتدا- يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر

منافق: کسی است که اسلام را به ظاهر آشکار کرده یعنی تظاهر به اسلام می‌کند و کفر را در دل پنهان می‌دارد و آنچه می‌گوید با باطنشان یکی نیست.
چنانچه در **حدیث شریف** آمده است که: از حذیفه بن یمانؓ روایت است که گفت: منافقت چیزی بود که در زمان پیغمبر خداﷺ وجود داشت، ولی منافقت امروز کافر شدن بعد از مسلمان شدن است.
می‌گوید: ای پیغمبرﷺ آن هنگام که منافقان پیش تو بیایند یعنی: **ابن ابی و اصحاب** او گویند ما گواهی می‌دهیم که بی شک تو پیامبر خدا هستی با (ل) تأکید آورد تا اینکه اعلام این گواهی چنان نماید که از صمیم دل و با خلوص نیت صادر شده است یعنی ما منافق نیستیم و بدل رسالت تو را معتقدیم و خداوند می‌داند هر آینه که تو پیامبر خدا هستی که او ترا به عنوان پیغمبر فرستاده است. قول خداوند متعال در باب این آیه که فرمود **اذا جاءک المنافقون ...**) (هنگامی که منافقان نزد تو آمده و گفتند ما شهادت می‌دهیم که تو پیغمبر خدا هستی...)

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از زید بن ارقمﷺ روایت است که گفت: در یکی از غزوات بودم که از عبدالله بن ابی بن سلول شنیدم که می‌گفت: به کسانی که نزد رسول الله ﷺ می‌باشند چیزی ندهید، تا از نزدش پراکنده گردند، و هنگامی که به مدینه برگردیم، اشخاص با عزت و آبرومند، مردم پست و ذلیل را از این شهر بیرون خواهند کرد، این خبر را برای پدرم رساندم، و او این سخن را به پیغمبر خدا ﷺ رسانید، ایشان مرا خواستند، و من آنچه را که شنیده بودم بر ایشان گفتم، پیغمبر خدا ﷺ عبدالله بن ابی و یاران او را خواستند، و آنها قسم خوردند که چنین سخنی نگفته‌ایم، پیغمبر خدا ﷺ سخن او را قبول نموده و مرا تکذیب نمودند، آنچنان اندوهی به من رخ داد که در عمر خود به چنین اندوهی گرفتار نشده بودم، و در خانه‌ی خود نشستم. پدرم آمده و برایم گفت: مگر دیگر کاری نداشتی که سبب تکذیب پیغمبر خدا ﷺ و قهر و غضب‌شان نسبت به خود گردیدی؟ و همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل گردانید «اگر منافقین نزد تو آمده و ...» پیغمبر خدا ﷺ مرا نزد خود خواسته و این آیه‌ی مبارکه را تلاوت نموده و فرمودند «ای زید! خداوند سخن ترا تصدیق نمود».

پس معنی آیت آنست که: منافقان در حضور رسول خداﷺ و مجمع مسلمانان سوگند می‌خورند که ما از صدق دل و اعتقاد درست رسالت و نبوت تو پذیرفتیم؛ و از ضمیر پاک بی نفاق، گواهی می‌دهیم که تو رسول خدائی. رب العالمین ایشان را به آنچه گفتند، که از صدق دل گواهی می‌دهیم، دروغ زن کرد که نه از صدق دل و اعتقاد پاک می‌گفتند- بلکه از نفاق می‌گفتند، که با یاران خود در خلوت می‌گفتند.

«انما نحن مستهزؤن»

وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- يَشۡهَدُ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- ٱلۡمُنَٰفِقِينَ: اسم انّ- لَكَٰذِبُونَ: خبر

و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغگویند بر ادعایشان که می‌گفتند شهادت می‌دهیم از صمیم قلب و به خلوص دل و حال آنکه دروغ می‌گویند آنچه را که به زبان می‌گویند به دل تصدیق ندارند بلکه در دل بر خلاف آن می‌گویند.

ٱتَّخَذُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ جُنَّةٗ فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٢﴾

سوگندهای خود را سپر گرفته‌اند پس از راه خدا باز ماندند، آنچه ایشان می کنند چه بد است.(۲)

ٱتَّخَذُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ جُنَّةٗ فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ

ٱتَّخَذُوٓاْ: فعل ماضی- (و)فاعل- أَيۡمَٰنَهُمۡ: مفعول به- جُنَّةٗ: مفعول به ثانی

آن منافقان سوگندهای خود را سپر گرفته‌اند تا از قتل و ضرب و شتم ایمن و آسوده باشند و دروغ می‌گویند و با این دروغ گفتنشان از راه خدا باز مانده‌اند و مردمان را نیز از راه خدا و از دین خدا و جهاد فی سبیل الله منحرف می‌گردانند.

إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ

هم: اسم انَّ- سَآءَ : فعل ذم- ما: فاعل، جمله خبر انَّ

براستی چه بد است آنچه که ایشان می‌کنند که خودَ از راه خدا باز می‌مانند و دیگران را نیز از رفتن به جهاد و از ایمان آوردن به خدای یگانه باز دارند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾

این دروغ گفتن به سبب آنست که آنان ایمان آوردند سپس کافر شدند پس بر دلهایشان مهر نهاده شد پس آنان در نمی‌یابند.(۳)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

ذَٰلِكَ : مبتدا- هم: اسم انَّ- ءَامَنُوا۟ : فعل ماضی- (و)فاعل، خبر انَّ- جمله خبر ذَٰلِكَ

این دروغ گفتن و یا بازداشتن از راه خدا بدانجهت است که آنان از روی نفاق ایمان آوردند و سپس کافر شدند پس خداوند بر دلهای ایشان مهر نهاد پس ایشان حقیقت ایمان و هدایت و توفیق را در نمی‌یابند. و علامت شخص منافق سه چیز است چنانچه ***در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:*** (عن ابی هریره‌ﷺ، عن النبیﷺ قال: **(آیه المنافق ثلاث اذا احدّث کذب، و اذا وعد خلف، و اذا اؤتمن خان)** «زمانیکه سخن گوید دروغ می‌گوید، و چون وعده بدهد در وعده خلاف می‌کند، و چون امانتی برایش داده شود خیانت می‌کند.

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ ۖ وَإِن يَقُولُوا۟ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ۖ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ ۖ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ۚ هُمُ ٱلْعَدُوُّ فَٱحْذَرْهُمْ ۚ قَـٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۖ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٤﴾

و چون ایشان را ببینی پیکرهایشان ترا بشگفت آرد و اگر سخن گویند سخنانشان را بشنوی گوئی که آنها چوب‌های تکیه داده به دیوارند، هر ندائی را بر ضد خویش پندارند، آنها دشمنانند از ایشان حذر کن، خدایشان بکشد، چگونه سر گردان می‌شوند؟(۴)

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ

وَإِذَا : مفعول فیه- رَأَيْتَهُمْ : فعل ماضی- (ت)فاعل- هم: مفعول به

و چون آنها را ببینی بدنهایشان و سیمایشان تو را مجذوب می‌کند و ترا بشگفت می‌آورد و تو در دل خود می‌گویی که اینان چه انسان‌های با وقار و با وفا و متینی هستند.

وَإِن يَقُولُوا۟ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ

يَقُولُوا۟: فعل مضارع- (و)فاعل- تَسْمَعْ : فعل مضارع- (انت) فاعل

ولی آن هنگام که سخن می‌گویند و تو به سخنان ایشان گوش فرا دهی پنداری که سخنانشان حق و راست است، چونکه با بدن‌های برازنده و متین و با زبان فصیح و بلیغ ظاهر می‌شوند. آورده‌اند که عبدالله بن ابی که رئیس منافقان بود شخص تنومند و خوش منظر و فصیح‌گو بود.

كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ

و چون سخن می‌گفت، رسول خداﷺ به سخنش گوش می‌داد گویا ایشان چوب‌های خشک شده‌اند بدیوار باز نهاده بی جان و بی ایمان هیکل‌های تو خالی، درون‌های بی نور و صفا، نقش‌هایی بر در و دیوارها.

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ

يَحْسَبُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- كُلَّ : مفعول به

هر فریاد و صیحه‌ای را بر ضد خود می‌پندارند و هر صدایی را به زیان خویش! یعنی با توجه به تنومند و هیکل‌مند و فصیح بودن غلط اندازی اندامشان، از باطن و از معنویت خالی‌اند و لذا هر بانگی را که می‌شنوند بانگ هلاکت خود می‌پندارند.

هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ

هُمْ: مبتدا- الْعَدُوُّ: خبر

ایشان دشمنان تو و دشمنان همه‌ی مؤمنان هستند پس ای محمدﷺ از شر ایشان غافل مباش و از مکر ایشان بترس و از حیله‌هایشان ایمن مباش چونکه آنها هر سخنی که می‌گویند دروغ می‌گویند و هر وعده‌ای که می‌دهند خلاف می‌کنند و هر امانتی به ایشان سپارند خیانت می‌کنند.

قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ

قَاتَلَهُمْ: فعل ماضی- هم: مفعول به- لفظ اللَّهُ: فاعل- أَنَّىٰ : مفعول فیه- يُؤْفَكُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل

خداوند ایشان را هلاک گرداند و لعنت کند چگونه از راه حق به بیراهه می‌روند؟ در معالم آورده که بعد از نزول این آیت قوم ابن ابی به او گفتند که این آیت‌ها در شأن تو نازل شده به نزدیک پیغمبرﷺ برو تا برای تو آمرزش طلبد. آن منافق گردن کشی کرد و گفت به من گفتند ایمان بیاور ایمان آوردم و به من تکلیف کردند زکات مال بده دادم حال نوبت به آن رسید که محمدﷺ را سجده باید کرد؟

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ (۵)

و چون به منافقان گفته شود که بیائید تا پیغمبر خدا ﷺ برای شما طلب آمرزش کند سرهای خود را بپیچند و ایشان را می‌بینی که تکبر کنان، روی بگردانند.(۵)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ

تَعَالَوْا: فعل امر- (و)فاعل- يَسْتَغْفِرْ : فعل مضارع- رَسُولُ: فاعل- رُءُوسَهُمْ: مفعول به- هم: مبتدا- مُّسْتَكْبِرُونَ: خبر

ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که نفاق عبدالله بن ابی در میان صحابه آشکار گشت. و سخن‌های زشت که بر زبان جاری کرده بود در میان خلق افتاد. قومی از قبیله و عشیره‌ی وی به او گفتند که به تو و به پسران تو رسوایی رسید با آیه‌ای که در حق تو نازل شده. و راز شما بر ملاء گشت و

زبان‌ها در شما دراز گشت، راه شما آنست که نزد رسول خدا بروید و از گناه خود عذر خواهی کنید، و به توبه و استغفار باز گردید، تا رسول خدا از بهر شما از حق سبحانه تعالی آمرزش خواهد.
عبدالله منافق چون این سخن بشنید، از تکبر و سرافرازی سر بپیچید و روی بگردانید و گفت هر چه گفتند از ایمان و ادای زکات بجای آوردم. حال فقط سجده مانده است که او را سجده کنم؟! و این سخن از روی انکار می‌گفت و از طلب آمرزش به وسیله پیغمبرﷺ ننگ داشت. می‌گوید:
چون به منافقان، عبدالله ابی گفته شود تا پیغمبر خدا ﷺ از حق سبحانه و تعالی برای شما طلب مغفرت و آمرزش کند. در پاسخ این سخن سرهای خود را بپیچند و ایشان را تکبرکنان می‌بینی که روی‌های خود را از اطاعت و یا رفتن به نزد رسول اللهﷺ برای طلب آمرزش بر می‌گردانند.

سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ أَسۡتَغۡفَرۡتَ لَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ لَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿٦﴾

یکسان است که بر ایشان چه آمرزش بخواهی یا آمرزش نخواهی خدا ایشان را هرگز نخواهد آمرزید هر آئینه خداوند گروه عصیان پیشه را هدایت نمی‌کند.(۶)

سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ أَسۡتَغۡفَرۡتَ لَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ

سَوَآءٌ : مبتدا مؤخر- أَسۡتَغۡفَرۡتَ : فعل ماضی-(ت)فاعل، مبتدا مؤخر محذوف

و چون به ایشان گفته شد که بیایید از خداوند به وسیله پیغمبرﷺ طلب مغفرت کنید آنان چه بیایند و چه نیایند بر ایشان یکسان است یعنی ای پیغمبر! بر ایشان چه آمرزش بخواهی و چه نخواهی هیچ سودی به حال آنان ندارد چونکه ایشان بر کفر استوارند و در تقدیر، سرنوشت ایشان در ازل چنین نوشته شده است.

لَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ

لَن يَغۡفِرَ : فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

هرگز خداوند ایشان را به جهت رسوخ ایشان در نفاق نمی‌آمرزد پس نیازی به طلب آمرزش ایشان نیست.

پند گفتن با جهول خوابناک　　تخم افکندن بود در شوره خاک

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - لَا يَهۡدِي : فعل مضارع- فاعل(هو)- ٱلۡقَوۡمَ: مفعول به

براستی خداوند گروه فاسقین را یعنی آنانکه از دائره فرمان خداوند بیرون رفته‌اند هدایت نمی‌کند و راه نمی‌نماید چونکه چه آمرزش بخواهی و چه نخواهی بر ایشان یکسان است و سرنوشتی جز سوختن در آتش جهنم ندارند.

هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْۗ وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾

آنها همان کسان‌اند که گویند خرج کسانی را که نزد رسول خدایند ندهید تا پراکنده شوند، خزانه‌های آسمان‌ها و زمین خدای راست و اما منافقان نمی‌دانند.(۷)

هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْ

هُمُ : مبتدا- ٱلَّذِينَ : خبر

ایشان کسانی‌اند که به انصار می‌گویند به کسانیکه در نزد رسول الله ﷺ هستند از فقرای مهاجرین انفاق مکنید تا از طرف وی متفرق شوند.

وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ

وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم- خَزَآئِنُ : مبتدا مؤخر

و حال آنکه خزینه‌های روزی در آسمان‌ها و زمین از آن خداست و روزی دهنده مهاجران فقرا تنها اوست اما منافقان آن را درک نمی‌کنند و نمی‌دانند.

از در بخشندگی و بنده نوازی — مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
قسمت خود می‌خورند منعم و درویش — روزی خود می‌برند پشه و عنقا
حاجت موری به علم غیب بداند — در بن چاهی به زیر صخره‌ی صما

مفسران گفتند: رسول خدا در غزاء **بنی المصطلق** بود و محل و میدان جنگ بر سر آبی بود که آن را **مریسیع** می‌گفتند، و نصرت و ظفر در آن غزا از آن مسلمانان بود.

رسول خدا و یاران او از آنجا با غنیمت فراوان از اَنواع و اموال و بردگان بازگشته، دو مرد بر سر آب خلاف کردند، و بهم برآویختند: یکی مؤمن مهاجر و یکی منافق. آن مؤمن نام وی **جمال** بود. لطمه‌ای[1] زد بر آن منافق. شوری و شعفی از ایشان بر آمد؛ منافق گفت: ای انصار. مهاجر گفت: یا مهاجرین. **عبدالله ابی** صدای ایشان بشنید به پیش آمده و مرد خود را چنان دید، گفت: مادر صحبت این مرد نه بدان آمدیم تا ما را لطمه زنند و خوار دارند! آنگه روی به قوم خویش کرد و گفت: این درویشان که گرد این مرد می‌گردند، ایشان را چیز مدهید و ایشان را هیچ سودی مرسانید تا از اطراف این مرد متفرق شوند. مثل ما با وی چنانست که گفته‌اند: سمن کلبک یأکلک. سگت را فربه کن تا ترا بخورد. می‌گوید:

يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

می گویند: اگر به مدینه برگشتیم قطعاً آنکس که عزیزتر است، ذلیل‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد، بزرگی و عزت مخصوص خدا و پیغامبر او و مسلمانان است ولی منافقان نمی‌دانند.(۸)

---

[1] - لطمه: یک بار تپانچه زدن، سیلی

يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ

يَقُولُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- رَّجَعْنَآ: فعل ماضی- (نا)فاعل

در کشف الاسرار آمده که: عبدالله ابی گفت اگر ما از غزوه‌ی بنی مصطلق باز گردیم و به مدینه برویم قطعاً هر که عزیز است آنکه را که خوارتر است از مدینه او را بیرون کند یعنی عزیز منم و محمدﷺ و اصحاب او خوار و ذلیل‌اند و من ایشان را از مدینه بیرون خواهم کرد. **زید بن ارقم** کودک بود، در آن مجمع حاضر بود، گفت: انت والله الذلیل القلیل المبغض فی قومک و محمد فی عز من الرحمن و موده من المسلمین. این کودک روی به **عبدالله** منافق نهاد و گفت: ذلیل و خوار و بی مقدار و ناکس و ناچیز توئی و در میان قوم خودت خوار و ذلیلی. و محمدﷺ عزیز است و کریم، و همه‌ی مسلمانان او را دوست دارند **عبدالله** بترسید گفت: «اسکت فانما کنت العب. **پس زید بن ارقم** آمد و آن قصه به رسول خداﷺ بگفت: رسول به حکم آنکه **زید** کودک بود گفت: مگر با وی بخشم بودی و گوش تو اشتباه شنیده باشد؛ گفت: لا والله که راست شنیدم، و به حقیقت این سخن گفت. رسول ﷺ **عبدالله** را بخواند، گفت: تو گفته‌ای آن سخن که به من رسید؟ **عبدالله** سوگند خورد که من این سخن نگفتم و **زید** در حق من دروغ می‌گوید. جماعتی از انصار که به عبدالله تعلق داشتند، آمدند و گفتند: این عبدالله مهتر ماست و رئیس ما، سخن کودکی بر وی شنیدن درست نباشد که آن مهتر چنین سخن نگوید و کودک به غلط شنیده. رسول خداﷺ سخن ایشان را و تصدیق ایشان را پذیرفت. و بعد از آن جماعتی از انصار زبان در **زید** دراز کردند که بر عبدالله این دروغ نهاد، و زید بن ارقم گفت: من شرمسار می‌بودم و خویشتن را از شرم **مصطفی**ﷺ و یاران او نمی‌توانستم نگه دارم. تا رب العالمین آیت فرستاد که: «یقولون لئن رجعنا الی المدینه» زید گفت: رسول خداگوش من گرفت و گفت. گوشت بوفا بود.

گوشت بوفا بود ای غلام! و گفته‌اند که: رسول خدا ﷺ بر **اسیدبن حضیر** رسید، مردی بود از مؤمنان و مخلصان انصار، گفت: یا اسید به تو رسید که آن صاحب شما از بهر ما چه گفت؟ آنگه حکایت باز کرد که وی گفت:

« **لیخرجن الاعز منها الاذل**» اسید گفت: یا رسول الله. والله که تو او را بیرون کنی اگر خواهی که عزیز توئی و ذلیل او. آنگه گفت: یا رسول الله او را مغذور دار که پیش از قدوم مبارک تو به مدینه قوم وی تاج می‌ساختند که بر سر وی نهند و او را سرور و مهتر خویش کنند. چون قدم مبارک نبوت تو در رسید او معزول و ناچیز گشت. همی پندارد که ملک و ریاست از وی تو ربودی. از آن بیهوده باطل می‌گوید. **ابن عباس** گفت: چون این آیت فرو آمد، پسر وی عبدالله بن عبدالله بن ابی گفت: یا رسول الله به من چنان رسید که پدرم را خواهی کشت، اکنون به من فرمای تا سر وی نزدیک تو آرم. رسول گفت: نه، که با وی رفق و مدارا کن و نیکو داشت وی فرو مگذار مادام که با ما بود. پس چون از آن غزا بازگشتند و به دروازه مدینه رسیدند، این پسر عنان پدر گرفت و شمشیر بر کشیده گفت: والله که ترا در مدینه نگذارم تا نگوئی که: انا ذلیل و محمد عزیز، ذلیل منم و عزیز محمد است، عبدالله منافق همچنان بگفت. دیگر بار پسر گفت: والله که نگذارم ترا در مدینه تا نگوئی که: خوارتر و ناچیزتر منم و

عزیزتر و بزرگوارتر محمد است. عبدالله این سخن بگفت: آنگه پسر گفت: اکنون بخواری و فرومایگی درشو در مدینه تا بدانی که عزت خدای را و رسول را و مؤمنان راست. خدای تعالی فرمود:

وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ

وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلْعِزَّةُ: مبتدا مؤخر

و مر خدای راست عزت قدرت و مالکیت و مر رسول ﷺ را عزت نبوت و شفاعت و برای گرویدگان عزت ایمان و طاعت و اما منافقان حقیقت عزت را درک نمی‌کنند به جهت نفاق و جهالتی که در وجود آنهاست.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَٰلُكُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ (۹)

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اموالتان و اولادتان شما را از ذکر خدا غافل نگرداند و هر که چنین کند، آنها زیانکاران‌اند.(۹)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَٰلُكُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ

أیُّ: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: عطف بیان- لَا تُلْهِكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- أَمْوَٰلُكُمْ: فاعل

ای گروه مؤمنان خواسته‌ها و مالهای شما، شما را مشغول نگرداند و فرزندان شما نیز از ذکر خدا شما را غافل نگرداند چونکه محبت و دوستی خدا باید بر دوستی و محبت همه چیز غالب گردد.

حدیث روضه نگویم باغ بهشت نبویم — جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

حکیم سنائی غزنوی در قصیده‌ای گفت که چند بیت آن به جهت روشن شدن مطلب از اینکه محبت خدا بر همه چیز برتر و بالاتر است آورده می‌شود.

مکن در جسم و جان منزل، که این دونست و آن والا — قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا
به هرج از راه دور افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان — به هرج از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه‌زیبا
سخن کزروی دین گویی چه عبرانی چه سریانی — مکان کز بهر حق جوئی چه جا بلقا، چه جا بلسا
شهادت گفتن آن باشد که هم ز اول در آشامی — همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا
چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی — قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا
بمیرای دوست پیس از مرگ اگر می‌زندگی خواهی — که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
اگر دینت همی باید ز دنیا دار دل بگسل — که حرصش با تو هر ساعت بود بی حرف و بی آوا
همی گوید که دنیا را به دین از دیو بخریدم — اگر دنیا همی خواهی بده دین و ببر دنیا
گر از آتش همی ترسی به مال کس مشو غره — که اینجا صورتش مار است و آنجا شکلش اژدرها
ز باد فقه و باد فقر دین را هیچ نگشاید — میان دربند کاری را که این رنگ است و آن آوا

وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ

وَمَن : مبتدای جازم- يَفْعَلْ : فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- ذَٰلِكَ : مفعول به- فَأُولَٰئِكَ : مبتدا- هُمُ : ضمیر فصل- الْخَاسِرُونَ : خبر

و هر که به مال و فرزند مشغول گردد و از راه حق و طاعت خدای عزوجل باز ماند پس آن گروه زیانکاران‌اند چونکه به خاطر مال فانی دنیا، از ثواب آخرت که باقی است باز می‌ماند. چه زیان و خسران بیشتر از این!

در **گلستان شیخ اجل سعدی** آمده است که:

جان در حمایت یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم، دین بدنیا فروشان خرند، یوسف بفروشند تا چه خرند؟ «**الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لاتعبدوا الشطان**»[1].

یعنی« ای فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم که ابلیس را نپرستید که وی دشمن آشکار شماست»

بقول دشمن، پیمان دوست بشکستی — ببین که از که بریدی و با که پیوستی؟

وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾

و از آنچه که روزیتان کرده‌ایم، انفاق کنید پیش از آنکه مرگ به سراغ یکی از شما بیاید پس بگوید پروردگارا! چرا مرا تا مدتی نزدیک باز پس نداشتی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم.(۱۰)

وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ

وَأَنفِقُوا: فعل امر-(و)فاعل- رَزَقْنَاكُم: فعل ماضی- (نا)فاعل-کم: مفعول به- أَن يَأْتِيَ : فعل مضارع منصوب- أَحَدَكُمُ: مفعول به- الْمَوْتُ: فاعل

و از آنچه به شما روزی کرده‌ایم، بخشش کنید و انفاق نمائید و در راه خدا خرج کنید پیش از آنکه مرگ به سراغ یکی از شما بیاید. یعنی مرگ حتماً و قطعاً خواهد آمد پس این چند روز باقیمانده را جبران کنید.

ای که پنجاه رفت و در خوابی — مگر این پنج روز دریابی
حجل آنکس که رفت و کار نساخت — کوس رحلت زدند و بار نساخت

پس آن هنگام که اجل به سراغ شما بیاید پس بگوید پروردگارا! چرا مرا تا مدتی نزدیک باز پس نداشتی. یعنی به من مهلت می‌دادی تا در راه خدا خرج می‌کردم.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

کسی خسبد آسوده در زیر گل — که خسبند ازو مردم آسوده دل

---

[1] - سوره یس، آیه ۶۱

غم خویش در زندگی خور، که خویش، به مرده نپردازد از حرص خویش
نخواهی که باشی پراکنده دل، پراکندگان را ز خاطر مهل
زر و نعمت اکنون بده، کان تست که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
تو با خود ببر توشه‌ی خویشتن که شفقت نیاید ز فرزند و زن
کسی گوی دولت ز دنیا برد، که با خود نصیبی به عقبی برد
نه ایشان به خست نگه داشتند، به حسرت بمردند و بگذاشتند!
به دستم نیفتاد مال پدر، که بعد از من افتد به دست پسر
همان به که امروز مردم خورند که فردا پس از من به یغما برند
خور و پوش و بخشای و راحت رسان نگه می چه داری ز بهر کسان؟

فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ

فَأَصَّدَّقَ : فعل مضارع- فاعل(انا)- (انا) اسم کان- مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ : جار و مجرور خبر کان

می‌گوید پروردگارا اگر در اجل به من مهلتی می‌دادی من از مال خود صدقه می‌دادم و نفقه می‌کردم تا از جمله صالحین و شایستگان باشم غافل از اینکه به قول سعدی. دو جیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «(صفات نیک و پسندیده) چهل صفت است، و بالاترین آنها آنست که کسی برای شخصی بزی را ببخشد، و هر کسی که به نیت ثواب و تصدیق بروز موعود به یکی از این چهل صفت عمل نماید خداوند جنت را نصیبش خواهد ساخت».

وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَا ۚ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

و خداوند هرگز جان کسی را که اجلش رسیده است به تأخیر نمی‌افکند و خداوند به آنچه می کنید آگاه است.(۱۱)

وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَا

وَلَن يُؤَخِّرَ : فعل مضارع منصوب- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- نَفْسًا : مفعول به- إِذَا : مفعول فیه- جَآءَ : فعل ماضی- أَجَلُهَا: فاعل

و خداوند هرگز آن هنگام که اجل کسی فرا رسد لحظه‌ای به تأخیر نمی‌اندازد.

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

پس چون اجل فرا رسد نه زمان می‌شناسد و نه مکان هر لحظه‌ای و یا مکانی را که خدای تعالی برای قبض روح او شمرده و تعیین کرده انجام می‌گیرد.

که یک لحظه صورت نبندد امان چون پیمانه پر شد بدور زمان

وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- خَبِيرُۢ: خبر

و خداوند سبحانه و تعالی به آنچه از کارهای خیر و شر می‌کنید داناست.

و یا اینکه در حق ادای صدقه مهلت بخواهید آگاه است. و چیزی از اعمالتان بر او پوشیده نیست و به مقتضای اعمالتان پاداش خواهد داد و مکافات خواهد کرد.